سید صادق گوهرین

حجة الحق ابوعلی سینا

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 630

119305

Text Blank, 406047

T.B 313773

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 6308

119305

Text Book,
406047

T.B 313773

شرح احوال

حجة الحق ابوعلی سینا

ومختصری از اوضاع جغرافیائی وتاریخی واقتصادی وسیاسی ومذهبی و علمی
و فرهنگی قرن چهارم

سید صادق گوهرین

ناشر: کتابخانه ایران

چاپخانه نقش جهان

از خوانندگان محترم اکیداً خواهش میشود که قبل از شروع مطالعه کتاب غلط های فاحشی را که در این صفحه بآنها اشاره شده است درمتن کتاب تصحیح فرمایند چون بسیاری ازاین غلطها عبارات کتاب را دور از ذهن و نامفهوم و مخل بمعنی و مقصود نموده است.

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٤	٢١	صلاح	سلاح
٨	١٢	رهگذرن	رهگذریان
١١	٢٧	عرس	غرس
١٧	٢٦	کشور	کشورهای
٢١	٢٦	راین خانه را	دراین خانه ها
٢٧	٢٨	افزودن	افزون
٣٠	٢٨	مجال	محال
٣٣	٤	کنیرك	کنپرك
٣٣	١٧	پسر یحی برمکی	زائداست
٣٣	١٧	ایرا	ایرانی
٣٥	١٧	خرمثین	خرمیثن
٣٥	٢٠	»	»
٣٦	٢٩	مالك الممالك	مسالك الممالك
٣٦	٣١	»	»
٤١	٢٨	ابن خرداد	ابن خردادبه
٤٥	٥	ابادست	آبادبوده است
٤٨	٤	دهك بیر	دهك بر
٤٨	١٨	جریان است	جریان داشت
٥٤	٧	یکی از آنها	هریکی از آنها
٥٨	١٨	از قرن هشتم	از سال هشتم
٦٦	٢٢	نظر	نظیر
٨٤	٢٠	چه ممالك	چه اهالی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
٨٧	١	بود	بودند
٨٨	٢٩	٣-	١-
١٠٠	١٠	سال٣٦	سال٣٦٦
١٠٢	١٩	مشابرات	مشاجرات
١٠٣	٢١	سینه	سینا
١٠٨	٢٦	ریرپای فراوان	ریزیهای فراوان
١١٠	٧	شمس الکفاة	شمس الکفاة احمد
١١٢	٢	صورتی ازخاص نچود	صورتی خاص بخود
١١٢	٣	تازمان مرک خدمتگذاری	تازمان مرک ازخدمتگذاری
١١٢	٢١	شنل وزارت	شغل وزارت
١٢٢	٢٣	مقابل شنل خریداری	مقابل شغل خریداری
١١٤	٢٢	جاسوسی ولایات	جاسوسی درولایات
١٢٠	١٥	اثا	اثاثیه
١٢١	٤	مالیات نسی	مالیات جنسی
١٢١	٢٩	ابن حوقل	ابن حوقل صفحه ٦٩
١٢١	٣	نصیبی	نصیبین
١٢٢	٤	نصیبی	نصیبین
١٢٢	٦	میوه‌جات	میوه
١٢٢	٨	ازجمع	ازجمیع
»	٩	»	»
»	١٠	»	»
»	١٢	»	»
»	١٤	»	»
»	١٦	لفین	نصیبین
١٢٤	١٣	طلاوسك	طلاوسنك مغناطیس
١٢٤	١٤	پای زهر	پادزهر
١٢٧	٨	وارزمیان	خوارزمیان
١٢٩	٢٩	بادر گنج	باور گنج
١٣٠	٢٠	عصاران	عطاران
١٣٠	٢٧	طراویس	طواویس
١٣٤	٢٠	فاصله ازبین	فاصله بین
١٣٤	٢٧	قوانین اسلامی طبقه دهقانان	قوانین اسلامی دهقانان

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۰	۱۰	قتوج	قنوج
۱۴۱	۲۵	قباء زندنیسچی	قباه زندنیچی
۱۴۲	۶	ثاقباشی	وثاقباشی
۱۴۲	۷	تحمل	تجمل
۱۴۳	۱۰	بابا ین سود	بعلت این سود
۱۴۴		قص	قس
۱۵۰	۳۲	منادی داد	منادی نداداد
۱۵۴	۷	«قطری بن مجائد تمیمی»	«قطری بن فجائه تمیمی»
۱۵۹	۹	آنرا اطفالشا	اطفالشان را
۱۶۱	۲	فصل سوم	فصل چهارم
۱۶۴	۱۵	داشته است	داشته اند
۱۶۷	۱۸	ومتابعین	تابعین
۱۶۹	۱۷	بودوحدیث وسنت	بود وازحدیث وسنت
۱۷۲	۱۱	این اهل	این اصل اهل
۱۷۳	۲۳	رسمی ایران	رسمی مردمان ایران
۱۷۵	۱۷	حفارت	حضارت
۱۷۵	۳۱	باقیمت	بقیمت
۱۸۰	۷	شیعه «محمدیه» بود	شیعه فرقه «محمدیه» بود
۱۸۵	۱۷	مطالعه ای عمیق	تحقیقاتی عمیق
۱۸۶	۱۶	صالب علمان	طالب علمان
۱۷۷	۲۵	اهل بیتی جلا	اهل بیتی رجلا
۱۸۹	۱۵	شیعه اصل	شیعه که اصل
۱۸۹	۲۲	هر کدام	هر فرقه‌ای
۱۹۱	۲۱	نحفی	نخعی
۱۹۲	۲۳	افرا کردند	افراط کردند
۱۹۶	۱۲	«ابوالنصر مسیحی	ابوسهل مسیحی
۱۹۹	۶	درسر مطالبی	در کتمان مطالبی
۲۰۷	۶	پنج حد رومانی	پنج حد روحانی
۲۱۱	۲۱	«محسن بن محمد بن بزرك امید»	«حسن بن محمد بن بزرك امید»
۲۲۳	۱۴	تاوضو مازرا	تاوضورا
۲۲۳	۲۵	نبوده است	بوده است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۹	۱٤	حرف بدون علت	حرف بسا بدون علت
۲٤۱	۲۱	(متوفی بسال۲۱)	(متوفی بسال ۲٦۱)
۲٤۷	۱۰	بنققل	بنقل
۲٤۸	۱	با نجام سلسله احکام	با نجام یك سلسله احکام
۲۵۱	۱۱	ریاضیات	ریاضات
۲۵٦	۲۲	ازعرفان	بعرفان
۲۵۹	۲۳	dgamti	Azanti
۲۷۲	۱۵	زرتشتیان سند	زرتشتیان سغد
۲۷۲	۲٦	طراویس	طواویس
۲۸۵	۲۳	کتاب اخبارالماهین	کتاب‌اخبارالماضیین
۲۹۵	۱۰	ونجوم نیز شهرتی	ونجوم شهرتی
۲۹۹	۱۳	ستون فارسی	متون
۳۰۰	۸	انالوطیقا بعبارتی	انالوطیقا را بعبارتی
۳۰۱	۲۲	برتجلید کردن وصحافی	بتجلید وصحافی
۳۰٤	۵	«ثابت‌بن قره طابی»	«ثابت‌بن قره صابی»
۳۱۲	٤	دفاع ننمایند	دفاع نمایند
۳۲۸	۲	«ابومنصور جبان»	«ابومنصور جبائی»
۳۷۰	۲۱	پنجاه وسه سال	پنجاه وهشت‌سال
۳۷۰	۲۲	سال ۳۷۵	سال ۳۷۰
۳۷۷	۷	مأنوی مذهب بود	مسیحی مذهب بود
٤۰۲	۲	تهافت الهافت	تهافت التهافت

در دنیائی که امروز ما زندگی میکنیم یکی از علائم حیات و زنده بودن ملتها التفات وتوجه آنها بمفاخر گذشته خویش است وامروز در بسیط زمین کمتر ملتی است که بتواند از گذشته خود صرفنظر کند ودر تجلیل وتکریم علما ودانشمندان وفضلا وهنرمندان سلف که در سرزمینشان زندگانی میکرده‌اند قصور ورزد چه یکی از اسباب تشخص ملتها آراء و عقائد وآثار گرانبهای گذشتگان آنان است که با وجود گذشت روزگار وسپری زمان وپیش آمدن انواع حوادث وفتن باهزاران خون دل برای آیندگان بیادگار مانده است .

ملت ایران که از لحاظ تاریخ روزگار کهنی را گذرانده است وباز بشهادت همان تاریخ تمدن شگرفی را بوجود آورده است، درطی قرون متمادی وسالهای دراز علما و دانشمندان و فضلا و هنرمندان کم نظیری تحویل جامعه بشر داده است که هر کدام از آنان به پیشرفت تمدن خدمات گرانبها وبیمانندی نموده‌اند. یکی از آن عالمان بی مثال وفضلای کم نظیر فیلسوف وطبیب مشهور قرن چهارم حجة الحق، شیخ الرئیس، شرف الملك، ابوعلی سیناست که بشهادت محققین آسیائی واروپائی افکار وعقاید او قرنها بر شرق وغرب عالم متمدن قدیم حکمرانی میکرده است.

اگر بوعلی سینا وصدها عالم وفیلسوف دیگر ایرانی نبودند وبا استقامت وپایداری خویش مشعل فروزان علم وهنر را بدست نمیگرفتند معلوم نبود که سرنوشت تمدن و فرهنك بشر درظلمت قرون وسطی بکجا میانجامید . و اگر آثار گرانبها و آراء و عقائد ذیقیمت و کم نظیر آن علما بوجود نمیآمد باز معلوم نبود که کاروان حضارت و تمدن که بهمت وجود آنان گامهای بزرگی بجانب کمال وترقی برداشته است در محیط خفقان آور قرون وسطی بکدام جانب متوجه میشد . حقاً بوعلی وامثال او بزرگترین حق را بگردن تمدن جهان داشته ودارند، چه اهریمن جهل درآن قرون با

جهانی تاریکی وظلمت آمده بود تا بر یزدان علم ومعرفت چیره شود وجهان روشنی بخش علم وهنر را در اقیانوس جهل و خرافه غوطه‌ور سازد. تنها بوعلی وصدها خورشید جهانتاب دیگر آسمان معرفت بودند که بزرگترین ضربت را بآن عفریت دلسیاه وارد کردند واورا با ناکامی وحرمان در بیابان فنا سر دادند وتمدن جهان را قرنها در حدی نگاهداشتند تا جامعه بشریت بخود آمد ودست اهریمن وجهل را برای همیشه از دامن بشر کوتاه کرد.

بوعلی واقران اودرقرون وسطی تنها یکه‌تازان میدان معرفت بودند که درحقیقت بشررا ازمحو و نیستی واضمحلال وفنا نجات دادند و با همهٔ قوی کوشیدند تا ازانسداد ابواب مدینه علم ومعرفت درطی قرنهای متمادی جلوگیری نمائید و چون بشر مترقی امروز این خدمات گرانبها وذی قیمت اسلاف خویش را میداند درهمه‌جا بجنب وجوش افتاده‌است ودر تجلیل وتکریم بوعلی سینا و عالمان وهنرمندان دیگر جهان میکوشد.

بوعلی سینا ازآنجمله مردان عالیقدریست که امروز بدنیا تعلق دارد واز همین‌جهت در سراسر جهان متمدن هزارمین سال تولد او را جشن میگیرند و بیاد بود او سورها بر پا میکنند و شادی‌ها مینمایند و آثار گرانبها وعقاید وافکارپر ارزش اورادردسترس خلق میگذارند.

جای آن دارد که هموطنان ما امروز از وجود ابن‌سینا و هزاران دانشمند وعالم وشاعر وهنرمند کم‌نظیری که‌درطی قرون گذشته در این آب‌وخاك پابعرصه ظهور نهاده‌اند حداکثر فایده را بر گیرند وبکوشند تاعلت پیدا شدن آنهمه مردان بیمانندرا درآن‌روزگاران بیابند، تامگر باین وسیله عقب‌ماندگی خودرا ازجهان‌تمدن که باسرعت‌شگرف‌وخیره کننده‌ای بطرف مقصدی عالی میتازد جبران نمایند. وچون این‌فاضل بی‌مانند دراین کشور پا بدایره وجود نهاده و سراسر عمر خود را نیز در همین آب وخاك بپایان رسانیده است بگردن فرزندان این مرزوبوم بیش‌از همه‌جا حق دارد وجای آنست که اخلاف او نیز بیش از همه ملتها در تکریم و تجلیل و بزرگداشت او بکوشند و بوجود چنین دانشمندجهانی مباهات نمایند.

پس برعموم کسانیکه دراین کشور بانوع افکار بوعلی‌سینا سروکار دارند واجب‌است که‌در این‌جشن‌ملی شرکت‌جویند وهر کس بمقدار‌توانائی خویش در احیای آثار این‌مرد بزرگ‌از بذل‌سعی‌و کوشش‌دریغ نورزد. از این

جهت است که نویسنده این کتاب باعدم بضاعتش درعلم ودانش درصدد تهیه این مختصر برآمد تامگر باین‌وسیله دینی‌را که بگردن دارد ادا نماید .

چون قرار بود که‌هزارهٔ حکیم عالیقدر ایرانی در فروردین ماه سال جاری برگذار شود کتاب‌حاضر بعللی که شرح آن باعث طول کلام وملال خاطر خوانندگان خواهدشد باعجله وشتاب درمدتی بسیار کوتاه فراهم‌آمد تامگر اندکی پیش‌از موعدمقرر برای توزیع حاضر شود وهمین امر علت نقائص بیشماری شد که بر اهل بینش پوشیده نیست وهرچند که‌عرضهٔ این کتاب برسته گوهر فروشان سخن چون شبه ببازار جوهریان بردن‌است ولی امید که بر نقائص آن قلم عفو کشند واز عیوب آن چشم‌پوشی فرمایند ودرتکمیل مطالب آن براین بنده منت‌ها نهند چه در محیطی که‌ما زندگی میکنیم هیچکاری بی‌عیب و هیچ عملی بی خلل امکان‌پذیر نیست .

از جمله در عبارات کتاب از فنون سخن وزیبائی های کلام تاآنجا که مخل بمقصود نمی بود صرفنظر شد زیرا نویسنده درنظر داشت که این کتاب مورد استفاده همه‌طبقات قرار گیرد. چون کافه‌خلق باتشبیه‌واضمار و مجاز و مساوات واطناب و ایجاز چندان سروکاری ندارند و بانگونه سخنانی التفات وتوجه می‌نمایند ومورد قبول خاطرشان قرارمیگیرد که بتوانند بآسانی ازآن بهره‌ها برگیرند.

بنظر نویسنده بوعلی سینا متعلق بتمام‌طبقات‌مردمان‌است و باید هرطبقه ای باندازه فهم ومقداردرایت ومایه علمی خویش ازاحوال و روزگاراواطلاع بهمرسانند. بنابراین اگرعموم‌مردمان باصول‌فلسفه وطب وشیمی وریاضیات‌و هندسه عالی‌او دست‌رسی ندارند بایدوسیله‌ای ساخت که‌لااقل بتوانند بشرح روزگار واحوال این مرد بزرگ آگاهی یابند وازوجود چنین حکیمی عالی‌قدر که‌درطی‌هزارسال باعث‌سربلندی آنان‌شده است آنچنانکه شایسته است باخبرشوند .

در بسیاری از موارد این کتاب سعی‌شد که ازعین‌عبارات فارسی متون‌سالفه‌استفاده‌شود. البته‌آن عبارات باعلائمی مخصوص‌ازمتن کتاب‌جداشده است تامگر باین وسیله خوانندگان‌محترم‌ضمن قرائت‌بروش وسبک بسیاری از نویسندگان قدیم کشور خود خاصه نویسندگان همعصر ونزدیک عهد

بوعلی آشنائی بهم رسانند و چیره دستی آنان را دراین زبان شیوا برأی‌العین مشاهده نمایند وبپایه و مایه این زبان کهن‌سال پی برند. زیرادر بین ابناء روزگار ما مدتهاست که این سخن نابجا در گرفته است که زبان فارسی برای ادای بسیاری ازمطالب نارساست واین توهم از آنجا ناشی‌شده است که‌اغلب مترجمین کتب علمی‌خارجی بعلت دست‌نداشتن بمتون زبان‌مادری‌خویش ازآوردن لغاتی معادل‌معانی لغات‌اروپائی‌عاجزند واین‌عدم‌آشنائی بلغات‌رابپای‌نارسائی‌زبان کهن‌سال‌فارسی میگذارند. ایکاش که‌وسائل بیشتری بودتامحققین‌ماننده‌ممالك مترقی‌جهان متون‌قدیم را بالباسی جدید دردسترس‌عموم‌میگذاشتند تااین‌توهم که شاید درمواردی تیشه‌بریشه زبان وملیت ماميزند برطرف گردد.

خوانندگان دراین کتاب بعبارات شیوای تاریخ‌بخاراوتاریخ‌مسعودی ابوالفضل بیهقی وتاریخ سیستان والتفهیم بیرونی ودانش نامه‌علائی واسرار التوحید و کتب دیگرمتصوفه بسیاربرمیخورند وامید که باتوجه بآن متون که اغلب‌نویسندگان آنهاجهانی معنی‌را درعبارتی کوتاه کشیده‌اند اندکی رفع آن توهم شود والتفات بیشتری بوسعت لانهایه این زبان نمایند و بشیوائی وزیبائی‌وسرخوشی‌های این‌زبان کهن‌سال توجه‌فراوان‌تری کنند.

اما ازلحاظ مطالب بطورکلی این کتاب که دردوجلد علیحده منتشر میشودحاوی دومبحث است. کتاب‌حاضر شامل‌مبحث‌اول یعنی‌اوضاع جغرافیائی واقتصادی وسیاسی ومذهبی و علمی وفرهنگی قرن چهارم یا قرنی که شیخ‌الرئیس درآن میزیسته است میشود بافصلی‌علیحده درشرح احوال و کیفیت زندگانی شخصی شیخ. مبحث دوم شامل‌آراء فلسفی وعقائد علمی ابن‌سیناست که بتوسط‌دانشمند محترم‌آقای محمد شاهوردی تهیه‌شده است وقریباً بطبع‌خواهدرسید.

کتاب‌حاضر دارای‌پنج‌فصل است که هرفصلی بشرح‌مندرج‌درفهرست کتاب مربوط به یك قسمت از اوضاع اجتماعی و فرهنگی قرن چهارم است. بدیهی است که‌شرح وتوضیح درباره هریك ازعناوین فصول نامبرده کتب ورسالات عدیده‌ای را شامل خواهدشد وبطوری که در مقدمه فصل‌اول‌این‌مقال‌اشاره‌شده است اطلاع براحوال بزرگان‌علم‌ومعرفت‌بدون داشتن آگاهی باوضاع سیاسی و مذهبی و فرهنگی دوره ایکه آن بزرگان درآن میزیسته‌اند ممکن‌نیست. نویسنده درصدد برآمد که بسیار موجز ومختصراشاره‌ای بمراتب‌مذکوردربالا بنماید تامگر بااین‌وسیله‌اندکی کیفیت زندگانی شیخ‌الرئیس برخوانندگان روشن‌شود.

قرنی که شیخ الرئیس در آن میزیست از لحاظ اوضاع سیاسی و اقتصادی ومذهبی ، و پیشرفت علم و هنر ، و تجلیل و تکریم علما و دانشمندان ، وعده روزافزون فضلا وحجم آثار علمی و هنری مسلماً درخشانترین ادوار تمدن اسلام بشمار میرود . چه بعللی که در متن کتاب اشاره شده است در قرون جلوتر از قرن چهارم بعلت تسلط اسلام ومبارزه ایرانیان با بنی امیه و بنی عباس وهزاران علت اقتصادی وسیاسی دیگر هرچند که از لحاظ علم وهنر فضلا و هنرمندان دست باقدامات شگرفی زدند و کارهای علمی وهنری بزرگی انجام دادند ولی هیچگاه بپایه ومایه کارهای عظیمی که در قرن چهارم پا بدایره وجود نهاد نمیرسید در قرون بعد نیز بعلت تسلط سلجوقیان و فتنه غزان وسلطه مذهب وایلغار مغولان و ترکتازی تیموریان و آشفتگی اوضاع زمانه کار بزرگی انجام نیافت و قدم مؤثری در راه فضل ودانش برداشته نشد. تنها درمیان چهارده قرن تاریخ اسلام قرن چهارم است که در مدت کوتاه آن هزاران عالم ودانشمند وفاضل و هنرمند درعالم اسلام پیدا شدند که نه تنها باافکار وآراء وعقائد وآثار خویش روح تازه‌ای بحیات ملت های ممالك پهناور اسلام دمیدند بلکه تمدن بشر را از توقف و رکود وسیر قهقرائی نجات بخشیدند .

ابن سینا درچنان عهد درخشانی میزیست و بنابمراتب بالا هرخواننده‌ای برای دانستن شرح احوال او ناگزیر است که بمحیط زندگانی او نیز آگاهی یابد . بهمین علت در این کتاب بسیار مختصر و موجز فهرست وار اشاره ای بمحیط اجتماعی این قرن پر بر کت شده است وچون غور و بررسی و استقصاء درجزئیات اموری که در آن قرن میگذشت حد این کتاب بلکه دهها کتاب دیگر هم نبود فقط باشاره بکلیات امور بسنده شد و فهرست وار شرح بسیار مختصری از اوضاع اجتماعی ومحیط فرهنگی این قرن بیان گردید والا برای هریك ازعناوین فصول این کتاب حقاً باید کتابی علیحده نوشت ورسالات متعدد نگاشت .

فتن وحوادث گوناگونی که دراین چند قرن اخیر بر کشور ما تم زده ما رسیده است بسیاری ازمردمان این مرز وبوم را چنان ناامید کرده است که حتی گذشته درخشان خودرا بدست فراموشی سپرده‌اند و آن روزگاران درخشان و پر بر کت را نیز مانند این دوره ماتم افزا و خفقان آور تصور کرده اند ومتاسفانه این طرز تفکر درمیان جمعی ازجوانان ما بیش از سایرین رسوخ

کرده‌است امید که این اشاره مختصر باوضاع اجتماعی ومحیط علمی قرن چهارم که با اسنادمتقن توأم است این پرده ابهام را اندکی بر کنار کند و خوانندگان را بقسمت بسیار کوچك وناچیزی از گذشته این ملت کهنسال که مسلماً درپیشرفت تمدن بشر سهم بزرگی رادارا میباشدآشناتر نماید .

درفصول این کتاب سعی شده است که علت اساسی ترقی فوق‌العاده وشگرف اجتماع قرن چهارم ودرنتیجه پیشرفت عجیب علم وهنر درآن قرن بزبانی هرچه ساده‌تر بیان‌شود وبهمین‌مناسبت‌فقط بنقل‌حوادث‌تاریخی یاشرح‌فرق‌متعددمذهبی یاتوضیح درباره احوال شخصی علمای بزرك‌آن‌قرن کفایت نشده چه بنظر نویسنده ، حوادث تاریخی‌محض، یك‌سلسله‌وقایع مرتب وپشت‌هم افتاده‌ایست که خوانندگان محترم میتوانند آن‌وقایع‌را در تواریخ گذشته موبمو مطالعه فرمایند خاصه که در اینگونه موارد در ذیل صفحات کتاب بمتون اصلی باذکرصفحات‌آن متون اشاره‌شده است .مطلب مهمی که بنظر نگارنده میرسید و شاید خوانندگان نیز طالب آنند علل پیش‌آمدن آن حوادث ووقایع‌تاریخی‌است که درزندگانی ملت کهنسال ما بزرگترین نقش‌را بازی کرده است . چه مسلماً حوادث تاریخی معلول یك سلسله‌وقایع‌اقتصادیست که درطی زمان اتفاق افتاده است‌وبدون توجه بآن علل نمیتوان کیفیت اوضاع تاریخی ملتی را درحد معینی از زمان مطالعه نمود . بهمین‌جهت دراین کتاب بشرح وتوضیح درباره‌آن موازین که علت اساسی‌پیشرفت علم و فرهنك وفضل و هنر درقرن چهارم گردید بیشتر توجه شده است .

درخاتمه‌بازمتذکرمیشوم که کتاب‌حاضر بعلت‌ضیق‌وقت‌وجهات‌دیگری که شرح‌آن باعث‌درازی‌سخن‌میشود باعجله‌وشتاب‌مخصوصی تهیه‌شد ودرخور مقام شخص‌بزرگی چون‌بوعلی‌سینا نیست ولی‌امیدوارم که‌بااین‌همه‌مدخلی‌شود تا جوانان‌فاضل ودانشمند کشورما بآثار وتمدن گذشته خودتوجه بیشتری کنند.و در احیای آن روزگار درخشان وحفظ‌آثار گرانبها وتحقیق‌وتفحص‌درعلل پیدا شدن آن تمدن شگرف مساعی فراوان‌تری بکار برند .

با اینکه چاپ این مختصر بجهاتی در حدود هشت‌ماه واندی بطول انجامید وباهمه سعی و کوششی که مبذول شد تا لااقل کم‌غلط بچاپ برسد بازبعللی که برهیچ نویسنده‌ای دراین کشور پوشیده نیست خوانندگان در این کتاب بغلطهای فاحش فراوانی که مخل معنی ومقصود است برخواهند

خورد ، بنا بر این خواهش میشود که پیش از قرائت کتاب غلط های آنرا ازروی غلطنامه ای که باول کتاب الصاق شده است تصحیح فرمایند .

سیدصادق گوهرین

۱۵ مهرماه ۱۳۳۱

فهرست مندرجات کتاب

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فصل چهارم

فصل پنجم

مقدمه

درشرح احوال علمای سلف ودانشمندان و فضلای ماضی آنچه مهم است بیان کیفیت محیطی است که آن عالم ویا دانشمند و یافیلسوف وحکیم در آن زندگانی میکرده است ودرنتیجه افکاروعقاید وآثار او درآن محیط منتشر شده واشاعه یافته است ، والا بیان روز و ساعت ودقیقه تولد وفوت فلان عالم ویاشرح مسافرت ها وتعداد ازواج واسامی دختران وپسران و ونوادگان و نبیرگان او و بحث در تعداد سنین وی ، هر چند که لازم است ولی شرط اساسی و اصلی برای بحث وتحقیق در آثار گذشتگان نیست زیرا آنچه مورد نظر است شرح علل پیداشدن افکاروعقائد وآراء و آثار آن عالم وتأثیر آنها در پیشرفت ویاعقب ماندن جوامع است وآنهم ممکن نیست جزاینکه از محیطی که اودرآن زندگانی میکرده است و محیط قبل ازوی که علت واساس وشالوده ظهور روزگار اوست سخن رانده شود .

برای نیل باین هدف ورسیدن باین مقصود هنگام تحقیق درشرح احوال عالمی عالیقدر و یادانشمندی والامقام باید بچند نکته اساسی توجه داشت چون تحقیق درموضع جغرافیائی وتاریخی محیطی که آن عالم درآن زندگی میکرده است وغور وبررسی درروابط مردمان آن عهد ازلحاظ تجارتی و اقتصادی وفرهنگی وسیاسی وغیره ، وبحث وفحص دراوصاف طبقات مختلفی که درآن زمان میزیسته اند ، و داشتن نظری اجمالی ازنوع حکومت مستقر درآن روزگار ورابطه عامه مردمان باآن حکومت و سیاست ، ونیز بیان مذاهب وادیان متداول دربین خلق و ملل ونحل مختلف ومتنوعی که درآن تاریخ وجودداشته ، وبحث درنوع وکیفیت روابط مردمان باآن مذاهب متنوع ومختلف وامثال آن . محققین درتشریح احوال هریك از گذشتگان از غور وبررسی واستقصاء درامور فوق ناگزیرند والاحق مطلب ادانخواهدشد و وتحقیقات مؤلف بصورتی جامدوبی روح درخواهدآمد وازذکر چنداسم غیر

مأنوس و چند تاریخ وسنوات متعدد تجاوز نخواهد کرد وتازه از آنهمه تحقیقات که باخون دل جمع آوری شده است وروی کاغذ آمده است جز مطالبی بی ارزش چیز دیگری دردسترس مطالعه کنندگان نخواهد گذشت .

درشرح حالات دانشمند کم نظیری چون شیخ الرئیس ابوعلی سینا علاوه بر ذکر کیفیت زندگانی خصوصی او ناگزیریم که بمراتب مذکور در بالا هرچند مختصر وموجزهم باشد اشاره کنیم . چه مرد بی‌مانندی چون بوعلی که وارث تمام علوم زمان خود بوددرمحیطی زندگانی میکرده است که قطعاً آن محیط واجد شرائطی بوده است که میتوانسته اشخاصی مانند اورا بپروراند. بدیهی است که آشنائی بااین محیط جهت دانستن چگونگی زندگانی اوواجب وضروریست ، چه مسلماً بوعلی سینا اینهمه علوم را باصرف وقت ، ومطالعه دقیق ومراوده باعلما وفضلای عصرخویش آموخته است ، ودراوضاع واحوالی میزیسته که اولاآن اوضاع واحوال جهةفراگرفتن آنهمه معلومات ورابطه داشتن باعلمائی که واجد آن علوم بوده اند مستعد بوده است ، و درثانی آن محیط استعداد بروز واشاعه افکار و عقائد ویرا نیز داشته است . بنابر این بدون تشریح محیط زندگانی وبیان اوضاع زمان ابن سینا نمی‌توان بوقایع زندگانی او وچگونگی پیداشدن ونضج افکار وعقائد وی پی برد . لذا در این وجیزه سعی میشود ازاوضاع جغرافیائی وتاریخی وسیاسی واقتصادی و فرهنگی قرنی که وی درآن میزیسته است بسیار موجز ومختصر سخنی چند بیان شود وامید که اهمیت موضوع عذر این بضاعت مزجات بخواهد .

فصل اول

«اوضاع جغرافیائی ماوراء النهر و خراسان»
«و گرگان و جبال وری درقرن چهارم»

بوعلی سینا بطوریکه درشرح حالش خواهیم دید در خرمیثن که یکی ازقرای بخارابود متولدشد ومادرش نیز ازاهل یکی دیگر از قرای این شهر بزرك بود . دراین شهر اومقدمات علوم زمان خودرا فرا گرفت و مدارج اولی کمال‌راپیمود. بخارا درآنروزگار مرکز حکومت امیران سامانی و پایتخت دوولایت بزرك خراسان وماوراء النهروقسمتی ازگرگان بودو بعللی که بعدها خواهیم دیداین شهر وسایر شهرهای ماوراء النهر در آن تاریخ محطرجال ومنزل علما وفضلا ودانشمندان وارباب حاجات و مآرب بود. بنابراین نظری اجمالی بکیفیت جغرافیائی وچگونگی شهرهای بزرك آن سامان جهته اطلاع براوضاع واحوال قرن‌چهارم که بوعلی‌سینا و هزاران دانشمند دیگردرآن بوجود آمدند ضروریست

ماوراءالنهر ماوراء النهر درقرن چهارم قسمتی ازممالك اسلامی بود که بعلل سیاسی امیران سامانی درآن‌حکومت میکردند . وتا آنجا که ازنوشته‌های جغرافی نویسان وسیاحان ومسافرین آن‌عهد برمیآید، این‌سرزمین باوجود فتن وحوادث و بلایائی که سالیان دراز بعلت ورود قشون مسلمانان بوسیله عبیدالله بن زیاد وقتیبة بن مسلم و دیگران برآن گذشته بودمعذالك از آبادترین قسمت‌های ممالك اسلامی بشمار میرفت : وازلحاظ آبادانی وعمارت و کثرت جمعیت ووضع تجارتی و اقتصادی مسلماً پس‌ازبغداد و حومه آن که مرکز خلیفه اسلام بود درسراسر کشورهای اسلامی نظیرومانند نداشته‌است.

ماوراء النهر بآن قسمت از سرزمین‌های کشورهای اسلامی اطلاق میشد که حدودش بنابنوشته جغرافی نویسان زمان‌محدود میشده‌است ازمشرق

بغامر وراشت و حدود هند و از غرب به بلاد غز و خرلخ در حد طراز واز شمال به بلاد ترك واز جنوب برودخانه عظیم جیحون ودریاچه خوارزم(۱) این قسمت ازخاك آسیای مرکزی در آن تاریخ بچهار ایالت بزرك بنام طخارستان وچغانیان وخوارزم وسغد تقسیم میشد ودارای شهرهای بزرگی بوده است که در سراسر دنیای اسلامی آن روز که ازحدود کوههای پیرینه (سرحد اسپانیا وفرانسه امروز) تاحد چین کشیده شده بود شهرت ومعروفیت خاصی داشتند مانند سمرقند بخارا- کش- قبادیان - خوارزم - شاش - خجند- فرغانه - ختلان وخش وغیره وغیره که هر کدام بعلل اقتصادی که شرح آن خواهد آمد در تمام دنیای اسلامی آن روزگار مانند شهرهای مهم تجارتی وپایتخت‌های کشورهای بزرك امروز مشهور ومعروف بوده‌اند.

بهتر آنست که اوضاع واحوال ماوراءالنهر آن روزگار را از زبان ابن حوقل نصیبی سیاح وجغرافیا نویس مشهور اسلامی که در عهد منصور بن نوح(۲) دروزارت ابوجعفر عتبی (۳) (فاصله بین سالهای ۳۶۳ تا ۳۷٦) بآن بلاد گذر کرده است بشنویم چه این عصر مطابق است بازمان بوعلی سینا واگر مسافرت ابن حوقل درحدود سال ۳۷٦ اتفاق افتاده باشد بوعلی در آن هنگام وجودداشته ودرخرمیثن ویا بخارا میزیسته است.

ابن حوقل گوید« ماوراء النهر یکی از ثروتمندترین وپربرکت‌ترین ودلگشاترین وباطراوت‌ترین اقلیم‌های جهانست مردمان این سرزمین بامور خیر و برآوردن حاجات نیازمندان بی نهایت رغبت دارند . مردمانی اند باهمت عالی وسلامت نفس وجوانمردی که درایثار مایملك خود مضایقه ندارند وسخت شوکتمند ونجیب وصاحب مقام اند ، وعدت وعدت وآلت وصلاح ودانش فروان دارند . وفور نعمت دراین سرزمین بحدیست که درمقابل چندین قحطی که برای نقاط دیگر پیش میآید مردمان آن نقطه یك باردچار قحطی میشوند ، واگر سرما ویا گرما ویا آفات دیگر بخزائن غلات آنان نزند ذخائر شان بحدیست که میتوانند خودرا تا بدست آمدن محصول دیگر نگاه‌دارند واز نقاط دیگر مساعدت و کمك نخواهند در سراسر ماوارالنهر نقطه‌ای نیست که از شهر ودهکده ومرتع وچراگاه خالی باشد ، وهیچ چیز نیست که بیش از حد احتیاج

---

۱ - صورة الارض ابن حوقل چاپ دوم صفحه ٤٥۹

۲ - هفتمین پادشاه خاندان سامانی

۳ - ابن حوقل جلد ۲ صفحه ۳٦۹ ذیل کلمه قزوین

مردم وجود نداشته باشد . غذاهای آنجا از لحاظ تنوع و وفور و زیادی بیش از احتیاج مردمان است آبهایشان خشگوارترین و سردترین و سبکترین آبهاست و یخ و برف در تمام کوهها و اطراف و اکناف دهات و شهرها یافت میشود. وسیله ارتباط و حمل و نقل در ماوراءالنهر زیاد است و بهمین علت چارپایان زیادی از قبیل قاطر و شتر و الاغ و گوسفندان واحشام دیگر از انواع مختلف غزی و خرلخی بحدوفور در آنجا وجود دارد . و نیز پارچه ها ولباسهای پشمی و ابریشمی و کرباس و غیره بی اندازه زیاد در بازارهای آنجا دیده میشود . در ماوراءالنهر معادن آهن بیش از حد احتیاج وجود دارد که مازاد آنرا از آنجا بخارج حمل میکنند ، و معادن طلا و نقره وجیوهٔ این سرزمین در تمام بلاد اسلامی نظیر ندارد ومن در هیچیك از شهرهای اسلام غیر از ماوراءالنهر نشادر سراغ ندارم وحتی نشادری که در سیسیل هست بقوت نشادر آنجا نیست. کاغذی دارند که از لحاظ مرغوبی و خوبی نوع و فراوانی نظیر ندارد. و فور میوه در این اقلیم بحدیست که مثلا در اشروسنه و فرغانه و شاش میوه‌های خودرا از فرط فراوانی بچهارپایان میدهند . بردگان این خطه بیشتر از غلامان ترك هستند که بیش از حد لزوم وجود دارند و غالبا از آنجا بسایر نقاط عالم آورده میشوند این بردگان از بهترین و گرانترین غلامان شرقی شمرده میشوند . در این سرزمین مشکی یافت میشود که از تبت و خرخیز میآورند و از آن گرانتر وخوشبوتر و نیکوتر مشکی در عالم نیست ، در « چغانیان » زعفران وپوستهای سمور و سنجاب وروباه و غیره وجود دارد که به تمام نقاط میبرند .

اما جوانمردی مردمان این ناحیه بدرجه ایست که گوئی جمله در یك خانه زندگی میکنند ، ووقتی مهمانی برایشان وارد شود هرگز اندوهی بدل راه نمیدهد ، بلکه بدون اینکه انتظار پاداشی داشته باشند حداکثر کوشش را در ترضیه خاطر و ترفیه حال او مبذول میدارند . وهر کسی بقدر قوهٔ خود و مکنت خویش در پذیرائی از مهمان و خدمتگذاری باوجهد میکند . هر صاحب قریه‌ای را همیشه آرزو و اندیشه آنست که قصر بزرگی بدست آورد ویا بنا کند و در آن مهمانسرائی ترتیب دهد. تمام مردم بتازه‌وار دین احترام میگذارند واگر عابری باهل ناحیه‌ای بر بخورد در سر پذیرائی ازاو بایکدیگر بجدال برمیخیزند ، ومن درهیچ نقطه ای دیگر چنین وضعی ندیدم . این مردمان سخت باگذشتند و برخلاف مردمان سایر بلاد که در جمع مال واحتکار ثروت واندوختن پول میکوشند ازصرف مال خویش دریغ ندارند و در بذل آن

افراط وزیاده روی میکنند . من درسغد منزلی را دیدم که معروف بود که درآن صدسال است که بسته نشده است وهیچگاه و بهیچوجه ازورودمسافرین درآن جلوگیری نمی کنند ، وچه بسا که شبانگاه صد یادویست نفر ناگهان بااحشام وخدمتگذاران وحواشی خود بآن خانه واردمیشدند ، علاوه بر آنکه ازخودشان وچهارپایانشان پذیرائی میکردند وهمه را سیر مینمودند هرچه ازجامه وغذا وعلوفه میخواستند باخودمیبردند وصاحب خانه ابداً ازاقامت آنها ملول و غمگین نمیشد وبا خوشروئی و مساوات از مهمانان پذیرائی مینمود واز هیچگونه کرم وجوانمردی در بارهٔ آنان فروگذار نمیکرد .
امروز ، در عهد مادر سایر بلاد اسلامی توانگران وثروتمندان ومالداران ثروت خودرا صرف عیش وعشرت‌های بی‌جا ولهوولعب وکارهای ناشایست که موجب ناخرسندی خداست می کنند . ولی ثروتمندان ماوراء النهر مال خویش‌را صرف ساختن کاروانسراها وراهها ورباطات و موقوفات وبستن پلها وسایرامورخیریه می نمایند . هیچ شهروگذرگاه ودهکده‌ای نمیتوان یافت که درآن کاروانسراهائی برای نزول مسافرین نداشته باشد . مطلعی بمن گفت که درماوراء النهر بیش ازدوهزاررباط است ودر اغلب آنها طعام مسافرین وعلف چارپاان برایگان‌موجوداست .هیچ محله و بازار ومجمع ومعبر ومرکزی نیست که درآن آب خنك مجانی نباشد . وبازمرد مطلعی بمن گفت که درسمرقند بیش‌ازدوهزارجایگاه آب موجود است که آب آنها همیشه سردنگاهداشته میشود وبرایگان ومجانی بمردمان‌میدهند وبر گرد هریك ازآن جایگاهها (سقاخانه‌ها) جامهای مسین‌فراوانی‌است که بطور ثابت جهت آشامیدن کار گذاشته‌اند .

امادربارهٔ جمعیت وعظمت واهمیت وثروت‌ایشان باید گفت که امروز درزمان ما ، درسراسرمرزاسلام‌ناحیه‌ای‌جنك آورتراز مردمان ماوراءالنهر نیست . سرزمین‌هائی که دراین اقلیم‌ظرفیت جنگی‌دارند عبارتندازخوارزم که تاناحیه اسپیجاب کشیده میشود و جزو حدود ترك غزی محسوب میشود وازاسپیجاب تاانتهای فرغانه جزء سرحدترکان خرلخی‌محسوب میگردد و درحدودی که ازشقنیه وبلادهند وسرحدات پشت ختل تا حدودترك که پشت فرغانه واقع‌است مسلمان نشین‌است و مسلمانان برتمام این پهنه مسلطند . ازکسیکه بانصر بن(۱)احمد بودشنیدم که درجنك شاوغرچهارهزارنفرازلشگریان

۱ - اولین امیرخاندان سامانیان

گم شدند ومدتی تار ومار بودند تا بمسکن خویش بازگشتند و این عده گم شده ازجمع لشگر و کثرت آن معلوم نشد ومعتصم(۱) ازعبدالله(۲) بن طاهر پرسید که ظرفیت بسیج خراسان وماوراء النهر چه اندازه است وی به نوح(۳) بن اسد سامانی رجوع کرد ونوح باو پاسخ داد درخراسان وماوراء النهر سیصدهزار قریه است که هرگاه سوار وپیاده آنها خارج شوندفقدان آنها براهالی آن قراء معلوم نمیشود . امروز هم در ماوراء النهر وضع بهمین نهج است و میگویند استعداد تجهیزات درشاش و فرغانه باندازه ایست که بروزگار ما هیچ سرزمینی مانند آن نیست .

امروز هر فـردی که در ماوراء النهر از ۲۰ تا ۱۰۰ تا ۵۰۰ چهارپا نداشته باشد صاحب ثـروت نیست . با وجودیکه شهر های آنها ازمکه بسیار دور است اولین گروهی که برای حج روانه میشوند آنهاهستند وبامال زیادواسباب وکالای فراوان ووسائل کافی باین مسافرت طولانی میروندوهیچ قومی مانند این مردمان بااینهمه ثروت وفور مال براه بیابان(٤) نمیروند .بااینهمه ثروت ومکنت مردمانی بردبارومطیع اندوامر بزرگان وحکمرانان راسخت گردن می نهند وهمین امرخلفای بنی عباس را برآن داشت کهخواص ووزرا ومردان کاردانخودرا ازمیان آنان انتخاب کنند وامروزترکهای ماوراءالنهرجزولشکریان ومردان کاردان دستگاه خلافت اند ، وبرسایر لشکریان تفوق دارند . ودهاقین ماوراءالنهر فرماندهان سپاه اند وازبهترین سرداران واطرافیان وخدمتگذاران خلیفه اند . حسن خدمت واطاعت واندام برازنده وطرز لباس پوشیدن وزینتهای گرانبها وشاهانه آنهاموجب شده است کهدرزمره خواص ونزدیکان خلفا درآیند. وفرغانیان و ترکان بشحنگی دارالخلافه رسندمانندافشین(٥) وابن ابی الساج(٦) ازاشروسنه

---

۱ - برادرمأمون وهشتمین خلیفه عباسی

۲ - دومین امیرخاندان طاهریان

۳ - جداسمعیل سامانی

٤ - یعنی مکه

٥ - خیدربن کاوس سردارمعروف معتصم خلیفه عباسی

٦ - افشین محمدبن دیوداد معروف به ابن ابی الساج یکی ازعمال خلفای عباسی درارمنستان و جبال

واخشاد(۱)ازسمرقندومرزبان بن کیسفی ازسغدوعجیف بن عنبسه (۲) ازسغد وبخارخداة(۳)وسایرامراوسرداران وسپاهیان (٤)

این بود مشاهدات سیاحی جغرافی نویس که‌دوهزاروانده‌سال قبل از کشورهای‌مختلف اسلامی دیدن کرده‌است وازجمله‌چندی‌نیز درماوراءالنهر اقامت گزیده وآنچه بنظر اوازنیك وبدرسیده است دردفتری ضبط کرده وباهمه‌حوادث‌وفتن‌وآفاتی که‌دراین مدت زیاد بر کشورهای اسلامی گذشته است خوشبختانه برای‌آیندگان بیادگارمانده است . ابن‌حوقل در عهدی بماوراءالنهر رسید که بازار تجارت بردگان وغلامان‌سخت رائج بود ومسلمانان‌ازبلادترك نشین‌مجاور کشور خود که‌هنوز باسلام‌نگرویده بودند دسته‌دسته کودکان‌خردسال‌را میگرفتند وبعنوان غلام‌و کنیز بثروتمندان میفروختند . اودرزمانی‌ازولایت‌ماوراءالنهر دیدن کرده‌است که‌ثروتمندان ازمازادثروت‌خوددر باطاتی‌جهته نشست‌صوفیان‌وکاروانسراهائی برای‌رهگذرن میساختند وآنهارامجاناًو بلاعوض‌دردسترس‌عامه‌میگذاشتند . وبطوریکه‌در این مختصر بعداً خواهیم دید ماوراء النهردرآن روزگار سخت آبادان بوده است وشهرهاوقری وقصبات‌آن ازجمعیت که علت عمده‌آبادانی‌است خالی‌نبوده است .

جغرافی نویسان‌آن عهود مانند ابن‌خرداد به و اسطخری والمقدسی وغیره درحدودبیست‌ولایت عمده ازماوراء النهرنام می برند که اغلب آنها درحدودسی تاچهل شهربنام داشته که همه از جمعیت وآبادانی سرشار بوده است ، همین ابن‌حوقل درذیل کلمه ماوراء النهر وشرح شهر های‌آن در حدود ۲۱۸ شهررا از این ولایت نام برده است که تمام‌کاروان رو بوده و دارای‌کاروانسراها وخانات ورباطات فراوان بوده‌است .

نژاد مردمان ماورالنهر در قرن چهارم مسلماً از نژاد ایرانی بودند وبعللی که در تاریخ بایددید ترکان و اعراب نیزدرآنجا توطن‌داشتند وتاحدی بامردمان

---

۱ ـ محمدبن ابی محمدطفج فرغانی اولین پادشاه خاندان اخشیدیه صاحب مصروحجاز

۲ ـ ازسرداران مشهورمعتصم عباسی

۳ ـ حکمران بخارا هنگام ظهورعباسیان

٤ ـ ابن‌حوقل جلد۲ ازصفحه ٤٦۳ تا٤٦۸

آن‌سامان مخلوط شده بودند . اماترکان درعهدساسانیان آمدند وبطوری
که شرح آنرا درتواریخ آنروز باید جستجو کرد ایرانیان درآن تاریخ
بادربار ترکستان روابطی پیدا کردندکه منجر به یك سلسله زد وخورد
های شدیدی شد که چندین‌سال طول کشید وهمین‌روابط باعث ورود دسته
ها وقبایل مختلف چادرنشین ترك باین‌سرزمین شد این مهاجرت در عهد
اسلام بعلت ازبین‌رفتن حکومت مرکزی ساسانی، وملغی‌شدن اصول سرحد
داری ، وبرداشته شدن مرزها ، وفتورمرزبانان زیادترشد . بطوریکه در
همین عهد(قرن چهارم) بین فاریاب و کنجده وشاش درحدود ده هزارترك
ساکن بودند که تمامشان درزیرچادر زندگی میکردند و عمارات و بنائی
نداشتند (۱)

اماورود اعراب بماوراء النهر و اختلاط آنان بامردمان این سامان
بطوریکه درتاریخ بایددید باین کیفیت صورت گرفت که بنوامیه بطوریکه
در تاریخ اسلام باید دید بواسطه خرج زیاد وافراط درلهو ولعب ، خراج
سالیانه ممالك اسلامی کفاف خرجهای‌دربار واعوان وانصارشان رانمیداد
لذا مجبوربودند که یامالیات هارا زیادت کنند ویا بچپاول ممالك اطراف
بپردازند . تاآنجا که میشد بوسیله ایادی ناراحت خودچون زیادبن ابیه و
عبیدالله بن‌زیاد وحجاج‌بن‌یوسف ودیگران مالیاتهارابالابردند وازدسترنج
طبقات زحمتکش‌تمام مسلمانان خاصه مسلمانهای ایران بساط عیش و نوش
خودرا هرچه مهیاتر و مهناتر کردند . ولی چون این ممر عایدی هم کفاف
آنهمه خرج را نمیکرد و اضافه مالیاتها نیز باعث شورش و هرج ومرج
هائی میشد که وقوع آنهـا را در تاریخ بـاید دید ، مجبور شدند که
به ممـالك اطراف دست انـدازی کنند . این بود که بنـام دین و
وجهاد درراه خدا دودسته‌قشون عرب‌یکی ازغرب ودیگری ازشرق‌ممالك
اسلامی مشغول گشودن‌شهرها وچپاول‌خزائن ودسترنج مردمان ساکن آن
کشورها شدند . عبیداله‌بن زیاد وپس ازاو قیبته‌بن مسلم باهلی مأمور فتح
ماورالنهر شدند وبا کشمکش‌های‌زیاد که بقیمت‌خون ملیونها مردم تمام شد
توانستندقدرت عرب واسلام را درآن‌سرزمین مستقر نمایند ازاین‌تاریخ ببعد
قبائلی نیز از اعراب در این سرزمین مسکن گزیدندو بامردمان‌ماوراءالنهر

۱ ـ حدودالعالم صفحه ۷۱ ذیل کلمه پاریاب

مخلوط شدند. (۱)

یهودیان نیز از مدتها پیش از حکومت ساسانیان باین دیار مهاجرت کردندوچند خاندان از آنهادرماوراءالنهر سکنی گزیدندو بتجارت مشغول شدند(۲).ازهندوستان نیزدرحدودقرن‌ششم میلادی دسته‌هائی با ایران آمدند ودر اغلب شهرهای ایران مسکن گزیدند از جمله در ماوراءالنهر عده‌ای ازآنان مقیم‌شدند وخاندانهائی تشکیل دادند که بنام لولیان مشهور شدند . رویهمرفته درعهد بوعلی‌سینا اکثر جمعیت ماوراءالنهر راایرانیان تشکیل میدادند واعراب وترکان ویهودنیز درآن‌سرزمین فراوان بودند و بصورت اقلیت زندگی‌میکردند .

زبان

زبان اهالی ماوراء النهر فارسی بود . ودر عهد بوعلی زبان‌عربی زبان‌علمی بشمارمیرفت و علما و فضلا وادبا ونویسندگان بآن‌زبان چیزمی نوشتند ، یااشعاری‌میسرودندولی‌زبان توده مردم فارسی بود . البته زبان فارسی در سراسر ماوراءالنهر یکسان نبودو لهجات‌مختلف‌داشت ازجمله بخارائیان که ازلحاظ ادب وفنون‌آن برسایر مردمان ماوراء النهر برتری‌داشتند(۳) تکراری درزبانشان یافت‌میشد وغالباً عددرابایاء وحدت باهم‌ذکرمیکردند چنانکه میگفتند «یکی‌ادرمی»و«یکی‌مردی» یا «دادم ادرمی»ونیز کلمه دانستنی‌رازیاد درجملات خوداستعمال‌مینمودند(٤).سمرقندیان‌درلهجه‌خویش حرفی داشته اند که بین‌کاف‌وقاف بوده است وگاهی آن‌حرف‌را بین‌ضمیر متصل وفعل می‌آوردند چنانکه‌بکردم را«بکردکم»وبگفتم‌را«بگفتکم» استعمال‌میکردندودرزبانشان‌اندکی‌سردی‌محسوس‌میشد(٥).خوارزمیان‌دارای زبانی مخصوص‌بوده اند که در سراسر ماوراء النهر وخراسان جز اهالی خوارزم سایرمردمان بآن زبان تکلم‌نمیکردند(٦).اهالی‌ماوراء النهرزبان

---

۱ - جهت اطلاع از کیفیت فتح ماوراء النهر بدست اعراب رجوع کنید بتاریخ بخارا ازصفحه ٤٥ تا٦٩

وابن اثیرجلد چهارم صفحه ۱۸۷

وتاریخ کبیرطبری جلدهشتم صفحه ٦٧

۲ - شرح احوال رودکی تالیف‌جناب آقای‌سعید نفیسی جلداول صفحه ٦٩

۳ - مسالك‌الممالك اسطخری صفحه ۳۱٤

٤ و ٥ احسن التقاسیم مقدسی‌صفحه ۳۳٥

٦ - ابن حوقل جلددوم صفحه٤۸۱

بخارائیان وسمرقندیان واهالی مرو را از سایر زبانها ولهجه های دیگر متداول درماوراء النهر وخراسان بدترمیدانستند(۱)زبان‌فارسی که دراین قسمت‌ازشرق‌متداول بود اهالی زبان‌دری مینامیدند وازآن جهة این‌زبان را باین نام میخواندند که رسائل پادشاهان را بدان می نوشتند وبدان داستانها میزدندولغت‌دری مشتق ازدرست .(۲)

مردم

بطوریکه در فصل دوم این مقال اشاره خواهد شد در ابندوره بطور کلی در ممالك اسلامی توده مردم بعلل جنگهای پی‌درپی که بین فئودالهای‌محلی وامیران ولایات وشاهان کشورها برسر ریاست وامارت وپادشاهی‌درگرفته بود وضع‌چندان خوبی نداشتند واکثراً درفقر و بدبختی وسیاه روزگاری بسرمیبردند . وچنانکه بازدرذیل‌عنوان‌فوق‌الذکر بیان‌خواهدشد مالیاتهای کمرشکن‌وبیگاری‌های ممتد وسربازگیری‌های نابجاکه همه برتوده‌مردم تحمیل‌میشد اوضاع آنهارا چنان نابسامان کرده‌بود که‌چندین مرتبه مجبور شدند دست بشورش زنند تا اندکی از آلام جانکاه خود بکاهند . ولی طبقات متمتع بعلت‌رواج تجارت ونبودن‌سرحدبین ممالك اسلامی وآمد وشد وایاب‌وذهاب‌واختلاط ملل متنوع با یکدیگر نسبتاً زندگانی مرفهی‌داشتند که درمحل خودبآن اشاره خواهدشد .

شغل‌توده مردمان کشاورزی بود واکثر جمعیت شهرهای ماورالنهر رامانند سایربلاد ایرانی آنزمان کشاورزان‌تشکیل میدادند . بلاداسلامی آن‌عهد ازدیه‌ها وقصبات وقری وشهرك‌ها وشهرستان‌ها وشهرهای بزرك تشکیل‌میشد که تقریبا رویهمرفته هشتاد درصد ساکنین آنهارا کشاورزانی تشکیل میدادند که باکار وزحمت خویش ازدل خاك محصولات زیادی‌تهیه میکردند وپس‌از رفع حاجات خود ووضع مالیات وادای سهم ارباب اگر چیزی باقی‌میماند بقصبات وشهرستان‌ها و شهرهای اطراف میفروختند و مایحتاج زندگی خودرا از فروش آن تهیه میدیدند . این کشاورزان که همیشه‌نان ده‌طبقات دیگر مردمان جهان بودند جهة تهیه‌زمین وکاشت‌غلات وغرس درختان وبرداشت محصول رنج‌های فراوان میبردند. درماورالنهر که‌انواع غلات بدست میآید و اصناف میوها تهیه‌میشد باوجود رودعظیم جیحون که سراسر این خاك پربرکت را مشروب میکرد کشاورزان جهة

---

۱ ـ مقدسی صفحه ۳۲۶
۲ - اسطخری صفحه ۳۱٤

حفر نهرها وتهیه‌زمین و کاشت و برداشت محصول زحمات فوق‌العاده می کشیدند. معدودی از کشاورزان بخارا پیش از یك جریب زمین نداشتند ولی بعلت بار آوری زمین ووفور آب از آن یك جریب حداکثر استفاده را میکردند بحدیکه تا اندازه‌ای احتیاجات خودرا رفع نمودند(۱). هنگام مرور بکتب جغرافی آن‌زمان بدیه یاقریه وقصبه‌ای نمی‌رسیم که آنرا به آبادانی وسر سبزی وحضارت ووفور غلات نستوده باشند. مسلم است که‌اینهمه خودبخود بوجود نمی‌آمد وجز بامرارت ومشقت وپشت کار کشاورزان این آبادانی و سرسبزی ممکن نبود اما باهمه این‌احوال زندگانی کشاورزان بعللی که در شرح وضع اقتصادی وسیاسی این قرن بیان‌خواهدشد چندان‌خوب نبود. اهالی بخارا که پایتخت ومرکز ماوراءالنهر بود باهمه آبادانی‌وسرسبزی‌شهر بعلت کثرت جمعیت مجبور بودند که مقداری از مصرف سالیانه خود را از خارج وارد کنند بهمین‌علت همه‌ساله مقدارمتنابهی جوو گندم وغلات‌ازخارج وارداین شهرمیشد.(۲) بدیهی‌است‌دراین‌صورت بعلت‌عدم استطاعت کشاورز ونداشتن قوه خریدباو فشار بیشتری وارد میشد. کشاورزان جز معدودی غالباً زمین نداشتند و نمی‌توانستند هم زمین داشته باشند چه در شهرهای بزرك قیمت زمین‌ها بسیار گران بود و کشاورزان قوت خرید زمین را در خود نمی دیدند چنانکه در بخارا محلی بود بنام کوشك مغان که هرجفت گاوزمین آن‌چهارهزاردرم قیمت‌داشت(۳)مسلم‌است که کشاورزان نمی - توانستند چنین‌قیمتی راپبردازند. غالب دیه‌ها وشهرها و قصبات بپادشاهان ویاامیران‌محلی وار بابان قصبات ودیه‌ها تعلق داشت ویاوقف بود که‌درآمد آن‌ها صرف‌امور موقوفه‌میشد. درمطالعه اسامی شهرهای سمرقند وبخارا بدیه‌های زیادی برمیخوریم که شاهان سامانی‌آنهارا یاتصاحب کرده‌بودند ویاپس‌ازتصاحب وقف برر باطات ومساجد ویاخانواده‌خودنموده بودند(٤).

غیراز کشاورزان درشهرهای مهم عده‌زیادی ازکارگران زندگانی میکردند که‌بتهیه‌پارچه‌های‌پنبه‌ای وابریشمی وپشمی مشغول‌بودند. ومقدار

---

۱ - اسطخری صفحه ۳۱۱

۲ - ابن حوقل جلد۲ صفحه ۵۱۰

۳ - تاریخ بخارا صفحه ۳۷

٤ - رجوع شود به المقدسی. ابن حوقل، ابن فقیه، اسطخری و سایر کتب جغرافیای قدیم درذیل شهرهای ماوراء النهر

تولید آنها بحدی بود که علاوه برمصرف داخلی مقدار متنابهی بعنوان مال‌التجاره به‌چین‌وتبت وهندوروسیه‌وخزران‌وسایرممالك اسلامی حمل میشد این‌عده غالبا درشهرها زندگی میکردند وحتی‌دربعضی ازشهرها محلاتی کارگری تشکیل‌داده بودند. ازجمله دربخارامحله بودبنام‌بیت‌الطر(۱)از که که‌درآن کارگاههای‌زیادی نهاده بودند که کارگران ماوراءالنهر درآن‌جا کارمیکردند وبتولید محصولات صنعتی خاصه پارچه‌های باب کشورهائی که باماوراءالنهر تجارت‌داشتند مشغول بودند .

ازآنجا که ماوراءالنهر دارای کوههای سرسبز ودشت‌های خرم‌نیز بودجمعی دیگر ازتوده‌مردم‌به‌تربیت گوسفندان‌واغنام واحشام‌می برداختند. درنواحی‌ختلان چارپایان زیادتهیه میشد،درکش قاطرفراوان‌تربیت‌میشد که جهةفروش بخراسان‌حمل‌میگردید،(۲) گوسفندوخرماوراءالنهرشهرت‌جهانی داشت(۳)وناحیه چغانیان‌تمام‌مرتع وچراگاه بودومردمان‌آن‌سامان‌به‌تربیت اغنام و احشام وحشی وانواع چارپایان ومحصولات آنهامشغول‌بودند. دراینجا بدنیست باین موضوع اشاره کنیم که‌دراغلب ولایات عده زیادی ازاین‌حشم‌داران بابیکاران بدزدی وراهزنی می پرداختند (٤) طبقات بالا را امیران و عاملان و دهقانان و تجار تشکیل میدادند که ذکر کیفیت زندگانی آنها را بعدها خواهیم دید . بطور کلی دراینجا باید باین‌نکته اشاره کرد که‌در ماورالنهر وخراسان وسایربلاد کشورهای اسلامی آن روزگار مانند سایر ادوار زندگانی بشر مردمان بطبقه رنجبر وزحمتکش ومحروم وطبقه ممتاز واستفاده جوومتمتع تقسیم میشدند . والبته شرح کلی این‌طبقات و کیفیت جزئی‌زندگانی آنهارا چنانکه گفته شد درذیل عنوان اوضاع سیاسی و اقتصادی این قرن خواهیم دید واین‌مختصر که‌دراینجاذکرشد ازآن‌جهت‌بود که‌ازروش کلی که‌دراین‌مقال پیش گرفته‌شده است خارج نشویم . مطلب دیگری که‌از ذکرآن دراینجا ناگزیریم‌طرزلباس‌اهالی‌ماوراء النهروخراسان‌است.مردمان‌این‌نواحی‌غالبا قبامی‌پوشیدند و کلاه‌نوکدار بسرمیگذاشتند (۵) واهالی‌خوارزم‌قبای‌راسته

۱ - تاریخ بخاراصفحه ٢٤
۲ - ابن حوقل جلددوم صفحه ٢٧٦
۳ - حدودالعالم صقحه ٧٣
٤ - حدودالعالم صفحه ٧٢
٥ - اسطخری صفحه ٣١٤

و نیم تنه‌در بر میگردند و کلاهی نوکدار و بسیار بلند بسر میگذاشتند که نوك آنرا برسم وآئین خود کج میکردند ویامیشکستند . (١)

درماوراءالنهر معادن زیادوجودداشت که‌غالبا استخراج میشد معادن ومحصول استخراجی بحدی‌بود که‌پس‌از رفع احتیاج داخلی بممالك دیگر نیز حمل میشدمثلااز ناحیه کش نمك استخراج میکردند وبخراسان میبردند . در کوههای ناحیه بتم آب گرمهای معدنی فراوان بوده است که در فراز آنها جهت استخراج نوشادر وزاج اطاقك هائی تعبیه کرده بودند که درمواقع مخصوص لباس نمد بتن میکردند وداخل آن غارها میشدند ونشادر وزاجهای تهیه شده را خارج مینمودند . از کوههای اطراف فرغانه طلا و نقره وجیوه وزیبق وچراغسنك وفیروزه‌وآهن وروی وسرب وزغال‌سنك وسنك پادزهر وسنك مغناطیس استخراج میکردند . درخان وشقینه طلا بحدوفور بدست میآمد ودرحدودسنگلیج‌و کوههای آن معدن بیجاده ولعل بدخشی بوده است که درسراسرعالم آن روزگار ازچین‌وهندگرفته تاروسیه وتمام ممالك اسلامی‌معروفیت خاصی‌داشته است وبه قیمت‌های گزاف خرید وفروش میشده‌است.(٢)

شهرها

بطوریکه درتاریخ بایددید تازیان درسال٢٣هجرت خراسان‌را گشودندواحنف بن‌قیس‌را بولایت‌خراسان منصوب کردند واو بنیشابورآمد وآنرا دارالملك خودقرارداد . ازآن تاریخ ببعد والیان عرب که هرچندگاهی عوض‌میشدند درصددبرآمدند که دامنه فتوحات اسلامی‌را وسعت بخشند. ناگزیر پس‌از خراسان‌نوبت ماوراء النهرمیرسید که گشوده‌شودتامردمانش‌مسلمان گردند ویاجزیه دهند وازشراعراب برهند . حمله بماوراء النهر وشهرهای‌آن از سال ٥٣ هجرت بوسیله عبیدالله بن‌زیادحکمران خراسان شروع شد وپس ازاوسعیدبن عاص مأمورادامه جنك باماوراء النهریان شد چنانکه درفصل دوم این‌مقال‌خواهیم دید اوشهری نگشود وکارمهمی‌انجام نداد بلکه بحیله مالی گزاف از بخارا و سمرقند بستد و راه دیار خویش گرفت . اماکار ماوراء النهررا مهلب بن‌ابی‌صفره وقتیبة بن مسلم باهلی سرداران نامی بنی

---

١ - ابن حوقل جلددوم صفحه ٤٨١

٢ - رجوع شودبحدودالعالم وسایر کتب جغرافیائی اسلامی درذیل شهرهای ماوراء النهر

امیه یکسره کردند آنها باجنك وجدالهائی که بقیمت خون هزاران عرب و ایرانی تمام شد سراسر آن کشوررا بخاك وخون کشیدند تاتوانستند برقسمتی ازشهرهای آن دست یابند. دراین جنگها اعراب از هیچ جنایتی فروگذار نکردند شهرها را ویران نمودند، و خانه ها را سوختند، مردمانرا از مساکن خود کوچاندند، وبلاد آبادان ماوراء النهررا بگورستانی خاموش تبدیل کردند. چه اهالی این کشور باین زودیها به بیدادعرب تن در نمیدادند وپادشاهان وامرای محلی مردانه درمقابل ایشان ایستادگی میکردند مسلم است که دراین گیر ودار برسرمملکت واهالی بیچاره آن چه خواهد آمد.(۱) چون دراین مختصرمجال شرح وتوضیح چگونگی این لشگر کشی و بیدادی که ازاعراب رفت نیست برای دانستن نمونه‌ای ازاعمال تازیان در این ولایت بگفته ابوریحان بیرونی که درباره فتح خوارزم نوشته است بسنده میکنمو بسرمقصودخویش بازمیگردیم. ابوریحان در کتاب آثارالباقیه خودآورده است که «قتیبه بن مسلم هر کسی را که خط خوارزمی میدانست ازدم شمشیر گذرانید وآنانکه ازاخبارخوارزمیان آگاه بودند واین اخبار واطلاعاترا میان خودتدریس میکردند نیز بدسته پیشین ملحق ساخت بدین سبب اخبار خوارزم طوری پوشیده ماند که پس از اسلام ممکن نیست از آن اطلاعی بدست آورد.(۲)

غرض ازاین مقدمه بسیارناچیزاین بود که باورودعرب به ماوراءالنهر اوضاع کهن که قرنها در آن دیاررایج بود درنوردیده شدو بساطی نو گسترده گردید. اعراب شهرهارا که بسبك قدیم ساخته شده بود خراب کردند و بسبك تازه‌ای که با اوضاع تازه رسیده مناسبت داشت بنانهادند. باآمدن عرب به‌ماوراء النهرمانندسایر بلادایران شبك حکومت ساسانی ازاین سامان برافتاد، ورژیم عهدساسانیان برژیم فئودالیته اسلامی تبدیل شد، ودرنتیجه شهر های بزرگی که از هم نمی گسست ودر آن شاهزادگان ساسانی و ونجیب زادگان کشور ماوراء النهر زندگی میکردند کوچکتر شد وازیکدیگر مجزی گردید وبا حصارهای حصین وسورهای قطوری از دیگر شهرها جداشد. قتیبة بن مسلم بت‌خانه‌های بودائیان را خراب کرد وبجای آن مساجد

---

۱ - جهت اطلاع از کیفیت این لشگر کشی رجوع کنید بتاریخ بخارا (صفحه ٤٥ ببعد وترجمه کتاب الفتوح اعثم کوفی صفحه ۳۲٤

۲ - آثارالباقیه صفحه ۵۹

جامع ساخت و آتشکده‌های زرتشتیان را ویران نمود و به‌مسجد مسلمانان تبدیل کرد واهالی شهرهارا که‌هیچگونه آشنائی باسلام نداشتند مجبور کرد که در آن مساجد ومصلی‌ها نماز خوانند . صاحب تاریخ بخارا آورده است که‌درسال ۹۴ هجرت، قتیبة بن‌مسلم در بخارا مسجدجامع بنا کرد واهل بخارا را گفت تا روزهای جمعه در آنجا جمع شوند وچون مردمان نمی‌آمدند در شهر منادیان فرستاد تا ندا کنند که‌هر کس بنماز جمعه حاضر شود دودرم بدهم «ومردمان بخارا باول اسلام در نماز قرآن بپارسی خواندندی‌وعربی نتوانستندی آموختن وچون رکوع شدی مردی بودی که در پی ایشان بانك زدی، بکنیتا۔ نکنیت وچون سجده خواستندی کردی بانك کردی نکونیا نکونی»

قتیبة بن‌مسلم باهلی سردار خونخوار عرب پس از غلبه به‌ماوراءالنهر اوضاع شهرهارا دگرگون کرد و بصورت شهرهای اسلامی درآورد وازمصالح همان شهرهای خراب وویران مساجد ومصلی ها ومنار ها ساخت . چنانکه باز نرشخی صاحب تاریخ بخارا میگوید که‌درمسجدجامع بخارا درهائی دیده است که‌تمام مصور بوده است منتهاروی آن صورت‌ها را تراشیده بودند پس از استفساراز کیفیت امر معلوم اوشد که در آن اوان که اسلام به بخارا آمد بیرون شهر هفتصد کوشك بوده است از آن توانگران که آنها بمسجدجامع جهة نماز نمی‌آمدند ، چه آنها احتیاجی نداشتند که‌دودرم بگیرند و بمسجد برای نماز آیند . روزی مسلمانان بدر کوشکهای آنان رفتند وآنهارا بنماز آدینه خواندند ولی آن توانگران ازبام کوشك بر مسلمانان سنك باریدند وجنك در گرفت عربها غلبه کردند ودرهای کوشك آنهارا که بتصویرهای عدیده مصور بود بر کندند وبیاوردند ودرمسجدجامع خرج کردند.(۲) وباز نرشخی آورده است که«درهر باری اهل بخارا مسلمان شدندی وباز چون عرب بازگشتندی ردت آوردندی وقتیبة بن‌مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود بازردت آورده کافر شده بودند . این بار چهارم قتیبه حرب کرد و شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندردل ایشان بنشاند بهرطریقی کار برایشان سخت گرفت وایشان اسلام پذیرفتند بظاهر وبباطن بت پرستی میکردند قتیبة چنان صواب دید که اهل بخارا رافرمود تاهر يك نیمه‌ای ازخانه‌های خویش را بعرب دادند تا عرب با ایشان باشند واز احوال ایشان باخبر باشند تا بضرورت مسلمان باشند بدین طریق مسلمانی آشکار

---

۱ ـ تاریخ بخارا صفحه ۵۷

کرد واحکام شریعت برایشان لازم گردانید ، ومسجدها بنا کرد وآثار کفر ورسم گبری برداشت وجد عظیم میکرد و هر که در احکام شریعت تقصیری کردی عقوبت میکرد ومسجدجامع بنا کرد ».(۱)

عرب فاتح که باایده ئولوژی جدید خویش توانسته بودبر کشورهائی که از اسپانیا تااقصی بلاد خراسان کشیده شده بود غلبه کند باتمام قوای خود بسرزمین ماوراء النهر روی آورد . ولی بطوریکه تاریخ شاهد است در این سرزمین بخلاف ممالك مفتوحه دیگر با سرسختی عجیب اهالی رو برو شد و بالاخره بادادن تلفات زیاد و وارد کردن خرابیهای بی اندازه توانست برشهرهای بزرك این دیار مانند بخارا سمرقند . مرو - خوارزم فرغانه وغیره غلبه کند . اسلام هم باعقائد خود آمده بود که عهد کهن را درهم ریزد ورژیمی نووجدید بنیان نهد . این مذهب درهرجا که نفوذ کرده بود بساط گذشته رادر نوردیده بودوطرحی نووجدیدانداخته بود . درسراسر کشورهای وسیع اسلامی آثار دوران بردگی که درآن طبقات محفوظ بود وتنها طبقه ای بنام نجبا برمردم حکومت میکردند محو ومضمحل شده بود و جای خورا به حکـومت مطلقه خلیـفه و یاران و معـاضـدین یا امرا و برگزیدگان او داده بود . بعبارت دیگر طرز حکومت هـای سابق از بین رفته بود و حکـومت اسلامی جـایگزین آن شده بود . مسلم است که هرر ژیم فاتحی میکوشد که ازتمام مقدورات موجود بنفع خوداستفاده کند تا بتواند اساس گذشته را ریشه کن نماید وطرح نو خودرا جایگزین آن کند . اسلام هم درابتدای ورودخود بماوراء النهر مجبور بود که از تمام مقدورات بنفع خود بهره مند بود . ونیز مسلم است که ماوراء النهریان که نه بزبان عرب آشنائی داشتند ونه ازآداب ورسوم اسلام مطلع بودند باین زودیها به مسلمانی وقوانین و دستورهـای آن تن درنمی دادند ، وناگزیر مدتها مبارزه ای سهمگین ووحشتناك بین این دوایدلوژی نوو کهن برقرار بود ومسلمانان مجبور بودند که جهة پیشرفت مقصود خود تمام آثار گذشته را محو کنند وبهرحیلتی که ممکن است افکاروعقایدخویش رابمردمان کشور مفتوحه بقبولانند .

ازتعارض ایندو نوع فکر که یکی برای از بین بردن دیگری کمر بسته بود ودیگری برای دفاع ازخود منتهای کوشش وتقلا را میکرد یك

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۵۸

سلسله کشمکش‌ها وزدوخوردها وجنگ‌های خونین اتفاق افتاد که شرح آن را درتاریخ بایدديد .

البته نظرما در اینجا توضیح و تشریح چگونگی پیشرفت مسلمانی در کشورماوراء النهر نیست بلکه نظر در این است که باین نکته توجه کنیم که بابرانداخته شدن رژیم عهدساسانی وازبین رفتن قشرهای ممتاز وروی کارآمدن رژیم‌جدید باشعارهائی نظیرانماالمؤمنون اخوه (مسلمانان همه برادرند) ان اکرمکم عندالله اتقاکم (برگزیده ترین شما درنزدخدا پارساياننــد) تمام شئون زندگانی مردمان ماوراء النهر و خراسان مانند سایر بلاد مفتوحه اسلامی دگرگون شدازجمله ابن دگرگونی درنوع شهرها وروابط مردمان ساکن آن شهرهانیز مؤثرافتاد . شهرهای عهد ساسانی که خودرا برای مبارزه باپیش آمدهای آن عهد مهیا کرده بودند دیگر نمی‌توانستند باهمان آلت وعدت باقی بمانندودردورهٔ اسلام‌هم درمقابل‌حوادثی که پیش میآمد ایستادگی کنند لذا مجبور بودند ظاهر وباطن شهرهـا را تبدیل کنند وتغییر دهند . درداخل شهرهامجامع عمومی صورت دیگری بخود گرفت میدانهائی که جهة آداب مذهبی‌قدیم وبجاآوردن رسوم واعیادآن عهدتهیه شده بودجای خودرا بمصلی‌ونمازگاه عیدین داد ، آتشکده ها و بت خانه‌ها وآتشگاهها‌معدوم شد وبجای‌آن مساجد ومساجدجامع ونظائر آن ساخته‌شد ، درشهرها منابر گذاشتند ومنارها برای خواندن مسلمانان بنمازساخته گردید ،کاخهای طبقات ممتاز متروك ماند وبجای آن بناهای جدیدی جهت برگزیدگان خلفای‌دمشق وبغدادبرقرارشد ، مدارس ومکاتب که درعهدساسانی محدود ومعدودبود وفقط عده‌ای بخصوص ازروحانیون ونجبا حق ورودبآن را داشتند از بین رفت ، و مدارس یا حلقات درس بزرگتری جهة تدریس قرآن وبعدهااستفاده از علوم گوناگون‌ساخته شد. برای حمل ونقل مال‌التجاره باراندازها وکاروانسراها وخاناتی ساخته‌شد که نظیرومانندآن ها درعهدساسانی نبود ، درشهرهاجهة صوفیان وزوایه نشینان رباطاتی ساخته شد وخانقهائی برقرار گردید که احتیاجات‌این طایفه را بخوبی برمیآورد و نظیرومانندآن در عهد گذشته وجود نداشت . بهر صورت اسلام ونفوذآراء وعقایدآن درتمام شئون زندگی‌مردمان ماوراء‌النهرتأثیر کرد ازجمله وضع شهرآنان را نیز تغییرداد .

شهرهای عهدسامانیان یعنی‌زمان حیات بوعلی‌سینا نمونه کاملی بوداز

نوع شهرهای دورهٔ اسلام و تشکیل میشد از کهندز وشهرستان وربض کهندژ شهرهمان ارك شهر بود که غالباً قصور سلطنتی ودارالاماره که ساختمانهای ادارات دولتی باشد ومرکز والیان وامرا و بزرگان و گاهی زندان شهر در آن واقع بود . واین قسمت بوسیله دیواری قطور که با برجهای مستحکمی احاطه میشد ازقسمت های دیگر شهرمجزی میگردید . پس از ارك نوبت شهرستان بود که خانه های اهالی در آن واقع بود و بکویها ومحلات و برزن ها و کوچه ها تقسیم میشد . ودر آن خانه های بزرك وباغ هاو بستان های زیاد وتفرج گاههای فراوان وجودداشت. گرداگرد غالب شهرستان ها دیواری استوار کشیده بودند که بسور شهرموسوم بود . ربض شهر عبارت بود ازعمارات جدید الاحداث وبازارها ومحله‌های خارج شهر که آن نیز غالباً بدیواری کهن ومحکم منتهی میشد . دیوارهائی گرد ارك وشهرستان وربض کشیده شده بود که غالباً از گل وسنك واحیاناً ازآجر و گچ بود ونهایت دقت را دراستحکام آن بکاربرده بودند . چون این دیوارها تنها محافظ ساکنین درونی شهرها ازهجوم دشمنان خارجی بود . البته این دیوارها به برجهائی منتهی میشد که همیشه برسر آنها پاسبانانی بدیده بانی مشغول بودند و محافظت شهر وربض وارك بدست آن هاسپرده شده بود .

محل مسجدجامع درشهرها فرق میکرد درزمانی که مامشغول تحقیق درآنیم مسجدجامع شهرهای بومجکث وخجند و کش ونسف درداخل شهر بود، ولی مسجدجامع شهرفرغانه درخارج شهر یعنی درربض شهر بود، از آن ترمذ دربازارشهر بناشده بود. (۱) ودارالاماره یاادارات دولتی نیز درهر شهری متغیر بود . دارالاماره بومجکث درربض شهر بود ، ودارالاماه ترمذ در کهندز آن قرارداشت وحجند در میدان ربض ، و فرغانه و کش ادارات دولتی اش درشهر بود (۲) . حبس و زندان نیز گاهی چون خجند و بنکت وفرغانه در کهندز بود، و گاهی مانند ترمذ و کش در بازار شهر نهاده شده بود (۳) . بازارها نیز گاهی مانند بومجکث وفرغانه وترمذ در خود شهر بود ، و گاهی درربض شهر، و گاهی چون بازارنسف نیمی از آن درربض بود

---

۱ - رجوع شود به اسطخری ، ابن حوقل ، المقدسی ، حدودالعالم، ابن فقیه وسایر جغرافیاهای زمان بذیل اسامی شهرهای نامبرده درماوراء النهر

۲ - رجوع شود بکتب جغرافیای نامبرده در شماره یك ذیل اسامی شهرهای نامبرده .

۳ و ٤ - رجوع شود بشماره ۱

و نیمی درشهرستان . این بازارها غالباً بسیارطویل بود و گاهی تایك فرسخ کشیده میشد واغلب چون بازارترمذ باآجرمفروش بوده‌است.(۱)

درشهرهای خراسان وماوراء النهر قرن چهارم غالبا میدان وسیعی بوده است که مردمان نمازهای‌عیدین را درآن میدان ها می گذاشتند ونیز درموقع قحطی‌وتنگدستی جهت دعا واستغاثه بدرگاه خدا درآنجااجتماع میکردندو نیزهنگام دیدن هلال‌ماه رمضان‌ویاماه شوال که ماه روزه گرفتن وروزه گشادن بود با تشریفاتی خاص درآنجا جمع می‌شدند. (۲) خلاصه غالب اجتماعات دینی‌شهر دراین میدان ها و زمین های وسیع سرگشاده انجام میشد وآنرا مصلی‌مینامیدند . این‌مصلی‌ها گاهی چون مصلای ترمذ درداخل دیواروربض شهر بود(۳)، و گاهی‌چون فرغانه درپشت نهر شاش که از شهرمیگذشت قرارداشت و گاهی‌هم چون مصلای نسف بردر دروازه واقع بود ، ولی‌غالباً این‌مصلا هادربیرون شهربود (۳) .

غالباً شهرهای ماوراء النهر وخراسان مانند سایر شهرهای کشور های اسلامی دروازهائی‌داشت که بیشترآن‌ها ازآهن ساخته شده بود . و کهندز وشهرستان و ربض که هر کدام بوسیله دیوار از یکدیگر مجزی میشدند نیزدارای‌دروازهائی‌بودند . بازارهای بسیاری ازشهرها نیزدارای دروازهائی بود و خلاصه هر قسمتی از شهر بقسمت دیگر بوسیله دروازه مربوط میشد .

علت این‌ارتباط وتجزیه معلوم است چه‌بطوریکه گفته‌شدشهرها بسبك دوره‌فئودال‌هاساخته شده‌بود وهرقسمت‌ازشهر رادیواری‌قطور احاطه‌نموده بود تادرهنگام جنك محافظت آن‌آسان‌باشد. این‌دروازه‌ها غالباً از چوب ویاآهن ویاچوب وآهن مخلوط ساخته شده‌بود ودراستحکام آن‌سعی بلیغ بکار برده بودند که بآسانی گشودن آن‌میسر نمی‌شد (٤) تعداد دروازه‌ها نسبت ببزرگی‌وکوچکی شهرها زیادو کم میشد مثلادر این عهد بومجکث ازشهرهای ناحیه‌اشروسنه‌دارای دودروازه‌بودواسپیجاب که‌شهری‌بازرگانی بوده است دارای ٤دروازه، وفرغانه راپنج‌دروازه‌بوده‌است وبنکت مرکز

۱ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ٤٧٦

۲ - چهارمقاله صفحه ٤۲

۳ - رجوع شودبشماره ۱

٤ - ابن‌فقیه صفحه ۳۲۵

شاش را ۱۲ دروازه بود(۱) هریك ازاین دروازه‌ها بجاده‌ای که بیکی از شهرهای بزرك ماوراءالنهر منتهی میشد بازمیشد. برای نگهبانی این دروازه‌ها اشخاصی گماشته شده بودند تا اگر عده‌ای هجوم بیاورند مردانه از آن دفاع کنند این درها ازاول شب بسته میشد و تا بامداد پگاه باز نمی‌شد، و نگهبانان تمام‌شب از آن حراست میکردند. قوافلی که بشهر میآمدند و یامردمانی که از دیه های اطراف شهر میآمدند، کاروانهائی که ازشهرها باید خارج شوند، سیاحانی که جهة سیاحت شهرهای اسلامی ازدوردست ترین نقاط خودرا به ماوراءالنهر و خراسان رسانیده بودند همه باید تا پیش از بسته‌شدن دروازه‌ها از شهر خارج شوند و یا بآن داخل گردند. والا همینکه دروازه‌ها بسته میشد دیگر آمدوشد ممنوع بود ومسافرین وقوافل مجبور بودند تا گشوده‌شدن دروازه در بیرون شهر اطراق کنند.

درعهد سامانیان چون اهالی قسمت بسیار کمی ازنواحی ماوراءالنهر هنوز مسلمان نشده بودند شهرهای مسلمان‌نشین که همجوار آن نواحی بودند دیوار شهرهایشان بآن نواحی منتهی میشد البته این دیوارها بسیار مستحکم ساخته شده بودو بردروازه‌های آنها پاسبانان دائما مشغول پاسبانی بودندو همیشه عده‌ای ازلشگریان شاهان سامانی دراین شهرها مأمور حفظ و حراست شهر و دروازه‌های آن بودند ازشهرهائی که درآن زمان همجوار ممالك ترکان ویا بقول مورخین کافران بودند میتوان مرکز ایلاق ومرکز فرغانه وشهراوس رانامبرد(۲) غالب شهرهارا خندقی فراگرفته بود که درفاصله بین‌دیوار شهر وجاده‌ای که بآن‌وارد میشد واقع شده‌بود. این خندق‌ها رااغلب در هنگام هجوم دشمنان با آب پرمیکردند تا وسیله دفاعی باشد البته دروازه‌های شهرها بوسیله پلی که برخندق بسته بود بخارج اتصال میافت. ازشهرهائی که درعهد سامانیان دارای خندق بنام بوده اند میتوان سمرقندودارزنگی را نامبرد.

خـانـه هـا در داخل شهر واقـع بود و بنای آنها اغلـب ازگل و گاهی ازچوب ساخته شده‌بود و کمتر راین خانه‌ها آجرو گچ بکار برده بودند. سردرهای خانه و کتیبه منزل‌ها و کاروانسراها وقصور را غالبا باآجرو گچ بالامیبردند وبقیه‌خانه ازگل ویاچوب ساخته شده بود. اینخانه‌ها

۱ـ رجوع شود بکتب جغرافیائی آن‌عهد ذیل کلمه ماوراءالنهر وذیل اسامی شهرهای آن‌ولایت

۲ ـ رجوع شود بحدودالعالم ذیل اسامی نامبرده

بوسیله کوچه‌ها وخیابانهای عریض‌وطویل ازهم مجزی میشد، وچند خیابان و کوچه محله‌ای راتشکیل میداد که بنام مخصوص خوانده‌میشد مانند کوی رندان - کوی عاشقان - کوشك مغان - بـازار عطاران کوی کاخ و امثال آن .

درشهرهـای بزرك که جنبه تجارتی نیزداشت کارگران محله‌علیحده داشتند ودرآن محله‌انواع واقسام کارخانه‌های دستی وجود داشت که مواد اولیه راتبدیل به‌کالای تجارتی‌میکرد . چنانکه دربخاراکارگاهی بوده‌است میان‌حصاروشهرستان‌نزدیك«مسجدجامع که درروی‌بساط(۱)شادروانها(۲) می‌بافتند وبردیهـا (۳) وبالشها (٤) ومصلیها(٥)وبردیهای(٦)فندقی‌راازجهت‌خلیفه بافتندی که بیکی‌شادروان خراج‌بخاراصرف‌شدی‌واز بغدادهرسال عاملی‌علیحده بیامدی وهرچه‌خراج بخارا بودی ازاین جامه‌ها عوض بردی واز ولایتها بازرگانان بیامدی چنانکه مردم زند نیچی (۷) می‌برند ازآن جامها بردندتابشام ومصرودرشهرهای‌روم و بهیچ‌شهرخراسان‌نیافتندی»(۸) دراینجا بدنیست که باین‌نکته اشاره شود که زندانیان شهرها نیزدر داخل زندانها دارای کارگاهائی بودند که‌محصولاتی‌تولیدمیکردندو بکشورهای دیگرفرستاده‌میشد.ازجمله زندانیان‌بخارا تنك‌اسب می‌بافتند که‌درخود شهر وسراسرماوراءالنهر وسایر کشورهاشهرت‌بسزا داشته‌است (۹) .

بازارهای شهر ازمحلات دیگر متمایزبود و این بازارها بطوریکه

۱- گلیم . نوعی‌قالی . فرش .

۲- پرده، سراپرده که درپیش ایوان سلاطین میکشیده‌اند . سایبان . فرش‌منقش

۳- بردی نام‌گیاهیست که بیشتر درمصر میروئیده است واز آن کاغذ وجامه میساخته‌اند

٤- بسترخواب . متکا . آنچه‌زیر سرهنگام خوابیدن گذارند

٥-جانماز، سجاده

٦- نوعی‌بردی

۷- نام جامه‌ایست درشت وسپید وسفت . جامه‌ایست فراخ وریسمانی گنده وهنگفت و سطبر

۸- تاریخ بخاراصفحه ۲٤

۹- المقدسی صفحه ۳۲٤

گذشت گاهی در خود شهرستان و گاهی در ربض و گاهی هم بین ربض و شهرستان بنانهاده شده بود وهر کدام ازاین بازارها هم نسبت به نوع معاملاتی که در آن میشد اسمی داشت چون بازار عطاران - بازار کفشگران - بازار پسته شکنان وامثال آن در دوطرف این بازارها دکانهائی نهاده بودند ودر بعضی ازشهرهای بزرگ عده دکان یك بازار ازهزار تجاوز میکرد .

غالب شهرهای ماوراءالنهر بخلاف سایر شهرهای دیگر اسلامی دارای آب جاری بود وجغرافی نویسان وسیاحان آنعهد اغلبشان باین موضوع اشاره کرده‌اند که بیشتر خانه‌های شهرهای ماوراءالنهر دارای آب جاری بوده است ودراغلب شهرهای بزرك مثل بخارا و سمرقند و غیره خانه‌ایکه بدون آب باشد انگشت شمار بوده واغلب ازمیان شهرها یك یا چند رودخانه که کشتی از آن عبور میکرده است میگذشته است مثلا رودخانه‌ای از شهر خجندوشاش میگذشته است که کشتی از آن عبور میکرده است (۱) و نیز ازخوارزم جیحون میگذشته است که عرض آن در نزدیکی گرگانج بدو فرسنك میرسیده است شعبه‌ای ازاین رودرا که گاو خواره مینامیدند رودی سخت بزرك بوده است که دارای عرضی بمقدار پنج ارش (۲) بوده است وعمق آن باندازه دوقامت انسان بوده ودرآن کشتی رانی میشده است این رودخانه ازشهر گرگانج مرکزخوارزم میگذشته است (۳). ازشهرهزاراسب رودخانه‌ای میگذشته است که نصف گاوخواره بوده، ازخیوه رودمذی میگذشته است که دوبرابر گاوخواره بوده‌است .(٤) تمام شهرهای ماوراء النهر جز معدودی دارای اینگونه رودخانه‌های بزرك و کوچك بوده که آنرا مشروب میکرده است وآب آشامیدنی اهالی هم از همان رودخانه‌ها بوده است .

علاوه برخانه‌ها عمارات وکاخ‌ها وقصور، درشهرها باغها، بستانها و موستان‌ها و کشتزارهای فراوان بوده‌است که درسرسبزی وخضارت درسراسر کشور اسلامی ماند ونظیرآنها راکمتر میتوانستند دید این شهرها راکاروانسراها ورباطاتی هم بوده است که نسبت بوضع تجارتی شهرو بزرك و کوچکی آن

---

۱ - اسطخری صفحه ۳۲٤ وابن حوقل جلد ۲ صفحه ۵۰۹

۲ - ارش مقداریست معین ازسر انگشت میانه دست راست تا سر انگشت میانه دست چپ چون دستهارا ازهم باز کنند .

۳- ابن حوقل جلددوم صفحه ٤۷۸

٤- ابن حوقل جلددوم ٤۷۹

تعدادش زیادو کم میشده است مثلا بیکند درحدود هزار کاروانسرا داشته است که همیشه از جمعیت و آمدوشد قوافل و کاروانها در آنها هیاهوی عجیبی برپا بوده است.(۱) رباطات ماوراء النهر را غالباً سرشناسان و امرا و بزرگان بنامی نهادند ازجمله دردوفرسخی فنکان ازمحال اشروسنه رباطی بوده است بنام خدیسر Xadisar که از مشهورترین رباطات ماوراءالنهر بشمار میرفته است و آنرا افشین پیش از رفتنش ببغداد بنانهاده بودو بر آن املاك زیادی وقف کرده بود. در سایر شهرها نیز بعلت سرراه بودن آنها چون غالبشان جنبه شهرهای تجارتی هم داشتند کاروانسراهای زیاد و رباطات بیحد وحصری بنانهاده بودند که شرح یکایك آنها ماراز تعقیب غرض ومنظور خود بازمیدارد.

درشهرهای ماوراء النهر بعلت آبادی زیادوترا کم جمعیت درقرن چهارم قیمت زمین ترقی فاحش کرده بود دراین عهد این سرزمین بحدی آباد شده بود که دراغلب شهرها محل بایری برای دایر کردن وعمارت نهادن یافت نمی شد واگرهم زمینی بدست میامد قیمت آن بسیار گران بود مثلا محلهٔ کوشك مغان بخارا درحکومت سامانیان چنان بود که «اگر کسی خواستی که یك جفت گاو زمین خرد درسال نتوانستی واگر بیافتی هرجفتی بدوازده هزاردرم سنك نقره بایستی خریدن» ودرعهد سامانیان «هرجفتی ازاین زمین چهارهزار درم قیمت داشته است»(۳) این ارقام میرساند که قیمت زمین تاچه حد ترقی کرده بود.

تعدادشهرهای ماوراء النهر درعهد سامانیان ودوره ایکه بوعلی سینا میزیسته است زیادبود ابن حوقل دویست واند شهر ازاین ناحیه اسم برده است که همه معمور بوده است وصاحب کتاب حدودالعالم نیز به ۱۷۱ شهر ازاین ناحیه اشاره کرده است که تمام دارای خصائصی بوده است که درصفحات بالاذکر شده(٤)

۱- تاریخ بخارا صفحه ۲۱ والمقدسی ۲۸۱
۲- ابن حوقل صفحه ٥٠٤
۳ - تاریخ بخارا صفحه ۳۷
٤ - برای اطلاع بیشتری از کیفیت شهرهای ماوراء النهر قرن چهارم رجوع کنید به صورة الارض ابن حوقل، حدودالعالم، مسالك الممالك ابن خرداد به، مسالك الممالك اسطخری، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم المقدسی، کتاب البلدان یعقوبی و کتاب البلدان ابن فقیه همدانی ذیل کلمه ماوراء النهر واسامی شهرهای آن

در اینجا بدنیست که بشهرهائی که بوعلی سینا هنگام مسافرت بهمدان از آنها گذشته است اشاره کنیم و این اشاره که بسیار موجز ومختصر خواهد بود فوائدی در بردارد چه اولا بشهرهائی که بوعلی سینا روزگار خودرا در آنها گذرانیده است آشنا میشویم ودر ثانی تاحدی بوضع زندگانی مردمان آن روزگار اطلاع حاصل میکنم. تالثاً بچند پایتخت بزرك کشور اسلامی آن زمان که مرکز تجمع مردمان آن عهد بوده است آشنائی بهم میرسانم بدیهی است که درشرح این شهرهای بزرك فقط بان نکات اشاره خواهد شد که مربوط بموضوع ماست ودراین مقال ازآگاهی بآنها ناگزیرم.

بخارا

بخارا در قرن چهارم پایتخت امیران سامانی و مرکز ایالت ماوراالنهر وخراسان بود ابن حوقل راجع باین شهر آباد می نویسد «درشهرهای اسلامی شهری خوش ظاهرتر و آراسته تر از بخارا ندیدم و نشنیدم چه وقتی که بر کهندژ آن بر آئی تا چشم کار میکند جهان درجهان سبزه می بینی که بهم پیوسته است و آسمان مانند سرپوشی کبود که برسفره ای سبز نهاده باشد آنرا احاطه کرده است. درمیان این سبزه زار بی نهایت کاخها وقصور چون سپرهای تبتی و یاستارگان فروزان میدرخشد حتی درخود ماوراء النهر نیز هیچ شهری نیست که عمارات و باغها و بستانهای آن از نظر وسعت وزیادی مساحت و تعداد تفریحگاهها و پهنه میدانها بپای بخارا برسد (۱).

بخارا پایتخت تمام خراسان است و اسم آن بومجکث است و آن شهریست آبادان با بناهای انبوه که بر زمین هموار نهاده شده است و بنای آن تمام از چوب است ودر آن قصور و باغها ومحال و کاخهای بلند و محله های وسیع وخیابانهای مفروش وقریه های بهم پیوسته زیاد است مساحت این شهر دوازده فرسخ است و بر گرداگر این مقدار زمین که شهر بخارارا تشکیل میدهد سوری کشیده اند که همه قصور و کاخها وخانه ها وخیابانهای بخارا در درون آن قرار گرفته است.

بخارا دارای شهرستان و کهن دژ وربض است کهن دژ آن در خارج شهرستان واقع شده وبآن متصل است وباندازه شهر کوچکی است و در آن قلعه ای مستحکم بنا نهاده اند که مرکز امیران سامانی است. مسجد جامع در کهن دژ است ومحل شهر در خود کهندژ واقع شده است ریض بخارا بسیار

---

۱ - صورة الارض جلددوم صفحه ۴۷۲

دراز است و بازارهای شهر درآنجاست . ودرخراسان وماوراء النهر شهری که دارای انهمه بناهای بهم پیوسته وانبوه باشد وجودندارد و نیز ازلحاظ کثرت جمعیت سرآمد همه شهرهای مشرق است . رود سغد ازربض این شهر میگذرد و بازارهارا قطع میکند وسرانجام به آسیاها ومزارع میرسدوفاضل آب آن به گودالی نزدیك بیکند میریزد .

بخارا دارای هفت دروازه است که تمام آنها ازآهن ساخته شده است بنام دروازه شهر - دروازه نور - دروازه حفره - دروازه آهن - دروازه کهن دژ - دروازه بنی اسد که آنرادروازه مهرهم می نامند ودروازه بنی سعد. کهندژ بخارارا نیز دودروازه است بنام دروازه ریگستان ، ودروازه جامع که به مسجد جامع می پیوند . ربض بخارارا هم دارای دروازه هائیست بنام دروازه میدان که بجانب خراسان باز میشود ، و دروازه ابراهیم که در مشرق ربض واقع شده است و دیگردروازه ریو ، و دروازه مرد کشان که بجانب نسف و بلخ بازمیشود ، و دروازه کلاباذ که همـان درنوبهار باشد ، دروازه سمرقند که بجانب سمرقند بازمیشود ، دروازه بغاشکور ، دروازه را میثنه ، دروازه جدسرون که بجانب خوارزم بازمیشود ، دروازه غشج . گفتیم که بازارهای بخارا درربض شهرواقع شده است واین بازارهاهر کدام دری بزرك وسطبر دارند بنام درآهن ، درپل حسان ، دودردیگر که نزدیك مسجد ماخ است ، دری که نزدیك قصرابی هشام کنانی است ، ودردیگری که نزدیك پل سویقه است ، وچنددر دیگر بنام در فارجك ، ودر دروازه ودر سکه مغان ، ودرسمرقند .

درشهر بخاراروخانه ای که ازارتفاعات اطراف شهر سرچشمه گرفته باشد نیست درشهر رودخانه بزرگی جاریست بنام رود سغد که از جانب سمرقند باین شهر میآمد واین رود درشهر سمرقند بنام رود بخاراموسوم است. این رودخانه دربخاراانشعاباتزیادپیدامی کندوبه تمام نقاط شهرمیرسدوهرشعبه ای اسمی دارد بنام ۱ - رود فشیردیزه که در محلی بنام ورغ از رود بخـارا مجزی میشود وبدروازه مرد کشان میرود ودرآنجا بدروازه بلعمی میرسد وبنهر نو کنده میریزد دربستراین رودخانه هزاران خانه وقصر وباغ وبستان وزمین های مزروع ساخته شده است که تمام از آب این رودخانه مشروب میشود وازدهانه این رود تاآخرش درحدودیك فرسخ است ۲ - نهر جو بار بکار که ازرود بزرك بخارا منشعب میشود واز وسط شهرمیگذرد وربض شهررا

مشروب میکند پس‌ از گذشتن از محلی بنام احیدر وارد نهر نوکنده میشود. اطراف این نهر نیز درخت کاری زیادشده‌است وخانه‌هاوقصور و باغات انبوه ساخته اند که‌همه‌را مشروب میکند ۳ - جوبار قواریرییین که آنهم از نهر بزرك بخارا منشعب میشود و قسمتی از ربض شهررا مشروب میکند ٤ - جوغشج که درمحل معروف بمسجدعارض ازرود بخارا منشعب میشود ٥ - نهر بیکند که درمحلی بنام رأس‌السکه ازرود اصلی مجزی‌میگردد وقسمتی ازربض رامشروب‌میکند وبنهر نو کنده میریزد ٦ - نهر نو کنده درحوالی دار حمدونه از رود اصلی منشعب میشودو بازقسمتی ازربض‌شهررا مشروب میکند وپس‌ازآنکه آبهای دیگر بآن‌میریزد ببیابان خارج بخارا میرود و کسی ازآن نمی‌نوشد ۷ - نهرطاحونه در موضعی بنام نوبهار ازرود اصلی مجزی میشود وبسیاری ازخانه‌های واقع درربض شهررا مشروب میکند و بنهر بیکند می‌پیوندد واین‌نهر آب آشامیدنی اهالی بیکند است ۸ - نهر کشنه درنزدیکی نوبهار ازرود بخارا منشعب میشود وبسیاری ازخانه‌ها و ضیاع وباغها را مشروب میکند آب‌آشامیدنی اهالی‌محله نوبهار است۹- نهر رباح که از نهرمعروف بریگستان گرفته میشود وقسمتی‌ازربض شهررا مشروب میکند وبقصررباح می‌پیوندد وبالغ برهزارباغ وبستان و قصر را سیراب می‌نماید - ۱۰ نهرریگستان که ازرودخانه اصلی در نزدیك‌دروازه ریگستان جدامیشود واهالی‌محله‌ریگستانرا سیراب میکند وپس‌ازگذشتن ازکهندژ ودارلاماره وسیراب کردن آنجابقصرهای‌جلال‌دیزه منتهی میشود ۱۱- نهری که درنزدیکی پل حمدونه ازنهراصلی‌سوی میشود واز زیرزمین جاریست تابحوض‌های‌دروازه بنی‌اسد میرسد ۱۲ - نهرزغار گنده ازمحلی بنام‌ورغ ازرودخانه اصلی‌جدامیگردد وبمحله دروازه‌میرسد وپس‌ازمشروب کردن آنجا بدروازه سمرقند میرود وازآنجا یك‌فرسنك‌دیگررا مشروب مینماید . بر بستر این‌رودخانه‌هم باغها وبستان‌ها وقصرهانهاده‌اند که‌همه از این رود مشروب میشود»(۱) .

صاحب تاریخ‌بخارا مینویسد رود خانه سغد از دروازه نوبهار وارد بخارامیشد وآنرا دهانهای گشاده قرارداده‌بودند ودرهنگام تابستان که‌آب نقصان میافت آن چوبها را یك یك برمیداشتند تا آب افزودن شودو زیادت‌گیرد وازآنجا آب به‌بیکند میرفت واگراین تدبیرنبود آب چندان

---

۱ - ابن‌حوقل جلددوم ازصفحه ٤٨۱تا ٤٨٥

بود که بخارا را فرا میگرفت آن موضع را فشون می نامیدند در پائین شهر نیز دهانه دیگری بود که آنرا رأس الورغ می نامیدند در آنجا نیز چنین بود و آن نهر شهر بخارارا دو نیمه میکرد و در بازارها و کویها شاخها داشت و مردمان را در شهر آبدانها بود فراخ وسر گشاده و بر گرد آن خانها بود از الواح و درها داشت وخودرا در آن می شستند و بسیاری میشد که آب فزونی میکرد و تا بیکند وروستاهای بخارا در آب فرو میشد و آن آب کدر بود و در آن زباله می ریختند (۱) المقدسی راجع باین رودخانه می نویسد مصب رود سغد سمرقند است ولی آبهای دیگر بدان میریزد وسرچشمه آن از کوه است و بدریاچه‌ای که در پشت چغانیان واقع است میریزد واز آنجا برأس السکر میرود ودر این محل این رود عظیم منشعب میشود واز آن جمله نهر بزرگیست که از بیرون شهر وارد شهر میشود .(۲)

بخارا پایتخت امیران سامانی و مرکز ماوراء النهر وخراسان آن روزگار بود واز همین لحاظ این شهر چشم و چراغ شهرهای شرقی کشور اسلام بود و مرکز تجمع انواع مردمان اسلامی بشمار میرفت . قوافل تجاری از شام وحلب و بغداد واز جانب هندوستان وچین وروسیه جهة معامله ومبادله اجناس خویش به این شهر بزرك روی میآوردند . شعرا و نویسندگان واهل قلم برای یافتن جاه ومقام وتأمین زندگانی خویش از اقاصی بلاد اسلامی خودرا به این شهر میرسانیدند. علماو فضلا وفلاسفه ودانشمندان از گوشه و کنار ممالك اسلامی پس از بغداد که مرکز خلافت بود سعی میکردند که خودرا به این شهر رسانند تا ازخوان نعمت بیدریغ امیران سامانی وامرای محلی بهره‌ها برند. سیاحان وصوفیان قلندری که دائماً از شرق بغرب واز جنوب بشمال در سیر وسفر بودند جهة دیدن این شهر بزرك واستفاده از برکات آن بهر شیوه ای که بود بآن واردمیشدند . این شهر عظیم که مرکز امیران خراسان وماوراء النهر وتجار بزرك ومحل تجمع شعرا ونویسندگان وفلاسفه و دانشمندان و صوفیان و وسیاحان بود در آن روزگاران سخت آبادان بود وجمعیت آن بحدی زیاد بود که بنا بقول صاحب تاریخ بخارا محصول سالیانه شهر و اطراف آن کفاف خوراك اهالی را نمیداد بطوریکه مجبور بودند مقدار زیادی غلات ومیوه و سایر مایحتاج خودرا ازخارج وارد کنند .

---

۱ - تاریخ بخارا

۲ - المقدسی صفحه ۳۳۱

کیفیت اوضاع سیاسی و اقتصادی این شهر بزرك را ضمن شرح اوضاع سیاسی واقتصادی ماوراء النهر وخراسان خواهیم دید . در اینجا لازمست ازوضع اقلیمی و کیفیت ساختمان این شهر بزرك که بوعلی سینا و هزاران دانشمند عالیقدر دیگررا درچهاردیواری خود پرورانده است ودر روستا های آن پدر ومادر ابن سینا وصدها شاعر و عالم و فاضل دیگر پا بعرصهٔ وجود نهادند سخن بیشتری رود چه مسلماً این شهر وساکنین آن در روح بوعلی سخت مؤثرواقع شده اند وبطوریکه در احوالات اواشاره خواهد شد علمائی که دراین شهرمیزیسته‌اند ومدارس و کتابخانه هائی که در این پایتخت بزرك موجود بوده‌است در نضج فکر او بسیار مؤثر افتاده است بنا براین لازم‌است که باوضاع چنین شهری که در آن روزگار پس از بغداد بزرگترین مرکزاجتماع عالم اسلامی بوده‌است ودرعرصهٔ خودمفاخر بزرگی چون شیخ الرئیس را پرورانده است بیشتر آشنا شد و خوشبختانه کتب معدودی که از آن زمان برای ما باقی مانده است ، باین مقصود کمك های شایانی مینمایند .

ابوبکر محمدبن جعفر نرشخی که درفاصله (۲۸۶-۳۴۸) در بخارا میزیسته‌است در تاریخ خود آورده است که در بخارا بازاری بوده است باسم بازارماخ که درقبل ازاسلام دراین بازار بت میفروخته‌اند ودرنزدیکی این بازار زمینی وسیع بوده است که بعدها آتشکده‌ای درآن ساختند و چون اسلام آمدآن آتشکده را بمسجدجامع تبدیل کردند (۱) این بازارماخ دلیل برقدمت بخاراست که ازعهد بت پرستی تازمان سامانیان برپا بوده است.ونیز بخارارامحله‌ای بوده‌است میان حصار و شهرستان نزدیك مسجد جامع که کوی کارگران شهر بوده است و بطوریکه گذشت در آن انواع پارچه های باب روزرا می بافتند وباقطارعالم حمل میکردند (۲)

کهن دژیا ارك بخارا بسیارقدیمی‌است و بخارائیان آنعهد ساختمان آن را به سیاوش بسر کیکاوس پادشاه‌داستانی‌ایران نسبت میدادندوتاریخ ساختمان‌آن را تاسه هزارسال جلوتر اززمان خودمیرسانیدند . ازقبل از اسلام این کهندژ مرکزشاهان بخارا وجای نشست امیرانآن‌شهر بوده‌است وبردر این حصارصحیفه ای ازآهن بوده‌است ازقبل از اسلام که چیزی بر

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۲۵

۲ - تاریخ بخارا صفحه ۲٦

آن نوشته بودند وتااوائل قرن ششم آن صحیفه بر درکاخ کهن دژ موجود بوده‌است . احمدبن نصر سامانی این بناء را تعمیر کرد ودرعهدسامانیان آنرادودرشرقی‌وغربی بوده‌است که اولی‌را درغوریان‌ودومی‌را درریگستان می‌نامیدند ودرقرن ششم در آخری را در علف فروشان میگفتند این‌دو در را زاهی‌عریض بهم متصل‌میکرده است ودردوطرف این‌حصار کاخهای سلطنتی‌وخانه‌های‌امیران وسرهنگان سامانی و زندان شهر ودیوانخانه و ادارات‌دولتی را بنانهاده‌بودند . حرم‌سرای امیران‌سامانی وخزینه سلطنتی آنها نیز دراین‌حصار یا کهن‌دژ و یارك پادشاهی بوده است . خانه های شاهی‌از درغربی حصار شروع میشد وتا دروازه ریگستان ادامه داشت . سرای پادشاهی‌را نصربن احمد سامانی بنا نهاده بود بغایت نیکو ومال بسیار بر آن خرج کرده بود و بردرسرای خویش خانه‌های عمال خودرابنا نهاده بود چنانکه هرعاملی را درسرای‌خویش دیوانی علیحده‌بود.(۱)

سراهای‌پادشاهی‌وعمال آنها درطی‌سلطنت اسمعیل‌سامانی واخلاف او روزبروز زیادتر میشد ووزراو سرهنگان و غلامان دستگاه سامانیان هرروز بساختن عمارتی نو ویا مسجدی تازه دست میزدند چنانکه احمدبن حسن عتبی‌وزیرعبدالملك‌بن نوح مسجدی بنا کرد بغایت‌نیکو وسایرین نیز باوتأسی کردند و بناهائی نیکو ساختند . این سراهای پادشاهی بشرحیکه دروضع سیاسی ماوراالنهر خواهم دید پس از عبدالملك بدست‌غلامان وبردگان غارت شد وآنرا آتش زدند . وچون منصوربن نوح بسلطنت نشست باردیگر آن‌را عمارت کردند وهرچه هلاك و ضایع شده بود بهتر ازآن بحاصل کردند وباز دریکی از اعیادسال که بنا بعادت قدیم آتشی عظیم افروخته بودند پاره ای آتش‌بجست وسقف سرای درگرفت ودیگر بارجمله‌سرای بسوخت واز بین‌رفت ازاین تاریخ ببعدآن‌موضع ازریگستان خراب بماند وسراهای‌های شاهی بجوی مولیان منتقل شد .(۲)

امیران‌سامانی . بنا بسنتی که درقدیم مرسوم بوده است برای خود زمین‌ها ویا دیه‌ها میخریدند ودرآن بناهائی‌میکردند واغلب آنهارایاوقف برعام مینمودند ویاوقف بر اولادان خود . ازجمله اسمعیل‌بن احمد سامانی ده شرغ ازمجال اسکجك را باجمله ضیاعات وعقارات آن بخریدوتمام را

---

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۳۸

۲ - تاریخ بخارا ۳۱

وقف بر رباطی کرد که نزدیك دروازه سمرقند ودرون شهر بخارا بنا کرده بود (۱) و بادیه اسفزار را باز احمد سامانی بخرید ووقف نمود. از جمله زمین‌هائی که شاهان‌سامانی بخود اختصاص دادند زمین‌جوی‌مولیان بود که سراهای شاهی را در آن نهادند و این جوی مولیان همانست که رود کی شاعر بشرحی که درچهار مقاله باید دید نام آن را درغزل خود آورده است . (۲)

بوی‌جوی‌مولیان آیدهمی یاد یار مهربان آید همی

مترجم تاریخ بخارا درباره این‌محل مینویسد «بهتر از مقام نفیس بهشت آئین جوی مولیان دربخاراجای ومنزلی نبوده است چرا که‌همه‌جای اوسراهاو باغهاوچمن‌ها وبوستان‌هاوآبهای‌روان‌علی‌الدوام‌درمرغزارهای او در هم پیچیده ازمیان‌همدیگرمیگذشتند وبهزارجانب‌بطرف مرغزارها وبگلزارهامیرفته‌اندوهر کس که‌تماشای‌آبهای روان میکرد درحیرت‌میشد که‌از کجا می‌آیدوبکجا می‌رود واستادان نادرالعصر ومعماران چنان‌طرح کشیده‌اند وصاحب دولتی گفته آب حیوان بچمن آمد وباشیون رفت نالها کرد که‌می باید از این گلشن رفت. ودیگر از در ریگستان تا دشتك بتمام خانهای منقش عالی‌سنگین و مهمانخانه‌های مصور وچهار باغهای خوش و سرحوضهای نیکو ودرختان کجم خرگاهی بوده بنوعی که ذره آفتاب از جانب شرقی و غربی بنشست‌گاه سرحوض نمی‌افتاد و در این چهار باغها میوه‌های الوان وفراوان ازبادام وفندق وگیلاس وعناب وهرمیوه‌ای که‌در بهشت‌عنبر سرشت هست در آنجا بغایت نیکوولطیف بوده‌است»

«درقدیم (یعنی پیش‌ازاسلام) ابن‌ضیاع‌جوی‌مولیان ملك‌طغشاده بود (پادشاه بخارا دراوان حمله‌اسلام) ووی هر کسی از فرزندان و دامادان خودرا حصه‌ای‌داده‌است وامیراسمعیل‌سامانی رحمة‌الله‌علیه ابن‌ضیاع‌را بخرید ازحسن‌بن محمد طالوت که سرهنك المستعین‌بن المعتصم (خلیفه دوازدهم عباسی) بود وامیر اسمعیل بجوی‌مولیان سرایها وبوستانها ساخت وبیشتر برموالیان(غلامان خاصه‌خویش) وقف‌کرد وهنوز وقف است و پیوسته اورا ازجهت موالیان خویش‌دل مشغول بودی تاروزی امیراسمعیل ازحصار بخارابجوی‌مولیان نظاره میکرد سیماء الکبیر مولای پدراو استاده بود

۱ ـ تاریخ بخارا صفحه ۷۱

۲ ـ چهار مقاله صفحه ۳۱

اورا بغایت دوست‌داشتنی و نیکوداشتنی امیر اسمعیل گفت هرگز بود که خداوند تعالی سببی سازد وتااین ضیاع‌را ازبهر شما بخرم ومرازندگانی دهد تابببینم که این‌ضیاع شمارا شده‌است ازآنکه این‌ضیاع‌ازهمه ضیاع‌های‌بخارا بقیمت‌تر است وخوش‌تر وخوش‌هواتر. خدای‌تعالی روزی کرد تاجمله‌بخرید وبر موالیان داد تاجوی موالیان نام شد وعامه‌مردم جوی‌مولیان گویند. و پیوسته‌حصار بخارا صحرائی‌است که آنرادشتك خوانندوجمله نیستانها بوده‌است امیر اسمعیل رحمه‌الله آنموضع راهم بخرید ازحسن‌بن محمد‌بن‌طالوت بده هزار درم وهم‌سال اول ده هزاردرم ازبهای نی بحاصل آمد امیراسمعیل آنموضع را وقف کرد برمسجدجامع وبعد از امیر اسمعیل از فرزندان او هر که امیرشد خویش را بجوی مولیان بوستانها و کوشکها ساخت بسبب خوشی وخوبی ونزهت او. بدروازه نو موضعی‌ایست که آنراکارك علویان خوانندوبردرشهر آنجا امیرمنصور نوح کوشکی ساخت بغایت نیکوچنانکه بوی مثل زدندی ازنیکوئی» .(۱)

این بودنمونه ای ازاوضاع کهن دژ و قصور امیران سامانی و کیفیت بدست آوردن زمینها وبستانها و باغها . اما در بخارای آنزمان محل دیگری بودبنام کوشك معان که درزمان قتیبة بن‌مسلم بوسیله زرگان بخاراکه حاضرنبودنداسلام‌آوردند ساخته شده بود این‌محل درعهدسامانیان مرکز خانه‌های غلامان ونزدیکان پادشاه بود و بعلت استقبال این طبقه از مردمان و کثرت جمعیت درآن محل قیمت زمین کوشك معان ترقی‌فراوان کرده بودچه‌زمین‌درآن‌ناحیه بدست نمی‌آمد اگریافت‌میشد هریك‌جفت‌گاو زمین چهارهزار درم سنك نقره‌قیمت داشت و(۲) مسلم‌است که جز متمولان وتوانگران که اغلبشان از اقربا ونزدیکان امیران سامانی و یا غلامان و وابستگان‌آنها بودند کسی‌دیگر نمی‌توانست از زمینهای کوشك مغان‌استفاده کند .

دیوار دور بخارارا درعهد مهدی خلیفه عباسی بسعی ابوالعباس بن فضل طوسی امیر خراسان و بپایمردی مردمان بخارا کشیدند واین دیوار بحدی بزرك‌بود که همه روستاهای بخارا اندرون آن بود . این سورعظیم را درآن روزگار برای جلوگیری ازهجوم ترکان که از نواحی سیحون بداخله‌ماوراء النهر هجوم‌میاوردند کشیدندودرهریك‌فرسنك آن‌دروازه‌ای

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۳۳
۲- تاریخ بخارا صفحه۳۶

استوار ومحکم نصب کرده بودند وبهر نیم‌میلی‌ازآن دیوار برجی‌مستحکم ساخته بودند که برآن پاسبانان گماشته بودند تادیوار و شهر را حفاظت کنند .ساختمان‌آن از سال صدوشصت وشش هجرت شروع گردید ودرسال دویست پانزده تمام‌شد وآن را مردمان دیوار کنپرك مینامیدند خرج این دیوار ومخارج تعمیر و مرمت آن که رقم بسیار بزرگی را تشـکیل میداد تمامش را ازمردمان شهر بخارا میگرفتند رهمه‌ساله اهالی این‌شهر مالی عظیم‌وبیگاریهائی زیاد برای نگاهداری وتعمیر این‌دیوار بدیوان دولتی می‌پرداختند «تاروزگار امیراسمعیل سامانی که اوخلق‌را رها کرد تاآن دیوار خراب شد و گفت تامن زنده باشم باره‌ولایت بخارا من‌باشم وآنچه پذیرفت تمام کرد و پیوسته بتن خویش حرب میکرد و نگذاشت که بولایت بخارا دشمنان ظفر یابند» (۱)وربض بخارارابامرمحمدبن‌عبیدالله‌بن طلحة بن طاهر آخرین پادشاه طاهریان بنا کردند وبرآن دروازه هائی که نامشان گذشت نهادند تاشهرستان بخارا شب‌ها ازدستبرد دزدان در امان باشد و تاریخ تمام‌شدن ربض بسال ۲۳۵ هجری بود . (۲)

مسجد جامع بخارا بشرحی که گذشت بسال ۹٤هجری بامر قتیبة بن مسلم بناشد ولی‌درعهد هارون‌الرشید چون مسجد قدیم گنجایش کافی نداشت بپایمردی‌فضل‌بن‌یحیی برمکی پسر یحیی برمکی وزیر ایرانی ومشهورهارون الرشید ومساعدت مردمان‌بخارامسجدجامع بزرگتری میان‌حصاروشهرستان بنا کردند که بیشتر خرج آن‌را فضل بن‌یحیی داد . این‌مسجد را هرچندوقت بزرك میکردند تادرعهد اسمعیل سامانی که او بسیاری از خانه‌های اطراف آن‌مسجدرا بخرید وباندازه یك‌ثلث برمسجدبیافزود . مسجد جامع بخارا یکبار در عهد نصربن احمد بن اسمعیل سامانی در یکی ازروز های جمعه ماه رمضان که مردمان در آن اجتماع کرده بودند «یک‌باره فرو رفت و خلق بسیار در وی هلاك شدند و در جمله شهر تعزیت شد و بعضی را بیرون آوردند و هنوز دم میزدند و ساعتی بود بمردندی و بعضی دست وپاشکسته بودند درجمله شهرخلق بسیار هلاك شدند چنانکه ازبعدآن شهر بخارا خالی ماند»(۳) ولی‌بازمردمان شهر جمع شدند ومدد کردند وآنرا درعرض یکسال‌دوباره ساختندواما بازسال دیگرهردوجانب

۱ - تاریخ بخادا صفحه ٤٠
۲ - تاریخ بخارا صفحه ٥٩
۳ - تاریخ بخارا صفحه ٦١

قبله مسجد فرورفت اما کسی کشته نشد وبازمردمان جمع شدند ومدددادند تاآنرا آبادان کردند. درسال ٣٠٦ ابوعبیدالله جیهانی وزیرمناره مسجدرا درمدت ٥سال بساخت وبرآن مال زیادخرج کرد. (١)

مصلای بخارا را نیزچنانکه شرح داده شد اول قتیبة بن مسلم بنانهاد ومردمان را بزوربرای گذراندن نماز عیدین بآنجا برد این مصلی زمینی بود نزدیك ریگستان امابعدها درعهد منصوربن نوح سامانی چون در سال ٣٦٠ کفاف جمعیت بخارارا نمیداد خانه ها و باغهای دلگشا فراوان بخرید «بقیمت بسیار ومال بسیار برآن خرج کرده آنرا نمازگاه عید ساخت و منبر ومحراب نیکو فرمود ومیلها فرمود ساختند تامکبران برآن میلها تکبیر گویند تامردمان بشنوند واز نمازگاه تا بدر حصار بخارا مقدار نیم فرسنك بودی همه پرمردم بودی » (٢)

مقدسی که ازاین شهردیدن کرده است مینویسد «شهربخارا ازخانه‌های گلی ساخته شده بودبازارهای عریض داشت واز کثرت خانه‌ها و بهم فشردگی بامها این شهر شباهتی بدمشق داشت . کهن دژآن عقب سوادبود وبازارهای آن سخت زیبابود . شهری آبادتر و پرجمعیت تر ازآن نیست و مردمان رفتن باین شهر رانیك میدانند و گویند اگر کسی دراین شهرزندگی کند مسلماً باوخوش خواهد گذشت وهر کسی باین شهر رود خوراك‌های خوب وحمام - های پاکیزه و کوی وبرزن‌های فراخ وآب سبك وخانه‌های ظریف وزیبا خواهد یافت، ومجالس وجماعات بسیار خواهد دید، وعوام شهررا عالم و دانشمند خواهد یافت که با یکدیگر آمیزش بسیار دارند . ولی خانه‌های این شهر تنك است وآتش سوزی درآن زیاد اتفاق میافتد، و شهر بواسطه کثرت جمعیت بدبوی است وهوای آن گرم وسرداست وآبهای چاه آن شور است وخاکش بد است ولی خانه‌های عالی و کاروانسراهای بزرك دارد . اقوام متفرق ومختلف درآن زندگی می کنند وبهمین علت در آن فساد و تباهکاری زیاداست ومعاملاتشان بداست ومردمان سنن اجتماعی رابجا نمی آورند وحریر ودیبا می پوشند ودرظرفهای طلاونقره غذا میخورند و آب می آشامند . (٣)

بطوریکه گفته شدنواحی بزرك ماوراءالنهر مانند سمرقند و بخارا وخوارزم وغیره درآن روزگار دارای شهرها وروستاهای زیادبوده‌اند و

١- تاریخ بخارا صفحه ٥٩ ٢- تاریخ بخارا صفحه ٦١

٣- المقدسی صفحه ٢٨٠

غالباً جغرافی نویسان آن عهد اسامی شهرهای آنها را ذکر کرده‌اند مثلاً خوارزم دارای ۱۲ شهر بزرگ و چهل روستای آباد بوده‌است ناحیه اشروسنه ۱۰ شهر بزرگ و آبادان داشته است ناحیه ختلان و فرغانه شانزده شهر داشته است که تمام این شهرها دارای دیوار و ربض و شهرستان و کهن‌دژ بوده‌اند و در آن‌ها جمعیت های زیاد بکشاورزی و یا تجارت مشغول بوده‌اند. بخارا نیز از این اصل مبری نبود و دارای شهرستانهای فراوان بود جغرافی نویسان درحدود ۵۰ شهر و روستا از این ناحیه نام برده‌اند که غالب آنها دارای خصائص شهرهای عهد فئودالیته بوده‌است و تمام آنها سخت آبادان و معمور بوده‌است .

از آن جمله شهر نور بوده است که دارای مسجد و رباطهای فراوان بوده و مردمان بخارا و دیگر شهرها بزیارت این شهر میرفته‌اند و اهل بخارا در این عمل تکلف می کرده‌اند و میگفتند هر کس بزیارت شهر نور برود چنان است که بحج رفته‌است و کسی که از زیارت این شهر برمی گشت برایش طاق نصرت می بستند و تشریفاتی بجامیآوردند که برای حاجیان از حج برگشته بجا آرند(۱). شهرهای دیگر بخارا نیز هر کدام دارای محاسن و مناقبی بوده‌اند که شرح آنها در اینجا باعث درازی سخن خواهد شد. از جمله شهرهای بخارا یکی شهر افشنه بوده است که مولد ستاره مادر شیخ الرئیس ابوعلی سینا بود و اورا از این شهر بقصبه خرمثین بردند تا بنکاح پدر بوعلی درآمد این شهر درجانب مغرب بخارا بود و شهری بوده است بزرگ و پاکیزه و دارای عملی وسیع و شارستانی بزرک و حصاری استوار و مسجد جامعی و مساجدی معمور(۲) و نیز قریه خرمثین که پدر بوعلی سینا عامل آن بوده‌است از قرای معتبر ناحیه بخارا بوده است .

این بود مختصری از کیفیت و چگونگی شهرهای ماوراء النهر و اوضاع واحوال ساکنین آن شهرها و نژاد وزبان مردمان آن وچگونگی شهر بزرک و معروف بخارا که درآن روزگار شهرت جهانی داشته‌است از این پس بتوصیف شهر خوارزم میپردازیم که بوعلی سینا مدتی از عمر خودرا در آن گذرانده است .

خوارزم بوعلی سینا پس ازمرک پدرش و هنگام زوال حکومت سامانیان وتسلط غزنویان بر بخارا و ماوراء النهر بخوارزم رفت ودر اوان تسلط محمود در گرگانج

۱- تاریخ بخارا صفحه ۱۳

۲- تاریخ بخارا صفحه ۱۸

مرکز خوارزم بسر برد. خوارزم از نواحی آبادان ما بین خراسان و ماوراءالنهر بود و از قدیمترین ایام جزو شهرستانهای بزرك ایران محسوب میشد در عهد ساسانیان این ناحیه نیم مستقل بود وحکمران آنجا از طرف شاهنشاهان ساسانی حکومت میکردند وخسرو خوارزم (۱) خوانده میشدند. این ولایات وسیع که رودخانه عظیم جیحون از سراسر آن میگذشت و پس از مشروب کردن همه مزارع و کشتزارهای آن و گذشتن ازمرو وبلخ بدریای خزرمیریخت (۲) ازلحاظ برداشت محصول زراعتی وحمل و نقل و ورود و خروج کاروانها ورونق تجارت چشم و چراغ ماوراء النهر عهد سامانیان بشمار می رفت.

جغرافی نویسان آن عهد نوشته اند که خوارزم اقلیمی ایست منقطع از خراسان وماوراءالنهر وازتمام جهات آنرا بیابان فرا گرفته است. ازجانب شمال ومغرب بحدود غزیه می پیوندد وازجانب جنوب وشرق با خراسان و ماوراءالنهر همسایه است و آن ولایت درآخر رودخانه عظیم جیحون واقع شده و پس ازآن آبادانی بر بستر این رودخانه تادریاچه خوارزم وجود ندارد. بیشتر شهرهای آن درقسمت شمال جیحون واقع شده است ودر طرف جنوب شهر بزرك وآباد جرجانیه، یاگرگانج واقع شده است که بزرگترین شهر خوارزم ومرکز آن بشمار میرود. این شهر مرکز تجارت ایالت خوارزم و کشور غزان است وهمیشه آمد وشد قوافل و کاروانهای تجارتی که بگرگان وخزر آمدوشد میکنند ازآن منقطع نمی شود. (۳)

خوارزم راغیراز گرگانج شهرهای آبادان دیگری بوده است بنام درغان- هزاراسب خیوه- خشمیثن- اردخشمیثن- سافردز- نوزوار- کردران خواش- کردر- قریه قراتکین- مذمینیه- مزداخگان وخوارزمیه کاث که ازشهرهای معتبر این ناحیه محسوب میشده است و در این زمان یعنی قرن چهارم بعلت طغیان آب خراب شده بود ومردمان دوباره درپشت شهر قدیمی آنرا بنا کرده بودند. مسجدجامع آن درپشت قلعه وخانه خوارزمشاه در نزدیکی قلعه بناشده بود وزندان شهررا درخود قلعه نهاده بودند و رودخانه جردور از وسط آن می گذشت وطول آن تقریباً درحدود ثلث فرسخ بوده است دروازه- های آنرا آب خراب کرده بودودرپشت آنهادوباره دروازه هائی ساخته بودند.

۱- مالك الممالك ابن خرداد به صفحه ۴۰

۲- » » صفحه ۱۷۳

۳- مالك الممالك اسطخری صفحه ۲۹۹

اول سرحد خوارزم راطاهریه می نامیدند که درجنوب جیحون واقع شده‌بود وقسمت شمالی این رود بیابان بوده است تاجائی که بغارابخشنه موسوم است آبادانی نداشته وازاین قریه تا شهر خوارزم آبادبوده‌است .و ازهفت فرسخی آن نهری جاری بود که آنرا گاوخواره می نامیدند که عرضش درحدود ۵ذرع وعمق آن باندازه دوقامت انسان بوده‌است دراین رودخانه کشتی‌ها آمد وشد می کردند . ازطاهریه تاهزار اسب در بستر رودخانه جیحون آبادانی وجود نداشت‌وازاین‌رودخانه عظیم تاهزاراسب باندازه‌یك مرحله‌راه بوده‌است‌وپیوسته آب آن کم‌میشده‌تامیرسیده بجرجانیه(گرگانج) دراین شهر (هزاراسب) رودخانه‌ای از جیحون میگذشته بنام رود هزار اسب که باندازه نصف گاوخواره بوده‌است ودرآن کشتی‌ها آمدوشد می-کردند . دردوفرسخی هزاراسب نیز بازرود دیگری ازجیحون مجزی‌میشده بنام کردران‌خواش که بزرگتر ازهزاراسب بوده‌است بس‌ازآن نهر خیوه بوده‌است که از کردران‌خواش بزرگتر بوده است ودرآن نیز کشتی‌رانی میشده ودریك میلی‌رودخانه خیوه‌رود بزرك‌مذری‌واقع شده‌بود که دوبرابر گاوخواره‌فوق‌الذکر بودودرآن‌نیز کشتی‌ها بحمل‌مال‌التجاره ومسافر مشغول بوده‌اند . بعدازاین رود ازجیحون شعبه‌دیگری مجزی میشد که رودوذاک نام‌داشت وتاگرگانج درآن کشتی‌رانی‌میشده‌است. ازنهر گاوخواره تاشهر دوازده فرسخ‌فاصله بوده‌است وعرض‌رودجیحون یارود خوارزم درنزدیکی شهرتقریباً بدوفرسنك میرسیده است . (۱)

جغرافیا نویسان آن‌عهد آورده‌اند که جیحون درزمستان یخ می بندد بطوریکه کاروانها وقوافل وبارهای تجارتی ومسافرین بابارو بنه‌و احمال و اثقال خویش ازآن عبورمی کنند واین‌یخ‌بندان از ناحیه خوارزم شروع میشود وبالامیرود تابه‌یخ‌بندان اصلی‌زمین میرسد(۲) وهرچه بالاترمیرود انجماد وسرمازیادتر میشود.وبربستر دریاچه خوارزم کوهیست بنام‌جغراغز که‌آبهای اطراف آن‌درزمستان چنان‌یخ می‌بندد که تاوسط تابستان‌بهمان حال باقی میماند وقصبات اطراف این‌دریاچه سردترین ناحیه خوارزم‌اند . دور دریاچه خوارزم درحدود صدفرسخ است وآب‌آن شور است و آبهای جیحون ورودخانه شاش وسایر رودهای‌این‌نواحی بآن‌میریزد واین‌دریاچه

---

۱ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ۴۷۹

۲ - **منظورقطب شمال است**

آبش بدریای خزر متصل میشود و بین این دو دریا بمقدار بیست مرحله راه‌است . (۱)

جغرافیا نویسان قدیم درباره این‌قسمت از ماوراء النهر نوشته اند « خوارزم‌ولایتی است آبادان که‌در آن میوه‌های فراوان‌وغذاهای گوناگون بوفور یافت میشود . دراین ناحیه انواع پارچه‌های پنبه‌ای وپشمی‌میبافند که‌باقطار عالم‌حمل میشود ومردمانش دست‌باز وتوانگر و جوانمرد واهل مروت‌اند وبسیر وسفر وحرکت وجنبش زیاد علاقه‌منداند درخراسان‌شهری نیست که جمعی کثیر ازخوارزمیان درآن زندگی نکنند . زبانشان‌مخصوص بولایت خودشان است و در سراسر خراسان جائی جز خوارزم بآن تکلم نمیکنند . (۲) پادشاه خود را خوارزمشاه مینامند واهالی این ولایت مردمانی جنگجو وجنك باره‌اند شهرشان باخواسته‌های بسیاراست و در وی‌مخده وقزآگند(۳)و کرباس‌ونمدتهیه میکنند(٤). لباسشان جامه‌ایست راسته ونیم‌تنه و کلاهشان کج وبلند است که برسم و شکل مخصوصی سر آن‌را کج‌میکنند .(٥)

« اغلب توانگرانشان تاجر پوست اند وغلامان وخدمتگذاران آنها بیشتر از اهالی روسیه وخزران‌اند . مردمانی گشاد بازند وبتجارت‌مواشی وپوست‌فنك(٦)وسموروخزوروباه ومانند آنها بانواحی ترك اشتغال‌دارند. تاجرانشان بنواحی دوردست مسافرت‌میکنند وحتی تا حدود باب‌الباب وسد یاجوج (قفقاز) برای‌تهیه پوست خزو وغیره میروند . آن‌پوست‌هارا ازآن ممالك بخوارزم میآوردند وازآنجابرای‌فروش ببلادترك حمل میکنند(۷).

۱- ابن‌حوقل صفحه ٤۸۱

۲- اسطخری صفحه۳۰۷

۳ - جامه‌ای بوده است که درحشوآن ابریشم و پنبه میگذاشتند و آجیده میکردند ودرروزجنك می‌پوشیدند وآن را خفتان نیز میگویند . نهالی وتوشك وجامه‌خواب را نیز قزاگند میگویند .

٤-حدودالعالم صفحه ۷۳

٥ - ابن‌حوقل صفحه ٤۸۱

٦ - جانوریست بسیار موی که از پوستش پوستین سازند و بهمین جهت پوست او که از خز گرمتر بوده است قیمت داشته است .

۷ - ابن‌حوقل صفحه ٤۸۲

خوارزم درعهد بوعلی سینا یکی از نواحی معمور و آبادان خراسان وماوراء النهر بشمار میرفت ودرسراسر ممالك اسلامی آن‌روز بمعموری و آبادانی و گشایش زندگانی مشهور بود. این ناحیه چون سرراه چین‌وممالك ترکان وروسیه وممالك اسلامی واقع شده بود همیشه از لحاظ تجارت و اوضاع تجارتی و آمد وشد قوافل وتردد کاروانها ومسافرین وسیاحان‌شاید در تمام کشورهای اسلامی کم نظیر بود. راه ابریشم چین باسکندرون از این‌شهر میگذشت، کاروانهای بزرگ بابارهای ابریشم از دورترین شهرهای چین برای رسیدن بدورترین شهرهای اسلامی مجبور بودنداز این‌ناحیه‌عبور کنند. بهمین مناسبت این‌ناحیه ازلحاظ جمعیت وتردد اشخاص و آمد و شد مسافرین و آبادانی‌و کثرت‌مشاغل درمیان‌نواحی دیگرخراسان‌وماوراءالنهر ممتاز بود. اهالی آنرا بیشتر تجاری تشکیل‌میدادند که از نواحی قفقاز و روسیه انواع واقسام پوست‌ها وسایر امتعه‌رامیخریدندو باخود باین‌شهر حمل میکردند واز آنجا جهت فروش ببلاد ترکستان‌مرکزی‌واحیاناً بچین‌و کشور های وسیع آن میبردندودر بازگشت ابریشم وامتعه باب‌ممالك اسلامی باخود میآوردندو بدیهی‌ایست که این‌آمدوشد وتردد ورابطه داشتن بااقوام‌وشعوب وملل‌ونحل مختلف‌دراوضاع و احوال و زندگانی مردمان این‌سامان سخت‌مؤثرافتاده‌بود وبطوریکه درشرح اوضاع سیاسی واقتصادی این‌مقال خواهیم دیدخوارزم آن‌روزگاردرمیان کشورهای‌اسلامی نقش مهمی رابعهده داشت.

گرگانج پایتخت این کشور و مرکز مأمونیان یا خوارزمشاهیان در عهد بوعلی سخت آبادان بود وبطوریکه در نقل اقوال جغرافی نویسان و سیاحان آن‌عهددیدم از این‌شهرچندین رودخانه بزرك وسرانجام رود عظیم جیحون عبورمیکرد واین‌شهررااز راه‌آب بسایر بلاد خوارزم متصل مینمود. رود خانه‌جیحون که بزرگترین رود آسیای مرکزیست درآن روزگار از لحاظ آباد کردن شهرها واتصال ممالك بیکدیگر بزرگترین نقش رابازی میکـرد، این‌رودخانه تنها راه اتصال خراسان بماوراء النهـر بود وتمام کاروانهائی که ازدورترین بلاد اسلام باین‌سامان میآمدند مجبور بودند که ازروی این‌رود عبور کنند. اهالی‌ماوراء النهرنیز که‌میخواستند بخراسان وسایر بلاد بروند ازگذشتن ازاین‌رودخانه عریض‌وطویل ناگزیر بودند مسلم است که این‌رودخانه‌ازهر کجا که میگذشت‌جز نعمت‌وآسایش‌وفراوانی **چیز دیگری همراه خود نمی‌آورد.**

شهر کرگانج در بستر این رود پربرکت چون چراغ فروزان در میان سایر شهرهای خوارزم، این ناحیه قدیمی و کهنسال میدرخشید. جمعیت شهر زیاد بود و آمد و شد کاروانها از آن قطع نمیشد. بار های ابریشم که بر پشت شتران از اقاصی بلادچین حمل میشد و پس از گذشتن از بام دنیـا باین شهر میرسید، انواع واقسام پوستهای فنك وسمور وخز و روباه وغیره که از ناحیه سقلاب وخزر میرسید، اقسام کالاهای ساخته شده ممالك اسلامی که از اندلس ومغرب ومصر وشام وبغداد باز بر پشت شتران ویا قاطرها و سایر وسایل حمل ونقل آن روزگار حمل میشد، همه در این شهر بهم میرسیدند وپس ازآنکه چندشبی این قوافل تجارتی کنار یکدیگر میگذرانیدند باز راه طویل و بینهایت خودرا در پیش میگرفتند و برای مبادله بشهرهای دورتری میرفتند. کرگانج آباد وپرآب ووسیع دراین میان از تمام این اجناس وامتعه ومزایای دیگر آن استفاده میکرد وروزبروز بر وسعت و جمعیت و کثرت آبادی خود میافزود.

گرگان

بشرحی که در تاریخ احوال ابن سینا خواهیم دید وی پس از عزیمت از کرگانج پایتخت مأمونیان و خوارزمشاهیان ازراه بیابان بگرگان رفت ومدتی درآن اقامت گزید. گرگان درآن تاریخ دارای حومه‌ای بزرك بوده‌است.

جغرافی نویسان همان روزگار می نویسند «گرگان ازلحاظ سرسبزی وخضرت بی نظیر ومانند است وبناهای آن ازگل است وخاك آن از آمل خشك تر است باران آن ازطبرستان کمتراست باهمه این احوال گرگانرا درتابستان وزمستان باران زیاداست بحدیکه آزار دهنده و ضجر کننده است. اهالی گرگان مردمانی‌اند باوقار وجوانمرد وگشاده‌رو ودست باز واهل فتوت ولی امروز درعهدما (۳۳۲هجری) این خویها بعلت غلبه وسلطه پادشاهان وقت تغییر یافته است وآنهمه جوانمردی وفتوت ازبین رفته است.»(۱)

شهر گرگان بوسیله رودخانه ای پرآب که ازوسط آن میگذشته بدوقسمت تقسیم میشده یکی گرگان شرقی ودیگری گرگان غربی که بکرآباد نام داشته است. رودخانه ایکه ازمیان این شهر میگذشته بحدی بزرك بوده است که درآن کشتی عبور میکرده وبرآن پلی نهاده بودند سخت بزرك بکرآباد که درجانب غربی این رودخانه واقع شده بود کوچکتر ازشهرستان شرقی بوده است ولی تمام ابریشم گرگان ازاین شهر بدست میآمده و نوع

۱ - ابن حوقل جلددوم صفحه ۳۸۲

این ابریشم از ابریشم طبرستان که اصلا از این شهر بانجا رفته است بهتر بوده است .

ابن‌حوقل گوید «در گرگان آب فراوان است و کشتزارهای عریض وطویل دارد و قلاع رسیع و زیاد در آن یافت میشود . درمشرق (ممالك اسلامی) پس‌از ری وعراق شهری بفراوانی نعمت ومساحت گرگان‌وجود ندارد چه دراین‌ناحیه درختان خرما واترج‌وانجیر وزیتون ومیوه‌های گرم سیری وسردسیری بعمل میآید . ازشهرهای آن استراباد را باید نامبرد که درآن ابریشم بحد وفور بدست‌میآید وآنان‌را ساحلیست بردریای مازندران که بوسیله‌آن باکشتی به‌خزران‌ودیلمان وگیلان‌وباب‌الابواب (قفقاز)میروند وساکنین گیلان بااهالی آن‌بلاد رابطه‌پیدا میکنند. ودراین‌ناحیه‌لنگرگاهی بهتر وبزرگتر وعالیتر از آبسکون‌نیست که شهریست خوب ولی پشهٔ آن زیاداست وآنرا حدیست‌موسوم‌بدهستان .(١)»

«حکومت گرگان‌درعهدما(٣٣٢هجری)باوشمگیر بن‌زیاداست‌واین‌سامان را کوهها‌وقلاع‌فراوان‌است که‌بسیاری‌از آنها‌هنوزدردست‌اهالی‌است‌وشمگیر نتوانسته‌است آنهارافتح کندو بنا بگفته‌ساکنین‌این بلدتعداد آنهاازهزارتجاوز میکند وهرقلعه را کشتزارها ومزارع است. گرگان امروز متنازع‌فیه بین سامانیان وآل‌زیار وآل‌بویه وحسن فیروزان است . و هر کسی که بر این قسمت مسلط‌شود مالیات آنرا بمقاطعه میدهد چه‌اخذ این‌مالیات بسیارمشکل است‌وجز بامسالمت‌ومدارانمیتوان پشیزی بدست آورد چه‌اگر براهالی‌این دیار زور گویند بدفاع خویش برمیخیزند ومملکت‌بشولیده میشود (٢)

در این‌زمان تجار روسی متاعهای باب‌ممالك اسلامی را ازراه آب بگرگان میاوردند و باشتر به شهرهای عمده ایران خاصه بغداد حمل میکرده اند (٣)درخود گرگان نیز جامه‌هائی که ازابریشم‌سیاه بافته‌میشد تهیه میکردند مردمان آن‌درشت‌صورت وجنگی و پاك جامه و بامروت و میهمان‌دار بوده‌اند (٤) .

---

١ – ابن‌حوقل جلددوم صفحه ٣٨٢

٢ اسطخری صفحه ٢١٢ وابن‌حوقل صفحه ٣٨٢

٣ ابن‌خرداد بصفحه ١٥٤

٤ حدودالعالم صفحه ٨٤

خراسان

بطوریکه در شرح احوال شیخ الرئیس اشاره خواهد شد وی هنگام عزیمت از ماوراء النهر پس از مسافرت بگرگان بخراسان آمد ومدتی در آن ولایت اقامت گزید ودرشهرهای معروف آن بطبابت مشغول شد وبعلتی که درمقدمه این مقال گذشت ونیز باین جهت که خراسان آن روزگار مدخل ماوراء النهر وسرراه جبال وری ومرکزتجمع علماء وفضلاء و مشاهیر بود ناگزیر باید اندکی باوضاع واحوال آن سامان آشنائی پیدا کرد .

درقرن چهارم هجری خراسان جزوتوابع ماوراء النهر بود وامیران سامانی بر آن ولایت نیز حکومت داشتند وهمیشه از جانب خود والی ارجمندی بنام سپهسالار خراسان بآن سامان میفرستادند واین سپهسالار در دستگاه دولتی آن روزگار پس ازامیرسامانی رتبه ومقام اول را حائز بود و این اهمیت مقام از آن جهت بود که خراسان آن روزگار در میان کشورهای اسلامی مملکتی مجزی وعلیحده شمرده میشد واز لحاظ آبادی و عمارت و جمعیت ووضع اقتصادی مرتبه‌ای والاداشت . هر پادشاهی که براین قسمت از کشوراسلام حکومت میکرد در میان پادشاهان فئودال آن عهد از همه قدرت وشوکت و اهمیتش بیشتربود . ازهمه بالاتر خراسان در آن تاریخ مرکزعلما وفضلا ودانشمندان وفلاسفه وطالب علمان ومقصد اهل حاجات ومآرب بود . غالب علما و شعرا وفضلا و دانشمندان قرن چهارم سرزمین ایران ازاین ولایت برخاسته اند و فرهنك و تمدن خراسان در کشورهای اسلامی آن زمان خاصه ماوراءالنهر سخت مؤثر بود. بوعلی سینا نیز بطوری که درشرح احوالش خواهیم دید هنگام مهاجرت از ماوراءالنهر بخراسان رفت ومدتی در آنجا اقامت گزید وسرانجام آنرا ترك گفت واز راه ری و قزوین بهمدان شد . خراسان آن روزگار چشم و چراغ کشورهای اسلامی بود واز همه لحاظ پس از ماوراءالنهر وبغداد برسایر ممالك اسلامی برتری ومزیت داشت .

خراسان قرن چهارم محدود بود از مشرق بسیستان و قسمتی از هندوستان واز مغرب به بیابان غز ونواحی گرگان وشمال به ماوراءالنهرو قسمتی از کشور ترك تا پشت ختلان وازجنوب بکویر فارس وقومس. (۱) بنابراین خراسان آنزمان شامل مرو وبلخ و هرات و نشابور و قهستان و طوس و نسا وابیورد وسرخس واسفزار وباد غیس و مروالرود وگوزگان

۱- اسطخری صفحه ۲۵۳

وبامیان وطخارستان وقسمتی ازخوارزم میشد(۱).

نشابور

مرکز خراسان درقرن چهارم شهر نشابور بود که ابر-شهر نامیده میشد این شهر دردشت بنا نهاده شده بود و دارای بناهای انبوه بود که تمامش از گل ساخته شده بود و عرض آن درحدود یکفرسخ در یك فرسخ بوده است. نشابورهم چون سایر شهرهای قرن چهارم دارای شهرستان و کهندز و ربض بود که کهندزوشهرآن سخت معمور و آبادان بوده است ومسجد جامعی داشته است که در ربض آن بنا کرده بودند درمحلی که به معسکر معروف بوده است. دارالاماره وادارات دولتی آن در محلی بوده است بنام میدان حسینین وزندان شهر درنزدیکی دارالاماره بوده است وفاصله دارالاماره تا مسجد جامع وزندان شهر درحدود ربع فرسخ بوده است.

دارالاماره نشابور ازبناهای عمروبن لیث صفاری و کهندزآن دارای دو دروازه وشهرستان را چهار دروازه بوده است بنام دروازه سر پل و دروازه سکه معقل و دروازه کهندز و دروازه پل تکین یا پل درمکین. کهندزآن خارج شهرستان و محیط برآن بوده است. ربض نشابور را دروازه‌های زیادی بوده است از جمله دری که بجانب عراق و گرگان باز میشده است و دروازه قباب نامداشته‌است و دری که ازآن ببلخ وماوراء-النهرمیرفته‌اند که بدروازه جنك موسوم بوده است و دری که بجانب فارس وقهستان بازمیشدودروازه احوص‌آباد نام داشت و دری که ازآن بطوس ونسا میرفته‌اند،دروازه‌های دیگری‌هم داشته است که جغرافیا نویسان باسم دو درآن بنام دروازه سوخته و دروازه سرشیرین بسنده کرده‌اند.

اما بازارهای شهر نشابور خارج شهرستان ودر ربض شهر بوده است و دوبازارآن از دیگران بزرگتر بوده است بنام مربعه بزرك و مربعه کوچك دراین بازارها کاروانسراها و مهمانسراهائی نهاده بودند که تجار در درون آنها بداد وستد وتجارت مشغول بوده‌اند. و دکاکین زیادی دراین بازارها بوده است که مرکزخرید وفروش اقسام امتعه واجناس بوده است دراین مهمانسراها تجار طرازاول مسکن‌داشتند وغالب کاروانسراها مملو بود از اجناسی که برای خرید وفروش باین‌شهرآورده بودند. درسراهای این بازارهاکارگران وارباب صنایع نیز دکانها داشتند که سخت معمور

۱- ابن حوقل جلد دوم صفحه ۴۳۰

وآبادان بوده است و نیز بسیاری ازاین بازارها وسراها بدسته‌های مختلف پیشه‌وران تعلق‌داشت و بنام آنان نامیده میشد مثل رسته کلاه دوزان ورسته کفشگران و رسته خز فروشان ورسته ریسندگان و رسته و بازاری که در آن طناب تهیه میکردند و بازار بزازها واین بازارها و سراها پر بوده از ارباب صنایع که هر کس در آن بشغل خویش مشغول بوده‌است.

آب نشابور از قناتهائی تهیه میشد که در زیر شهر جریان داشت و در خارج شهر آفتابی میشد و کشتزارهارا مشروب میکرد. قنات هائی هم بوده است که درشهر آشکار میشد وخانه‌ها و بستانها و باغ های اهالی‌را مشروب میکرده است.

علاوه براین‌قناتها شهررا رودخانه بزرگی بوده است مشهور بوادی سغاور که قسمتی از شهر و روستاهای آنرا سیراب میکرده است ودرشهر نشابوررودخانه‌ای بزرگتر ازآن نبوده‌استوآنرا سخت‌محافظت‌میکردند. هوای نشابور بسیار خوب بوده است بطوری که در خراسان هوائی سالمتر ازآن نبوده است. شهرنشابور ازلحاظ فسحت فضا ووسعت شهر و کثرت‌آبادی و دوام تجارت ودخول وخروج قوافل ومسافرین‌درآن درسراسر خراسان ممتاز بوده است.

در نشابور انواع واقسام پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی و پارچه های بسیارگرانبها و فاخر میبافته‌اند که باقطار بلاد اسلامی و کشور های غیر مسلمان حمل میشده است. این پارچه‌ها درتمام ممالك بعلت خوش بافتی‌و جودت وصفای‌آنها مشتری داشته‌است این پارچه‌ها بسیار وافر و کثیر بوده استوبهمه کشورها میرسیده است و شاهان ازآنها برای لباس های خود استفاده میکرده‌اند.

اطراف‌نشابورراشهرها و روستاهای زیادی بوده است که تمام‌آنها معمور وآبادان بوده و اکثرآنها بسبك شهر های قدیمی دارای حصار و شهرستان و کهن دژ و ربض ودروازه بوده است چون روستاها وشهرهای بوزگان - مالان که بکواخر معروف بـوده است - جایمند - سلومك - سنکان - ترشیز-از اذوار - خسرو کرد - مزینان - مهرگان - اسفراین و غیره. مرکز خراسان درقدیم‌الایام مرو وبلخ بوده است و دارالاماره و ادارات دولتی‌هم درآنجا بوده است چون‌حکومت بطاهریان رسیدآنرا به نشابور منتقل کردند وچون این شهر مرکز سراسر خراسان شدآنرا آباد

کردند و بزرك نمودند و بوسعت وفراوانی آن افزودند و بر آن مالها خرج کردند تا مردمان در آن متوطن شدند واقامت گزیدند وادبا ونویسندگان و علما و دانشمندان در آن جمع آمدند واز این شهر علما و بزرگان واهل علم زیاد برخاست. (۱)

درقرن چهارم شهر نشار بوررامحله‌ای بزرك وآباد است بنام‌شادیاخ که آنرا عبدالله بن طاهر بنانهاد (۲) . مقدسی مؤلف کتاب معروف احسن التقاسیم که‌درقرن چهارم میزیسته است از این محله نام برده وآنرا جزو روستاهای ابرشهریانشابور شمرده است و گوید روستائیست وسیع دارای قریه های نیکو و کشتزارهای بسیار که آنرا تك آب مینامند (۳) .

یاقوت‌حموی‌در کیفیت بنای این‌محل بدست عبدالله بن طاهر حکایتی آورده است که‌خالی از لطف نیست‌وی‌در ذیل کلمه شادیاخ‌مینویسد. «این شادیاخ درقدیم‌الایام باغی بوداز آن عبدالله بن طاهر چسبیده بشهر نشابور . حاکم ابوعبدالله بن البیع در آخر کتاب تاریخ نشابور خویش آورده است که عبدالله بن‌طاهر چون حاکم خراسان شد بنیشابور آمد ودر آنجامسکن گزید بعلت زیادی‌لشگریانش‌جای برمردمان تنك‌شد تا آنجا که لشگریان بزور درخانه اهالی مسکن میگزیدند واهالی‌ازاین لشگریان زیان های بسیار دیدند . اتفاقاً یکی‌ازلشگریان درخانه مردی مسکن گزید که صاحب آن خانه زنی داشت سخت زیبا و چون مردی غیرتمند بود برای خاطر زن زیبای خویش پا ازخانه بیرون‌نمی گذاشت . روزی‌آن لشکری بوی گفت که برو واسب مرا سیر آب کن صاحب خانه که یارای مخالفت با اورا نداشت واز طرف دیگر نمیخواست زن خودرا نیز درخانه تنها گذارد بزوجه‌خویش گفت بروو اسب اوراسیر آب کن . زن نیز باطاعت‌شوی خویش برفت تااسب راسیرآب کند . اتفاقاً عبدالله بن طاهررا از آنجا گذار افتاد زنی دید سخت زیبا و برازنده که به تیماراسب مشغول‌است . اززیبائی آن زن سخت درعجب‌ماند واورا بخویش‌خواند و گفت‌صورت زیباواندام برازنده‌تو سزاوارستوربانی نیست واز وضع او سؤال کرد زن گفت این کاریست که عبدالله بن طاهر که

۱ - اسطخری ازصفحه ۲۵۳ تا۲۵۸ وابن حوقل جلد دوم از صفحه ٤۳۱ تاصفحه ٤۳٦

۲ - کتاب البلدان یعقوبی صفحه ٤۵

۳ - احسن‌التقاسیم صفحه ۳۱٦

خدای اورا بکشد برسرمن آورده است وحکایت خویش بااو بگفت . عبدالله درغضب شد وباخود گفت اهالی نشابور از تو بدی دیدند سپس امر کرد تا درلشگر منادی کردند که هر کس امشب را درنشابور بماند مال وخون او حلال است . واز آنجا بشادیاخ شد ودرآنجا سرائی ساخت . وبامرای خود دستورداد که آنها نیز گردا گرد خانه او خانه ها بنا نهند . از آن پس شادیاخ آبادشد ومحله ای سخت بزرك شد تا بشهر نشابور پیوست . (۱)

چنانکه گذشت عمرو بن لیث پایتخت خراسان را ازمرو و بلخ بنشابور منتقل کرد واین شادیاخ درعهد اوسخت آبادان بود . (۲)

درقرن چهارم نیزاین محل بسیار آباد بود وسرایهای امرای خراسان درآنجا بوده است وباغی داشته بنام باغ شادیاخ (۳) که درسراسر خراسان آن روزگار مشهور بوده است . بطوریکه درتاریخ باید دید ازسال ۴۲۹ هجری که نشابور پایتخت سلاجقه شد این شادیاخ اعتباری خاص یافت وبااینکه چندین مرتبه بعلت زلزله وفتن دیگر خراب شد تاقرن هفتم بارها آنرا آباد ومعمور کردند .

ری

شیخ الرئیس چنانکه درشرح احوالش خواهد آمد از گرگان بری رفت و بمعالجت مجدالدوله دیلمی حکمران ری پرداخت ومرض خولیای او را معالجت کرد . این شهر برسرراه خراسان واقع شده بود و آنرا در آن روزگار محمدیه هم میگفته اند وجه تسمیه این شهر باین نام ازاین قرار است که چون مهدی (٤) خلیفه عباسی درخلافت منصور (٥) برای جنك با عبدالجبار بن عبدالرحمان (٦) بجانب خراسان روانه شد دراین شهر چندسالی اقامت گزید وپسرش هارون الرشید درآنجا تولدیافت وبرای او بنائی سخت عظیم و بزرك

---

۱ - معجم البلدان یاقوت حموی جلد پنجم صفحه ۲۰۸ ذیل کلمه شادیاخ

۲ - نزهة القلوب صفحه ۱٤۸

۳ - تاریخ بیهقی صفحه ۳۸

٤ - سومین خلیفه عباسی

٥ - دومین خلیفه عباسی

٦ - عامل منصور عباسی بوددرخراسان که براو بشورید جهت اطلاع بر کیفیت این شورش رجوع کنید بتاریخ امم والملوك طبری جلد نهم ذیل وقایع سال ۱٤۱ وتاریخ ابن اثیر جلد پنجم صفحه ۲۰۳ .

بساخت وزنان‌را مامور کرد تااورا شیردهند واطراف آن قصر نیز بناها ساخت ومجموع آن‌قصر وبناهارامحمدیه نامید (۱)

ری ازقدیمترین شهرهای آریائیست‌وچندجا دراوستا باسم این‌شهر برمیخوریم که‌آنرا بمعموری وآبادانی ستوده است(۲) وازهمان قدیمترین ایام تازمان ماهمیشه آبادان‌بوده است ودر بسیاری ازمواقع پایتخت قسمتی ازایران محسوب میشده است علت این‌آبادی مداوم‌اینست که این شهرسر راه شرق‌وغرب کشور ایران‌واقع شده است وازلحاظ تجارت و آمد و شد قوافل واطراق‌کاروانهای تجارتی ومسافری در تمام ادوار مورد نظرخلق روزگار واقع میشده است لذا ازلحاظ اقتصادی همیشه این شهر که‌واسطه شرق‌وغرب کشوروسیع ایران بوده دایرومعمورآبادان بوده‌است وهیچگاه ازرونق‌آن کاسته نمیشده است . مسلم‌است که این شهرهم‌ماننـدسایرشهرستان های بزرك این‌مرز وبوم بارها موردهجوم‌اقوام مختلف‌واقع‌شده وچندین بار بغارت رفته‌وویران‌شده وبازآبادان گردیده است.درقرن‌چهارم شهرری سخت آبادبوده وازبزرگترین شهرهای جبال وری محسوب میشده است‌و پایتخت خاندان ایرانی آل‌بویه بوده است .

جغرافی نویسان قرن چهارم گاهی این‌شهررا جزو جبال واعمال آن دانسته اندو گاهی جزوولایات دیلم محسوب داشته اند . وعلت این اختلاف آنست که ری‌ازلحاظ آب‌وهوا واقلیم‌همیشه جزو جبال محسوب میشده‌است ولی دراین‌عهد (قرن‌چهارم) چون پایتخت آل بویه بوده است آنرا جزو دیلم که مرکز اصلی‌بوبهیان بشمار میرفته است محسوب داشته اند.

درتمام قلمرو دیلمیان شهری‌آبادتر وبزرگتر ازری وجودنداشت . مردمانش چون شهرشان پایتخت بود و شهری تجارتی نیز محسوب میشد نسبتاً زندگانی مرفهی داشتند . طول این‌شهر درآن‌عهد بیك فرسخ و نیم میرسیده است وبر گرداگرآن‌حصاری زیبا کشیده بودند که درعالم اسلام آن‌روزگار شهرت‌بسزائی‌داشته است این‌دیوار دارای دروازه های متعدد بوده است که مشهورترین آنها عبارتند از ۱ - دروازه طاق که بجانب جبال وعراق بازمیشد ۲ - دروازه بلیسان که‌برسرراه‌قزوین‌نهاده شده‌بود ۳ - دروازه کوهکین که درشمال شهربود وبجانب زندان باز میشد ٤ -

---

۱ - کتاب‌البلدان یعقوبی صفحه ٤۲

۲ - گاتهای زرتشت صفحه ۲۵ مقدمه فاضلانه استاد پور داود

دروازه هشام که برسر راه قومس وخراسان نهاده بود ٥ ـ دروازه سین که درجنوب شهر بود که‌راه قم و کاشان بآن منتهی میشد .

این شهر دارای بازارهای معمور و آبادان بوده است که مشهور ـ ترین آنها بنام بازار روده ۲ ـ بلیسان ۳ دهك بیر ٤ ـ نصر آباد ٥ ـ ساربانان٦ ـ باب‌الجبل ۷ ـ باب‌هشام ۸ ـ باب سین خوانده میشدند . در این بازارها سراها و کاروانسراها و مهمانسراها و دکانهای فراوان جهت آمدوشد مسافرین وقوافل‌وکاروانها وتجارومال‌التجاره‌هاوامثال‌آن‌نهاده بودند . مهمترین‌این‌بازارهابازارروده‌بوده‌است که‌دراطراف آن بناهـای زیاد نموده بودند این‌بازار شازع عمومی بوده است ودو طرف آن را بناهای انبوه و دکانها و خان ها و کاروانسراهای فراوان گرفته بود و سخت عریض بوده است . این شهر بطور کلی دارای عمارات انبوه و باغستانهای بیشمار بوده است (۱)

ری شهرستانی‌داشته است که برآن حصاری استواربوده‌است مسجد جامع شهرنیز درآن قرارداشته ولی در این زمان بیشتر شهرستان خراب بوده است . ونیزربضی داشته است سخت استوار که دارالاماره وادارات دولتی ومنازل اعیان واشراف وکارکنان دولت درآن جابوده است . آب این‌شهر ازچاه وکاریزهای آبادان بوده‌است ودو رودخانه نسبتاًبزرك‌نیز دراین شهرجریان است یکی‌بنام رود سورینی که از بازار روده میگذشته است ودیگری باسم گیلانی که از بازار ساربانان میگذشته است آب این رودخانه ها وکاریزها شهررا سیراب‌میکرد وآب‌آشامیدنی اهالی‌رامیداد ومازادآن ازشهرخارج میشد وبکشتزارها میرفت .

ازتوابع ری یکی شهرخوار بوده است که شهری پاکیزه و کوچك وآبادان بوده وطولش درحدودیك میل بوده است مردمان این شهر چون اهالی‌ری جوانمرد وسفره دار وعالم ودیندار بوده اند . ازخوار رودخانه کوچکی میگذشته است که از کوههای دماوندسرچشمه‌می گرفته‌است.(۲) شهرخوار دارای باغها وبستانها و کشتزارهای فراوان بوده وهوائی‌سرد داشته‌است جغرافی نویسان‌آن عهد برای ری توابع دیگری‌هم نوشته است که مهمترین آنها ورامین ـ ارنبویه‌ـ ورزنین‌ـ مزدك‌ـ قوسین نامداشته است

---

۱ ـ اسطخری صفحه ۲۰۲ وابن‌حوقل صفحه ۳۷۱

۲ ـ رودخانه جاجرود امروز

که جمعیت هیچیك از آنهـا ازده هزار نفـر تجـاوز نمی کرده است و نیز برای ری روستاهائی نوشته اند که مشهورترین آنها قصرداخل (۱) و قصر خارج (۲) مهران (۳) پشاپویه (٤) - تهران - شبر- قوسین نامیده میشده است . (۵)

امام محمدز کریای رازی (٦) پزشك معروف وهمزمان بوعلی سینا ازاین شهر بوده است وقبرمحمد بن حسن کوفی فقید (۷) و کسائی (۸) وفزازی منجم (۹) دراین شهر بوده واز بقاع مشهور شهر محسوب میشده است. در این شهر کرباس‌های عالی بافته میشدطیلسانهای (۱۰) پشمین نیکو تهیه میگردید ومحصولات معروف آن پنبه‌وعصاره وروغن و نبیذبوده‌است. (۱۱)

---

۱ - دولت آباد فعلی

۲ - کن وسولقان و کوهستانهای ری

۳ - این ده درجنوب شرقی قلهك هنوز باین‌اسم وجود دارد .

٤ - پشاپویه امروز

۵ - مسالك الممالك اسطخری صفحه ۲۰۹ و ابن حوقل جلد دوم صفحه ۳۷۸

٦ - مرشد ابو بکر محمد بن ز کریای رازی طبیب از مشاهیر اطبای قرن چهارم شرح احوالش درغالب کتب رجال طب ونجوم وفلسفه آمده‌است

۷ - چندین نفر باین اسم در کتب رجال شیعه ذ کر شده‌است که همه از اصحاب جعفر صادق امام هفتم شیعیان اند .

۸ - ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن بهمن بن فیروزاسدی معروف بکسائی یکی از قراء سبعه و عالم مشهورنحوی و لغوی معلم امین پسر هارون الرشید که درتاریخ ادبی اسلام شهرتی بسزا دارد برای اطلاع بر احوالش رجوع کنید به وفیات الاعیان جلد ۱ صفحه ۳۵۸

۹ - ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن حبیب فزازی اولین کسی که در تاریخ نجوم اسلام با اسطرلاب عمل کرد وصاحب چندین کتب ورساله درعلم نجوم‌است جهت اطلاع براحوالش رجوع کنید باخبار العلمـای قفطی صفحه ٤٠

۱۰ - پارچه‌ایست لنك مانند که آنرا بسرمیگذارند وعربهادورآنرا چیزی شبیه بطناب ضخیم می بندند وامروزآنرا چپیه وعگال گویند .

۱۱ - حدودالعالم صفحه ۸۳

دیگر از شهرهائی که بوعلی‌سینا در آن اقامت گزید

قزوین قزوین بود درقرن چهارم بین این شهر تا شهرری که مرکزجبال و دیلم و پایتخت آل بویه بود بیست وهفت فرسخ فاصله بوده است و تا زنجان نیز بیست وهفت فرسخ فاصله داشته است. (۱) این شهرهم مانند سایر شهر های آن عهد دارای حصنی استوار بوده است و مسجد جامع آن درشهرستان آن قرار داشته است. این شهر در آن موقع آبخور دیلمان و سرحددیلم محسوب میشد وتا مرکز دیلمان ۱۲ فرسخ فاصله داشته است در قزوین آب جاری وجود نداشته و اهالی ازکاریزهائی که درزیرزمین تعبیه شده بود ودر مسجد جامع آفتابی میشد استفاده میکرده‌اند تازه آن آب هم چندان گوارا نبوده است. این شهررا باغها وروستانها وکشتزارهای فراوان‌بوده است که محصولات آنها خرج خود اهالی‌میشد ومازادآن که‌بسیار ناچیز بوده بخارج حمل‌میشد. (۲)

یعقوبی این شهر را چنین وصف کرده است « قزوین در دامن کوه بنا نهاده شده وآنرا دو دشت است که یکی را دشت بزرك و دیگری را دشت سیرم می‌نامند که در ایام زمستان درآنها آب جاریست ودر تابستان بدون‌آب‌اند. اهالی آن ازلحاظ نژادمخلوطی‌ازعرب‌وایرانی‌اندودرآن‌شهر آثار ایرنیان قبل از اسلام وآتشکده‌ها وجود دارد و خراج آن با خراج زنجان یکملیون وپانصد هزار درهم است.»(۳)

درقزوین مردمان توانگر فراوان بوده‌است وازحیث علم وادب نیز مردمان دانشمند زیاد داشته است ابن‌حوقل درباره اهالی این‌شهرمینویسد « مانند قزوین‌درسراسر اعمال جبال ازلحاظ فراخی‌معیشت وتمکن اهالی وتسلط آنان در ادب و نفوذشان درعلم و برتری آنها دربزرگی و کرم و تمسك آنان قبل‌از دخول دیلمیان باسباب جوانمردی و برتریشان دربزرگی وکرم و علو نفس و همت والا شهری نیست » (٤) « از قزوین مردان مشهور زیاد برخاسته‌اند ودر زمان ما نیز(۳۳۲ هجری) بزرگان وعلمای مشهوردارد ازجمله ابوالقاسم علی‌بن‌جعفر متکلم که برمذهب بصریان است

۱- ابن خرداد به صفحه ۵۷

۲- ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ۳۶۹ واسطخری صفحه ۲۰۰

۳- کتاب‌البلدان یعقوبی صفحه ۳۸

٤ - ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ۳۶۱

مردیست متکلم و فیلسوف وحافظ ومن اورا درجمله حواشی ابی جعفر عتبی (١) ترک کردم درحالی که متصرف عمل برید بود». (٢)

اصفهان

ابوعلی سینا پس ازمرك شمس الدوله درهمدان منزوی شد و نهانی با علاءالدوله ابوجعفر بن کاکویه امیر اصفهان بمکاتبه پرداخت و چون سماء الدوله پسر شمس الدوله ازاین مکاتبه مطلع شد امر کرد تا شیخ الرئیس را گرفتند و بقلعه بردان محبوس داشتند ومدت چهارماه درآن قلعه محبوس بود تا باز مورد عفو سماءالدوله واقع شد وبهمدان بازگشت ولی دیگر بدربار حاضر نشد ومنزوی شد وپس ازمدتی ازاین انزوا خسته وملول گردید ودر لباس درویشی با برادرش محمود و شاگردش ابوعبیدالله گوزگانی و دو غلام خود از همدان باصفهان فرار کرد و بشرحی که خواهیم دید درآنجا مورد اعزاز واحترام علاءالدوله واقع شد .

اصفهان آن روزگار سخت آبادان بود ویکی از ولایات بزرك ایران ونواحی مشهور کشورهای اسلامی بشمار میرفت سراسر این ناحیه ٨٠ فرسخ در ٨٠ فرسخ بوده است در وی شهرستان ها و روستاهای فراوان بوده است . جغرافی نویسان در حدود ١٧ روستا برای آن ذکر کرده اند که هر روستائی را ٣٥٦ قریه قدیمی بوده است غیر ازقری ودیه های جدیدالاحداث. (٣) خود شهر اصفهان از دو ناحیه تشکیل میشده که یکی را یهودیه مینامیداند ودیگری را شهرستان وبین آندو بمقدار دومیل فاصله بوده است وهر کدام ازاین دو مسجدجامعی و منبری علیحده داشته است ولی ناحیه یهودیه از شهرستان بزرگتر بوده است وشهر اصفهان بتنهائی ازشهر همدان آنروز بزرگتر بوده است. بناهای اصفهان از گل ساخته شده بود و از لحاظ وسعت و نعمت و فراوانی و کثرت جمعیت سرآمد شهرهای ناحیه جبال بشمار میرفته است. این شهر ازلحاظ تجارتی واقتصادی پیش بندر شهرهای جبال وخراسان و خوزستان بوده است ودرآن پارچه های معروف به عتابی ووشی که پارچه های سرخ و گلگون بوده است وسایر انواع پارچه های ابریشمی و پنبه ای بحد وفور تهیه میشده است که بعراق وفارس وخراسان وسایر شهرها حمل میکرده اند ودرتمام این نواحی پارچه عتابی بخوبی پارچه هائی که از اصفهان میآورده اند

---

١ - وزیر عبدالملك بن نوح سامانی

٢- ابن حوقل جلد دوم صفحه ٣٦٩ ٣- ابن خرداد به صفحه ٢٠

یافت نمی‌شده است . ونیز زعفران ومیوه‌های فراوانی دراین شهر بدست میآمده که بعراق وخراسان میبرده‌اند .(۱)

اهالی اصفهان درقرن چهارم مخلوطی‌از نژاد ایرانی‌وعرب بوده‌اند ولی اکثریت با ایرانیان بوده است وعرب درآنجا دراقلیت بود این‌اعراب از بصره و کوفه بآنجا مهاجرت کرده بودند وغالبشان ازقبیله‌های ثقیف و تمیم و بنی ضبه و خزاعه و بنی‌حنیفه و بنی‌عبدالقیس وغیره بودند که هنگام فتح این‌شهر بدست مسلمانان کم کم باین‌ناحیه مهاجرت کرده بودند .(۲)

سیاحانی که درقرن‌چهارم‌ازاین‌شهردیدن کرده‌اند نوشته‌اند «اصفهان را نواحی دلکش وروستاهای زیبا فراوان است هر کسی‌ازراه فارس باین ناحیه وارد شود بشهرها وروستاهای سبزوخرم برمیخورد که چشم‌برداشتن ازآنها مشکل‌است. بزرگترین این‌روستاها جی نام دارد که دارای مزارع زیبا وقریه‌های بزرك است و گویند بتعداد روزهای سال قریه و دیه دارد ونیز گویند که اسکندر پس‌ازفتح این‌شهر برروستای جی دیواری کشید که دارای ۳۶۵ برج بود وهر ضیاعی ازآنرا برجی قرار داد تا هنگام جنك وفتن درآن تحصن گیرند وازخود دفاع کنند اسکندر این‌عمل‌را باین علت کرد که درآن ایام اصفهان سرحد ترك ودیلم بود و همواره مورد هجوم آن اقوام قرار می گرفت

« لنجان ومهرین و کرج و کاورسان وبرخوار وبراآن از روستا ـ های مشهور این ناحیه‌اند که همه دارای مزارع بزرك وپرنعمت وپرغله‌اند واغلب دارای منبر و خطیب و بازارها وحمام های تمیز و پاکیزه‌اند. در شهرهای این روستاها خانه‌های عالی‌ومنازل فاخر وقصوربزرك وکاخ‌های مجلل ساخته اند که بتوانگران و بزرگان و اکابر شهر تعلق دارد چون قصر ابی علی‌بن رستم (۳) که پوشش‌وبنای‌آن ازآجروگچ است ونزدیك آن‌آسیاهائیست که ازآب نهر زرنرود (٤) بکار میافتند. آب این رودخانه گوارااست ودر اطراف‌آن قصور وکاخ های زیبا و خوش منظر ساخته‌اند

۱ـ اسطخری صفحه ۱۹۸

۲ـ یعقوبی صفحه ٤۲

۳ـ رجوع شود به الاصفهان مافروخی صفحه ۱ و۱۱و٤٦و٨٤

٤ـ ژاینده رود امروز

از جمله درجانب شرقی آن قصر عبدالرحمن بن زیاد (۱) وقصر ابی‌الفضل است. در طرف غربی این رود دوناحیه‌اند بنام تاجه و زرکاباد که درآن پارچه‌های سقلاطون(۲) وعتابی میبافند.»(۳)

« دیگراز روستاهای اصفهان کرینه است که نزدیك شهر واقع‌شده ودر ایام نوروز مدت هفت روز درآن بازاری‌تشکیل میشود که مردمان در آن‌جمع میشوند وبخوردن وآشامیدن ورقص وآوازه‌خوانی وانواع بازی ها وسرگرمی‌ها مشغول میشوند. این بازاررا بانواع و اقسام تزیینات میآرایندومحل‌هائی جهت شراب خواری وتهیه انواع خوراکها درآن تهیه می‌بینند و هر کس درشهر و اطراف‌آن زندگی میکنند جهت برقرار کردن این بازار وجوهی میپردازد ومردمان‌هفت روز برای تفریح وسرگرمی بانجا رو می‌نهند. درمجالسی که تشکیل میشود از بهترین مطرب های زن ومرد استفاده میکنند ودرخانه‌ها وقصور ودشت ودمن بپایکوبی وآوازه خوانی برمیخیزند وتمام شب وروز را بسرور وخوشی میگذرانند تا آنجا که شبهارا بروزها وصل میکنند و هیچکس معارض آنان نمیشود چه امیران وقت وعمال شهر اهالی‌را دراین هفت روز بحال‌خود وامیگذارند. و این جشن را سالهــا بلکه قرنهاست که اهالی با ترتیبات خاص خود برپا میدارندوهیچکس معارض‌آنان نمیشود وآنهارا ازاین سرور وشادی منع نمی‌نمایند.مخارج این بــازار درهنگام ورودآفتاب ببرج حمل بر دویست هزار درهم بالغ میشود با اینکه میوهای مطبوع ولذیذ وخوراك‌های تمیز ومشتهی ومشروباتی که دراین‌هفت روز مصرف میشود بحدی ارزانست که گوئی مجانی‌است چه یکمن انگور دراین‌شهر صدوچهار درهم وزن دارد و صد من از این انگور را بپنج درم میفروشند وهر صد من این انگور درحدود هفتاد من شیره میدهد که‌آنهم به پنج درم فروش میرود . گلابی وانار وسیب وسایر میوها که درطراوت و خوشبوئی و سلامت در جهان بینظیراست‌دراین بازاربحد وفور یافت میشود »(٤)

۱- برادر عبیدالله بن زیاد حکمران جبال و ری و خراسان درعهد یزید بن‌معاویه

۲- پارچه‌ای کبود رنك بوده است

۳- ابن‌حوقل‌جلد دوم صفحه ۳٦۲ واسطخری صفحه ۱۹۸

٤- ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ۳٦٤

اصفهان‌را بشرحی که‌دیدیم درقرن چهارم روستاهای‌فراوان ومعمورو آبادان بود و غالب آنها دارای شهرك هائی‌بوده‌که مرکزروستا بشمار میرفته ومحل عامل ولایت که ازطرف دیوان تعیین میشده بوده است. این شهرك‌هاهمه سخت معمور بوده وغالباً بسبك سایرشهرهای بزرك و کوچك آن عهد دارای شهرستان وربض و کهن‌دژ بوده است. در ماربین آتشکده معروفی وجود داشته که در آن روزگارخاموش بود. در اصفهان چهار باغ بزرك‌وجود داشته‌است که مسافت یکی‌ازآنها بهزارجریب میرسیده‌است بنام باغ فلاسان وباغ احمد سیاه وباغ کاران بکر که در بزرگی وطراوت و داشتن درخت های انبوه بینظیر بوده است. دراین باغ ها قصرها و کوشك های بسیار زیبا وحوض‌ها وآب نماهای بسیارعالی و مناظر خیره کننده کم نظیر تعبیه کرده بودند.(۱) دراین شهر قصور وکاخ های بسیار مجلل بوده است بنام قصرفرقد وقصر هارون که دارای هفت دروازه بوده و قصر خضیب که برسر پل زاینده رود قرار داشته و قصر عبدویه و قصر کوهان که در ماربین بوده و در زیبائی و نوع ساختمان در عهد خود بی مانند بوده است. (۲) اصفهان‌آن روزرا مناقب ومحاسن بحدی است که شرح همه‌آنها کتابی‌علیحده خواهد واین مقال را مجال شرح وتوضیح آن همه نیست.

همدان

بوعلی سینا از قزوین بهمدان رفت و بشرحی که خواهدآمد بوزارت شمس الدوله حکمران‌آن دیار رسید ودراین شهر براو حوادثی گذشت که درشرح احوال اوخواهیم دید وسرانجام پس‌ازمسافرت باصفهان همراه علاءالدوله کاکو باز باین‌شهر بازگشت ودرهمانجا فوت شد ومدفون گردید.

همدان درآن روزگار جزو اعمال جبال‌محسوب میشد وشهری‌بزرك بود وطول آن بیکفرسخ میرسید وحصار و ربض و شهرستانی داشت که حصار آن سخت استوار و شهرستان و ربض اش بسیار معمور بوده شهرستان‌آنرا چهار دروازه بود که تمام ازآهن‌تعبیه شده بود وبناهای‌آن گلین بوده است.(۳)

همدان دراوائل اسلام جزو توابع بصره محسوب میشد و خراج‌آنرا

۱ـ الاصفهان مافروخی‌صفحه ۵۳
۲ـ الاصفهان مافروخی صفحه ۵۶
۳ـ اسطخری صفحه ۱۹۸

ببصره حمل میکردند ودر عطایای آن شهر خرج میکرده‌اند. آب شهر از رودخانه‌ها و چشمه سارهای داخلی تهیه میشد (۱) در عهد بوعلی شهری سخت پرآب ودرخت بوده است وغلات زیادی از زمین های مزروعی آن بدست میامده است. واهل‌علم وادب وفضل نیز درآنجا زیاد یافت میشد مردمانش توانگر واهل مروت وجوانمردی بودند.

درهمدان بعلت کوهستانی بودن‌ناحیه‌اش گوسفند وسایرمواشی فراوان تربیت میشد ومواد لبنی درآنجا زیاد بدست میامد. و نیز انواع تجارت درآنجا رواج‌داشت دریکی‌ازتوابعش بنام رود راور زعفران‌فراوان بدست میآمد که بخارج حمل میشد. (۲)

ازهمدان تا قزوین قریب چهل‌فرسنك فاصله بود (۳) ودراین‌فاصله شهری وجود نداشت (٤) از همدان تا قم نیز چهل و هفت فرسنك فـاصله داشت (۵) وازاین شهر تا ری که مرکز جبال و پایتخت واقعی دیالمه بود چهل‌وشش‌فرسنك راه‌بوده است. (٦) ازهمدان باصفهان از راه کرج (۷) میرفتـه‌اند و فـاصلـه بین همـدان و کرج هفـده فـرسخ و بین کرج و اصفهـان چهل و پنج فرسخ و رویهمرفتـه شصت ودوفرسخ راه ازهمدان تا اصفهان بوده است (۸) وچنانکه در احوالات بوعلی خواهیم دید او این راه‌طویل را مخفیانه طی کرد.

۱- یعقوبی صفحه ۳۹
۲- ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ۳۵۸
۳- ابن‌خرداد به صفحه ۲۱
٤- اسطخری صفحه ۱۹٦
۵- ابن‌خرداد به صفحه ٤۱
٦. کتاب الخراج قدامة بن‌جعفر صفحه ۲۰۰
۷ - حدود آستانه عراق فعلی
۸ - کتاب‌الخراج قدامة بن جعفر صفحه ۱۹۹

فصل دوم

«مختصری از اوضاع سیاسی و اقتصادی ماوراء النهر و خراسان» و جبال وری درقرن چهارم هجری

برای روشن شدن اوضـاع سیاسی قرن چهـارم از توجـه باوضاع چندقرن جلو ترنا گزیریم زیرا که قرن‌چهارم دنباله قرون‌دیگر اسلامی بود وبدون توجه بآن‌عهود که علت واساس بیداشدن اوضاع سیاسی قرن‌چهارم است مشگل میتوان بکیفیت تاریخ سیـاسی این قرن آشنائی بهم رسانید. لذا از اشاره ای بسیار مختصر وفهرست وار[1] بقرون گذشته که در حقیقت اساس‌قرن چهارم هجریست ناگزیریم.

پیش ازورود اسلام بکشور ایران این قسمت از شاهنشاهی پهناور ساسانیان (ماوراءالنهر وخراسان وجبال وری) وضعی خاص داشت که‌چون بموضوع بحث ما مربوط نیست از شرح آن‌خود داری میکنیم . اما چون حملهٔ تازیان وورود عقائد مسلمانی دراین‌سرزمین درحقیقت ورق‌زندگانی ساکنین آنرا برگرداند و موجب یك سلسله وقـایع عظیمی شد که وضع سیاسی قرن چهارم وسلطنت سامانیان وغزنویان وآل بویه و سایر امرای محلی آن‌عهد نیز دنبال آن وقایع است ناگزیریم که فهرست وار بسیار مختصر بآن وقایع اشاره کنیم .

اسلام

هجوم عرب بایران‌ازقرن هشتم هجری یعنی درعهد خود پیغمبر بافتح بحرین که جزومستمکات‌ساسانیان بود تقریباً شروع شد ولی بعللی که درتاریخ باید دید تاعهد خلیفه دوم «عمربن خطاب» این‌یورش تااندازه ای متوقف‌ماند واگرهم درعهد«ابوبکر» حملاتی‌ازجانبین شده‌است صورت‌جنگهای محلی ومرزی وسرحدی را داشته است نه شکل حمله واقعی بولایات این مرزو بوم. یورش واقعی‌عرب برکشور های امپراطوری ساسانی ازسال سیزده

هجرت شروع شد ودر این سال بود که عمر رسماً «سعدوقاص» صحابی مشهور پیامبررا باعده کثیری ازاعراب مأمورفتح بلاد ایران نمود وخود در مدینه بر منبرشد ومسلمانان‌را مورد خطاب قراردادو گفت «بدانید که‌خدایتعالی نوید فتح ایران وروم را به‌پیامبر داد وبدون شبهه این‌نوید راست استو درآن کذب وافترائی نیست شماخودرا برای این‌جنك آماده کنید چه اگر فاتح‌شوید گنجهای خسروان ایران وذخائر شاهان‌آن کشور پهناور بدست شما خواهد افتاد واگر کشته شدید سعادت اخروی‌خواهید یافت .»(۱) از این تاریخ ببعد هجوم‌عرب بخاك آبادان ومعمور ایران شروع‌شدو بشهادت تاریخ در اندك‌مدتی پس ازسه فتح عظیم قادسیه وجلولاونهاوند لشکریان لجام‌گسیخته تازی خودرا بشهرنیشابور مرکز خراسان رسانیدند .

جای سخن‌نیست که در این‌جنك خونهای زیاد ریخته شد و ایرانیان باهمه فتوروسستی که در ارکان اقتصاد واجتماعشان روی‌داده بودتاآنجا که ممکن بود کوشیدند که ازاین پیش‌آمد ناگوار که در واقع غلبه جهل برعلم وظلمت برنوربود وبرای‌آنهاحکم فزع‌اکبر وقیامت کبری راداشت جلوگیری کنند ولی بعللی که فعلامجال‌بحث در آن نیست سرانجام همه آن کوشش‌ها نقش برآب‌شدوساکنین‌صحاری‌بی فریادعربستان بر کشورهای آبادن ومعمور وپرجمعیت ایران دست یافتند .

غنائمی که از این جنگها پس ازفتح وغلبه بدست تازیان افتادبی حدوحصر بود وخلقی که در این کشمکش‌ها کشته‌شدند در احصاء نمیاید . مؤرخین هنگام‌شرح سقوط شهرهای بزرك ایران مانندقادسیه - تیسفون- همدان - ری - اصفهان وشهرهای فارس وغیره‌ارقامی از تعداد کشتگان داده اند که‌حیرت آوراست‌ونیز رقم‌هائی ازغنائم جنگی که‌بدست یغماگران تازی افتاده است ذکر کرده اند که‌گاهی‌ظن اغراق بر آنها میرود . اما تازیان بعلت وضع بداقتصادی خود باین اید روی بشهرهای معمور ایران وروم آورده بودند تا با فتح آن ممالك و غارتیدن اموال‌آنها ویا بقول خودشان دست‌یافتن بر کنوز قیاصره واکاسره خودرا از فقر ودرویشی که آنها را بطرف نیستی واضمحلال سوق میداد رهائی بخشند .

بهرصورت این تازیان که در زیرلوای مسلمانی متشکل شده بودند درمدتی کمتراز ده سال برقسمت اعظم‌شاهنشاهی ساسانی مسلط شدند ودر

---

۱ - ترجمه کتاب الفتوح اعثم کوفی صفحه۳۹

سال بیست و سه هجرت پس از کشته شدن «یزدگرد سوم» شهریار ایران احنف بن قیس نشابور و سایر شهرهای خراسان را فتح کرد و ولایت آن سامان اورا مسلم شد (۱)

در عهد خلفای راشدین طریق پیشرفت اعراب در ممالك مفتوحه اینطور بود که لشکریان آنان بشهرها روی میآوردند و بوالی شهر پیام میفرستادند که ازسه کار یکی را برگزینند. اول آنکه خودش واهالی شهر مسلمان شوند تا چون سایر مسلمانان از مزایای اسلام برخوردار شوند وجان ومال و ناموسشان در امان ماند، یا اینکه جزیه دهند وجان ومال و ناموس خودرا باین طریق ازمسلمانان بخرند، و یا آنکه تن بجنك دهند تا غالب یا مغلوب شوند. در اوائل ورود عرب باین سر زمین ایرانیان سخت پافشاری میکردند ومردانه میایستادند. ولی پس از شکست های پی در پی که بعلت خرابی اوضاع اقتصادی و سیاسی داخلی نصیبشان شد، و سرداران سپاهشان نیز یکی پس ازدیگری ازجلوی تازیان فرار نمودند، و شاهنشاه ایران زمین نیز پیشتر وجلوتر ازهمه آنان برای رهائی از چنك عرب و رسیدن بجای امنی بماوراء النهر گریخت والیان ولایات محلی و اهالی شهرها هم غالباً یااسلام میآوردند ویا تسلیم میشدند وجان ومال و ناموس خود را بازمیخریدند.

مسلم است که دراین گیرودار طبقه‌ایکه ازهمه بیشتر ضرر میدیدند و رنج میکشیدند توده مردمان این کشور بودند که نه پای فرار داشتند و نه استطاعت پرداخت جزیه بنابراین، این طبقه ازمردمان که جمعیت اصلی هرسرزمینی را تشکیل میدهند ناگزیر برای رهائی از کشته شدن مسلمان میشدند و باحکام اسلام گردن مینهادند.

بعللی که ذکرش در این مقال نمی گنجد این طبقه از مردمان دلخوشی هم از عمال و طبقات بالاتر عهد ساسانی نداشتند و تقریباً از نیمه قرن آخر دوره ساسانیان بعلت فشارهای طبقات ممتازه همیشه مترصد شورش و انقلاب بودند. باین جهت اسلام را که در آنموقع جنبه انقلابی داشت بزودی پذیرفتند و گروها گروه بآن گرویدند. چه برای این طبقه ازمردمان که نان‌ده واقعی سایر طبقات ودرعین‌حال محروم‌ترین دسته اجتماع بودند

---

۱ - تاریخ امم والملوك طبری جلد چهارم صفحه ۲۶۳

تسلط نجبای ساسانی وامرای تازی در آن روزگار چندان فرق نداشت، بلکه بگمان رهائی ازچنگال استبداد روحانیوان و نجبای ازهمه‌جایی خبر سلطه اسلام را زودتر میپذیرفتند . بهرصورت باین علل و علت‌های دیگر اسلام توانست در اندك مدتی شیرازه امپراطوری چندین هزار ساله ایرانی را فروریزد و بر سراسر این امپراطوری عظیم بجز قسمت کوچکی از آن تسلط یابد.

اندکی پس‌از فتح‌ممالك وضع داخلی خود اعراب نیز دچار تشتت و تفرق شدو آن سادگی ویکدلی واتحادزمان پیامبر از بین‌رفت وجای‌خودرا بپراکندگی وتفرقه‌داد . چه‌تازیان فاتح روم و ایران ومصر ومغرب دیگر آن‌اعراب‌ساده‌و بی‌پیرایه عهد پیغمبر نبودند وحکومت براین‌همه‌ممالك بزرك وآبادان، حب جاه‌ومقام وثروت وراحت‌طلبی‌رادردل‌آنها بیدار کرده بود . بهمین‌مناسبت‌پس‌ازفوت‌عمر وخلافت «عثمان» اختلافات‌ظاهر شدو بکشمکش‌های داخلی بین آنهادر سرخلافت‌وریاست برمسلمانان منتهی گردیدتاآنکه سرانجام بقتل «عثمان» و کشته‌شدن «علی بن‌ابی طالب» وحکومت «معاویه»، وتسلط جابرانه‌ومستبد بنی‌امیه‌انجامیدو «معاویة بن‌ابوسفیان» پس‌ازچندین‌سال زدوخورد باعلی‌وبنوهاشم سرانجام‌توانست که‌درسال‌چهل‌ویك‌هجرت‌حکومت اسلام‌را که‌درواقع‌امپراطوری‌اسلام بایدنامید بدست‌آودد .

بنوامیه

تاسال پنجاه وسه هجرت فتوحات اسلامی درقسمت شرق بعلت گرفتاریهای داخلی خود مسلمانان عرب تقریباً متوقف ماند واگر شهری یادیاری فتح‌میشد جنبه زدوخوردهای محلی داشت. ولی‌دراین‌سال «عبیدالله بن‌زیاد» که جوانی ۲۵ساله بود وازاشقیای عرب محسوب میشد ازطرف معاویه والی خراسان شد(۱)واو که درسفاکی وخونخواری بین‌اعراب‌ضرب‌المثل بود، و کسی است که بعدهادرعهد «یزید بن‌معاویه» مامور رفع غائله کربلا و «قتل حسین بن‌علی» شد بمحض رسیدن بخراسان عزم فتح‌ماوراءالنهر نمود . وازاین تاریخ‌بار دیگر فتوحات اسلامی درشرق کشورهای مفتوحه شروع گردید .

این‌بار تسخیر شهرها وفتح‌ممالك صورت دیگری بخود گرفت چه‌در دوره خلفای راشدین هرچند که غرض اصلی‌اعراب از تاختن برممالك‌مجاور

۱ـ تاریخ‌طبری جلدششم صفحه۱٦٦

فرار از وضع بد اقتصاد داخلی عربستان که مسلما منجر بفنا و نیستی قوم عرب میشد بود، ولی در ظاهر این حمله بصورت جهاد در راه خدا، و مسلمان نمودن مردمان بیخبر از اسلام ممالك مفتوحه در آمده بود و بهمین مناسبت تا حدی با مردمان شهرهای تازه تسخیر شده بمدارا و رفق رفتار میکردند ولی جنگهای عهد امویان دیگر جنبه جهاد فی سبیل الله و یا مسلمان نمودن مردمان غیر - مسلمان را نداشت، و همیشه با چپاول و غارت و کشت و کشتارهای عظیم همراه بود.

امویان امرای خود را مانند «عبیدالله بن زیاد» و «سعید بن عاص» و «حجاج بن یوسف» و «مهلب بن ابی صفره» و پسرش «یزید» و «قتیبه بن مسلم» را از شقی ترین خلق روزگار انتخاب میکردند و بشهرهای مشرق میفرستادند این جمع که در خونریزی و سفاکی چنگیزهای زمان خود بودند جز قتل و غارت و چپاول و خونریزی و بیدادگری چیز دیگری با خود همراه نمیاوردند.

وضع ممالك مفتوحه در زمان امویان صورت خاصی بخود گرفت این ممالك که تا آن وقت با عربستان مملکت واحد اسلامی را تشکیل میدادند در این هنگام تقریبا صورت مستعمرات و مستملکات عرب را پیدا کرد. و بهمین جهت بشرحی که در این وجیزه نمیگنجد والیان اموی و سرداران قشون آنها با ایشان بهر جا که میرسید باستثمار سختی میپرداختند که واقعا نظیر آنرا در تاریخ اسلام کمتر میتوان دید.

تا این زمان عرب مسلمان خود را با مسلمان غیر عرب برابر میدانست و مطابق تعلیمات قرآن همه مسلمانان را برادر خویش تصور میکرد چه اسلام هم با شعارهائی مانند «مسلمانان برادرند» و «فرقی بین سید قریشی و زنگی حبشی نیست جز در تقوی» و «برگزیده ترین شما پارسانید» بممالکی که رژیم بردگی در آن حکمفرما بود و حکومت طبقاتی تودههای مردمان را سخت در فشار گذاشته بود وارد شد. وحقا در مدت حکومت خلفای راشدین سعی میشد که این شعارها کاملا بمنصه عمل وظهور گذاشته شود و اختلافی میان عرب و عجم پیدا نشود. چون حکومت بدست امویان افتاد این مطالب بکلی فراموش شد، و حاکمان شقی اموی که همه از عراب بادیه بودند یکمرتبه خود را از نژادی والا و برتر تصور کردند و شعار عرب فوق همه را پیشه خود ساختند و چنان فشاری برخلق روزگار وارد کردند که مانند آنرا تاریخ اسلامی هرگز بخود ندیده است.

مخارج دستگاه خلافت اموی که وضع اغراق آمیزی بخود گرفته بود،وخرجهای بیحساب والیان آنان در شهرها که از حدود تصور گذشته بود ، مالیاتهای کمر شکنی را ایجاب میکرد ، که پرداختن آن از قدرت طبقات محروم ممالك متفوحه خارج بود . لذا مأمورین غلاظ و شداد اموی با چنان‌فشار وسرسختی باستثمارخلق کمر بسته بودند که ذکر آنهمه‌فجایع کتابی علیحده میخواهد . فقط دریك‌جمله باید گفت که طبقات‌محروم‌ممالك اسلامی دراین‌عهد ، درزیرفشار والیان اموی وعاملین آنها روزگاری را میگذرانیدند که واقعاً بازگشت دوره بردگی منتها آرزوی آنان بود . امرای اموی در ایران مردمان این کشور را همردیف چارپایان تصور میکردند ومعامله ای‌را باخلق‌ستمدیده این کشور مینمودند که یکنفرارباب رومی باغلامان خود درعهد بردگی نمی‌نمود .

سرانجام اینهمه فشارها وتضییقات بیك سلسله شورش‌ها وانقلاباتی انجامید که شرح آن ازموضوع ماخارجست . باهمه این احوال مخارج‌روز افزون‌دستگاه‌خلافت وامرای آنها نه‌تنها کم نمیشد بلکه روزبروزاضافه‌تر میگردید خاصه که خرج لشکر کشی‌هائی که جهته سرکوبی شورش ها و عصیانهای داخلی انجام‌میگرفت نیز سربارآن میشد .

چون دیگر طبقات‌محروم، محلی‌جهت استثمار شدن بیشتری نداشتند بهترین راهیکه بنظر اولیای امور میرسید این بود که برای جلب منافع بیشتری بگشودن ممالك ناگشوده بپردازند . باین‌علت بلافاصله دودسته قشون ازغرب وشرق ممالك اسلامی روانه‌شد تامگر بوسیله چپاول اموال مردمان ستمدیده آن‌نواحی تا حدی امیال وشهوات و آرزو های احمقانه خلفای اموی‌ودستیاران‌آنهارابرآورده شود . این دو دسته قشون یکی از جبل‌الطارق وارد خاك اسپانیا شد و بچپاول مردمان بی‌سرپرست آنجا پرداخت ودیگری از طریق خراسان راه ماوراء النهر را پیش گرفت و بغارت اهالی ستم‌کشیده آن‌سامان پرداخت .

سرداران قشون اموی در ماوراء النهر و شهرهای مفتوحه بعلتیکه شمه‌ای ازآن ذکر شد جزچپاول‌وغارت منظور دیگری نداشتند. اسم‌دین ونام جهاد سرپوشی‌بود که براعمال‌شنیع‌خود گذاشته بودند وحجابی‌بود که برای پوشانیدن قبایح وفضایح اعمال بلید خویش درجلوی روی خودگرفته بودند . امویان‌برای اقناع‌شهوات خویش و پر کردن‌جیب پیروان خون‌آشام

خود ، بنام جهاد فی سبیل الله بکشورهای آبادانی که هنوز از چپاول و یغما-
گری اعراب بادیه مصون مانده بودند حمله بردند . وآنکشورها را بروز
سیاهیکه سایر ممالك مفتوحه نشسته بودند نشاندند .

در اینجابدنیست که جهت اطلاع بر نمونه ای از فجایعیکه عمال امویان وسرداران خونخوار آنان در ماوراءالنهر کرده اند عبارتی ازتاریخ بخارا نقل شود . نرشخی درتاریخ نامبرده ضمن شرح لشکر کشی عبیدالله بن زیاد بماوراء النهر درسال ٥٣ هجرت آورده است که عبیدالله «فرمودتا درختان راکندند ، ودیه‌هارا ویران کردند ، و کاریزها وقنوات را خشك کردند ، تا «خاتون» حاکم شهر بخارا بمصالحه حاضر شد . وهزار بار هزار درم مال بفرستاد وعبیدالله آن مال بگرفت وباز گشت و چهار هزار برده با خویش برد . » (١)

در سال ٥٦ هجرت «سعید بن عثمان» صحابی پیغمبر و پسر خلیفه سوم راشدین رامعاویه خواست تارشوتی دهد بشرحی که درتاریخ آن سال باید دید حکومت خراسان‌را باو داد ،واو ازراه فارس عازم نشابور شد و مال فراوانی در بین راه اندوخت وپس از چندی ازنشابور عازم فتح بخارا و سمرقند وسایر شهرهای ماوراء النهرشد . از جیحون عبور نمود و بخارا رامحاصره کرد وسرانجام «باخنك خاتون» حاکم بخارا صلح کرد بشرط اینکه سیصدهزار درم بگیرد وبیست تن ازفرزندان ملوك آن ناحیه راگروگان برد.

پس‌از گرفتن آن پول‌و گروگان بسمرقند شدوچون آنجارا هم نتوانست بگشاید پانصدهزار درم ازوالی آنجا بگرفت وبازببخارا برگشت و از آنجا نیزمال فراوانی باردیگر بگرفت و بااینکه شرط کرده بود که آن شاهزادگان‌راپس‌ازبرگشتن ازسمرقند آزاد کند بعهدخود وفانکرد وبمرو شد ازآنجا نیز مالی گزاف بدست آورد و استعفانامه خود را از حکومت خراسان بخلیفه نوشت وبمدینه‌رفت وازآن مال‌چندین نخلستان وباغ‌وغیره بخرید ومرفه وفارغ‌البال بزندگی خویش ادامه‌داد . وآن شاهزادگان را که با خود آورده بود ببیرزگری در املاك خود واداشت‌وآنهاهم‌روزی او رادر یکی‌از نخلستانهایش کشتند وفرار کردند (٢) ولی‌جان بدر نبردندو

---

١ - تاریخ بخارا صفحه ٤٦

٢ - ترجمه کتاب‌الفتوح اعثم کوفی‌صفحه ٣٣٤ وطبری‌جلدششم صفحه ١٧ذیل وقایع سال ٥٦

سرانجام در کوهی که مخفی شده بودند همه از گرسنگی مردند.

کیفیت حکومت این مرد در خراسان مفصل است و در اینجا شمه‌ای از آن بیان شد تا معلوم شود که حاکمان ظالم و بیدادگر بنی‌امیه چگونه و برای چه اغراضی منصوب میشدند و غیر از چپاول مردم و غارت شهرها و در نتیجه انباشتن جیب خویش باسم جهاد در راه خدا نظری دیگر نداشتند. وضع سعید بن عثمان که خودش و پدرش از یاران پیامبر بودند و باید نمونه کامل مسلمانی باشد اینطور بود که مذکور شد مسلم است که دیگر والیان و امرا و امیران بنوامیه از چه قسم مردمان بودند.

پس از سعید بن عثمان والیان دیگری که ذکر یکایک آنها باموضوع ما ارتباط ندارد بولایت خراسان رسیدند و همه آنان برای بدست آوردن اموال بیشتری با لشگریان جرار رو بماوراءالنهر نهادند تا بزور و عنف آن ولایت را فتح نمایند نرشخی ضمن شرح یکی از جنگهائی که «مهلب بن ابی صفره» سردار اموی در سغد کرد می نویسد:

« سغدیان هزیمت شدند و مسلمانان براثر ایشان همیرفتند و بسیار غنیمت گرفتند و آنروز قسمت کردند هرسواری رادو هزارو چهارصد درم رسید. (۱) » کسی که از سرداران بنی‌امیه سراسر ماوراءالنهر را فتح کرد و بقیمت کشتار وخون هزاران نفر و غارت تمام شهرهای آبادان و سوختن و ویران کردن اکثر شهرهای معمور ماوراءالنهر مسلمانی را در آنجا رواج کرد «قتیبة بن مسلم» بود (۲)

«قتیبة بن مسلم باهلی» در سال ۸٦ هجری از طرف «حجاج بن یوسف» که فرمانروای خلفای بنی امیه در مشرق بود والی خراسان شد و در این وقت عبدالملك بن مروان خلیفهٔ پنجم امویان تازه فوت شده بود و حکومت «بولید» پسرش رسیده بود. (۳) و در این هنگام بنی‌امیه باهمه شورشهائی که درممالك وسیعه آنها روی داده بود بعلت مرور زمان در ممالك اسلامی ریشه دوانیده بودند و همچنان بزورگوئی و استبداد خویش مشغول بودند. حجاج بن یوسف و امرای او در ایران چنان تسمه از گرده خلق کشیده بود که متنفسی در سراسر

---

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۵۲

۲ - جهت اطلاع بر کیفیت این لشگر کشی رجوع کنید بتواریخ مهم اسلامی ذیل قایع سال ۸٦ هجرت ببعد

۳ - تاریخ طبری جلد اهشتم صفحه ٦۰

قلمرو پهناور او دیده نمیشد او در خونخواهی چنان بود که ضرب المثل اعراب شد وامرای جابروی‌در استبداد وجابری چنان‌بودند که نظیرشان‌در تاریخ اسلام دیده‌نشده است. مؤرخین اسلامی باتفاق اقرار دارند که‌عهدی تاریکتر ومظلم تر ومدحش‌تر اززمان حجاج بن یوسف در دوره بنوامیه پیدانشد . بیداد حجاج در قلمرو خود بحدی بود که مردمـان جلای وطن میکردند ودسته‌دسته کوچ مینمودند . بهمین مناسبت شهر ها خالی‌میشد و مزارع خراب میماند وآبادانی‌ها رو بویرانی مینهاد وهمین امر باعث میشد که میزان‌مالیات باارقام خیره کننده‌ای تنزل یابد

مثلا خراج سواد (عراق) درعهد«قباد» پادشاه ساسانی صد وپنجاه ملیون درم بود چون‌مسلمانان براین‌قسمت از کشور ایران دست‌یافتند،شهر ها بعلت جنك وجدال روبویرانی‌نهاد«عمر بن‌حطاب» امر کردتاسراسر آن ناحیه را مساحت کردند طولش‌از علث تاعبادان یکصدو پانزده فرسخ‌شد، و عرضش ازعقبه تاعذیب هشتاد فرسخ وبحسب جریب سی‌وشش‌ملیون جریب شد برای هر جریب گندم چهاردرم، وهرجریب‌جو دودرم، وهرجریب خرما هشت‌درم، وهرجریب انگورشش‌درم،وهرجریب‌توت شش‌درم، درسال‌مالیات تعیین کرد . وچون پانصدهزار نفر از ساکنان آن ناحیه مسلمان‌نشده بودند برآنها نیز جزیه تعیین‌نمود جمع مالیات ارضی درعهد او یکصدو بیست‌و هشت ملیون درهم‌شد .

این مالیات درعهد «عمر بن‌عبدالعزیز» به‌یکصد وچهار ملیون در هم تنزل کرد ودرعهد حجاج بن‌یوسف هیجده ملیون درهم شد این‌تنزل‌فاحش بعلت‌تعسف‌وظلم‌وجوروفساداودراین ناحیه بود تازه ازاین مقدار آنچه‌بسلف توانست بگیرد شانزده ملیون درهم بود. وچون وضع‌را چنین‌دید چاره‌ای احمقانه اندیشید تا اوضاع کشاورزی را سر وصورتی دهد امر کرد تا از کشتار گاو درسراسر ناحیه‌سواد (عراق) مانع شدند تا مگر بوسیله زیاد شدن‌گاو زراعت وحراثت رونق گیرد. شاعری درمقابل‌این امر احمقانه او این بیت را ساخت .

شکونا الیه خراب السواد فحرم جهلا لحوم البقر

ما ازخرابی سواد باو شکایت بردیم‌اواحمقانه گوشت گاورا حرام کرد.

غرض ازاین‌مقال آن بود که درعهد امویان ازیکطرف بواسطه‌روز افزون بودن مخارج دستگاه خلافت وحرص وآزار پایان ناپذیر اطرافیان

آن دستگاه و زیاد شدن اسباب لهوولعب ووسائل تفریحات کودکانه خلفا احتیاج زیادتری بپول حس میشد، واز طرف دیگر توده مردم ممالك اسلامی بواسطه فشارهای فوق الطاقه عاملان که نتیجه مستقیم آن خرابی شهرها و ویرانی دیه ها و قری وقصبات بود نه تنها قادر بپرداخت مالیات بیشتری نبودند بلکه بعلت کوچهای دسته جمعی افراد، و تقلیل جمعیت و خراب وفاسد شدن منابع حیاتی روزبروز مقدار مالیات نقصان میپذیرفت.

خلفای اموی ووالیان خون آشام آنان بفکر ناقصشان تنها راهیکه میرسیداین بود که بعنوان جهاد وجنك برای خدا بممالك پرثروت اطراف بتازند تاهم خودرا غنی کنند وهم دستگاه خلیفه را که علت واساس بقای زنده بودن آنها بود براه اندازند بنا براین هم خلفا وهم زیر دستان آنها که هیئت حاکمه آنروزرا تشکیل میدادند میکوشیدند که شقی ترین و بدنام‌ترین وخون آشام ترین مردمان‌را بولایات اسلامی بفرستند تا در داخله مملکت بازور واستبداد خواستهای مردمان‌را سرکوبی کنند وفریادهای مظلومان‌را در گلوشان خفه سازند، ودرخارج مملکت برای بدست آوردن ثروت های تازه‌ای بقتل‌وغارت‌و کشتاروخالی کردن بلاد ازجمعیت بپردازند. حجاج بن یوسف وقتیبة بن مسلم ازآن جمله بودند که اولی عامل سرکوب‌کردن آزادمردان‌داخلی بودودومی مأمورقتل‌وغارت‌و کشتارمردمان‌وچپاول اموال شهرهای خارجی.

مالیکه این مأمورین بدست میآوردند بیحدوحصر بود و هیچگونه حساب و کتابی نداشت وبخلاف‌عهد خلفای راشدین که حساب والیان را مو بمو و خردل بخردل میرسیدند دراین‌عهد هروالی هرچه میاندوخت هیچ جا حساب نمیشد. درعهدعمر بن خطاب هنگامیکه «ابوهریره» باپانصدهزار درهم از بحرین نزد اوآمد واورا ازوجود این‌مال خبرداد عمررا ازشنیدن لفظ پانصدهزار درهم دهشتی عجیب دست داد وبابوهریره گفت آیامیدانی که‌چه میگوئی او گفت «آری پنج مرتبه صدهزار» فوراً عمر بمسجد شد ومسلمانان‌را بخواندو برمنبررفت و گفت «ای‌مردمان مارا مالی‌عظیم‌رسیده است اگر خواهید آنرا میان شما تقسیم کنم.» (۱)

خلفای راشدین از آنجا که باسلام و مبانی آن سخت معتقد بودند باصطلاح شرع حلال و حرامی نمیکردند ومال خلق‌را بخلق وامیگذاشتند

۱- عصرالمأمون جلد اول صفحه ۱

تا آنجا که عمر بن خطاب چون پس از فتح شهرها دید که بیت المال مسلمانان انباشته شد مسلمانان را از زراعت و ملك‌داری معاف کرد ، چون دید که آنچه در بیت-المال جمع شده است کفاف معاش مردمان را میدهد و دیگر احتیاجی بزراعت و ملك داری نیست .(١)

این بیت المال حساب داشت و عمر و یاران او بجزء جزء اموال انباشته شده در آن میرسیدند و سهمی را که بمسلمانان میدادند نیز حساب داشت وهیچگاه زیاده ازحد لزوم و کفاف زندگانی وخرج عیالشان بآنها حتی پشیزی نمی‌دادند وهر گاه کسی اضافه ای پیدامیکرد مورد بازخواست قرار میگرفت چنانکه عمر بوالی خود در بحرین بپول امروز ما هر ماه پانزده‌شاهی حقوق میداد چون شنید که اودر آن جزیره برای خود خانه ای ساخته است مورد بازخواستش قرار داد که پول ساختمان آن خانه را از کجا آورده است (٢) .

در کشوری که در آن‌عهد آنطور بحساب ها رسیدگی میکردند در يك قرن واندی بعد یعنی درعهد «هشام بن عبدالملك» اموی والی عراق بیست ملیون درهم حقوق‌میگرفت غیر ازصد ملیون درهم دیگر که ازراه اختلاس بدست میآورد .(٣) مقدار غله ایکه این‌امیر اموی در عراق برمیداشت بالغ برسیزده ملیون درهم بود که جزو حقوق او محسوب نمیشد (٤) بنا بقول یعقوبی اموال این‌حاکم اموی هنگام عزلش برسی‌وهشت ملیون درهم‌بالغ میشد . (٥)

واضح است که این‌ثروت ها ازچه‌راههائی تهیه میشد وبچه مصارفی میرسید ونیز بدیهی است که اینگونه‌عاملان که دستشان برمال وجان‌وناموس مردمان اینطور بازبود برای بدست‌آوردن مشاغلی نظر ولایات عراق و خراسان وغیره ویا جهت ازدست‌ندادن مشاغل پرمنفعت‌خویش بچه‌جنایاتی که دست‌نمی‌آلودند وچه‌خیانت وفسق وفجوری‌را که نمیکردند .

بعللی که در بالا گذشت‌قتیبة بن مسلم باهلی درسال ٨٦ هجرت‌والی خراسان شد و مأموریت یافت که‌کار ماوراء النهر را یکسره کند. اودر

١ـ عصر المأمون‌جلد اول صفحه ٢

٢ - ابن‌خرداد به صفحه ١٤

٣ـ ابن اثیر جلد پنجم صفحه ٨٦

٤ـ و ٥ ـ عصر المأمون جلد اول صفحه ٢

مدت دهسال در ماوراء النهر آتشی افروخت که نظیر آنرا فقط در هنگام لشگر کشی مغول باید دید البته شرح چگونگی این خون‌ریزی های گزاف را که ظاهراً باسم‌مذهب ودین و باطناً برای بدست آوردن ثروت ماوراء-النهر بود در تاریخ بایددید.

مردمان ماوراء النهر هم مردانه در مقابل او ایستادگی کردند چون احوال کشور های دیگر اسلامی را از نزدیك میدیدند و روزگار سیاه مردمانی را که درمجاورتشان در خراسان وری وجبال زندگانی میکردند بالمعاینه مشاهده می نمودند این بود که در این مدت ده سال با همه شدت و فشار لشگریان‌قتیبة هیچگاه‌سر تسلیم پیش‌نیاوردندوهروقت توانستند وفرصتی یافتند برضداعراب غالب‌قیام کردند و آنانرا از خانه و زادوبوم خویش بیرون‌نمودند.

قتیبه شهر بخارا راچهارمرتبه تسخیر کرد وهر بار پس‌از خروج وی مردمان‌شهر بشوریدندوعاملان‌اورا کشتندوشهررا بدست خود گرفتند. شرح آنهمه‌فجایع را که لشگریان‌عرب‌درماوراءالنهر کردنددراین‌وجیزه‌نمی‌توان گفت‌وازموضوع مقال‌ما نیزخارج‌است‌فقط برای روشن‌شدن اذهان‌خوانندگان ازاعمال و فضیحت‌های تازیان درآن سامان بچندشاهد از تواریخ بسنده میکنیم.

نرشخی درباره اعمالی که تازیان پس از فتح شهر بیکند ازمحال ماوراءالنهر نمودندمینویسد «قتیبه‌فرمودلشگررا که برویدو بیکندراغارت کنید و خون و مال ایشان مباح کردم . . . هر که در بیکند بود همه را بکشت وآنچه باقی مانده‌بود برده کرد، چنانکه اندربیکند کسی نماند، و بیکند خراب‌شد، واهل بیکند بازرگانان بودند، وبیشتر ببازرگانی رفته بودند بولایت بلادچین‌وجای‌دیگر، چون باز گشتند فرزندان وزنان واقرباءخویش راطلب کردند، وبخریدند ازعرب وباز بیکندرا آبادان کردند، گفته‌اند هیچ شهری نبود که جمله آن شهر ویران‌شد، وخالی بماند، و باز بدست همان شهریان زودآبادان‌گشت مگر بیکند.»(۱)

« قتیبه بیکندرا بگشاد، دربت‌خانه یکی بت سیمین یافت بوزن چهار هزاردرم وسیمین‌جامها یافت، جمله‌را گرد کرد و بر کشید صد وپنجاه‌هزار مثقال برآمد، ودودانه مرواوید یافت هریکی چون بیضه کبوتر .... .. پس قتیبه ظرایفها جمع کرد وباآن دودانه مروارید بنزدیك‌حجاج فرستاد ونامه

۱-تاریخ بخارا صفحه۵۳

نوشت بفتح بیکند. حجاج نوشت آنچه یاد کردی معلوم شد و عجب آمد مرا از این دو دانه مرواوارید بزرك وازاین عجب‌تر سخاوت تو که چنین چیز فاخری بدست آوردی بارك‌الله علیك . پس بیکند سالهای بسیار خراب بماند». (۱)

«گویند چون قتیبه شهر بیکند رابگشاد اورا مالی عظیم دست‌داد از زرینه و سیمینه که شمار نتوانستند کرد و «عبدالله بن والان العدوی» و «ایاس بن بیهس الباهلی» را ببخش کردن آن غنائم گماشت چون ظروف و بت‌ها راآوردند چهل‌هزار عدد آنرا به‌قتیبه دادند که صدو پنجاه‌هزار مثقال وزن داشت واز بیکند چندان مال آوردند که درهیچ شهری ازخراسان چندان‌مال بتازیان نرسیده بود.» (۲)

«قتیبه و یاران او باز ببخارا رفتند واین چهارم بار بود که ببخارا آمده بود وحرب کرده ومال بستده، ولختی ازولایت غارت کرده، وبعضی را کشته وبعضی رااسیر کرده‌و برده تابمرو.» (۳) مردمان بخارا باسلام تن نمی‌دادند و مانند سایر شهرهای ماوراءالنهر همینقدر که اندکی ازفشار تازیان کم‌میشد قیام می کردند وآنچه تازی میافتند میکشتند وشهررا از وجود آنان خالی مینمودند وبمذهب ورسوم قدیم خود بازمی گشتند. درچهارمین مرتبه که‌قتیبه به‌بخارا آمد چاره‌ای اندیشید تامگر بتواند اهالی راازسر اخلاص مسلمان کند.

چنانکه‌درفصل اول این‌مقال گذشت امر کرد تاتمام‌اهالی بخارا نیمی‌از خانه‌های خودرا باعراب دادند تاآن عربان کردار ورفتار آنهارا تحت‌نظر گیرند و باین طریق اهل‌شهر بضرورت در ظاهر مسلمان شدند و باز بشرحی که‌درفصل قبل گذشت امر کرد تانماز رابفارسی بخوانند وبهر کسی را که بنماز جماعت حاضر شود دودرم بدهند. (٤)

باهمه این احوال مردمان راضی نمیشدند و تا اندك مجالی میافتند طناب خودرا از زیر بار این‌دین نوظهور و تازه وارد میکشیدند از جمله چون حکم‌جاری‌شد که اعرابرا درخانهای خود جای‌دهند خاندانی ازمردمان بخارا بنام خاندان کشکثه زیر بار این حکم نرفتند وتمام خانه‌ها واسباب وکالائی که‌درآن خانه‌هاداشتند بعربان واگذاشتند وبیرون شهر رفتند و در آنجا هفتصد کوشك بنا نهادند ودرهمانجا زندگی کردند . این همان

۱- تاریخ بخارا صفحه ٥٤
۲و۳- » » » ٥٦
٤- » » » ٥٧

جائیست که درعهد سامانیان بکوشك مغان معروف بود (١) این مرتبه که بار چهارمی بود که بخارا فتح میشد «قتیبه صلح کرد بدانکه هرسال (مردمان بخارا) دویست هزار درم خلیفه را دهند ، وده هزار درم امیر خراسان (حجاج) را وازخانها وضیاعها یك نیمه بمسلمانان دهند . و علف ستوران عرب وهیزم وآنچه خرج گردد، کسانی که از بیرون شهر باشند هم دهند». (٢) این بود نمونه ای از اعمال سرداران فاتح اموی باملل مغلوب .

در محاصره سمرقند قتیبه کاری نتوانست بکند ، بالاخره پس از کشمش های زیاد ومحاصره طویل شهر، آنهارا وادار کرد سی هزار اسب بدهند وهرسال یك ملیون ودویست هزار درهم، ودر شهر مسجد جامعی بنا کنند تااودر آن نماز گزارد . سمرقندیان تمام این کارهارا کردند واو بشهر داخل شد وبت هارا جمع کرد وبسوخت ازبازمانده آنها پنجاه هزار مثقال طلا ونقره بدست آمد وبتخانه شهررا که کاخی عظیم بود بسوخت .(٣)

قتیبه درفتح اول خوارزم والی خامجردرا کشت وچهارهزار تن را برده کرد و ازخوارزم چهار هزار چارپا وستور بغارت برد(٤) . قتیبه در خوارزم بطوری که درفصل اول گذشت پس از قتل و عام شدید هر کس را که خواندن و نوشتن میدانست کشت وهر کس را که ازاخبار خوارزم خبری داشت هلاك کرد ودودمان آنهارا برباد داد (٥).

چنانکه بارها متذکر شدیم دراین فصل بسیار موجز و مختصر آن اندازه از اوضاع تاریخی مربوط بموضوع این مقال استفاده میکنیم که مارا در درك اوضاع واحوال ماوراء النهر وخراسان وگرگان و جبال و ری کمك نماید .والا کیفیت مشروح فتنی که درچهار قرن اول هجری بر این کشور گذشت کتابی علیحده میخواهد که نقل هزار یك آن دراین وجیزه نمی گنجد این مقدارهم که از تاریخ گذشته ذکر شد فقط برای نشان دادن دورنمائی بود از وضع آشفته وبهم ریخته این قسمت از بلاد ایران درآن

---

١ - تاریخ بخارا صفحه ٣٧

- تاریخ بخارا صفحه ٣٦

- تاریخ امم والملوك جلد هشتم صفحه ٨٦ وكامل ابن اثیر جلد چهارم صفحه ٢٣٤

٤ - طبری جلد هشتم صفحه ٨٣

٥ - آثارالباقیه ابوریحان صفحه ٨٣

روزگار که جهت آشنائی باوضاع قرن چهارم خاصه سلطنت سامانیان ومحیط زندگانی ابن‌سینا کمال ضرورت‌را دارد . و اگر میسر بود که بدون توجه بگذشته ملتی کیفیت زندگی عالمی‌را بتوان درك كرد البته باین مختصر هم اشاره نمیشد . و چون سخن باینجا کشید ناگزیر دنبال وقایع سیاسی فوق‌الذکر تا قرن چهارم آنقدر که بکار منظور فوق آید مختصر وموجز بیان خواهد شد .

تا اینجا معلوم شد که توده هائی که در سر زمین وسیع امپراطوری اسلام زندگانی میکردند ازسوء سیاست خلفای بنوامیه سخت درمضیقه بودند حال باید باین نکته اشاره کنیم که بنوامیه بخلاف آنچه مشهور بود بمذهب اسلام هم چندان معتقد نبودند و بانجام احکام و فروع آن خیلی اهمیت نمیدادند . وشواهد تاریخی براین ادعازیاداست

بعللیکه درتواریخ باید جستجو کرد خاندان بنوامیه ازدیر بازدشمن سرسخت بنوهاشم یاخاندان پیامبر اسلام بودند وتاآنجا که میتوانستند در دشمنی باپیغمبر اسلام و مخالفت با او کوتاهی نکردند.«معاویه»سرسلسله این‌حکومت مستبد وجابر ازجمله کسانی بود که تافتح مکه مشرك بود ودر آن روزهم بعنف‌وزور بطوری که تاریخ مکه گواه آنست اسلام‌آورد(۱). اولین کسی که در اسلام خلاف ظاهر کرد او بود ، و اولین کسیکه بین مسلمانان باسم خون خواهی عثمان تفرقه انداخت وی بود . و پس از یك سلسله منازعات با«علی بن ابی طالب» که باانواع حیله‌ها ودغل بازی‌ها توأم بود حکومت مسلمانانرا بدست آورد . درخلافت خودنیز کارهائی کرد که‌در همان موقع مورد طعن‌وشتم مسلمانان‌واقع شد چون‌استلحاق«زیادبن ابیه» بخود(۲)وسب‌ولعن بعلی بن‌ابی طالب (۳)وقتل«حجر بن عدی»صحابی‌مشهور پیامبر ( ) وامثال آن که شرح وتفصیل آنرا درتواریخ‌میتوان دید .

---

۱ - رجوع شود بتواریخ اسلامی ذیل وقایع فتح‌مکه

۲ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۸٤ - ابن‌اثیر جلدسوم صفحه ۱۰ - الفخری صفحه ۸۱ تاریخ بلعمی صفحه ٦۰۵

۳ - تاریخ‌طبری‌جلدششم‌ازصفحه ۱٤۱ تاصفحه ۱۵٦ ابن‌اثیرجلد سوم صفحه ۲۱٤ ابوالفدا جلد اول صفحهٔ ۱۸٦

٤ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۸٦ - ابن‌اثیر جلد سوم صفحه ۲۰۲- اغانی جلد شانزدهم صفحه ۲

همین امور باعث شد که بعدها حتی «شافعی» یکی از ائمه بزرك اهل سنت وجماعت اجازه لعن باو دادو(۱) «معتضد بالله» خلیفه عباسی نیز امر کرد تا او رالعن کنند. و(۲) ازعهد «عزالدوله دیلمی»(۳) یعنی قرن چهارم هجرت درمنابر ری وجبال بلعن وی پرداختند.

«یزید بن معاویه» خلیفه دوم اموی ازشرح وتوصیف مستغنی است، او علناً شراب میخورد ونرد میباخت، وباخصیان مباشرت میکرد، وخویشاوندان ویاران پیامبر چون «حسین بن علی» ودیگران را میکشت، و مکه راخراب مینمود، وهزاران مفسده دیگر بپامیکرد که شرح آنهمه رادرتاریخ زندگانی ننگین او باید دید (٤) .

«عبدالملك بن مروان» پنجمین خلیفه این خاندان چون خبر خلافت راباو دادند قرآن میخواند، آنرا بهم پیچید ودر کناری نهاد و گفت «هذافراق بینی وبینك» (٥) وچون بخلافت رسید «عبدالله بن زبیر» را که خودش وپدرش از اصحاب خاص پیغمبر بودند بکشت و کعبه را ویران نمود. وبا (٦) اینکه مطابق دستور صریح قرآن و پیغمبر درحوالی کعبه جنك و جدال و کشت و کشتار حرام است «حجاج بن یوسف» سردار معروف اوسه روز تمام در مکه کشتار کرد وحتی درخود خانه بقتل وعام خلق پرداخت. کعبه را با آنکه خانه خدا میدانست خراب کرد وآتش بپیراهن کعبه ودرودیوار آن خانه زد. (۷) و درمدینه نیز عمال عبدالملك نظیر اعمالی را که درمکه کردند تکرار نمودند بقتل وعام مردمان که اغلبشان ازخویشاوندان اصحاب وتابعین پیغمبر بودند پرداختند، بخانه های مسلمانان وارد شدند وپرده گیان قریش راازاطاقهایشان بیرون کشیدند وزیور وزینت های آنان را بعنف از دست و پاهایشان باز کردند ودرحالیکه قرآنها زیردست وپایشان لگد مال میشد بنهب و غارت

---

۱ - تاریخ ابوالفدا جلد اول صفحه ۱۸٦
۲ - ابوالفداجلددوم صفحه ٥۷
۳ - ابن اثیر جلد هشتم صفحه ۱۹٥
٤ - مروج الذهب مسعودی جلددوم صفحه ۹۲ ببعد
٥ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۲۰٥
٦ - رجوع شود بتواریخ اسلامی ذیل وقایع قتل عبدالله بن زبیر
۷ - ابن اثیر جلدپنجم صفحه ۳٦

خانه‌های اصحاب و تابعین پیامبر پرداختند . (۱)

بنوامیه منغمر درعیش وعشرت ولهولعب و شراب خواری و هزاران فسق‌وفجوردیگر بودند . آنها هروالی‌را که بکشورهای اسلامی میفرستادند پیوسته ازاو خواننده و نوازنده و کنیزك وغلام میخواستند وچندان دراین امور زیاده روی کردند که قیمت کنیزك در عهد آنها بیك ملیون درهم رسید. «ولید بن یزید بن عبدالملك» خلیفه یازدهمین اموی سخت اهل لهو و لعب وشرابخواری وانواع فسق‌وفجور بود . اواول کسی است که در تاریخ اسلام برای‌دستگاه‌عیش‌وعشرت خویش، نوازندگان وخوانندگان از کشور- های مختلف خواست اومجالس بزمی‌داشت که درآن مجالس علناً بانواع لهوولعب وشرابخواری و هرزگی میپرداخت (۲)

مسعودی اسامی بسیاری از خوانندگان و نوازندگان دربار اورا ذکر کرده است . اورا درمناهی وملاهی حکایاتیست که صفحات تاریخ را بخود مشغول کرده‌است واغلب اعمال او بحدی شرم‌آوراست که قلم‌ازذکر آن‌عاجز میشود.(۳) ازجمله اعمال این خلیفة‌الله این بود که‌شبی‌درحال‌عادی قرآن‌را باز کرد واین آیه‌رابخواند «واستفتحوا وخاب کل‌جبارعنید من‌ورائه جهنم‌ویسقی ماء صدید» (٤) پس‌از ازخواندن‌این آیه‌سخت برآشفت وحکم کرد تا قرآنرا درجائی بلند آویختند وتیرو کمان‌خواست و چندان برآن تیر انداخت که سوراخ‌سوراخ شد ودرضمن تیراندازی این‌اشعارراميخواند

اتوعدکل‌جبار عنید فها انا ذاك‌جبار عنید
اذالاقیت‌ربك‌یوم‌حشر فقل‌الله مزقنی‌الولید(۵)

این‌بود شمه‌ای ازدینداری ومسلمانی خلفای بنوامیه که هر کدام‌خود را خلیفهٔ پیامبر وبرگزیده خدا میدانستند وبرمسند پیغمبر اسلام‌تکیه زده بودند تامردمان‌را امر بمعروف‌ونهی ازمنکر کنند واحکام واصول وفروع

---

۱ - ابن‌خلکان‌جلددوم صفحه ۲۷٤

۲ - مسعودی جلددوم صفحه ۱۸٦

۳ - « « صفحه ۱۸۷

٤ - وطلب‌فتح کردند ونومید شد هرسرکش حق ناپذیری و پیش رویش دوزخیست که آب داده میشود ازآبی که خون جراحتست . قرآن : سوره ابراهیم . آیه ۱۹ و ۲۰

۵ - اغانی‌جلد ششم صفحه ۱۲۵

دین را بآنان بیاموزند.

این جانشینان دروغی پیغمبر از دسترنج ملیونها مردمان رنجبر و زحمتکش مسلمان که از کاشغر تاجبال پیرنه زیر یوغ امرای خونخوار شان خم شده بودند بعنوان پیشوا ورهبر مسلمین بعیش و عشرت و انواع واقسام هرزگیها وهرزه درائیها مشغول بودند. آنچه درفوق شرح داده شد حقا عشری از اعشار ویك ازهزار اعمال قبیح این پیشوایان دین و درازدستان کوته‌آستین بود که با نواع حیل طبقات پائین اجتماع را استثمار میکردند تا سفره خودرا رنگین‌تر وجیب خویش را پرتر نمایند.

فشار دستگاه حکومت اموی ولاابالی گری آنها بمبانی مذهب باعث شد که از همان اوان تسلط آنها توده‌های کثیر کشورهای اسلامی دست بشورش‌های خونینی زدند که سرانجام بقلع فساد آن دستگاه انجامید خروج «سهم بن غالب» (۱) و «معاذطائی» (۲) واهل ری (۳) وچندین نفر دیگر بر معاویه که تفصیل آنها در تواریخ زمان مسطوراست وخروج حسین بن علی بپایمردی ایرانیان کوفه و «عبدالله» و «مصعب بن زبیر» و «مختار» در عربستان وعراق و «خوارج» و «عبدالرحمن بن اشعث» (٤) وصدها نفر دیگر در عهد عبدالملك بن مروان، قیام «زید بن علی بن حسین» (٥) «و یحیی بن زید» (٦) وصدها رادمرد دیگر بپایمردی مردمان ایران وطغیان‌های عهد «هشام بن عبدالملك» وطغیان اهل حمص وفلسطین ویمامه وصدها شهرودیار دیگر و قیام های دسته جمعی هزاران مردمان زنجیرگسل در سراسر امپراطوری وسیع اسلامی آن روزگار که شرح آنها ازموضوع بحث ماخارج است، وبالاخره قیام بنی‌ن کن

۱- ابن اثیر جلد سوم صفحه ۱۸۱ بتفصیل

۲- « « « ۲۱۰ «

۳- « « « ٦۱ «

٤- رجوع کنید بتواریخ اسلامی ذیل خلافت یزید بن معاویه وعبدالملك بن مروان

٥- رجوع کنید بطبری جلد هشتم ازصفحه ۳۰۰ تا ۳۷۹ - ابن اثیر جلد پنجم صفحه ۹ - ابوالفدا جلد اول صفحه ۲۰٤ - بلعمی صفحه ۷۲۳ - ابن ابی الحدید جلد اول صفحه ۱۷۹

٦- رجوع کنید بطبری جلد هشتم صفحه ۲۹۹ - ابن اثیر جلد پنجم صفحه ۱۰۸ - بلعمی صفحه ۷۲۵

ابومسلم خراسانی درخراسان وماوراء النهر دلیل براین مدعاست (۱)

یکی از کارهای احمقانه بنوامیه احیای اصل برتری نژاد میباشد که عرب جاهلی بآن سخت پابند بودو در سر این فکر احمقانه خونهای فراوانی در آن عهد ریخته شده بود و قسمتی از عمر پیامبر و کوشش خلفای راشدین صرف رفع این فکر کودکانه شد تا باین وسیله توانستند جامعه ازهم پاشیده عرب را متشکل کنند خلفای راشدین بسیره پیامبر باملل مغلوب برادروار رفتار کردند و آنهارا جزو عشیره خود تصور نمودند .

بنوامیه این سیرت را گردانیدند و براصل عرب جاهلی برگشتند واعراب خاصه قریش را بالا ترین نژادهای عالم تصور کردند و دلائلی براین تصور باطل خود اقامه نمودند که شرح آن مارا از دنبال کردن مقصود باز میدارد .

نتیجه این طرز تفکر این شد که ملل دیگر را که بگمان آنها از نژاد پست بودند سخت تحقیر کردند و آنهارا بمشاغل بزرك دولتی وملتی راه ندادند والیان و عمال آنان در کشورها خاصه کشور ایران این فکر کودکانه را دامن میزدند و انواع تحقیر واستخفافها را باهالی این ممالك می نمودند .

عکس العمل این نوع فکر آن شد که ملل مغلوب اسلامی چون دیدند که بردرد بیدرمان تسلط جابرانه تازیان درد برتری نژادهم اضافه شد ساکت ننشستند ودرمقابل اینگونه افکار قدعلم کردند وقیامهای مردانه نمودند . آنها هم مفاخر ملی و نژادی خود را پیش کشیدند ودر کوی وبرزن برسر منابر ودر حلقات درس علنا ببدگوئی ونمودن مثالب اعراب پرداختند . این دسته ازمردمان که بطور کلی معتقد باصل ابلهانه برتری نژاد بودند شعوبیه نامیده شدند و آنها را یك سلسله مشاجرات ومبارزاتی استکه در تاریخ اسلام فصلی علیحده برای خود باز کرده است (۲)

ملل مغلوب خاصه شعوبیه ایران وسایر دستههای مخالف حکومت امویان کم کم گردهم جمع شدند وصدا بمخالفت بادستگاه جابره خلافت بلند کردند. این صداها از گوشه و کنار بهم رسید وبشرحی که تفصیل آنرا در تاریخ باید

---

۱ - جهت اطلاع بر کیفیت این طغیانها رجوع شود بابن اثیر جلدسوم ازصفحه ۱۷۷ تا ۲۱۹

۲ - برای اطلاع بر کیفیت مبارزات شعوبیه مراجعه شود بضحی الاسلام تألیف احمدامین مصری جلداول ازصفحه ۱۷ تا ۷۹

دیدسرانجام آنهمه کوشش‌ها وجهدها بنفع خاندان عباسیان تمام شد.

تنها مخالفین سرسخت بنوامیه ازروز اول خلافت آنها بنوهاشم بودند که تا بنوامیه حکومت داشتند بعلت نداشتن مصونیت اجتماعی دراختفازندگی میکردند. چه بنوامیه پس از قتل عام کربلا هریك ازاین طایفه را میبافتند یا میکشتند ویابانواع عقوبت وشکنجه‌ها گرفتارشان‌می نمودند آنهاهم برای رهائی ازاین بیدادگری عمری رادرانزوا واختفامیگذرانیدند.

باید باین نکته توجه داشت که اغلب مخالفین دستگاه حکومت بنوامیه در ممالك شرقی امپراطوری اسلام یعنی ایران‌میزیستندچه مردمان جزیرة العرب و شام بعلت برخورداری ازهیئت حاکمه وقت کمتر باینگونه امور توجه پیدا میکردند. تنهاایرانیان بودند که پس‌از از دست دادن امپراطوری عظیم ساسانی وتسلط تازیان نه‌تنها تمتعی ازدستگاه حاکمه‌اموی نمیبردند بلکه بعلت آبادانی و کثرت جمعیت‌مملکتشان‌مجبور بودند که‌ادای‌مالیات بیشتری‌را بعنوان نداشتن نژادتازی تحمل نمایند.

بهمین‌مناسبت علم‌مخالفت اول‌باسم خوارج وشعوبیه وبعدها بعناوین مختلف دیگر دراین ناحیه افراشته شدوبسایر بلاددیگر سرایت کرد و این مخالفت‌ها بحدی شدیدبود که‌امویان راواقعا ناراحت کرده بود بطوریکه والیان آنها بشواهد تاریخ در خراسان و ماوراء النهر خواب راحت نداشتند.

ساکنین این‌نواحی خاصه ماوراء النهریان هرچند یك‌بار بعلت‌فشار فوق‌العاده لشگریان عرب باسلام گردن مینهادند وتا کوچکترین راه‌مفری میافتند طناب خودرا اززیر بار مذهب‌تحمیلی میکشیدندو علناتمردمیکردند- وبدین ورسوم قدیم خویش‌باز میگشتند واین کشمکش نه‌تنها درعهدامویان دراین قسمت ازامپراطوری اسلام برقراربود بلکه بطوریکه اشاره خواهد شد اسلام نتوانست حتی تاقرن چهارم یعنی عهد سامانیان هم درتمام نواحی خراسان وماوراء النهر مستقر شود.

مخالفین بنوامیه ازلحاظ سیاسی بدودسته عظیم تقسیم‌میشدند اول‌آنهائیکه میگفتند خلافت نباید ارثی باشد وخلیفه باید از میان عامه مردم برگزیده شود همانطوریکه درعهد خلفای راشدین بود. خوارج و توده‌های کثیر زحمتکش و کشاورزان و دهقانان پراکنده در سرزمین‌های خلفای اسلام خاصه ایران که هیچگونه پیوندی باهیئت حاکمه عرب نداشتند طرفدار این

عقیده بودند.

دوم آنهائیکه بوراثت در خلافت معتقد بودند منتها میگفتند که این وراثت بعلت وجود پیغمبر باید در خاندان او باشد وخلافت باید درخانواده بنوهاشم ارثی گردد نه درخانواده بنوامیه این دسته نیز بدوصنف قوی تقسیم میشدند الف: آنها که خلافت راحق خاندان هاشم تصور میکردند ومیگفتند که یکنفر از این خاندان اعم از عباسی ویـا علوی باید خلیفه شود این طایفه را شیعه راوندیه‌و عباسیه میگفتند ب: آنهائیکه خلافت را خاصه اولادان علی میدانستند این‌عده راشیعه زیدیه — کیسانیه — علویه وغیره مینامیدند.(۱)

بدیهی است که دربین این‌دسته‌های مختلف نیز کشمکش‌هائی بود و هر کدام برحسب اعتقاداتشان بفرق ودسته های دیگری تقسیم میشدند که ملل‌ونحل مختلف اسلامی راازقرن‌دوم ببعد تشکیل میدادند ولی‌این‌سه‌دسته قوی‌یعنی خوارج وطرفداران عباسیان وشیعه آل‌علی دریك‌اصل با هم متفق بودند وآن راندن بنوامیه وبرچیدن دستگاه حاکمه آنها بود (۲)

بنی‌عباس

ازمیان ملل‌متنوع‌اسلام ایرانیان بعلت رنج‌فراوانی که‌ازعربها دیده بودند بیشتر دست‌وپا میکردندتا زنجیرهای‌این‌اسارت‌رابگسلندوسرانجام‌بتفصیلی که درتاریخ‌این‌عهود‌باید‌دید‌توانستند‌بپایمردی «ابومسلم خراسانی» که شرح احوال و کیفیت زندگانی او وچگونگی برانداخته‌شدن بنوامیه بدست وی داستانی‌سخت‌مفصل است‌ظاهراً بمقصود ومرام خودبرسند.

ابومسلم ازآن دسته‌ای بود که طرفدار بنوهاشم و شیعه آل عباس بود وتوانست بهمراهی یاران‌ومساعدین‌خود پس‌ازیك سلسله زد وخورد ها ومبارزات خستگی ناپذیر وبی گیر بساط بنوامیه را درنوردد و خلافت را بخاندان بنوعباس تفویض نماید. دراین‌مبارزات بزرگترین سهم‌را ایرانیان خاصه خراسانیان داشتند چه آنان با بذل جان ومال خود مهمترین مدد و

---

۱ - تاریخ تاجیکستان تألیف غفوراف

۲ - جهت اطلاع بر کیفیت آراء وعقائد این‌فرق رجوع کنید بکتب تواریخ اسلامی و کتب رجال وملل‌ونحل ورسالات مربوط باقوال ایندسته های متفرق وپراکنده.

مساعدت را بابومسلم نمودند تاتوانستندحریف‌را ازمیدان بدربرند وحرف خود را بکرسی نشانند . طرفداران ابومسلم درروز جمعه ۲۱ یا ۲۵ ماه رمضان سال ۱۲٤ هجری تحت سرپرستی‌وی دعوت خودرا در مروآشکار کردند .

مردمان باعجله ازهرات وپوشنك ومروالرود وابیورد و نیشابور و سرخس وشهرهای مسلمان نشین‌ماوراء النهر بآنها گرویدند . این‌مردمان همه لباس سیاه دربرداشتند وچوبدستهای خودرا تا نیمه سیاه کرده بودند وآنرا چوبدستی‌سیاه مینامیدند . غالب‌آنها پیاده بودند وبسیاری ازآنان سوار براسب والاغ وسایر چارپایان خودرا بلشگرگاه ابومسلم در مرو رسانیدند ودر حدود صد هزارتن برای بدست آوردن حق خود گرد هم جمع شدند (۱) وقیامی عظیم برپا کردند که در تحت سرپرستی ابو مسلم اداره میشد .

قیام کنندگان دراندك مدتی‌خراسان‌را ازعمال بنوامیه خالی کردند ووالی بدنام‌آنان « نصربن سیار»فرار کرد ، اهالی ری و جبال که از سالها پیش منتظر چنین واقعه ای بودند نیز قیامی خونین راه انداختند وسراسرآن خاك پرارزش را از وجود خاندان اموی پاك کردند و بهمت مردان از جان گذشته بردمشق پایتخت بنوامیه دست یافتند . سرانجام در سال یکصدوسی ودوهجرت «مروان بن‌محمد‌بن مروان» آخرین خلیفه‌آن خاندان درمصر بدست قیام کنندگان آن کشور بقتل رسید (۲) و با کشته شدن اوخاندان جبار ومستبد ونامسلمان و فاسق بنوامیه برافتاد و خلافت بخانواده عباس عموی پیغمبرمنتقل شد .

این واقعه یك تحول عمده سیاسی‌آن زمان بود واین انتقال خلافت بقیمت تقریباً یك قرن مبارزه وخون ریزی‌های زیاد تمام شد وهمه قشرهای محروم ممالك شرقی‌اسلام وحتی شام و مصر در این قیام شرکت کردند . چه همه از حکومت غاصب بنوامیه رنج میبردند و آرزوی چنین روزی را میکشیدند . حقاً ابومسلم ویاران اودراین‌قیام نقش‌بزرگی‌را بازی کردند وازاستفاده‌ازنارضامندی طبقات زحمتکش‌ملل متنوع اسلامی‌خاصه ماوراء النهریان وخراسانیان که ازهمه بیشتر زجردیده بودندوتکیه کردن برنیروی

---

۱ - اخبارالطوال دینوری صفحه ۳۲۲

۲ - طبری جلدنهم صفحه ۱۳۳- ابن‌اثیرجلدپنجم صفحه ۱۷۱

وسیع توده های رنجبر توانستند که بنیان حکومت جابر ومظلوم کش پسران امیه را برای همیشه از بیخ و بن بر کنند .

بیان شرح احوال این مرد بزرگ که پایه واساس نهضت های فراوانی را در سرزمین ایران ریخت که سرانجام بقیام صفاریان و حکومت ایرانی سامانی انجامید، حدموضوع ما نیست(۱) اما برای مختصر آشنائی خوانندگان با این مؤسس اصلی ایران بعد از اسلام جملاتی چند ازابن خلکان که در باره او نوشته است نقل میکنیم. اومی نویسد «ابومسلم مردی کوتاه قد ، گندم گون ، زیبا ، خوش سخن ، گشاده روی بود . چشمانی فراخ وپیشانی بلند وریشی پرپشت وزیبا داشت ، موی سرش بلند بود وپشتش فراخ ورانها و ساقهایش کوتاه بود . صدایش پست بود وبدو زبان فارسی و عربی فصیح حرف میزد . حافظه عجیبی داشت وشعر بسیار میدانست ، درامور سخت دانا وزیرك بود ، جز بوقت نمی خندید ، وجز بموقع لازم ترش روئی نمیکرد و هیچگاه ازجادر نمیشد واز حالت خویش نمی گردید ، اگردر امور او را فتحی عظیم دست میداد شادی نمیکرد وچون شکستی میافت و یا بدشواری بزرك برمیخود خودرا گم نمی کرد وغمگین نمیشد وهنگام خشم زیاده روی نمیکرد. وجز سالی یکبار بازنان نزدیکی نداشت ودرحمیت ومردانگی وغیرت مردی بود ازسخترین مردمان». (۲) باهمه این احوال باید گفت که اومردی مسلمان بود وتعصب عجیبی درمسلمانی داشت وبهمین علت خون های نا حق زیاد بردست او جاری شد که شرح آنرادر تاریخ زندگی او باید دید.(۳)

بنی عباس درمبارزه خودعلیه بنوامیه اهمیت مخصوصی بایران خاصه خراسان وماوراء النهر میدادندو باشراف صاحب زمین این نواحی زیاد تکیه میکردند . وبرای ازبین بردن امویان درمیان توده مردم تبلیغ میکردند که ما بمحض رسیدن بخلافت خراج سالیانه وسایر مالیات هارا تخفیف خواهیم داد؛ بیگاری را لغو خواهیم کرد ، وکارهای ساختمانی را از قبیل ساختن قصور

---

۱ - جهت اطلاع بیشتری برشرح احوال این مرد بزرك رجوع کنید بطبری جلد نهم از صفحه ۸۸ ببعد - ابن اثیر جلد پنجم صفحه ۱۰۱ ببعد عقدالفرید جلداول صفحه ۲۰۹- بلعمی صفحه ۷۳۱- تجارب السلف صفحه ۸۷ و۱۱۲ - وفیات الاعیان جلداول صفحه ۳۰۴ وسایر کتب معتبر اسلامی

۲ - ابن خلکان جلد اول صفحه ۳۰۴

۳- رجوع شود بشرح احوالش

و کاخ ها و بر آوردن سراهای پادشاهی را موقوف خواهیم نمود تا دهقانان در آنها جبراً بکار گماشته نشوند واز بیگاری برهند . آنهادر میان مردمان تبلیغ میکردند که توده مردم را درسیاست دخالت خواهیم داد و بسیاری از امور را بدست آنان خواهیم سپرد .(۱)

ولی آنان هم بمحض رسیدن بخلافت تمام آن قول وقرارها و وعد و-عید هارا فراموش کردند و برای تحکیم مسند خلافت خود حتی کسانی را که در رسانیدن آنها باین منصب مساعدت کرده بودند کشتند .«ابومنصور» دومین خلیفه این خاندان بشهادت تاریخ ابومسلم را کشت ویاران اوراطردکرد . سایر خلفای دیگر نیز با اینکه ایرانیان را که درحقیقت و نفس الامر ولی نعمت های آنان بودند بکارهای بزرك می گماشتند، ولی بمحض یافتن اندك فرصتی آنها را می کشتند وقلع قمع میکردند چنانکه ابومنصور خلیفه، ابومسلم را کشت و «هارون الرشید» خاندان برامکه را برانداخت و «مأمون» پسرش خانواده فاضل وعالم و علم دوست «سهل» راقلع وقمع کرد .

ایرانیان که که باروی کار آوردن خاندان عباسی خیال میکردند که کار تسلط عرب یکسره شده است خیلی زود باین واقعیت در دناك برخوردند که بنی عباس نیزچون بنوامیه از تفاخر بعربیت ورجحان دادن اعراب برسایر ملل دست بردار نیستند . و نیزدراندك مدتی متوجه شدند که درحقیقت و نفس الامر اوضاع زندگانی آنها نه تنها تغییری نکرد بلکه برشدت فقر و تنگدستی آنان روز بروز افزوده شد . چه خلفای بنو عباس هم با ساختن بغداد و بنا کردن قصور و کاخهای مجلل وغرق شدن درعیش وعشرت همان راهی را می پیمودند که اسلاف آنان می پیمود .

علت این ناکامی ها واضح است چه قیام ابومسلم و مبارزات یاران او هرچند که شورش وعصیان پاره ای ازخلق برعلیه پاره دیگر بود ودرمعنی نوعی مبارزات طبقاتی محسوب میشد ولی حقاً ابومسلم ویاران ومساعدین و نهضت کننده گان جمعاً میخواستند باروی کار آوردن بنی عباس که خود خاندانی ازخاندانهای فئودال اسلامی بودندخاندان فئودال دیگری را بنام بنوامیه از بین ببرند.هیچگاه برمخیله ابومسلم وسایر قیام کننده گان نمی گذشت که با روی کار آمدن خاندان عباسی کوچکترین تغییری دراحوال مردمان زحمتکش رخ خواهدداد آنها نمی توانستند این نکته را حتی درك کنند که طبقه زحمتکش که قیام کننده گان واقعی بودند

۱- تاریخ تاجیکستان غفوراف

هیچگونه پیوند ونزدیکی باخاندانهای فئودال بنوامیه وبنی‌عباس ندارند. ابومسلم باهمه حقی که برگردن استقلال کشور ایران دارد بنا بسنت تاریخ هیچوقت نمی‌توانست طرفدار طبقهٔ رنجبر و زحمتکش آنروز گار شود و وقیام خودرا تبدیل بانقلابی خونین نماید که برحاکمیت قطعی توده‌های‌مردم ومغلوبیت حتمی طبقه‌حاکمه ازهرقسم ونوعی که باشد منتهی شود .

دوره‌ای که ابومسلم قیام کرد وقتی بود که اندك زمانی ازرژیم اسلام که‌همه‌حقوق‌را بدست‌خلیفه ویاران او میسپرد نگذشته بود وتازه این رژیم میرفت که‌روز بروز برقدرت‌وتوانائی خود بیافزایدوازتمام مقدورات اقتصادی وسیاسی وعلمی‌ومذهبی وغیره‌برای نگاهداشتن وضع موجود خوداستفاده کند . محال‌بود که در چنان اوضاع واحوالیکه رژیم حق حاکمیت اسلام شاهراه ترقی‌وتعالی خودرا میسپرد بگذراند مبارزاتی که سرانجام‌بحاکمیت توده‌های رنجدیده خواهد انجامید بمقصود وهدف خودنائل‌آید .

دستگاه خلافت‌عباسیان دراندك‌زمانی چنان عریض وطویل‌شد که در هیچ‌دوره ای ازامپراطوری اسلام نظیر و مانندآن بظهور نرسید . مسلم است که‌خرج گرداندن این‌دستگاه پر طمطراق تمام برگرده کشاورزان و غلامان و کارگران کارخانه های دستی سرزمین پهناور کشور اسلامی نهاده شده بود .

اسراف و تبذیر در دستگاه بیحساب بنو عباس بحدی بود که مایه حیرت واعجاب‌است تاریخ زندگانی خلفای این خاندان پر است ازبذل و بخششهای عجیب‌وغریب ، وحیف‌ومیل‌های شگفت‌آور ، وارقام سرسام آور درم و دینار که خلفا بشعرا و خوانندگان و نوازندگان می‌بخشیده اند . دربار بنی‌عباس ازلحاظ مقدار غلام و کنیزك وخواننده ونوازنده وساقی و شراب داروغیره‌دست کمی ازدربار ساسانیان وجبابره روم دردوره‌بردگی نداشت خلفا وامرای این‌خاندان چنان منغمر درشهوترانی بودند که‌تعداد جواری‌حرمسرای خودرا نمیدانستند . تازه باین خرج گزاف سایر تفنن‌های دیگر اضافه‌میشد محض‌نمونه بچندرقم ازاین‌قبیل اسراف وحاتم بخشی ها اشاره کنیم . در ساختمان بغداد که صرفاً در مقابل دمشق پایتخت امویان انجام شد مال بیقیاسی خرج شد . «هارون الرشید» هرروز هزار درهم صدقه میداد واین‌مقدارغیراززکات و خمس وسایر بخشش های او بود (۱)

---

۱ - طبری‌جلد دهم صفحه ۱۱۳

«مأمون» در شب زفاف با «پوران دخت» دختر «حسن بی سهل» کیسه ای پر گوهر نثار کرد که شمردند برهزاردانه الماس تابناک بی نظیر بالغ آمد. در آنشب درحجله‌خانه واطراف آن چهل‌من شمع عنبرین درگیرانیدندوسی ملیون درهم انفاق کردند (۱) «هارون‌الرشید» چون‌مرد درخزانه او نه - ملیون دینارموجود بود(۲). ازاین‌قبیل خرج‌های گزاف احمقانه وبذل‌و بخششهای کودکانه دردستگاه بنو عباس بحدیست که اگرهمه آنها را جمع کنند واقعاً صفحات چندین کتاب قطور را پرخواهد کرد. مسلم است که خلفای بنی‌عباس آنهمه پولرا ازکار روزانه خویش وعرق‌جبین و کد یمین خود بدست نمیآوردند تمام‌این‌مخارج سرسام‌آور بر طبقات زیرین اجتماع آنروز که چون داو شیرده‌مالیات میدادند وخون‌دل میخوردند تحمیل‌میشد.

ارقام مالیات‌درعهد عباسیان بحدی بالارفت که توده های رنجدیده آرزوی روزگارپیشین‌را میکردند. خراجی‌را که مردمان ستم کش بعضی ولایات ایران درعهد«مأمون» میپرداختند ازقرارزیر بود.

سواد (عراق) ۱۳۰ ملیون‌و۲۰۰هزاردرهم

خراسان‌غیرازماوراء النهر۷۳ملیون‌و۲۰۰درهم

فارس ۲٤میلیون «

اهواز ۲۳ « «

ری وجبال ۲۰ « «

قسمتی ازگرگان وطبرستان ۸ ملیون و۴۰ هزاردرهم .(۳)

خراجی‌را که چندشهر عمده‌ایران میپرداخت ازقرار زیر بود

شهرری تنها ۱۰ملیون درهم

شهرنشابورفقط٤ ملیون و۱۸۰ هزار و۹۰۰ درهم

شهرمرو تنها ۱ ملیون و۱٤۷ هزاردرهم (٤)

این ارقام نمونه‌ایست ازصدها هزار رقم مالیات ولایات وشهرهای

---

۱ - طبری‌جلددهم صفحه ۲۷۲

۲ - « « صفحه ۱۲٤

۳ - کتاب‌الخراج قدامة‌بن جعفرضمیمه‌مسالك‌الممالك ابن خرداد به- صفحه ۲۵۰

٤ - ابن‌خردادبه‌صفحه ۳٤

دیگر ممالك اسلامی که بصورت سکه های طلا بخزانه خلفای عباسی که برجای پیغمبر و یاران او نشسته بودند وارد میشد وتمام آن صرف عیش و عشرت ولهوولعب وملاهی ومناهی میگردید.

قیام ها

این استثمار وحشتناك و فشار طاقت فرسائی که از همه جوانب بطبقات محروم وارد میشد سرانجام مانند همیشه بشورش ها و طغیان هائی ختم شد که ثمرهٔ آن حکومت های طاهریان و صفاریان و سامانیـان گردید. از جمله کسانیکه دراین مدت برضد بیدادگری تازیان قیام کرد «هاشم پسر حکم» یا «نقابدار خراسان» بود که اعراب اورا «ابن مقنع» میگفتند اودرسال صدوپنجاه و نه هجری درماوراء النهر قیام کرد (۱) و پیروانش که بسپید جامگان» مشهورشدند سالهای متمادی تازیانرا بخودمشغول داشتند.

نهضت «مقنع» هرچند که سر کوبی شد ولی پیروان او سالها در ماوراء النهر وقسمتی ازخراسان بماندندصاحب تاریخ بخارا می نویسد «تا مدتهای درازآنقوم ازپیروانوی مانده بودند، در ولایت کش و نخشب وبعضی ازدیه های بخارا چون کوشك عمر و کوشك خشتوانودیه زرمان. وایشان خوداز «مقنع» هیچ خبر نداشتند وبرهمان دین وی بودند ومذهب ایشانآنبود که نمازنمیگذاردندوروزه نمیداشتند وغسلازجنابتنمیکردند ولیکن با امانت بودند... و ایشان را رئیسی بودی اندر دیهی که ایشان بفرمان وی باشند» (۲) پیروان مقنع یاسپیدجامگان تا قرن چهارم وعهد سامانیان وجود داشتند وبیشتراهالی روستاهای ایلاق وشاش براین مذهب بودند. (۳)

قیام «سپیدجامگان» صد درصد قیام ملی بود و «نقابدار خراسان» بشرحی که دراحوال اوباید دید شخصاً ضدعرب بود ومیخواست تازیان را ازقلمرو خود یعنیماوراء النهر براند وتا آنجا که ممکنبودایستادگی کرد تاحدی که «مهدی» خلیفهٔ عباسیرا بستوهآورد ولی عاقبت شکستخورد وقیامش ناتمام ماند.

باهمه این احوال جنبشسپیدجامگان مقدمه جنبش های دیگری در سراسرایران شد چون حرکت «زنادقه» و قیام «خرم دینان» و قیام

---

۱ - مراجعه شود بتواریخ اسلامی

۲ - تاریخ بخارا صفحه ۸۸

۳ - حدودالعالم صفحه ٦۹

طبرستان بدست «مازیار» ومخالفت «علویان» مازندران وغیره و غیر که شرح هریك ازآنان را در تاریخ بتفصیل میتوان دید . این قیام کنندگان هرچند که یکی پس از دیگری بوسیله عمال خلفای وقت منکوب و مقهوره شدندولی بخلفای عباسی هم درس عبرتی دادند تافهمیدندملت هائی که در کشور پهناورایران خاصه شرق این ناحیه زندگانی میکنند بیدار شده اند و نگهداری آنان درقید اسارت دیگرممکن نخواهد بود . وبهمین علت طاهریان وپس از آنان صفاریان وسامانیان توانستند طناب خودرا اززیر بار سلطه عرب بیرون کشند وحکومت ازدست رفته را باردیگر بدست آرند .

علت اساسی سر کوب شدن نهضت هائی که یکی پس از دیگری رخ میدادااین بود که درعهدعباسیان، مذهب اسلام تقریباچندین قرن بود که در کشور ایران جایگزین دین قدیم شده بودودراین مدت چندین نسل یکی پس ازدیگری بااین دین گرویده وبرسوم وآداب آن معتقدشده بودند وآئین ورسوم گذشته خودرا نیزفراموش کرده بودند .

مسلمانان ایران درقرون سوم وچهارم هجری جدا باصول ومبانی اسلام معتقد بودند وهر کسی را که بااین مبانی اعتقاد نداشت کافروملحد می شمردند ودرمواقع لازم ازدین وایمان خوددفاع میکردند . قیام کنندگان بااین اصل یاتوجه نداشتند ویااگرهم متوجه بودند بعلت دشمنی شدیدیکه باعرب داشتند این اصل بزرك واساسی رانادیده میگرفتند

مثلا «ابن مقنع» و«بابك خرمدین» میخواستند که آداب وسنن کهن را زنده کنند وآب رفته رابجوی بازآرند. «زنادقه» نیز با بهاد تمسخر گرفتن اصول اسلام، وتفرقه انداختن درمیان مسلمانان، ورخنه کردن دراصول اسلام و تفرقه انداختن درمیان مسلمانان، وخراب کردن قوائم این دین وبمیان آوردن مواضیع ادیان قدیم میخواستند که اسلام را براندازند و همان عقائد عهد ساسانی را رواج دهند .

مسلم است که درشرایط قرن دوم تاقرن چهارم هجری محال بود که اینگونه افکار جامه عمل بخودپوشد . چه علاوه براینکه دستگاه خلافت و مسلمانان غیر ایرانی با اینگونه نهضت ها مخالف بودند ایرانیان مسلمان هم که تقریبا اکثریت مردمان ایران راتشکیل میدادند نیز بااین گونه قیام هامخالفت میورزیدند ودرسر کوبی آن باتازیان و اعراب همکاری میکردند .

اینهمه ازآنجا برمیخاست که درمملکت ایران مسلمان آن عهد رژیم اقتصادی اسلام چندین قرن بود حکمفرما شده بودودر طول زمان ریشه های

عمیقی درمیان خلق دوانده بود قطع این ریشه‌ها باآلات وعدت فرسوده و کهنه شده ممکن نبود چه‌سیر قهقرائی محالست وباز گشت اجتماعات نوین بعهود گذشته غیر ممکن.

قیام کنندگان قرن‌سوم که پایه گذاران حکومت ایرانی هستند این اصل‌مسلم را درك کردند که فقط باطغیان برضد اسلام و مسلمانی نمیتوان حکومت‌را بدست آورد. ازاین جهت با تکیه کردن براسلام‌وفرمانبرداری‌از حکومت بغداد که مرکز عالم اسلام‌شرق بود ببرانداختن نفوذ عرب اقدام نمودند وسرانجام «طاهر بن‌حسین ذوالیمنین» که‌خود از رجال‌معروف‌دربار مأمون بود ودرحقیقت حکومت مأمون بزورشمشیر وی‌مستقر شده بود در جمادی‌الاخر سال ۲۰۷ نام‌خلیفه عباس رااز خطبه‌ایکه‌هرروز جمعه‌درمساجد جامع‌اسلامی میخواندنددرمرو‌مرکز خراسان بیانداخت وباین‌طریق بردوقرن حکومت عرب درایران خاتمه داد خاندان طاهریان تاسال۲۵۹ در خراسان حکومت کردندودردوم‌شوال آن سال «محمد» آخرین‌امیراین خاندان‌بدست یعقوب‌لیث صفاری‌اسیر شد (۱) وسیادت آنهادر نوردیده گشت.

بافوت «مأمون» تقریباً بساط پر شکوه دستگاه عباسیان برچیده شدومقدمات اضمحلال دولت آنان فراهم آمد ازفوت او(سال ۲۱۸) تاسال اول قرن چهارم دوازده نفر از خاندان عباسیان یکی پس ازدیگری طی‌یك سلسله منازعات و کشمکشهای داخلی بخلافت رسیدند وهمین منازعات داخلی که «مأمون» اولین‌سنك بنای آنرا گذاشت بزرگترین علت از هم باشیدگی دستگاه خلافت عباسی شد چه ممالك امپراطوری اسلامی که سالهای درازبود برای رهائی‌ازقید عرب دست وپامیکردند بهترین‌فرصت را بدست‌آوردند وبا نهضت های مداوم وپی درپی کشور های خودرا از تسلط بنی عباس خارج کردند. بطوری که در تاریخ بتفصیل می‌توان دید دراین‌یك قرن‌اسپانیا که‌پس ازشکست امویان بازبدست تیره ای از خاندان بنوامیه اداره میشد دچارجنك داخلی‌و کشمکش بامسیحیان همجوار خود شدکه سرانجام بقطع ید مسلمانان از آن ناحیه انجامید، بلاد مغرب و افریقیه نیز با شورش های پی درپی و نهضت های دامنه‌دار بدست امرای محلی‌افتاد وازتسلط عباسیان‌خارج گردید. مصر نیز با پیداشدن‌خلفای‌فاطمی ازدست بنی‌عباس خارج شد.

---

۱ - تاریخ گردیزی صفحه ۳

ممالك شرقی اسلام نیزوضعی شبیه باوضاع مغرب پیدا کردند چه‌در این قرن خراسان وماوراء النهر وسیستان وفارس‌وگرگان‌وطبرستان‌بعلت خروج صفاریان‌وسامانیان وعلویان‌طبرستان وسرانجام آل زیار وآل‌بویه ازدست بنوعباس خارج شد، ری وجبال‌وخوزستان وسوادنیزمورد تاخت و تاز قرامطه و«صاحب الزنج» و«محمدبن هارون» و سرانجام آل بویه وآل حمدان واقع شد بطوری که دراواخرقرن چهارم‌حیطه تسلط عباسیان ببغداد وحومهٔ آن منحصر گردیدوتازه‌بغدادهم بتصرف آل بویه درآمد و برای خلیفه عباسی جزاسم خلافت چیزدیگری باقی‌نماند. (۱)

خراسان‌وماوراء النهروجبال‌وری در قرن سوم‌وضع خاصی‌پیدا کرده بود چه بعلت ضعف دستگاه خلافت و از هم گسیختگی‌مرکزیت اسلام، در این قسمت از کشور اسلامی هرج‌ومرج عجیبی برپا شده بود. بطوریکه مردمان بعلت نبودن حکومتی قادرهیچگونه تأمین جانی ومالی نداشتند و هرچندصباحی کسی پیدامیشد وبزور وعنف برقسمتی ازاین کشورهاحکومت میکرد. عمال‌خلیفه‌عباسی هم هرچند که‌هنوز برای جمع‌مالیات باین‌ولایات میآمدند ولی‌بعلت آشفتگی اوضاع کار مهمی ازپیش نمیبردند وغالباً مغلوب ومأیوس باز میگشتند.

درخراسان رافع بن‌هرثمه سر بشورش برداشته بود وسراسر آن بلاد را آشوب‌فرا گرفته‌بود، درماوراء النهر نیزحکومت بدست جمعی‌آشوب گر افتاده بود که‌هرروز دسته‌ای ازآنها قدرت میافت و برقسمتی ازشهرهای بزرك آن ولایات حکمرانی میکرد مثلا درسال ۲۶۰ حسین‌بن طائی بر بخارا دست‌یافت‌وآشوب وفتنه‌ای‌بزرك برپا کرد که‌برای‌اطلاع برچگونگی اوضاع آشفته آنروزگار بدنیست که کیفیت قیام این‌مردرا درآن‌سامان‌از قول صاحب‌تاریخ بخارانقل کنیم.

«حسین‌بن‌طاهر الطائی ازخوارزم ببخارا آمددرربیع‌الاول سال ۲۶۰ ومیان‌اواهل بخارا حربها افتاد، بعداز پنج‌روز برشهردست یافت و با اهل بخارا غدر کرد وبسیار کس را بکشت وخوارزمیان را برگماشت تا دزدی میکردند، ومصادرت‌میکردند وبشب‌مکابرة خانه‌هارا برمیزدند و جنایتهای میکردند ومال میستدند. اهل‌بخارا بااو بحرب بیرون آمدند وبسیار کسی

---

۱ - جهت اطلاع براوضاع آن روزگار رجوع کنید بتواریخ عمده اسلامی خاصه طبری وابن‌اثیرذیل وقایع سال ۲۱۸ ببعد.

کشته شدند واز شهر مقدار دودانك بسوخت . وچون اهل شهر دست قوی کردند اومنادی کرد وامان داد ومردمان که جمع شده بودند وحربرا آماده گشته ، خبرامان بشنیدند پراکنده شدند . اوشمشیراندرنهاد وخلقی عظیمرا بکشت بازغوغا کردند و «حسین بن الطاهر» بهزیمت شد وهمه روزحرب کردند. چون شب شد اودر کوشك را محکم کردوخلق را در کوشك نگاه میداشتند تاویرا بگیرند . اوخراج بخارا بتمامی گرفته بود ودر میان سرای ریخته بود و میخواست بنقره صرف کند. زمان نیافت، آنشب دیوار را سوراخ کرد وبگریخت ، باکسان خویش ، برهنه و گرسنه ، و آن خراج بماند مردمان خبریافتند اندرآمدند و آن مال غارت کردند و بسیار کس از آن مال توانگر شدند چنانك اثر آن درفرزندان ایشان بماند ودرشهر گفتندی فلان کس توانگرسرای «حسین بن طاهر»است وپس ازوی فتنه های دیگر وحربها بااهل بخارا بسیار شد . اهل علم وصلاح از بخارا بنزدیك «ابوعبدالله فقیه» پسر خواجه «ابو حفص کبیر» رحمت الله علیه جمع شدند ووی مبارز بودو باوی تدبیر کردند درکار بخارا وبخراسان امیری نبودو «یعقوب بن لیث» خراسان بغلبه گرفته بودو «رافع بن هرثمه» باوی حرب میکردو بخراسان نیز فتنه بود وبخارا خراب میشد ازاین فتنه ها» (۱)

آنچه ازتاریخ بخارا نقل شد نقدحال تمام ساکنین شهرهای خراسان وماوراء النهر و گرگان و جبال ری بود که درقرن سوم هجری میزیستند زیرا که دراین شهرها بعلت نبودن حکومت مرکزی واز بین رفتن تسلط خلافت که پس ازچندین قرن مبارزه پی گیر حاصل شده بودهرج ومرج وشورش وغوغای عجیبی برپا شده بود .

فتیان

دراین میان جمعی ازمیان توده های مردمان برخاستند بنام «فتیان» یا جوانمردان که در آن زمان بعیاران موسوم گشتند وبامساعدت یاران خویش دامن همت بکمر زدند وشهرهارا ازدستبرد خارجیان واجانب تاحدی نجات بخشیدند بعضی از این عیاران بواسطه نفوذفوق العاده ایکه ازراه جوانمردی دردل اهالی داشتند توانستند بحکومت برسند .

عیاران مردمانی بودند کاری وجلدوهوشیار که ازمیان توده مردمان برمی- خاستند ودرهنگامه ها خودنمائی ها میکردند ویادرجنك ها جلدی و فراست

---

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۹۲

بخرج میدادند. این دسته ازمردمان دراین قرن زیاد بود ودرشهرهای بزرک مانند نشابور وری و بغداد وغیره اهالی روی آنها حساب میکردند. آنها را نیزقواعد ورسومی بود که شرح آن ازموضوع مقال ماخارجست.

این عیاران درقرن سوم درسیستان وخراسان وبغداد فزونی یافتندو قوت گرفتند ودرهرشهری برای خودرئیسی انتخاب کردند که آنرا سرهنك مینامیدند و گاهی ممکن بود در یك شهر چندین سرهنك وجود پیدا کنند. این سرهنگان بر زیردستان خود حکم میراندند و رابطه آنان وزیردستانشان رابطه جوانمردی وفتوت بودنه رابطه نوکر وارباب یاشاه وبندگی. این طایفه بارسوم وقواعد وقوانین خود که تمام دراطراف جوانمردی وفتوت دورمیزد درآن آشوب وغوغای قرن سوم بزرگترین خدمت راباساکنین شهرها نمودند، شهرها رااداره میکردند وچون قوت وقدرتی نیز داشتن جلوی بسیاری ازمهاجمین خارجی را میگرفتند.

وضع اقتصادی مردمان مشرق کشورهای اسلامی بدلیل مالیاتهای گزافی که درهنگام تسلط عباسیان میپرداختندو بعلت ظلم وجورواعتساف والیان و عاملان دستگاه خلافت بسیاربد بود. بطوریکه کشاورزان که علت اساسی حیات وزندگانی تمام جوامع هستند درآن عهد ناگزیر بودند که دست از کاربکشند وبگدائی درشهرها ویاراهزنی درخارج ازشهرها بپردازند.

کارگران وطبقات زحمتکش و محروم نیز بعلت نبودن کار و نداشتن وسیله مناسبی مجبور بودند که بآنان بپیوندند چه روستاها بعلت ظلم وجور عوامل دستگاه خلافت وخشکسالی وقحط وغلای مداوم خراب و ویران شده بود و در شهرها نیز بواسطه نبودن مواداولیه وتحمیل مالیاتهای روز افزون کارگاهها تعطیل مانده بود، بنا براین کشاورزان و کارگران شهرها یابایدبدست وپابسته خودرا تسلیم مرك میکردند ویا ازراه دیگری برای ادامه حیات واردمیشدند راه زنی وعیاری وفتوت یکی ازآن راههائی بود که این مردمان محروم برگزیدند. این مردمان که بعدها نام عیاربرآنها گذاشته شد ابتدا چندتن مانندخودرا مییافتند ودربیرون شهرها براه زنی مشغول میشدند وازاین طریق مالی گردمیآوردند وبایاران خود که روزبروز بعلت وضع بداقتصادی زیادترمیشدند منصفانه تقسیم مینمودند. وچون در

۳- برای اطلاع بیشتری براوضاع واحوال این دسته ازمردمان رجوع کنند بسلسله مقالات فاضلانه مرحوم ملك الشعرای بهاردرروزنامه مهرایران که درتحت همین عنوان نوشته است.

میان آنان رسم طبقاتی منسوخ بود وهمه باهم وبرای هم میکوشیدند اولا هرروز برتعداد آنها میافزود درثانی با نیرو وقوت و صمیمیت و یکدلی و اتحاد بیشتری باعمال و کردارخویش ادامه میدادند.

درقرن سوم بعلت فقر و گرسنگی و قحط و غلائی که درروستاها و شهرها وجودداشت تعداد فتیان روز بروز زیادترشد. بطوریکه دسته‌های چندین نفری تشکیل دادند که هردسته‌ای برای خودسرهنگی انتخاب کرده بود که باراهنمائی او بشهرها وقصبات ودیه‌ها وراههای تجارتی عمده حمله میبردند. یکی‌ازاین سرهنگان ودسته‌های معروف، «یعقوب بن لیث» و دو برادراو «عمرو» و «علی» بودند که عیاران سیستان‌را تشکیل میدادند. (۱) وبشرحی که بعدها خواهیم دید توانستند بر سیستان و خراسان و فارس و قسمتی ازجبال وری وخوزستان دست یابند.

عیاران از طبقات محروم استفاده میکردند و با متشکل کردن آنها براه زنی و گاهی هجوم بشهرها میپرداختند چنانکه نرشخی در ذکر وقایع اوائل ایام سامانیان آورده است که دراطراف بخارا «یکی ازدزدان خلقی را بخود گرد کرده بود، ازاو باشان ورندان روستا چهارهزار مردجمع شده بودند و همه برمیان را متین و بر کد راه میزدند و نزدیك بود که قصد شهر کنند امیراسمعیل «حسین بن علاء» را که صاحب شرطه او بود بحرب این دزدان فرستاد وازاهل بخارا بزرگان ومهتران با وی یارشدند و رفتند و حرب کردند ودزدان را هزیمت کردند» (۲)

همین دسته ها بعلت اضمحلال وازهم پاشیدگی خاندان عباسی کم کم نیرو گرفتند وپس ازتسلط برشهرها وبرانداختن نفوذاعراب بتشکیل حکومت های ایرانی موفق شدند و غالب سلسله هائی که در قرن سوم هجری روی کارآمدند ازاین قماش مردمان بودند. مثلا سرسلسلهٔ صفاریان بشرحی که خواهد آمد عیار بود، جدسامانیان نیزابتدا ساربان بود وبعد بعیاری پرداخت وبراه زنی وبریدن قوافل مشغول شد وچون اندك شوکتی یافت شهر شاش را بگرفت (۳) وپایه حکومت خاندان خودرا استوار کرد.

مهمترین این عیاران که توانست برای اولین بار مردانه در مقابل عباسیان بایستد وبرضدظلم وبیدادگری عرب که علت هر فساد وبدبختی و

۱ - تاریخ سیستان صفحه ۱۹۴
۲ - تاریخ بخارا صفحه ۹۵
۳ - حبیب السیر جلددوم صفحهٔ ۷

تباهی مردمان کشور ایران خاصه خراسان وماوراء النهر واز بین رفتن این سامان وبروزهزاران مفسده دیگر شده بود قیام نماید «یعقوب» پسر «لیث» سیستانی بود که شرح احوال ومردانگی اورا درتاریخ بایدید وحقا جای آن دارد که محققین قسمتی ازوقت خود را صرف نشان دادن مردانگیها و جوانمردیها وفتوت های بی‌شایبه واعمال و کرداراو نمایند .

مورخین درباره یعقوب مینویسندوی «مردی مجهول بود ازروستای سیستان ازدیه قرنین‌وچون بشهرآمد روی گری اختیار کرد وهمی‌آموخت وماهی بپانزده درم مزدور بود ، وسبب رشد اوآن بود که بدانچه داشتی جوانمردبودی وبا مردمان خوردی ونیز باآن هوشیار بود ومردانه ، همه قریبان اورا حرمت داشتی . وبهرشغل که بیفتـادی میان هم شغلان خویش پیشرو او بودی . پس ازروی گری بعیاری شد و از آنجا بدزدی اوفتاد و براه داری، پس سرهنگی یافت ، و خیل یافت و همچنین بتدریج بامیری رسید» (۱)

یعقوب لیث دراندك مدتی‌سراسر سیستانرا بدست‌آورد وشـارستان غزنین‌را که بعدهامرکزغزنویان شدبنا کرد وهرات وکابل وبلخرا بگرفت وازآنجا بنیشابورپایتخت طاهریان‌آمد وآنجارا نیزتصرف کرد و خاندان طاهریان را برانداخت ودرتمام این‌شهرها رسم متابعت وپیروی ازخاندان عباسیان را منسوخ کرد .

صاحب تاریخ سیستان مینویسد که چون‌او بنشابورآمد «مردمان آنجا گفتند که او چون عهد ومنشورامیرالمؤمنین(خلیفه عباسی)را ندارد خارجی است . پس حاجب راگفت رومنادی کن تابزرگان وعلماء وفقهاء نیشابور ورؤسای ایشان فردا اینجاجمع شوند تا عهد امیرالمؤمنین برایشان عرضه کنم . حاجب فرمان داد تامنادی کردند . بامداد همهٔ بزرگان نیشابورجمع شدند وبدرگاه آمدند ویعقوب فرمان داد تادوهزار غلام‌همه سلاح‌پوشیدند وبایستادند ، هریك سپری وشمشیری وعمودی سیمین یازرین بدست ، هم ازآن سلاح که ازخزانهٔ محمدبن‌طاهربرگرفته بودندبنیشابور ، وخودبرسم شاهان بنشست وآن غلامان‌دوصف پیش‌اوبایستادند ، فرمان دادتامردمان اندرآمدند وپیش او بایستادند ، گفت بنشینید ، پس حاجب راگفت که آن عهد امیرالمؤمنین بیارتابریشان برخوانم ؛ حاجب اندر آمد و تیغ یمانی بی‌دست میان‌ودستاری مصری اندرآن پیچیده بیاورد ودستار ازآن بیرون

---

۱ - تاریخ گردیزی صفحه ۷

کرد و تیغ بیش یعقوب نهاد، و یعقوب تیغ بر گرفت و بجنبانید، آن مردمان بیشتر بیهوش گشتند، گفتند مگر بجانهای ما قصدی دارد، یعقوب گفت تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم، اما شما شکایت کردید که یعقوب عهد امیرالمؤمنین ندارد خواستم که بدانید دارم. مردمان با جای خود باز آمدند باز گفت: امیرالمؤمنین را ببغداد نه این تیغ نشاندست؟ گفتند. بلی. گفت مرا بدین جایگاه هم این تیغ نشاند، عهد من و آن امیرالمومنین یکی است ... گفت من دادرا برخاسته‌ام برخلق خدای تبارك و تعالی و بر گرفتن اهل فسق و فساد را، و اگر نه چنین باشمی ایزد تعالی مرا تا کنون چنین نصرتها ندادی»(۱)

غرض از نقل متن تاریخ سیستان این بود که یعقوب بخلاف دیگران که همه خود را وابسته بعباسیان و دستگاه آنان میدانستند و بهر جا که بحکومت میرفتند عهد و منشوری از آن دستگاه میبرند، برای آن قیام کرده بود که تادست خلفای عباسی و اعراب را از ایران کوتاه کند و بشرحی که در تاریخ زندگانی او باید دید تا آنجا که میتوانست کوشید که مگر تسلط این خاندان عربی نژاد را از دنیای آن روزگار براندازد ولی مرك مهلتش نداد و هنگامیکه قصد حمله ببغداد را داشت در جندی شاپور خوزستان بعلت زحیر در گذشت. (۲)

یعقوب اولین کسی بود که برای قلع ریشه عرب از ایران مردانه قیام کرد و تا آنجا که میتوانست کوشید و بایرانیان مسلمان فهماند که بدون وجود خلیفه عباسی هم میتوان زندگانی کرد منتها روزگار امانش نداد تا کاری را که شروع کرده بود بانجام رساند. ولی خلفای عباسی هم پس از قیام او حساب کار خود را کردند و برای همیشه از ری و جبال و فارس و کرمان و خراسان و ماوراء النهر و گرگان و طبرستان یا ممالك شرقی اسلامی چشم پوشیدند. چه بلافاصله پس از مرك «یعقوب» منشور پادشاهی خراسان و سیستان و فارس را برای «عمرو» برادر او فرستادند و چندی بعد منشور حکومت ماوراء النهر را باهفت دست خلعت و بدنه‌ای منسوج به در و مرصع بجواهر و مروارید و تاجی مرصع بیاقوت و یازده اسب که ده اسب آن زین و ستام زرین داشت و یکی زین و ستام زرین و مرصع بجواهر که نمدزین و

---

۱ - تاریخ سیستان صفحه ۲۲۲

۲ - ابن اثیر جلد هفتم صفحه ۱۰۹

۳ - گردیزی صفحه ۱۱

جناغ آن همه مرصع بجواهر بود وچهاردست وپای اورا نعل زرین گرفته بودند وصندوقهای بسیار ازبغداد برای او فرستادند تاعازم ماوراء النهر شود وازآمدن بغداد منصرف گردد .

سامانیان

قرن چهارم سرزمین ایران ازلحـاظ سیاسی وضع خاصی بخود گرفته بودچه دراین قرن بعلت مبارزات خسته کننده وپی گیر قرون قبل حکومت عرب برای ابداز سراسر خاکی که ازحدود بغداد تاسرحدچین گسترده شده بود برافتاد ودیگر درهیچ جای این پهنه وسیع اثری از آثار مستقیم حکومت سیاسی بنی عباس دیده نمیشد. ولی رژیم فئودالیته اسلامی که پس از غلبه اعراب جایگزین اصول ومبانی امپراطوری ساسانیان شده بود ، درمدت این چهارقرن ریشه‌های عمیقی در سراسرخاك پهناور ممالکی که تحت تسلط اعراب اداره میشد دوانده بود. باین معنی که بمحض فتور دستگاه عباسیان وسست شدن مبانی حکومت آن خاندان بحکم سنت تاریخ کشورایران مانند سایر کشورهای دیگر اسلامی بناحیه‌های کوچکی تقسیم شد که برهر ناحیه ای کسی بنام امیر یاشاه یاسلطان تسلط پیدا کرد.

این سلاطین و امرای محلی بنا باقتضای وضع اقتصادی و رژیم ملوك الطوایفی دائماً بایکدیگر درجنك و نزاع بودندوهر کدام میکوشیدند که مملکت کوچك خود را وسیع تر نمایند ، تاازمزایای مادی بیشتری برخوردار گردند. بدیهی است که این آرزوجامه عمل بخود نمیپوشید مگر بممالك اطرافی که امرای محلی آنجاهم همان نوع خیالات رادرسر خودمی پروراندند حمله کنند بنا براین تاریخ سیاسی قرن چهارم و قرون بعدرا یك سلسـله جنگهـای کودکانه محلی تشکیل میدهد که اغلب بنفع دسته ای و ضرر دسته دیگر تمام میشد .

درقرن چهارم خاك ایران متنازع فیه بین امرای محلی وخاندانهائی که بدانها اشاره میشود بود. درسیستان خاندان صفاریان حکمروائی داشتند، ودر همسایگی آنان غزنویان برافغانستان وقسمتی ازهندوستان وبعدها خراسان حکومت میکردند ، ماوراء النهر دردست امیران سامانی بود که دائم با امرای سر کش حکومت خود وشاهان اطراف درجنك ونزاع بودند ، پس ازآنان ملوك خانیه یاآل افراسیاب برماوراء النهر تسلط یافتند ، درهمان اوان خاندان مأمونیان برخوارزم حکومت میکردند. گرگان وطبرستان وری و جبال فارس واحیاناً عراق عرب هم متنازع فیه بین آل زیار وآل بویه بود این سلاطین محلی که هیچکدام زیر بارحکومت دیگری نمی رفتند بعلت وضع اقتصادی خاص

زمان خود درولایات نامبرده بکشمکش های داخلی وخارجی مشغول بودند.

باهمه این احوال قرن چهارم از لحاظ وضع سیاسی واقتصادی وفرهنگی وعلمی درخشانترین ادوار تاریخ ایران بعداز اسلام است چه بعللی که بعدها خواهیم دید دراین دوره علماو بزرگان وفلاسفه وفقهاوادباو شعرا و نویسندگان بسیاری پیدا شدند که بهمت آنان علوم و ادبیات ایران از دستبرد حوادث ایام برای ابدمصون و محفوظ ماند. یکی از جمله هزاران عالم عالیقدر این عهدابوعلی سیناست که بعلت وضعیت خاصی که داشته است اغلب امیر نشین های این قرن را از نزدیك دیده است و بافلاسفه بزرگی که در آن دیار ها میزیسته اند حشر ونشر پیدا نموده است.

این خاندانهای مختلف بشرحی که در پیش گذشت غالبا از میان توده مردمان برخاستند وآن حکومتهـای محلی را بدست آوردند. صفاریان مردمانی عیارپیشه بودند،جدسامانیان بنام سامان خداة سار بان بود و بعد بعیاری پرداخت واز آنجا بحکومت شاش دست یافت، البتکین ترك و پس ازوی سبکتکین هردوغلام بودند واز دستگاه سامانیان بحکومت رسیدند. آل بویه نیزاصلا مردمانی بی بضاعت بودند واز میان توده مردم برخاستند. ولی این خاندان ها بمحض رسیدن بدستگاه امارت و حکومت بلافاصله پیوند خودرا ازخلق میبریدند ونژادخویش را به پادشاهان ساسانی میرسانیدند و خودرا بازماندگان آن خاندان میشمارند.

علت این عمل روشن است چرا که یکی ازشرائط حکومت و امارت دررژیم فئودالیته وملوك الطوایفی داشتن خانواده بود ودرچنان رژیمی هر خانواده کهن سالتری بیشترمی توانست باقی بماند بهمین جهت درتمام ادواری که این رژیم برمملکت ایران حکومت میکرد سر سلسله هامیکوشیدند که نسب خودرا نسبت بوضع زمانه وروزگار، بساسانیان و یاخاندان پیامبر و یاچنگیز خان وغیره برسانند. مثلا امرای محلی قرن چهارم سعی میکردند نسبت خود را بساسانیان برسانند،وپادشاهان صفوی بهرقسمی بود پدران خودرا بامام موسی کاظم امام هفتم شیعیان رسانیدند،وسلاطین ترك محلی قرن نهم وحتی تیمور سعی میکردند که بافاصله هائی اجدادخودرا بچنگیزخان متصل نمایند.

ازطرف دیگرچنانکه بارها تذکرداده شدایرانیان چندین قرن بود که میکوشیدند تا حکومت عرب را براندازند و حکومتی روی کار آورند که رنك وصبغه عربیت نداشته باشد بنا براین خاندان های فوق الذکر که میخواستند

بی ملتی که دارای چنان هدفی بود حکومت کنند ناگزیر بودند
که برای باز کردن محل ثابتی جهت خود نسب خویش را بیکی از شاهان
ساسانی برسانند

بهمین دلیل یعقوب صفاری پس از نه پشت نسب خودرا به خسرو پرویز
رسانید، (۱) سامانیان نیز پس ازهشت پشت خودرا به بهرام چوبینه سرادر
معروف خسروپرویز منسوب کردند (۲) وابن مسکویه گوید آل بویه نسب
خودرا بیزدگرد ساسانی میرسانند . ولی تمام این انتسابات خالی از حقیقت
است و این سلاطین محلی بطوریکه گذشت از میان عیاران وفتیان و
مردمان عامی وتوده ایرانی برخاستند ولی بعدها بحکم رژیمی که متداول
بود بطبقه اصلی خود پشت پا زدند و بطبقات بالاتر که امیران وسرداران
وصاحبان ثروت ومتمتعین آنرا تشکیل میدادند گرویدند .

بطوریکه گذشت سامان خدات جدبزرك سامانیان بهمت عیاران بر
شهرشاش دست یافت واورا پسری بوداسد نام و چنانکه در تواریخ بتفصیل
نقل شده است وی هنگامیکه مأمون درخراسان بود باومساعدت کرد، ودرمقابل
مامون هم هریك از پسران اورا بحکومت شهری ازماوءالنهر گماشت ازجمله
نوح پسر اورا بولایت سمرقند فرستاد و پس ازوی برادر دیگرش احمد را
والی آن شهر کرد واین احمد مردی پارسا بودچون بمرد ولایت آن سامان را به
پسرخود نصردادودر سال ۲۵۱ واثق خلیفه عباسی منشورحکومت تمام ماوراءالنهر
را بنام او فرستاد وباین طریق نصر بن احمد سامانی امیر تمام ماوراء النهر شد،

اورا برادری بوداسمعیل (۳) نام که ابتدا ازجانب وی بحکومت بخارا منصوب
شدولی بعدها بشرحی که ازموضوع ما خارج است پس ازمرگ «نصر» بحکومت
تمام ماوراء النهر وامیری سامانیان رسید . این «اسمعیل» که بنیان گذار
حکومت سامانیان است مردی زیرك وداهی دوراندیش بود ودراندك مدتی
بر «عمرو بن لیث صفاری» دست یافت و خراسان و گرگان را نیز ضمیمه
حکومت خود کردواز آنجا که مردی سیاستمدار بود باطبقات مختلف مردمان
برفق ومدارا رفتار کرد واز جمله غالباً برای بدست آوردن دل مردمان

---

۱ - تاریخ سیستان صفحه ۲۰۰

۲ - الانساب سمعانی صفحه ۲۸۶ وابن حوقل جلددوم صفحه ۴۸۳

۳- برای اطلاع ازاحوال وزندگانی اووخاندانش رجوع شود بتواریخ
قرن چهارم و پنجم

روزهای زمستان در برف و باران سوار میشد و از بامداد تا ظهر در میدان شهر بخارا میایستاد تا اگر کسی شکایتی دارد نزد او رود. و اغلب بر مردمان می بخشود و اگر کسی کاری نابهنجار میکرد که مضرت آن زیاد نبود آن عمل را نادیده میگرفت. کتب روایات و حکایات و تواریخ قرون چهارم و پنجم و ششم پر است از حکایات و قصصی که دلیل بر عدل و مروت اوست و نقل آنها از موضوع مقال ما خارج است (۱) او در سال ۲۹۵ در بخارا فوت شد در حالیکه ماوراء النهر و خراسان و گرگان و خراسان وری جزو قلمرو امارت او بود

پس از «اسمعیل» پسرش «احمد» بامارت رسید و سیستان را پس از یك سلسله منازعات ضمیمه قلمرو حکومت خود کرد و سرانجام در سال ۳۰۱ بدست غلامانش شب هنگام کشته شد. و پس از او پسرش «نصر» را که کودکی هشت ساله بود سلطان کردند در روز برگزیدن او «احمد بن محمد بن لیث» که لله او بود او را بگردن خویش نهاد و مردم بوی بیعت کردند و چون خدمتگذاران پدرش اورا میبردند که بمردم آشکار کنند آن کودك بهراسید و میگفت «آیا خواهید مرا نیز بکشید همچنانکه پدرم را کشتند» او سی سال و سی و سه روز حکومت کرد و در تمام این مدت با اقوام و خویشان و خاندانهای دیگر ماوراء النهر و خراسان در نزاع بود تا اینکه بسال ۳۳۱ فوت شد. پس از «نصر» «نوح» برادرش بجای او نشست او هم با امرای محلی در زد و خورد بود تا در سال ۳۴۳ بعلت بیماری بسیار سختی در گذشت، پس از وی پسر بزرگترش «عبدالملك» بامارت سامانیان منصوب شد او هم گرفتار منازعات و کشمکش-داخلی بود تا عاقبت در میدان چوگان بازی از اسب بیفتاد و سر و گردن او خرد بشکست و بمرد پس از وی «نصر بن نوح» امیر شد و او هم در سال ۳۶۵ در گذشت و امارت «بنوح بن منصور» رسید. بوعلی سینا در عهد این پادشاه متولد شد و بشرحی که در تاریخ زندگانی خصوصی او خواهیم دید بمعالجه وی پرداخت و از کتابخانه سلطنتی او بهرها برد.

نوح وقتی بسلطنت رسید که هنوز نابالغ بود و اوضاع سامانیان بعلت جنگها و نزاعهای داخلی سخت بشولیده شده بود و امرای محلی مثل «سمیجوریان» و «آل محتاج» و «فریغونیان» و غیره در ماوراء النهر بخصوص خراسان آشوبی عجیب بپا کرده بودند. «الپتکین» ترك، سپهسالار خراسان نیز بشرحی که در تاریخ باید دید در عهد پدرش خراسانرا ترك گفته بود و در

۱- نظایر این حکایات و اخوات آنرا میتوان در تاریخ بخارا و جوامع الحکایات عوفی بسیار یافت

ولایات غزنین حکومت غزنویان را بنیان نهاده بود .

این خاندانها که همه ازدست پرورد گان خانواده سامانی وجزوحواشی وخدام آنها بودند ازدیرباز برای بدست آوردن حکومت با یکدیگر در نزاع و کشمکش بودند و البته امیر سامانی نیز در این منازعات بیطرف نمیتوانست بماند وهمین امورحکومت سامانیان را سخت ضعیف کرده بود و بسوی نیستی واضمحلال میبرد .

نوح «باابوالحسن سیمجور» و«محمد بن احمد فریغون» خویشاوندی کرد ویکی دیگر از امرابنام «تاش» راحاجب خودنمودوامیر دیگریرابنام «فائق الخاصه» رامتصدی امورمخصوص خود کرد تالااقل ازمنازعات شخصی آنها جلو گیری کندو «عبدالله بن احمدعتبی» راوزیرخویش نمودولی باهمه این احوال این امرا که هریك ازخاندانی بزرك بودند ساکت ننشستندوزندگانی امیرسامانی راسخت شوریده نمودند . چه عتبی باابوالحسن سیمجور سابقه خوشی نداشت وسرانجام اورا ازسپهسالاری خراسان معزول نمود و تاش راباآن منصب گماشت همین موضوع باعث یك سلسله منازعاتی بین تاش وسیمجور و عتبی وفائق شد که شرح آن ازموضوع ماخارجست.

در این هنگام ایلك خان پادشاه ترکستان که از هرج ومرج داخلی سامانیان مطلع بود بماوراء النهر آمد و بخارا مرکز سامانیان را تقریبا بدون منازعه تصاحب کرد. ولی پس ازچندی بممالك خود بازگشت ودر نیمه راه فوت شد . وبلافاصله قلمرو ماوراءالنهر بدست سیمجوریان افتاد ولی نوح بن منصورسامانی بمدد سبکتکین ترك جانشین البتکین وپسرش محموددوباره حکومت ازدست شده را بدست آورد وپس ازآن بازگرفتار کشمکش های داخلی بود تاسال ۳۸۷ فوت شد.

ابن سینا بشرحی که در تاریخ شرح احوال اوخواهد آمد قسمتی ازجوانی خودرا درعهد این امیر سامانی گذرانید وچون دستگاه امیران سامانی را تابسامان میدیدو تسلط غزنویان را بر بخارا بالمعاینه مشاهده میکرد بخوارزم نزد خاندان مامونیان رفت .

مأمونیان

مامونیان (۱) خاندانی بودند که در زمان بوعلی سینا خوارزمشاهیان نیز نامیده میشدند این خاندان مردمی عالم وادیب وعالم پرور بوده اند وعلما وفلاسفه و

۱ — جهت اطلاع بیشتری ازاین خاندان رجوع کنید بتاریخ بیهقی و گردیزی و عتبی وحواشی چهارمقاله وحبیب السیر وسایر کتب معتبر تاریخی

دانشمندان و شعرا را سخت اعزاز و اکرام میکردند و دربار آنها همیشه مرکز این جنس مردمان بوده است . در عهدی که بوعلی سینا از بخارا بخوارزم رفت از این طایفه « علی بن مامون بن محمد » خوارزمشاه بود و تازه خواهر « سلطان محمود » غزنوی را ازدواج کرده بود و اورا وزیری بود بنام « ابوالحسین احمد بن محمد سهیلی » که از فضلای مشهور زمان محسوب میشد.

علی بن مامون درهمان اوان که بوعلی بخوارزم رفته بود فوت شد و برادرش « ابوالعباس مأمون بن مأمون » خوارزمشاه شد او زن برادر خودرا که خواهر سلطان محمود بود بعقد خویش درآورد تا میان او وغزنویان بسبب پیوند وخویشاوندی مناقشات ومنازعاتی روی ندهد چه بطوریکه در تاریخ غزنویان باید دید سلطان محمود مردی جهانگیر بود و میل داشت که تمام ممالك اطراف را درتصرف خود داشته باشد ازجمله جاهائی که چشم طمع بر آن دوخته بود خوارزم بود وابوالعباس خوارزمشاه ازاین موضوع آگهی داشت و نمیخواست بیجهت محمود و سپاهیـان غزنوی را بخوارزم بکشد .

این امیر مردی سخت محتشم وفاضل دوست بود و دربار اومجمع افاضل وعلما وفلاسفه ومنجمین وریاضیون وشعرای عالیقدر قرن چهارم بود. بزرگترین علمای آن عهد مانند « ابوالخیر خمار » فیلسوف وطبیب و منطقی مشهور و « ابوسهل مسیحی » فیلسوف وریاضی دان مشهور و « ابونصر عراق » استاد ریاضی زمان و « ابوریحان بیرونی » و « ابوعلی سینا » و غیره (۱) در دربار او مرفه وآسوده میزیستند وازعلوم و تجربیات یکدیگر بهره ها میبردند وبطوریکه درشرح احوال بوعلی خواهیم دید بعلت هجوم محمود بخوارزم وفتح آن بلاد این جمع مأنوس که روزگاری را بخوشی وکامرانی می — گذرانیدند وسرگرم علوم وتجربیات خود بودند بیرا کنند از جمله بوعلی سینا مجبور شد که خوارزم را با همه خوشیهای آن ترك كند وبگرگان رود

« ابوالفضل بیهقی » درتاریخ مسعودی خود از کتـاب مشاهیر خوارزم ابوریحان بیرونی نقل کرده است که « خوارزمشاه ابوالعباس بن مأمون بازپسین امیری بود که خاندان وی پس از کشتن او برافتاد ودولت مأمونیان بپایان رسید او مردی بود فاضل وشهم وکاری و درکارها سخت مثبت و چنانکه وی را اخلاق ستوده برد هم ناستوده . وهنر بزرگتر ابوالعباس آن

۱ـ چهار مقاله صفحه ۷۶

بود که زبان او بسته بود از دشنام وفحش و خرافات . من که بوریحانم و اورا هفت سال خدمت کردم نشنودم که برزبان وی هیچ دشنام رفت وغایت دشنام اوآن بود که چون سخت درخشم شدی گفتی « ای سك » ومیان او و امیر محمود دوستی محکم بود » پس ازاین جملات حکایات زیادی ازحلم وصبوری این خوارزمشاه نقل کرده است وسپس بمناسبات بین اوو« سلطان محمود» پرداخته است که سرانجام آن مناسبات منجرشد بشورش لشکریان وی و کشته شدن او در نیمه شوال سال ۴۰۷ که ذکر آنهمه در این مقال نمی گنجد. (۱)

غزنویان

بوعلی سینا هیچگاه در پیرامون دستگاه غزنویان نگردید و بعلت سخت گیریهای «محمود» وتعصب وخامیت او در مذهب همیشه از او گریزان بود چه «سلطان محمود» بعللی که درشرح احوال او باید دید در مذهب سنت وجماعت سخت متعصب بود ومسلمانان سایرفرق اسلامی راهرعنوانی که داشتند قرمطی مینامیدو آنهارا سخت میآزرد وازخود دورمیکرد چه قرامطه بشرحی که ذیل عنوان مذاهب وادیان قرن چهارم اشاره خواهد شد سر سخت ترین دشمن خاندان عباسی بودند و «سلطان محمود» که بخاندان عباسیان تولا میکرد هر جا مخالفین خاندان عباسی را مییافت بنام قرمطی آنهارا میکشت تا آنجا که درنامهٔ معروف که راجع بحسنك وزیرخویش بخلیفه عباسی نوشته بود باین اصل اشاره کرد که « من از بهر قدر عباسیان انگشت در کرده‌ام در همه جا قرمطی میجویم و آنچه یافته آید و درست گردد بردارمیکشند» (۲)

بطوریکه دراحوالات این پادشاه مستبد باید دید لفظ قرمطی برای او دستاویزی شده بود که بوسیله آن مخالفین خودرا ازمیان برمیداشت وحتی در تاریخ زندگانی او ببسیاری از توانگران برمیخوریم که چون سلطان محمود میخواسته است آنهارا مصادره کند تهمت قرمطی بودن برآنان بسته است(۳) ونیز بسیاری ازلشکر کشی‌های او که باقتل وغارت وچپاول و خونریزی همراه بوده بعنوان بر انداختن قرمطیان بوده است چون لشکر کشی او بری برای بر انداختن «مجدالدوله دیلمی» وامثال آن که ذکر آنهمه ازموضوع ما خارج است.

۱- بیهقی صفحه ۸۱۲ ببعد
۲- بیهقی صفحه ۲۰۸
۱- ابن اثیر جلد نهم صفحه ۱۵۰

غرض ازاین مقدمه آن بود که ابن سینا چون مردی عالم ومطلع بود وشاید بعلت اعتقاد او بمبانی شیعه که در آن روزگار منطقی تر از سایر مذاهب ومسالك بنظر می رسید همیشه از سلطان محمود قرمطی کش که هر-جا معتقدین بمذاهب دیگر را بدست می آورد ، نابود میکرد گریزان بود بهمین علت در دستگاه او هیچگاه وارد نشد و برای فرار ازاو ودستگاهش از قلمرو حکومت وی دور شد وخود را بهمدان رسانید . تنها برخوردی که با این خاندان پیدا کرد هنگام هجوم «مسعود» بری و اصفهان بود که از پیش آنها بگریخت وبسیاری از مصنفات گران قیمت او در آن هجوم از میان رفت .

دیلمیان

بوعلی سینا بااین خاندان شیعی مذهب الفتی داشت و هنگام مهاجرت ازخوارزم بگرگان رفت تادر دستگاه «قابوس» بماند ولی بعللی از آنجا بری وازری بقزوین وهمدان وسپس باصفهان رفت که تمام آن خطه قلمرو خاندان بویه که مردمی شیعی مذهب ومخالف دستگاه خلفای عباسی بودند محسوب می شد .

بتفصیلی که در تاریخ باید دید دوخاندان از دیلمیان بنام آل زیار وآل بویه مدت یك قرن واندی بر گرگان و طبرستان وجبال وری وفارس و خوزستان واحیاناً خراسان وسواد وبغداد حکومت کردند. دیلمیان ازاهالی مازندران بودند وازقدیمترین ایام تاسال ۳۰۸ هجری که حکومت بدستشان افتاد بعلت وضع اقتصادی خاصی که داشتند واقلیم مخصوصی که در آن زندگانی می کردند هیچگاه فرمان هیچ حکومتی را گردن ننهادند .

این مردمان که غالبا در کوهها، بین قزوین ودریای خزر زندگانی می-کردند ازعهد هخامنشیان تاقرن چهارم هجری همیشه ازگردن نهادن بامر حکومت ها سر باززدند وهر گاه هم کسی سر وقتشان میرفت مردانه در مقابل او میایستادند تاشرش را رفع می نمودند. بزرگترین دشمن سرسخت اسلام هم این طایفه بودند چه ازهمان اول پیداشدن مسلمانی درممالك اسلام، آنها هیچگاه نگذاشتند که مسلمانی ازدو حصار حصین دیلمیان که یکی در قزوین ودیگری درچالوس بنانهاده شده بود پافراتر نهد وبهمین جهت بزرگترین تلفات را این طایفه بتازیان و مسلمانان در ایران وارد کردند .

دراواخر قرن دوم هجری جمعی ازپیروان آل علی خاصه خاندان بنو-هاشم که ازدست حکومتهای وقت درعذاب بودند وجان ومال وناموسشان همیشه مورد دستبرد هیئت های حاکمه وقت واقع میشد باین ولایت پناه

بردند وانصافاً دیلمیان نیز از آنها خوب پذیرائی کردند ومقدم آنهارا گرامی داشتند. این علویان هم بادیلمیان بارفق ومدارا رفتار نمودند تا آنکه توانستند ازسال ۲۵۰ آن سرزمین را مرکزی جهت تبلیغ خود برضد عباسیان نمایند واندکی بعد، ازاین ناحیه قیام هائی هم نمودند که درتاریخ بنام قیام وخروج علویان ضبط شده است.

آل زیار

آل زیار مسلمان نبودند وقتی هم که بسرزمین هـای پشت دیلم مانند گرگان وجبال وری دست یـافتند هنوز اغلبشان ازاسلام و مسلمانی روگردان بودند چنانکه «اسفار بن شیرویه» سردار این طایفه در قزوین مؤذنی را که مشغول اذان بود ازفراز مناره بپائین انداخت (۱) وهمیشه علناً ازمسلمانی اظهـار تنفر می نمود. «مرداویج» پسر زیارراهم که بعداز اسفار بن شیرویه روی کار آمد مورخین نامسلمان میدانند.

این دیلمیان درتعصب بایرانی بودن راه افراط میپیمودند، علناً بعرب بدمیگفتند وتهیه حمله ببغداد و برانداختن حکومت خاندان عباسی را میدیدند «مرداویج» خیال داشت که ببغداد برود و حکومت عرب را بر اندازد. او بلشکریان خوددستور داده بود که پس از جنك با آل بویه وفتح اهـواز یکسر ببغداد روند وکار عباسیان را خاتمه دهند. «مرداویج» مانند شاهان ساسانی در اصفهان برای خود تختی از طلا ساخت ودستور داد که تاجی مرصع مانند تاج سلاطین ساسانی بسازند تا پس از فتح بغداد و تعمیر ایوان مدائن وتجدید ساختمان های آن، درآن ایوان وآن عمارت بتخت بنشیند وتاجگذاری کند.

آل زیار خاصه اسفار ومرداویج مردمی سختگیر و خونخوار وظالـم بودند. «اسفار بن شیرویه» چون برقزوین دست یافت مال فراوانی ازمردم خواست بطوریکه پرداخت آن برآنان مشکل بود وبرای گرفتن آن مال آنان را سخت درشکنجه وآزار گذاشت وروزگاررا چنان برآنها سخت گرفت و بحدی آزار واذیت کرد که مردمان ازحیات خویش سیر شدند وزن ومرد و کودك بمصلی رفتند تااز دست او شکوه بخدا کنند ودفع شر اورا ازخدا بخواهند. (۲)

«مرداویج» هنگام فتح همدان بقتل وغارت شهر پرداخت وجمع کثیری را

۱- مروج الذهب جلد نهم صفحه ۸

۲- تجارب الامم ابن مسکویه جلد پنجم صفحه ۱۶۱

نابود کرد ودر آن شهر چنان قتل عام ونهب وغارت کرد که دو خروار بند ابریشمین از شلوار مقتولان بیرون کردند(۱). دراصفهان نیز بغارت اموال مردم، وضبط ثروت خلق، وهتك حرمت ونوامیس آنان پرداخت وچندان بمردمان سخت گرفت وفشار آورد وحتی کسان خودرا درتحت فشار وزحمت گذاشت که سرانجام براو شوریدند وهنگامی که برای استحمام رفته بود اورا در حمام کشتند (۲)

پس از «مرداویج» برادرش «وشمگیر» بجای او نشست و درتمام دورهٔ حکومت خود بنا باقتضای وقت با آل بویه دست وپنجه نرم میکرد وسرانجام در نیستان مورد هجوم گرازی واقع شد و کشته گردید. (۳)

پس از وشمگیر پسرش «بیستون» وپس از وی در سال ۳۶۶ «شمس المعالی قابوس» پسر دیگر وشمگیر پادشاه شد. تمام عمر او در کشمکش با آل بویه وامرای محلی گذشت. اومردی جوانمرد بود هنگامیکه «فخرالدوله» دیلمی از «عضدالدوله» برادر خود شکست خورد باو پناهنده شد، و«قابوس» مقدم اورا سخت محترم داشت و چون عضدالدوله از او خواست که فخرالدوله‌را تسلیم وی کند حاضر نشد وسرانجام کار بجنك کشید. بشرحیکه در تاریخ ذکر شده است از «عضدالدوله» شکست خورد و با «فخرالدوله» ببخارا نزد «نوح بن منصور» رفت نوح نیز ازاو حمایت کرد وقابوس درخراسان اقامت گزید ومدت ۱۸ سال با «عضدالدوله» ولشکریان اودست وپنجه نرم کرد ودر تمام این مدت قابوس با اهالی خراسان بکرم وجوانمردی وانصاف زندگی کرد بطوریکه بیشتر اعیان وبزرگان آن سامان شرمندهٔ احسان وانعام او بودند.

«فخرالدوله» با اینکه همه آن مشقات را قابوس بابت او تحمل کرده بود چون خبر مرك برادرش راشنید قابوس رارها کرد و بجمع متصرفات برادر پرداخت، گرگان رانیز ضمیمه متصرفات خود کرد وقابوس اینهمه ناجوانمردی را تحمل میکرد تا اینکه «فخرالدوله» در سال ۳۸۰ در گذشت و«شمس المعالی» بگرگان رفت وبرحکومت سابق خود مستقر شد ولی چندی بعد امرای محلی بهمدستی پسرش «منوچهر» براو شوریدند واورا گرفتند ودر قلعه ماران گرگان

۱- تاریخ گزیده صفحه ۱۴
۲- تجارب الامم جلد پنجم صفحه ۱۶۳
۳- حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱۵۹

محبوس کردند(۱).

دراین گیرودار بود که ابن‌سینا ازراه‌خوارزم بگرگان رفت‌و بواسطهٔ این منازعات واغالیدن اوضاع درآنجا نتوانست بماند وبخراسان بازگشت وازراه جاجرم و دامغان بری شد.

اما «قابوس» را درآن قلعه بسال ۴۰۳ کشتندواومردی فاضل وادیب بودو بدوزبان فارسی وعربی شعرمیگفت‌و با «استاد ابوبکر خوارزمی» مشاعره داشته است .او دانشمندان واهل علم وطالب علمان‌راسخت معزز ومحترم میداشت. «ابوریحان بیرونی» چندین سال‌در گرگان پیش‌او بوده است‌و کتاب آثار الباقیه خودرا که یکی ازمشهورترین کتب اوست بنام‌وی نوشته است ابوعلی‌سینا هم بعلت‌فضیلت وعلم قابوس‌ودانش‌پروری زعالم‌دوستی‌او پس‌از خروج ازخوارزم بولایت وی شتافت.

پس ازقابوس‌تااواسط قرن پنجم‌چندتن دیگرازاین خاندان‌حکمرانی کردند که غالبشان بعلت‌سلطنت قوی سلجوقیان‌فقط‌بحکومت گرگان‌بسنده نمودند. آخرین آنها «امیر کیکاوس بن‌اسکندر» صاحب کتاب‌قابوس‌نامه‌است که مردی شاعروعلم دوست بوده‌است و در سال ۴۶۴ وفات‌یافته‌است.

آل بویه

آل‌بویه‌اولادان «بویه» پسر «فناخسرو» بوده‌اند که دردیلمان در کمال فقرومسکنت زندگانی میکرد و برای خلاصی ازچنگال فقرممتدوروزگار سیاه‌جزو سپاهیـان «ماکان کاکی» که‌درطبرستان‌حکومت مینمود شد اوراسه پسر بود بنام «علی» و «حسن» و «احمد» که‌آنهاهم‌پس ازپدر در دستگاه ماکان‌کاکی حشمتی بهم‌رسانیدندوهمین‌امرمقدمات‌حکومت آنان‌رافراهم‌آورد.

«علی» پسرارشد بویه براصفهان‌تسلط پیدا کردوعمال خلیفه عباسی را ازآنجا راند و دریازدهم ذیقعده سال ۳۲۱ درآن شهر تاجگذاری کرد و خودرا «عمادالدوله» خواند اند کـی بعدبفارس حمله بردوآنجا را هم ضمیمه حکومت‌خود کردوسرانجام‌درسال ۳۳۷ «عضدالدوله» پسربرادرخودراو لیعهد کردودرسال ۳۳۸ پس‌ازیکدوره مرض طولانی فوت‌شد.

برادردیگرش «حسن» تاسال ۳۲۳ نزدمرداویج بودو پس‌ازقتل‌او بپیش «عمادالدوله» رفت‌وحکومت‌فارس‌رایافت‌و «رکن‌الدوله» ملقب گردید‌پس‌از فوت برادرش یک‌سلسله منازعاتی با «وشمگیر» نمود ودراین‌منازعات‌همیشه

---

۱ — تذکره دولتشاه سمرقندی صفحه ۴۸

فاتح میشد وسرانجام متصرفات خود را بین سه پسرش بترتیب ذیل قسمت کرد فارس وخوزستان و کرمان و بغداد را به پسر بزرگش «عضدالدوله» داد، و همدان وجبال وری را به پسر دیگرش «فخرالدوله» وا گذاشت، اصفهان واعمال آنرا نیز «بمؤیدالدوله» سپرد وآنهارا باتحاد ودوستی و برادری با یکدیگر وصیت کرد ودر سال ۳۶۶ فوت شد.

«احمد» پسر کوچك بویه بر کرمان مستولی شد وبشرحی که در تاریخ مسطور است بر بغداد وسراسر بین النهرین دست یافت و «مکتفی بالله» خلیفه عباسی را معزول ومحبوس کرد وبچهار قرن متابعت ایرانیان از اعراب خاتمه بخشید و بالاخره درسن پنجاه وچهار سالگی درسال ۳۵۷ فوت شد.

حکومت آل بویه پس از «عمادالدوله» در ظاهر بدست دو برادر دیگر بود ولی درواقع «عضدالدوله» پسر بزرك «رکن الدوله» آنرا اداره میکرد و پس از رکن الدوله عضدالدوله بشرحی که در تاریخ باید دید بوصیت پدر اهمیت نداد و رادر خود «فخرالدوله» را از قلمرو وحکومت خویش براند ومملکت آل بویه بین او و برادرش «مویدالدوله» تقسیم شد ولی درواقع پادشاه کشور آل بویه او بود.

تفصیل سلطنت «عضدالدوله» را که مقتدرترین پادشاه آل بویه بود باید در تاریخ دید او پس از یك سلسله منازعات که با برادرخویش و سلاطین جزء اطراف کرد بالاخره در سال ۳۷۲ بمرض صرع در گذشت. پس از او کشور آل بویه بین پسران وی و پسران برادرانش تقسیم شد واین تقسیم منجر بیك سلسله منازعات ومشاجرات وجنگهائی گردید که شرح آن زموضوع مقال ماخارجست.

گفته شد که «فخرالدوله» یکی از پسران «رکن الدوله» بود واو پس ازمرك پدر چنانکه گذشت بعلت هجوم «عضدالدوله» بقلمروش مدتی بسامانیان پناه برد وسالها در خراسان زندگانی کرد ولی پس ازفوت عضدالدوله و برادرش «مویدالدوله» باز بری برگشت وسالها در قلمرو مؤیدالدوله حکومت کرد تا اینکه در ۳۷۸ فوت شد

پس از او سلطنت بپسرش «مجدالدوله» رسید واین پسر هنگام فوت فخرالدوله نه سال بیش نداشت و بهمین علت مادرش «سیده ملك خاتون» که زنی داهی ودوراندیش بود مملکت او را اداره میکرد پایتخت «سیده» شهرری بود وقلمرو حکومتش تاجبال پیش میرفت «مجدالدوله» چون بسن بلوغ رسید درکارسلطنت بامادرخود نساخت وبا اومخالفت کرد «سیده ملك خاتون» او را دستگیر کرد و بحبسش انداخت ولی سرانجام سیده مجبور شد که ری

را ترك گوید و نزد حاکم خوزستان «بدر بن حسنویه» برود.

«بدر» مقدم سیده را گرامی داشت و بلادرنك جهت جنك با مجدالدوله با اوعازم ری شد مجدالدوله نیز با عده‌ای بجلوگیری بدر بن حسنویه و مادر خود آمد ولی شکست خورد و «سیده» دوباره بحکومت ری رسید و قلمرو خود را بین دو پسرش تقسیم کرد ری را بمجدالدوله داد وهمدان وجبال را به «شمس الدوله» سپرد ولی چون مجدالدوله مردی ضعیف و ناتوان بود پیوسته در کتابخانه بزرك سلطنتی آل بویه مشغول مطالعه کتب بود و مادرش امور حکومت را رسیدگی میکرد و تا زنده بود بامور قلمرو خویش با کمال قدرت ودوراندیشی رسیدگی میکرد.

بطوری که در تاریخ باید دید این زن توانست با زیرکی ودهاء خویش شر «سلطان محمود» غزنوی را که در آن روزگار تنها سلطان مقتدر شرق بود ازسر خود باز کند ولی محمود پس ازمرك وی بری آمد ومجدالدوله را دستگیر کرد و حکومت او را برچید.

«مجدالدوله» مردی عالم وفاضل بود و بیشتر عمر خود را صرف مطالعه کتب وغور وتفحص در اقوال علما نمود و بهمین جهت دربار او محل اجتماع شعرا وفضلا وعلما بود «بوعلی سینا» نیز پس ازحبس قابوس از گرگان عازم ری شد ومرض مالیخولیای این پادشاه را معالجه کرد و کتاب معاد را در آن شهر بنام او بنوشت ومورد اعزاز واحترام وی قرار گرفت

بعضی ازمورخین اختلاف بین «مجدالدوله» ومادرش را چنین نقل کرده‌اند که مجدالدوله پس از آنکه بسن بلوغ رسید وزارت خویش را «ببوعلی سینا» سپرد و چون «سیده ملك خاتون» با این امر راضی نبود بین او و پسرش اختلاف شد ولی مسلماً این قول صحیح نیست چه بوعلی سینا بطوری که در احوالش خواهیم دید بعلت فوت سیده وخبر هجوم محمود غزنوی مدت زیادی در ری توقف نکرد وبعلاوه وزیر «شمس الدوله» برادر او شد نه مجدالدوله و شرح این اقوال را در تاریخ زندگانی او خواهیم دید.

«شمس الدوله» برادر مجدالدوله در همدان حکومت میکرد و پس از فوت مادرش «سیده ملك خاتون» زمام حکومت را بتنهائی بدست گرفت وهنگام انتشار خبر حرکت «سلطان محمود» بری ابوعلی سینا بدو پیوست ومرض قولنج او را معالجه کرد وشمس الدوله درعوض این خدمتی که دیده بود وزارت خود را با بن سینا داد ولی اندکی نگذشت که لشکریان ترك و کرد بعلت عقب افتادن حقوقشان بر بوعلی بشوریدند وفتنه‌ای عظیم بپا کردند (چنانکه رسم

سایر لشگریان امرای دیلم بود) و چون بوعلی را مسئول تعویق حقوقشان میدانستند بخانه او ریختند و بغارتیدند.

«شمس الدوله» برای خوابانیدن شورش اورا از منصب وزارت عزل کرد و بوعلی چهل روزخانه نشین بود تا اینکه بار دیگر قولنج شمس - الدوله عود کرد و او را بهر وسیله ای بود بیاوردند تا آن درد را علاج کرد و برای باردوم پس ازچهل روزخانه نشینی باز شمس الدوله وزارت خودرا باو تفویض کرد.

درهمین اثنا بین «شمس الدوله» و «بهاءالدوله» حکمران بغداد منازعه‌ای رویداد و برای رفع این غائله شمس الدوله بجانب بغدادرفت ولی دربین راه قولنج او برای بارسوم عود کرد ولشکریان جهت معالجه اورا از نیمه راه بازگردانیدند ولی بهمدان نرسیده فوت شد. و لشکریانش بلا فاصله «سماءالدوله» را بجای او نشاندند و «تاج الملك» نامی را بوزارت اومنصوب کردند این تاج الملك بوعلی رامتهم کرد که با «علاء الدوله کاکویه» حاکم اصفهان ورقیب سماءالدوله مخفیانه مکاتبه داردو باین مناسبت اورا گرفتندو درقلعه بردان همدان حبس کردند.

چهارماه پس ازاین مقدمه «علاء الدوله» بهمدان تاخت وسماءالدوله و وزیرش ازپیش اوفرار کردند وبقلعه‌ای که بوعلی درآن حبس بودپناه بردند و پس از رفع غائله با بوعلی بهمدان برگشتند ولی بوعلی چندی بعد مخفیانه باصفهان گریخت وپیش علاءالدوله رفت.

«ابوجعفر محمد بن دشمن زیار» معروف «بابن کاکویه» حاکم اصفهان و مضافات آن بود و ازسال ۳۹۸ تا ٤۳۳ که سال وفاتش بود درآن ناحیه حکومت میکرد او پسر دائی سیده ملك خاتون مادرمجدالدوله دیلمی بود وباقرب احتمال حکومت اصفهان را بوسیله سیده بدست آورده بود، وچون بلغت دیالمه خال راکاکو یاکاکویه میگفتند علاء الدوله بابن کاکویه معروف شد.

درسال ٤۱۲ هنگامی که «سلطان مسعودغزنوی» درری بودیکی از کسان خودبنام «ابوسهل بن حمدون» رامامور فتح اصفهان کرد و اوبدون هیچ مزاحمتی ری‌وعراق را بگرفت ولی درهمین هنگام خبرفوت محمودمنتشر شدو «مسعود» پسراو بااینکه عازم بغداد بود بشرحی که درتاریخ بیهقی بتفصیل باید دید فسخ عزیمت کرد وبخراسان بازگشت وچون میدانست که «علاءالدوله» دراصفهان متنفذ است وممکن است بعدها باعث زحمت او شود اورادرحکومت

عراق و اصفهان شریك «ابو سهل بن حمدون» نمود ولی بعدها که مسعود بخراسان رفت و بعلت تاراج ترکان سلجوقی خسته و مانده شد «علاءالدوله» بر اصفهان و عراق تسلط یافت و حاکم بالاستقلال شد در این اوان بود که بوعلی سینا باو پیوست و تا سال فوتش در نزد او بود بطوریکه در شرح احوالش بیاید کتبی چند بنام او تالیف کرد .

وضع حکومت سامانیان و آل بویه

وضع حکومت خاندانهائی که درقرن چهارم در سر- زمین ایران سلطنت میکردند با اندك تفاوتی تقریباً شبیه بهم بوده است این حکومتها بعلت روش ملوك الطوایفی همیشه و درهمه اوقات متزلزل بوده اند و هیچگاه بعد از موسس آنها وضع ثابتی نمی توانستند پیدا کنند . شاه و ادارات دولتی آن- که نسبت بوسعت محیط قلمروشان وضع آنها نیز تغییر میکرد- اداره کنندگان آن حکومتها بودند .

امیر

شاهان حکومت های قرن چهارم را درواقع باید باسم امیران حاکم بر ولایات بزرك و کوچك ایران نامید چه اولاحدود قلمرو حکومتشان بسیار محدود بود و در ثانی تمام این امیران ظاهراً لقب و منصب از دستگاه خلافت عباسی میگرفتند و خودرا نایب مناب خلیفه در قلمرو حکومت خویش میپنداشتند جز «یعقوب لیث صفاری» و «اسفار» و «مرداویج» که داعیه برانداختن خانواده بنو عباس را داشتند بقیهٔ سلاطین غزنوی و سامانی و آل بویه بدون منشور و القابی که از بغداد میرسید خودرا امیر قانونی نمیدانستند. آل بویه هم با اینکه بر بغداد دست یافتند و «عزالدوله احمد» خلیفه وقت را از سریر خلافت بزیر کشید معذلك رسوم لازمه زمان را مراعات میکردند و القاب و منشور های خودرا بامضای خلفای دست نشانده خویش میرسانیدند .

این امیرانی که غالباً دوران قدرت و شوکت حکومتشان پس از سر سلسله آنها از بین میرفت درقلمرو خود بسیار مقتدر و قدرتمند بودند و در کمال استبداد و زور گوئی حکومت میکردند. آنها سلطنت را ودیعه‌ای الهی میدانستند که ازطرف خدا بآنها داده شده بود و خودرا که اولی — الامران(۱) زمان خویش میدانستند برتر و والاتر از سایر مخلوق خدا تصور

---

۱ — اشاره به آیه قرآن: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

میبمودند و برجان ومال وناموس خلق بهرطوری که میلشان بود حکومت میراندند وبدیهی است که ازاین مردمان که از هیچ قاعده و قانونی پیروی نمیکردند برخلق روزگار چه ظلمها وستمها میرفت .

این پادشاهان با اینکه خود را مسلمان میدانستند علناً شراب می - خوردند وبانواع لهو ولعب که در شرع ممنوع است سرگرم بودند . جزو تشریفات دربار «سلطان‌محمود»و«سلطان‌مسعود» غزنوی شراب خواری وبشراب‌نشستن بود.دربارشاهان سامانی وآل بویه نیز از این گونه‌تشریفات بری نبود (۱)

چنانکه گذشت این امیران محلی که خودرا برگزیدگان خدا تصور میکردند برجان و مال وناموس خلق بفراخور دل خود حکم میراندند و بدیهی است که‌ازاین‌راه بخلق‌ضررهای‌جبران‌ناپذیری میرسید. اینها درلشکر کشی‌های جابرانهٔ خود ازهیچگونه فجایعی کوتاهی نمیکردند و چون یك قسمت ازعایدی دربارهای‌آنهارا همین‌لشکر کشی‌ها میداد تاآنجا که میشد مردمان مغلوب را میغارتیدند و زن و فرزندآنهارا بعنوان غلام و کنیز با خود بهر کجا که می‌خواستند میبردند ، شهرشان‌رامیسوختند وحاصل کشت- زارهایشان را زیرپای ستوران خویش محو ومضمحل میکردند.

درداخل قلمرو خویش نیز ازهیچگونه زورگوئی واجحاف کوتاهی نمی کردند املاك مردمان را بزوروعنف میگرفتند وبین کسان‌خویش‌تقسیم میکردند ویا املاك مرغوب را بثمن بخس میخریدند وبمساجد و رباطاتی که از مال مردمان ساخته بودند وقف میکردند تا توشه‌آخرت برای خود تهیه کنند.

سامانیان با اینکه دربین همه طوائف وخاندانهائی که براین‌مملکت حکومت راندند ملایم‌تر بودند بسیاری ازاملاك مردمان را یا ضبط کردند و بخویشتن اختصاص دادند، ویا خریدند و وقف رباطات خویش نمودند . اسمعیل سامانی‌روستای شرغو«جمله ضیاعات وعقارات اورا بخرید ووقف کرد بر رباطی که کرده بود بدروازه سمرقند در درون شهر بخارا (۲)» وجوی مولیان را براقوام خود ،قف کرد (۳)وپیوسته حصار بخارا صحرائی بوده است که دشتك نام داشته است آنراهم بده هزاردرم از«حسن‌بن‌محمد

۱- بیهقی صفحه ۴۹ و ۱۵۹ و ۲۹۸

۲- تاریخ بخارا صفحه ۱۷

۳- « « « ۳۳

طالوت» بخرید که هم سال اول ده هزار درم از بهای نی آن بحاصل آمد.(۱)

نوع خریدن املاك را ازاین حکایت نرشخی بخوبی میتوان دریافت. او روایت کرده است که در بخارا محله‌ای بوده است بنام « کوی کاخ » که دارای خانه‌ها و مستغلات و کشتزارها و باغها و بوستانهای فراوان بود از جمله حظیره‌ای داشته که هرسال یکهزار و دویست دینار درآمد آن بوده است. وزیر « حسن بن طاهر » امیر خراسان طمع کرد که این املاك را از صاحبانش بخرد آنها حاضر بفروش نشدند امر کرد تا آنهارا گرفتند و در حبس انداختند و «عقوبت بسیار کرد وهرهفته یکبارایشان را بنزدیك خویش خواندی وخریداری کردی چون نفروختندی باز بزندان فرستادی وعقوبت زیادتر فرمودی تا پانزده سال براین برآمد وایشان عقوبت ورنج بسیار میکشیدند و املاك خویش نمی‌فروختند . روزی وزیر ایشان را بخواند و گفت روزگاری دراز گشت تا شما درعقوبت مانده‌اید آخر چه‌چیزرا میباید گفتند یکی‌از سه‌کاررا می‌یابیم یاآنکه تو بمیری یا خداوندگار تو بمیرد یا ما بمیریم وزیر فرمود تاآن روز بند و عقوبت زیادتر کردند »(۲)

این بودیکی‌از هزار نمونه نوع ملك خریدن امیران و حاکمان آن زمان که صیت عداشان امروز بگوش ما میرسد تازه در این حکایت فروشندگان از کسانی بوده‌اند که باصطلاح امروز ما دستشان بدهانشان میرسیده است وخودشان ازطبقاتی نظیرطبقات‌وزیر «حسن بن طاهر» بوده‌اند بدیهی است که درچنین‌روزگاری بسر کشاورزان وتودهٔ مردمان که‌قطعه‌ای زمین یا خانه‌ای خرابه داشته‌اند چه می‌آمده است .

این ظلم واعتساف عمومی بود واغلب امیران‌آن زمان برای بدست آوردن مال ومکنت که پایه قدرتشان برآن قرار گرفته‌بود ازهیچ جنایتی فروگذار نمی کرده‌اند. مقدار اموال منقول این امیران که همه از دسترنج توده مردمان یا یغما رغارت شهرها تهیه میشد واقعاً حیرت‌آورست. محض نمونه ببعضی‌از روایات تاریخهای زمان بسیارموجز ومختصر اشاره‌میکنیم وتوخود حدیث مفصل بخوان ازاین‌مجمل .

«اسمعیل‌سامانی» که بعدل ودادونصفت درتاریخ مشهوراست درجنك ترکستان پس‌از غلبه براهالی‌آن سامان «پادشاه ترکستان را با خاتونش و ده هزار کس برده کرد وبسمرقندآورد و چندان غنیمت بدست سپاهیان وی افتاد که هرسواری‌را هنگام بخش کردن هزاردرهم رسید واسب وشتر

۱- تاریخ بخارا صفحه ۱۳٤

۲- تاریخ بخارا صفحه ۲۳۰

و گوسفند درمیان نبود »(۱)

«عمرو بن لیث صفاری» در روز جنك با اسمعیل سامانی چند مروارید همراه خود داشت که بهای هریك هفتاد هزار درم بوده است، باچهل هزار درم، و پس از گرفتاری باسمعیل گفت من ببلخ ده هزار خروار زر پنهان کرده‌ام، انگشتر دست اورا پس از آنکه مغلوب شد بسه‌هزار درهم خریدند. (۲)

«عمادالدوله» پس از غلبه بر شیراز واقف شد که «یاقوت» حاکم پیشین شیراز مقداری از اموال خویش را در سقف اطاقش پنهان کرده است امر کرد آن‌را بشکافتند بحدی دینار طلا واجناس نفیس یافتند که شمارش آن ممکن نشد. (۳)

از اموال «عضدالدوله» مورخین چیزها نقل کرده‌اند که ذکر آنها باعث حیرت است.

«سلطان‌محمود غزنوی» از چپاول هندوستان و غارت خراسان و ماوراء ـ النهر و سایر متصرفات خود مالی گردآورده بود که شرح آن حقاً در این مقال نمی گنجد.

زیردستان امیران وقت نیز در غارتیدن اموال خلق دست کمی از اربابان خود نداشتند آنها نیز چنان بچپاول اموال مردمان بیچاره میپرداختند که پس از ادای سهم امیر برای خودشان چندان مال و منال میماند که در ضبط دفتر نمی آمد جهت رعایت اختصار» محض نمونه به اموال یك تن از آنها اشاره میکنیم: «بارس کبیر» حکمران گرگان که از طرف «احمد بن اسمعیل سامانی» فرستاده شده بود «از خراج ری و طبرستان و گرگان مالی بسیار گرد کرده بود چنانکه در خزانه او هشتاد خروار زر سرخ مسکوك غیراز فلوس و نقره موجود بود واجناس وامتعه اودرخور شماره نبود» (٤) بدیهی است که این مال پس از دادن سهم «امیراحمد سامانی» و سایر امرا و وضع خرج لشکر وامثال آن بوده است.

مسلم است که امیران غزنوی و سامانی و دیلمی و سایر امرا و زیردستان آنها این اموال‌را از راه زحمت و مرارت وجد وجهد و کوشش و پس از عرق‌ریزیهای فراوان بدست نیاورده بودند بلکه هر دینار و درهم آن را یا بـا

۱- روضة الصفا جلد دوم صفحه ۱۱

۲- تاریخ بخارا صفحه ۱۰۸

۳- حبیب السیر جلد چهارم صفحه ۱۵۳

٤- روضة الصفا جلد دوم صفحه ۱۳

شکنجه و آزار توده های مردم بدبخت قلمرو خود بعنوان خراج و مالیات گرفته بودند ویا ازراه چپاول وغارت و کشت و کشتار بعنوان غنیمت جنگی که بازازهمان توده‌های زحمتکش غارتیده بودند.

این پادشاهان با همه این احوال اموالشان از دستبرد غلامان خودشان نیز مصون نمی‌ماند چه غلامان ولشکریانی که با هزاران خون‌دل و بقیمت جان مردمان زحمتکش قلمرو امیران این اموال‌را برای آنان گرد کرده بودند نمیتوانستند درمقابل نازونعمتی که‌از این اموال جهة امیران حاصل میشد ساکت بنشینند ودرمقابل آنهمه حشمت و جلال بفقرومسکنت خویش که‌زائیدهٔ آن احتشام بود بسازند ودم در نیاورند این‌بود که باندك فرصتی امیران خود را می کشتند و اموال آنان‌را غارت میکردند. جهت رعایت اختصار چند نمونه از این امیر کشی و غارت شدن اموالشان را ذکر می کنیم:

غلامان «احمدبن اسمعیل سامانی» بمحض‌یافتن‌فرصت شبی اورا در چادرش‌سر بریدند وفرار کردند،(۱) غلامان«سلطان‌مسعودغزنوی»هنگامی که او از جلو سلجوقیان بهند فرارمیکرد اورا کشتند واموالش‌را بغارت بردند(۲)وچون«عبدالملك بن نوح سامانی» شب چهار شنبه هشتم شوال ۳۵۰(۳) ازاسب بیفتاد وبمرد درشب غلامان بسرای‌شاهی اندرآمدند وبغارت‌مشغول شدند ،و«خاصگان‌و کنیزان‌منازعت کردندوسرایرا آتش‌زدند تاهمه‌بسوخت ودروی هرچه ظرایف‌بود از زرینه‌وسیمینه‌همه ناچیز شد،»(٤)سراسر تاریخ آل‌بویه نیز پراست ازشورش لشکریان وغلامان کرد وترك وديلم‌وغارت دربارامیران‌ووزرای آن‌خاندان.

غلامان که‌یك‌عمرجان‌بر کف‌نهاده‌ودرراه امیران خودجنگیده‌وخزائن آنهاراانباشته‌بودندوخودشان‌ازآنهمه‌سعی‌و کوشش و کشش‌وغارت وچپاول حصه‌ای شایان نیافته‌بودند دراندك فرصتی خود امیررا ازمیان برمیداشتند و خزائن اورا بغارت میبردند. بدیهی است امیران وقت که هیچگاه نمی‌توانستند پشت وپناهی درمیان خلق و تودهٔ مردمان داشته باشند مجبور

۱- تاریخ بخارا صفحه ۱۱۱

۲- تاریخ گردیزی صفحه ۸۷

۳- تاریخ بخارا صفحه ۱۱۵

٤- تاریخ بخارا صفحه ۳۲

بودند که این سرانجام شوم را چون پرتگاهی عمیق همیشه در جلوپای خود ببینند و دم بر نیاورند.

وزیر — اداره دربار وادارات دولتی و تعیین حکمرانان ولایات بطور کلی بوزرائی سپرده میشد که غالبا ازطبقات بالا باشرط داشتن علم وفرهنگ و دانستن رموز ادب انتخاب می شدند مانند «جیهانی» و بلعمی و عتبی و در دستگاه سامانیان و ابن عمید و «صاحب بن عباد» وزرای معروف آل بویه و «خواجه عبدالصمد» و «شمس الکفاة حسن میمندی» وزیر سلطان محمود غزنوی وغیره. این وزرا در کارخود مطلق-العنان بودند وفقط درمقابل امیروقت مسئول بودند امیران نیز هر نیك و بدی که در قلمروشان اتفاق می افتاد ازچشم این وزیران میدیدند وچون مردمان ازحکومت نارضایتی نشان می دادند امیرهم خودرا بی طرف نشان میدادو همه علل نارضامندی را بگردن وزیر می نهاد دراینموقع یاوزیر معزول میشد واموالش را مصادره می کردندوخانه نشینش مینمودندو یا اگر نارضامندی زیاد بود اورا می کشتند وجهانی را خلاص میکردند.

چنانکه لشکریان «بهاءالدوله» دیلمی درسال ۳۸۱ بعلت بد سلوکی «ابن معلم» وزیر شوریدند و بهاءالدوله اورا ازکار معزول کردوحبس نمودولی لشکریان ساکت ننشستند وچند نفر را میان خود انتخاب کردند و پیش بهاءالدوله فرستادند وازاوخواستند که «ابن معلم» را بدانها بسپارد-سرانجام بهاءالدوله مجبورشد که باین امرتن دهد ولشکریان وزیر بدسلوك را ببدترین وضعی کشتند. (۱) ونیز «عمادالدوله» وزیرو کاتب خود «ابوسعد اسرائیل» را مصادره کردوبکشت(۲) بردار کردن «حسنك» وزیرو قصهٔ اودرعهد «سلطان مسعود» ازجمله مواردیست که دلیل برمدعای ماست(۳).

این نکته نیز ناگفته نماند که پادشاهان آن روزگار وزرای خویش را بحکم اجبار ازمیان مردمانی سیاس و کاردان وعالم اختیار می کردند وتا کار باجبار نمی کشید بکشتن آنها اقدام نمی نمودند چه این وزرا درواقع گردانندگان دستگاه سلطنت آنها بودند چون ازبین مردمان عالم وفاضل انتخاب می شدند مانند «ابن عمید» و «بلعمی» و «بوعلی سینا» و «جیهانی» و «صاحب

۱- تجارب الامم جلد ششم صفحه ۱۹۸

۲- تجارب الامم جلد پنجم صفحه ۳۰۳

۳- بیهقی صفحه ٦٥ و ۲۰۳

بن‌عباد» وغیره وهمیشه نبض امور کشور در دستشان بود سعی می کردند که کمتر موضوعی پیش آید که مورد غضب سلاطین واقع شوند.

امیران نیز کمال احتیاج را بآنان داشتند چه سلاطین آن دوره حقاً مردمانی بودند که فقط دلاوری وشجاعتشان باعث رسیدن بآنمقام شده بود و الا آنها دارای هیچگونه فضیلت ومزیتی نبودند وغالباً ازلحاظ فهم و شعور از ادنی‌ترین مردمان عهد خویش پست تر بودند. «البتکین ترک» و «سبکتکین» و «محمودغزنوی» که پایه گذاران دولت غزنوی‌اند مردمانی سخت جاهل و نادان بودند فقط عیاری و گردن کشی وشجاعت آنان بشرحی که درسابق گذشت راه سلطنت را برای آنها بازمی کرد. یا اسفار و مرداویج ازجمله کسانی بودند که ازلحاظ شعور وفهم صدهامرتبه از اطرافیان خود عقب‌تر بودند منتها چون مردمانی قلدر و گردن کش بودند واوضاع واحوال زمانه این جنس رامی پروانید جلومیافتادند.

ابن‌اثیر نقل‌میکند که مرداویج پس‌از آنکه قدرت یافت کسی را برای آوردن برادرخود وشمگیر بدیلمان فرستاد این‌فرستاده نقل کرده است که «وشمگیر رادردیلمان بین‌عده کسانی که مشغول زراعت برنج بودند مشاهده کردم وقتی که آن‌جماعت مرادیدند کم کم دورمن جمع شدند آنهامردمانی بودند که کفش بپانداشتند ونیم‌برهنه بودند وشلوارهای کوتاهی بپاداشتند که‌از کهنه‌های رنگارنگ ترتیب داده‌شده بود وبرتن بسیاری ازآنها جامه‌های پاره‌پاره بودوقتی که پیغام مرداویج رابوشمگیر گفتم واورا آگاه کردم که برادرش برشهرهای بسیاری دست یافته‌است بادهان خویش شیشکی بریش برادرش بست و گفت اولباس سیاه پوشیده ونوکرسیاه پوشان یعنی‌خلفای بنی‌عباس شده‌است! وچون بقزوین رسیدیم ازاوخواهش کردم تالباس سیاه بپوشد واوامتناع میکرد ولی‌پس از کوشش فراوان آن‌لباس رابپوشید ومن از جهل و نادانی و سخنان احمقانه او چیزها دارم که از ذکر آنها شرم میکنم» (۱)

وشمگیر بشهادت تاریخ بعداز مرداویج سلطان‌شد وسالها برمردمان حکومت راند

بدیهی است چنین کسانی که نمونهٔ کاملی از سایر پادشاهان بوده‌اند ازداشتن وزیرانی کاردان وزیرك وعاقل ناگزیر بودند این‌بود که وزرای خودرا از بین دانشمندترین افراد عهدخود چون‌بوعلی‌سینا انتخاب‌میکردند وتاممکن‌بود جانب آنها رارعایت مینمودند.

۱ــ ابن‌اثیر جلدهشتم صفحه ۸٤

وزیران نیز درچرخاندن اوضاع درهم‌وبرهم ومغشوش آن روزگار که‌هرروزصورتی‌ازخاص‌بخود میگرفت منتهای کاردانی را بکار میبردند و غالباً تازمان مرك خدمتگذاری کوتاهی نمیکردند واز نصیحت‌ودلالت‌امیران خود کـه وشمگیر با توصیف بالا عاقلترین‌شان بود کوتاهی نمی‌نمودند. چنانکه «صاحب‌عباد» هنگامیکه درمرض موت بود فخرالدوله دیلمی بخانه اورفت صاحب که وزیرمدبر او بود بوی گفت:

« هرچه در وسع وطاقت من‌بود در رواج کار دولت تو کوشیدم و دیباچه جوانی وعنفوان زندگانی رادرکار این دولت سپری کردم و بسیار خون جگرخوردم تانام توباین سیرت رسیده اکنون‌بنده میرود واگر امیر برهمان طریقه رود‌برکات آن‌بروزگار همایون بازگردد ومرادرآن نامی نباشد، ولی‌بدین خامل‌الذکر راضیم تاهم‌امیر نیکونام باشد وهم رعیت در آسایش باشند. اما اگر خلاف این صورت بندد براهل جهان چون آفتاب روشن شود که آن همه‌ساخته وپرداخته بنده‌بود واین‌چنین کار دولت‌رازیان دارد ودرملك خللها ظاهرشود. نباید امیر بقول صاحب‌غرض مفتن کار کند وعنان اختیار ازصوب صواب‌بگرداند». (۱)

اما فخرالدوله که مانند سایر امیران سخت جاهل ونادان و عامی بود ومانند سایرشاهان‌عمری‌رادرلهوولعب وشرابخواری‌وهرزگی بگذرانید نه‌تنها باین وصایا گوش فرانداد بلکه روزبعد از فوت صاحب امر کرد تا اموال‌اورا مصادره کردند وازخویشاوندان او یکمیلیون درهم بگرفتند و ازجمله اموال‌او هزارطیلسان وهزاردست جامه مصری بفروش رسانیدند. شغل‌وزارت خویش‌رابه«ابوعلی بن حمویه» وابوالعباس‌ضبی درمقابل‌ده‌هزار درهم‌سپردواین دونفر که در سختگیری و ستمکاری حجاج‌بن یوسف عهد بودندمعلوم‌است درمقابل‌شغل‌خریداری‌شده‌چه‌بروزسیاه‌مردمان‌آوردند. (۲)

وزیران در کشورهای ایران قرن چهارم بزرگترین نقش را بازی میکردند عقد معاهدات تعین تکلیف جنك‌وصلح و فرستادن عمال بولایات تحت قلمروامیر جلوگیری ازکارهای احمقانه و کودکانه امرا، رسیدگی بدواوین یا وزارتخانه‌ها وتعیین تکلیف هریك، و بطورکلی تعیین مشی سیاست قلمرو امیر کلا بدست آنها سپرده‌میشد.

---

۱ - حبیب‌السیر جلددوم صفحه۱۵۶

۲ - تجارب‌الامم جلدششم صفحه ۲۶۲

این وزیران هرچند که در ممالك اسلامی زندگی میکردند ممکن بود از بین اقلیت‌ها ویا فرقی که درقلمرو امیرجزو اقلیت بشمار میرفتند انتخاب شوند. چه نظر عمده به‌سیاست وکاردانی وزیر بودنه مذهب اوچنانکه وزیر وکاتب عمادالدوله (۱) ووزیر عضدالدوله مسیحی بودند وحتی عضدالدوله بنصر بن هارون وزیرمسیحی خویش امرداد که جهة مسیحیان کلیسائی هم بنا نماید تا آنهاهم بتوانند باجرای مراسم دینی خودشان بپردازند (۲) بلعمی وزیرشیعی بود وحسنك وزیر سلطان محمود باسماعیلی بودن متهم بود.

ادارات دولتی

نوع ادارات دولتی آن‌زمان درهرامیرنشینی متغیر بود ولی بطورکلی ازلحاظ نوع‌ادارات که آنها را دواوین مینامیدند در همه‌جا یکسان بود. در واقع بنای ادارات دولتی‌ایران بعداز اسلام راسامانیان گذاشتند چه آنها بخوبی میدانستند که استقلال ماوراء النهر وخارج‌شدن ازتسلط عرب بدون‌داشتن یك‌حکومت محکم ومتمرکز ممکن نیست وبرای‌این کار بایجاد وزارتخانه‌ها وتقسیم کارهای دولتی پرداختند وچندین‌دیوان مهم‌احداث کردند که مجموعه آنها درتحت سرپرستی وزیر تمام امور مملکت را رسیدگی مینمودند. ایجاد این‌دواوین و کیفیت عمل‌آنهاتقلیدی‌بوداز‌ادارات‌دستگاه‌امپراطوری ساسانیان که بعدها بنوعباس برای‌اداره امور کشورپهناورخوداز‌آن استفاده کردند.

سامانیان نیز با اندك تغییری دستگاه حکومت خودرا برهمان‌اصول پایه نهادند. دراینجا باید باین نکته توجه‌داشت که‌تصمیمات‌دستگاه حکومتی قرن چهارم بعلت رژیم فئودالیته چندان جدی نبود چه فئودال های بزرگ وخانواده های‌معروف ماوراء النهروخراسان وجبال‌وری‌وغزنین‌ومتنفذین دربارها دراغلب کار های دیوانی دخالت میکردند و همیشه بنفع خودشان درآن دواوین اشخاصی‌را میگماردند تاتصمیمات دولتهارا بمنفعت خویش تمام کنند.

ادارات‌دولتی سامانیان که کم وبیش درسایرامارت نشین های دیگر نیزمراعات میشد عبارت بود از:

۱ - دیوان وزیر که مهمترین ادارات‌مرکزی بود وتمام رشته های

---

۱ - تجارب‌الامم‌جلد پنجم صفحه۳۰۳

۲ - حبیب‌السیرجلددوم صفحه ۱۵۵

سیاسی واقتصادی را تحت نظرداشت وسایر ادارات ورؤسای آنها تابع این دیوان بودند وچنانکه گذشت غالباً وزرا از بین خاندانهای بزرك یا علما وفضلای عالیقدر انتخاب میشدند .

۲ - دیوان مستوفی که امورمالی ودخل وخرج مملکت را میرسید .

۳ - دیوان رسائل که تمـام اسناد و مدارك دولتی را نگهداری میکرد واداره دیپلماسی باسایر کشورها نیزبا اوبود . این دیوان از لحاظ کار حساسی که داشت همیشه سعی میشد که برسرآن اشخاص کاردان و هوشیار وعالمرا بگذارند که درعلم وادب وخاصه نویسندگی سرآمداقران عهدخود باشند چه صاحب دیوان رسالت در واقع یکی ازکارهایش امور وزارت خارجه امروز بودودرآن‌عهداین‌شغل بعلت آشوب وفتنی که سراسر کشور ها را فراگرفته بود بسیار حساس بود زیراکه از لوازم حکومت فئودالیته اسلامی منازعات و کشمکش‌های احمقانه بین‌اقربا وخویشاوندان خاندان هادرسر بدست آوردن زمین بیشتری بود دراینجاقلم توانای صاحب دیوان‌رسائل بزرگترین نقش‌را بازی میکردچه او باانشای مطلبی میتوانست که جنگهای چندین‌ساله را خاتمه دهد ویا منازعات چندین‌ساله را شروع نماید . بهمین علت در موضوع کیفیت نویسندگی در آن عهد کتب زیادی نوشته‌شده است که ذکرآنها ازموضوع ماخارجست .

٤ - دیوان شرط که کارش نظارت برآذوقه وحقوق سپاهیان ووضع نگهداری آنها بود .

٥ - دیوان برید که همان اداره پست باشد وظیفه این‌دیوان رسانیدن اخبار دولتی بود . سلطان محمود در جنب این دیوان دیوان دیگری تهیه دیده بود بنام دیوان اشراف که کارش جاسوسی ولایات وشهر های داخلی و کشورهای‌خارجی بود که تمام اخبار بزرك‌و کوچك آن کشورهارا بغزنین مرکزغزنویان میرسانید کارمندان این‌دیوان مستقیماً بادیوان وزیرویاخود سلطان غزنوی سروکار داشتندواز سایر دواوین متابعت نمیکردند .

٦ - دیوان محتسب که کارش رسیدگی بنرخ بازار و اوزان و مقادیر خرید وفروش ورسیدگی ببدی ویامرغوبی جنس‌های دهقانان وکارگران بود . خرید وفروش اجناس تقلبی‌را غدغن‌میکرد ودربالا وپائین‌رفتن نرخ نیزنظارت داشت . این دیوان امورعامه‌مردم را نیز نظارت مینمود تا از حدودشرع ومذهب‌تجاوزنکنند . شراب خوران را تعذیرمیکرد و کسانیکه

خلاف شرع مینمودند در ملاء عام حد میزد ، دزدان را دست میبرید و فاسقان را صدضربه شلاق میزد .

۷ - دیوان مشرف که بردخل وخرج خزانه دولت نظارت میکرد .

۸ - دیوان اوقاف که بخالصجات واوقاف منقول وغیرمنقول رسیدگی مینمود .

۹ - دیوان قضا که بدعاوی خلق میرسید و تقریباً در حکم وزارت عدلیه امروز بود . رئیس این دیوان را درمرکز قاضی القضات می نامیدند و از بین عالمترین ودانشمندترین قضات انتخاب میشد .

محل این دواوین دردستگاه سامانیان در کهندز بخارا بود وعمارات آنهارا ازدرغربی حصار بخارا تا دروازهٔ ریگستان نهاده بودند . (۱) در مراکزدیگرمانند نیشابور وری وغزنین وهمدان واصفهان وشیراز وغیره این دیوانها در کهندز آن شهرها بود .

هرولایتی ازولایات قلمروامیران قرن چهارم دارای دواوینی نظیر دیوانهای فوق بود مثلاخوارزم - چغانیان - خراسان در عهد سامانیان هر کدام دیوانهائی نظیردیوانهای فوق داشتندسایرولایاتامیران دیگرنیز بهمین ترتیب بود این دیوانهای محلی از دومرکز دستور میگرفتند یکی حکام محلی ودیگری حکومت مرکزی حکام ولایات مستقیماً ازطرف امیر بانظارت وزیرانتخاب میشدند وغالب آنها از فئودالها و خاندانهای محلی بودند . درهرشهری یك رئیس داشت که ازمیان متنفذین محل انتخاب میشد و دیه ها وقصبات را هم کدخدایان اداره میکردند . (۲) در دستگاه سامانیان وغزنویان بزرگترین شغل پس ازوزارت امارت خراسان بود که صاحب آن شغل را از میان بزرگترین سرداران انتخاب میکردند امیر خراسان درقلمروحکومت خود که سراسرخراسان آن عهد را شامل میشد مطلق العنان بود ومانندامیرسامانی درحوزه متصرفی خویش باستبدادحکومت میکرد . اونیز مانند امیرسامانی دارای وزیر و دواوینی نظیر دیوانهای فوق بود .

ابن حوقل ازطرز اداره حکومت سامانیان و مقدار حقوقهائی که به کارمندان ادارات سامانیان پرداخت میشده است صورت جامعی داده است که

---

۱ - تاریخ بخارا صفحه ۳۱

۲ - تاریخ تاجیکستان غفوراف

نقل آنها دراینجا خالی ازفایده نیست اومی نویسد « دستگاه دولتی سامانی وضعی دارد که لزوم معدلت ودادگستری را درمیان مردمان ایجاب مینماید امورخلق بدست قاضیان صاحب رای وحکمرانان لایق سپرده شده است.

درآنجا قاضی وحاکم ازلحاظ حقوق برابرند وحقوق برید و عامل مالیات نیز ازلحاظ مقدار مانندآن دوست و مقدار کارمندان ادارات نسبت باحتیاج زیاد و کم میشود ولی حقوقشان درهر اداره‌ای که باشند با هم مساویست مثلا اگر برای عامل معونه محلی مرسومی فرض شود همان‌مقدار برای بندار(۱)وقاضی وصاحب برید نیزفرض‌میشودواین وجوه بدون کم و کاست بصاحبانش‌میرسد نحوه پرداخت بیستگانی(۲) دیوان برید درخراسان وماوراءالنهر بقرار زیر است:

سمرقند	۷۵۰	درهم	ابیورد	۵۰۰	درهم	ایلاق	۳۰۰	درهم
اربنجن	۳۰۰	«	بادغیس	۳۰۰	«	فرغانه	۱۰۰۰	«
اشروسنه	۳۰۰	«	طوس	۳۰۰	«	لیت	۳۰۰	«
خجند	۳۰۰	«	گوزگانان	۶۰۰	«	خوارزم	۱۰۰۰	«
ختل	۴۰۰	«	طالقان	۳۰۰	«	گنج‌روستا	۳۰۰	«
آمل‌وزبر	۴۰۰	«	قهستان	۳۰۰	«	مرورود	۳۰۰	«
زم	۳۰۰	«	نشابور	۳۰۰۰	«	بلخ‌وحومه	۱۰۰۰	«
گرگانیه	۳۰۰	«	چغانیان	۳۰۰	«	هرات	۱۰۰۰	«
مرو	۷۰۰	«	اشتیخن و کشانیه	۳۰۰	«	قبادیان	۲۰۰	«
سرخس	۵۰۰	«	شاش	۷۰۰	«	شومان‌وچرمنگی	۳۰۰	«
کش	۳۰۰	«	بوشنك	۳۰۰	«	ترمذ	۳۰۰	«

اگر یکی از مستخدمین دیوان برید که حقوقشان طبق صورتی که ذکرشد باشد یك درهم اضافه‌حقوق بگیرد قاضی‌هم که درآن دیار گماشته شده‌است هما قدر اضافه حقوق‌خواهدگرفت بندار وصاحب معونه نیزشامل همان مقدار اضافه حقوق خواهند شد».(۳)

۱- بندار: بمعنی تاجراست ودرآن روزگار کسی بوده است که بامور واردات وصادرات وسایر امور تجارتی رسیدگی میکرده است ودر حکم وزیربازرگانی امروز بوده است.

۲- بیستگانی: بمعنی جیره ومواجب است ودرآن روزگارچون رواتب را بیست روز به بیست روزمیدادندآنرا بیستگانی‌میخواندند.

۳- ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ۴۷۴

لشکر

وضع لشکریان ممالك شرقی اسلام را از ابن‌حوقل بشنویم که خودش شاهد و ناظر قشون این ممالك بوده است او میگوید « امروز تمام لشکریان کشور های اسلامی از قبایل متنوع و مردمان مختلف و نواحی گوناگون و شهرهای متفرق جمع آوری شده‌اند واگر درهنگام نبردآنان را شکستی روی دهد ویا حادثه‌ای ناگوار اتفاق افتد مسلماً همه متفرق و پراکنده میشوند وجمع کردن مجدد آن سپاه خالی از اشکال وزحمت نخواهد بود ولی لشکرهای سامانیان که ترکیبی از غلامان ترك وآزادگان و دهقانان است هر کدام دارای خانه ومسکن معینی هستند که نشانی آنهارا متصدیان امور میدانند و اگر در حادثه ای شکست درلشکر افتد و یا چشم زخمی از دشمن رسد و لشکریان پراکنده گردند متفرقین فوراً درمحل موعود که قبلا پیش بینی شده است جمع میشوند واگر عده‌ای ازایشان کشته شوند و یا درهنگام جنك و گریز بمیرند امکان پر کردن جای آنها وجود دارد .

درلشکر سامانیان بخلاف سایر لشکرها دلیلی برای پراکنده شدن وجودندارد. علت اینموضوع آنست که امرای لشکر سیاستی نیکو دارند و بتمام زیردستان خود از دورونزدیك توجه مخصوصی مبذول میدارند وهرگز از احسان وبخشش درحق سربازان خود قصور نمی نمایند واگر یك تن از آنان عملی خلاف و یا جرمی نابخشودنی بنماید که مستوجب عقوبت باشد درمجازات اوغفلت نمی‌ورزند تاآنجاکه اگر مجرم از خویشان و اقربای خودشان باشد درقصاص اوتکاهل نمی کنند ومسلم است که هرگاه سیاستی عقلائی بکار رود امور دنیا مرتب خواهد شد و کارها بانتظام خواهد گرائید . (۱)

نفقات ورسوم لشکری را مرتب میدهند واز پرداخت آن جلوگیری نمی کنند و این مرسوم در رأس هر نود روز مرتب پرداخت میشود در هنگام پرداخت اول راتبه و وظیفه فرزندان و نزدیکان و اقربای شاه را میدهند وسپس باین‌نسبت نوبت بدیگران میرسد جمع کل مرسوم لشکر که دردستگاه سامانیان پرداخت میشود ۵ میلیون درهم‌است وراتبه‌هرلشکری چهار درهم است که واحد مالیاتی محسوب میشود . (۲)

۱- ابن‌حوقل جلد دوم صفحه ٤٧١

۲- ابن‌حوقل « صفحه ٤٧٣

اینصورتی بود که ابن‌حوقل ازلشکریان سامانی وراتبه ووظیفه آنها داده بود . - اوضاع قشون غزنویان نیز تقریباً بهمین‌شکل بوده است اما وضع لشکرهای آل زیار و آل بویه باین‌ترتیب وتنظیم وتنسیق نبوده است دربین لشکریان آنها بهیچ وجه روح انضباط وجود نداشته‌است وغالب آنها تربیت صحیح نظامی نمیدیدند .

علت این بی انضباطی آن بود که اوضاع داخلی این خاندان بخلاف غزنویان وسامانیان سخت آشفته بود . آنها درمدت یك قرن برسرزمینی که بگرگان وری وجبال‌وفارس محدود میشد حکومت کردند ودراین یك‌قرن دراین سرزمین محدود درحدود سی ودونفر ازاین‌خاندان حکومت نمودند وغالباً دریکزمان چهار یا پنج نفر ازآنان برسرحکومت بودند و دائماً با یکدیگر درنزاع و کشمکش بودند. مثلا عضدالدوله وفخرالدوله و مؤید الدوله ، عزالدوله و قابوس بن وشمگیر تقریباً دریك تاریخ در سرزمین نامبرده حکومت میراندند ودائماً بعلت رقابت با یکدیگر بخاك هم دست اندازی میکردند مسلم است که هریك ازاین امیران هر چقدر ب.ر تعداد نظامیان خود میافزود باز کم بود چه رقیب اونیز بیکار نمی‌نشست واوهم ولو برای رقابت با دیگران‌هم شده باشد بتعداد قشون‌خود نسبت باحتیاج روزمیافزودومسلم‌است که به یك چنین‌قشون بی بند وباری‌نمیشد تعلیم‌صحیح داد وانضباط‌آموخت .

دیالمه چون نمی‌توانستند حقوق مرتبی بلشکریان خود بدهند برای خشنودی‌آنها قسمت اعظمی از زمینهای متصرفی خویش را بین‌آنان تقسیم میکردند وهمین امرتمرکز قوی‌را ازبین میبرد و لشکریان نیز حکومت مرکزی‌را خوار می‌شمردند از طرف دیگر دیلمیان میان لشکریانی که از نژاد دیلم بودند با سایرین‌فرق میگذاشتند وآنهارا بیشتر مینواختند این موضوع نیز براختلاف وتشتت قشون‌آل‌بویه میافزود چنانکه صمصام‌الدوله پسر عضدالدوله امر داد کسانی که درصحت نسب‌آنان بدیلمیان شبهه‌ایست نام‌آنهارا ازدفترسپاهیان خارج کنند وهمین‌عمل باعث شورش لشکر اوشد و سرانجام بقتل وی انجامید . (۱) تاریخ‌آل بویه با شورشهای پی درپی لشکریان‌آنها توام‌است هیچ پادشاهی‌ازاین‌طایفه نیست که درعهد اوچندین مرتبه قشونش بعلت نرسیدن راتبه ومواجب وشهریه نشوریده‌باشد.

قشون این‌خاندان مرکب بود ازمردمان گیلان وترك ودیلم وعرب و

۱- حبیب‌السیر جلد دوم صفحه ۱۵۷

کرد وهندو که هیچگاه باهم نمیساختند وهمیشه درسر موضوعات جزئی با یکدیگر درنزاع بودند دیلمی‌ها پیاده نظام را تشکیل میدادند و ترکان سوارنظام را درهنگام جنك پیاده نظام رده اول قرار میگرفت و بدشمن حمله میبرد واز عقب سواره نظام حملات آنهارا پشتیبانی میکرد وپس‌ازفتح درسر غنائم پیادگان وسواران بجان‌هم میافتادند. کم کم کار نزاع لشکریان بجائی رسیده‌بود که دیگر امیران آل‌بویه نمی‌توانستند درآن دخالت کنند مثلاوقتی که عزالدوله بختیار درصدد بر آمد که همه لشکریان ترك خودرا اخراج کند بعلت نفوذ فوق‌العاده آنان عاجز ماند واین اصل در تمام ادوار امارت این‌خاندان گریبانگیر تمام امیران آنها بود وچه بسا که‌مثل‌صمصام‌الدوله چنانکه گذشت جان خودرا درسر این‌اختلافات میگذاشتند. (۱)

لشکریان دیالمه بیشتر از اموال غارتی اداره میشدند وامیران آنها نیز درهنگام غارت دست آنهارا کاملا باز میگذاشتند . ابن‌مسکویه درباره رکن‌الدوله گوید « او هرچند که یکی‌از امرای بزرك دیلم بود ولی حقاً باید اورا در ردیف سربازی غارتگر که فکری جز بچنك آوردن اموال مردمان ندارد‌شمرد اوحتی درموقع نهب وچپاول مایملك اقوام وخویشان وپیوندان خود بهیچ وجه غمی بخود راه نمیداد چه او درمواقع جنك مجبور بود لشکریان انبوهی‌همراه خود داشته باشد وباین علت بآنها که همه برای غارت وچپاول گرداورا گرفته‌بودند آزادی‌عمل‌هرچه بیشتر میداد این‌سربازان درقتل وغارت باندازه‌ای زیاده روی میکردند که حتی خود رکن‌الدوله‌هم نمی‌توانست ازآنها جلوگیری کند . (۲)

رویهم رفته اوضاع لشکری قرن‌چهارم ازلحاظ تربیت واداره امور وانضباط لازم ،قراری بود که دیده شد . البته در درجه اول قشون سامانی وبعد غزنویان تا حدی از لحاظ آلت و عدت و تربیت لازم بهره‌ای داشتند ولی لشکریان دیلم که همه ازمفسده جویان ترك و کرد و پارسی وعرب و دیلمی تشکیل‌شده بودند هیچگونه ترتیب وتنسیقی‌را قبول‌نمی کردند وجز نهب وغارت شهرها وویران کردن بلاد واز بین بردن مردمان،حتی‌اولیای خود نظر دیگری نداشته‌اند و بطوری که اشاره خواهد شد ازاین لحاظ ضررهای جبران ناپذیری بساکنین قلمرو آنان وارد شد .

۱- حکومت دیالمه مینورسکی

۲- تجارب‌الامم جلد پنجم صفحه ۲۷۹

مالیات

مهمترین موضوعی را که امیران قرن چهارم از وزیران خود میخواستند ترتیب و تنظیم خراج و مالیات قلمروشان بود که روز بروز بعلت مخارج روزافزون دربار واطرافیان آنها زیادتر میشد . این خراج از مردمان طبقه سوم یعنی کارگران و کشاورزان وپیله‌وران ومزدوران گرفته میشدچه طبقات بالا و خاندان های امیران واطرافیان آنها ازدادن خراج ممنوع بودند ویا بعلت طغیان وسر کشی های دائمی دیناری بخزانه دولت نمیپرداختند .

روش حکومت ها هم‌طوری بود که مجبور بودند روز بروز براین مالیات ها اضافه کنند . چه ترمیم خرابیهائی که‌درقلمروامیران بعلت‌حوادث وفتن وآشوب وغوغای فئودالهای محلی روی میداد ، خرج ساختمان های دولتی که هر روز دامنه‌آن وسیع ترمیشد ، مخارج ساختمان های مساجد ومقابر اولیای دین ، تفنن‌های کودکانه پادشاهان وامثال‌آن نیزسربار این مالیات میشد . مثلاهنگامی که دوبارسرای‌امیران‌سامانی‌دربخاراآتش گرفت‌وازسر تابن‌سوخت . دوباره‌آنرا ازاول نیکوتر وبهتر برآوردند و تمام اثاثه زرین وسیمین‌آنرا که باسوخته بود ویاغارت شده بود بهتر و زیباتر ازاول تهیه دیدند وترمیم کردند.(۱) خانه‌های‌امیران محلی‌آل‌بویه بعلت کشمکشهای خانوادگی هرچندیکبار باخاك یکسان میشدوبازدوباره آنهارا ازنوبنیاد می‌نهادند . عضدالدوله دیلمی درسر ساختمانهائی که در بغداد کرد بشرحی که در تواریخ زمان بایددید مبلغ گزافی خرج نمود که مسلم تمام‌آن از کیسه پرفتوت کشاورزان وطبقات زحمتکش زمان پرداخته شد . (۲)

همین پادشاه بشرحی که در این وجیزه نمیگنجد بمالی گزاف که امرای جلوترازوی از زحمت ودسترنج زحمتکشان تهیه دیده بودند و از ترس چپاول بزیر خاك دفن کرده بودند دست یافت « و همه آن گنج را بخزانه نقل کرد وعمارتی‌منیع برسرتربت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ساخت .» (۳) تفریحات کودکانه واحمقانه این سلاطین ومخارج گزافی که خرج آنها میشد بحدیست که شرح آن کتابی علیحده خواهد وازموضوع

---

۱ - تاریخ بخاراصفحه ۳۲

۲ - تجارب‌الامم جلدصفحه ٤۰٦

۳ - روضة‌الصفاجلدچهارم صفحه ٤۷

مقال ما خارجست . تمام این مخارجات با نضمام خرج کمر شکن دربار و ادارات دولتی اولشکر کشی های بیمورد وهزاران مخارج غیرضروری دیگر ازمحل مالیات پرداخت میشد .

درآن عهد اززمین وجنس مالیات گرفته میشد یعنی یك مالیات جنسی می گرفتند ویك جریبانه ئی که مالیات برزمین بوده است باین طریق که زمین های زراعتی را بحسب جریب مساحت میکردند و مالیات وضع میکردند جریب هم بردونوع کبیر وصغیر تقسیم میشده است جریب صغیر یك سوم جریب کبیر بود که حدآن ۶۰ ذرع در ۶۰ ذرع پادشاهی میشده که هر ذرع پادشاهی هفت قبضه بوده است . (۱)

ابن‌حوقل درموضوع خراج ماوراء النهر مینویسد : «هنگامی که من درآن سامان بوده‌ام مالیات آنجا بعهده ابی منصور صالح بن نوح بود و دومرتبه درسال دریافت میشدهر ششماه یکبار وجمع کل مالیات بیست میلیون درهم بود و اگر لازم بود اینمبلغ بچهل میلیون درهم میرسید خراج یك جریب زمین نسبت بوضع آن از سه ربع درهم شروع میشد و تاربع وثلث درهم میرسید . (۲) ازاین رقم یکمیلیون وصدوشصت وهشت‌هزاروپانصد وشصت وشش‌درم وپنجدانك ببخارا تعلق‌میگرفت . (۳)

رقمی که ابن‌حوقل میدهد خراج قلمروسامانیان بوده‌است که تاحدی از لحاظ سیاست دولتی و اداره کشور سر و صورتی داشته است ولی آل بویه که تمام دوران‌حکومتشان بزد وخورد ومنازعه وجنك‌وکشمکش بایکدیگر گذشته‌است وحکومت‌هاچون بسیارزود گذر بوده‌اند نمیتوانسته‌اند سر و صورتی بخود بگیرند . بنا براین غالباً مالیات سالیانه را یك جا بعهده وزیران خودمی گذاشتند وتمام آنرا نقد وجنس ازآنها می گرفتند . چنانکه عمادالدوله علی بن بویه در اول‌کار مالیات سالیانه خود را بوزیر مسیحی‌اش ابوسهل سعدبن‌اسرائیل واگذاشت بمبلغ چهار میلیون درهم و پس‌از کشتن اواین مالیات را وزیر بعد ازاو بنام اباالعباس احمدبن محمد قمی‌حناط قبول کرد بمبلغ ۸میلیون‌درهم که درسال پس‌ازوضع تمام‌مخارج ومواجب ها ورواتب عیناً بخزانه امیر بپردازد . (٤)

۱ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ٤۷
۲ - ابن‌حوقل
۳ - تاریخ بخاراصفحه ۳۹
٤ - ابن‌مسکویه جلدپنجم صفحه ۲۹۹

مالیاتهائی که درسال ۳۵۸ یعنی عهدابن عمیدوزیر صاحب تدبیر آل‌بویه درقلمروآنان مرسوم بوده‌است بقرارزیراست :

خراج نصیبی ازگندم وارزن وسایرحبوبات پنجمیلیون درهم

خراج نصیبی ازسرشماری پنجهزاردینار

خراج ازعشور واموال‌اللطف پنجهزاردینار

خراج ازگوسفند وگاو ومیوه جات پنجهزاردینار

خراج از عقار مسقف وخانات وحمامهاششهزاردینار(۱)

خرج موصل ازجمع جهات شش‌میلیون‌وصدونودهزاردرهم (۲)

خراج بصره ازجمع جهات‌شش‌میلیون درهم

خراج واسط ازجمع جهات شش‌میلیون‌درهم (۳)

ارتفاع عراق ازجمع جهات ازتکریت تاواسط بدون حق بیت‌المال سی‌میلیون درهم (٤)

ارتفاع خوزستان از جمع جهات بدون حق بیت المال سی‌میلیون درهم (٥)

اصفهان از جمع جهات دوازده میلیون درهم (٦)

ری وجبال‌چنانکه گذشت هشت میلیون درهم

جزیره غیرازلفین وموصل‌پنجمیلیون‌درهم (۷)

خراج گرگان در آنعهد بوشمگیرمیرسید وبواسطه ثابت نبودن وضع اقتصادی آن سامان‌این مالیات از ۲۰۰ هزاردرهم تایکمیلیون‌درهم تغییرمیکرده‌است (۸) اما خراج فارس که خود کشوری علیحده محسوب میشده‌است بسه نوع گرفته میشد اول خراجی که بعنوان قانون می گرفتندو آن خراجی بود که اززمین اعم از اینکه کشت شود ویا نشود گرفته میشد

---

۱ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲۱٤

۲ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲۱۹

۳ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲۳۹

٤ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲٤۷

٥ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲٥۹

٦ - اسطخری صفحه ۱۹۸ ابن‌حوقل صفحه ۳٦۷

۷ - ابن حوقل جلد اول صفحه ۲۱٤

۸ - ابن حوقل جلددوم صفحه ۳٦۷ واسطخری صفحه ۱۹۸

دوم مالیاتی بنام مساحت میگرفتند که بر زمینهائی که بوسیله آب زراعت میشد یعنی زراعت آبی داشتند تعلق میگرفت ـ باراضی بایر یازمینهائی که کاشته نمیشد تعلق نمیگرفت بیشتر مالیات فارس از این نوع خراج جمع ـ آوری میشد .

از هرجریب کبیری از زمین که دزآن جو و گندم میکاشتند طبق این اصول صد ونود درهم مالیات گرفته میشد واز هرجریب زمینی که درخت کاری بود صد ونود ودو درهم میگرفتندواز توتستانهاهرجریبی دویست وسی وهفت درهم واز زمین پنبه کاری هرجریبی دویست وهفتاد درهم وازموستان هرجریبی چهارصد درهم مالیات میگرفتند .

سوم مالیاتی بود بنام مقاسمه که از صدقات و ده یك کشتی‌ها و پنج یك معادن وجزیه اهل‌ذمه و ضراب‌خانه‌ها ومراصد وپیشه‌وران وچراگاهها وآسیاب ها وخانه‌های شهرها وقری وقصبات جمع‌آوری میشد.

جمع مالیات فارس بریکمیلیون وپانصد هزار دینارطلا بالغ میآمد و این‌مبلغ غیرازمالیات ارجان بود که ده هزاردینار درسال میشد که بمصرف خصوصی رکن‌الدوله‌دیلمی میرسید. (۱)

این مالیاتها بطوری که گذشت درقلمرو سامانیان سالی دوبار گرفته میشد ودرقلمروآل‌بویه بسته‌بود بامنیت ویااغتشاش درولایات. عضدالدوله دیلمی قرار گذاشت که خراج‌را سالیانه بپردازند و اول پرداخت مالیات از نوروز معتضدی شروع شود (۲) ولی‌این نسق‌هم بعلت هرج‌ومرج اوضاع باقی نماند وپس‌از عضدالدوله وتقسیم قلمرواو بین پسرانش بهم خورد .

چیزی که هیچ وقت کم نمیشد مقدارزیاد مالیات بود که امرای دیلمی بهرصورتی که بود از پیشه‌وران و کشاورزان وکارگرانو کسانی که مالیات بآنها تعلق‌میگرفت با زور وجور وظلم وحبس وشکنجه میگرفتند وهمین امر باعث اغتشاشات زیادی میشد که درتاریخ آن روزگار باید دید .

وضع اقتصادی

با صرفنظر کردن ازسنن‌وتشریفات دربار و ادارات آنزمان چون صحبت ازخراج ومالیات شد بد نیست که شمه‌ای‌هم از اوضاع اقتصادی عهد سامانیان و آل‌بویه دراینجا ذکر شود . قلمرو سامانیان تقریبا در حدود یك قرن از

۱- ابن‌حوقل جلداول ازصفحه ۳۰۲ تا ۳۰۴

۲- ابن مسکویه جلد پنجم صفحه ۴۰۷

هجوم خارجیان مصون‌ماند وهمین امر باعث رونق اقتصادیات شد. بشواهد زیادی که در تاریخ مسطوراست در این مدت خرابیهائی که از حکومت تحمیلی عرب روی داده‌بود ترمیم‌شد.وچنانکه درفصل اول این مقال گذشت درسراسر قلمرو سامانیان باغهای بزرك وبوستانها و کشتزارهای پر برکت احداث گردید بطوریکه محصولات‌ماوراء النهر پس‌از مصرف داخلی بخارج حمل‌میشد.

مثلا زء فران قبادیان و چغانیان و روناس و روین ماوراء النهر بهندوستان وممالك‌اسلامی میرفت وبازچنانکه گذشت چراگاههای ماوراء‌ـ النهر ازلحاظ تولید مواشی بسیار ذی‌قیمت شده‌بود وهمه‌ساله مقدارزیادی پوست وروده بصورت مال‌التجاره بتجار تحویل میشد که باحمل‌آن بخارج باقتصادیات قلمرو سامانیان کمك شایان میشد.

درآن روزگار بسیاری ازمعادن این‌سرزمین استخراج میشد وپس‌از آنکه مصرف داخلی را تامین میکرد مازاد آن بممالك همجوار فرستاده میشد مثلا ازخان وشقینه طلاوسك بدست میآمد واز کوههای فرغانه طلاو نقره وزیبق‌وچراغ‌سك وسك پای زهر و سنك مغناطیس وفیروزه آهن و روی وسرب وذغال‌سنك و نوشادر استخراج میشد و پس‌از تامین مصارف داخلی بخارج حمل‌میگردید. سنك نمك کش بخراسان میرفت ولعل‌وبجاده بدخشان دراقصی‌ممالك دنیای‌آنروز خریدارداشت. (۱)

تجارت

شهرهای بزرك ماوراء النهرمرکز تجارت بود و دربازارهای‌آنها انواع و اقسام‌کاروانسراها وبار اندازها وسراها وتیمچه ها ساخته بودند که همیشه پرازامتعه وکالای داخلی وخارجی بود. شهرهائی که مجاورترکستان بود ازلحاظ تجارتی‌اهمیت فراوانی‌داشت. چنانکه طرازمرکز تجارت‌مسلمانان وترکان (۲) واسپیجاب معدن بازرگانان‌جهان بود (۳) خوارزم ولایت بزرك ماوراء النهراغلب توانگرانش تاجربودند وباترکان و خزریان و روسان تجارت مینمودند. (٤) رواج تجارت در این ناحیه بقدری بود که

---

۱ - رجوع شود بصفحه ۱٤٥و این کتاب

۲ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ۵۱۰

۳ - حدودالعالم صفحه ۷۰

٤ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ٤۸۲

درعهد عبدالله بن‌طاهر چهار صد وهشتادونه هزار درهم خوارزمی مالیات میداد . (۱) ازلحاظ تهیه مصنوعات ومنسوجات نیزسرزمین ماوراء النهر درقرن چهارم برسایرولایات برتری‌داشت دربخاراجامهای نازك ـ جانماز قالی ـ جامهای خواب ـ ظروف ـ چراغ ـ جامهای طبری ـ جامه های اشمونی (۲) و پارچه های پنبه‌ای و پشمین میبافتند (۳) وبخارج حمل میکردند . زندانیان بخارا چنانکه اشاره شد درحبس یك نوع تنك اسب میبافتند که یکی ازارقام صادراتی‌را تشکیل میداد (٤) وبطوریکه درفصل اول این بحث گذشت دربخارا محله‌ای بوده‌است بنام بیت الطراز که کوی کارگران صنایع دستی بوده است ودرآن کوی انواع اجناس فوق‌الذکررا می‌بافتند که پس‌ازمصرف داخلی‌بخارج حمل‌میشد . خوارزم مرکز فروش پوست بود وغالب تجارآنها بروسیه وممالك همجوار دریای خزرحتی‌تا قفقازمیرفتند وخرید وفروش پوست میکردند (٥) یکی ازشهرهای صادر کننده ماوراء النهر شهر کش بود که از آن استروترنجبین و نمك سرخ بهمه جهان میبردند ودیگرشهر ترمذبود که درآن صابون عالی‌وبوریای سبز وبادبزن های اعلاتهیه میشد (٦) .

درنزدیکی‌سمرقند کوه کوچکی بوده‌است بنام کوهك که دامنه‌آن‌تا دیوارشهر پیوسته بود از این کوه سنك های ساختمانی بشهر میآوردند و گلی‌هم که‌ظروف‌واوانی‌ازآن‌میساختندازاین کوه‌استخراج.میکردند.ازاین کوه شیشه طبیعی نیز بدست‌میآمده‌است(۷)شهرسمرقند مرکزساختن کاغذی بوده است که‌درمرغوبی‌وصافی‌دردنیای‌آنروزنظیر نداشته‌است وبتمام‌ممالك جهان حمل‌میشده‌است.(۸)یکی‌ازمواد‌تجارت‌این‌شهر برده‌فروشی بوده خاصه غلامان و کنیزکان ترك که دراین‌شهرخرید وفروش میشد وازآنجاآنها را

۱ ـ ابن‌خردادبه صفحه ۲۸
۲ ـ مقدسی‌صفحه ۳۲٤
۳ ـ اسطخری صفحه ۳۱٤
٤ ـ مقدسی‌صفحه ۳۲٤
٥ ـ ابن‌حوقل جلددوم صفحه ۲۸۲
٦ ـ حدودالعالم صفحه ٦٦
۷ ـ اسطخری صفحه ۳۱۹
۸ ـ حدود العالم صفحه ٦٦

بسایر کشورها می برده‌اند.(۱)خلاصه سمرقند بزرگترین مرکز تجارت و مجمع سوداگران ماوراء النهر بود واز آنجاکالاهای زیاد با قطار جهان حمل میکردند . (۲) در شهر شاش کمان و تیر خدنك وچوب خلنج میساختند کمان چاجی درسراسر دنیای آنروزگار شهرتی بسزاداشت (۳) کمانهای سوناخ نیزدرشهرت ومعروفیت بپای کمان چاجی میرسید وآنرا بهمه شهر هاحمل میکردند . (٤) در چغانیان جامه پشمین و پلاس و زعفران ودر اشروسنه نبیذ وآهن ودردارزنگی پاپیچ و گلیم و بساط پشمین تهیه‌میشد و ببازارها (٥) عرضه میگردید .

خراسان نیزدرآن عهد مرکز تجارت بود ولی بعلت جنك و کشمکش های خانوادهائی نظیر کامکاریان‌وسیمجوریان‌وآشوب فائق‌وتاش والبتکین وغیره نمی‌توانست درداد وستد وتجارت بپای ماوراء النهر برسد . بطور کلی ابریشم مرو وپارچه های ابریشمی‌آن سخت بنام بود و بهمه کشور ها حمل میشد . (٦) کشمش و زبیب هرات شهرت جهانی داشت (۷) چوب عرعر که منحصر بپوشنك بود بسایر نواحی حمل میشد . (۸) از کوههای طوس پیروزه ومس و سرب وسرمه و سنك فسان استخراج میشد و رقم صادراتی مهم خراسان را تشکیل‌میداد دراین شهر بندشلواروجوراب تهیه میکردند وبسایر نواحی میفرستادند . (۹)

درگوزگانان که درآن روزگار جزو ولایت خراسان محسوب‌میشد نمد وتنك اسب وزیلو وپلاس تهیه میشد (۱۰) در نشابورانواع واصناف پارچه‌های پنبه‌ای وابریشمی وپارچه های بس گرانبها و فاخر میبافته‌اند که

---

۱ - یعقوبی صفحه ٥۸

۲ - اسطخری صفحه ۳۹۸

۳ - حدودالعالم صفحه ۷۰

٤ - حدودالعالم صفحه ۷۱

٥ - حدودالعالم صفحه ٦۷

٦ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ٤۳۷

۷ - اسطخری صفحه ۲٦٦

۸ - اسطخری صفحه ۲٦۸

۹ - حدودالعالم صفحه ٥٦

۱۰ - حدودالعالم صفحه ٥٤

باقطار کشورهای اسلامی وغیر اسلامی حمل میشده است. این پارچه‌ها در تمام ممالک بعلت خوش بافتی خریدار داشت . این شهر که مرکز خراسان بود درعین حال مرکز تجارتی این ولایت بزرك نیز محسوب میشد و بطوری که درفصل اول گذشت دارای سرایها ودکانهائی بود که در آن اصناف کارگران ببافتن پارچه ها وتهیه کفش وسایر ملزومات زندگی مشغول بوده‌اند وکالا های تولیدی آنان پس ازرفع مایحتاج داخلی بخارج نیز حمل میشده است .(۱) بطورکلی خراسان ازلحاظ وضع اقتصادی تابع ماوراء النهر بوده‌است و اغلب تجار بزرك آنرا خوارزمیان تشکیل میدادند . که در همه شهرهای بزرك خراسان پراکنده بوده‌اند .

اما اوضاع تجاری جبال وری وسایرقلمرو آل بویه بعلت منازعات احمقانه خانوادگی این طایفه چندان روبراه نبوده است چه تجارت محیطی امن میخواهد وتا امنیت برقرار نباشد تجار بحمل مال‌التجاره وداد وستد با شهرها نمی‌پردازند . قلمروآل بویه بواسطهٔ نزاع‌دائمی‌در آن تاریخ سخت بشولیده بودواغلب درپیرامون شهرهای بزرك جنك وجدال‌ونهب وغارت وچپاول وراهزنی برقراربود . زیرا یا شاهزادگان بویهی و عضدی باهم زدوخورد میکردندویالشکریان‌ترك و کرد ودیلم وهندو بسرهم میریختند ویاتمام لشکردسته جمعی برضدامیرخود شورش وغوغا برپا میکردند . از این‌لحاظ تجارت وداد وستدعمده دراین سامان چندان رونقی نداشته است ولی باهمه این‌احوال بغداد چون مرکزخلافت بود وری چون پایتخت آل بویه محسوب میشد دارای بازارهای تجارتی بوده است که:احتیاجات خلق روزگاررا برمیآورده‌است .

محصولات‌ومنسوجات‌قلمروآل بویه ازقرار زیر بوده است درولایت جزیره مو وخرما وانگور وعناب بعمل‌میآمده‌است (۲) که قابل حمل بوده است درولایت‌خوزستان که درآن روزگار بعلت معموری بندهای رودخانه کارون وسایررودهای بزرك‌آن سخت آبادان بوده است انواع حبوبات و خرما عمل میشده‌است ومهمترین محصول‌آنجا نیشکر بوده‌است که درتمام شهرهای‌آن‌ولایت‌میکاشته‌اندوقندوشکرآنراباقاصی بلادحمل‌میکرده‌اند(۳)

---

۱ - رجوع کنید بصفحه ٤٦ این کتاب

۲ - ابن‌حوقل جلداول صفحه ۲۳۱

۳ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ۲٥٤

در شوشتر پارچه‌هائی بافته میشده است و بجمیع آفاق آنرا میبردند و بدیبای شوشتری معروف بوده‌است این پارچه که جامهٔ کعبه را نیز از آن تهیه میکردند دردنیای آنروز سخت شهرت داشته‌است واز جمله پارچه‌های گرانبها بشمار میرفته است . در سوس خزهای سنگینی تهیه میکردند که بجمیع شهرهاصادرمیشد . اترج این ناحیه نیز معروف وجزو صادرات بوده دررامهرمز جامه های ابریشمی میبافتند که خریدار آن در تمام بازارهای دنیای آن روزوجودداشته است در نهرتیری پارچه ای می بافتند که ببغداد حمل میشد . (۱)

درشهرری کرباس عالی بافته میشد و طیلسانهای پشمین نیکو تهیه میگردید وجامه‌های ابریشم‌سیاه نیز بافته‌میشد که بخارج حمل‌میکردند .(۲) در ولایت فارس انواع منسوجات تهیه میشد در شاپور پارچه‌ای می بافتند که بجامه شاپوری مشهوربود . زیتون و گردو واترج ناحیه ارجان بخارج حمل‌میشد ، ازگور گلاب تهیه میکردند واین گلاب حتی در روم واسپانیا و سیسیل‌وسرزمین‌های فرنك ومصرویمن وهندوچین شهرت بسزائی داشته‌است ونیز درآن ناحیه عرق طلع واترج و عرق‌بهار نارنج وآب زعفران تهیه میکردند که آنهاهم شهرت جهانی داشته‌است درشاپور روغن‌های معطر ازبنفشه وخیری وسایر گلها میگرفته اند وصادر مینموده‌اند .

درسینیز پارچه‌ای میبافته‌اند معروف بپارچه سینیزی که آنهم شهرت جهانی داشته‌است ودرمرغوبی ازپارچه‌توزی معروف آن زمان برتر بوده است در فسا پارچه‌های پشمی میبافتند که لباس پادشاهان بوده است و بقیمتهای گزاف دراقطار دنیا بفروش میرفته است . در فارس پارچه‌های ابریشمی وحریربافته میشد که درجهان نظیر نداشت وهرتهی ازآن‌صددینار طلا خریدوفروش میشد.

ازخندق دارابگرد مومیائی تهیه میکردند که بهترین مومیائی دنیا بود واستخراج آن بعلت کمیابی بپادشاهان وقت تعلق داشت ودیگران در آن دخل وتصرفی نمیتوانستند کرد ودر دنیای آنروز این‌مومیا بقیمت‌های گزاف وحیرت‌آوری بفروش میرسید. (۳)

---

۱ - ابن‌حوقل جلددوم صفحه ۲۵۶

۲ - رجوع شود بصفحه ۶۰ این کتاب

۳ - رجوع شود باسطخری وابن‌حوقل جلداول ذیل کلمه فارس

مرکز تجارت فارس درآنروزگار شیرازو بندرسیراف بود جغرافی‌نویسان ازبندر سیراف که مشهورترین بندرتجارتی آنروزگار است واز ثروتی که بعلت آمدوشد تجاراقاصی بلادعالم درآن انبار شده‌بود چیزها نوشته‌اند که مایه حیرت وشگفتی است . این بندر مثل بنادر مهم تجارتی امروز درآن روزگار رونق وشکوه عجیبی داشته است و انواع و اقسام تجاراز ملل‌مختلف ومتنوع درآن تردد داشتند وبتجارت ودادوستد مشغول بوده‌اند (۱) این‌بندر فارس وتوابع آنرا بادنیا مربوط میکرد وتمام فرا آورده های فارس و توابع که‌درفوق‌شمه‌ای‌ازآن‌ذکرشداز این‌بندر به اقطار عالم‌میرفت و اجناس‌وامتعه اقاصی بلادرا تجار آن‌بلاد برای فروش باین‌بندر میاورده‌اند .

باهمه‌این احوال بعللی که درفوق گفته شد اوضاع تجاری‌قلمروآل‌بویه چندان خوب نبود وتجار درقلمروآنان بخوبی‌زندگی نمیتوانستند کرد اما تجارت ماوراء النهر با شرق و غرب توسعه فراوان داشت . از زمان عباسیان کالائی که بماوراء النهر میآمد عبارت بود ازاشیاء تجملی وپارچه های گران قیمت وظروف برنزی ونقره‌ای وشیشه و احجار کریمه واسلحه های گرانبها ولی درعهدسامانیان ورود این اشیاء غدغن شد وفقط ورود چیزهائی که مورداحتیاج عامه بودآزادشد .

یکی ازعلل ترقی‌تجارت ماوراءالنهروخراسان راه‌کاروان رومیان شرق وغرب آسیابود که ازاین ناحیه میگذشت وپکن را ببغداد وسواحل ترکیه امروزمتصل‌میکرد اینراه ازشهرهای مهمی‌مانند بغداد وهمدان و ری عبورمیکرد وپس‌ازگذشتن ازنشابور ومرو ببخاراامیآمد وازآنجا به سمرقندوچاج میرفت‌وازسواحل جنوبی ایسی کولاعبورمیکرد و بمغولستان چین‌میرسید .این‌راه‌براه ابریشم موسوم بود وابریشم‌چین‌را بممالك اسلامی میاورد وکالاهای تهیه‌شده ممالك‌اسلامی‌را بداخله چین‌میبرد .

ماوراءالنهر وخراسان باساکنین بلغار نیزرابطه داشته‌است «ابن‌فضلان» که درقرن‌پنجم ازجانب خلیفه بکشور بلغار آن روزگار رفته بود بطورمفصل راه تجارتی‌را که آسیای میانه و اروپای جنوب شرقی را بهم متصل میکرد شرح داده است.او می‌نویسد که این راه از بخارا تاجیحون کشیده شده بود وازآنجابوسیله‌آب بادرگنج مرکز خوارزم میرفتند واز

۱-ابن‌حوقل‌جلد اول صفحه ۲۰۸

خوارزم پس ازطی دشت قبچاق بپادشاهی بلغار میرسیدند . (بلغار در آن روزگار بناحیه ولگای امروز اطلاق میشد)(۱) در بین این راه طویل کاروانسراها ومهمانسراهائی جهت استراحت شبانه تجار تهیه شده بود .

ازمسکوکاتی که در نواحی روسیه تادریای بالتیك بدست آمده است معلوم میشود که در آن ایام تجارماوراء النهر ازراه بلغار بااین نواحی نیز تجارت داشته‌اند چه دراوائل قرن نوزدهم میلادی در محلی که اکنون کاخ شوراها بنا شده است مسکوکاتی مربوط بدوره طاهریان بدست آمد که دلیل براین مدعاست کاروانهائی که باین ناحیه میآمدند غالب اوقات بسیار بزرك بوده‌است کاروانی که ابن‌فضلان باآن مسافرت کرده است در حدود ۵ هزارنفر باآن مسافرت‌میکرده‌اند بااین کاروانها نه تنها تجار بلکه صنعتگران - سفرا - استادکاران - دانشمندان - نقاشان - سیاحان وغیره هم مسافرت میکرده‌اندومسلم‌است که قوای مسلح ومجهزی‌ازآنهاحراست میکرده است وبحفاظت کاروان می‌پرداخته‌است . (۲)

بازارها خرید وفروش وتجارت ممالك‌اسلامی دربازارهای شهرهای‌بزرك و کوچك‌انجام میشد- این بازارها چنانکه درفصل اول دیدیم غالباًعریض وطویل بوده‌است ودردو طرف‌آن دکانهاوخان‌ها وکاروانسراها ومهمانسراها و بارانداز ها وسایر مایحتاج تجارتی‌بنا نموده بودند ونیزچنانکه گفته شددرغالب شهرهای بزرك مانند نشابور هر صنفی از صاحبان مشاغل برای خود بازاری داشتند که در آن بکسب وکار ویاتهیه موادلازم مشغول بودند مانندبازار کفشگران - عصاران طناب بافان وغیره این‌بازارها که همیشه مملو ازکالا بود تمام معاملات وارداتی وصادراتی کشورها دردرون‌آنها انجام میشد .

بازارهای شهرهای کوچك شکل دیگری داشت این بازارها درهر هفته ویاماهی یکبار درشهرها مفتوح میشد ودرمدت چندروزی که باز بود تجار ومردمان اطراف جهت معامله وخرید وفروش ویاتبدیل اجناس خود بآن بازارها میآمدند واغلب دراین بازارها یکنوع جنس بخصوص معامله میشد مثلا بازار طراویس در مسیرروستاهای شهربخارا سالی یکبار در فصل تیرماه بمدت ده روزافتتاح میشد ودرآن آنچه اجناس معیوب بوداز

---

۱ - مجمل‌التواریخ صفحه ۱۰۰

۲ - رجوع شود بتاریخ تاجیکستان تالیف غفوراف

برده وستور وديگرچيزها ميآوردند وميفروختند ورسم اين بازارچنان بود که پس ازفروختن اجناس ديگر پس گرفته نميشد و ادعاى غبنى از طرف فروشنده وخريدار مسموع نبود وعجب تراينکه هرسال بيشتر از ده هزار بازرگان جهت خريد وفروش از فرغانه وچاج وساير نواحى ماوراءالنهر باين بازار ميآمدند واغلب خوشنود باز ميگشته‌اند (۱)

در شرغ از توابع بخارا بازارى بوده است که در وسط زمستان هرسال ده روز افتتاح ميشد واز ولايتهاى دور بازرگانان وسوداگران ميآمدند ودرآنجاخريد وفروش ميکردند وبيشتر امتعه آنجا حلواى مغزين وچوب وماهى شور وماهى تازه وپوست گوسفند بود ودر عهد آخرين پادشاه سامانى اين بازاردرهرروزجمعه برقراربوده است(۲) باز دردرخشه از توابع بخارا هر پانزده روز بازارى بوده است که درآن بخريد وفروش مشغول ميشدند وچون سال بآخر ميرسيد بازار رابيست روز طول ميدادند وروز بيست و يکم را نوروز ميگرفتند وآنرا نوروز کشاورزان ميگفتند وکشاورزان بخارا اول سال‌را ازهمان روز حساب ميکردند .(۳)

اين بازارها منحصر بشهرهاى تابعه بخارا نبود بلکه در تمام‌شهر هاى کوچك قرن چهارم نظير اين بازار هاموجود بودامروزهم‌هنوز درشهر هاى متوسط اين مملکت مانند شاهى وتوابع رشت وغيره اين نوع‌بازار ها وجود دارد . اما درشهرهاى‌بزرگ‌ترعلاوه براين بازار هاى هفتگى و ماهيانه و ساليانه بطوريکه گذشت‌بازار هاى بزرگى بوده‌است که‌هميشه‌و در همه اوقات درآنها خريد و فروش ميشد-از ميان اين بازار ها در هر شهرى يك يادو بازارمشهورتر ازديگران بوده‌است‌چون‌بازار«ماخ»بخارا و«رأس‌الطاق»سمرقندوبازار«روده» رى‌وغيره که‌ذکر آنهادرفصل‌قبل گذشت .

پول

خريد و فروش درقرن چهارم بطور کلى پاياپاى بودوغالب‌سوداگران‌اجناس‌خودرا ازبازارى‌ببازار ديگرميبردندوبااجناس‌محتاج اليه‌خودتعويض‌ميکردند اينعمل‌درتمام‌شهرها، بزرك‌وکوچك‌وديه‌هاوقصبات‌وبنادررائج‌بودحتى درشهر

۱ - تاريخ بخارا صفحه ۱٤
۲ - تاريخ بخارا صفحه ۱۹
۳ - « « « ۲۱

های بزرك نیز تجار ازراه‌های بسیاردور باکالاهای زیاد و گرانبهامیآمدند وآن کالاها را بامتعهٔ مورد احتیاج خود تبدیل میکردند ومیرفتند.

در شهرها برای خرید و فروش جزئی و پرداخت شهریه ها و پیشتگانی‌ها واحتیاجات ضروری دیگر سکه‌هائی موجود بود که در دست مردم میگردید ودربازار همان شهررائج بود غالب این سکه ها از همان شهر خارج نمیشد چه در شهرهای دیگر آنرا برنمیداشتند ولی بعضی از مسکوکات که ارزش‌جهانی داشت بوسیله تجار بدورترین نقاط دنیای آن-روزگار میرسید این سکه‌ها ازلحاظ جنس‌فلز برسه‌نوع تقسیم میشد سکه هائی که جنس آن طلا بود ودینار نامیده‌میشدوسکه‌هائی که از نقره‌میزدند وسوم سکه‌های ممزوج ازنقره وسرب‌ومس وروی که درم یادرهم نامیده می شد .

در بخارا پیش از آمدن اسلام بآن ناحیه سکه پول مرسوم بود و اولین کسی که درآن‌شهرسکه زد «کاناخدات» حاکم آن شهربود که‌معاصر باابوبکر اولین خلیفه‌راشدین بود او سکه‌ازنقره خالص زد وبرآن‌صورت خودرا باتاج نقش کرد.

دراسلام‌دیگر کسی‌درآنجاسکه‌نزدتاعهدهارون‌الرشید که «غطریف-بن‌عطا» امیر خراسان شد ودرآن روزگار در ماوراء النهر و خراسان سکه‌های نقره ای خوارزم مرسوم شده بود ومردم آنها را بهنا خوشدلی بر می‌داشتند مردمان‌نزد او رفتندوازاو خواستند تاسکه‌ای بزنند که فقط درشهرهای مخصوصی رواج داشته باشد ودرآن روزگار نقره کمیاب‌بود سرانجام پس از مشاوره بامردمان واهل بازار قرار گذاشتند که سکه‌ای ممزوج از زر ونقره‌ومشك وارزیز وآهن ومس تهیه کنند.

پس از اینکه سکه‌ها آماده شدآنرا «غطریفی» نامیدند ومردمان «غدویفی» میگفتنداین‌سکه‌هاسیاه‌رنك شد وپول خوارزم چون ازنقره‌بود سفیدرنك بود ومردمان درقبول سکه‌های غطریفی کراهت داشتند وشش سکه آنرا درمقابل یك درم‌سنك نقره‌برمیداشتند واین عمل باعث زیادشدن خراج بخارا شد چه دولت وقت خراج را بدرم غطریفی میگرفت وشش عدد آنرا در مقابل یك درم سنك نقره حساب میکرد وخراج بخارا بدرم قدیم دویست‌هزار درم نقره بود وبدرم غطریفی بریکمیلیون وششصدهزار وپانصد وشصت‌وهفت‌درم‌بالغ آمد(۱)

۱ - تاریخ بخارا صفحه ٤٤

درقرن چهارم چند نوع پول در بخارا رائج بود یکی درم غطریفی که شرحش گذشت. این درم فقط در بخارا رائج بود دیگر سکه‌ای بود بنام محمدیه روی آن نقش صورتی وحروفی ناخوانا داشت ولی علامات آن از درم فوق‌الذکر متمایز بود این سکه را اسدبن سامان جد سامانیان زده بود سوم سکه‌ای بنام مسیبه که پول گرانبهای اهالی بخارا محسوب میشد و مردمان آنرا برسایر سکه‌ها ترجیح مینهاده اند. چهارم درم اسماعیلیه که اسمعیل بن احمد سامانی آنرا رائج کرد وآن سکه‌ای بود از نقره که در سراسر ماوراءالنهر معمول شد(۱)

درمهای سه گانه غطریفیه ومسیبه ومحمدیه چون سیاه‌رنك بود ابتدا درخارج بخارا بازحمت بجریان افتاد ولی بعدها بوسیله سپاهیان سامانی که بجنك میرفتند در سراسر قلمرو آنان حتی در گرگان وطبرستان وری هم رائج شد (۲) در سمرقند نیز در هم اسمعیلیه و محمدیه رواج داشت . (۳)

مردمان بخارا معاملاتشان‌را بدرمهای فوق‌الذکر میکردند وبدینار زر خرید وفروش نمیکردند وزر درنزد ایشان چون اسباب خانه‌ودارائی وتمول بوده‌است. این سکه‌ها هرچند که اول مردمان با کراهت آنرا برمیداشتند ولی بمرور زمان رائج‌شد تا آنجا که اغلب معاملات خراسان وماوراءالنهر بااین سکه‌ها میشد چه دولت وقت‌خراج را باحتساب این پول میگرفت و مشاهره سپاهیان وشهریه عمال‌دربار وبستگانی اعضای ادارات را در- سراسر ماوراءالنهروخراسان بااین پول میپرداخت وهمین‌عمل باعث رواج این پول شد.

درقلمرو آل بویه علاوه برسکه‌های سامانی وغزنوی که‌در گرگان وطبرستان‌وری‌وحتی اصفهان‌رائج بود دینارطلاوسکه‌های نقره نیزرواج‌داشت که معاملات روی آنها صورت میگرفت این‌دینارها که تمام ازطلا بود ودرمها که اغلب نقره بود دارای نقوش متعدد بود چه تا پیش از دیالمه خلفای بنوعباس برقلمرو آنها حکومت میکردند ودینار ودرهم بغداد در آنجا رواج‌داشت.

---

۱ - ابن حوقل جلد دوم صفحه ٤٩٠

۲ - المقدسی صفحه ۳٤۰

۳ - اسطخری صفحه ۳۲۰

چون حکومت بدست دیالمه افتاد بعلت هرج ومرج اوضاع وحکومت خان خانی عجیب وغریب هر روز یك نوع دینار ودرم رواج پیدا میکرد زیرا هر کسی که ازاین خاندان بر قطعه‌ای ازولایات آل بویه دست مییافت نام دیگری را از خطبه حذف میکرد واسم ونشان ویرا از سکه‌ها محو مینمود ونام خودش‌را درخطبه ذکر مینمود وبرسکه‌ها نقش میکرد بهمین مناسبت درمدت کوتاه حکومت این طایفه بتعداد پادشاهان آنها که برسی‌و اند نفر بالغ میشدند انواع و اصناف دینـار و درم طلا ونقره وجود داشت . بهمین مناسبت در بازارها این پولها را باطلا میسنجیدند و معامله میکردند باین طریق که مثلا درمعامله‌ای که هزار دینار ثمن جنس بوده است ممکن بود خریدار بهمان مقدار طلا بسنجد وبفروشنده بدهد.

دراینجا بدنیست باین نکته اشاره شود که دراین‌قرن بعلت اغتشاش های داخلی وناامنی راهها حتی دولتها نیزجرأت نمیکردند که عین دینارطلا ویادرم نقره را ازشهری بشهردیگر ببرند وغالباً بمیزان قیمت آنهادرشهر موردنظر اجناسی که ممکن بود فروش رود می پرداختند چنانکه سلطان محمودپس ازآنکه بپایمردی خواجه بزرك شمس‌الکفاة احمدحسن میمندی وزیرخواست شصت هزاردینارصله فردوسی‌را ازغزنین بطوس بفرستد بجای عین‌طلا امر کرد که نیل بار کنند وباشترسلطانی بطوس برند (۱)

تضاد طبقاتی در حکومت سامانیان وآل بویه

درقرن چهارم بااینکه در کشورهای اسلامی قواعد وقوانین اسلام مراعات میشد واین‌مذهب بطوریکه گذشت آمده بود تا فاصله‌ازبین سیدقریشی وزنگی حبشی بردارد ولی معذلك طبقه متمتع وطبقات رنجبر وجودداشت . چه اولااسلام و قواعدش ببردگی و خرید وفروش غلام و طبقات ممتـازنظرداشت وثانیـاً اوضاع کشور های اسلامی خاصه ایران بعدازساسانیان ازلحاظ طبقات مردمان وقواعدورسوم متداول بین‌آنهـا نحوه ای خـاص پیـدا کرده‌بود درست است که اسـلام طبقات ممتازه عهدساسانی‌را ازمیان برداشت ونابود کرد ولی بعلت‌خاصیت قواعد وقوانین‌اسلامی طبقه دهقانان که صاحبـان زمین‌های وسیع و املاك بزرك بودند طبقه‌ای خاص را تشکیل دادند که بابدست گرفتن ابزارتولید آن زمان قشرهای دیگراجتماع را مجبور کردند که ازآنها اطاعت کنند و

۱ - چهار مقاله صفحه ۵۱

بخدمتشان کمر بر بندند این دهقانان طبقات بالای اجتماع را تشکیل دادند و بر توده مردمان زحمتکش زمان وغلامان و بردگانی که از اقاصی بلاد عالم بشهرهای آباد میآوردند وطبقه اکثریت محروم کشور ها محسوب میشدند حکمرانی کردند .

دهقان ها

دهقانهای صدر اسلام که بلافاصله بعلت وضع اقتصادی خود با طبقه حاکمه عرب ساختند و باعث عمده پیشرفت سیاسی آنها در این سرزمین شدند کم کم در دستگاه امویان وعباسیان شاغل مناصب شدند و بیشتر مشاغل دولتی و سیاسی را بدست آوردند . این دهقانان در سراسر کشور مسلمان ایران که از کاشغر تا بغداد واز قفقاز تا قسمتی ازهندوستان را شامل میشد بر اراضی وسیع واملاك آبادان تسلط داشتند واز منافع این املاك باسم ارث که خدا آنرا برایشان بعنوان حد شرعی تعیین کرده است بدون کمترین زحمتی متمتع میشدند . ودر مقابل طبقه کشاورزان یا باصطلاح آنروز رعایا تمام عمر روی زمینهائی که هیچگاه از آن خود آنها نمیشد بذر می افشاندند وآبیاری میکردند و زحمت میکشیدند و هنگام برداشت محصول مقدار ناچیزی حصه خود را برمیداشتند وبقیه را بجیب دهقان میریختند .

برداشت رعایا نسبت بوضع زمین ومقدار آبی که بآن میرسید ، و نوع اقلیمی که زمین درآن واقع بود ، و کیفیت زراعت از لحاظ آبی ودیمی بودن آن ، ونوع محصول متفاوت بود . ونیز اگر دهقان بذر تنها ویا بذر با گاو وآهن وابزار وغیره برعیت میداد بازمقدار برداشت او تغییر میکرد رویهم رفته سهم رعایا از برداشت محصول زمین ازهفت یك تا سه یك بذر موجود متغیر بود وبقیه آن بمالك زمین یا دهقان آنروزگار میرسید . مالیات که شمه‌ای از نوع ومقدار آنرا در گذشته بیان کردیم از کل محصول برداشته میشد و مسلم است که قسمت اعظم آن بر رعایا تعلق میگرفت .

زمین دار بزرك ودهقان عظیم امیران وقت بودند . شاهان سامانی دارای زمین های وسیعی بودند که نحوه تحصیل آنرا در پیش ذکر کردیم ، آل بویه که از سرزمین های شمالی بشرحی که گذشت بطرف ری و جبال و اصفهان وعراق وفارس سرازیر شده بودند آنها نیز املاك زیادی را برای خود تحصیل کردند وبر هر شهری هم که مسلط میشدند املاك آبادان آنرا بجای جیره ومواجب میان سرداران ولشکریان خویش تقسیم میکردند . پس قسمت اعظم اراضی بامیران آل بویه وسامانیان وغزنویان وسایر خاندان

هائی که دراین کشور حکومت میکردند تعلق داشت . مسلم است که این امیران وسرداران لشکر از بابت مالیات هیچ گاه دیناری بخزانه دولت نمی پرداختند واگر هم میتوانستند مالیاتهای حاصل شده در قلمرو خودرا نیز از رعایای بد بخت بنفع خود ضبط میکردند .

غیر از این دسته روحانیون بزرك و روحانیان نمایده دولت ها نیز اغلب دارای زمین بودندوهیچگونه مالیاتی نمی‌پرداختند بعلاوه بسیاری از زمین‌های مرغوب که برای کارهای اجتماعی وقف شده بودنیز در تحت تسلط آنها قرار داشت ازآن زمین های اوقافی هم سهم کلانی می بردند وچیزی بدولت نمیدادند .

کشاورزان بعلت استثماروحشیانه فئودال‌های صاحب زمین و گرانی قیمت زمین‌ها نمیتوانستند هیچگاه دارای زمین‌شوند چه‌ازیك طرف وجود فئودالها که اراضی مزروعی را چنانکه‌درقبل‌دیدیم از سالهای پیش بخود اختصاص داده‌بودندوبارث باولادان خودمیدادندمانع آن بود که زمین آبادی بکشاورزبرسد وازطرف‌دیگر زمین آباد وقابل کشت بواسطه رقابت‌صاحبان اراضی گران قیمت‌بود بطوریکه کشاورزان قادر بخریداری آن نبودند و چنانکه درفصل اول این‌مقال گذشت زمین‌های کوشك مغان بخارا بقیمتی رسیده بود که حتی اشراف مملکت هم نمی‌توانستند آنرابخرند تاچه رسد بکشاورزان...

صاحبان اراضی بزرك‌غالباً جزوهیئت حاکمه بودند ودر املاك خود زندگی نمیکردند چه‌لازمه‌داشتن‌املاك وحفظ‌وحراست آنهابودن دردستگاه دولتی بودزیرا بنابرژیم فئودالیته زمین‌های بزرك بین‌صاحبان قدرت‌تقسیم میشد وهرزمین‌دار بزرگی برای کسب قدرت‌مجبور بود که بهرصورتی باشد دردستگاه دولتی جائی برای‌خودباز کند والازمین‌های اورا که علت‌اساسی قدرت وثروتش‌بود زورمندان ازاوقوی‌تر میبردند و باو مجال بازخواست هم‌نمی‌دادند.ازطرف‌دیگردراین قرن‌بعلت جنك‌وجدال‌های داخلی خاندان‌ها اوضاع بحدی مغشوش‌بود که هیچ‌دهقان وصاحب‌زمینی نمی‌توانست دراملاك خویش زندگانی مرفهی داشته باشد لذا مجبور بود برای رهائی ازوضع موجود باخانواده خودبشهرها پناه‌ببردوخودوخانواده‌اش‌رادرپناه‌حصارهای قطور شهر ازهجوم وایلغاردائم شاهزادگان آل‌بویه یا خاندانهای قلمرو سامانیان محفوظ‌دارد . بنابراین بدوعلت بالازمین‌دارها زمین‌های خویش

راقطعه قطعه میکردند و بزیر دستان خوداجاره میدادند وغالباً بعلت ثابت نبودن اوضاع سیاسی اجاره بهارا بسلف میگرفتند مسلم است که درچنان اوضاعی بهره مالکانه واجاره بهاومالیات‌های گزاف همه بطبقه‌محروم کشاورز تحمیل‌میشد وفقرو پریشانی روزبروز درمیان توده‌ها عمیق‌تر میگردیدواین فقرو پریشانی واستیصال علت‌بروز قیام‌ها وشورش‌هائی میشد که بشمه‌ای‌از آنها اشاره‌شد .

شاگردان و استادان

طبقه کارگردرقرن چهارم هجری بمعنی امروز وجود نداشت چه‌درآن روزگار کارخانه‌ای بمصداق امروز موجودنبود تاکارگر بمفهوم زمان ماوجود پیدا کند در شهرهای بزرك برای تهیه منسوجات و انواع روغن گیریها و تهیه انواع عرق‌ها و تبدیل معدنیات به‌مواد ثانوی وغیره کارگاههای‌دستی‌وجود داشت که غالبا بوسیله استادکار و چندشاگرد زیر-دستش اداره میشد .مثلا کفشگران‌بازارنشابور راعده‌ای معدود شاگردان تشکیل میدادند که درهردکانی چندنفر آنها زیردست استادکارگاه مشغول تهیه انواع کفش‌ها باسم موزه وپاتابه وخفی وغیره بودند وهمه امید آن شاگردان این‌بود که پس‌ازمدتی بدرجه استادی برسند ودکانی نظیردکان استاد تهیه نمایند .

وضع کارگاههای پارچه‌بافی وروغن گیری وغیره هم‌همینطور بود و چنانکه گذشت این کارگاههای کوچك در بازارهای شهرها و یا در کاروانسراها وخانات شهرستانها قرارداشت و ازبام تاشام استاد و شاگرد بوسیله آن کارگاهها مشغول تبدیل مواد اولیه بمواد ثانوی بودند . رابطه استاد و شاگرد هم رابطه پدر فرزندی بودواغلب بوسیله پیوندها و خویشاوندیها تشکیل عائله‌هائی را هم میدادند . مسلم است که در این کارگاهها بعلت غلبه اسلام زنها راه نداشتند و همه شاگردان و استادان مرد بودند .

اینطایفه‌هم بوسیله‌تجاروهیئت‌حاکمه‌وقت‌استثمارمیشدندوفقروپریشانی خاصه بیکاری‌همیشه آنهاراتهدیدمیکردو بعلت‌اغتشاش‌دائمی‌وروزگارخان‌خانی، ونبودن‌هیچگونه امنیت جانی‌ومالی، غالباً وضع تجارتی سروصورت‌درستی نداشت و همین نکث تجارت که علت اساسی رکود کارکارگاهها میشد بر بیکاری شاگردان وفقروپریشانی آنها میافزود .

دراین قرون هرگاه پادشاهی مقتدر سر کارمیآمد که‌لااقل بشهرها

امنیت میبخشید کار تجارت رونق میگرفت ورفاه وفراوانی درشهرها محسوس میشد. چنانکه گردیزی ضمن شرح وقایع اوان سلطنت محمد پسر محمود غزنوی مینویسد: «امیر محمد بامارت بنشست برجای پدر و اول کارهای مظالمی ساخت وسخن متظلمان بشنید ودادایشان بستد .... کارهای ولایت بگشاد وعیش برمردمان خوش گشت ونرخها ارزان شد ولشکری و بازاری بیکبار مسرور گشتند وچون خبر توانگری وفراخی بشهرها رسید بازرگانان ازجاهای دوردست روی بغزنین نهادند وازهمه متاع وآخریان بازرگانی بیاوردند ونرخها فرود آمد وارزان گشت»(۱)

مسلم است که درچنین روزگاری بعلت امنیت نسبی، تجار بخرید وفروش مال التجاره درشهرها مشغول میشدند و بهمین سبب رفاهی در تمام شئون کشور هویدا میشد ولی چون این وضع هیچگاه دائمی نبود و بعلت فوت امیر ویا زدوخوردهای داخلی غالباً شهرها یادر محاصره بود ویادر بیدادظلم وستم میسوخت ویا بعلت غلبه مهاجمین درحال چپاول وسوختن واز بین رفتن بود ساکنین این شهرها غالباً روزخوشی نداشتند.

بدیهی است که این ناخوشی روزگار چندان بطبقات حاکمه مربوط نمیشد بلکه همیشه نصیب تودههای رنجبر ساکن شهرها میشد چه امیران و هیئتهای حاکمه درقصورخود که بوسیله دیوارهای سواد و شهروشهرستان و حصارهای قطور و کهندزهای محکم محافظت میشد چندان در معرض تلف وتفرقه واقع نمیشدند. مردمان بی سرپرست شهرها بودند که همیشه در مواقع امنیت گرفتار حدمحتسبان وفشار عاملان مالیات میشدند درهنگام آشوب نیزخان ومانشان بربادمیرفت.

درقلمرو سامانیان و غزنویان بعلت فراوانی محصول وبازبودن راه تجارت ترکستان و چین بازتاحدی رفاه وفراوانی نسبی وجود داشت ولی ساکنین کشور دیلمیان چنانکه گذشت حقاً در وحشت و اضطراب عجیبی روزگار میگذرانیدند. سلطان محمود درنامه خود بوالی کرمان درباره این خاندان مینویسد «دیلمان در عراق فسادوظلم وبدعت آشکارا کردهاند وبررهگذارها ساباطها ساختهاند وهرگاه که زنی ویاپسری نیکوروی رود درسراها برند وبا ایشان فساد کنند ودست وپای ایشان دربندند و چندانکه میخواهند میدارند و بمراد خویش رها کنند.» (۲) غیر از آشوب وفتنه

۱ - زین الاخبار صفحه ۷٤

۲ - سیاست نامه خواجه نظام الملك صفحه ٤٦

عظیمی که ازجنگ‌های داخلی بین‌شاهزادگان دراین قسمت ازایران همیشه برقراربود درداخل شهرهانیزمردمان درروز امن‌وامان هم امنیت‌ومصونیت نداشتند درهمین‌نامه‌سلطان‌محمود می نویسد «ازرعایابسالی دوبار یاسه‌بار خراج میستانند» مسلم‌است که باچنان وضع‌وحشتنا کی‌حال‌رعایا وکارگران کارگاهها بچه‌صورت خواهد بود .

بطورکلی در قلمرو امرای قرن چهارم بعلت وضع بد اقتصادی و مالیاتهای کمرشکن واستثمار وحشیانه صاحبان زمینهای وسیع وکارگاهها وتجار و آشوب وفتن وحوادث قطع نشدنی ونبودن هیچگونه امنیت و مصونیت جانی ومالی روزگارطبقات زحمتکش بسیاربد وناگوار بوده‌است وپیوسته درفقر وبدبختی که منشاء هزاران مفاسد شخصی‌واجتماعی دیگر است دست وپامیزدند .

غلامان

درقرن چهارم هجری بعلت سلطه اسلام داشتن‌غلام ممنوع نبود وخرید وفروش‌آن نیز مانند بسیاری ازکالاهای تجارتی‌آزاد بود . این مردمان بدبخت که بعنوان غلامی‌ازبسیاری از مزایای انسانی محروم میشدند بدو طریقه بدست می‌آمدند . یکی‌ازطریق خرید وفروش ودیگرازطریق لشکر کشی وغلبه برممالك اطراف .

در مطالعه اوضاع جغرافیائی ایندوره باینموضوع برمیخوریم که ماوراء النهر ازجانب مشرق هم سرحد ترکستان بود . تجار برده وغلام بشهرهای ترك نشین که درآنموقع هنوزمسلمان نبودند میرفتند وازآنجا دختران وپسرانی‌را بعنوان غلام میخریدندواین‌بیچارگان راگله واربداخل ممالك اسلامی میآوردند ودربازارهای برده فروشان شهرهـای بزرك به اعیان واشراف می‌فروختند . بطوریکه در فصل اول گذشت ناحیه ختلان وطراز که هم‌مرز باترکستان بود مرکزتهیه برده وغلام بشمارمیرفت .

راه دیگر تهیه غلام بطوریکه گذشت لشکر کشی بشهرهای خارج وداخل مملکت بود . امیران‌سامانی وغزنوی باسم دین ورواج مسلمانی و اشاعه اسلام درممالك ترکستان‌وهندوستان‌باین ممالك‌میتاختندوشهرهای بدون محافظ آنها را میگرفتند وهرچـه بدستشان میرسید یغما میکردند واهالی ازهمه جا بیخبر این شهر هارا آنقدر که ممکن بود میکشتند و بقیه رابعنوان غلام وبرده با خود می کوچانیدند وبغزنین ویا بخارا می-

آوردند و آنها را بین کسان خویش قسمت میکردند و مازادشان را در بازار شهر بفروش میرسانیدند. چنانکه اسمعیل سامانی که بعدل و داد و نصفت مشهور است در سال ۲۸۰ سپاه بترکستان کشید و پادشاه آنجا را با-خاتونش و ده هزار برده بسمرقند آورد و در جنك طراز بسیار رنج برد تا امیر طراز تسلیم شد و مسلمان گردید و کلیسای بزرك آنان را بمسجد جامع بدل کرد و بنام «معتضد بالله» خطبه خواند و با برده و غنیمت بسیار به بخارا باز گشت (۱) .

سلطان محمود در لشکر کشیهای خود بهندوستان پس از چپاول و غارت اموال مغلوبین که حد و حصر آن معلوم نبود هر بار باصدها هزار برده و غلام بازمیگشت چنانکه پس از فتح قنوج ۵۳ هزار برده باخود آورد (۲) و از فتح سومنات و سایر فتوحات دیگر هندوستان بحدی برده آورد که در حساب نمیگنجد. پسرش مسعود در فتح هانسی امر کرد تا برهمنان را بادیگر مردم جنگی همه را بکشتند و زنان و فرزندانشان را برده کردند (۳)

تاریخ قرن چهارم پر است از اینگونه جنگها که باغارتگری و چپاول و برده کردن مخلوق و هزاران فجایع دیگر همراه است و باین چند نمونه بسنده شد تا کیفیت برده بدست آوردن معلوم گردد والا شرح همه آنها حقاً کتابی علیحده میخواهد.

اما فجایع امیران آل بویه از سامانیان و غزنویان بیشتر بود چه آنها قلمروشان بامملکت خارجی هممرز نبود و چون غلام و برده در آن عهد رقم عمده تمول محسوب میشد هنگام تاختن برممالك اسلامی پس از فتح شهرها به عناوین مختلف ساکنین آن شهر هارا برده خود میکردند و از شهری بشهر دیگر میبردند و پس از تقسیم بین لشکریان خویش مازاد آنهارا میفروختند. غالب لشکریان آنان از غلامان ترك و دیلم و کرد و هندو بودند که در هنگام تسلط بر بغداد و کردستان و فارس وغیره بدست آورده بودند. چون در قلمرو این خاندان کشمکش و هرج و مرج و منازعات داخلی بیاندازه بود حال مردمان ساکن شهرهارا باید قیاس کرد که بچه نوع بوده است. شاه-زادگان دیلمی هر کدام که برشهری دست مییافتند تابعین شاهزاده قبلی را

۱- تاریخ بخارا صفحه ۱۰۲

۲- گردیزی صفحه ۶۰

۳- بیهقی ۶۴۹

برده وغلام خویش تصور میکردند وسراسر تاریخ این خاندان‌را اینگونه منازعات و کشمکش‌های احمقانه‌وفجایع باور نکردنی تشکیل میدهد که باید‌در تاریخ سیاسی این‌قرن‌دید.

غلامان را اعم از اینکه‌ازراه تجارت ویا بوسیله‌لشکر کشیهای دینی بدست میآمدند ببازارهای برده‌فروشی شهرهای بزرك میآوردندو بقیمتهای گزاف بفروش میرسانیدند . بطـوریکه گذشت سمرقند وری ونشابور مرکز فروش برده بود وغلامان ترك وهند و کرد ودیلم را بدانجامی‌آوردند وبفروش میرسانیدند.

این بردگان بیچاره غالباً پسران ودختران مراهق نشده ای بودند که پس از فروخته شدن مجالس بزم هیئت‌های حاکمه را روشن میکردند گرانبها ترین بردگان غلام و کنیز طرازی وخرلخی بود که بعلت‌وجاهت فوق‌العاده ، دربازارها بقیمت‌های گزاف بفروش‌میرسیدند-درمطالعه‌دربارهای امیران‌سامانی وغزنوی ودیلمی وسایرخاندان‌های‌این قرن بدسته‌های پسرودخترزیبازیادبرمیخوریم که یا از کنارپدران‌ومادرانشان بعنف گرفته شده بودند ویا بوسیله تجار برده‌فروش‌از زادو بوم‌اصلی‌شان ربوده شده بودند . این کنیزکان وغلامان معصوم بدون خواست خودشان بساقی‌گری بزم‌های پرتکلف امیران‌خراسان وماوراءالنهر وغزنین گماشته می‌شدند و یکی از لوازم دربارهای قدیم این غلامان و کنیزکان بودند چه هر درباری که ازاین جنس بیشترداشت اهمیتش در آن‌زمان بیشتر بود.

غلامان‌درباری بمهمات دیگری نیز گماشته میشدند وجهت انجام‌آن مهمات بشرحی که درذیل اشاره‌خواهد شد تربیت‌میشدند.خواجه نظام‌الملك رسم‌غلام پروری‌عهدسامانیان‌راچنین‌شرح‌میدهد: «هنوزدرروزگارسامانیان آن‌ترتیب‌برجای‌بود که بتدریج براندازهٔ‌خدمت‌وهنروشایستگی‌غلامان‌رادرجه میافزودند چنانکه غلامی‌را بخریدندی یکسال اورا پیاده در رکاب خدمت فرموده‌باقباء زند نیسچی وموزه واین‌غلام را فرمان‌نبودی پنهان‌وآشکارا دراین سال براسب نشستن ،اگر معلوم‌شدی مالش دادندی وچون یکسال براین منوال خدمت کردی بعد ازآن وثاق باشی حاجب راگفتی تا او را قبائی و اسبکی ترکی دادندی با زینکی درخام گرفته ولگامی از دوال ساده . و چون یکسال با اسب و تازیانه خدمت کردی سوم سال اورا

قراجوری(۱)دادندی تا برمیان بستی. وسال چهارم کیش(۲)وقربان(۳)فرمودندی تاوقت بر نشستن در بستی. ودر سال پنجم زینی بهتر ولگامی مکوکب وقبای رویداری و دبوسی که دردبوس حلقه آویختی. ودرسال ششم ساقی فرمودی باسبداری وقدحی ازمیان درآویختی وسال هفتم جامه داری و وسال هشتم خیمه شانزده میخی بدادندی و سه غلامکی نو خریده دادندی وبرخیل او کردندی واورا ثاقباشی لقب دادندی و کلاه نمدین سیم کشیده وگنجه قبا در پوشیدندی وهمچنین هرسال جامه وتحمل وخیل ومرتبت او میافزودندی تاخیل تاشی شدی پس همچنان تاحاجب شدی وچون شایستگی وهنر وشجاعت او همه کس را معلوم شدی وکارهای بزرك ازدست او بر آمدی و مردم وخدا را دوست بودی آنگه تاسی وپنجسال نشدی امیری ندادندی وولایت نامزد نکردندی» (٤)

غلامان درباری بشرحی که گذشت تربیت میشدند وممکن بود که از درجه غلامی پس از چندین سال بشرط دیدن مراتب تربیت وداشتن استعداد کافی بامارت وسرداری لشکر برسند وحتی ببالاترین مشاغل آنزمان که امارت خراسان بود نائل آیند چنانکه البتکین ترك رسید. اوغلامی بود که ضمن هزاران غلام دیگر برای امیران سامانی خریده شده بود ولی پس از چندسال بعلت استعداد ولیاقت شخصی بامارت خراسان وازآنجا بشرحی که درتاریخ بایدديد بامیری غزنین رسید وسلسله غزنویان را بنیاد نهاد.

خاندانهائی که درعهدسامانیان وآل بویه وغزنویان وجود داشتند شوکت وحشمتشان بسته بمیزان غلامانشان بود چه این خاندانهاچنانکه باید درتاریخ دیدبعلت وضع حکومت درسراسر کشورهای آنروزگار پراکنده بودند ودر هنگام قدرت امیران از آنان پیروی میکردند وخود را جزو بندگان آنهامحسوب میداشتند وازطرف امیر مقتدر مأمورحکومت قلمرو خاندان خودمیشدند. ودرهنگام ضعف و فتور و سستی دستگاه امیر به مخالفت با او برمیخاستندوعلم طغیان برمی افراشتندو بپایمردی وزوربازوی غلامان خویش دعاوی نامحدودخود را بامیر می قبولاندند. مهمترین این خاندان ها درخراسان وماوراء النهر آن روزگار عبارت بودند ازکامکاریان سیمجوریان - آل محتاج - آل فریغون آل مازه - مأمونیان وغیره که

۱- قراجوری : شمشیردراز

۲ - کیش : تیر دان

۳ - قربان. قرب بفتح اول بمعنی شمشیر با غلاف آن

٤ - سیاستنامه صفحه ۷٤

هر کدام درقلمرو خود سخت شوکت مند بودند ودر هنگام ضعف حکومت سامانی بهمت غلامان خویش اولا قلمرو خودرا ازدست اندازی خاندانهای دیگر محافظت میکردند ثانیاً هرروز ازامیران خراسان یا امیران سامانی ادعائی میکردند ودعاوی بیشتری داشتند .

خرید وفروش غلام درآنروزگار سخت مرسوم بود وهر کس اندك بضاعتی داشت دارای غلام و کنیز نیز بودچه این بندگان صورت کالارا داشتند وجزو دارائی اشخاص محسوب میشدند ومانندهر کالائی درهنگام تنگدستی می توانستند با فروخته شدن بدیگری رفع احتیاج اربابان خودرا بنمایند در خانه انواع کار ها را انجام میدادند وچون تنگدستی روی میکرد با فروخته شدن آنها کار ارباب وخانهٔ اورونقی میگرفت . بنابراین سود فراوان هر کسی سعی میکرد که برای خود غلامان و کنیزکانی تهیه کند تاآنجا که اعیان وتوانگران درشهرها چون سوارمیشدند تعدادزیادی ازغلامان ازپس و پیش آنهامیراندندوهرچه تعدادغلام زیادتر بود حشمت آن توانگر نیزدر نزد مردمان زیادترمیشد . این اربابان حتی برجان غلامان خود دست داشتند و مسلم است در مقابل کوچکترین خبط و خطائی بزرگترین شکنجه ها را بآنان میدادند . کتب افسانه وسیراین عهود از انواع شکنجه ها و آزار - هائی که این بیچارگان میدیدند حکایاتی آورده اند که شرح آنها باعث اطاله کلام ماميشود .

بطور کلی طبقات زیرین اجتماع آن روزگار را بترتیب غلامان - رعایا - رعیت خرده پا - شاگردان کارخانه های دستی وامثال آنان تشکیل میدادند که بابدترین وضع متصورزندگانی میکردندچه درواقع تولید کنندگان سراسر قلمرو سامانیان و آل بویه مردمان این طبقه بودند وبطوری که گذشت چهل میلیون درهم مالیات سامانیان ویکمیلیون و پانصد و سی و یك هزاردینار ویکصدوهشت میلیون درهم مالیات قلمرو آل بویه نیز براین مردمان زحمتکش تحمیل میشد . وهردرمی ازاین مالیات را مأمورین غلاظ وشداد وعاملان مالیات آن خاندانها با هزاران شکنجه وآزار میگرفتند تازه در مقابل این پرداخت کوچکترین قدمی برای بهبود وضع این طبقه برداشته نمیشد وهمیشه این گروه درمقابل قحطی ها وآفات سماوی وارضی وامراض وهزارگونه بلاهای دیگر دسته دسته جان میدادند و کسی بآنها نمیرسید ومرهمی برجراحت درمان پذیرآنها نمی نهاد .

تنهاچیزیکه طبقات بالابرای تسلی و تشفی طبقه محروم و ستمکش

بارمغان می آوردند یکی دین بود که آنهارا بانوید بزندگانی آن جهانی دلخوش میکرد و دیگر تصوف وعرفان بود که سعی مینمود که روز سیاه و تاریك آن بیچارگان را روزی روشن و تابناك جلوه دهد ولی باهمه این احوال چون نوید بآینده وتمویه تصوف شکم گرسنه این بیچارگان را سیر نمینمود وذره‌ای از آلام جانکاه آنها نمی کاست خواه و نا خواه این گرسنگان زحمت کش دست بقیام میزدند وگاه وبیگاه مردانه در مقابل بیدادطبقات بالا می ایستادند.

تاریخ قرن چهارم مانند سایر قرنهای گذشته سرگذشت کشمکش بین ایندوطبقه متمتع و محروم است وچنانکه درضمن بیان وضع سیاسی این عهد گذشت قیام راهزنان اطراف بخارا درسال اول سلطنت اسمعیل سامانی وکشته شدن احمدبن اسمعیل دومین امیرسامانیان بدست غلامان خود، و قیام غلامان عبدالملك سامانی پس ازمرك وی وآتش زدن سراهای پادشاهی وشورش ابوبکرطباخ درعهدنصر بن احمد، وهزاران قیام وشورش دیگر که در سیستان وکرمان و ری وجبال وگرگان وطبرستان وغیره اتفاق افتاد دلیل براین مدعاست.

مسلم است که این قیام ها بعلت قدرت حکومت خان خانی سر کوب میشد وامیران محلی پس ازسر کوبی این شورشها باوحشیگری عجیبی بجان مردمان می‌افتادندوآنهارا نابودمیکردند چنانکه اسمعیل سامانی بطوریکه شرح داده شد در نهضت راهزنان بخارا تمام آنها را ازدم تیغ گذرانید و نصر بن احمدسامانی پس‌ازغلبه براابوبکر طباخ اورا درتنور پرآتش انداخت وقس علیهذا.

حکومت فئودال امیران قرن چهارم علاوه برسر کوبی قیامهای‌خلق مجبوربود که باشاهزادگان و خاندانهای‌محلی نیز پیوسته در جدال باشد و لشکریان این شاهزادگان وخاندانهارا غلامان ورعایای ازهمه چیزمنقطع تشکیل میدادند که باهمت ونیروی خودمیکوشیدندتامگرخانه بیدادامیران راکه باعث بدبختی‌مداوم‌آنها شده بودند بربا‌ددهند. کشمکش‌سیمجوریان وسامانیان وشاهزادگان‌آل بویه وخاندانهای محلی قلمروآنان دلیل براین مدعاست وشرح‌این منازعات‌را بایددرتاریخ سیاسی‌این عهد ملاحظه کرد.

صاحب تاریخ تاجیکستان قیام قرامطه را دراین قرن نوعی از قیام طبقات محروم برعلیه طبقه ممتازاین عهدمیداند وبهتراینست که این فصل‌را

باذکر آن تحقیقات خاتمه.دهیم اومی نویسد :«فرقه قرمطیان (یا اسماعیلیان) ازمیان جنبش شیعه برخاست ودرواقع یك جریان مخفی درداخل فرق ترك شیعه بود آنها عده زیادی از فرق قبل ازاسلام را دور خود جمع کردند و می کوشیدند که رژیم اشتراکی دهقانی عهدمزدك را زنده کنند تا بوسیله آن بغلامان آزادی ومساوات بخشند ،آنها توانستند در بحرین حکومتی تأسیس کنند وقسمتی از بین‌النهرین وشهر بصره را نیزضمیمه آن نمایند. تبلیغ مساوات بین کشاورزان دسته‌های عظیم دهقانانی را که توسط فئودالها بیرحمانه استثمارمیشدند بآنهاملحق کرد ودر آسیای میانه عدهٔ زیادی از مردمان مترقی بآنهاپیوستند چه در آنجا آنها اقلیتی بودند مخالف فشار دستگاه حاکمه که مردمان را بمساوات‌اجتماعی‌دعوت میکردند . درداخل این قیام باید دوجنبش‌وجریان مختلف را درنظرداشت یکی‌طغیان‌وعصیان دهقانی دیگر نظریه سیاسی اشراف وطبقات حاکمه واعیان محلی که کم و بیش آراء ارتجاعی درمیان آن دیده میشد .

قرمطیان درخراسان بوسیله حسین بن علی مروزی آشوب بپا کردند وسرکوبی آنها باحمدبن سهل واگذارشد واوتوانست حسین بن‌علی را در نشابور دستگیر کند ولی خود احمدبن سهل پس از این فتح نتوانست با سامانیان بسازد و سر بعصیان برداشت واماقیامش بجائی نیانجامیدوسرانجام مدت دهسال آرامشی نسبی درسراسرقلمروسامانیان برقرارشد اما دراین مدت تبلیغات اسمعیلی تحت رهبری فرستادگان مخفی خلفای فاطمی که از مصرمیآمدند صورت میگرفت وحسین بن علی‌مروزی فوق‌الذکر نیز یکی ازجمله فرستادگان مخفی فاطمی بود که در خراسان مردمانرا بآن کیش دعوت میکرد . پس‌ازمرك او که درزندان امیران بخارا روی داد رهبری جریان بدست محمد بن احمدنخشبی سپرده‌شد واودرمبارزات خودموفقیت شایانی بدست آورد وبسیاری ازسران حکومت سامانی‌را بخودجلب نمود وبوسیله آنهاتوانست بدربار نصرسامانی‌راه یابد .

دراواخر سلطنت نصربن احمدسامانی این‌جنبش بطورفوق العاده‌ای توسعه یافت ونخشبی‌بحدی درتبلیغات خودموفقیت پیدا کرد که‌حتی نصربن - احمدنیزمخفیانه بمسلك او گروید وبنابخواهش نخشبی‌موافقت کرد یکصدو نوزده دینارباَبت خون حسین بن‌علی مروزی که درزندان بخارا مرده بود بخلیفه فاطمی‌مصر بپردازد . اعتقاد امیر باین‌طایفه باعث‌شد که بین‌روحانیون نارضامندی عجیبی تولیدشود وآنها بکمك سرداران ترك لشکر توطئه‌ای

بچیدند تا نصر بن احمد را بکشند و کسی دیگر از سامانیان را که مورد اطمینانشان باشد روی کار آورند تصمیم گرفتند که نیت خودرا در مجلس جشنی که نصر باسایر سرداران خودداشت بمنصه عمل گذارند . امانوح پسر نصرازاین توطئه مطلع شد وپدررا بیاگاهانید و باو توصیه کرد که رئیس توطئه کنندگان را نزدخودبخواند وسراورا بردارد . پس‌ازانجام این عمل نصر و پسرش درمجلس جشن‌حاضر شدند ودرآنجا اعلام کرد که از تصمیم سران سپاه آگاه شده‌است ودستور داد که سررئیس توطئه کنندگان را آوردند وبآنهانشان دادسپس بنفع پسرش نوح از سلطنت کناره کرد چه نوح راکسی نمی‌توانست بداشتن تمـایلات اسمعیلی متهم کند سران سپـاه نیزچون درمقابل امری انجام شده واقع شده بودندناگزیر باین پیش‌آمد تن دردادند .

نوح بن نصرپس‌ازاستقرار برامارت ماوراء النهر وخراسان نخشبی را وادار کرد تابادانشمندان وفقهای قلمروخود مناظره کند ودر سرعقائد خویش بحث نماید وبرتری دین خویش‌را ثابت کند مسلم است که دراین مباحثه فتح باعلمای مسلمان شد ونوح نیزاورا متهم کرد که مبلغ چهل‌هزار دینار ازپولی‌را که توسط اوجهت خون حسین‌بن‌علی مروزی به‌نصرفرستاده بودند حیف ومیل نموده‌است وامر کرد تااورا گرفتند ودرمیدان بخارابدار آویختند ولی تعلیمات اسمـاعیلی دربین توده‌های مردم پیش‌میرفت ومبارزات آنها درسراسر خراسان و ماوراء النهر ادامه داشت و هرگاه طرفداران این فرقه بدست عمال حکومت سامانیان وبعدغزنویان میافتادندشکنجه میشدند وبیدترین وضعی بقتل میرسیدند دارائی آنان را مصادره میکردند وزندگانی‌رابرآنان تباه‌مینمودند. ازاین‌زمان‌جنبش‌اسمعیلی درماوراء النهر بصورت یك جریان مخفی مذهبی درآمد حتی‌سازمان مخفی آنان در بخارا فعالیت جدی داشت و اینمسئله جالب توجه است که روزبعد از بدار کردن نخشبی جسد اورا ربودند . » (۱)

۱ - رجوع کنید بتاریخ تاجیکستان تألیف غفوراف

فصل سوم

مختصری از اوضاع مذهبی قرن چهارم هجری

غرض از عنوان فوق اشاره بسیار مختصری است باوضاع مذهبی ایران خاصه خراسان وماوراء النهر وجبال وری درقرن چهارم وچون فرق متعدد ومختلف درقرون جلوتر پیداشده‌اند ازاشاره بسیار موجزی بزمان پیداشدن این فرقه‌ها ناگزیریم . البته بایدباین نکته توجه داشت که فرقه‌های اسلامی درقرن چهارم بسیار فراوان بوده‌است وحتی اشاره باسامی آنها هم کتابی علیحده میخواهد بنابراین دراینجافقط بچنددسته معتبرمذهبی آن قرن فهرست مانند اشاره‌ای خواهدشد .

اختلاف درمیان مسلمانان تقریباً از زمان خود پیغمبر شروع شد و بطوریکه درشرح احوال اوبایددید درهمان اوان درمکه ومدینه اشخاصی پیدامیشدند که بمنافقین معروف گردیدند . این اشخاص بعلت اختلاف سلیقه و یا بواسطه گرویدن ظاهری باسلام ویاهزاران علت دیگر خواه وناخواه از خود تظاهراتی نشان میدادند که بااصول اسلام و سنت رسول نمیساخت و غالباً ایندسته ازجانب پیغمبر یامطرود میگردیدند و یاباسم منافق خوانده میشدند .

ولی باید دانست که این گونه اشخاص درحیات پیغمبر بسیار ناچیز و معدود بودند وعده آنها ازده نفر تجاوز نمیکرد واثرمهمی هم ازخود باقی نگذاشتندوچندان هم درتشکیل فرقه‌های بعدی مؤثر واقع نشدند فقط بانفاق و بر گشتن خویش ازاسلام چندصباحی فکر پیغمبر رابخودمشغول داشتندومقاومت مسلمانان رانیز بیشتر نمودند از جمله این اشخاص میتوان « عبدالله بن ابی -

سلول » (۱) منافق و « اسود عبسی » (۲) و « مسیلمه کذاب » (۳) وچند نفر دیگر (٤) را نامبرد که کیفیت نفاق و یاردت از اسلام آنان مبسوطاً در تاریخ احوال پیامبر ضبط شده است .

اختلاف اساسی بلافاصله پس از مرگ پیغمبر ظاهر گشت چه پیامبر در زمان حیات خود تصریحی جهت جانشینی خود ننمود و هنگامی چشم از این دنیا بر بست که سراسر مردمان جزیرة العرب را تقریباً متشکل کرده بود و همه اختلافات چندین صد ساله قبائل و شعوب عرب را حل نموده و آنهارا در تحت یك لوا و یك قانون بنام قانون اسلام در آورده بود . مسلم است که این قبائل مختلف پس از وی باعدم تصریح او به جانشینی خود ساکت نمی نشستند و هر کدام برای بدست آوردن حکومت عربستان قیام مینمودند .

جسد پیغمبر درخانه اش بود که « ابوسفیان » و « ابن عباس » وخاندان هاشم با « علی بن ابی طالب » بیعت کردند و « عمر بن خطاب » و « ابوبکر » وسایر قریش جهت تعیین جانشین پیغمبر به « سقیفه بنی ساعده » رفتند و با « انصار » که خود را جانشین بحق پیامبر میدانستند بمنازعه ومجادله پرداختند . سقیفه بنی ساعده وسخنانی که درسر تعیین خلیفه اسلام در گرفت بسیار مفصل است و نقل آنهمه مربوط بموضوع ما نیست (٥) . دراینجا همینقدر باید متذکر شد که سرانجام همه قیل و قال ها در آن سقیفه بخلافت مسلم ابوبکر ختم شد و تمام مهاجرین و انصار مدینه یا یاران واقعی پیامبر جز عده ای معدود که طرفدار « علی بن ابی طالب » بودند ظاهراً بخلافت « ابوبکر » رأی دادند .

اما بطوریکه تواریخ اسلامی شاهد است این رأی اختلافات را حل نکرد و ازهمان وقت طرفداران « علی بن ابی طالب » که اورا ازهمه لحاظ ارجح برای خلافت اسلام تصور مینمودند با آن رأی مخالفت کردند وتقریباً گرد « علی » حلقه زدند و جزو یاران و انصار او شدند وتاوقتیکه وی بخلافت رسید هیچگونه

---

١ ـ جهت اطلاع بر کیفیت نفاق او رجوع کنید بتاریخ بلعمی صفحات ٢٠٥ و ٤٠٤ و ٤١٥

٢ ـ طبری جلد سوم صفحه ۱۸۹ و ۲۱۳

٣ بلعمی صفحه ٤٣٠ و ٤٤٥

٤ ـ مانند طلحة بن خویلد و مالك بن نویره وسجاح ودیگران

٥ رجوع کنید به طبری جلد سوم صفحه ۱۹۹ و ۲۰۷

مداخله‌ای در کار خلفای ثلاث (۱) نکردند.

درزمان خلافت ابوبکر وعمر وعثمان بااینکه مسلمانان سرگرم فتح بلاد و گشودن کشورها شدند معذلك باز گرفتار اختلافات داخلی هم بودندو گاه‌وناگاه این‌اختلافات کم‌وبیش ظاهر میشد و بصورت تعرض برخلفاوتعرض برامرای آنان درمیآمد مثلا «عایشه» باعلی نمی‌ساخت وپیروان «علی» باخلفای ثلاث وعاملین آنها سرناسازگاری داشتند تاآنجاکه این نفاق‌ها بصورت قیام برضد عثمان وقتل‌او منتهی‌شد (۲).

بعداز قتل عثمان اختلاف امرای عرب برسر حکومت آشکار شد «علی‌بن ابی‌طالب» که برگزیده اکثریت مسلمانان‌بود در تمام مدت‌خلافت خود گرفتار کشمکش «عایشه» زن‌پیامبر و«طلحه» و«زبیر» اصحاب‌پیغمبر و «معاویة‌بن سفیان» سردودمان خاندان بنی‌امیه بود. چنانکه در تاریخ بایددید این کشمکش‌ها نیز بقتل «علی‌بن ابی‌طالب» وخلافت مطلقه‌بنی‌امیه ختم شد.

بزرگترین‌اختلاف مذهبی‌درحکومت «علی» اتفاق‌افتاد چه‌از یکطرف طرفداران او که خودرا شیعه «علی‌بن ابی‌طالب» مینامیدند برای تحکیم حکومت بنوهاشم دست وپا میکردند ازطرف‌دیگر بنوامیه وجمعی ازقریش نیز بطرفداری از «معاویه» راه‌را برای حکومت بنی امیه‌صاف‌مینمودند دراین‌میان جمعی دیگربنام خوارج پیدا شدند که سالهای‌درازدر حکومت اسلامی قیام ها و بلواهای بزرگی برپا کردند و چندین قرن خلفای اسلام وامرای محلی‌رابخود مشغول داشتند.

همزمان با پیداشدن این دسته دراسلام فرقه‌های دیگری نیز دراین مذهب پابدایره وجود نهادند که‌جملگی برای بدست‌آوردن حکومت‌اسلامی درتحت لوای‌دین جمع کثیری ازمردمان زمان‌را دورخود جمع کردند ودر طی‌قرون متمادی مناسب بااوضاع واحوال آن‌قرون برای رسیدن بمقصود خود مبارزاتی هم‌نمودند که شرح وتفصیل‌آنهارا در کتب ملل‌ونحل اسلامی میتوان‌دید.

---

۱ - مقصود ابوبکر وعمر و عثمان که باعلی‌بن ابی‌طالب در تاریخ اسلام بخلفای راشدین موسوم‌شدند

۲ - جهت اطلاع بیشتری از کیفیت این‌قیام رجوع کنید به‌ابن‌اثیر جلد سوم ازصفحه ٦٤ تا ۷۰

این فرقه‌ها که در تاریخ اسلام بنام «ملل و نحل» مشهور شدند بعلت اختلاف عمده‌ایکه در بین قبائل وشعوب عرب ، و ملت‌های سایر کشورهای اسلامی وجود داشت بی‌اندازه زیادند وشاید تنها فرقه شیعه بهفتادواند فرقه تقسیم شود وذکر همه آنها مارااز تعقیب موضوع خودخارج میسازد لذا در این فصل سعی میشود که به‌فرق عمده‌ایکه درقرن‌چهارم وجودداشتند بسیارموجز ومختصر اشاره گردد وجداً دراین فصل بجزاشاره نمودن باین فرق چاره دیگری نداریم چه بحث وفحص درباره هریك ازاین مسالك که در اسلام پیداشد کتابی علیحده میخواهد که باصرف وقت فراوان و فحص و بحث و غور وبررسی عالمانه وبسیار دقیق باید بنوشتن آن اقدام کرد

خوارج خوارج بطایفه‌ای اطلاق میشد که پس ازجنك صفین بر «علی بن ابی‌طالب» خلیفه‌چهارم راشدین شوریدند و اززمره لشکریان‌اوخارج‌شدند . کیفیت این‌خروج که اولین خروج دسته‌جمعی مسلمانان بشمار میرود بطور مختصر از این قرار بود :

چنانکه درتواریخ بایدديد «علی بن ابی‌طالب» بعللی که ذکرش از موضوع ماخارجست‌دشمنان سرسختی داشت که باخلافت وی‌مخالفت میکردند سرسخت‌ترین همه‌آنها «عایشه» و «معاویه» بودند که اولی باعث جنك جمل‌شد (۱) ودومی يك‌سلسله منازعاتی با «علی» کرد که اهم‌همه‌آنهاجنك صفین (۲) بود . دراین جنك پس‌ازچندین روز زدوخورد علی نزديك بود فایق‌آید ولشکریان شام و«معاویه» راتارومار کند که « عمروبن عاص » صحابی مشهور پیغمبر وداهی معروف عرب حیلتی اندیشید و بلشکریان «معاویه»امر کرد تاقرآن‌هاارا برسرنیزه کردند ودرلشکرگاه‌منادی‌داد که مااهل قرآنیم و «علی» بااهل قرآن جنك میکند وبعلاوه ما حاضریم در این‌منازعه‌ای که بین‌مسلمانان روی داده‌است بحکمیت موضوع راحل‌نمائیم.

لشکریان « علی بن ابی‌طالب » چون‌مطلب را چنین دیدند از جنك دست کشیدند واین دست کشیدن ازجنك درآن‌هنگام عللی داشت که شرح آن‌رادرتواریخ بایددید. «علی بن ابی طالب»هرچه‌پندوموعظه کردوخطابه‌های بلیغ برلشکریان خودخواند مبنی براینکه « معاویه » دراین جنك مغلوب

---

۱ - جهت اطلاع براین جنك رجوع کنید بتاریخ بلعمی صفحه ۵۵۱

۲ - ابن‌ابی‌الحدید جلداول ازصفحه۲۶۶تا۲۸٤

است و این قرآن و حکمیت حیلتی بیش نیست لشکریان او حاضر بجنك نشدند و سرانجام بشرحی که در تواریخ مضبوط است « علی » را مجبور بحکمیت کردند و «عمرو بن عاص» که حکم «معاویه» شده بود «ابوموسی اشعری» حکم «علی بن ابی طالب» را فریفت و خلافت را از «علی» منتزع کرد.

عده زیادی از لشکریان «علی» چون خود را در مقابل عمل انجام شده ای یافتند وحیلهٔ «معاویه» و «عمرو بن عاص» را دریافتند گرد علی جمع شدند و باو گفتند «لاحکم الاالله» یعنی حکمی جز خدا قبول نداریم علی هم باین امر رضا داد ایشان گفتند « پس چرا بتحکیم این هردو امر راضی شدی » گفت: « من راضی نبودم و بشما گفتم که شامیان مکر و کید میکنند و؟ گفتم که با دشمن خود قتال کنید شما منع کردید و بتحکیم رضادادید و من چون دیدم که از تحکیم چاره نیست با هردو حکم شرط کردم که بکتاب خدا کار کنند ایشان با یکدیگر مخالف شدند و بکتاب خدا کار نکردند و ما بر همان رای اولیم که با ایشان جنك کنیم تا حق از باطل ظاهر شود »

لشکریان باو گفتند که « ما فریب خوردیم و بحکمیت حاضر شدیم اما حالا از گذشته خویش پشیمانیم و از آنچه گذشت توبه میکنیم اگر تو نیز بخطای خود معترف شوی و توبه کنی با تو همداستان میشویم و دمار از روزگار شامیان واصحاب «معاویه» برمیآوریم والا از تو اعراض خواهیم کرد و دیگری را برخود سردار خواهیم نمود.»(۱)

توبه کردن از گذشته برای علی بن ابی طالب بسیار دشوار بود چه توبه کردن او مساوی بود با گردن نهادن بگناهی که هرگز نکرده بود.

و نیز چنان بود که وی توبه از کفر کرده باشد و برای او که اول کسی بود که باسلام گرویده بود و بدون هیچگونه روی و ریائی همه عمر خود را در ترقی و تعالی این مذهب صرف نموده بود توبه از کفر بسیار شاق بود چه بمحض توبه کردن « معاویه » که مترصد وارد آوردن ضربه ای باو بود بزرگترین استفاده را مینمود و اورا که مسلماً همه کس حتی دشمنان بایمانش معترف بودند کافری قلمداد میکرد که پس از توبه دوباره مسلمان شده باشد.

« علی بن ابی طالب » از مردمان معمولی عرب و مسلمانان قریش نبود او در شجاعت و عدالت و حق گوئی چنان بود که ضرب المثل خاص و عام شده

---

۱ - برای اطلاع بر شرح و تفصیل این حکمیت رجوع کنید به تفسیر ابن ابی الحدید بر نهج البلاغهٔ جلد اول صفحات ۱۲۱ و ۲۶۹ و ۲۵۰ و ۲۵۹

بود . وی‌درمیان مسلمانان آنروزگار چنان‌بود که حتی‌دشمنانش نیز بعدل‌و انصاف وشجاعت وایمان اواعتراف داشتند بااین‌احوال توبه کردن برای‌او بسیار ناراحت کننده بودو بهمین مناسبت باهمه‌فشاری که باو وارد کردند توبه‌ننمود وزیر بار توبه‌نرفت .

چون پیشنهاد توبه باوشد بنصیحت لشکریان پرداخت وخواست تابا پند وموعظت آنان را ازاین پیشنهادی که کرده بودند منصرف کند ولی «هرچند ایشان رانصیحت کرد وپندداد نشنیدند وازهرجانب زن‌ومردخوارج جمع‌شدند وزنان مبالغه بیش‌ازمردان مینمودند . یکی‌از ایشان « ام‌جمیل خارجیه» بود که درجنگها حاضرمیشد وبنفس‌خویش‌محاربه میکرد»(۱)

باهمه این‌احوال «علی» زیربار توبه نرفت و لشکریان هم‌امر اورا گردن ننهادند وازاطاعت اوخارج شدند وروی بنهروان نهادند واز همان زمان آن‌عده راخوارج خواندند یعنی کسانیکه ازپیروی « علی » ویامشی کلی اسلام خارج شدند . این خوارج بعدها بااینکه بفرقه‌های زیادی منقسم گردیدند درطی سه‌قرن چنان‌نیرومند شدند که خلفای بنی‌امیه وپس‌ازآنان بنی‌عباس از عهده مقاومت با آنها بر نیامدند و چنان آشوبی در سراسر امپراطوری اسلام برپا کردند که سالیان دراز دامنه آن کشیده شد .

«هندوشاه‌نخجوانی درترجمه کتاب«الفخری»درباره عقائد اینطایفه درعهد« علی» مینویسد « ازایشان امور متناقض وحرکات نامتناسب صادر میشد مثلا گاه زهد و تنسك میورزیدند تا حدی که مردی دید که رطبی از درخت بیفتاد برگرفت وبر دهان نهاد با او گفتند این رطب مغصوب است ازدهان بیانداخت وگاه بندگان خدای‌را می کشتند بی‌هیچ موجبی واموال ایشان غارت میکردند وعورات را ببردگی‌میگرفتند»(۲)

علی‌ابن ابیطالب بشرحیکه در تاریخ‌زندگانیش باید دیدپیش‌ازآنکه تصمیم جنك مجدد با « معاویه » و شامیان را عملی سازد بصلاح وصوابدید پیروانش برفع غائله خوارج پرداخت و در اندك زمانی آنانرا پراکنده ساخت (۳) وتارمارشان کرد . ولی با این

۱- تجارب‌السلف صفحه ۵۰

۲- « « « ۵۰

۳- ای‌اطلاع برعلت پیداشدن خوارج وجنك با علی بتفصیل رجوع کنید بشرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید ج‌اول از صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۱

شکست خوارج بطور کلی مغلوب نشدند و قلع ماده آنها نشد بلکه آنهارا متشکل‌تر کرد و بیشتر اذهان را متوجه آنان ساخت وفساد عظیمی برپا کرد که سراسر عالم اسلامی آن روزگاران را فرا گرفت .

خوارج که برای دفاع ازخود همیشه مسلح بودند پس‌ازشکست‌خوردن ازلشکریان « علی » درصدد برآمدند که برای گرفتن انتقام خود و خلاص نمودن جامعه مسلمان آنروزگار از اختلاف و دو دستگی کمر همت بر میان بندند چه‌آنان علت عمده بروز اختلافات وکشمکشها و جنك و جدال های آنروزرا ازسه‌نفر میدانستند که هر کدام بعلت حب‌جاه ورسیدن بمنصب خلافت وحکمرانی برمسلمانان دسته‌ای‌را دورخود جمع نموده وبرضد دسته دیگر قیام مینمودند این‌سه نفر « معاویه » و « علی » و « عمرو بن‌عاص » بودند که خوارج تصورمیکردند با از بین رفتن آنها قلع ماده فساد خواهد شد.

بهمین‌مناسبت سه‌نفر ازخوارج بنام «عبدالرحمن بن‌ملجم» و « برك‌ بن‌عبدالله» و « عمرو بن بکر تمیمی » با یکدیگر میثاق بستند که این سه تن‌را بکشند وعالم‌اسلام ومسلمانان‌را ازاختلاف و دودستگی نجات بخشند بشرحی که درتواریخ باید دید ازمیان این‌سه‌تن‌فقط «عبدالرحمن بن‌ملجم» که مأمور قتل « علی بن‌ابی‌طالب» بود موفق شد که بعهد خود وفا کند و آن دو نفر دیگر نتوانستند شر « معاویه » و « عمرو بن عاص » را بکنند . (۱)

پس‌از کشته شدن« علی» خوارج قدرت وتوانائی‌زیادی پیدا کردند و مردمان دسته دسته بآنها گرویدند و هرچه بر مدت عمر خلافت بنی‌امیه اضافه میشد کسانی که ازآن دستگاه فاسد رو برمیگردانیدند وازهمکاری با خلفای‌جابر بنوامیه وامرای‌مستبدآنها سر بازمیزدند بخوارج میگرویدند تاآنجا که فتنه‌ای عظیم برخاست واین‌طایفه از دورترین بلاد مغرب تادور‌ترین شهرهای مشرق ممالك اسلامی درمدت چهارقرن بقیام برضد خلفای بنی‌امیه وپس ازآنان بنی‌عباس برخاستند و باآنکه چندین مرتبه درطی‌ تاریخ بوسیله « عبیدالله‌بن زیاد»(۲) و«حجاج بن‌یوسف»(۳) و «مهلب‌

۱- طبری جلد ششم صفحه ۸۳

۲- طبری جلد ششم صفحه ۱۷٤

۳- شذرات جلد اول صفحه ۸۳ و ۸۸

بن ابی‌صفره»(١) سرداران معروف بنی‌امیه قتل عام شدند ونیز بشهادت تاریخ ازعهد «ابومنصور» عباسی تا «المستکفی بالله» خلیفه عباسیان با مقاومت سرسخت عباسیان مواجه شدند ازدست ننشستند تاآنکه دراواخر قرن سوم واوائل قرن چهارم بشرحی که توضیح آن خارج ازموضوع ماست مانند هزاران‌فرق دیگری که دراسلام پیدا شدند روزگارشان‌سپری گشت.

از مردان بزرك این طایفه که در طی این چند قرن برضد دستگاه خلافت اسلامی قیام کردند میتوان «قردة بن نوفل» (٢) را نام برد که بر «معاویه» خروج کرد و کشته شد. ودیگر «قطری‌بن مجاءة تمیمی» (٣) است که درعهد «عبدالملك بن‌مروان» خروج کرد وفتنه‌ای عظیم بپا نمود وسرانجام‌بدست «حجاج‌بن یوسف» کشته شد ودیگر «شوذب خارجی»(٤) بود که در عهد «عمربن عبدالعزیز» اموی خروج کرد ودیگر «ضحاك‌ خارجی(٥)»است که‌درعهد» محمدبن مروان »آخرین خلیفه امویان قیام نمود ودیگر «ملبد خارجی» (٦) است که درعهد «منصور» خلیفه دوم عباسیان خروج نمود ودیگر« ولیدبن طریف خارجی»(٧) است که درعهد «هارون الرشید» خروج کرد و« حمزة بن عبدالله خارجی» (٨) که مدتها سیستان وحوالی‌آنرا ناامن کرده بود.

این اشخاص وصدها نفر دیگراز خوارج که درمدت چهارقرن برعلیه بیداد بنی‌امیه وبنی‌عباس وبامید بدست‌آوردن حکومت اسلامی قیام کردند همه بعلت قدرت حکومت‌های وقت کشته شدند ولی با کشته شدن همه‌آنها نه‌تنها بیخ خوارج کنده نشد بلکه دراین‌مدت طولانی روزبروز برقدرت‌و شوکت‌آنان میافزود.

١- ابن‌اثیر جلد پنجم صفحه ١٨

٢- ابن‌اثیر جلد سوم صفحه ١٧٨

٣- شذرات جلد اول صفحه ٨٦

٤- ابن‌اثیر جلد پنجم صفحه ١٥

٥- ابن‌اثیر جلد پنجم صفحه ١٤٠

٦- ابن‌اثیر جلد پنجم صفحه ١٩٥ و١٩٦

٧- ابن اثیر جلدششم صفحه ٥١

٨- تاریخ سیستان صفحه ١٥٦

ازمیان خوارج وفرقه‌های منسوب بآنها شعرا و نویسندگان و خطیبان عالیقدری پیدا شده‌اند که اکثر مورخین ومحققین اسلامی بنام بسیاری از آنها اشاره کرده‌اند ازجمله خطبا و شعرای معروف این‌طایفه «شبیل بن - عزره»(۱) است که هفتـاد سال از عمر خودرا ناصبی بود و سپس بجمع خوارج درآمد ودیگری «ابن عطاء لیثی»(۲)قصه گوی مشهور«هارون - الرشید» است که مردی عالم‌وفاضل بوده‌است ودر نقل اخبار وعلم انساب دستی بسزا داشته است ودر ظرافت و بذله گوئی نیز معروف خاص وعام بوده‌است.«جاحظ »بعده‌بی شماری ازخطبای خوارج اشاره میکند که نقل آنهمه دراینجامارا ازدنبال کردن غرض خویش بازمیدارد (۳)

درمیـان خوارج شعرای بزرگی نیز برخاسته‌اند که بـا اشعارخود برواج معتقدات خویش وپیشرفت مسلك ومرام وهدف خود کمك‌های شایان نموده‌اند ازآن جمله‌اند « عمران بن حطان » (٤) پیشوا ورئیس صفریه یکی‌از فرق خوارج و« معنی‌الطائی»(٥) شاعر مشهور وصدها نفر دیگر که ذکرآنهمه ازموضوع این‌مقال خارجست.

اما درباره آراء وعقائد این‌دسته از مسلمانان باید گفت که چون در طی قرون متمادی مانند فرقه های دیگر اسلام بشعب و فرق زیادی تقسیم شدند نقل یکایك آراء وعقائدآن فرق دراینجا مقدور نیست چه اولا بنای ما دراین مقال برایجاز واختصار است ودرثانی نقل‌آنهمه اقوال که امروز درتاریکی وابهام زمـان غوطه‌ورست ازهدف ومقصد این‌وجیزه خارجست ولی بطورکلی‌میتوان برئوس معتقدات آنها اشاره کرد .

قدماکلمه خوارج را بدسته‌ای از مسلمانـان اطلاق میکردند که از متابعت وپیروی امامی برحق که جامعه مسلمانان برامامت او متفقند خارج شده باشند اعم‌ازاینکه این‌خروج درعهد خلفای راشدین اتفاق افتاده‌باشد ویا درزمان خلفای بعدآنهـا (٦) بنابراین تعریف هرفرد مسلمانی که از اطاعت خلیفه وقت سرپیچی نماید خارجیست خواه این‌خلیفه از راشدین باشد

۱و۲- بیان‌التبیین جلد اول صفحه ۲۷۱

۳- رجوع کنید به بیان‌التبیین جلداول‌صفحه ۲۷۳ وجلد دوم صفحه ۱۰٤

٤- بیان‌التبیین جلد۱ صفحه ٥٥

٥- بیان‌التبیین جلد۱ صفحه ۲۰۷

٦- ملل ونحل شهرستانی‌صفحه ۱۲۲ حاشیه‌الفصل

خواه از بنی‌امیه یا بنی‌عباس که کافه مسلمانان برخلافت آنان اقرار دارند .

اما خوارج اولیه باطاعت از « ابوبکر» و « عمر » و « عثمان » و « علی» قائل بودند جز اینکه می گفتند که « علی» درامر تحکیم خطا کرد وچون حاضر بتوبه نشد کافر شده است.

این طایفه حتی باصحاب «جمل» و «طلحه» و «زبیر» هم که بر « علی» شوریدند طعن میزدند وآنان راکافر میشمردند و نیز «ابوموسی اشعری» و « عمروبن‌عاص » را با وجود اینکه از صحابه پیغمبر بودند ودراسلام و مسلمانی بمقامات عالیه رسیدند چون درامرتحکیم یکی خدعه کرد ودیگری فریب خورد کافر میشمردند .

اختلاف خوارج قرن‌دوم ببعد با سایرمسلمانان‌صورت دیگری بخود گرفت و مانند سایر فرقه‌های اسلامی آن اختلاف صورت سیاسی پیدا کرد چه دیگرسخنی ازخروج بر« علی» ویا کفر«ابوموسی» درمیان نبود بلکه این خوارج معتقد شدند که خلافت باید اختیاری باشد نه ارثی ، بعلاوه این اختیارهم نباید ازمیان قریش باشد بلکه مسلمانان هر کس‌را که میخواهند اعم ازاینکه قرشی باشد یا حبشی میتوانند برای حکومت اختیار وانتخاب نمایند . بهمین مناسبت « عبدالله بن وهب‌راسبی » پیشوای خوارج خودرا امیرالمؤمنین نامید.

بنابراین خوارج قرن دوم دیگر بسادگی و بساطت رفقای سابقین خود نبودند وچون بعللی که درفصل دوم این‌مقال گذشت مردمان‌ازدستگاه‌بنی - امیه دل خوشی نداشتند گردآنان جمع شدند وعقائد مذهبی این‌قوم صورت سیاسی بخود گرفت وآن قیام برعلیه خلفای جبار بنی‌امیه بود که بغیر حق برمسند خلافت نشسته‌بودند وآن ریاست‌را درخاندان خود ارثی نموده بودند مسلم است که این‌صدا درسراسر امپراطوری اسلام‌آن روزگار پیچید واز جبال‌پیرینه تاکاشغروسرحد چین‌اغلب مسلمانانی که‌مخالف دستگاه امویان بودند بآن جواب مثبت دادند .

مخالفین عمده خوارج در اینموقع دوطایفه بودند یکی شیعه وسایر فرقه‌های‌آن ودیگراهل سنت وجماعت:دسته اول از آنجا که معتقد بامامت وخلافت خاندان پیغمبر بودند با خوارج مخالفت میکردند و دسته دوم نیز بعلت اعتقادشان باینموضوع که خلفا باید مانند خلیفه‌های راشدین از میان قریش انتخاب شوند با این‌طایفه مخالفت میورزیدند. بدیهی‌است که تـازه

بین این دوفرقه مخالف‌هم‌مانند خوارج فرق وشعب مختلف بودند که هر-
کدام خاندانی از بنوهاشم و یـا قریش‌را علم کرده بودند وآنهارا لایق
برای خلافت میشمردند .

از اواخرعهد « عبدالملك بن‌مروان» خوارج بفرقه‌های متعدد تقسیم
شدند وعلاوه بررنك سیاسی موضوع مذهب‌را نیز درتعالیم خویش‌مراعات
کردند (۱) علت این‌امر نفوذ مذهب اسلام وریشه دوانیدن‌آن درمیان ملل
ونحل مختلف بود چه تا عهد «عبدالملك» تقریبا ۷۵ سال از ظهور این
مذهب میگذشت وچنانکه بـارها درفصول پیش اشاره شد این مذهب در
میان مردم طرفداران جدی پیدا کرده بود واکثریت مردمان کشور پهناور
اسلام بآن معتقد بودند بنابراین خوارج نیز مجبور بودند خواه ونـاخواه
دستورهای این مذهب را گردن نهند وآنرا در محافل و مجامع خود
تعلیم‌دهند .

از قرن دوم ببعد بطوریکه گفته شد خوارج نیز بفرقه‌های زیـادی
تجزیه شدند که شرح آنهمه که شاید بـر بیست واند فرقه بالغ میشوند از
موضوع ما خارجست اما جهت روشن شدن عقائد این جمع از اشاره بچند
فرقه‌آنان ناگزیریم .

ازجمله این‌فرقه‌ها خوارج « ازارقه» بودند که از« نافع‌بن ازرق »
پیروی میکردند این‌طایفه درکلیات با سایرفرقه‌های دیگرخوارج مشترك
بودند یعنی از لحاظ سیاست معتقد بانتخاب خلیفه بودند وازلحاظ مذهب‌هم
بعمل درامور ومواضع مذهبی‌عقیده داشتند باینمعنی که مانند سایر خوارج
میگفتند متدین کسی است که بفروع دین عمل کند یعنی نماز و روزه خودرا
بجاآورد و خمس وزکوة بدهد و بسایر دستورهای دین طابق‌النعل بالنعل
عمل نماید والا اعتقاد تنهابـه لااله الاالله محمـداً رسول‌الله کافی نیست و
هر کس که بفروع دین‌عمل ننماید بااینکه بخدا وپیغمبرواصول عقیدت داشته
باشد کافراست وباید بـااومانند مشرکین محاربه کرد .

اما «ازارقه» جمیع فرقه‌های مسلمان‌را جزخودشان کافر میشمردند
ودر نمازآنها شرکت نمی کردند ، و از ذبائح آنها نمی‌خوردند وبا آنان
ازدواج نمی‌نمودند ، وآنانرا مـانند کفار عرب و بت پرستان خونشان را
حلال میشمردند ، ومسکنشان‌را قابل چپاول وغارت می‌انگاشتند وحتی قتل

۱- فجرالاسلام جلد اول صفحه ۳۰۱

اطفال وزنان آنان را نیز جائز میدانستند ، وبطور کلی هر کس غیراز فرقه خودرا کافر حربی میشمردند که مال وجان او و اطفال وزنانش حلال بر فرقه ازارقه بود .(۱)

فرقه دیگر خوارج تابعین «نجدة بن عامر» بودند وآنهارا بهمین مناسبت «نجدات» مینامیدند این فرقه اعتقادشان بشدت از ارقه نبود آنها بتوبه معتقد بودند ومیگفتند گناهکار پس از معذرت خواهی وتوبه کردن گناهش را میتوان بخشید ، ونیز معتقد بودند که اساس دین شناسائی خدا وپیغمبر اوست وهر کس که این شناسائی را داشته باشد کافر نیست ونیز اجازه میدادند که علمایشان درامور حلال‌وحرام شرعی دخالت کنند ولی دروغگوئی وزنا وشراب خواری رانمی بخشیدندوآنهارا از گناهان کبیره میشمردند . (۲)

این فرقه‌معتقد بودند که‌اگر کسی گناهی‌مرتکب شد که‌حرام‌بودن‌آن‌در نزد اجتماع مسلمانان مسلم باشد مشرك محسوب میشود ولی اگر کسی گناهی کند که همه مسلمان ها درتحریم آن اتفاق نداشته باشند تا بدست آوردن دلیل قاطع وقانع کننده نمیتوان اورا گناهکار دانست وباید در- دادن حکم در باب او خود داری کرد . (۳) و در موضوع تعیین خلیفه نیز میگفتند امامت واجب نیست ولازم هم نیست ،ردمان باید بدون وجود امام برسبیل‌حق وبحکم قرآن بایکدیگر معامله کنند (٤)

فرقه دیگر خوارج «اباضیه» بود که تابع «عبدالله‌بن اباض تمیمی» بودند وهنوز هم‌پیروان آن فرقه درمراکش والجزیره‌هستند(٥) این فرقه بخلاف از ارقه در بسیاری از مسائل مذهبی بسهولت هائی قائل شده اند . آنان ازدواج باغیر را وارث بردن از غیر راحلال میدانند وجنك باغیر خوارج را جائز نمی‌شمرند، ومال‌وجان وناموس آنها

---

۱ - برای اطلاع بیشتری از کیفیت این فرقه ازخوارج رجوع کنید به عقدالفرید جلد اول صفحه ۱۰۹ بیان‌الادیان صفحه ٤۹ و ابن‌اثیر جلد دوم صفحه ۱۸۲

۲- بیان‌الادیان صفحه ٤۹

۳ - خاندان نوبختی صفحه ۳٤

٤ - ملل ونحل شهرستانی حاشیه‌الفصل صفحه ۱۳۰

٥ - ذیل بیان‌التبیین جلد دوم صفحه ۱٤٦

را بر خوارج حلال نمیدانند این فرقه بر خلاف سایر شعوب خوارج با - مسلمانان دیگر بمسالمت ورفق ومدارا رفتار میکردند وبا خلفای وقت نیز کنار میآمدند (۱)

شعبه دیگر خوارج «صفریه» نامداشتند که از «زیادبن اصفر» خارجی تبعیت وپیروی میکردند عقائد این شعبه شبیه بازارقه بود ودر سختگیری وتعصب دست کمی از آنها نداشتند ومعتقد بودند که هرمسلمان وغیرمسلمانی که مرتکب گناه شود اعم ازاینکه آن گناه کبیره باشد ویاصغیره مشرک است . وباید مانند جنك باکافران بااو جنك کرد وخون خودش وزنش حلال است منتهی ان راطفالشا نباید کشت (۲)

غیر ازاین فرقهها چنانکه متذکر شدیم خوارج را شعوب دیگری هم بالغ بر بیست واند شعبه بوده است که هر کدام اندك اختلافی با - دیگری داشته اند ولی بطورکلی در اصول عقائد با هم مشترك بودهاند درشدت تعصب وانهماك در عبادت وبجاآوردن فروع‌دین‌ومراعات‌جزئی - ترین دستورهای دینی‌و اخلاص عقیدت وسختگیری وپافشاری در جنك‌ها و قیام برضد فرقههای غیر خارجی وخلفای وقت نیز همه شبیه بیکدیگر بوده اند .

خوارج دربدو امر تمام عرب بودند چون لشکریان علی بن ابی - طالب را اعراب مکه ومدینه وقبائل‌صحاری سوزان‌عربستان‌تشکیل‌میدادند ولی بعدها بعلت قیام این طایفه برضد خلفا ، بسیاری ازموالی یعنی غیر عرب نیز باآنان‌پیوستندوبهمین جهت عقائد وافکار آنان بسرعت هرچه تمامتر در سراسر امپراطوری وسیع اسلام منتشر شد . اما بعدها بعلت شدت وسختگیری آنها وعصبیت بی جایشان در امور دینی و حقیر شمردن مردمان غیر عرب‌بسیاری ازموالی که باامید براندا‌ختن‌دستگاه خلافت باآنان همداستان شده بودند ازاین فرقه کناره گیری کردند . (۳)

خاصه که‌درقرن سوم هجری چنانکه اشاره خواهد شد ترجمه کتب

---

۱ - شهرستانی صفحه ۱۴۱ بیان‌الادیان صفحه ۴۹

۲ - « » صفحه ۱۴۲

۳ - فجرالاسلام جلد اول صفحه ۳۰۷

وپیشرفت علوم باعث پیدا شدن فرق وشعوب وملل ونحل زیادی شد که از لحاظ سیاسی بیشتر موالی ومردمان غیر عرب را اقناع میکرد بهمین مناسبت آندسته از مردمان از خوارج کم کم کناره گرفتند وبفرقه های دیگری که مترقی تر بود پیوستند تاآنکه درقرن چهارم واوائل قرن پنجم ببعد بعلت منتفی شدن موضوع خلافت این فرقه نیز مانند بسیاری از فرق دیگر اسلامی تحلیل رفت .

رویهمرفته باید گفت که خوارج مانند سایر فرقه‌هائی که دراسلام پیدا شدند جنبه سیاسی آن برسایر جنبه های دیگرش میچربید تمسك آنان بدین وفروع مذهب هم دستاویزی بود که بهتر بتوانند بادشمنان خود مقابله کنند چه کافر حربی شمردن دستگاه خلافت، ومشرك دانستن خاندان های امیه وعباسی که هردو ازقریش وبنی اعمام پیامبر اسلام بودند در آن روزگار نمیتوانست جنبه مذهبی زیادی بخود بگیرد . شدت مبارزات این جمع بادستگاههای خلافت وپافشاری واستقامت آنهادررأی وعقیدت خوددلیل براین مدعاست.

معتزله

حق این بود که پس از خوارج ازلحاظ قدمت تاریخ فرقه‌های اسلامی بشرح وتوضیح فرقه شیعه وامامیه وسایر متفرعات این فرقه بزرك بپردازیم . اما بدو علت از مقدم داشتن فرقه شیعه خودداری شد . اول آنکه بسیاری از شعوب فرقه بزرك شیعه مانند «راوندیه» و «اسماعیلیه» و «اثناعشریه» وده‌هافرقه‌دیگرازلحاظ تاریخی مدتها پس‌ازمعتزله پیدا شدند ودرثانی‌عقائد معتزله‌ازلحاظ سیاسی در واقع ونفس‌الامر عکس‌العملی بود در مقابل عقائد خوارج که شرح و توضیح آنرا خواهیم دید . بنا بر این پیش از ورود در کیفیت آراء شیعه بتوضیح مختصرعقائد معتزله میپردازیم .

درقرن اول هجری فقط معتزله بکسانی اطلاق میشد که پس ازقتل عثمان وبیعت اکثریت مسلمانان باعلی ومخالفت معاویه بااو بیطرفی اختیار کردند . ونه طرف علی وپیروان او راگرفتند ونه بیاری معاویه واهالی شام برخاستند این دسته ازمردمان که بقول خودشان ازفتنه‌وآشوب‌اعتزال گرفتند در آن روزگار بمعتزله موسوم شدند . اما اندکی بعد این نام فراموش شد ودیگر لفظ معتزله بااین‌معنی دربین‌مسلمانان شیوع‌وانتشاری نداشت .

در قرن دوم هجری و اواسط دوره بنی امیه اندك اندك مسلمانان بعلتی که در مقدمه فصل سوم اشاره خواهد شد از آن سادگی و بساطت اولیه بیرون آمدند وتفکر در اصول و فروع مذهب اسلام میان مسلمانان مرسوم شد . چه مسلمانان بعلت حشر ونشر باملل غیرمسلمان به بسیاری از موضوعات که تا آن روزگار بآنها توجهی نداشتند بر خوردند . ازجمله مسائل عمده‌ای که موردبحث قرار گرفت مسئله قضاو قدر وجبر واختیار بود باین معنی که آیا خدا بشر را مجبور آفریده است یامختار .

این بحث از قدیمترین ایام بشر را بخود مشغول داشته‌است وازهمان اوان پیداشدن‌مذهب درمیان‌بشراین مسئله‌موردبحث‌قرار گرفت که‌درصورت اعتقاد بخدا انسان در موضوع زندگی و آداب مربوط بآن مجبور است ویامختار . این مباحث بین مسیحیون وصابئین و سایر مذاهب دیگر غیر مسلمان هم درصدر اسلام بشدت هرچه تمامتر تعقیب میشد ومعتقدین بیکی ازاین دو اصل هر کدام دلائل فراوانی برای‌اثبات مدعای خودورد ادعای مخالفین خویش اقامه میکردند .

ازاواخر قرن اول هجری اینگونه مباحث درمیان مسلمانان رواج پیدا کرد ودراوائل قرن‌دوم‌مردی‌بنام« جهم‌بن‌صفوان» که‌اصلاخراسانی‌بودو در کوفه اقامت داشت ومردی فصیح وخطیب بود این باب را مفتوح کرد ومعتقد بجبر ومجبور بودن انسان در عالم خلقت شد وپیروانی هم پیدا کرد که بفرقه« جهمیه »موسوم شدند .

اصول عقائد این فرقه را مفصلا در کتب ملل ونحل میتوان دید و بطور خلاصه این طایفه معتقد بودندکه انسان مجبور است ودرعالم از خود اختیاری ندارد وخدا برای او اعمال وحرکاتی مقدر کرده است که‌از انجام آنها ناگزیر است .

آنها میگفتند « همانطور که آب ها باجبار حرکت میکنند وهوا نیز باجبار جریان مییابد وسنگی که بآسمان پرتاب کنیم قسراً بزمین‌می- نشیند،انسان‌هم‌ازانجام اموروافعالی که‌خدابرایش معین کرده است ناگزیر است » وبطورکلی آدمی ازخود هیچگونه اراده‌ای ندارد وهرچه برسر او میرود مشیت خدا است .

مسلم است که جهمیه آراء وافکار خود را با آیات قرآن واحادیث پیغمبر وفق میدادند وبرای اثبات‌مدعای خودازآن‌دو منبع اصلی که علوم

واعتقادات مسلمانان آن زمان را تشکیل میداد استفاده ها میکردند . در قرآن هم آیات زیادیست که دلیل بر این مدعاست وجهمیه وسایر فرقه های معتقد بجبر ازاین آیات نهایت استفاده را میکردند .

ازجمله آیاتی که این طایفه دراثبات مدعای خود از آن زیاد یاد آوری مینمودند آیه مشهور «قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك لمن یشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بیدك الخیر انك علی کل شی قدیر» (۱)

وآیه معروف «وعنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم مافی البر والبحر وماتسقط من ورقة الایعلمها ولاحبة فی الظلمات الارض ولارطب ولایابس الافی کتاب مبین» (۲)

و امثال اینگونه آیات که در قرآن فراوان است . (۳)

درعهد «عبدالملك بن مروان» مردی بنام «معبد بن عبدالله جهنی» پیدا شد که در اقوال جبریان یامجبره شبهه کرد ومعتقد شد که قضا وقدر باطل است وافراد قبل ازآنکه عملی را انجام دهند کاملا مختارند وبرانجام امور قادر وتوانایند وخدا اعمال و کردار وافعال مردمان را بخودشان واگذاشته است وهیچگونه مداخله‌ای در کارهای انسان نمیکند . این طایفه بقدریه موسوم شدند .

این قوم هم برای اثبات مدعای خود آیاتی از قرآن واحادیثی از مصطفی نقل میکردند تادهان خصم را بدوزند مانند این آیه : «هل اتی-

---

۱ - بگو خدایتعالی خداوند پادشاهی وسلطنت است ملك وسلطنت بهر که خواهد دهد و از هر که خواهد گیرد و هر کرا پسندد عزیز دارد و هر آنکسرا خواهد ذلیل نماید . بردست تست صلاح وخیر وتو برهر چیزی قادری . قرآن : سوره آل‌عمران . آیه ۲۶ .

۲ - کلیدهای غیب دردست اوست وجزاو کسی ازآنها خبر ندارد، میداند آنچه‌راکه درخشکی ودریاست وبرگی ازشاخسار نریزد جز آنکه او بداند وذره‌ای درتاریکی‌های زمین نیست مگر آنکه‌در کتاب مبین ثبت افتاده است . قرآن : سوره انعام . آیه ۵۹ .

۳ - برای اطلاع بیشتری برافکار وعقائدجهمیه رجوع کنید به شهرستانی حاشیه‌الفصل صفحه ۹۰ وخطط مقریزی جلد چهارم صفحه ۱۷۲ وسایر کتب ملل ونحل

علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکورا» (۱) واین آیه « انا هدیناه-السبیل اما شاکراً واما کفوراً» (۲) واین آیه «وان لیس للانسان الاما سعی (۳) وصدها آیه و حدیث دیگر نظیر این آیات (٤)

باید باین نکته متذکر شد که پیشرفت و ترقی اینگونه افکار وابسته بود به ترقی علوم اسلامی وهرچه علوم اسلامی بپیشرفت‌های بیشتری نائل میآمد معتقدین باین دو فرقه نیز عقائد خودرا بادله و برهان بیشتری انتشار میدادند ودر نوع افکار خویش غور و بررسی بیشتری میکردند چنانکه جهمیه دراوائل ازحدود تعریف جبر واثبات مجبور بودن بشر پافراتر نمی نهادند ولی اندك اندك بنفی صفات از خدا ومخلوق بودن قرآن ونفی دیدن خدا درقیامت وامثال آن نیز معتقد شدند . وعقائد خود را باسرسختی عجیبی اظهار میکردند . وبرای اثبات مدعای خود درمرحله اول ازقرآن وحدیث وروایات ودرثانی ازبرهان وجدل ومنطق استفاده مینمودند .

بدیهی است که عده زیادی از علمای مسلمان در مقابل این عقائد ایستادگی کردند چه عقیده به نفی صفت ازخدا ومخلوق بودن قرآن، ومرئی نبودن خدا در قیامت ، مطالبی بود که خطر عظیمی برای اسلام ومسلمانی داشت وبادرنظر گرفتن جنبه سیاسی اینگونه مقاولات معلوم خواهد شد که هیئت حاکمه وقت یعنی بنی‌امیه وبنی عباس و روحانیون منسوب بآن دستگاه تا کجا برای قلع وقمع اینگونه افکار کمر بسته بودند .

قدریه نیز دارای افکاری بودند که بااوضاع واحوال هیئت‌های حاکمه وقت نمیساخت چه برداشتن یوغ جبر از گردن بندگان خدا مسلماً برای دستگاه های حاکمه بسیار گران تمام میشد . بهمین مناسبت بلا فاصله

---

۱ - برانسان روزگارانی گذشت که براو حکمی نبود قرآن : سوره دهر آیه ۱

۲ - ما راه را بانسان نمودیم او شکر گذارد یا ناسپاسی کند.

قرآن: سوره دهر- آیه ۳

۳ - انسان هرچیزی جز کوش خویش نیست . قرآن و سوره النجم آیه ٤٠٦ .

٤ - جهت اطلاع بیشتری برعقائد وآراء این فرقه مراجعه کنید به کتب ملل ونحل وعقدالفرید جلد اول صفحه ۳۳۱ وفجر الاسلام جلد اول صفحه ۳۳٤

اقوال این قوم هم مورد اعتراض اصحاب حدیث وسنت قرار گرفت تاآنجا که ازمعتقدین به‌قدریه تبری جستند واز آنها اعراض کردند و به پیروان‌خود سپردند که باآنها معاشرت نکنند ودر تشییع‌جنازه‌شان حاضر نشوندو بعیادت مرضای آنها نروند . (۱)

«جهم بن‌صفوان» بانی فرقه جهمیه کاتب « حارث‌بن سریج» بود که در خراسان برضدبنی امیه قیام کردوسرانجام درسال ۱۲۸ بقتل‌رسید«وحارث» نیز در همان سال کشته شد (۲) . معبد جهنی نیز درسال ۸۰ هجرت‌بدست حجاج‌بن یوسف در بصره بقتل رسید (۳) شاگردان او « غیلان دمشقی » « و جعدبن درهم » اولی بدست « هشام بن عبدالملك » خلیفه اموی و دومی بدست « خالدبن عبدالله قسری » والی امویان درخراسان وعراق کشته شدند (٤)

کیفیت کشته شدن این مردمان وسایر معتقدین بجبر ویا اختیار را درتاریخ باید دید . اما دراینجا از اشاره باین نکته ناگزیریم که بشهادت تاریخ کشته‌شدن این قبیل اشخاص‌دلیل‌دیگریست که فرقه‌های اسلامی‌صورت سیاسی داشته‌است چون بنی‌امیه‌وبنی‌عباس‌وسایر حاکمان بر کشوراسلامی وجود آنها را منافی باهستی خود میدانستند میکوشیدند تابا بدترین‌وضعی آنها را ازمیان بردارند وافکار وعقائدشان را ریشه کن نمایند . ولی باهمه این احوال بعللی که درفصل‌دوم این مقال گذشت‌سختگیری .خلفا ودستگاه های مربوط بآنان نه‌تنها دوائی برای دردهای‌بیدرمان اجتماع آن‌روزگار تهیه نکرد بلکه بر شدت درد افزود وسر انجام به‌قلع ماده خودشان منتهی گشت . (٥)

تذکر این مقدمه مختصر واشاره بافکار قدریه وجبریه برای این‌بود که آراء قدریه روز بروز رونق بسزائی گرفت تا آنجا که بوسیلهٔ «ابو-

---

۱ - الفرق بین الفرق صفحه ۱۵

۲ - ابن اثیر ذیل وقایع ۱۲۸ هجری

۳ - طبری ذیل وقایع سال ۸۰ هجری

٤ - ابن‌اثیر جلد چهارم صفحه ۲۲۰

٥ - شهرستانی حاشیه‌الفصل‌صفحه ۵۰

حذیفه واصل بن عطا» متوفی بسال ۱۳۱ هجری جامه نوئی بتن کرد و بنام معتزله چندین قرن علمای بزرك اسلام را بخود مشغول داشت

اواخر قرن اول هجری ودهه اول قرن دوم در بصره مردی زاهد وعابد ومورد توجه خلق حلقه درسی داشت که طالب علمان آن روزگار گرد او جمع میشدند واز برکات علمی او مستفیض میگردیدند این مرد که در تاریخ اسلام بنام «حسن بصری» مشهور است از اجله علما ودانشمندان نیمه دوم قرن اول هجری بشمار میرود . وی در شهر بصره بتعلیم و وعظ واندرز بخلق مشغول بود ومردمان را با فصاحت و بلاغت ذاتی خویش به اعراض از دنیا واقبال بآخرت واجتناب از گناهان کبیره وصغیره میخواند و بعلت زهدو ورع وتقوای فوق العاده اش جمع کثیری ازمسلمانان آنروزگار با او ارادت میورزیدند (۱)

مطلب مهمی که در حلقات درس ومجالس علمی آنروزگار مطرح بودمبحث گناه وانواع آن وحکم درباره گناهکاران بود و بطوریکه گذشت خوارج را دراین موضوع عقائدی بود که باشدت وتعصب عجیبی آنرا دنبال میکردند .

اکثر علمای تابعین که تابع اصحاب پیامبر بودند بخلاف خوارج مرتکبین بگناهان کبیره را مرتدومشرك نمیدانستند وآنهارا فاسق محسوب میداشتند واین فسق را منافی بااسلام ومسلمانی نمی پنداشتند .«حسن بصری» هرچند که ازتابعین بود ولی درمورد گناه کبیره سلیقه خاصی داشت ومیگفت که مرتکبین بگناهان کبیره منافق اند ومنافق از کافر بدتر است چه کافر علناً اظهار بکفر میکند ومنافق در صورت ظاهر الصلاح همان کفر را انجام میدهد .

«حسن بصری» درحلقه درس خود شاگردی داشت بنام «واصل بن عطا» که روزی درمجلس درس استاد بپاخاست ورائی خلاف رای اواظهار کرد وگفت مرتکبین بگناهان کبیره نه کافر مطلقند و نه مؤمن مطلق بلکه آنان را مقامیست بین ایندومقام ودرحقیقت گناهکارانی که گناه کبیره میکنند ازصف کفار ومؤمنین خارجند وازایشان اعتزال جسته اند . و جهت اثبات

---

۱ - جهت اطلاع بیشتری رجوع کنید بوفیات الاعیان جلد اول صفحه ۱۳۹

قول خود دلایلی نیز میآورد که جواب دادن بآنها در آن روزگار مشکل بود .

«حسن بصری» پس از شنیدن این قول اورا از مجلس درس خود بیرون کرد وواصل هم توانست «عمرو بن عبید بن باب» یکی دیگر از شاگردان بزرك وزبردست «حسن» را باخود همداستان کند و بوسیله او بسیاری از پیروان «حسن بصری» را باخودموافق نماید وفرقه‌ای درمقابل فرق دیگر آنروز تشکیل دهد بنام فرقه معتزله .

بحث در موضوع گناه در آن روزگار جنبه سیاسی داشت چه روی کار آمدن بنی امیه که فاسدترین مردمان روزگار بودند واشغال مسند پیامبر بوسیلهٔ آنان که ازهیچ گناه صغیر و کبیری پروا نداشتند خواه و ناخواه این بحث را درمیان میکشید که گناه چیست؟ وانواع آن کدامست ؟ اگر گناهکار مشرك ومرتد میشد قطعی است که حکومت جابرهٔ بنی امیه باآنهمه خلافکاریها حکومتی غیرحق بشمار میرفت و برهرمسلمانی جائز بود که برای قلع وقمع آنان کمر بندد . خوارج که سرسخت ترین دشمنان بنوامیه بودند از این لحاظ معتقد شدند که گناه کبیره درحکم شرك و کفروالحادست وبهمین دلیل برضد دستگاه حاکمه امویان قیام میکردند .

تابعین که شاگردان و دست پروردگان صحابه پیغمبر بودند وفرقه «مرجئه» که اتباع عایشه وزبیروطلحه بودند وبسیاری از آنان بشواهدتاریخ ازدستگاه امویان متمتع میگردیدند وبهره‌ها میبردند برای چشم‌پوشی از حرکات خلفای اموی معتقدشدند که مرتکبین بگناه کبیره کافر نیستند وچون بانبیای مرسل و کتب آسمانی وخدا معتقدند باید درحکم مؤمنانشان شمرد چون ارتکاب گناه بایمان ضرری نمیرساند و بهمین دلیل مخالفت زیادی بابنی‌امیه نمیکردند وآنان را بحال خودمیگذاشتند واز آخر چرب آنان بهره‌هامیبردند .

عقیدهٔ مرجئه درباره خلیفه و جانشین پیغمبر هم این بود که پس از انتخاب خلیفه حکم اوقاطع است وهرچه میگوید باید قبول کرد و فرمان اورا باید گردن نهاد ونیز معتقدبودند که امام لازم‌نیست معصوم باشد (۱)

---

۱ - جهت اطلاع بیشتری برآراء و عقائد فرقه مرجئه رجوع کنید بشهرستانی حاشیه جلداول الفصل صفحه ۱۲۳

هنگامی که واصل بن‌عطامخالفت خودرا بااستاد خویش آشکار کرد ومقالات‌خودرا منتشر نمود سروصدائی عجیب در عالم اسلامی بر پاشد و چون ظاهراً اقوال او به جار و جنجال خوارج و تابعین خاصه فرقه مرجئه خاتمه میدادعدهٔ زیادی پیروپیدا نمود ازجمله هنگامی که «واصل» اصول خمسه خود را که بآن اشاره خواهیم نمود اظهـار کرد «یزید بن‌ولید بن۔ عبدالملك» بمعتزله گروید و معتزله نیز گرد او جمع شدند . یزید اولین خلیفه‌ای بود که باین فرقه گروید وباعث پیشرفت آراء و عقائد آنان شد . ومعتزله از آن تاریخ ببعدعلاوه براینکه سعی کردند دردستگاه هیئت های حاکمه جائی برای خودباز کنند کوشیدند که بصاحب‌قدرتان محلی نیز نزدیك شوند وبا استفاده ازقدرت‌آنان بعده پیروان خودبیافرایند .

«واصل بن عطا» در اثبات مدعای خود وبیان عقائد وآراء خویش کتابهای مفصل نوشت که‌از جمله کتاب «اصناف‌المرجئه» و کتاب «التوبه» و کتاب «المنزلة بین‌المنزلین» و کتاب «معانی قرآن» و کتاب الخطب‌فی التوحید والعدل و کتاب «السبیل المعرفة الحق» اورا میتوان‌نامبرد اومانند سایر رؤسای فرق اسلامی اصلا ایرانی بود ودرسال ۱۳۱ هجرت فوت شد (۱) دوست وهمکارش «عمرو بن عبید بن باب» نیزدرسال ۱٤۲هجرت بمرد (۲) ولی بامرك ایندونه تنها موضوع معتزلهٔ ازبین نرفت بلکه ریشه و اساس محکمی بیدا کرد وپیروان ومتابعین فراوانی‌یافت وقرنها علمای اسلامی را درسراسر کشور پهناوراسلام بخودمشغول داشت .

در طی قرون متمادی بعلت نزدیکی معتزله با دستگاههای خلافت بنی‌امیه وبنوعباس که یکی از علل ازدیاد مریدان و پیروان آنان شد علمای بسیاری دراین فرقه پیدا شدند که هر کدام در پیشرفت این افکار قدمهای مؤثری برداشتند . ازطرف دیگر زمان قدرت ووسعت این فرقه مصادف شدباحرکت‌علمی در کشورهای‌اسلامی ومعتزله‌اولین‌فرقه‌دینی بودند که ازآثاریونانیان واقوال فلاسفه برای اثبات ادعای خوداستفاده کردند .

علم کلام که علم اثبات موازین دینی‌است بوسیله فلسفه یونان بتوسط معتزله پایه گذاری شد وحقاً این‌علم را بایداز «ابواسحق ابراهیم بن‌سیار۔ نظام‌معتزلی» دانست که سخت فریفته‌فلسفه یونان بود و در استنتاجات خود

۱ ـ ابن‌خلکان جلد دوم صفحه ۳۰٤

۲ ـ ابن‌خلکان جلداول صفحه ٤۲۹

ازآن فلسفه حداکثراستفاده را میکرد و سرانجام در مقابل اهل رأی و حدیث که دراقاویل خودبقرآن وحدیث واجماع وسنت متمسك میشدند او علم کلام را بنیان نهاد وعده زیادی ازعلمای اسلام پس ازوی ازاین علم در اثبات مدعا های خویش استفاده کردند و آن عدهازعلمابه «متکلمون» مشهورشدند .

درعهد عباسیان نیز معتزله نفوذ وقدرت فوق‌العاده داشتند واز سال ۱۹۸ تا ۲۳۲ یعنی‌درفاصله خلافت «مامون» و«متوکل» معتزلیان بمنتهای قدرت خود رسیدند . چه مأمون بعلت اشتیاق فراوانش بعلوم خاصه علوم فلسفی ومنطقی بوسیله «ثمامة بن‌اشرش» و« یحیی بن‌مبارك » که‌دونفراز مشایخ معتزله‌بودند باآراء واقوال این‌طایفه که مشحون بفلسفه ومنطق‌قدیم بود آشنائی بهم رسانید و بقول بسیاری از محققین تاریخ باین فرقه گروید(۱)وگرویدن اوباین طایفه مسلم است که نفوذ وقدرت‌آنان را صد چندان کرد .

« احمدبن ابی‌داود قاضی» یکی دیگرازمشایخ معتزلیان بحدی در مزاج «مأمون» نفوذکرد که وی شغل‌قضای بغداد راکه بزرگترین‌مشاغل قضائی قرن سوم بود باوتفویض کرد وهنگام مرگش‌به « معتصم» جانشین خویش سپرد که « احمدبن ابی‌داود » را سخت معزز ومحترم بدارد وجز اوکسی دیگررا وزیر ننماید (۲)

معتزله چنانکه مختصراً بیان خواهد شد معتقد بخلق قرآن بودند و فرقه‌های دیگراسلام خاصه حنابله ، پیروان «امام احمدبن‌حنبل‌مروزی» با این رأی مخالفت داشتند. هنگامی که « مأمون » باین‌طایفه روی‌آورد و بخلق قرآن و سایرآراء معتزلیان نیز ایمان‌آورد « احمدبن ابی داود » نامبرده در ربیع‌الاول سال ۲۱۸ حکمی از مأمون بگرفت که محنه نام داشت . این حکم بمعتزله اجازه میداد که بتفتیش عقائد خلق مشغول شوند وهرکس ازقضاة ومحدثین‌وعمال دولتی که بخلق قرآن معتقد نباشد ازمشاغل خود دور کنند این‌حکم که تا عهد « متوکل»(۲۳۲) بعلت نفوذ معتزله دردستگاه خلافت برقوت خود باقی‌بود باعث فتن وآشوب فراوانی

۱- عصرالمأمون جلد اول صفحه ۳۶۷ و الفرق بین‌الفرق صفحه۱۵۷

۲- عصرالمأمون جلد اول صفحه ۳۰٤

شد که شرح آنهمه درحوصله این‌وجیزه نمی گنجد (١)

معتزله از خلافت «متوکل» عباسی نفوذ خودرا در دستگاه هیئت حاکمه از دست دادند واز اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم گرفتار کشمکش سختی با اهل‌سنت وشیعه واشعریان‌شدند که سرانجام این‌منازعات بضرر آنها تمام شد.

چه علم کلام که تنها وسیله ودست‌آویز معتزلیان بود وبوسیله آن‌بر تمام دشمنان خود فائق می‌آمدند کم کم بازاری‌شد واهل سنت‌وخاصه شیعه آنرا فراگرفتندوبرضدآراء وعقائد معتزلیان بکاربردند تاآنجا که درقرن چهارم بسیاری ازعلمای سنت وشیعه‌دراثبات عقائد خود و ردآراء مخالفین ازاین علم استفاده مینمودند. خاصه در رد عقائد معتزلیان که متمسك باین علم بودند زیاد از کلام استفاده نمودند.

د اواخر قرن سوم واوائل قرن چهارم یکی ازشاگردان «ابوعلی‌جبائی»(٢) رئیس فرقه معتزله بنام «ابوالحسن اشعری» براستاد خویش اعتراضات زیادی وارد کرد وازاین فرقه کناره جست وفرقه بزرك دیگری را بنا نهاد بنام‌فرقه «اشعریه» که بعدهاازبزرگترین‌دشمنان معتزله‌شدند و ضربت‌های بزرگی بآنها وارد کردند. «ابوالحسن اشعری» بطوری که‌در شرح احوالش باید دید (٣) مردی مطلع ودانشمند بود وبر حدیث وسنت اطلاع کامل داشت علم کلام وفلسفه‌را نیز بخوبی میدانست وچون در میدان مبارزه با معتزله وارد شد ازتمام این اطلاعات استفاده کرد و باید گفت که بزرگترین ضربه‌را باین‌فرقه او ومتکلمین شیعه وارد کردند.

در قرن چهارم معتزله چندان نفوذی نداشتند چه دستگاه بغداد که بسرعت روبزوال میرفت بعلت مخالفت با دربارخلافت فاطمیون هرفرقه‌ای غیراز سنت وجماعت‌را مطرود میشمرد.

درمصر ومغرب‌هم بعلت نفوذ فوق‌العاده اسماعیلیان محلی برای نشو ونمای عقائد معتزله نبود. در شرق عالم اسلامی‌هم محمود غزنوی که در

١- عصرالمأمون جلد اول‌صفحه ٣٩٥

٢- شذرات جلد دوم صفحه ٢٤١

٣- ملل ونحل شهرستانی‌حاشیه‌الفصل جلد اول صفحه ٥٠ - الفصل ابن‌حزم جلد چهارم صفحه ١٤٦- خطط مقریزی جلد چهارم صفحه ١٦٤- فجرالاسلام جلد اول صفحه ٣٣٢

تعصب وخامیت نظیر نداشت هرفرقه‌ای غیر از سنت را مطرود میشمرد و قرمطی میخواند. سامانیان وامرای جزء محلی خراسان وماوراءالنهر بعلت گرفتاریهای داخلی فرصت رسیدگی باین گونه امور را نداشتند و بعلاوه چنانکه شرح داده خواهد شد بعلت نفوذ فوق‌العاده اسماعیلیان و مبارزات پی گیر آنها و جنبه مترقی که این مذهب بخود گرفته بود کسی بطرف اعتزال نمیرفت.

اما دردستگاه آل بویه معتزله نفوذ داشتند چه «صاحب بن عباد» وزیر صاحب تدبیر این خاندان از شاگردان «ابوهاشم جبائی معتزلی» بود وبآراء وعقائد آنها احترام فوق‌العاده میگذاشت وچون وزیر ذی‌نفوذی نیز بود در پیشرفت عقاید معتزله کمکهای شایان کرد. دیالمه نیز بعلت دشمنی دیرینی که با خلفای بغداد واهل تسنن داشتند این‌طایفه‌را پروبال میدادند ومکاتب ومدارس آنهارا معمورمیکردند. از علمای بزرگ معتزلیان دراین‌قرن می‌توان «ابوعبیدالله محمدبن‌عمران مرزبانی» (۱) و «ابوالحسین محمدبن‌علی‌بصری» و «قاضی‌القضاة ابوالحسن عبدالجبار اسدی همدانی» (۲) را نام برد که دراشاعه افکار وعقائد خویش وانتشار کتب ورسالاتی مبنی براثبات حقانیت معتزله کوشش فراوانی کردند.

آراء معتزله ازهمان دیرباز تا قرن هفتم هجری که محو و مضمحل شد مورد نظر خاص وعام بود ودر تمام محافل ومجالس مورد مذاکره و انتقاد قرارمی گرفت خود معتزلیان نیز دراین‌اشاعه وانتشار کوشش‌فراوان بخرج میدادند ودرهیچ مجلس ومحفلی نبود که ازافکار خویش چیزی بیان نکنند ومخالف وموافق‌را ببحث وجدل باز ندارند درقرن چهارم نیز این افکار مانند سایرآراء دیگر از قبیل شیعه و شعب‌آن و عقائد اهل رای و حدیث واسماعیلیه و قرامطه و غیره درمیان مردمان رائج بود و کم وبیش ازآن بحثی بمیان می‌آمد واغلب در رد ویا اثبات‌آن سخنی گفته میشد.

اما شرح عقائد این‌فرقه وطرز تفکر آنان بتفصیل، کتابی بزرگ را شامل خواهد شد ونقل‌آنهمه در این کتاب ممکن نیست ولی با اینهمه از آشنائی بسیار ناچیزی بآن افکار وعقائد ناگزیریم لذا بسیارمختصر بآنها اشاره میکنم ومیگذریم.

۱- تاریخ بغداد جلد سوم صفحه ۱۳۵

۲- شذرات جلد سوم صفحه ۲۰۲

اهم عقائد این‌طایفه درچند چیز بود یکی درموضوع جبرواختیار که این فرقه بخلاف جبریان ومانند قدریان معتقد باختیار بشر دراحکام وعقود بودند و زیر بار جبر نمیرفتند. آنها قرآن را مخلوق میدانستند و بخلاف سایر فرق که این کتاب را ازلی وقدیم تصور میکردند معتزله آنرا حادث و مخلوق میخواندند ودر سایر امور عالم حتی وجود وهستی نیز بحدوث قائل بودند.

اصول عقائد «واصل بن‌عطا» و «عمرو بن‌عبید» را که معتزلیان اولیه بودند ودیگران ازآنها متابعت میکردند پنج اصل عمده تشکیل‌میداد که یکی ازآن پنج «توحید» بود. آنها معتقد بودند که خدا یکی است و شریك ندارد، وجسم هم نمی‌تواند داشته باشد، جوهر و عرض‌هم نیست، هیچکس اورا ندیده است ونخواهد دید، واین رؤیت نه‌تنها در دنیا غیر ممکن‌است بلکه درعقبی نیزدیدن اومحال است. این‌خدا ازلی وسرمدیست ودرمکان‌وحیز نمی گنجد، حد وحصرهم ندارد وخالق تمام موجودات است وچون قدیم و ازلی‌است هرچه غیراز اوست حادث و زود گذرخواهد بود. دربسیاری ازموارد این‌اصل، معتزله با سایرفرقه‌های اسلامی متحدند ولی دربرخی ازمواضیع‌مثل نفی صفت ازخدا و امثال‌آن با شیعه اختلاف دارند ونیز درعدم رؤیت او در روزقیامت با اهل سنت وجماعت که قائل برؤیت وی هستند مخالفند.

اصل دوم ازاصول معتزله موضوع «منزلة بین‌المنزلین» است که بوسیله‌آن میخواهند بگویند مرتکب گناهان کبیره نه‌کافر است نه مؤمن بلکه فاسق است وفاسق ازجهت فسقش درقیامت گرفتارجهنم خواهد شد. مسلمانی که مرتکب گناهان کبیره شود بخدا و پیامبر و روز جزا و سایر اصول و فروع اعتقاد دارد بنا براین نمیتوان اورا در عداد بت پرستان و مشرکان وکافران حربی گذاشت. ولی‌ازآن جهت که ارتکاب بگناه کبیره‌هم عملیست که اغماض ازآن ممکن نیست نمیتوان اورا مؤمن نامید. بنابراین فاسق است وازآنجا که درقیامت مردمان بدو گروه جهنمی وبهشتی تقسیم میشوند این‌طایفه درزمره جهنمیان درمی‌آیند.

اصل‌سوم ازاصول خمسه معتزله «عدل» بود. آنهامیگفتند خدا عادل است وهیچگاه ببشرتکلیفی که‌ازانجام‌آن عاجزباشد نخواهد نمود ازآنجا که به شر و فساد نیز راضی نیست همیشه میخواهد مردمان از شرارت و

تباهی دوری کنند بهمین جهت اوامر و احکام و دستورهائی برای آنها میفرستاد، و او قادراست که خلق را باطاعت ازاین اوامر مجبور کند ولی برای اینکه از بندگان رفع محنت شود و هرج و مرجی روی ندهد باین عمل دست نمی‌یازد و بشررا در اینگونه امور آزاد و مختار گذاشته است . البته مبادرت بافعال از قدرتی‌است که خدا ببشر داده است وچون مالك این قدرت اوست میتواند آنرا ایجاب ویا سلب کند. اما ازآنجا که تکلیف مالایطاق وفشار و زور درکارخدا نیست هیچگاه این قدرت فعاله‌را ازبشر نمی گیرد واورا درانجام امور خودآزاد میگذارد . درموضوع عدل اهل سنت و جماعت با معتزله مخالف بودند و شیعه نیز در نحوه بیان این اصل باآنهـا مخالفت میورزیدند.

اصل چهـارم موضوع « وعد وعید » بود مطابق این اهل اعتزال معتقد بودند که قیامتی‌وجود دارد وخدا هم دراحکام ودستورها و فرمانهای خود تغییر و تبدیلی نمیدهد بنا براین‌مرتکبین بگناه کبیره حتماً مجازات خودرا خواهند دید مگراینکه درهمین دنیا توبه کنند تـا در زمره مؤمنین درآیند واز فسق و تباهی برهند . همانطور که مؤمنین حتماً درآن جهان ببهشت خواهند رفت واز نعم آن برخوردارخواهند شد.

اصل پنجم این‌فرقه « امر بمعروف ونهی ازمنکر» بود . دراین‌اصل مانند شیعیان معتقد بودند که هرمسلمانی باید امر بمعروف ونهی ازمنکر نماید وهر کافر وفاسقی‌را ازاعمالی که میکنند باز دارد اگرمیسر شد که با موعظه ونصیحت وبرهان‌ومنطق باآنها روبروشود والابرهرفرد مسلمانی واجب است که جهت رفع کفر دست بشمشیر زند وجهاد کند (۱)

چنانکه اشاره شد این‌فرقه‌هم مانند سایرفرقه‌های دیگراسلامی صبغه سیاسی داشت چه مطابق قول اهل سنت وشیعه وخوارج و سایر فرقه‌های دیگر امام مسلمانان باید اعلم و افضل از دیگران باشد و هیچگاه گناه صغیره و کبیره ننماید والاکافر است وبر او احکامی که برمشرکین جاری میشود لازم می‌آید وچون درحکم کافر حربی قرارمیگیرد برتمام مسلمانان

---

۱ — جهت اطلاع بیشتری از اصول عقائد این فرقه رجوع کنید به- شهرستانی حاشیه جلد اول الفصل صفحه ۵۰ و الفصل ابن‌حزم جلد چهارم صفحه ۱٤٦ تا ۱٥٤ وخطط مقریزی جلد چهارم صفحه ۱٦٤ و سایر کتب ملل ونحل.

است که با اوجهاد کنند وقلع ماده وی را نمایند .

خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس که کمترین عمل آنها بزرگترین گناه کبیره بود با این اصول عقائد سازگاری نداشتند. چه در نظر شیعه وسایر فرقه‌ها آنها غاصب خلافت ومسند پیغمبر بودند و بر هر شیعه‌ای واجب ولازم بود که مانند یك مشرك آنهارا بکشد و مال و ناموسشان را ضبط نماید . بنابراین از اصول معتزله حد اکثر استفاده را کردند . چه اولا مطابق این اصول خلفا دیگر مشرك نبودند ودر ثانی بعلت عدل خدا ممکن بود مورد بخشش واقع شوند و در ثالث همیشه در توبه بر آنها باز بود و هر آن حتی در حالت نزع میتوانستند از گذشته خود توبه کنند ودر صف محشر مانند سایر مؤمنین حاضر شوند .

از همه مهمتر اینکه معتزله مجازات را بدنیای دیگری محول نموده بودند تا در آنجا فرق بین مشرك ومؤمن وفاسق معلوم شود واین خود راه مفری برای خلفای جبار اموی وخاندان فاسد عباسی بود .

همین امور باعث شد که ازهمان ابتدای پیدا شدن این فرقه «یزید بن عبدالملك» بآنان روی خوش نشان داد وعباسیان در دوره طویل خلافت خود تا آنجا که از این طایفه و اقوال آنها میشد استفاده کنند کوچکترین ضرری را بآنها نرسانیدند بلکه دراعزاز واحترام آنها سعی بلیغ نمودند.

شیعه

شیعه بفرقه‌ای عظیم و بزرك با شعبه ها وشاخه‌های متعدد ومتفرق اطلاق میشود که بلافاصله پس ازمرك پیامبر اسلام پا بعرصه ظهور نهاد وتا زمان ما هنوز بسیاری ازشعب آن دراقطار ممالك اسلامی وجوددارد . مانند «شیعه زیدیه» که درعراق عرب امروز موجود است وشیعه اسماعیلیه که درهندوستان و قسمتی ازایران پیروان فراوان دارد وشیعه اثنی عشریه که مذهب رسمی ایران است ودراغلب ممالك اسلامی پیروان بسیار دارد .

شیعه در ادوار مختلف اسلام معانی بسیاری پیدا کرد ولی بطور کلی شیعه درقرن چهارم هجری بکسانی اطلاق میشد که طرفدارخاندان « علی » بودند و میگفتند که امام و خلیفه وقت باید ازآن خاندان باشد و غیر از خاندان « علی » که در حقیقت خانواده پیامبر اسلامند دیگری حق خلافت ندارد واگر کسی غیر ازاین خاندان خلیفه شد آن مسند را غصب کرده است وبر هرشیعه‌ای فرض است که آن خلیفه غاصب را ازآن مقام دورسازد .

اما تاریخ پیدا شدن شیعه بلافاصله پس ازمرك پیامبر بود. چه هنوز جسد پیغمبر اسلام را بخاك نسپرده بودند که مطابق روایت مورخین «عباس» و پسرش و «ابوسفیان» و بسیاری از صحابه با «علی بن ابی طالب» بیعت کردند(۱) ولی این بیعت بعلت امتناع «علی» در آنمجلس و پیش آمدن «سقیفه بنی ساعده» و انتخاب شدن «ابوبکر» بخلافت مسلمین صورت تحقق بخود نگرفت ودر نتیجه «علی بن ابی طالب» پس از چندین سال اعتزال درسال سی و پنج هجرت بعداز کشته شدن «عثمان» بخلافت مسلمانان انتخاب شد.

اما طرفداران «علی» ازهمان هنگام فوت پیغمبر او را خلیفه بحق میدانستند چه او حتماً اولین کسی بود که باسلام ایمان آورد (۲) وتنها کسی بود که در قضیه هجرت پیغمبر حاضر شد جان خود را فدای او نماید، و نیز تنها فرد مسلمانی بود که همه عمر خودرا بدون روی وریا و بامجاهدت بی نظیری صرف پیشرفت اسلام ومحو دشمنان این دین نمود.

ازاینهمه گذشته «علی» پسرعم پیامبر وداماد او بود وشیعیان دلائل و شواهد زیادی ازتاریخ حیات پیغمبر میآورند که اودرهنگام زندگانی خویش «علی» راوصی وخلیفه و جانشین خودخواند ومسلمین رااز آزار واذیت رسانیدن باومنع نمود (۳)

شیعیان اولیه و یا کسانیکه از اصحاب پیغمبر «علی» راافضل از «ابوبکر» و «عمر» و «عثمان» میدانستند عبارت بودنداز «عماربن یاسر» و «سلمان فارسی» و «مقدادبن اسود» و «ابوذرغفاری» و «جابر بن عبدالله» و «عباس بن عبدالمطلب» عموی پیغمبر و علی و «ابی بن کعب» و «حذیفه» و «ابن عباس» جد بزرك خاندان بنی عباس وچندتن دیگر. این عده از صحابه ازهمان روز فوت پیامبر طرفدار خلافت «علی» شدند وتااو زنده بود جز «ابن عباس» همگی دراخلاص باو ودوستی باوی پایدار بودند.

بشهادت تاریخ «علی» پس از انتخاب شدن «ابوبکر» باوی بیعت کرد وبعداز آنکه «عمر» و «عثمان» بخلافت مسلمانان رسیدند با آنها نیز بیعت نمود، ودراین مدت کوچکترین مخالفتی با آنها نکرد و همیشه در

۱- طبری جلد سوم صفحه ۱۹۹

۲- ابوالفدا جلداول صفحه ۱۱۵

۳- رجوع شود به ینابیع المودة قندوزی

مجالس مشاوره آنان‌هم حاضر میشد و آنها از آراء او استفاده‌ها میبردند.

پس از قتل «عثمان» مسلمانان «علی» را بخلافت انتخاب کردند ولی با انتخاب او اختلاف درموضوع خلافت حل نشد بلکه دامنه اختلاف که تا آنزمان سرپوشیده و پنهانی بود بالا گرفت وسرانجام بدودستگی مسلمانان وجنگهای «علی» و «عایشه» و «زبیر» و «طلحه» و «معاویه» منتهی شد و پس از ریخته شدن خونهای فراوانی ازطرفداران علی ومعاویه بالاخره بقتل «علی» وحکومت جابرانه «معاویه» ختم گردید.

طرفداران علی که بشیعه «علی بن ابی‌طالب» موسوم شدند پس از قتل وی ازپا ننشستند وباهمه ستمگریهائی که بنی‌امیه درباره آنهامیکردند بمبارزه خودعلیه دستگاه فاسد وتباه بنی‌امیه ادامه‌دادند.

در اینجا باید باین نکته اشاره کرد که تا پیغمبر اسلام زنده بود مسلمانان‌اختلافات‌زیادی درمیان خود نمیدیدندچه هرگاه مشکلی برایشان پیش میآمد ویادر اصلی‌از اصول ویافروع اسلام اختلافی میدیدند به پیغمبر مراجعه میکردند واو که برای مسلمانان آن‌عهد میزان حق وباطل بود آن اختلافات ویااشکالات رارفع‌مینمود. بعلاوه بعلت محدودبودن اسلام بمکه ومدینه وبعدها بجزیرة‌العرب، وآمیخته نشدن نژاد عرب باسایر ملل، و نبودن تمدن و حضارت بین ساکنین صحاری بی‌فریاد عربستان، مسلمانان اولیه کمتر اختلاف درمیانشان پیدامیشد ویا باشکالی برمیخوردند که ازحل آن‌عاجز مانند.

اما بلافاصله پس‌ازمرك پیغمبر مسلمانان خودرا درمقابل اشکالاتی دیدند که حل کردن آنها برایشان دشوار بود. یکی ازآن اشکالات تعیین خلیفه وبرگزیدن افضل واتقی‌واعلم مردمان برای‌این شغل‌بود.چه‌تعیین‌چنین شخصی درآن روزگار بسیار مشکل بودزیرامهاجرین وانصار که هسته‌اولیه اسلام راتشکیل میدادند همه‌شان ازاصحاب‌پیامبر بودند وهمه یك نوع تعلیم دیده‌بودند، وبیك‌خداوپیغمبر ایمان‌داشتند ودرمقابل‌یك‌قبله نمازمیگذاشتند بنابراین تعیین عالمترین و برگزیده‌ترین و پارساترین آنها مشکل بود. خاصه که بلافاصله پس‌ازمرك پیغمبر عده‌زیادی از مردمان جزیرة‌العرب از اسلام سرباززدند وجمع کثیری هم‌ادعای پیغمبری کردند وخودرا فرستاده خداخواندند این‌اشخاص که باصحاب «ردة» یعنی مرتدین نامیده شدند از اواخر عمر پیامبر تااوائل عهدعمر فتنه‌عظیمی درجزیرة‌العرب برپا کردند که باقیمت جنك‌ها وخون‌ریزی‌های زیاد خوابانیده‌شد.

قضیه تعیین خلافت و پیداشدن اصحاب رده اولین اشکالاتی بود که مسلمانان باآنها مواجه شدند چه ازیك طرف تعیین افضل مشکل بود وازطرف دیگر تعریف ایمان ومؤمن برای مسلمانان آن روزگار اشکال تولید میکرد زیرا باپیداشدن اصحاب رده بتعریف کامل ایمان واسلام احتیاج پیدا شد و مسلمانان مجبور بودند بدانند که یك فرد باچه اعمالی مومن خوانده میشود و چه عملی اورا درزمرهٔ مرتدین درمیآورد. این اشکالات باترقی روزافزون اسلام، وپیشرفت اودر ممالك همجوار، واختلاط وآمیزش ملل متنوع ومتمدن بایکدیگر، روز بروز زیادت میشد وازآنجا که تمام این مشکلات بازندگانی روزمره مردمان سروکار داشت باعث پیدا شدن فرق وشعوب و شاخه‌های زیادی دراسلام شد که درفوق همه اینها خوارج وشیعه و بعدها فرق دیگر اسلام قرارداشتند.

فرقه شیعه درطی تاریخ تغییرات عظیم یافت چه دراوائل حکومت بنی امیه اختلاف دریك موضوع بودوآن صلاحیت ویاعدم صلاحیت خلافت بنوامیه بود ولی هرچه برعمر این خلافت غاصب زیادت میشددرخود فرقه شیعه وطرفداران آنان نیز بعلت زیاده شدن فرزندان علی وداعیه‌های مختلف آنان شاخه‌ها و شعبه‌ها پیدامیشد که همگی درخصومت بابنوامیه متفق القول بودند ولی در تعیین خلیفه بایکدیگر اختلاف داشتند واین اختلاف باعث پیداشدن فرقه‌های بسیاری دربین شیعیان شد که شرح آنهمه ازموضوع این مقال خارجست.

با پیداشدن بنی عباس مسئله شیعه صورت دیگری بخود گرفت. چه بنی عباس هم خود را از خاندان پیامبر میدانستند و بهمین علت خلافت را حق واقعی خویش تصور میکردند. شیعیان که تاآن موقع بشعبه‌های فراوانی تقسیم شده بودند دراین هنگام بدوفرقه عظیم امامیه و راوندیه منقسم گردیدند که دسته اولی خلافت رادرخاندان علی منحصر میکرد ودسته دوم در خانواده هاشم و هر کدام از این دوفرقه بزرك نیز بشعبه ها وشاخه‌های فراوانی تقسیم میشدند که شرح وتفصیل آنهمه را در کتب «ملل و نحل» و«فرق» بین فرق وغیره بایددید.

طرفداران علی بن ابی طالب درمدت طولانی خلافت بنی امیه وبنی عباس همیشه مطرود هیئت حاکمه بودند وازطرف آنان بانواع مصیبت‌ها ورنج‌ها وبلاها گرفتار میشدند چه سرسخت ترین دشمنان این دوخاندان شیعیان بودند وباباگرفتن این فرقه اضمحلال ومحوونیستی آنها مسلم میشدومروزمان هم

ثابت کرده بود که فشار هیئت‌های حاکمه وقتل‌وزجر وحبس وشکنجه آنان اینطایفه رااز مرام ومسلکی که‌دارند باز نخواهدداشت و آنان تاحکومت را ازدست خاندان امیه‌وعباس خارج نکنند راحت نخواهند نشست بهمین جهت این‌دو خانواده تاآنجا که دستشان میرسید ازقتل‌وحرق و شکنجه ومحو و اضمحلال شیعیان آل‌علی کوتاهی نمیکردند.

واقعه کربلاوقتل حسین بن‌علی ، وقیام‌توابین(۱)و کشته شدن‌مختار(۲) وقتل «زید بن‌علی بن‌حسین»(۳) و پسرش «یحیی بن‌زید» . (٤) درعهد بنوامیه وقتل «محمدبن عبدالله» (٥) معروف بنفس‌الزکیه ، وبرادرش«ابراهیم-بن‌عبدالله»(٦) وحبس«موسی بن جعفر» (۷) امام هفتم‌شیعیان و کشته شدن «حسن‌بن ابراهیم بن عبدالله» (۸) وخروج «محمدبن جعفر صادق» (۹) و قتل عام های شیعیان در بغداد وسایرشهرهای بزرك درعهد بنی عباس ، و هزاران فجایع وفضایح‌دیگر که شرح آنهمه ازموضوع‌این وجیزه خارجست همه وهمه برای این‌صورت میگرفت که این‌دشمنان واقعی هیئت های‌حاکمه کوچکترین راهی‌را برای بدست‌آوردن حکومت پیدا نکنند .

مسلم‌است که شیعیان نیزدرمقابل اینهمه بیدادساکت نمی‌نشستند و از همان قدیمترین ایام برضد بیداد امویان وعباسیان خروج میکردند . قسمت عمده تاریخ ایندوخاندان را خروج‌های شیعیان‌آل علی بر آنان فراگرفته است .

طرفداران علی ازهمان دیرزمان، یعنی بلافاصله بعدازشکست‌علی از معاویه سعی کردند که درمیان توده‌های مردم نفوذ کنندوبابرانگیختن‌آنان برضد خلفای‌غاصب اموی وعباسی‌قیام نمایندالبته ازبیداد وستم این‌خاندانها

---

۱ - بلعمی صفحه ۹٤۹

۲ - الفخری صفحه ۸۸

۳ - ابن‌اثیر جلدپنجم صفحه ۹٦

٤ - طبری جلدهشتم صفحه ۲۹۹

٥ - ابن‌ابی‌الحدید جلداول صفحه ۱۸۲

٦ - ابوالفدا جلددوم صفحه ۳

۷ - الفخری صفحه ۱٤٥

۸ - ابن‌اثیرجلدششم صفحه ۱۳

۹ - تجارب السلف صفحه ۱٥۹

که شمه‌ای از آن در فصل دوم شرح داده شد شیعیان حد اکثر استفاده را میکردند و با برانگیختن مردمان و توده های واقعی در گوشه و کنار ممالک پهناور اسلام هر روز دردسری تازه برای هیئت های حاکمه وقت تولید میکردند.

اتکاء «حسین بن علی» بر مردمان کوفه و «زید» و پسرش «یحی» بر اهالی خوزستان و خراسان، وفرار دسته جمعی سادات علوی بایران خاصه طبرستان و گیلان و نواحی دوردست خراسان، ودعوت داعیان اسماعیلیه و تبلیغ مؤثر آنان درمیان توده‌های وسیع ملتها خاصه مردم ستمدیده ایران دلیل برمدعای ماست.

شیعیان درطی تاریخ بحدی کوشیدند تاتوانستند که غالب مشاغل مهمه هیئت‌های حاکمه وقت را اشغال نمایند. اغلب وزرای بنی عباس و امرای محلی آنها ایرانیانی بودند که پیرو یکی ازفرقه‌های شیعه آل علی بودند مانند «ابوسلمه خلال» موسوم بوزیر آل محمد، و خاندان برامکه، و خاندان «سهل» و، خاندان «فرات» وغیره که همه بوزارت خلفای بنی عباس رسیدند واغلبشان جان خودرا در سرعقیدت خود گذاشتند و گذشتند. مسلم است که این وزرا وامرای شیعه دردستگاه خلافت بنی عباس ساکت نمی نشستند و دست باقداماتی میزدند که مگر آب رفته را بجوی باز آرند.

تا آنجا که «فضل بن سهل» و برادرش «حسن» وزرای مأمون توانستند که مأمون را وادار کنند تا پس ازخودخلافت را «بعلی بن موسی الرضا» امام هشتم شیعیان واگذارد. مأمون نیز بشهادت تاریخ باین امر رضا داد ولی فوت «امام رضا»، وشوریدن عباسیان در بغداد، وقتل «فضل بن سهل»، مانع پیشرفت این امر عظیم برای شیعیان شد. (۱)

باهمه این احوال شیعیان که ازخانواده عباسیان بکلی مأیوس بودند ازپا ننشستند تا آنکه سرانجام در قرن چهارم هجری چنانکه در فصل قبل گذشت بوسیله خاندان آل بویه برقسمتی از ممالک اسلام دست یافتند و دست اعراب وخانواده عباس را برای ابداز طبرستان و گیلان وجبال وری وفارس وعراق تاحومه بغداد کوتاه کردند.

حکومت آل بویه بتفصیلی که در تاریخ بایددید صددرصد شیعه بود و با اصول و قواعد شیعه اداره میشد و بهمین علت این حکومت ملاذ وملجاء شیعیان آل علی بود وهر که ازاین طایفه درممالک همجوار مانند قلمرو سامانیان وغزنویان ویا حیطه تصرف آل عباس وغیره بعلت تعصب احمقانه محمود

---

۱ ـ ابوالفدا جلددوم صفحه ۲۳

غزنوی و یاسختگیری امرای محلی دیگر نمی توانست زندگانی کند بقلمرو آل بویه فرار میکرد وروزگاری را مرفه و آسوده میگذرانید. مهاجرت ابوعلی سینا ازخوارزم وفرار اوازحیطه تصرف محمود غزنوی و آمدنش بری وجبال وورود اودردستگاه آل بویه یکی از مواردیست که دلیل بر مدعای ماست.

شیعه بعلت مرورزمان وبسط و گسترش آن در ممالك وسیع اسلامی بشعبه ها و شاخه های زیادی تقسیم شد. هر چند که این شعبه ها در اصول دیانت و موضوع امامت علی همه متفقند ولی ازآنجا که در نحوه این اعتقاد بعلت تفرق فوق العاده این فرقه تفاوت بسیاراست ناگزیر بچند فرقه اساسی این مذهب بسیارمختصر اشاره میکنیم تا مگر باین وسیله تاحدی باصول عقائد شیعه آشنائی بهم رسانیم.

شعبه های شیعه چنانکه گفته شد فراوان است و کتب ملل و نحل درحدود صدوهفتاد واند شعبه برای این فرقه نقل کرده اند وذکر آنهمه دراینجا میسر نیست ولی برای روشن شدن اصول عقائد این فرقه عظیم بچند شاخه آن اشاره میکنیم.

۱ ــ غلات: آن دسته ازشیعیان اند که درحق «علی بن ابیطالب» واولادان اوراه غلو پیموده اند وآنهارا تا درجه خدائی بالا برده اند وبه الوهیت «علی» وبعضی از اولادان او معتقد شده اند. اهم شعبات این غلاة یکی «علویه» اند که آنهاهم بشعبه های زیادی تقسیم میشوند ومعتقد بالوهیت ورسالت علی بن ابیطالب اند. (۱) ازآن جمله اند «سبائیه» واهل حق که معتقدین بشعبه دوم هنوزدرایران وگوشه و کنار ممالك اسلامی وجود دارند وشرح آن ازموضوع این کتاب خارجست.

اما «سبائیه» پیرومردی بودند بنام «عبدالله سبا» که درعهد «عثمان بن ـ عفان» مسلمان شد ومردی عالم وفاضل ومطلع باصول سایر مذاهب بود ولی پس ازچندی جزوطرفداران «علی» شد ودردعوت مردمان غلومیکرد او دراین دعوت خود که ظاهراً طرفداری از «علی» بود بسیاری ازرموزو اصول اشتراکی «مزدك» را گنجانیدوحتی «ابوذرغفاری» ازاصحاب مشهور پیغمبر وعلی را باین دعوت سری خواند تا آنجا که عثمان «عبدالله» و «اباذر» را نفی بلد کرد.

---

۱ ــ مسعودی جلددوم صفحه ۱٤٤ وتلبیس ابلیس صفحه ۲۳

شرح احوال این مرد دراز است و از اصول عقائد او در اینجا میتوان باین چند نکته اشاره کرد که او در مصر مردمانرا بخدائی علی و رجعت «محمد» پس ازمرگش و رجعت «علی» پس از قتلش دعوت میکرد و نیز در تحریك و تحریض مردمان مصر بمخالفت «عثمان» دست داشت. وروبهمرفته باید گفت «عبدالله» مردی بود که باسلام گرویده بود تا بسیاری ازعقائد وآراء سری خود را در آن لباس افشاء نماید و مردمان را برضد حکومت عرب بشوراند (۱)

دیگر از غلات شیعه «محمدیه» بود که از طرفداران «محمدبن-عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب» بودند ودر انتظار رجعت وی روزگاری را بسر میبردند ومیگفتند او پس از «ابومنصور» خلیفه عباسی بازخواهد گشت وجهان را پرعدل وداد خواهد فرمود. (۲)

بطور کلی غلات شیعه که شعبه آنها فراوان بود کسانی بودند که از این راه میخواستند بسیاری ازعقائد مانویان وزرتشتیان وخاصه مزدکیان را نشر واشاعه دهند وچنانچه در مادهٔ زنادقه اشاره خواهد شد باید این غلات را که بسیاری ازشعوب آنها تا امروزهم وجوددارند جزو فرقه های اسلامی نشمرد بلکه ازجمله فرق ضداسلام دانست که عدهٔ آن فرقهها تاقرن چهارم وحتی اوائل هجوم مغول درسرزمین ایران فراوان بودهاند وبسیاری ازآنها چون اهل حق ویزیدیه وشیطانیه وغیرهم هنوزباقی اند .

۲ ـ شعبه بزرك دیگر شیعه ، زیدیه بود که به پیروان «زیدبن علی-بن حسین» اطلاق میشد مذهب این قوم معتدل ترین مذهب شیعه است چه اولازید بعلت اینکه شاگرد «واصل بن عطا» بود بسیاری ازاصول معتزله را قبول کرده بود . ومعتزله چنانکه دیدیم درمیان فرقههای اسلامی تاحدی ازلحاظ اصول عقائدمذهبی معتدل بودندوچون اصل احتجاج را قبول داشتند ودر امورمذهبی بعقل و براهین عقلی بیشتر اتکا میکردند تا حدی غلوو خشونت سایر فرق را نداشتند .

بهرصورت زیدیه درباره امامت معتقدبامام مفضول باوجودافضل اند باینمعنی که میگویند «علی بن ابی طالب» افضل از «عمر» و «ابوبکر»

---

۱ جهت کسب اطلاع ازاحوال وعقائد او رجوع کنید بشهرستانی حاشیه الفصل جلد دوم صفحه ۱۲ و بلعمی صفحه ۵۳۲ و فجرالاسلام جلداول صفحه ۳۱۶ ورجال کشی صفحه ۲۴۷

۲ - الفرق بین الفرق صفحه ۴۲ و ۲۳۲

بود ولی آندوهم مفضول بودند وخلافتشان را قبول داشتند وآنرا صحیح میدانستند ونیز مانند سایرفرق شیعه قائل بوحی شدن بامام نبودند ومیگفتند هرفاطمی شجاع و سخی وجنگجوئی میتواند برای بدست آوردن امامت خروج کند . پس دراصل سیاسی معتقد بقیام برضد خلفا وامرای اموی بودند چنانکه «زید» وپسرش درسراین قیام کشته شدند .

دراینجا ازاشاره باین نکته ناگزیریم که پس از قتل «حسین بن علی» فرقه شیعه آل علی بدودسته منقسم شدند جمعی طرفدار «علی بن حسین» امام چهارم شیعیان شدند که فرقه « امامیه » را تشکیل دادند و زیدیه از این فرقه متشعب شدند وعده‌ای دیگر طرفدار «محمد حنفیه» برادر «امام حسین» گردیدند وشعبه شیعه « کیسانیه »(۱) را درست کردند وپس ازوی باز عده ای به پسرش « ابوهاشم عبدالله» معتقد شدند جمعی دیگر به «محمد بن علی» نتیجهٔ «عباس» عموی پیغمبر گرویدند وفرقه شیعه «راوندیه» (۲) یا شیعه «آل-عباس» را تشکیل دادند که سرانجام حکومت عباسی را بدست آوردند . شرح این شعوب وماجرای آنها درازاست ودرغالب کتب تاریخ وملل ونحل میتوان دید .

۳ - امامیه : بزرگترین شعبه شیعه آل علی میباشد که بسیاری از شاخه‌های آن مانند اسماعیلیه واثنی عشریه وغیره هنوز درممالك اسلامی وجود دارند . این طایفه معتقدند که پیغمبر درزمان حیات خود بنص صریح «علی» را درچندین کرت جانشین خود معرفی کرد و باید پس از پیغمبر «علی» خلیفه شود ودیگران حق او را غصب کرده اند وبرخلاف رضای پیامبر برمسند خلافت نشسته‌اند وپس ازعلی هم باید اولادان او یا ائمه شیعه یکی پس از دیگری بامامت مسلمانان منصوب شود واین انتصاب ازآن جهت است که پسران علی درهرموقعی ازحیات خوداعلم وافضل واتقی ازدیگران اندو بهمین علت تنها آنها باید برمسلمانان حکمروائی کنند . (۳)

شیعه امامیه بطورکلی دارای شعب بزرگتری هم چون اسماعیلیه و

---

۱ - ملل ونحل شهرستانی حاشیه الفصل جلد ..صفحه..وخطط مقریزی جلدچهارم صفحه ۱۷٤

۲ - فرق بین الفرق صفحه ٤٦ الفصل ابن حزم جلدچهارم صفحه ۱۸۷ وتاریخ ابن اثیرضمن وقایع سال ۱٤۱

۳ - مروج الذهب جلددوم صفحه ۱۷۸

قرامطه بوده‌است که بعلت اهمیت این دو فرقه درقرن چهارم ونقش بزرگی که در آن قرن آنها بازی کردند در تحت عنوانی علیحده بعداً شرح خواهیم داد .

این فرقه‌هم مانندسایرفرقه های اسلامی ریشه سیاسی دارد .ومسئله مهمی که درتشیع موردبحث است موضوع‌امامت واینکه چه کسی لایق‌است که بر مسلمانان حکومت کندمیباشد . شیعیان امامت وانتصاب امام راعقلا واجب میدانند ومتکلمین آنها بابرهانی که بعنوان برهان لطف موسوم‌شده است این وجوب را ثابت میکنند (۱) ومیگویند پس از پیغمبر بایدعلی جانشین اوشود .

در موضوع تعداد امام حاضرهم درمیان شیعیان اختلاف بود بعضی ازآنان بدوامام ناطق وصامت معتقدبودند وبرخی‌حتی وجودتاسه امام را هم دریك زمان جایزمیدانستند وبسیاری دیگر فقط بیك امام در سراسر زمین بسنده میکردند .

بزعم امامیه امام مسلمانان بایدمعصوم باشد یعنی‌هیچگاه گناه کبیره وصغیره‌ای ازاو سرنزند ، وهیچیك ازاصول وفروع اسلام را ترك نکند ، ودربجاآوردن احکام وفرامین کلی وجزئی مسلمانی‌سعی بلیغ داشته باشد ، وحتی ازاین امام نمیتواند سهواً عمل مذهبی‌فوت شود .

چنانکه بارها اشاره کردیم امامیه بافضلیت امام معتقدند و میگویند امام باید‌افضل‌خلق باشد،ونیز باید این‌امام‌افضل ازطرف‌خدا یاپیغمبر ویاامام سابق اومنصوب شود . و یابعبارت خودشان گویند امام باید منصوص علیه باشد وخدا وپیغمبر ویاامام سابق براو برامامت وی تنصیص کرده باشند واگر این‌عمل انجام‌نشود برای معلوم شدن امامت لازم و واجب است که معجزاتی بردست کسی که دعوی امامت میکند جاری‌شود .

اصل‌عمده عقائد امامیه راصراحت بامامت «علی بن ابی‌طالب» تشکیل میدهد وچنانکه بارها متذکر شدیم آنهاهیچ خلیفه وامامی راپس ازپیغمبر جزعلی قبول ندارند .

فرقه شیعه و شعوب آنرا بیشتر ایرانیان ابداع میکردند و اکثریت پیروان این‌فرقه راایرانیان تشکیل‌میدادند بنابراین جنبه‌سیاسی این‌عقائد

---

۱ - شرح این برهانرا در اغلب کتب متکلمین شیعه بخصوص‌شرح باب حادی‌عشر صفحه ۵۲ میتوان دید .

بخوبی آشکار میشود چه ایرانی‌های مسلمان که در آن روزگار با تمام قوی برضد عرب میجنگیدند از لحاظ امامت وخلافت غیراز اصول فوق‌الذکر چیز دیگری را نمیتوانستند قبول کنند ومسلم است که دارندگان این‌طرز تفکر هیچگاه زیربار نفوذ بنی‌امیه خونخوار و بنی‌عباس فاسد نمیرفتند وپیوسته باآنها درحال‌مبارزه رمجادله بودند.

ونیز مسلم است که از لحاظ سیاسی اصولی را که شیعه خاصه امامیه برای امامت وخلافت قبول داشتند هیچگاه با دستگاه هیئت‌های حاکمه بنی‌امیه وبنی‌عباس نمیساخت. چه‌امامیه امامی معصوم میخواستند که هیچگاه گناهی ازاو سرنزده باشد وهیچوقت در هیچ‌حالی اصول وفروع و احکام اسلام‌را کلاوجزئاً زیر پا ننهد. بدیهی‌است که اعتقاد باین اصل با بقای خاندان‌های امیه وعباس برمسند خلافت که فاسدترین خلق روزگار زمان خودشان بودند سازگاری نداشت.

ونیز تنصیص خلافت ازجانب‌خدا و پیغمبر وحصراین خلافت درخاندان «علی» بزرگترین ضربه را بدستگاه هیئت‌های حاکمه آنزمان که هیچکدام واجد آن نمی‌شدند واردمیآورد.

بهمین‌جهت بود که اسماعیلیان وقرامطه قرن چهارم که شرح‌مختصر آنرا بعداً خواهیم دیدزیربار حکومت بغداد وغزنین نمیرفتند وهردوحکومت راجابر وغاصب میخواندند.

دعوت شیعه وتبلیغ‌مرام آنهادر طول مدت خلافت بنی‌امیه وقسمتی‌از بنی‌عباس سری بود و دعاة آنها پیروان خودرا باختفای این‌مذهب وصیت میکردند ودائماً درنگاهداشتن سروافشانکردن مذهب خود بمریدان خویش توصیه مینمودند و همین اصرار در اختفای این مذهب در طول قرون متمادی،و کتمان عقائد این‌فرقه درمدت چندین‌قرن باعث شد که دراین فرقه ومتفرعات آن خرافات بیشماری رسوخ کند و تأویلات بسیاری در اصول عقائد آنها پیش‌آید چه‌بسا که توجه‌شیعه بذکرمصائب خاندان «علی» و تبلیغ درمیان پیروان خود بصبر وشکیبائی درمقابل حوادث وفتن وآلام و مصائب نتیجه مستقیم این‌اختفای طویل و کتمان سرچندین صدساله بود.

چه‌شیعیان هروقت که قدرتی‌یافته‌اند یکی‌ازاصول تغییرناپذیرحکومت‌های آنهاذکرمصائب آل‌علی و گریه‌ونوحه گری برآنان‌وتعزیه «سیدالشهدا-حسین‌بن‌علی» وامثال آن بوده است که خواه وناخواه وجد ونشاط راز

جوامع میگرفت و آنهارا با نوحه‌سرائی وحزن دائمی مانوس میکرد.

چنانکه معزالدوله بویهی در قرن چهارم امر کرد تا در مساجد بغداد برمعاویه لعنت کنند (۱) ودرسال ۳۵۲ امر نمود که درروز عاشورا مردمان دکانهای خودرا به‌بندند وزنان موی پریشان کرده و نوحه کنان، در حالیکه لباس سیاه پوشیده باشند وجامه‌های خویش درعزای حسین چاك کرده باشند خارج شوند، ودراین مصیبت عظیم برسر وسینه خودزنند وصورت خویش نیلی کنند و سنیان درآن روز بعلت زیاد بودن شیعیان از این اعمال جلوگیری نمیتوانستند کرد (۲)

آل بویه درحدودسال ۴۰۰ هجری امر کردند تادرروز عاشورا در بغداد دسته‌هائی باطبل وعلم راه بیفتد و در حالیکه خاکستر وگل برسرو روی خود مالیده باشند برای «حسین بن علی» تعزیه‌داری کنند . در آن روز دکانها رابستند وخلق دسته دسته باگریه وزاری وندبه ، عزاداری بزرگی بپا کردند (۳).

فاطمیین مصر درروز عاشورا گوسفند وگاو و شتر فراوانی قربانی میکردند وعزاداری ونوحه‌سرائی عظیمی راه میانداختند وتاروزگارشان برجابود باین عمل درآن روز مبادرت مینمودند(٤) معزالدین الله خلیفه فاطمی در عاشورای سال ۳٦۳ عزاداری ونوحه‌سرائی بزرگی برای حسین بن علی راه‌انداخت وشیعیان درآن‌روز برسر قبر کلثوم ظروف واوانی وآبخوریهای زیادی شکستند وگریه‌وزاری وندبه وبیقراری عجیبی نمودند .(۵)

درقرن چهارم درسراسر قلمرو آل بویه‌وفاطمیین مصر همین اوضاع بود وتااین دوطایفه حکومت داشتند این‌عزاداری ونوحه سرائی‌را که‌سالها درسرو خفیه انجام‌میشد علناً وآشکارا بجامیآوردند. چون این حکومت‌های شیعی‌مذهب بر افتاد بار دیگر عزاداری علنی درممالك اسلامی موقوف‌شد و شیعیان بازدرخفیه مجالس تذکر ونوحه وگریه بپامیکردند وچنانکه در تاریخ بایددید ازعهد صفویه که این‌فرقه حکومت مطلقه یافتند تااین‌زمان تعزیه‌داری خاندان علی بن ابی‌طالب را در اغلب کشورهای اسلامی هرچه

---

۱ - ابن‌اثیر جلدچهارم صفحه ۱۹۵

۲و۳- الحسین جلددوم صفحه ۱۵۵و۱۵٦

٤- خطط مقریزی‌جلداول صفحه ٤۲۷

۵- » » » ٤۳۰

نیکوتر بجامیآورند .

یکی دیگر از موضوعات مهم فرقه شیعه اعتقاد این فرقه‌است به مهدی‌آخرالزمان که بعقیده آنان‌در آخرالزمان ظهور خواهد کرد واسلام را که در آن روزگار سخت مهجور مانده‌است باردیگر رونق‌خواهد بخشید. این ظهوررا تمام‌شعبه‌های شیعه منتظرند منتها اسم‌این « مهدی آخرالزمان » درهر فرقه‌ای‌فرق‌میکند کیسانیه بظهور «محمدحنفیه» و زیدیه بظهور«زید» واسمعیلیه بظهور «اسمعیل بن‌جعفرصادق» ومحمدیه بظهور «محمدبن حسن» واثنی عشریه بظهور «مهدی‌بن حسن‌عسکری» امام دوازدهم معتقدند . که در آخرالزمان خواهند آمد و سراسر جهان را که ظلم وفساد وظلمت وتباهی گرفته است بعدل‌وداد وانصاف‌ومسلمانی‌آباد خواهند کرد.

کیفیت این‌اعتقاد وریشه‌های اصلی آن‌وتحقیق درباره «مهدی» خود مبحثی است علیحده ودرخور این‌مختصر نیست ولی دراینجا باید باین‌نکته اشاره کرد که بسیاری ازفرق‌شیعه دروجود این‌غائب منتظر و کیفیت ظهور او و اینکه حقاً باید منتظر چنین ظهوری بود وتا کی این‌ظهور طول‌خواهد کشید سخنانی دارند که جمع آنهمه اقاویل کتابی علیحده میخواهد وحقاً ازجهت‌مطالعه وضع‌اجتماعی‌این‌فرقه موضوع مهدی از آن گونه‌موضوعاتیست که‌جای آن‌دارد که مطالعه‌ای عمیق درباره آن‌شود .

فرقه شیعه که شالوده حقیقی آن بدست ایرانیان ریخته شد درواقع ونفس‌الامر ملجاء وپناهگاهی جهت مخالفین بنوامیه وبنی‌عباس وحتی‌در بسیاری ازمواردمعارضین اسلام بود. چه این‌فرقه بعلت سری بودن‌دعوتش واختفای‌طویل پیروانش توانست درمدت چندین قرن در توده‌های مسلمان خاصه مسلمانان ایران که بنا وشالوده آن در آنجا نهاده بود نفوذ کند وازمیان این توده‌ها علما وبزرگانی پیدا شدند که اغلب بعلت دانش خود نمیتوانستند زیر باربسیاری ازمسائل‌بروند. وازطرف دیگر این‌دانشمندان بعلت مطالعه عمیقی که در سایرمذاهب ومسالك داشتند بسیاری از اصول وفروع آن مذاهب را در این مذهب وارد کردند از آن جمله است اتحاد ناسوت ولاهوت امام که از مسیحیون گرفته شده است واعتقاد بتناسخ که در میان بسیاری از فرق شیعه رواج داشت نیز ماخوذ از هنود بود و بسیاری از مسائل را نیز اززرتشتیان ومانویان گرفتند که شرح آنهمه در حوصله‌این‌وجیزه نمی گنجد .

فرقه شیعه وعقائد پیروان آن بحدی مفصل است که در باره آن کتابها نوشته اند واگر بگوئیم که مجموع آنهمه کتب کتابخانه بزرگی را تشکیل خواهد داد راه اغراق نه‌پیموده‌ایم ومسلم است که دراینجاهزار یك آن همه عقائد واختلافات وملل ونحل مختلفی که‌درطی قرون‌متمادی سراً وعلناً توده‌های فراوانی‌ازاهالی کشورهای اسلام‌رابخود مشغول‌داشته است بیان نشد ونمیشود هم بیان کرد.جای سخن نیست که با این مختصری هم که بیان‌شد هیچگاه نمیتوان‌باین فرقه عظیم و طرز تفکر پیروان آن پی برد . اما برای توجه بطرز تفکر شیعیان قرن چهارم که در سراسر ایران آنروزگار بطور مخفی وعلنی زندگانی میکردنـد مجبور بودیم اشاره مختصری باین فرقه عظیم ونوع آراء وعقائد پیروان آن بنمائیم خاصه اینکه بوعلی سینا چنانکه در شرح احوالش خواهیم دید از پیروان این فرقه بود وخانواده‌اش بخاندان «علی»ارادت میورزیدند وعلت عمده سرگردانی‌وی درماوراءالنهر وخراسان وگرگان‌وری وهمدان واصفهان همین عقیدت او بود چه اینگونه عقائددرخراسان وماوراءالنهر آنروزگار بعلت تعقیب محمود خریدار نداشت واو مجبور بود که بممالك‌شیعی‌آل‌بویه پناهنده شود تابتواند لااقل ازشر احتساب محمود وتکفیر صالـب علمان خراسان وماوراءالنهر برهد . (۱)

اسمعیلیه

فرقه اسمعیلیه ازلحاظ‌قدمت تاریخ، وبسط عقائد، و مبارزات مداوم ، و بدست آوردن حکومت ممالك اسلامی و نفوذ فوق العاده قسمتی از آن در ایران ومصرونوع‌تبلیغ‌داعیان این مسلك فرقه ایست که نظیر و مانند آن تابحال درممالك اسلامی پیدا نشده است‌وحقاً جای آن دارد که محققینی قسمتی ازعمر خودرا صرف‌روشن نمودن اوضاع واحوال این‌فرقهٔ عظیم که روزگار درازی نفوذ معنویش در سراسر عالم اسلام مشهود بود

---

۱ - درشرح آراء شیعه وشعبات آن بطوریکه در متن گفته شد کتب فراوانی نوشته شده است ودراین مختصر از کتت ذیل استفاده شد : ملل ونحل شهرستانی-الفصل‌ابن‌حزم.تلبیس‌ابلیس‌ابن جوزی. فرق‌الشیعه نوبختی الفرق بین‌الفرق اشعری - شرح نهج‌البلاغه‌ابن ابی‌الحدید - امـالی شیخ صدوق - بیان‌الادیان - شرح مقاصد - شرح باب حادی عشر وبسیاری از کتب تاریخی که باسامی آنها درذیل صفحات اشاره شده‌است

وقرن‌ها خلفا وپادشاهان وسلاطین وامرای محلی کشورهای اسلام را بخود مشغول کرده بود بنمایند .

مسلم است که در این مقال که پایه واساس آن برایجاز واختصار گذاشته شده است نمیتوان تمام کیفیات این فرقه بزرک را نقل کرد چه‌حقاً شرح چگونگی تاریخ اسماعیلیان و نقش بزرگی که درطی قرون‌متمادی درممالك اسلامی خاصه ایران‌بازی کردند برچندین کتاب قطور بالغ‌خواهد آمد . چون این فرقه بعلت وسعت نفوذی که پیدا کرده بود علاوه‌براینکه برقسمتی مهم از کشورهای اسلامی حکومت‌راندند ،قرنهای‌متمادی‌پادشاهان گردنکش وخلفای عباسی وامرای مقتدر محلی ازترس پیروان آن خواب راحت نمیکردند وبشهادت‌تاریخ بزرگترین پادشاهان ممالك بزرك‌اسلامی برای حفظ جان خود ازگزند این طایفه مجبور بودند که عمری‌را باحتیاطو عاقبت‌اندیشی بسر برند . .

بدیهی است که شرح آنهمه مطالب در این مختصر نخواهد گنجید اما ازآنجا که این طایفه درقرن چهارم بزرگترین نقش را در کشورهای اسلامی خاصه ایران بازی کردند ونیز بعلت نفوذ فوق‌العاده‌ایکه این فرقه درمیان مسلمانان خاصه مردمان خراسان وماوراءالنهر وجبال‌وری‌داشت، وباز بعلت توجه خاندان بوعلی سینا باین فرقه بزرك‌ناگزیریم که‌فهرست‌وار‌اشاره‌ای بتاریخ و کیفیت عقائد این طایفه بنمائیم .

جهت ورود باین مطلب باید باین نکته توجه داشت که پس از قتل عام کربلا و مقهورشدن شیعه آل علی موضوع اعتقادبمهدی وظهور اودر میان پیروان مذهب شیعه قوت یافت واحادیثی ازپیغمبر نقل شد که دلیل بر ظهور کسی میکرد که « جهان پس از ظلم وبیداد بعدل و داد حکومت خواهد کرد»

مانند این حدیث که ازقول پیغمبر نقل میشد « او بقی‌من‌الدنیایوم‌واحد لطول‌الله ذلك‌الیوم حتی یخرج‌الله من‌اهل‌بیتی جلا یملاءالارض‌عدلا‌وقسطاً کما ملئت ظلماً وجوراً» . یعنی «اگر ازعمر دنیا حتی یکروز هم باقی مانده باشد خدا آن روزرا چندان طویل میکند تا آنکه مردی از خاندان من ظهور نماید وجهان را که ازظلم وجور وفساد وتباهی پرشده است بعدل وداد پرخواهد نمود »

بنابراین از همان دیرزمان فرقه بزرك شیعه وشعبه وشاخه های آن انتظار ظهوری را میکشیدند که باآمدن او بساط ظلم وجور هیئت های

حاکمه در نوردیده میشد . بهمین مناسبت چنانکه اشاره شد فرقه زیدیه و کیسانیه وامامیه وسایر شعب فرقه‌شیعه هر کدام برای خودمهدی‌موعودی داشتند که درغیب عالم انتظار روز ظهورخودرا میکشید تابامرخداظاهر شود وبساط ظلم وستم‌رادرهم‌نوردد.

هرچه تاریخ جلوتر میرفت. وبامرك ائمه شیعه برتعداد فرقه‌هااضافه میشد عده مهدی منتظر نیز زیادت میگشت ازجمله شعبه‌های مذهب بزرك شیعه یکی‌اسماعیلیان اند که پس‌ازمرك «اسمعیل» بشرحی که درزیرخواهیم دید معتقد بظهور او ویاپسرش «محمد» شدند .

امام «جعفرصادق ع» امام‌ششم‌شیعیان‌چهار پسرداشت بنام «اسمعیل» و «موسی» و «محمد دیباج» و «عبدالله‌افطح» (۱) که «اسمعیل» و «عبدالله» ازمادری بودند بنام «فاطمه» دختر «حسین بن‌حسن» امام دوم‌شیعیان (۲) «اسماعیل» بزرگترین فرزند امام بود و «جعفرضادق» باو بی‌اندازه‌محبت داشت وگرایش میشمرد بقول بعضی ازمورخین او در سال ۱۳۳ هجری فوت شد ودرقبرستان بقیع دفنش کردند (۳) وبزعم برخی «اسمعیل» درحیات خود شراب خورد وپدرش برآن فعل انکار کرد و گفت «اسمعیل نه‌فرزند منست بل شیطانیست که درصورت اوظاهر آمده است» (٤) بهرصورت «اسمعیل» یابعلت‌فوت و یا افراط درشرب خمر ازامامت معزول شد .

مسئلهٔ امامت چنانکه گذشت ازارکان مهم مذهب شیعه است وامام‌در این مذهب بزرگترین نقش را بازی‌میکند بطوریکه نفی امام‌ونفی مذهب شیعه تقریباً مساویست . امام شیعه مسلماً باید از نسل « علی بن ابی‌طالب» باشد وهیچ دوره‌ای بدون امام ممکن نیست وجود پیدا کند باین معنی که اداره بشر پس از «علی بن ابی‌طالب» همیشه بدست امامی‌است که‌درآن دوره زندگی میکند وآنرا «امام زمان» میگویند .

اهمیت این امام راازچند حدیثی که شیعه نقل میکند بخوبی میتوان دریافت.این‌فرقه ازقول پیغمبر نقل کرده‌اند که «اهل بیتی‌امان‌لاهل‌الارض» یعنی «خاندان من زنهار دهندگان ساکنین زمین اند» ونیز باز ازاونقل

---

۱ - جهانگشای جوینی جلدسوم‌صفحه ۸۳
۲ - فرق‌الشیعه صفحه ٦۸
۳ - حاشیهٔ فرق‌الشیعه صفحه ٦۷
٤ - جهانگشا جلد سوم‌صفحه ۸۳

کرده اند که « کنت انا و علی نوراً بین یدی‌الله تعالی قبل ان یخلق آدم۔ بار بعتة عشرالف عام . فلما خلق‌الله آدم نقل ذا ک‌النور الی اصله فلم یزل ینقله من‌صلب الی‌صلب حتی قر فی صلب عبدالمطلب فقسم قسمین : قسمنی فی‌صلب عبدالله ، وقسم علیاً فی‌صلب ابی‌طالب» یعنی:« من وعلی بچهارده هزارسال پیش ازآدم نوری بودیم درنزد خدا وچون‌آدم‌خلق شد این نور ازصلب او بفرزندان وی نقل شد تارسید به« عبدالمطلب» (جدپیغمبر) ودر صلب او دوقسمت شدیکی به«عبدالله» نقل شد ومن از او بوجود آمدم و دیگری به«ابی‌طالب» که «علی» ازآن‌موجود شد .»

وباز ازپیغمبر نقل کرده اند که « معرفةالله معرفة امام زمان» یعنی «شناسائی‌خدا،شناسائی‌امام‌زمان‌است»وبازروایت کرده‌اند که«من مات‌ولم یعرف‌امام‌زمانه مات میة جاهلیه»یعنی «اگر کسی بمیردوامام زمان خودرا نشناسدموت او مانند موت مشر کین است» یعنی یکسر بجهنم میرود .

اینگونه احادیث از پیغمبروامامان شیعه زیاد نقل شده است که‌همه حاکی برعلو مقام امام است .

بنابراین امام شیعه اصل واساس وپایه این مذهب را تشکیل میدهد در منزله پیغمبر اسلام است وبا او جدائی ندارد . این امامان هسته وجود وهستی هستند واگر نباشند امان ازخلق‌جهان برخواهد خاست وشناسائی آنان باشناسائی خدا یکی‌است ودرواقع ونفس‌الامر امام وخدا سری از هم جدایند واگر کسی امام زمان خود را نشناسدکافر ومرتداست ودرحکم بت‌پرستان ومشر کین بشمار میرود .

بنابراین اگر شیعیان درموضوع امامت و کیفیت این امر وشناسائی امام زمان خود پافشاری میکنند وهر کدام کسی‌رابرای امامت بر گزیده‌اند حق دارند چه عدم شناسائی این امام باعدم ایمان باسلام مساویست لذا شیعه مجبور است که درزمان غیبت امام ، «مهدی»منتظر واقعی‌رابشناسد وباو اقتدا کند والا مشرك ومرتد خواهد شد .

در اینجا ناگزیریم که بچند اصطلاح شیعه اشاره کنیم تاعلت پیدا۔ شدن اسمعیلیه روشن شود یکی ازاین اصطلاحات‌بداء است.بداء، عبارتست از تغییر سلیقه‌ای که‌برای خدا ممکن است حاصل شود باین شرح که شیعه معتقد است که امام باید ازطرف خدا بر گزیده شود وبرخدا واجب است که برای رهاندن خلق ازسر گردانی همیشه‌امامی را معین کندتاراه‌صواب

وخطارا بمردمان بفهماند . برای تعیین این امام خدا مختار است که هر کدام‌ازفرزندان‌امام‌موجودرا که قابلیت امامت داشته باشند باین منصب برگزینند ونیز میتواند امامی‌را که بامامت مسلمانان برگزیده است تغییر وتبدیل دهداینعمل را که درتمام امور عالم ممکن است اتفاق بیفتد، یعنی تغییر عقیده خدای عالم‌را شیعه بداء میگویند.

یکی دیگر ازاصطلاحات شیعه تقیه است وآن عبارتست از سکوت امام درموضوعی‌ویاتصریح او برمطلبی که خودش نیز بآن اعتقاد ندارد . باین معنی که امام شیعه برای حفظ جان خود میتواند در بسیاری ازموارد سکوت کند ودربسیاری موارد بیانی کند که بواقعیت آن خودش هم معتقد نیست اینعمل را تقیه گویند . مثلا شیعه در ماده‌تنصیص امامت به«اسمعیل» میگویند امام « جعفر صادق » خوب میدانست که «اسمعیل » درزمان حیات اوخواهد مرد ولی برای حفظ جان امام واقعی بعدی «اسمعیل» را امام خواند تاجان«موسی کاظم» یاامام واقعی مصون ماند .

موضوع دیگری که شیعه درمطلب امامت بآن معتقد است اینست که پس از امام «حسن» وامام «حسین» دیگر ممکن نیست که دو برادر از-خاندان نبوت پشت سرهم امام شوند وامامت باید تازمان‌مهدی‌درخانواده «حسین‌بن‌علی»ارثی باشد. بنابراین‌مقدمات‌پاره‌ای‌ازشیعهٔ«جعفرصادق»معتقد بودند که‌درتنصیص‌امامت «باسمعیل»اولا بداء حاصل شده‌است‌وخدا پس‌از مرك او امامت را «بموسی کاظم» داده است ودرثانی «جعفرصادق » با-علم به اینکه «اسمعیل » خواهد مرد برای حفظ جان خود وامام واقعـی بعدی امامت را باو تنصیص کرد .بهمین مناسبت‌چون اسمعیل پنج‌سال‌پیش ازفوت او مرد «او را ازدیه عریض که رچهار فرسنگی شهرست وآنجا وفات کرده بود وبردوشهای مردمان بشهر آورده بودند باایشان نمود و محضری نوشت بروفات او موشح بخطوط آن جماعت واو را ببقیع دفن کردند» (۱) «جعفرصادق»اینعمل را ازآن‌جهت‌نمود تا همه مردمان‌مردن «اسمعیل» را تصدیق کنند وپس‌ازاو منتظر وی نباشند وامامت « موسی-کاظم» راگردن نهند .

اما اسمعیلیه گویند تصور بداء درکار خدا کفر است وتقیه از طرف امام هم جائز نیست وچون درخاندان آل‌علی پس ازحسن وحسین دوبرادر

۱ - جهانگشای جوینی‌جلد سوم صفحه ۸

بامامت نمیرسند امام واقعی «اسمعیل» بوده است و پس از وی پسرش «محمد» امام شیعیان است نه امام «موسی کاظم» و فرزندان او و از همینجا اسماعیلیان از سایر فرقه‌های شیعه جدا میشوند و خودشان فرقه بزرگی را تشکیل میدهند که درطی تاریخ بشعوب و شاخه‌های زیادی تقسیم شدند.

آنعده از مردمان که پس از «جعفر صادق» بعلت قبول نکردن بداء و تقیه بامامت «اسمعیل بن جعفر» معتقد شدند و گفتند او نمیمیرد و مهدی منتظر است باسماعیلیه خالص ملقب شدند. (۱) وجمعی دیگر که بامامت «محمد بن اسمعیل» (که درحیات جدش «جعفر صادق» نیز وجود داشت و از امام موسی کاظم هم بزرگتر بود) معتقد شدند و او را مهدی منتظر نامیدند «مبارکه» نامیده شدند و وجه تسمیه این فرقه آنست که اولین کسی که باین اصل معتقد شد «مبارك» غلام «اسمعیل بن جعفر» بود (۲) عده‌ای دیگر از اسماعیلیه بموت «اسمعیل بن جعفر» اعتقاد داشتند، و او را امام نمیدانستند، ولی «جعفر صادق» را خدا تصور میکردند و نوه‌اش «محمد بن اسمعیل» را امام و «ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع کوفی» را پیغمبر میدانستند «بخطابیه» منسوب شدند وقصه آنها دراز است وشرح آن از موضوع ما خارج است (۳) غیر ازاین فرقه‌ها اسمعیلیه را شعبه‌ها و شاخهای متعددیست که نقل آنهمه کتابی علیحده میخواهد.

این طایفه را درهرجا بنامی میخوانده‌اند درعراق آنها را باطنیه و قرامطه و مزدکیه میخواندند، درخراسان بآنها تعلیمیه وملاحده وگاهی اسحاقیه میگفتند (٤) وعلت این موضوع آن بود که چون جمعی ازاین طایفه بپیروی از «ابویعقوب اسحاق بن محمد بن ابان نخعی کوفی» ملقب به «احمر» معتقد بامامت اسمعیل بودند آنهارا اسحاقیه می نامیدند. واز آنجا که برای شریعت ظاهر وباطنی تصور میکردند وچنانکه اشاره خواهد شد ظواهر شرع را عذاب وبواطن آنرا ثواب میانگاشتند بباطنیه هم منسوب شدند (٥) ونیز چون

---

۱ - الفرق بین الفرق صفحهٔ ٥٨

۲ - مقالات اشعری صفحه ٧٤ وفرق الشیعه صفحه ٦٨

۳ - رجال کشی صفحه ۱۸۷ و ۱۹۹ وابن حزم جلد چهارم صفحه ۱۸٦

٤ - شهرستانی حاشیه ابن حزم جلد دوم صفحه ٢٦

٥ - بیان الادیان صفحه ١٥٩ و ١٦١

این فرقه اعتقاد بتعلیم گرفتن ازامام داشتند ومیگفتند که هرامری را باید از امام وقت تعلیم گرفت بتعلیمیه نیز معروف شدند (۱) واز آنجا که باز این فرقه بادوار هفتگانه قائل بودند وهر دوری را بهفت امام بسنده می کردند بفرقه سبعیه نیز موسوم گردیدند. (۲) شعبه ای از این طایفه که بامامت «محمد بن اسمعیل» ومهدویت وی قائل بودند بشرحی که بعدها خواهیم دید قرامطه نامیده شدند (۳) اما اطلاق لفظ ملحد ومزدکی باین طایفه فقط از نقطه نظر بغض و کینه‌ای بود که هیئت‌های حاکمه وقت به پیروان خلفای فاطمی ویا اسماعیلیان داشتند.

تاریخ ظهور اینطایفه ومبارزاتی که کردند مفصل است. دراینجا همینقدر باید گفت که «محمد بن اسمعیل» بری آمد واز آنجا بدیه شلمبه دماوند رفت ودر همانجا فوت شد وامروز هم دراین دیه امامزاده‌ایست بنام «امامزاده محمد» که اورا ازفرزندان «جعفر صادق» میدانند. فرزندان اودرخراسان و ماوراءالنهر پراکنده شدندوطرفداران آنان زیاد گردیدند وداعیان بسیاری یافتند ویکی ازدعوت کنندگان آنهامیمون قداح وپسرش «عبدالله» در پیشرفت این فرقه وجمع مریدان بیش ازهمه زحمت ومشقت قبول کردند (۴) که قصه آن دراز است و شرح آنرا در تواریخ زمان باید دید.

فرقه‌های متعدد مذهب اسلام برای پیشرفت مقاصد خود از قرآن و احادیث پیغمبر زیاد استفاده میکردند. وچون ازقرآن که کتابی مدون بود زیاد و کم نمیتوانستند کرد ازاحادیث پیغمبر بعلت جمع نشدن همه آن ومعلوم نبودن تعداد آنها تاآنجا که ممکن بود بنفع خود استفاده کردند وچه بسا که بجعل حدیث نیز پرداختند. شیعیان وشعبه‌های مختلف آن که ازائمه خود نیز نقل حدیث مینمودند وقول امامشان را چون گفته پیغمبر اسلام میشماردند درجعل این احادیث بیش ازهمه فرق ومذاهب افرا کردند تاآنجا که‌امام «جعفر صادق» بارهامیگفت «مردم درنقل حدیث مجعول و بستن دروغ بما حرص وولعی خاص دارند چه بسا که من حدیثی برایشان میگویم و آنها هنوز ازپیش من بیرون نرفته اند که آنرا بدلخواه خود تأویل میکنند و

---

۱ - تلبیس ابلیس صفحه ۱۲۵
۲ - تلبیس ابلیس صفحه ۱۰۹
۳ - مقالات اشعری صفحه ۲۶
٤ - جهانگشا جلد سوم صفحه ۸۵ و ۸٦

اینهمه از آنجاست که این مردم در نقل حدیث ازما طالب احکام خدا نیستند بلکه طالب دنیا وعوارض آنند.» ۱

این جعل حدیث با پیداشدن زنادقه درزمان «مهدی عباسی» بشرحی که خواهد آمد بعلت مخالفت صریح آنطایفه بااسلام رو بفزونی نهاد واز آنها بسایر فرقه‌ها خاصه شیعه وشاخه‌های آن تجاوز کرد تا آنجا که این طایفه بالاترین نسبت‌هارا بائمه خود دادند وآنان راتاپایه خدائی کشانیدند یکی از این احادیث حدیثی‌است که‌اسماعیلیان‌از پیغمبراسلام نقل‌میکردند که «تطلع الشمس من مغربها علی رأس ثلاثمأته سنه یعنی آفتاب از مغرب دراول قرن سوم‌سرخواهد کشید» وآنرا تاویل میکردند که پیغمبر اسلام بظهورمهدی ازمغرب جزیرةالعرب یعنی‌مصر وافریقیه ومغرب‌اشاره کرده استودرسالهای آخر قرن دوم هجری تمام اسماعیلیان‌منتظر چنین ظهوری بودند.

درهمین هنگام‌یعنی‌درسال۲۹۷ هجری مردی بنام «ابومحمدعبیدالله» ازدعاة بزرك اسماعیلیان درافریقیه ظهور کردوخودرا «مهدی‌آخرزمان» یاقائم‌خواندونسب خودرا به «میمون‌قداح» و «محمدبن‌اسمعیل» رسانید ودر اندك مدتی برسراسر افریقیه تسلط پیدا کرد (۲) وبنیان حکومتی رانهاد که بخلفای فاطمی مصر موسوم شد وتاسال ۵۵۷ هجری (۳) بزرگترین رقیب خاندان عباسیان شدندودرمدت دوقرن‌ونیم بوسیله داعیان خودچنان وحشتی درمیان هیئت حاکمه ممالك شرق اسلامی‌انداخته بودند که نظیر ومانند آنرا تاریخ اسلام بیادندارد.

تفصیل فاطمیون مصر و کیفیت مبارزه آنان باخلفای‌بغداد وامرای محلی ایران وشام وبحرین وسایر بلادرا درتاریخ باید دید.دراینجاهمین‌قدر اشاره‌میکنیم که‌طرز دعوت اسماعیلیان از این تاریخ ببعد عوض شد ودعاة خلفای مصر علاوه براینکه در میان توده‌های مردم بدعوت شدید مشغول بودند هر کدام سعی میکردند که وزرا وحکام وپادشاهان محلی‌را نیز دعوت کنند باین کیش جدید ودرنتیجه بمخالفت بادستگاه‌خلفای‌بغداد وادارند. بهمین جهت چنانکه اشاره خواهیم کرد حجت های اسماعیلی

۱- بحارالانوار مجلسی جلداول صفحه ۱۹۵

۲ - ابوالفدا جلد دوم صفحه ٦۳

۳- تاریخ گزیده صفحه ٥۱٦

فارس وجبال وری وخراسان وماوراءالنهر که مستقیماً ازطرف امام فاطمی در قرن چهارم مامور این ولایات بزرک میشدند دستور سری داشتند که پادشاهان سامانی وآل بویه وغزنوی وسایر امرای محلی را باین کیش بخوانند .

بدیهی است که خلفای بغدادهم درمقابل این تبلیغ عظیم که بشهادت تاریخ تاروپود آن درتمام شئون زندگانی مردمان شرق اسلام دویده بود ساکت نمی نشستندو بعناوین مختلف، پادشاهان محلی را که دست نشاندگان خودشان بودند بقلع وقمع این طایفه وامیداشتندو بانواع تحریکات که گاهی بقیمت خون هزاران مسلمان تمام میشد متوسل میگردیدند تا نقشه داعیان اسماعیلی دستگاه خلفای مصررا درهم ریزند.

مبارزه این دودستگاه خلافت بایکدیگر بسیار شیرین است ومتاسفانه توضیح وتشریح آن دراین مقال نمیگنجد . بطور کلی میتوان گفت که در قرن چهارم هیئت حاکمه کهن سال بنی عباس گرفتار رقیب جوان وتازه نفسی شده بود که با حربه دین وتبلیغات صحیح ومبارزه پی گیر میخواست اورا محو ومضمحل نماید وخود جای اورا بگیرد.

داعیان اسماعیلی بشرحی که خواهیم دید بادقت وصرف وقت وبکاربردن تمام دانش وعلم آن روزگار میکوشیدند که گروه گروه مردمان تحت تسلط خلفای عباسی را برضد آنان تحریك کنند وبمذهب اسماعیلی که بتمام جهات مجهز بود بخوانند . این دعاة از قرآن وحدیث پیغمبر وفقه و اصول گرفته تا جدیدترین علوم زمان رادر اختیارخودداشتندو باآنهمه معرفت ،ذکا وکیاست وکاردانی وسیاست رانیز آمیخته بودند و بااین وسایل بحیطه تصرف خلفای عباسی وامرای محلی میآمدند وبهمین جهت حقاً درقرن چهارم داعیان اسماعیلی درسراسر مشرق جنبشی عظیم برپا کردند که نظیر ومانندآنرا درتمام تاریخ اسلام نمیتوان دید.

خلفای بغداد که صرفه خودرا دربی خبر گذاشتن مردمان میدیدند باشاعه خرافات واراجیف ونشر اکاذیب درمیان خلق میکوشیدند، و چون دریافته بودند که بیداری مردمان بامحو و اضمحلال آنها مساویست سعی جزیل داشتند کـه مردمان حدود ورسوم دین را سخت مراعات کنند و بخرافات و بدعتهای من درآوردی اعوان وانصار دستگاه خلافت نیز گوش فرا دهند وآنهارا طابق النعل بالنعل بجا آورند و هرکس که جزاین دستور رفتار میکرد بنام مرتد وملحد وقرمطی خاندانش رابرباد میدادند .

اسماعیلیه که حقاً مترقی ترین دسته‌های مذهبی قرن چهارم بودند میکوشیدند که با اشاعه علم و معرفت و آشنا کردن مردمان باصول ومبانی دانش وجنگ باخرافات و اراجیف، واز بین بردن نفاق وستیزگی، اذهان مردمان از همه‌جا بی‌خبر راروشن کنند وآنهارا بمقاومت درمقابل جهل وظلمت دستگاه‌حاکمه وقت وادارند. بهمین‌جهت در قرن‌چهارم به بسیاری‌ازعلما وبزرگان‌ودانشمندان درفنون مختلف علم‌وهنر برمیخوریم که‌یا اسماعیلی بودند ویا باین فرقه توجهی‌خاص داشته‌اند.

داعیان اسماعیلی بعلت مخالفت دستگاه‌های حاکمه ممالك شرقی اسلام نمیتوانستند علناً وآشکارا بدعوت خودادامه دهند. باین‌جهت مخفیانه و پنهانی بنشر کتب ورسالات علمی وانتشارعلوم مثبته زمان‌مانندریاضیات وهندسه ونجوم وسایرعلوم دیگرمیپرداختندو با مردمان نیز باحجت‌واستدلال ومنطق وبرهان قوی‌روبرو میشدند. سعی میکردند که باهمه گرفتاریهائی که داشتند وبا اینکه درهرقدمی هزاران جاسوس در کمین‌شان بود ذهن مردمان راروشن کنند وراه‌راستی را که‌خودشان تشخیص داده‌بودند پیش‌پای آنان گذارند. بدیهی‌است که این‌داعیان باانواع زجروشکنجه‌ها خوگرفته بودند واغلب جان‌خودرا نیزفدای پیشرفت مرام‌خود مینمودند.

اخوان‌الصفا که شرح آنرا خواهیم گفت یکی ازاین دسته‌ها بودند که بی‌سروصدا پنجاه ودورساله درموضوعات مختلف علمی بزبان‌ساده نوشتند وبدون اینکه کوچکترین اسمی ازخود ببرند آنهارا در میان خلق اشاعه دادند وبا انتشار آن در سراسر خراسان و ماوراء النهر وجبال وری و فارس وخوزستان وسایربلاد اسلامی‌غوغای عجیبی برپا کردند. نویسندگان این‌رسالات‌و نظائرآنها که شرح آنهمه ازموضوع ما خارجست عالمترین ودانشمندترین مردمان زمان بودند وبرای دعوت سری اسماعیلی‌و روشن نمودن اذهان مردمان روزوشب میکوشیدندوالحق باید گفت که جان‌خودرا درکف دست‌نهاده بودند وبرای برانداختن اوضاع اختناق‌آور عهدعباسی مردانه قدم‌در میدان مبارزه گذاشته بودند.

عباسیان وعاملین‌آنها این‌طایفه راهرجامییافتند بعنوان‌ملحدوقرمطی وباطنی ومزدکی‌وزندیق و هزاران نسبت‌های دیگر میکشتند وخاندانشان رابرباد میدادند. مهمترین عامل عباسیان در ممالك شرقی اسلام در قرن چهارم «سلطان محمود غزنوی» بود که مردی سخت متعصب و سخت‌گیر

بود ،او بعلت استفاده‌های کلانی که از لشکر کشی هند بنام «جهاد فی سبیل الله» میبرد ، و بهره‌مندیهائی که از اطاعت و فرمان برداری بدستگاه خلافت عباسیان داشت هرجا اسم قرمطی میشنود خاندانها بر باد میداد وشهرها را ویران میکرد و بقول خودش باین نام درجهان انگشت در کرده بود وقرمطی میجست و بردار میکرد (۱) و باینکه دربار خودرا ظاهراً مرکز علما و فضلا ودانشمندان وشعرا قرارداده بود «فردوسی» را بجرم اینکه میگفت:

چو با تخت منبر برابر شود — همه نام بو بکر و عمر شود
همه گنجها زیر دامن نهند — بکوشندو کوشش بدشمن دهند
زیان کسان از پی سود خویش — بجویند و دین اندر آرند پیش

باسم قرمطی و باطنی ازدربار خودمیراند و «ابوالفتح بستی» عالم ودانشمند وشاعر ارجمندرا باز بهمین عناوین سردر بیابان میداد وعلمائی را که هم عقیدت او نبودند بخودراه نمیداد تاآنجا که «ابوعلی سینا» و «ابوالنصر مسیحی» وهزاران عالم وفاضل ودانشمند دیگر ازشراو به بیابانها سرمینهادند ودر اقطار ممالک اسلامی نشان فئودالی میجستند که آنهارا ازشر محمودودستگاه اومصون دارد.

فاطمیون مصرودعاة اسماعیلی آنان وقرامطه وپیروان آنها درسراسر ممالک اسلامی قرن چهارم دست بمبارزه‌ای پی گیر و خستگی ناپذیر زده بودند وغیراز مصر وافریقیه و شام ومغرب که درتحت تسلط شان بود، درسایر ممالک مانند جزیره وجبال وری وخراسان وماوراء النهروفارس وبحرین وغیره که درآتش آشوب ومقدمات قیامی سهمگین میسوخت دعاة اسماعیلی این آتش رادامن میزدند وروزبروز بروسعت آن میافزودند . ازجمله داعیان قرن چهارم که موفق شد امیر سامانی رابکیش خود بخواند و سرانجام جان خود را در سرآن نهاد «محمدبن احمد نخشبی» شاگرد «حسین بن علی-مروروذی» یامروزی حجت جزیره خراسان بود که مردی فیلسوف ودانشمند ومتکلم وآگاه باصول وفروع علوم زمان خود بود . وی برای نشر دعوت درماوراء النهر کسی رادر خراسان بجای خود بگذاشت ودرزمان «نصر بن-احمدسامانی» بماوراءالنهر رفت .

حکایت این داعی اسماعیلی، و کیفیت نفوذ او در دربار سامانیان، و سرانجام قبولاندن کیش اسماعیلی بپادشاه سامانی را،خواجه «نظام الملک»

۱ - بیهقی صفحه ۲۰۸

وزیرمشهور «ملکشاه سلجوقی» در کتاب سیاست نامهٔ خود آورده است که ذکر آنهمه در حوصله این وجیزه نمیگنجد. (۱) او متذکر شده است که بسبب تغییرمذهب امیر سامانی اوضاع بشولیده شد و نزدیك بود که حکومت ازدست سامانیان بشود لذا «نوح بن نصر» امر کرد تا «محمد نخشی» را بیاوردند وهم‌نشینان و هم‌مذهبان او «مکداد» و «منصورچغانی» و «اشعث» رابا چندان امیر دیگر که باطنی شده بودند گردن بزدند، ودر شهرها افتادندوهر کرا از ایشان مییافتند میکشتند، و «هم‌در آن‌روزامیری رابالشکر بفرستادند تااز جیحون بگذرد بمروالرود رود و پسر سواده داعی‌الدعات اسماعیلی را بگیرد وبکشد پس‌تمام لشکر شمشیر درنهند ازرعیت ولشکری هر کرا در آن مذهب‌رفته باشند بکشند... پس‌هفت شبانروز دربخارا وناحیت‌او میکشتند ومی کشتندوغارت میکردند تاچنان شد که درماوراءالنهر وخراسان یکی ازایشان‌نماندند» (۲)

این‌حکایت «نظام‌الملك» درست یا نادرست میرساند که داعیان اسماعیلی تاچه‌حد میکوشیده‌اند که امرای‌محلی وپادشاهان کشورهای‌شرقی اسلام را که همه‌جیره‌خوار دستگاه عباسیان بودند بکیش‌خویش دعوت کنند وآنان‌را درسلك خلافت فاطمیون منسلك نمایند. ونیزازاین حکایت‌مستفاد میشود که این داعیان برای رسیدن بهدف ومقصودخودحتی‌ازگذشتن جان خویش نیزابائی نداشتند چه «نخشبی» بااینکه کشته‌شدن سلف خود را بچشم دیدباز ازپاننشست‌ودرسروعلن بمبارزه خود ادامه داد تاآنجا که جان خود رانیز درسراین مبارزه گذاشت وهمچنین قتل عام اسماعیلیان ماوراءالنهر و خراسان شدت بغض و کینه دستگاههای حاکمه را نسبت باین مسلك میرساند که بابدست آوردن اندك‌مدرکی‌چگونه‌هیئت‌های‌حاکمه اینطایفه‌را قلع وقمع مینمودند.

یکی دیگر ازداعیان اسماعیلی‌در قرن‌چهارم «مؤیدالدین شیرازی» است که از طرف خلیفه فاطمی بدریافت بالاترین مشاغل اسماعیلیان، یعنی حجت جزیره فارس نائل آمد. این مرد هم که در علم و معرفت و دانش و علوم عقلی ونقلی نظیروماننده نداشت‌توانست‌دردستگاه‌دولتی «ابوکالیجار» امیر آل بویه درفارس و خوزستان و کرمان نفوذ کند و سر انجام او و

۱- سیاست نامه خواجه نظام‌الملك صفحه ۱۶۱

۲- « « « صفحه ۱۶۷

وزیرش را بکیش اسماعیلی بخواند . چگونگی این دعوت و قبول کردن «ابوکالیجار» این کیش را که سرانجام بعلت فشار دستگاه خلفای بغداد و سلاجقه منجر به نفی بلد «مؤید الدین» گردید بسیار مفصل است و میتوان در کتب «سیرة المؤید» و «دیوان مؤیدالدین» که بهمت «محمد کامل حسینی» با مقدمه فاضلانه ای در مصر بچاپ رسیده است ملاحظه کرد (۱)

زندگانی «مؤیدالدین» ومبارزاتی را که در فارس کرده است نمونه کاملی است از نوع مبارزات اینطایفه درممالك شرقی اسلام. او با سرسختی عجیبی توانست درمدتی بسیار کم برتمام مشکلاتی که درسرراه داشت فائق آید وسرانجام عده کثیری ازرجال و بزرگان ووزرای آل بویه مقیم فارس را باین کیش سری ومخفی دعوت کند. او بامناظرات پی در پی ایکه باملل و نحل مختلف موجود درفارس واهواز کرده است، باادله عقلی و نقلی کیش خود وخلافت و امامت فاطمیون مصر را برای آنها ثابت نمود ، وباهمه تضریب و تخلیط و سعایتی که ازاو در دستگاه حاکمه آنزمان که مال و ناموس وجان مردم را ببازیچه گرفته بودندمیشد، معذلك از پا ننشست وتا آنجا که مقدورش بود کوشید تامگر قدمی بطرف هدف خود نزدیکتر شود وچون اورا ازفارس نفی بلد کردند باهواز رفت ودر آنجا علناً بدعوت مردمان پرداخت بطوریکه در آنجاهم نتوانست بماندو بمصر فرار نمود . (۲)

ازدعاة مشهوراسماعیلیان درقرن چهارم و پنجم غیراز «حسین بن علی- مرورودی» و «محمد نخشبی» و «ابن سوده» و «مویدالدین شیرازی» که ذکرشان گذشت میتوان «احمد بن عبدالله» را نامبرد که یکی از نویسندگان سری و مخفی رسائل اخوان الصفابود وعمری را برای دعوت باین مذهب دراختفا وپنهانی گذرانید وبانوشتن رسائل و کتب عدیده ومناظره ومباحثات منطقی توانست جمع کثیری را باین کیش بخواند.(۳) ودیگر «قاضی ابوحنیفه نعمان- بن ابی عبدالله تمیمی» است که مردی مطلع وعالم وفیلسوف بوده است واول کسی است که برای این طایفه فقه نوشت (٤) ودیگر ازدعاة مشهور این

---

۱ - رجوع کنید به سیرة المؤید صفحات ٤ و ١٦ و ٤٣ و ٧٦ و کتاب «دیوان مؤید الدین داعی الدعاة» ازصفحه ۲۵ تا ۳۲

۲ - دیوان المؤید صفحه ۳۲

۳ - مقدمه دیوان مؤیدصفحه ٥

٤ - « « « ۷

طایفه «احمد بن ابراهیم نیشابوری» و «امیر تمیم بن معد تانی» را میتوان نامبرد که در تبلیغ مردمان باینمذهب رنجها بردند (۱)

داعیان اسماعیلی چنانکه اشاره شد سعی بلیغ داشتند که دعوت آنان سری و مخفی باشد و غالباً از مقامات بالاتر نیز بآنها توصیه میشد که در کتمان سرخود کوشا باشند و بهمین جهت شناسائی داعیان وحجت های آنها بسیار مشکل بلکه غیرممکن بود. چه این داعیان با هر کس که روبرو میشدند اول اورا قسم میدادند که درسر مطالبی که میشنوند بکوشند و سپس او را وارد درفرقه مینمودند و بطوریکه خواهیم دید تامبتدی را خوب نمیآزمودند واورا بداشتن سرو کتمان آن امتحان نمیکردند هیچگاه باوی واردمذاکره نمیشدند بنابراین باوجوداینکه تارهای دعوت اسماعیلی از بالاترین مرکز قدرت تاپائین ترین طبقات مردمان ازقرن سوم تاهفتم تنیده شده بود معذلك کسی مبلغین وداعیان آنان را نمی شناخت وهیچگاه آنها خودرا ظاهر نمیکردند.

دعاة اسماعیلی وعلمای این فرقه برای پیشرفت دعوت خود رسالات و کتب مفصلی بنظم و نثر نوشتند و میان مردمان انتشار دادند که متاسفانه قسمت اعظم آنها بعلت تعصب مخالفین ومخالفت جدی دستگاه حکومتهای وقت با این طایفه ازمیان رفته است واز آنجا که خودمؤلفین این فرقه هم از ذکر نام خویش دررسالات خودداری میکردند بسیاری از کتب ایشان معلوم نیست که نویسنده آن چه کسی بوده است. مهمترین علمای این فرقه بدستور پیشوایان خودسعی بلیغ داشته اند که در کتب و رسالات خویش نیز علناً معتقدات خودرا بیان نکنند بهمین مناسبت دراین کتب سعی شده است که با استفاده ازقرآن، واحادیث مصطفی، وعلوم نقلی وعقلی، در لباس کنایه واستعاره، مطالب خودرا بطالبین اینمذهب بفهمانند. بهمین جهت تشخیص کتب آنها امروزاز کتب و رسالات سایر فرق شیعه بسیار مشکل است وتا کسی بخوبی باصطلاحات ورموز این طایفه آشنائی نداشته باشد چه بسا که رسالات آنهارا با کتب فرقه امامیه ویاسایرفرق اشتباه کند.

باهمه این احوال غیر از رسالات «اخوان الصفا» که نویسندگان آن سعی بلیغ در کتمان اسم خود داشته اند و صدها رساله دیگر که بدون نام مانده است ابن ندیم درالفهرست اسامی بسیاری ازمصنفین اسماعیلی و کتب آنها

---

۱ - مقدمه دیوان المؤید صفحه ۸

را آورده است که ذکر همهٔ آنها مارا از دنبال کردن موضوع بازمیدارد.(۱) از قرن سوم ببعد نوشته‌های تبلیغی این طایفه در دسترس عامه مردمان بوده است وجلسات سری آنها باهمه جلوگیری و سختگیری حکومت‌های وقت در تمام شهرها ودیه‌های کوچك تشکیل میشده‌است ومردمان را باین مذهب دعوت مینموده‌اند. ازجمله در شرح احوال ابن‌سینا خواهیم دید که پدرش بااینطایفه آمیزش داشته است وگاهی «بوعلی» رانیز باخود بمجالس آنها میبرده ویاجلساتی درخانه‌خود ازاین‌طایفه تشکیل میداده‌است.

این‌جلسات که‌تمام‌در بحث‌وفحص‌اصول‌اسماعیلی ویاتقریروتفسیرعلوم وفلسفه متداول زمان برگذار میشد قطعاً درآن روزگار بسیار چیز نو - ظهوری بوده است . چه علوم وفلسفه وانواع واقسام وشقوق وشعب آنها تازه ازمتون یونانی وسریانی ونبطی وایرانی وهندی وغیره ترجمه شده بود وعلمای اسلامی هم کم کم درآن دانش‌ها غوروبررسی‌میکردند وتازه میخواستند که از خود نیز درآن علوم کسر واضافاتی بنمایند. ناگزیر با اشاعه ای که اینگونه علوم پیدا کرده بود هر فرد مترقی میکوشید که ازآنها برخوردار شود ودرمجالس ومحافلی که اینگونه متاع رامی- فروختند حضور یابد وازبرکات آن‌مستفید گردد .

اسماعیلیه اولین فرقه‌ای بودند که‌بحد کافی از آنعلوم وفنون فرا- گرفتندوآنها را باخود بمیان‌توده‌های‌مردمان بردند. آنها بفلسفه‌خاصه‌فلسفهٔ افلاطون وارسطو مجهز بودند ومجالس خود را بااستفاده از آن فن گرم مینمودند. بدیهیست که‌درآن روزگار اینگونه مجالس بسیاری از مردمان کنجکاورا بخود جلب مینمود وخواه وناخواه بعده‌پیروان آنان میافزود .

اسماعیلیان برای رسیدن‌بهدف خویش‌سعی بلیغ میکردند که‌مردمان را درمجالس ویادردعوات متواتر خود باعلوم متداول زمان آشنا کنند و آنان‌را بتفحص وتعمق وادارند . بهمین مناسبت اولین کارداعیان آنهاجلب علمای طراز اول ممالك اسلامی واستفاده ازمعارف آنان بود تا بوسیله این‌دانشمندان کتب ورسائلی را که مشحون بدانش‌های پیشینیان و یاعلوم متداول زمان بود بزبان ساده وعوام فهم درمیان خلق منتشر کنند.

بنا براین اگربگوئیم که‌اسماعیلیه درپیشرفت علوم قرن سوم‌وچهارم نقش بزرگی‌را بازی کرده‌اند چندان راه خلاف نرفته‌ایم.

۱- الفهرست صفحه۲۶۷

داعیان اسماعیلی با دعوت خود چنان روزگاررا بر خلفـای عباسی تنگ کردند که «القادر بالله» درسال ۴۰۱ امر کرد تا «محضری نوشتند و معتبران و قضات و علما برآن محضر خطوط ثبت کردند که مذهب اولاد مهدی مقدوحست وایشان درانتساب بجعفرصادق رضی‌الله عنه کاذب‌اند» (۱) عین این‌محضر که درعهد «الحاکم بالله» خلیفه فاطمی نوشته شده است در تواریخ مسطوراست. درآخراین‌محضر نوشته شده است که «براین نوشته علویان شرفاء مرتضی وموسویان وجماعتی ازآنان شهادت دادند ونیز از فقهای معتبر شیخ ابو حامد اسفرائینی و ابوالحسن قدوری و قاضی‌القضاة ابومحمد بن‌احمد وابوعبدالله بیضاوی‌آنرا گواهی نمودند.» (۲)این‌اشخاص از معتبرین علمای فقه قرن چهارم‌اند و چون تمام آنان ذیل آن نوشته را امضا کردندآنرا دربغداد و دیگر شهرها فرستادند تا در مساجد و منابر خوانده شود.

با نفوذی که امام سنت وجماعت یعنی«القادر بالله» وخاندان عباسیان درمیان مسلمانان قرن چهارم داشتند تاثیر این محضر در میان مسلمانان و نفی خلافت فاطمیان مسلم بود ولی بشهادت تـاریخ اسماعیلیان‌بآن اهمیتی ندادند، از مبارزه خود دست نکشیدند وتـاحملـه مغول وفتح الموت چنان رعبی دردل هیئت های حاکمه ممالک شرقی اسلام ایجاد کردند که نظیر و مانندآنرا در سراسر تاریخ اسلام نمیتوان دید.

دراینجا لازم است که جهت‌آشنائی بکیفیت دعوت داعیان اسماعیلی بسیار مختصر و موجز بشرح عقائد این طایفه بپردازیم ولی ناگزیر باید پیش‌از ورود باصل مطلب بنکات زیرتوجه داشت.

اول نقش بزرگی‌را که ایرانیان درپایه‌گذاری وتأیید فرقه‌ها وشعبه های مذهب اسلام خاصه شیعه بازی نمودند.

دوم مسئله امامت و نقشی‌را که ایرانیان در این مسئله هنگام ظهور خاندان عباسی بازی نمودند. در این مسئله نیز چنانکه‌گذشت ابومسلم و یاران او که همه ایرانی بودند میخواستند کـه با روی‌کارآوردن عباسیان نفوذ وقدرت واقعی‌حکومت برمسلمانان را بدست‌گیرند و کم کم قدرت از دست داده را باز یابند وآب رفته را بجوی بازآورند.

۱- جهانگشا جلد سوم صفحه ۹۱

۲- « « صفحه ۹۹

بهمین مناسبت یکی ازهمکاران جدی ابومسلم «ابوسلمه خلال» ابتدا از طرف شیعیان ایران سه نامه مبنی بر دعوت بخلافت برای «عبدالله بن-محض» نواده «امام حسن مجتبی» و «عمرالاشرف» پسر امام «زین-العابدین» و «جعفر صادق» امام ششم شیعیان همراه یکی از غلامان خود فرستاد و اورا مأمور کرد که نامه‌را اول به پیش «امام جعفرصادق» ببرد اگر اونپذیرفت نزد «عبدالله محض» رود واگر اوهم نپذیرفت به «عمر-الاشرف» مراجعه کند.وبشرحی که‌درتاریخ زمان مسطوراست امام «جعفر-صادق» این دعوت را قبول نکرد و «عبدالله» هم که دعوت را ابتدا قبول نمود بتوصیه «امام جعفر» زیربار نرفت و «عمرالاشرف» هم باین دعوت جوابی نداد و «ابوسلمه» نه‌تنها ازاین‌عمل خود نتیجه‌ای نگرفت بلکه بعلت افشای موضوع بدست «منصور» خلیفه عباسی کشته شد. (۱)

ایرانیان از همان دیرباز درمسئله امامت وبرگزیدن‌آل علی دست داشتند وتقریباً میتوان گفت که‌تمام اصول کلی‌وجزئی این امامت‌را ایرانیان ساختند وپرداختند. بنابراین اگر دراصول عقائد شیعیان‌خاصه اسمٰعیلیان وقرامطه به‌بسیاری‌ازموضوعاتی که مخصوص دین زرتشت‌ومانویان وعلمای ایرانیست برمیخوریم چندان‌جای‌عجب‌نیست چه‌این‌مذاهب که دربنیان گذاری اغلب‌آنها ایرانیان دست داشته‌اند بطوری که بارها اشاره شد جنبه سیاسی آنها برسایر جنبه‌های دیگرشان میچربد.

پس از توجه باین دو مطلب باید گفت اسماعیلیان معتقدند که تمام احکام خدا دارای ظاهر وباطنی‌است وبرای اثبات قول خود ازاین حدیث پیغمبراستفاده میکردند که گفته است: «ان هذالقرآن انزل‌علی سبعة‌احرف-لکل حرف‌آیة منهاظهروبطن» یعنی «این قرآن برهفت حرف نازل شد وهرحرفی را ظاهری وباطنی‌است» پس‌تمام احکام دارای دوجنبه‌است‌یکی ظاهر کلام ویکی باطن‌آن -پس ازایراد این‌مقدمه گویند ظاهراحکام عذاب است وباطن‌آن ثواب چراکه ظاهر مذهب را تکالیف آن فراگرفته است واین تکالیف عذاب جان بشراست ولی‌باطن‌آن که ایمان محض است ثواب است واین عقیده بعذاب وثواب ظاهر وباطن احکام را بااین آیه از قرآن مستدل مینمودند که «باطنه فیه‌الرحمه وظاهره من‌قبله العذاب» (۲) یعنی

۱- الفخری صفحه ۱۱۱ وسایرتواریخ اسلام

۲- قرآن:سوره حدید آیه ۱۳

«در باطنش رحمت است و در ظاهرش عذاب»

پس حقیقت احکام باطن آنهاست نه ظاهر آنها وهر کس که بر باطن شرع واقف شود اگر در بجا آوردن ظواهر آن کاهلی کند خللی باو و شرع وارد نمیشود. وازهمین جهت اسماعیلیان پس ازطی مدارج هفتگانه که شرح آن خواهد آمد ظواهر شرع را زیر پا میگذاشتند و باین عنوان که به باطن شریعت رسیده‌اند اصول ظاهری را مراعات نمی نمودند. باین معنی که یك نفر اسماعیلی کامل میتواند نماز نخواند وروزه نگیرد وبحج وجهاد نرود و اصول وفروع شرع را که ظاهر آنست زیر پا گذارد وخلاصه خودرا از قید احکام شرع خلاص کند.

اما شناسائی این باطن عبارت بود از شناسائی امام وقت وطریق استدلالشان این بود که شرایع میکوشند تا خدا را بمردمان بشناسانند و مذاهب کاری جز شناسائی خدا ندارد. باطن تمام مذاهب عالم خداپرستی وشناسائی باوست وچون معرفت امام زمان بنابقول پیغمبر عین معرفت خداست پس کسی که امام زمان خودرا بشناسد درواقع ونفس الامر خدارا شناخته است. واین قول خودرا نیز بحدیثی از پیغمبر استنادمیکردند که گفته است «معرفة الله معرفت- امام زمان» یعنی «شناسائی خدا شناسائی امام زمان است.» بنا براین تمام هم اسماعیلی صرف شناسائی امام زمان میشد و با شناختن او باطن مذهب نیز برایش آشکار میگردید.

باتوجه بدو اصل بالا که بسیار مختصر وموجز بیان شد خاتمه کار اسماعیلیان ازلحاظ مذهب معلوم میشود. چه ازیك طرف اسماعیلی بعلت دست یافتن بباطن احکام دیگر نمیتواند درعذاب ظاهر بماند وخود را سرگرم احکام ظاهری مذهب نماید وازطرف دیگر بعلت شناختن امام زمان وقت خویش بغایت وغرض دین وشریعت رسیده‌است ودیگر تکلیفی جز اطاعت امر امام زمان ندارد.

بدیهی است که کل عقائد اسماعیلیان باین دوموضوع ختم نمیشود، تازه بیان ایندومطلب باین سادگی نیست و خود اسماعیلیان برای پروراندن آن کتاب ها ورساله‌های متعدد وفراوان نوشته‌اند ودراینجافقط برای روشن شدن ذهن خوانندگان اشاره مختصری بآن اصول شد والاحقاً غوروبررسی دراصول عقائداین جمع که سرانجام آن بخلاصی ازقیدمذهب و زیر پا گذاشتن احکام شرع میرسید باین سادگی نیست ودقت ومطالعات عمیقی میخواهد که

شرح و توضیح آن مطالعات شاید کتاب بزرگی‌را در برگیرد تذکر باین نکته دراینجالازم است که با آشنا شدن باصل اول مذهب اسماعیلیان قرن چهارم دیگر محلی برای دستگاه خلفای بغداد وسایردست نشاندگان آنها باقی نمی‌ماند چه بقای دستگاه عباسیان و پادشاهان فئودال ریزه‌خوار آنان برروی اصول دین ورعایت احکام سنت و جماعت گذاشته شده بود. آنها بجاآوردن احکام جزئی و کلی اسلام را جزو فرائض اولیه میدانستند وعلماء، فقها وروحانیون ودانشمندان وهیئت های حاکمه وقت میکوشیدند که توده مردمان را باآن احکام وسنن وقواعد آشنا کنند ونگذارندحتی‌القوه چیزی از آن دستورها فوت شود. بدیهی‌است که اگر توده های مردمان کشور هائی که زیر تسلط خلفای بغداد وسایر امرای محلی روز میگذرانیدند میخواستند برویه‌اسماعیلیان عمل کنند دیگرمحلی برای ابقای آن هیئتهای حاکمه باقی نمیماند.

اصل دوم مذهب‌اسماعیلی یعنی‌معرفت امام زمان وخلاصه کردن تمام اصول وفروع واحکام دین‌را دروجود اونیزیکی از مواردی بود که خلفای بغدادرا برضداسماعیلیان وشعوب وشاخه‌های آن مذهب میشورانید زیرا که اسماعیلیان‌امامی‌راقبول داشتند که ازنسل «محمدبن‌اسمعیل بن‌جعفرصادق» ودرنتیجه ازاولادان «علی بن ابی‌طالب» باشد واطاعت امرچنین امامی را لازم وفرض بر تمام مسلمانان میدانستند، و این امام که بزعم آنان خلیفه فاطمی مصربود دیگر محلی برای خلفای خاندان «عباس‌بن عبدالمطلب» باقی نمیگذاشت. بنابراین عباسیان وامرای محلی ممالك شرقی اسلام از سرجان میزدند تااین طایفه را قلع وقمع نمایند وهر کجا یکتن از آنانرا می‌یافتند محو ومضمحل مینمودند.

مطلب دیگری که دراینجاباید گفت موضوع کتمان سر اسماعیلیان است. این‌طایفه بعلتی که دربالاذکرشد برای حفظ جان‌خود واتباع‌خویش مجبوربودند درممالکی که هنوز بحیطه تصرف فاطمیون درنیامده بود از افشای‌عقیده خویش خودداری کنند زیرا در قرن چهارم نفی مذهب اسلام نمودن وآنرا طرد کردن‌کار آسانی نبودچه مدت چهارقرن بود که مردمان ممالك پهناور اسلام باین دین‌گرویده و باحکام واصول آن ایمان آورده بودند وچندین‌نسل با اصول این دین پرورش یافته بودند وعلماوبزرگان ودانشمندان احکام وفراثین آنرا بااوضاع واحوال محیطهای متفاوت خود

مطابقت داده بودند . مخالفت با این دین که بروزگاران در دل خلق جا گرفته بود کار آسانی نبود و بهمین مناسبت چنانکه خواهیم دید زنادقه و فرق مختلف دیگر که علناً خواستند با مذهب اسلام در آن روزگار معارضه کنند نه تنها کاری از پیش نبردند بلکه بعلت آشنا نبودن باوضاع واحوال زمان یکی پس از دیگری مغلوب ومنکوب شدند .

درست است که اسماعیلیه بر سایر فرقه‌های مخالف اسلام این برتری را دارد که سعی کرده است که با استدلال بموازین و اصول همین دین آنرا طرد نماید و با استفاده از قرآن واحادیث مصطفی و سنت رسول باصطلاح زیر پای معتقدین را جاروب کند ولی با همه این احوال چون انجام اعمال اسماعیلیان بنفی کلی مذهب میانجامید اظهار علنی آن در آن روزگار بسیار مشکل بود و کمتر کسی در ممالك اسلامی حاضر بود که یکمرتبه آموخته‌های چندین قرن را که بارث باو رسیده بود زیر پا گذارد و باین دین جدید بگرود . بهمین مناسبت چنانکه شرح داده خواهد شد دعات اسماعیلی با تازه واردان و یا بقول خودشان با مستجیبان کم کم وارد مذاکره میشدند و آنهارا اندك اندك بمقصود وهدف خود نزدیك میکردند .

یکی دیگر از علل مکتوم نگاهداشتن این دعوت بطوریکه گذشت مخالفت دستگاههای حاکمه وقت بود زیرا که مخالفین اینطایفه کوچکترین حکمی که درباره معتقدین اسماعیلی جاری میکردند کشتن و قتل عام آنها بود. در تاریخ قرون سوم و چهارم بموارد فراوانی برمیخوریم که اینطایفه مورد انواع واقسام شکنجه ها و کشت و کشتارهای فجیع واقع شده‌اند .

کتمان سر از دیر بازیکی از اصولی بود که فرقه شیعه بآن زیاد اهمیت میداد . زیرا پس از قتل عام کربلا وخروج «مختار» و «زید بن علی» و «یحیی» پسرش و کشته شدن آنان شیعیان بخوبی درك کردند که مبارزه علنی وقیام باشمشیر برضد حکومت های جابر وقت منتج بنتیجه‌ای نمیشود و ائمه شیعه نیز بخوبی فهمیدند که اشاعه علنی افکار وآراء آنان جز اینکه باعث از بین رفتن پیروانشان بشود بجائی منتهی نخواهد شد و نیك دریافتند که با کشته شدن دسته‌جمعی شیعیان نه تنها باری بمنزل نمیرسد بلکه روز بروز از تعداد پیروان این مذهب خواهد کاست بهمین مناسبت ائمه شیعه ازهمان قدیمترین ایام پیروان خویش‌را بکتمان سر وعدم ابراز عقائد و آراء خویش توصیه میکردند .

از امام « محمد باقر» امام پنجم شیعیان روایت شده است که روزی یکی از بزرگترین شاگردانش بنام «جابر بن یزید جعفی» نزد او آمد و گفت «ازاینکه امام مرا درحفظ اسرار اهل بیت که بیشتر آنهارا دردسترس من نهاده است ومرا بمخفی نگاهداشتن آنها توصیه بلیغ نموده است سخت در رنجم و کتمان این اسرار ونگاهداری آنهمه مطالب واختفای آنها چنان مرا بجوش وخروش افکنده است که نزدیك است گرفتار جنون شوم» امام در جواب او گفت «باید سر اهل بیت را نگاهداری وهرگاه حالتی برتو عارض شد که از افشای آن ناگزیر بودی بصحرائی که احدی درآن نباشد برو و گودالی حفر کن وسردرآن گذار وبگو که محمد بن علی ازاسرار اهل بیت بمن چنین وچنان گفت . » (۱)

باز از « جعفرصادق» امام ششم شیعیان روایت شده است « کسی که با ما بجنك برخیزد عذابش کمتراز کسی که سر مارافاش کند نیست. آنکه اسرارمارا فاش نماید ازاین دنیا خارج نخواهد شد مگراینکه بشمشیر کشته شود ویا دربند وزندان هلاك گردد ».(۲)

ازاین قبیل روایات ازقول ائمهٔ شیعه زیاد است که تمام حاوی توصیه های بلیغ به پیروان این مذهب بزرك است درنگاهداری سر و کتمان آن وشیعیان درتمام ادوار تاریخ درنگهداری عقائد خویش حقاً سعی بلیغ نموده اند و تا کسی را لایق افشای اسرار خود نمیدیدند کلمه‌ای بآنها نمی گفتند . در تاریخ اسلام بتعداد فراوانی ازشیعیان برمیخوریم که سراسر عمر خودرادر دستگاههای خلفای جابر اموی و عباسی بخدمتگزاری بآل علی وپیروان آنها گذرانده اند وتا نمرده اند احدی برمذهب آنان واسرار درونشان واقف نشده است.

یکی ازاصول اسماعیلیه هم کتمان سر در کشورهای خارج ازحیطه تصرف فاطمیون مصر بود . دعاة اسماعیلی هر کسی را که برای تبلیغ باین مرام اهل میدیدند اول اورا بقید قسم مقید می نمودند که آنچه باو گفته می‌شود در جائی بازگوئی ننماید وسپس بشرحی که خواهیم دید او را مرتبه بمرتبه وارد دراین مذهب می نمودند .

اسماعیلیان در تقسیم مدارج مذهبی خود باعداد،خاصه عدد دوازده

---

۱ – رجال کشی صفحه ۱۲۸

۲ – » » صفحه ۲۴۲

وهفت اهمیت فراوانی می‌دادند .

عدد دوازده عددیست که ازقدیمترین ایام مورد توجه صاحبان ادیان واقع شده است مثلا درتاریخ ادیان می بینیم که اسباط یعقوب دوازده نفر بودند ، ونقباء موسی ، وحواریون مسیح ، ونقباء پیغمبر اسلام ، وائمه شیعه اثنی عشریه ، نیز دوازده نفر بودند ، شواهد فراوان دیگری نیز هست که دلیل بر مدعای ماست. اسماعیلیه نیز به پنج حد روحانی وهفت حدجسمانی قائلند که رویهمرفته دوازده مقام ویاحد میشود.

عدد هفت نیز ازآنجمله عددیست که مورد توجه اسماعیلیه بود آنها میگفتند که خداوند زمین‌را هفت‌طبقه ، وآسمان‌را باهفت فلك آفرید ، و دربدن آدمی نیز هفت عضو عمده است (دودست‌ودوپاویك شکم ویك پشت ویك‌سر)ودرصورت انسان‌نیزهفت‌سوراخ تعبیه شده‌است ،(دوچشم‌ودو گوش ودو سوراخ بینی ودهان) بهمین دلیل ادوار عالم نیز بهر هفت امام خاتمه میپابد ویکی از این ادوار در زمان « علی بن ابیطالب» بوده است تاعهد «اسماعیل بن جعفر صادق» امام هفتم بزعم آنان. این طایفه را از اینگونه تأویلات بحدیست که شرح آن کتابی علیحده می‌خواهد.

اما پنج‌حد روحانی‌را اسماعیلیان ازاین دو حدیثی که بپیغمبر نسبت داده‌اند گرفته‌اند که «انی آخذالوحی عن‌جبریل‌وجبریل‌یأخذه‌عن‌میکائیل‌ومیکائیل یأخذه عن‌اسرافیل واسرافیل یاخذه عن‌اللوح واللوح‌یاخذه عن‌القلم» یعنی «من از جبرئیل وحی میگیرم واوازمیکائیل اوهم ازاسرافیل واوازلوح و اوازقلم» وحدیث دیگری‌منسوب به پیغمبر که «حدثنی جبرئیل‌عن‌میکائیل عن‌اسرافیل عن اللوح عن‌القلم یعنی « جبرئیل روایت بمن کرد از میکائیل و او ازاسرافیل‌واوازلوح واوازقلم» با استناد بااین‌دوحدیث‌عجیب‌اسماعیلیان می گفتند که حدودروحانی پنج است وآنرا دراصطلاح خودشان حدود ۱- جد - ۲ - فتح ۳-خیال - ٤- سایق ٥ - تالی مینامیدند وتوضیحات‌فراوانی درتعریف وتفسیر وشرح‌وتوضیح آنها داشته‌اند که نقل آنهمه دراینجازائد است .

مقصود از حدود جسمانی اسماعیلیه آنست کـه آنهامردمان‌جهان‌را بهفت‌دسته تقسیم کرده‌اند.اول نبی که اورا ناطق مینامیده اند ؛ دوم امـام که اساس بوده است، سوم وصی ، چهارم حجت که تعداد آنها دوازده‌نفر بوده است چه اسماعیلیان زمین‌مسکون‌را بدوازده بخش‌تقسیم کرده بودند

وهر بخشی‌را جزیره می نامیدند و برای هرجزیره‌ای حجتی قائل بودند که ازطرف امام مستقیماً بآن‌جزیره فرستاده میشد .

چنانکه گذشت در قرن چهارم « مؤیدالدین » حجت جزیره فارس بود ودرقرن پنجم «ناصرخسرو» شاعر معروف‌ایران حجت جزیره‌خراسان بود. پنج نفر ازاین حجت‌ها همیشه ملازم امام بوده اند وهفت‌نفردیگر در هفت‌جزیره مسکون زمین مشغول اشاعه این مذهب بودند - پنجم باب‌الابواب یاداعی‌الدعات یانقبا که عده آنها بتعداد ایام ماه سی نفر بودند و همه درزیر دست حجت قرارداشتند .

باین‌طریق که حجت هرجزیره‌ای سی‌داعی‌الدعاة داشت که در تحت نظراوکار میکردند . ششم داعی که عده آنها بتعداد ساعات روز وشب بیست‌وچهارنفر بود که تمام درزیر نظر یك نفر داعی‌الدعات مشغول تبلیغ خلق بودند . این داعیان بدودسته مأذون ومطلق تقسیم میشدند . داعیان مطلق آنهائی بودند که حق ارشاد وتبلیغ نداشتند ،وداعیان‌مأذون کسانی بودند که تبلیغ مرام ونشرعقائد وآراء این‌طایفه درمیان مردمان‌بدست آنها سپرده شده بود . هفتم مستجیب که بتمام مردمانی‌اطلاق میشد که‌تازه وارد درمسلك اسمعیلی‌شده بودند وداعیان ماذون سعی میکردند تا آنها را بعقائداسماعیلی آشنا کنند .

مأمورین اسماعیلیان از حجت وداعی‌الدعات ودعاة مأذون ومطلق هر کدام مشاغلی داشتند وسنن وتشریفاتی را نسبت بیکدیگر مراعات می-کردند که شرح آنهمه دراینجانمی گنجد. این‌مامورین باانتظام‌ودیسیپلین سختی روبرو بودند ودرمحل‌های ماموریت خود منتهای مراقبت‌راداشتند تانکته واصلی ازآنها فوت نشود. بدیهی است باشرحی که گذشت این‌عده کثیر که رویهمرفته تقریباً برنه‌هزار نفر بالغ‌میشدنددرتمام شهرهای‌مشرق ممالك اسلام پراکنده بودند ودرنهایت اختفا وپنهانی بکارخویش مشغول بودند .

اما طریق تبلیغ داعیان مأذون نیز ساده نبود آنها موظف بودند که مخفیانه درمیان توده مردمان بگردند و هر کسی را که مستعد دیدند بطریقی که ذیلاً‌بآن اشاره میشود باآراء وعقائداسماعیلیان آشنایش نمایند. این تفحص وکاوش بعلت سری‌بودن دعوت باید بسیار دقیق انجام میشدچه اگر دقت کامل دراین مرحله اول بکار نمیرفت ممکن بوددرمراحل بعدباعث

پیش آمدهائی ناگوار گردد . داعی مأذون چون کسی را مستعد میبافت مطابق دستور مجبور بود اورا مرحله بمرحله بمقصود نزدیک کند وهریک از این مراحل اسمی داشت که بآن اشاره میکنیم .

مقام اول مرحله تفریس بود که داعی درحال کسی که مستعد برای دعوت بود تفرس مینمود ، وپس ازچندی بمرحله دوم یاتأنیس می‌رسید که داعی مجبور بود باتازه وارد انس بگیرد ، در این مرحله داعیان خودرا از همه لحاظ مانند تازه‌وارد نشان می‌دادند وچون اغلب این تازه واردین مردمی دیندار بودند داعی نیز مردی متدین میشد و تمام اصول و فروع دین‌رادرحضور تازه‌وارد بجا میآورد . تامیرسید بمرحله سوم یاتشکیک‌در این مرحله داعی که خوب باتازه‌واردانس گرفته بوددربسیاری ازموضوعات ساده واولیه مذهب شك میکرد ، بایطریق که مثلا بتازه‌وارد میگفت چرا خدا نمازصبح‌را دورکعت قرار داده است وعصررا چهاررکعت ومغرب را سه‌رکعت ؟ ویا باومیگفت «چرا در سی‌روز ماه رمضان روزه واجب‌است ودرروز عید فطر حرام میشود» وازاین‌قبیل ایرادات که درهر مذهبی‌زیاد است هر روز بر تازه‌وارد میگرفت واورا در بیابان شك‌وتردیدسر میداد.

دراینجا باید متذکر شد که نحوه برخورد داعیان بهریك ازصاحبان ادیان فرق میکرد ، آنطور که آنان بامسیحی روبرو میشدند مسلماً با مسلمان روبرو نمیشدند وآنگونه که یهود را تبلیغ میکردند مسیحیان را تبلیغ نمی‌نمودند . این طی‌مقدمات بسیار دقیق بود که شرح آنهمه حقاً کتابی بزرك‌را شامل خواهد شد .

داعی مأذون پس ازاینکه دربسیاری از امور دینی‌تازه‌وارد شك‌می‌کرد واورا درصحرای شك وتردیدسر گردان مینمود ،خواه‌وناخواه‌تازه‌وارد ازاو میپرسید که کسی هست تا باین سئوالات جواب دهد ومرا از سرگردانی وشك برهاند یانه ؟واز اینجا مرحله پنجم یا مقام ربط وتعلیق شروع میشد . دراین مرحله داعی تازه‌واردرا قسم میدادو بسوگندان‌غلاظ وشداد مقید مینمود که بعد از این آنچه جهت رفع شك وشبهه خودفرا-میگیرد بکسی ابراز ننماید وآنرا چون سری عظیم مکتوم دارد . ازاین مرحله ببعد اسم تازه‌وارد مستجیب میشد واو را جهت طی مدارج بالاتر بداعی‌الدعاة تحویل‌میداد .

دردستگاه خلفای فاطمی روزهای دوشنبه وپنجشنبه‌مجالسی بود که

درآن‌مجالس داعی‌الدعاة بصحبت مشغول‌میشد. این‌مجالس بر دونوع بود یکی مجالس علما و دیگر مجالس عامه. داعی‌الدعاة قبل از صحبت از-مردمان بی بضاعت سه درهم وثلث درهم وازمتمولین سه دینار وثلث آن باسم حق‌النجوی می گرفت وآنرابخزانه امام‌فاطمی‌میرسانید وسپس‌شروع بسخن میکرد.

داعی‌الدعاة بامستجیب باز مراحلی را می‌پیمود کـه بطور اختصار عبارتست از اینکه اول سئوالاتی ازتـازه‌وارد در موضوع احکام وخواص آن میکرد وبرای اودرمقابل هرجوابی‌اشکالی میتراشیدتاتازه واردسخت خودرا در مقابل او محتاج میدید وپس‌ازاینکه ازوی حق‌النجوی میگرفت وارد مرحله دوم میشد یعنی برای‌او موضوع هفت امام را بیان میکرد و باادله عقلی ونقلی برایش ثابت مینمود که درعالم باید هفت‌امام بیشتروجود نداشته باشد. درمرحله سوم منکر امام «موسی کاظم» وپسران او میشد وآنهارا بصورت زشتی مینمود.

درمرحله چهارم داعی‌الدعات موضوع انبیارا پیش میکشیدوآنهارا بدودسته ناطق وصامت تقسیم میکرد و میگفت انبیای ناطق آنهائی‌هستند که باخود کتاب آوردند واظهار دعوت نمودند وسپس برای‌اوتوضیح‌می-داد که انبیای صامت همان امامان‌اند که هفت نفرند ورِوی تعداد هفت نفر میایستاد تامستجیب‌راکاملا معتقد بوجود این هفت‌امام کند، تابآنجا میرسید که امام هفتم «محمدبن اسمعیل» است. وسپس برایش شرح میداد که او بعلت برداشتن زنجیر تکلیف ازپای ابنای بشر ازهمه آن امامان دیگر افضل است.

درمرحله پنجم اساس (وصی)وکیفیت وچگونگی آنرا بیان میکرد در مرحله ششم حجت وچگونگی آنها واینکه آنان دوازده نفرند وعلت تعیین این عددرا شرح میداد. درمرحله هفتم مستجیب را وادار میکرد که کتبی ازسقراط وبقراط وافلاطون وارسطووسایر فلاسفه بخواندومشکلات آنرا نزد داعی‌الدعات حل کند ودراین مرحله حدود پنجگانه اسماعیلی‌را نیز بمستجیب‌میآموخت. در مرحله هشتم موضوع تکالیف وظاهر وباطن آنهارا بوی یاد میداد وباو میآموخت که ظاهر تکالیف عذابست وبایداز آن گریخت وباطن آن اطاعت ازامام زمان است وباو میگفت که‌ظواهر احکام برای حفظ ظاهر اجتماع است والا بجاآوردن این احکام جز رنج

تن و کاهش جان نتیجه‌ای‌دیگر ندارد. ودراین مرحله پس ازآنکه‌مستجیب را بخوبی میآزمود اورا وارد مرحله نهم میکرد یعنی مرحله‌ایکه پرده‌ها را ازپیش پای مستجیب برمیداشت ووجود انبیاو مرسلین وحتی خدارانیز منکر میشد.دراین مرحله داعی‌الدعات باادله وبراهین مخصوص بخودشان بمستجیب میگفت که انبیا مردمی جاه طلب بوده اند و برای محکم کردن جاه ومقام خود مردمان‌راگول‌میزده‌اندودست‌وپای آنان‌را باقید احکام و فروع شریعت‌های مختلف می‌بسته‌اند وخلق‌را بموهوماتی که حتی خودشان نیز نمیدانستند چیست مثل ملائکه وجن وخدا وغیره معتقد میکردند تااز این راه خود وخاندانشان سالها باکه قرنهامرفه وآسوده‌زندگی نمایند.

شرح‌عقائد اسماعیلیان وطی‌مراحل سلوك آنها که سرانجام‌به‌بیدینی عجیبی منتهی میشدمفصل است‌وبطوریکه بارهااشاره شدنقل‌آنهمه‌دراین‌مختصر نمیگنجدوجهت‌عقائدوآراء اینطایفه‌وبیان‌مراحلی که‌جهت‌دعوت خلق می - پیموده‌اندمسلماً چندین جلد کتاب‌لازمست تابتوان‌بجزئیات‌آراء ونوع‌دعوت آنها وقوف پیدا کرد ودراینجا رای روشن‌شدن اذهان خوانندگان‌بکیفیت این دعوت که تاروپود آن‌در سراسرجبال‌وری‌وفارس‌وخوزستان‌وخراسان‌و ماوراء النهر وغزنین و افغانستان در قرن چهارم تنیده شده‌بود وعلما و دانشمندان سراسر ممالك اسلامی را بخود مشغول داشته‌بود باین مختصر بسنده‌شد تاچه‌قبول افتدوچه‌در نظرآید. (۱)

اولین کسی که بعداز قرمطیان پرده‌از روی کار این دعوت برداشت وعلناً مردمان‌را به‌بیدینی وبقول خودشان گسستن زنجیرهای احکام‌مذهب اسلام دعوت کرد « محسن‌بن محمدبن بزرك‌امید » داعی‌بزرك اسماعیلیان صباحی‌الموت بود که بنام « علی‌ذکره‌اسلام » موسوم گشت ودرسال ۵۵۹

---

۱ - جهت‌تهیه این مختصر از اقوال و آراء اسماعیلیه از کتب زیر استفاده شد

فرق‌الشیعه نوبختی ازصفحه ۶۷تا۷۷ - وديوان مؤيدالدين داعی - الدعات ازصفحه ۵۱تا۵۷- مقدمه‌ناشر سیرة‌مؤیدالدین از صفحه۱تا۲۸ - و تاریخ جهانگشا جلدسوم ازصفحه ۸۲تا۱۰۳وخطط‌مقریزی‌جلددوم ازصفحه ۲۲۳تا۲۳۵ - وملل‌ونحل شهرستانی حاشیه‌الفصل جلددوم صفحه ۸و۲۴ و بیان الادیان ازصفحه۳۶تا۴۰

هجرت بشرحی که درتواریخ بایددید درقلعه الموت قزوین پیروان خود را پس‌از نطقی بلیغ به برداشتن طوع شرع دعوت‌نمود . (۱)

بحث‌در این‌موضوع که‌حاصل اینهمه کوشش اسماعلیان در بیدین کردن مسلمانان قرن‌سوم تاهفتم هجری چه بوده است مربوط بموضوع ما نیست ولی در اینجا از ذکر این نکته نا گزیریم که اسماعیلیان‌قرن چهارم بعلت تمسکشان بعلوم نقلی‌وعقلی،ووادار کردن‌مریدان خودرا بخواندن این کتب،درمیان علمای وقت‌نفوذ فوق‌العاده‌ای پیدا کردند واغلب آن‌علما از طرفداران جدی این‌فرقه سری که شاید بسیاری ازآنها ازعواقب آن خبر نداشتند بودند .

محققین بشرحی که در اینجا نمی گنجد بسیاری از وزرای دربار سامانیان مانند « ابوالفضل محمدبن عبیدالله بلعمی » وزیر معروف دربار « نصربن احمدسامانی » و « ابوعبدالله جیهانی » وزیر « نوح‌بن‌نصر » رااسمعیلی‌میدانند ونیز بسیاری ازامرای محلی‌مانند« ابوالعباس‌خوارزمشاه» رااز پیروان این‌مذهب میانگارندوهمچنین‌جمع کثیری‌ازشعرا ونویسندگان وعلمای این‌عهد مانند «رودکی»و«شهید بلخی» وحتی«فردوسی»وخاندان های «ابوریحان بیرونی » و«ابوعلی سینا» وبسیاری دیگررا اسماعیلی میانگارند که شرح‌آنهمه ازحوصله این‌وجیزه خارجست .

مذهب رسمی سامانیان وغزنویان‌سنت‌وجماعت بود واز لحاظ احکام پیرو «ابوحنیفه»امام اول اهل‌سنت بودند ودراصول عقائداز« ابوالحسن-اشعری » بزرگترین دشمن معتزله وشیعیان پیروی میکردند . اماحق در اینست که امرای سامانی در مذهب چندان متعصب نبودند و بعلت آزادی فکر وعقیده‌ای که درقرن سوم وچهام درمیان مسلمانان مشرق‌زمین رواج پیدا کرده بودزیاد درمذهب حنفی‌واشعری تعصب بخرج نمیدادند بهمین‌جهت بسیاری‌ازمعتقدین بمذاهب‌غیرحنفی‌چون« بوعلی»و« بوریحان» و«رودکی» وغیره درقلمرو آنان آزادانه میزیستند وحتی بشرحی که بعداً خواهیم دید درقلمرو آنان جمع کثیری‌ازمانویان وزرتشتیان وصاحبان‌ادیانی غیرازدین اسلام مرفه وآسوده زندگانی میکردند.

ولی باید باین‌نکته توجه‌داشت که این‌آزادی مذهب تا هنگامی بود که‌فرقه‌های متنوع موجود درخراسان وماوراءالنهر کوچکترین برخوردی

۱- جهانگشای جوینی جلدسوم صفحه ۱۲۱

بازستگاه‌ها که پیدا نمیکردند والا بمحض احساس کمترین خطر همان امرای عادل و آزاد فکر سامانی بفجیع‌ترین وضعی پیروان هرمذهب وملتی را که تصور خطر از آنان میرفت معدوم میکردند. چنانکه دیدیم که «نوح بن‌نصر» درسال ۳۳۱ بقتل‌عام اسماعیلیان پرداخت ودراین حادثه جمع کثیری از مردم خراسان و ماوراء النهرو از جمله دو عالم عالیقدر اسمعیلی بنام «ابو یعقوب اسحق بن احمد سگزی» و «عبدالله بن محمد بن احمد نسفی» و هزاران دانشمند دیگر که اسم آنها بما نرسیده است کشته شدند. (۱)

«سلطان محمود غزنوی» مردی حنفی واشعری متعصب بودودرقلمرو خودهر کس را که اهل سنت و جماعت نبود باسم قرمطی معدوم میکرد. واین اسم در آن روزگار بیشتر باسماعیلیان اطلاق میشدوحال آنکه اسماعیلیه را باقرامطه فرق بسیاراست واین دوفرقه حتی دراصول عقائد نیز بایکدیگر فرق دارند ولی چون قرامطه بشرحی که خواهیم دید با هرگونه حکومت مستبدی مانند امارت «محمودغزنوی» مخالف بودند، وبعلت جنبه انقلابی که داشتند مزاحمت عجیبی برای خلفای بغدادوامرای محلی تولید کرده بودند «محمود» ازاین نام بعنوان ملحد ومشرك وکافر استفاده میکرد ودشمنان خودرا از بین میبرد. وهمین موضوع باعث شد که بدست وی خونهای ناحقی ریخته شد وخاندانهای بزرگی برافتاد که شرح آنها را در تواریخ زمان باید دید.

باهمه این احوال اسماعیلیان بعلت مجهز بودنشان بعلوم عقلی و نقلی ووعد ووعیدی که بخلق روزگار بابت آزادی وبازگشت زندگانی مرفه، و ظهورمهدی که باآمدنش جهان پرازعدل ودادمیشد میدادند، درقرن سوم وچهارم نفوذ فوق‌العاده‌ای در سراسر ممالك اسلام خاصه مشرق آن پیدا کرده بودند و کمترعالم وهنرمندی دراین قرون خاصه‌قرن‌چهارم می‌یابیم که بااینطایفه سروسری نداشته باشد منتهاچون دعوت سری بود وپیروان آنهم دراختفای عقائدخودمیکوشیدندامروزمشکل است که ازمیان سرشناسان قرن چهارم اسماعیلی وغیراسماعیلی را تشخیص‌داد.

قرامطه حق این بود که ازلحاظ ارتباطی که بین رسالات‌اخوان الصفاو علوم‌قرن‌چهارم مشهوداست،ونیزازحیث‌مراوده‌ایکه‌خاندان‌ابوعلی سینا با آن طایفه داشتند پس از اسماعیلیه بشرح مختصر آراء

---

(۱) رجوع شود بوقایع سالهای بین ۳۳۱ تا ۳۳۶ تواریخ اسلامی

این دسته ازعلمای قرن چهارم می پرداختیم . اما از آنجا که قرامطه شعبه‌ای قوی از شیعیان اسماعیلی بودند و پس از تسلط بر قسمتی از ممالك اسلامی علناً بدعوت اینطایفه پرداختند وحتی خطبه بنام خلفای فاطمی خواندند ، و نیز از آنجا که این شعبه از اسماعیلیان بزرگترین ضربات ممکنه را درمدت تسلط خود بر پیکر خاندان عباسی وارد کردند ، وهمچنین بعلت فتن و آشوبی که بردست اینطایفه در کشور های اسلامی در قرن چهارم بپا شد ، و باز بعلت شهرت نیك و بدی که درقسمت‌های مختلف ممالك شرقی وغربی اسلام بهم‌رسانیده بودند ، وبالاخره بعلت نقش بزرگی که اینطایفه درقرن چهارم هجری بازی کردند ناگزیر شرح عقائد و آراء آنانرا براخوان صفا مقدم داشتیم وچه بسا که این تقدیم درتوضیح بافکار دانشمندان اخوان صفا نیز کمك بیشتری نماید .

قرامطه بدسته‌ای ازاسماعیلیان اطلاق میشد که ظاهراً معتقد بامامت «محمدبن اسمعیل بن‌جعفرصادق» وظهوراو بودند.اینطایفه‌ازاصحاب مردی بنام«قرمطویه» یا« کرمتویه» بوده‌اند که بزنده بودن«محمدبن‌اسمعیل»و غیبت وقیام اواعتقاد داشتند ونیزمیگفتند که نبوت ازحضرت رسول‌درغدیر خم سلب شد و« بعلی بن ابی‌طالب» رسید (۱)

دروجه تسمیه واشتقاق قرمطی محققین‌تحقیقات فراوانی کرده‌اند اما در کتب فارسی لفظ مقرمط بمعنی‌خط ریز ودرهم و یاخط ریز و تنك تنك نوشته‌شده بسیاراستعمال شده‌است. ازجمله « بیهقی » درتاریخ خود آورده است که «منشور برسه تخته کاغذ بخط من ، مقرمط نبشته شد و آنرا پیش امیر برد» (۲) ونیزدررباعی منسوب بحکیم‌عمرخیام نشابوری این‌لفظ بهمین معنی آمده است :

اسرار جهانرا نه تودانی و نه من   وین‌خط مقرمط نه توخوانی‌ونه‌من
هست ازپس‌پرده گفتگوی من‌و تو   چون‌پرده برافتد نه تومانی‌ونه‌من

و «خواجه نظام الملك» هم درذیل عنوان « بیرون‌آمدن‌باطنیان‌و-قرمطیان»درسیاست‌نامه خودآورده‌است که«این محمدرا (محمدبن‌اسمعیل-بن جعفر صادق) غلامی بود حجازی مبارك نام ، خط باریك که آنراخط

---

۱ - مقالات اشعری صفحه ۲٦ وتلبیس‌ابلیس صفحه ۱۱۰

۲ - بیهقی صفحه ۱٦٥

مقرمط خوانند نیك نوشتی واز اینجهت اورا قرمطویه لقب کردندی » (۱)

بهرصورت لفظ قرمطی‌را باهر گونه وجه تسمیه ایکه محققین برای آن فرض کنند بدسته‌ای ازاسماعیلیان اطلاق میکردند که پس‌ازیك سلسله وقایعی که شرح آن دراین وجیزه نمیگنجد سرانجام درسال ۲۷۶ هجری به سر کردگی «ابوسعید حسین بن بهرام جنابی» در بحرین برضدخاندان‌عباسیان قیام کردند ومدتی مدید خود و خاندانش که همه ایرانی بودند عباسیان و بسیاری ازامرای محلی‌مشرق را بخودمشغول داشتند .

گنابه ومعرب آن جنابه شهری بوده استدرجنوب‌فارس(۲) که‌مانند سایرشهرهای این‌ولایت درقرن‌سوم وچهارم مرکز دعات اسماعیلی ومحل ارشاد وتبلیغ اینطایفه میبود«ابوسعیدجنابی» که‌ایرانی وازدسته‌های‌مخالف اعراب بود در اینشهر باسماعیلیان گروید وبشرحیکه‌در تواریخ باید دید سرانجام موفق‌شد که بابدست‌آوردن شهرهجر مرکز بحرین وتصرف‌شهر احساء حکومت جدیدی رابنام قرامطه ازسال۲۷۶ هجرت بنیان‌نهد(۳)

« ابوسعید » بسر کردگی قرامطه دیگر پس ازتسلط بربلادبحرین شروع بتجاوز ودست‌اندازی بمتصرفات عباسیان‌نمود . این‌مرد اولین کسی است که درممالك اسلامی لشکریان خودرا بجنك‌وگریز ویاآنچه ماامروز آنرا جنگهای پارتیزانی میگوئیم عادت داد وبحدی برمتصرفات عباسیان حمله‌برد وشهرهای‌حول‌وحوش خودرا غارت کرد که سرانجام«المعتضد بالله» خلیفه‌عباسی‌لشکریانی بسر کردگی «عباس‌بن عمروالغنوی» برای‌سر کوبی او به‌بحرین فرستاد ولی این لشکراز «ابوسعید» شکست‌خورد و سر کرده آن‌نیز اسیراوشد .

«ابوسعید » بشرحی که درتاریخ بایددید «عباس‌بن عمرو» سردار عباسیان رارها کرد وبرزبان اوپیغامی « بمعتضد بالله» فرستاد که بسیارعجب بود بوی گفت چون ببغداد رسی ازقول‌من بخلیفه عباسی بگوی که « من مردی‌ام‌دربیابان نشسته وباندك چیزی قناعت کرده ، نه‌شهری ازتو گرفته‌ام ونه‌در کشور تونفعی یافته ام - بخدا سو گند اگر جمیع سپاه خودرا بجنك من‌فرستی برایشان غالب‌آیم زیرا که لشکریان من بمحنت و بلاخو کرده‌اند

---

۱ - سیاست نامه صفحه ۱۵۷

۲ - معجم‌البلدان یاقوت ذیل جنابه

۳ - نفوذالفاطمی فی‌جزیرة العرب صفحه ۳۱

وسپاه تودرغایت تنعم‌روزگار گذرانیده‌اند هر گاه بنابامر توقطع صحرا وبیابان نمایند وبمن‌رسند ازغایت ماندگی زودمنهزم شوند. بلکه اکثرشان ازدست من‌جان‌نبرند وبراین‌امید که تعدادشان زیاداست نگریزند ولی من ابتدا ازایشان بگریزم وهرگاه که فرصت یابم‌شبیخون برسرآن طایفه زنم پس‌در منازعتی که بامن‌میکنی ولشکریانت رابسروقت من‌میفرستی ترانفعی نیست بلکه ضررآن متوجه‌تو میشود باید که من‌بعد درقصدعرض خویش‌سعی ننمائی ودست ازاین کوشش بیفایده بداری.»(۱)

«معتضد» پس‌ازشنیدن این مقال‌گفته «ابوسعید» را تصدیق کرد ولی‌پس ازچندی بازبرسراو لشکر کشید و این لشکرکشی باعث یکسلسله وقایعی شد که سالیان‌دراز عباسیان وسایرامرای محلی‌شرق اسلام‌را بخود مشغول داشت ودر شام وعراق وبغداد وحجاز اینطایفه چنان شورشی برپا کردند که‌تا دولتشان مستدام بود خواب راحت بچشم خلفای بغداد ودست نشاندگان آنان نرفت.

«ابوسعید» درمدت حکومت خودبراحساوقطیف و سایربلاد بحرین وطائف دست‌یافت،وسرانجام در سال ۳۰۲ کشته شد وپس از او پسرش «ابوطاهر سلیمان» رئیس اینطایفه گردید. اوپس ازظهور«ابوالقاسم-مهدی» امام اسماعیلیان دعوت راآشکار کرد وتازنده بودباجنگ وگریز ولشکرکشیهای مداوم وقتل وغارت بلادچنان دماری از روزگار عباسیان درآورد که درتمام تاریخ این‌خاندان سابقه نداشت

وی‌بکرات ببصره وکوفه وبغداد و حجاز حمله برد و مردمان این قسمت پهناور ازخاك عباسیان رابرآنان‌بشورانید. در سال ۳۱۱ باهزار وهفتصد سوارشبانه ببصره حمله‌برد وبانردبان ازباره‌شهر بالارفت وحاکم شهررا بکشت ومدت هفده‌روز درآن‌شهر بقتل‌وغارت وسوختن وتخریب عمارات مشغول‌شد وتاکسان خلیفه‌خبرشدند ببحرین بازگشت.(۲).

سال‌بعد سرراه قافله حجّاج راکه‌ازبغداد بمکه میرفتند بگرفت‌دو-هزارمرد وپانصدزن آنان‌را اسیر کرد وتمام‌اموال حاجیان راغارت‌نمود و بازبشهر خودبازگشت. چون‌این‌خبر ببغداد رسید اضطرابی عظیم درمیان مردمان تولید کرد و«مقتدر» خلیفه‌وقت راسخت بهراسانید (۳)

۱- حبیب‌السیر جلددوم صفحه ۱۰٤

۲- ابن‌اثیر جلدهشتم صفحه ۵۰

۳- ابن‌اثیر جلدهشتم صفحه ٤۹

بازدرسال ۳۱۵ «ابوطاهر» قافله بزرگی ازحجاج رادر بین‌راه بزد واز آنجا قصد کوفه کرد واین‌اخبار دربغداد یعنی مرکز خلیفه عباسی شورش واضطراب عجیبی تولید کرد «مقتدر» ناچار «یوسف بن ابی الساج» را باسی هزار تن بجلوگیری او فرستاد و «یوسف» قاصدی پیش «ابوطاهر» روانه کرد تا وی‌را باطاعت خلیفه بخواند. «طاهر» از آن قاصد پرسید «یوسف» چه مقدار لشکر باخود آورده‌است؟ قاصدجواب داد سی‌هزارتن. «طاهر» اورا مسخره کرد و گفت در حقیقت سه نفرهم ندارد وهماندم بیکی از لشکریان خود امر کرد تا شکم خودرا پاره کند آن‌لشکری بدون سخنی شکم‌خویش را بدرید آنگاه بقاصد روی کرد و گفت بااین اطاعتی که از لشکریان من‌دیدی «یوسف» چه کار تواند کرد فردا اورا بااین سگ که‌می بینی بیک‌ریسمان‌خواهم بست. قاصد بازگشت و ماوقع را «بیوسف» بگفت.

روزدیگر «طاهر» برلشکریان بغدادفائق آمدو «یوسف» رااسیر کرد وازفرات عبورنمود وشهرانبار راتصرف کرد. چون این اخبار ببغداد رسید خلیفه عباسیان‌سخت بهراسید درشهر بغدادنیز آشوب وغوغائی‌عظیم برخاست باز خلیفه سی‌هزار تن‌دیگر بجنگ «طاهر» فرستادبدیهی است که آنان‌نیز شکست‌خوردند. (۱)

سال‌بعدباز «طاهر» برحبه حمله‌برد وشمشیر در میان کسان خلیفه گذاشت واز آنجا بقرقیسا شد وسراسر خاك سنجار وموصل رابغارتیدو بمحل خود بازگشت. (۲)

درذی‌حجه سال ۳۱۷ باهفتصدسوار ونهصد پیاده ازراه‌صحرا هنگام‌حج مسلمانان بمکه حمله‌برد وبنهب‌وغارت حاجیان پرداخت وآنان‌را درمسجد-الحرام‌قتل‌عام نمود، ودرخانه خدارابکند وبسوخت وقبه‌زمزم وحجرالاسود رانیز بکند، وپیراهن کعبه‌راپاره‌پاره کرد ومیان‌لشکریان خویش‌تقسیم‌نمود وخطبه‌بنام «عبیدالله مهدی» فاطمی خواند ونام «مقتدر» عباسی را ازخطبه بیانداخت و حجرالاسود را با خودباحساء مرکزقرامطه آورد. (۳)

۱- حبیب‌السیر جلددوم صفحه ۱۰۷

۲- ابن‌اثیر جلد هشتم صفحه ٦٢

۳- طبری جلددوازده صفحه ۷۰

این عمل «طاهر» در آن روزگار اضطراب عجیبی درمیان مسلمانان برپا کرد، چه مقدس ترین چیزها در نزد مسلمانان، مکه وخانه خداست وقرآن هم بالصراحه جنك ونزاع دراطراف آن خانه رامنع کرده است وبشهادت تاریخ تااین زمان جزیك باردرعهد «حجاج بن یوسف» هیچکس باین خانه باجنك وجدال واردنشده بود تاچه رسد باعمالی که «طاهر» درآنجا کرد.

ولی بشرحی که خواهیم دید «طاهر» همچون سایر اسماعیلیان ظواهر شرع راعذاب میدانست وحقاً باسلام معتقد نبودو همه اسباب مسلمانی درنظر او به پشیزی نمیارزید ازاین جهت بنهب وغارت حاجیان وقتل عام آنان وسوختن کعبه وبردن حجرالاسود درنظر اوجهاد در رکاب امام زمان بود. قرامطه بمکه وسایر تشریفات آن اعتقادی نداشتند حتی یکی از آنان نودواندسال بعدازاین غارت یعنی درسال ٤١٤ پس از نماز جمعه بادبوسی که دردست داشت بحجرالاسود حمله برد وسه بار دبوس خودرا بر آن زد وآنرا بشکست وفریاد برآورد که تاکی این سنك سیاه راعبادت میکنید وازاینگونه سخنان بسیار گفت که نقل آنهمه دراینجا زائداست (۱)

قرمطیان مدت بیست ودوسال آن سنك رانگاه داشتند ودرسال ۳۳۹ پس از گرفتن پنجاه هزار درم آنرا بکوفه بردند و برستونی بستند و گفتند آنرا «بامر کسی ازمکه بردیم وباز بامراو پس دادیم» ودرذیحجه همان سال برادر «طاهر» نامه‌ئی نوشت ودرآن قید کرد که حجرالاسود رابامر کسی که بما امر کرده بود تاآنرا بگیریم بمسلمانان پس دادیم تابار دیگر حاجیان بتوانند بحج بروند.

حمله «طاهر» بمکه وبردن سنك از آنجابزرگترین شکستی بود که برعباسیان واردشد چه مسلمانان که تاآن روزگار این خاندان را پیشوای اسلام میدانستند ازآنان دلسردشدند خاصه اینکه باحملات پی‌درپی «طاهر» وبریدن راه حجاج تابازدادن حجرالاسود چندین سال رفتن بحج وبیت الحرام موقوف شد واین فریضه که یکی از احکام بزرك مسلمانی است اجرانگردید و عباسیان علناً نشان دادند که ازجلوگیری «طاهر» و قرامطه عاجزند ودر نتیجه شایستگی سروری بمسلمانان راندارند.

«ابوطاهر» تاسال ۳۳۲ هجری زنده بود (۲) ودرتمام این مدت با

۱- فتوحات الاسلامیه جلداول صفحه ۳۲۲

۲- ابوالفدا جلددوم صفحه ۹۱

خلفای بغداد در نبرد و جنك و گریز بود و چنان فتنه‌ای در سراسر قلمرو عباسیان بپا کرد که در تاریخ خاندان آنها نظیر و مانند نداشت. با مرك او قرامطه از پا ننشستند و تا اواسط قرن پنجم در بصره و کوفه و بحرین و عراق و شام و سایر ولایات بآشوب و برانگیختن توده‌های مردم برضد خلفای عباسی و دست - نشاندگانشان مشغول بودند و شرح تاریخ آنهمه جنك و گریزها و فتنه و آشوبها درازاست واز حدود موضوع ما نیز خارجست.

قرمطیان ایران همان اسماعیلیان بودند که مردمان، خاصه توده خلق را بآن مذهب دعوت مینمودند. اولین قرمطی که مأمور ایران شد «خلف» نامی بود که در پشاپویه از روستاهای ری در دیهی که آنرا کلین خوانند مقام کرد. بهتر است شرح وقایع این قرمطیان را از «خواجه نظام الملك» بشنویم. او در کتاب سیاست نامه خود آورده است که خلف« روزگاری در آنجا (دیه کلین) بماند ومذهب خویش با کسی نمی یارست گفت تا بهزار حیله یکی را بدست آورد واورا آموختن گرفت وچنان نمود که این مذهب اهل بیت است و نهان داشتنی است چون قایم پدیدار آید آشکارا شود و بیرون آمدن او نزدیکست، اکنون بباید آموخت تا چون اورا ببینند از این مذهب بی خبر نباشند»

«پس در سر مردمان آن دیه این مذهب آموختن گرفتند تا روزی از روزها مهتر این ده کلین بیرون دیه میگذشت مسجدی ویران بود آوازی میشنید، آهنك مسجد کرد و گوش برداشت، این خلف بامردی این مذهب میگفت چون در دیه شد گفت ای مردمان طراری های او باطل کنید و هیچکس گرد او نگردید که آنچه ازاو شنیده‌ام ترسم که این دیه درسر کار اوشود.»

« این خلف رازبان شکسته بود چنانکه حی وطی نتوانست گفت خلف چون بدانست که مردمان دیه را بطالت اومعلوم شد بگریخت و بشهر شد و آنجا بمرد و بعضی از اهل دیه ازمردان وزنان درمذهب خویش آورده بود. پسر وی احمد خلف برجای پدر بنشست و برمذهب پدر میرفت ودر شهرری کسی را از حال ایشان خبر نبود تا این احمد را مردی بدست آمد از دیه کلین نام اوغیاث که آداب نحو نیکو دانست واوراخلیفه خویش کرد بدعوت کردن.»

«پس این غیاث اصول مذهب ایشان را بآیات قرآن واخبار رسول وامثال عرب وابیات وحکایات بیاراست و کتابی ساخت کتاب البیان نام کرد

ودرآن کتاب معنی نماز وروزه وطهارت وزکوة ولفظهای شرعی بلغت یاد کرد تااهل سنت ندانند . پس مناظره بااهل سنت میکرد ومردم‌رامذهب میآموخت واین خبر در قم و کاشان پراکنده شد که مردی پدید آمده است ازدیه کلین نام او غیاث وخبر خوش میدهدومردم‌را مذهب اهل بیت میآموزد. مردمان این شهرها روی بغیاث نهادندواین مذهب آموختن گرفتند. عبدالله زعفرانی خبریافت‌وبدانست که این بدعتست مردم ری را برانگیخت وقصد ایشان کرد وایشانراپراکنده کرد واین غیاث بگریخت وبخراسان شد .و اهل‌سنت این گروه‌را که دراین‌مذهب شدنددرری، قومی‌راخلفی میخواندندی وقومی‌را باطنی .»

«چون سال دویست‌وهشتادهجری درآمد این مذهب فاش گشت و هم درآن سال درشام مردی پدید آمد که اوراصاحب‌الخال گفتندی،خروج کرد وبیشتر شام بگرفت واین غیاث که ازری گریخته بود بمروالرود شد ومقام کرد وامیرحسین‌علی مروالرودی را دعوت کرد،اجابت یافت ، و این حسین درخراسان مسلط شد خاصه در طالقان و میمنه وهـرات وغرجستان وغور ، چون حسین دراین مذهب آمد خلقی از این ناحیتها درآن مذهب آمدند .»

«پس غیاث یکی‌را بمروالرود خلیفه خویش کرد تامردمان‌رادلالت کند وخود بازبری شد ودگرباره دعوت کردن گرفت‌ویکی‌راازحدپشاپوی که شعرتازی وحدیث غریب نیك دانستی نام او بوحاتم خلیفه کرد بدعوت کردن . ودرخراسان وعده داده بودند که بفلان روز بمدت‌نزدیك مهدی بیرون میآید قرمطیان دل‌بدان نهادند واهل سنت خبر یافتند که غیاث‌باز آمده است ودگرباره خلق‌را برمذهب شیعه دعوت‌میکند اتفاق چنان‌افتاد که آن‌وعده بیرون آمدن‌مهدی فرا رسید ودروغزن شد وشیعیان‌درمذهب او رغبت کمتر کردند وبدین هردومعنی بااو بد شدند وازاو ببریدند واهل سنتش طلب میکردند تابکشند. **بضرورت** او مهجور شد وهیچ ندانستند که او کجاشد .»

«بعد ازآن‌شیعیان وی باسبطی‌ازاسباط‌خلف متفق گشتند وروزگار بااو گذاشتند چون مرگش دررسیدپسر خویش‌را خلیفه کرد واو نمیدانست که ریاست ازخانه خلف زایل گشته است وابوحاتم‌قوی‌حال‌شده‌است .»

«این ابوحاتم داعیان‌را بپراکند درشهرها که درگردری بود چون

طبرستان و گرگان ، ومردم را بمذهب خویش خواند.امیرری احمد بن علی دعوت او قبول کرد . پس اتفاق افتاد که دیلمان برعلویان طبرستان خروج کردند گفتند شما میگوئید که مذهب اینست که ماداریم ومسلمانان برمامی-نویسند که سخن ایشان مشنوید که ایشان مبتدع اند وشما حجت میآرید که علم ازخاندان رفتست علم عامست ونرود اگر شما آموزید شما دانید واگر دیگری آموزد آنکس داند علم بمیراث نرود وپیغامبر بهمه خلق یکسان فرستاده است اوقومی را خاص نکرد وقومی را عام تاگویند خاص را چنین فرمود وعام را چنان ، معلوم گشت مارا که شما دروغ زنید . امیر طبرستان شیعی بود ونصرت علویان میکرد درو نیز عاصی شدند وگفتند از بغداد وشهرهای خراسان فتوی حاصل کنید بیارید چنانکه کسی ازما باشما برود وبگویند که این مذهب پاکیزه است ورسول فرموده است تاما قبول کنیم والا میان ما وشما شمشیر خواهد بود .»

« این ابوحاتم دراین حال ازری بطبرستان شد وبدیلم پیوست وسر-دیلمان «شروین بن ورداوندی» بود پیش او شدو باایشان یکی شد ودر پی علویان افتاد وببیعت مشغول شد ووعده داد دیلمان را که امامی بیرون میآید بمدت نزدیك ومن مقالت ومذهب اودانم دیلمان وگیلانیان رغبت کردند واجابت آمد پس یك چندی بااو روزگار می گذاشتند چون دیدند که وعده بیرون آمدن امام گذشت گفتند این اصلی ندارد بیکبار از وی بگردیدند و بمحبت اهل بیت رسول شدند وقصد بوحاتم کردند تااورا بکشند او بگریخت ودرآن گریختن بمرد وکار مذهب شیعیان شوریده گشت ویکچندی سر-گردان میبودندودرسر اتفاقها میکردند تاقرار این مذهب بدوکس گرفت یکی برعبدالملك کوکبی ویکی براسحاق که مقیم ری بودند» (۱)

نویسنده این مقال «خواجه نظام‌الملك» مردیست سخت‌مذهبی وبقول امیر «معزی» شاعر «ازائمه ومتصوفه بهیچ کس نمیپرداخت» (۲) وچون بزرگترین منصب را دردستگاه هیئت حاکمه سلجوقیان داشت بشرحی که در تاریخ زندگانیش بایدید از بزرگترین دشمنان اسماعیلیان بشمار میرفت بهمین‌جهت درمقالات خویش در باره این طایفه ازهیچ نکته وردتی فرو گذار نکرده است . ولی باهمه این احوال ازنوشته‌های او ، سعی و کوششی که

۱ - سیاست نامه خواجه نظام‌الملك ۱۵۸ تا ۱۶۱
۲ - چهارمقاله صفحه ۴۱

این‌قوم در تبلیغ مرام‌خود می نمودند ورنج وشکنجه‌ای که درمقابل‌این‌دعوت عظیم همیشه منتظر آنان بود هویدا وآشکار است .

قرمطیان در ایران بدعوت دامنه‌داری پرداختند که شرح وتوصیف آن‌را در کتب تاریخی وملل ونحل زمان باید دید . این دعوت تقریباً از دهه آخر قرن‌سوم شروع‌شدوچون درآن‌هنگام‌بعلت فتوردستگاه‌عباسیان، وتجزیه ممالك اسلام ،وقتل وغارت‌های مداوم حکومت‌های فئودال‌ها در سراسر این‌خاك پهناور، عرصه‌را برمردمان تنك کرده بود همه مسلمانان مانند اوائل قرن سیزدهم هجری انتظار موعودی را میکشیدند که بیاید وجهان‌را ازآن‌ظلم وفساد وتباهی‌وتاریکی که‌سراسرآفاق‌رافراگرفته‌بود نجات بخشد .

میان مسلمانان ازهمه بیشتر شیعه خاصه اسماعیلیه وقرامطه انتظار این‌ظهور راداشتند وبهمین‌مناسبت درمقالات ودعوات خود پیروان خویش را باین‌ظهور نوید میدادند وچون درواقع ونفس‌الامر خبری درپشت پرده نبود این وعدووعیدها باطل درمیآمد وباعث سرگردانی مردمان میشد و بهمین مناسبت بمحض ظهور «عبیدالله مهدی» سر سلسله خلفای فاطمیون اسماعیلیان وقرمطیان وداعیان آنان نفس‌راحتی کشیدند واورا «مهدی» موعود تصور کردند وپیروان خویش‌را ازشك ودودلی رهانیدند .

قصه مبارزات قرامطه درایران وسایر بلاد دراز است واین وجیزه را مجال نقل آنهمه نیست وخوشبختانه باوجود اینکه درهردوره‌ای هیئت های حاکمه کوشیده‌اند که آثار این قوم را بعللی که گفته شد محوومعدوم نمایند اسناد فراوانی موجود است که چگونگی این نهضت‌عظیم‌را که‌متکی بر جنبش دهقانان بی‌زمین ومردمان هستی از دست داده بود بخوبی نشان میدهد .

راجع بعقائد اینطایفه آنچه‌مؤرخین ومحققین عقائد وآراء قرن‌چهارم گفته‌اند خالی از حب‌وبغض نیست‌ولی بطور کلی میتوان از میان تمام آن سخنان حقایقی را بیرون کشید . مؤرخین اسلامی آورده‌اند که‌رئیس اینطایفه دراصل مردی بوده است که درحومه کوفه زندگی‌مینمود درآنجا مریض شد ومردی بنام «کرمتیه» که درلغت نبطی بمعنی چشم‌سرخ‌است ازاو پذیرائی میکرد تاآنکه شفایافت وباین‌لقب یعنی قرمطی موسوم شد ومردمان کوفه وروستاهای آنرا بکیشی که باخود آورده بود دعوت نمود

وجمعیتی نیز بدعوت او گرویدند . ادعای او این بود که خودش مسیح موعود ویامهدی منتظر است ومهدی قائم را « احمدبن محمد حنفیه » میدانست . میگفت نماز چهار رکعت است که دو رکعت آنرا درصبح قبل ازطلوع آفتاب باید خواند ودو رکعت دیگرش را قبل ازغروب باید بجا آورد ، در اذان نیز تغییراتی داد سه مرتبه الله اکبر میگفت ودومرتبه اشهدان لااله الاالله ویك مرتبه اشهدان آدم رسول الله ویك بار اشهدان نوحاً رسول الله ویکبار اشهدان ابراهیم رسول الله ویکبار اشهدان عیسی رسول الله ویك مرتبه اشهدان محمد رسول الله ویکبار هم اشهدان احمد بن محمد بن حنفیه رسول الله میگفت .

اوقبله را ازمکه ببیت المقدس گرداند وجمعه را بروز یکشنبه تغییرداد وتعطیل عمومی کرد ، درفاتحه نماز نیز تغییراتی عمده داد ،روزهٔ ماه رمضان را نیز لغو کرد ، وپیروان خودرا امر نمود تابدوروز روزه درعرض سال بسنده کنند و آن دو روز یکی روز نوروز بود و دیگر روز مهرگان ، نبیدراحرام کرد ، وشراب خواری را جائز شمرد ، وغسل از جنابت را نیز مردود دانست ، ولی امر کرد تاوضو نمازرا مانند مسلمانان بجا آرند(۱)

قرمطیان مردمانی بی‌دین وزندیق بودند. رئیس آنان مردی زاهد بود که از کسب خویش امرار معاش میکرد ودائماً در نماز وروزه عمر می گذرانید تاآنکه بدعوت اهل بیت مشغول شد وبهر کس که بمذهب اورو میآورد یك دینار طلا میداد تا آنکه جمع کثیری گرد او جمع شدند و دوازده تن از میان آنان برگزید وآنان را نقباء نامید وگفت نسبت شما بامن چون حواریون عیسی است باأو .(۲)

آنچه مؤرخین ازمبدء ظهور واولین داعی این طایفه وعقائد قرمطیان بیان کرده‌اند درحدودیست که شرح داده شد وتفصیل آنرا میتوان در تاریخ طبری(۳) وتجارب الامم ابن مسکویه(٤) دید. اما از خلال این مطالب که غالباً با اغراض هم آمیخته شده است میتوان درك کرد که نهضت قرمطیان نهضتی بزرك نبوده است و شاید غرض آنها بخلاف آنچه محققین اسلامی تصور کرده‌اند برگرداندن اوضاع قدیم وتمسك بدین مسیح ویا صابئین و

۱-ابوالفدا جلددوم صفحه ۵۵

۲- شذرات جلد دوم صفحه ۱۷۱

۳- طبری جلد یازدهم صفحه ۳۳۷

٤- تجارب الامم قسمتهای مختلف جلد پنجم

امثال آنها نبوده است .

قرمطیان ابتدا در کوفه و حوالی آن تشکیلاتی سخت سری و مخفی داشته‌اند واز سالیان دراز مردمان این ناحیه خاصه کشاورزان و کارگران کارخانهای دستی را باین‌دعوت سری میخوانده‌اند تا آنکه سرانجام توانستند بهمت کشاورزان بحرین در احساء حکومت مستقلی‌را پایه گذاری کنند و بصورت‌حملات دسته جمعی ودفعی‌خلیفه عباسی‌واعوان آنرا سالها عاجز نمایند.

آنها درحوالی سال ۲۷۷ درنزدیکی کوفه محلی برای خود درست کردند که آنرا دارالهجره(۱) نامیدند ورئیس آنها « حمدان بن قرمط » پیروان خودرا درآنجا جمع کرد ومال فراوانی بعنوان بیت‌المال وخمس و زکوة ازآنان جمع‌آوری نمود تا بتواند پایه اساسی نهضت خودرا بگذارد در این دارالهجره مهمانیهای عمومی برپا میشد که تمام پیروان این طایفه از هرطبقه‌ای که بودند جمع میآمدندوبا هم درسریك سفره غذا میخوردند. ودراین مهمانی بخصوص فطیری میخوردند که با سایر نانها فرق داشت .

این قرمطیان بسیاری از کتب علمی یونانی و مصری را ترجمه می‌کردند ودرمیان پیروان خویش پخش مینمودند وخودشان نیز کتابی‌داشتند بنام بلاغات‌السبعه که اصول‌آراء وعقائد خودرا درآن بیان‌نموده بودند. در این کتاب بهفت مرحله از مراحل مذهب خود اشاره کرده بودند که مانند تصوف رسیدن بهریك از این مراحل خالی از اشکال نبود و با ریاضت و خواری تن توأم بوده است . و نیز بطوری که گذشت کتابی داشته‌اند بنام کتاب‌البیان که اصول مذهب قرمطی‌را باآیات و احادیث مصطفی و اشعار عرب و حکایات و قصص متداول میان مردم‌آمیخته بودند تا زبان مخالفین بسته شود .

دراین کتب و رسالات دیگر قرمطیان اصول عقائد خودرا که روی مخالفت با عباسیان وامامت ارثی‌ومشروع یکی‌ازاهل بیت خاصه فرزندان « محمد بن‌اسمعیل بن‌جعفر » دور میزد مشروحاً بیان نموده بودند، قرمطیان درآن رسالات مدعی بودند که مذهب باید متکی بر عقل و تساوی افراد بشرباشد وآن مذهبی که دسته‌ای‌را بردسته دیگررجحان نهد ازطرف خدا نیست، چه مخلوقات خدا همه ازلحاظ اینکه مخلوق‌اویندوبشرند مساویند. از همین جهت بود که عمده قوای خودرا صرف متشکل کردن کشاورزان و

۱- تاریخ خلفای سیوطی صفحه ۲٥٤

زارعین بدون زمین مینمودند.

پیروان قرمطی درمذهب خود سخت متعصب بودند و در مبارزات خویش از بذل سروجان مضایقت نداشتند وپس ازقیام دربسیاری از موارد حتی درحضور خلیفه عباسی نیز ازاظهار عقائد خویش خودداری نمیکردند. چنانکه درعهد « معتضد بالله» یکی از رؤسای ایشان راکه در زد وخوردها وجنك وگریزها گرفتارشده بود نزد خلیفه بردند «معتضد بالله» از اصول مذهب قرامطه از وی سئوال کرد وی در جواب گفت « تو از امری سؤال نمای که متعلق بتو باشد.خلیفه گفت آن امر کدامست ؟ جواب داد چون پیغمبر رحلت فرمود جدت عباس دعوی‌خلافت نکرد ومردمان بابوبکر بیعت کردند و بعد از وی عمر خلیفه شد و او در حین سکرات مهم خلافت را بشوری حواله کرد وعباس‌را درآن شوری دخالت نداد بنابراین اعتقاد ماآنست که ترا ازخلافت نصیبی نیست»(۱) بدیهی‌است که « معتضد » امر کرد تا اورا بعقوبت هرچه تمامتر بکشتند.

چنانکه‌درموضوع «ابوسعید جنابی» وپسرش«ابوطاهر» نیز دیدیم پیروان‌آنان درمقابل پیشوا و امام خود حتی حاضر شدند که شکم خودرا بدرانند وجان خویش‌را فدا کنند. بنظرمیرسد که این‌جانفشانی بعلت راستی ودرستی بود که پیروان زنجیر گسل قرمطیان در رؤسای خود میدیدند چه آنها تمام تکیه خودرا بمردمان بی بضاعت خاصه کشاورزان بی زمین داده بودند وبا اشتراك مساعی‌آن قوم وتقسیم زمین میان‌آنها ، وآوردن اصل تساوی حقوق در بین پیروان خود ، توانسته بودند بر دلهای‌آن مردمان حکومت کنند. وبطوری که درتاریخ قرن پنجم وششم باید دیداسماعیلیان الموت نیز بعلت همین‌امور توانسته بودند فدائیانی برای خود تهیه کنند که خواب و راحت را ازچشم تمام سلاطین وامرای سلجوقی دورنمایند.

بطورکلی قرمطیان بامامت اهل‌بیت وطرد خاندان عباسی، وتساوی حقوق مردمان ، واز بین رفتن طبقات ممتاز ، و برداشتن بسیاری از قیود مذهب ، وامثال‌آن معتقد بودند و بهمین جهات توانستند مردمانی‌را که از حکومت عباسیان ناراضی‌بودند گرد خود فراهم‌آورند وبا جنك وگریزهای ممتد سالیان درازخلفا ودست‌نشاندگان‌آنانرا بخود مشغول کنند.

قرامطه که حدود تاخت و تازشان از شام تا بحرین و از احسا تا

۱ـ حبیب‌السیر جلد دوم صفحه ۱۰٤

نزدیکی ری وجبال کشیده میشد در هرجا از خود رئیسی داشتند که او بنا بقاعده کلی این فرقه برای خود دارالهجره‌ای درست کرده بود و بتاخت و تاز ودست اندازی نواحی اطراف خود مشغول بود وروزگاررا بر مسلمانان خاصه خلفای بغداد تنك میکرد. اینها بهرجا که میرسیدند اموالی را که از غارت شهرها بدست میآوردند بالمناصفه بین خود تقسیم میکردند و سهم بیت المال را نیز بدارالهجره میبردند.

مسلم است که اصول عقائد این طایفه با طرز حکومت بغداد و امرای محلی نمیساخت. تکیه کردن آنان بر کشاورزان بی زمین، و دعوت برقیام امام منتظر که از اهل بیت بود، و پس از ظهور «مهدی» فاطمی پیوستن بخلفای مصر، هر کدام موضوعی بود که جهت شوراندن خلق برضد آنان کفایت میکرد. امرای محلی نیز که بقای خودرا در عدم تساوی حقوق افراد می‌دانستند، وسلطنت را موهبتی الهی فرض میکردند که از طرف خدا بآنها داده شده است هیچگاه حاضر نبودند که قرمطیان را باآن آراء وعقائد در نزدیکی خود ببینند. بهمین جهت «محمود غزنوی» و دار ودسته او که بوسیله رژیم ملوك الطوایفی و استبداد سخت آن توانسته بودند برمردمان حکمرانی کنند هرجا اسم قرمطی میشنودند بقلع وقمع آنان کمر می‌بستند.

درقرن چهارم درحیطه تصرف خلفای بغداد وحکمرانان مشرق لفظ قرمطی دست آویزی بزرك شده بود که بوسیله آن دشمنان خودرا محو و نابود میکردند. «سلطان محمود» بعنوان وجود قرمطیان بممالك اطراف میتاخت و کشورهای مسلمان نشین همجوار خود را بقیمت قتل عام ها و غارت ها و چپاول های شدید ضمیمه حکومت چند ووزه خود میکرد. او پس از فتح ری در اینشهر دویست دار بپاکرد وبسیاری ازعلما وفضلا و دانشمندان اینشهر را بعنوان داشتن مذهب قرمطی بدار آویخت (۱). سامانیان هم بطوریکه اشاره شد هروقت مصالح عمده کشورداریشان اقتضامیکرد بعنوان برگشتن مردمان ازمذهب وپیوستن باسماعیلیان و قرمطیان دست بقتل عام ها و کشت و کشتارهای عظیم میزدند.

---

۱ - فرخی شاعردربار سلطان محمود درباره این فتح میگوید:

دار فروبردی باری دویست   گفتی کاین درخورخوی شماست
بسکه ببینند و بگویند کاین   دار فلان مهتر و بهمان کیاست
اینرا خانه بفلان معدن است   وانرا اقطاع فلان روستاست

خلفای بغداد که مستقیماً موردتعرض قرمطیان بودند ازاین لفظ بیشتر ازهمهٔ برای سرکوبی دشمنان خوداستفاده کردند ودرحیطه تصرف خویش هرکسی‌را که بتصورخود مخالف میبافتند بااین‌حربه اورا ازپادرمیآوردند چنانکه حسنك وزیر «سلطان محمود»را که درسفرحج ازبغداد نگذشته بود وبدیدن خلیفه عباسی نرفته بود باین اتهام متهم کردند تا آنکه بتحریك آنان بالاخره بدست سلطان مسعودغزنوی بدارآویخته شد.

«ابوالقاسم‌حسین‌بن روح» نایب‌امام‌دوازدهم شیعه‌اثنی‌عشریه را نیز بااتهام مراوده باقرمطیان وداشتن مکاتبه باآنان درهنگام محاصره بغداد متهم نمودند ولی‌اوهم که ازداهیان زمان بودتوانست پس از مدتی کشیدن رنج زندان وشکنجه‌های ناروا خودرا ازآن اتهام بری دارد (۱)

دروزارت دوم «ابوالحسن علی‌بن‌محمدفرات» وزیر، درسال ۳۱۲ که «ابوطاهر» برکاروان‌حجاج زد وآنانرا غارتید او جماعتی کثیر را ازبزرگان وعمال دولت وتوانگران بغداد، بهمدستی باقرمطیان محکوم کرد وهمه‌آنانرا گوسفندوار گردن زد و اموال آنها را تصاحب کرد (۲) اینقبیل اتهامات درقرن چهارم زیادبود وهیئت های حاکمه ازعامل دیوان گرفته تاسلاطین‌جزء وخلیفه بغدادهر کس‌را بهرعنوان مخالف دستگاه‌خود میدیدند بعنوان قرمطی‌میگرفتندو بهزاران شکنجه وعقوبت‌میکشتند تارفع مزاحمت ازخود نموده باشند. چه بسیاری‌ازخاندانها که درسراین‌اتهامات بیهوده نابودشدند وچه بسامردمان دانشمند وعالم که باین عناوین راه‌دیار نیستی سپردند.

دراین‌قرن‌به بسیاری‌ازمردمان برمیخوریم که برای‌فرارازاین‌روزگار- پرآشوب یابخانقاه ها ورباطات صوفیان پناه میبردند ویا چون «ابوعلی- سینا» و «ابوسهل مسیحی» ازجلو «محمودغزنوی» شهربشهر ودیه‌بدیه فرارمینمودند ونشان ممدوحی میجستند تاخودرا درتحت حمایت اوقراردهند وازشرزندان «محمودی»وشکنجه های‌آن‌وقتل وحرق وزرا وخلفای‌آل- عباس خلاصی‌یابند.

---

۱ - رجوع شود بشرح احوال حسین‌بن روح در خاندان نوبختی صفحه۲۱۹

۲ - تجارب‌الامم جلدپنجم صفحه ۱۲۳

اخوان الصفا

بشهادت تاریخ ازقرن سوم ببعد بعلت مخالفت حکومت بغداد وهیئت های حاکمه امرای محلی مشرق ممالک اسلامی هر نوع جنبش و حرکت علنی سر کوب و منکوب میشد . بهمین لحاظ ازاین قرن ببعد بسیاری از مردمان خیرخواه و دسته های مترقی که سعی میکردند بانور علم و معرفت اذهان ملتهای عقب مانده اسلام را روشن نمایند درخفا واستتار بمبارزات خویش ادامه میدادند وبا اغلب ایندسته ها که بعلت وضع اقتصادی زمان صورت فرقه های مذهبی بخودمیگرفت وبعنوان خارج کردن مبادی و اصول اینمذهب از خرافات و بیرون آوردن پیروان این دین حنیف را ازجهل و نادانی در کسوت دین و لباس اسلام درمیآمدند وآمال وآرزوها وافکار خودرا با جانب داری از مذهب ومبانی دینی درمیان قشرهای عقب مانده وتوده‌های وسیع که هسته اساسی هرقیام وجنبش ونهضت وانقلابی را تشکیل میدهد میپرا کندند .

ازجمله ایندسته‌ها جمعی عالم وفاضل ودانشمند بوده‌اند باسم «اخوان-الصفا وخلان الوفا» که سعی میکرده اند بی‌نام ونشان و هو و جنجال و پانهادن برسرهر نوع خودخواهی وخودفروشی بانشر کتب ورسالات علمی وادبی اذهان ساده خلق راکه بانواع خرافات وجهل آلوده شده بود بنور علم ومعرفت روشن‌سازند .

اینطایفه بی‌نام ونشان در کتمان سرومخفی نگاهداشتن اعمال خویش بحدی قوی بودند وچنان پای برسر خودخواهی وخویشتن پرستی های احمقانه گذاشته بودند که هنوز درطی قرون متمادی معلوم نشده‌است که این مردمان عالم ودانشمند که درزمان خودشان مسلماً ازاعلم علما و افضل دانشمندان بوده‌اند چه کسانی بشماره‌یرفته‌اند ودر کجا وچگونه زندگانی میکرده‌اند . این‌قوم که نام و نشانشان برما معلوم نیست وآنچه‌را هم که معلوم است جز ازیك روایت «ابوحیان توحیدی» وچند حدس وگمان خارج نمیشود ، موفق‌شدند دراواخر قرن چهارم مجموع علوم متداول زمان را بزبان‌ساده وعوام فهم عربی درپنجاه ودورساله جمع آورند ودرمیان خلق بپراکنند . وامروز خوشبختانه‌این‌رسالات موجوداست وچندین‌بار درمصر وهندوستان وسایر بلاد بچاپ رسیده‌است .

نویسندگان این رسالات که محققاً ازفاضل‌ترین‌مردمان‌زمان‌بوده‌اند سخت پنهان میرفته اند ودرزمان خودشان هیچکس ازآنان و تشکیلات

دقیق ومخفی آنها اطلاعی نداشت وهنوز هم کسی از کیفیت زندگانی آنان اطلاعی ندارد وبااینکه با اشاعه وانتشاررسالات خویش وداشتن تشکیلاتی مرتب ومنظم سروصدائی درممالك اسلامی آنروز برپا کرده بودند ادنی کسی ازآنان معلوم نبود و کوچکترین اثری از آنها بدست امرای جابر محلی که همه هم خودرا مصروف سر کوبی اینگونه عناصر میکردند نیفتاد.

تنها جائی که اسمی از آنان رفته است در کتاب مقابسات «ابوحیان- توحیدی» عالم وفیلسوف ومتتبع قرن چهارم است که قفطی (۱) عین آنرا در تاریخ الحکما والعلمای خود نقل کرده است.

ابوحیان میگوید «وزیر صمصام الدوله» (۲) در سال ۳۷۳ از من سؤال کرد که مرا ازموضوعی که برایم اهمیتی بسزادارد بیاگاهان چه من پیوسته از « زیدبن رفاعه » سخنی مشکوك درباره مذهبی که بآن هیچ آشنائی ندارم میشنوم. او برای من کنایات و اشاراتی میگوید که چیزی از آنهادستگیرم نمیشود، او ازحروف ونقطه سخن میگوید، و خیال میکند که مثلاحرف بدون علت وسببی نقطه درزیر ندارد، و حرف ت نیز بدون علت دارای دو نقطه دربالانشده است، وبی نقطه ماندن الف برای غرضی است . حدیث وشأن اوچیست ؟ ومن شنیده ام که توای «اباحیان» اورا نیك میشناسی وبا وی نشست وبرخاست زیاد کرده ای وترا با او نادره های شگفت آورست. و کسی که معاشرتش باانسان بدرازا کشد ازرأی و عقیده او براستی خبر میبابد.»

«باو گفتم ای وزیر تو کسی هستی که اوراقبل ازمن ازدیر بازمیشناسی وازخبراواطلاع داری وترا بااو نسبت شناسائی بسیارقدیم است»

« گفت این قصه بگذار ووصف اورا برای من بگو.»

« گفتم اورا ذکاوتی بسیاروذهنی وقاد است ودرنظم ونثر گوئی دستی بسزادارد درحساب وبلاغت بارع است ودرتاریخ روزگار مردمان، وسماع مقالات، ونظر درآراءودیانات، وتصرف درهرفنی، نظیروماننداندارد. »

---

۱ - قفطی صفحه ۵۸

۲ - نام این وزیرابوعبدالله حسین بن احمدبن سعدان است که درسال ۳۷۳ وزیر صمصام الدوله پسر عضد الدوله دیلمی یکی از امرای محلی دیالمه شد.

«گفت با اینهمه مذهب اوچیست ؟»

«گفتم روزگار درازی در بصره اقامت گزیدودر آنجا باجماعتی عالم وفاضل که دراصناف علوم و انواع صناعات دست داشتند معاشرت پیدا کرد مانند ابوسلیمان محمد بن معشر بستی که بمقدس معروف بود و ابوالحسن-علی بن هارون زنجانی وابواحمد مهرگانی وعوفی وغیرهم (۱) بمصاحبت و معاشرت بااین اشخاص پرداخت و آنان مردمانی بودند که بمعاشرت با یکدیگر الفت گرفته بودند ودر اجتماع آنان چیزی جز تقدس وطهارت و نصیحت نبود . سپس بین خودشان مذهبی وضع کردند که خیال مینمودند که نزدیکترین راه رسیدن برضوان الله است آنهامیگفتند شریعت باجهل و نادانی وضلالت و گمراهی آمیخته شده است ، وتنهاراه پاك کردن آن از اینهمه ، فلسفه است وفقط بافلسفه میتوان جهل و گمراهی را از مذهب دور نمود ، و خیال میکردند که اگر فلسفه یونان وشریعت عرب را با هم بیامیزند کمال مطلوب حاصل خواهد شد .»

« آنها پنجاه رساله در جمیع اجزاء فلسفه علمی وعملی نوشتند و بر آن فهرسی اضافه کردند وآنها را «رسائل اخوان الصفا» نامیدند . ازذکر نام خود در آن سرباز زدند واسامی خویش را کتمان نمودند وآن را میان کتابفروشان متفرق کردند وبمردمان هبه نمودند واین رسالات باکلمات واصطلاحات دینی وامثال وشواهد شرعی آمیخته است .»

«وزیر گفت: آیاتواین رسائل رادیده‌ای؟ گفتم من تمام آنها رادیده‌ام. رسالاتیست مختصر وموجز که حاوی تمام فنون است ودر آن خرافات و کنایات و تلفیقات وغیره فراوان میتوان دید. ومن آنرا باستادمان ابی سلیمان منطقی سیستانی محمد بن بهرام نشان دادم مدتی دراز آنهارا مطالعه کرد وسپس بمن بازداد». (۲)

ازاینجا ببعد «ابوحیان» بذکر عقیده «منطقی سجستانی» راجع باین رسالات می پردازد که چون مربوط بموضوع مانیست از ذکر آن خودداری میشود .

ازاین عبارات « ابوحیان توحیدی » که قدیم ترین ودرعین حال تنها مدر کیست که راجع به «اخوان الصفا » بدست داریم برمیآید که جمعی از علمای بصره درقرن چهارم فراهم آمده‌اند وبرای تنزیه دین از جهل و

---

۱ - اسامی تمام این اشخاص با اندك اختلافی در تتمه صوان الحکمه بیهقی آمده‌است .

۲ - مقابسات ابوحیان توحیدی صفحه ٤٥

خرافات بنوشتن رسالاتی علمی وفنی همت گماشته‌اند . ازمطالعهٔ رسالات نامبرده نیز این‌موضوع کاملا مستفاد میشود ودر چندین جای[۱] این رسالات خاصه دررساله چهل وچهارم خودنویسندگان هم باینمطلب بکرات‌ومرات اشاره کرده‌اند .

این رساله‌ها همه بامقدمه‌ای مختصر که حاوی مطالبی مانند غرض ازتحریر رساله وموضوع‌رساله ومطالبی که درآن ذکر شده است‌میباشد. خود رساله‌ها بزبان بسیار ساده وعوام‌فهم عربی نوشته شده است‌وبرای اینکه مطالب فلسفی‌را ازاشکال وابهامی که دارد بیرون آورند سعی‌شده است که آنهارا باآیات قرآن واحادیث مصطفی‌وحکایات‌وقصص‌و اشارات بیامیزند . وگاهی چنان دراینموضوع‌راه‌افراط پیموده‌اند که مطلب‌فلسفی مورد بحث درمیان قصص وروایات گم شده‌است‌وخواننده باشکال میتواند آنرا پیدا کند .

این رساله‌ها چنانکه مذکورشد پنجاه ودو عدد است واگر مقدمه مبسوطی‌را که دراول رسالات نوشته‌اند ورساله آخری‌راهم که حاوی‌خلاصه تمام مطالبیست که در رساله‌های دیگر نوشته شده است حساب‌کنیم روی همرفته برپنجاه‌وچهاررساله بالغ‌میشود .

رساله‌های اصلی شامل علوم ریاضی وهندسه و نجوم و موسیقی و جغرافی‌ومنطق وشعب آن وفلسفه وعلم‌النفس ومقداری تصوف می‌باشد که شرح یکایك آنها خود کتابی علیحده را شامل خواهد شد(۱).

طه حسین دانشمند مشهور مصری درمقدمه‌ایکه‌براین رسالات نوشته است متذکر شده است که نویسندگان مجهول این رسالات در فلسفه از فیثاغورثیان وافلاطون وارسطو ونوافلاطونیان سخت متاثر شده اند ودر برداشت موضوعات وانشاء مطالب این کتاب تأثیرات مکتبهای نامبرده بخوبی مشاهده میشود . ودرموضوعات دینی وتصوف‌وغیره سعی کرده‌اند که ازتمام‌اقوال مسلمانان اعم ازشرقی و غربی وفلسفی وعلمی ویا ادبی وخرافی‌وفنی‌وغیره‌استفاده کنندوآنهاراباهم‌بیامیزندوازمیان آنهمه‌چیزی‌را که بافلسفه ومنطق وعقل وفق دهد برگزینند (۲)

---

۱ - رجوع کنید بمقدمه‌طه حسین براین رسالات صفحه ۱۱ وجزوه اخوان‌الصفا تألیف دکتر صفا صفحه ٦

۲- مقدمه رسالات صفحه۱۱

نویسندگان رسالات چون درقرنی زندگانی میکردند که فضلا وعلما بجرم دانش ومعرفتشان، بقرمطی یا اسماعیلی و زندقه وامثال این کلمات محکوم میشدند در اغلب موارد خوانندگان و پیروان خودرا بکتمان سر ومخفی داشتن این رساله‌ها اشاره کرده‌اند چنانکه درمقدمه مبسوط رساله اول آورده‌اند: «سزاوار است که‌هر کس این رسالات راتحصیل مینماید آنرا بغیر اهل ندهد واز کسی که راغب آن‌نیست مخفی‌دارد وجز بمستحق آن وطالب علمی که دوستدار حکمت و ادب است نشان ندهد و آنها را با تمام قوی محافظت نماید.»(۱)

«اخوان‌الصفا» غیر ازاین رسالات تشکیلاتی هم‌داشته‌اند که بآن‌زیاد اهمیت میدادند ودرآن تشکیلات که تمام سری و مخفی بود باتمام قوی به زیاده کردن پیروان وروشن نمودن اذهان مردمان مشغول بودند. تشکیلات آنها درتمام شهرها گسترده شده بود وآن‌عبارت بوداز مجالسی که پیروان این طایفه در مواقع معین درآنجا گردهم جمع میشدند واز علوم و اسرار یکدیگر واقف میگردیدند. شرط‌عمده حضوردر این مجالس این‌بود که تعصب وخامیت را کنار گذارند و بهیچ‌علمی ازعلوم ومذهبی‌ازمذاهب نظری خاص نداشته باشند وتمام‌آنها رابانظری وسیع و بی‌طرف بنگرند وببحث ومذاکره در کیفیت آن‌مذاهب ومکاتب برآیند.

هرگاه یکی‌ازاخوان میخواست کسی‌را وارد مسلك خود نماید‌موظف بود که اول درطرز زندگانی و کیفیت معاش‌وچگونگی روحیات‌واحوال‌او دقت کافی نماید، واوراچندین مرتبه دربوته امتحان آزمایش کند، وخاصه درمذهب وعقیده اوغور و بررسی نماید، واگر اورا قابل‌آمیزش دید باوی نزدیکی کند ورفاقت نماید،واندك‌اندك باوی بمذاکره و مباحثه پردازد و اورا بعلوم وفنونی که در رسالات اشاره‌شده آشنانماید، وچون پذیرفت از صرف مال‌وبذل جان‌درراه او کوتاهی ننماید. دراین‌موقع هریك ازاخوان که از علم و معرفت بر خوردار بود وظیفه داشت که در تعلیم سایر اخوان پیش قدم شود وبروشن کردن افکار آنان مساعدت نماید و کتب و رسالات لازمه رادر دسترسشان بگذارد. بدیهی‌است که این برادر عالم‌باید خودخواهی وتعصب را از خود دور کرده باشد و از هیچ مسلك و مذهبی طرفداری‌وجانبداری بیهوده ننماید بلکه پیروحقیقت‌وواقع باشدو بیجاعقیده‌ای

۱- رسائل اخوان‌الصفا جلداول صفحه ۲۰

را بر عقیده دیگر بر تری و رجحان ننهد .(۱)

« برادران‌صفا » خودرا به‌چهار طبقه تقسیم میکردند اول‌جوانان‌از پانزده‌ساله تا‌سی‌ساله که بعلت‌سن‌طبیعی‌شان‌دارای هوش وفراست‌فوق‌العاده وسرعت انتقال فراوان‌اند وبعلت جودت ذهن‌وصفای باطن بخوبی از عهده علم‌آموزی برمیآیند این‌دسته‌را « اخوان‌الابرار والرحماء» میگفته‌اند.

دوم مردمانی که فاصله بین سی‌وچهل سالگی‌را میگذرانند که‌مرتبه رؤسا وصاحبان سیاسات است وقوای‌عقلی‌آنان نضج گرفته است ایندسته‌را «اخوان‌الاخیار والفضلا »مینامیدند.

سوم کسانیکه درفاصله چهل تاپنجاه‌سالگی قرارداشتند و در مرتبه پادشاهان وامرا و حاکمان و آمران و ناهیان این طایفه بوده‌اند که با رفق‌ومدارا دراصلاح خلق‌میکوشیدند این طبقه‌را « اخوان‌الفضلاالکرام » میخواندند.

دسته‌چهارم را کسانی تشکیل میدادند که در بین اخوان ببالاترین مراحل‌اخوت رسیده‌باشند. آنها کسانی‌اند که‌با تسلیم وتأیید بمشاهده حق نائل‌آمده‌اند . اخوان ازسن پنجاه‌سالگی ببعد ممکن بود که باطی مدارج نامبرده در بالا باین‌مقام‌والا برسند. بزعم‌آنهادراین مرتبه است که «اخوان‌الصفا» برموزمعاد، ومفارقت‌هیولی، وقوه‌معراج، وصعود بملکوت‌آسمان، و احوال قیامت ازبعث ونشروحشر وحساب ومیزان و صراط، ونجاةاز آتش جهنم،ومجاورت خدایتعالی،وامثال‌آن واقف‌میشوند .(۲)

این‌طایفه درمیان تمام طبقات مردمان قرن چهارم نفوذ کرده بودند حتی‌در بین‌شاهزادگان وحکام وهیئت‌حاکمه‌نیزاخوانی داشتند وبسیاری از فضلا ودانشمندان وعلماپیرو این‌عقیده خاص‌شده بودند.ونیز درمیان‌اشراف وبازرگانان وپیشه‌وران‌و صنعتگران نیز نفوذ فوق‌العاده‌ای کرده بودند چه اینطایفه بعلوم عملی‌خاصه صنایع دستی‌اهمیتی بسزا میدادند ورسالاتی در باره‌آن فنون نوشته‌اند که جزوهمان پنجاه‌واند رساله‌است .

«اخوان‌الصفا» درهر شهری تشکیلاتی داشته اند کـه شعبه‌ای ازـ تشکیلات مرکزی بوده است که آنها نیز سری بوده اند وجز خودشان دیگران ازآنها اطلاعی نداشته‌اند . هریك ازاین اخوان بشهری که وارد

۱- جزوه‌اخوان‌الصفا صفحه ۱۰

۲- رسائل‌جلدچهارم صفحه ۱۱۹

میشد موظف بود که در صدد یافتن اخوان دیگر برآید وبا آنها مراوده وآمیزش کند . ونیز «وکیل اخوان» درهرشهری موظف بود که بکارهای برادران دیگر خود رسیدگی کند وهربرادری نیز وظیفه داشت که ازمال وقدرت خود ببرادران دیگر خویش کمك ومساعدت نماید ودر هرطبقه‌ای که باشد ازاین معاضدت وهمکاری آنی غافل نشود .

«اخوان‌الصفا» دراینکه مانند سایر فرقه‌ها ودسته‌های قرن‌چهارم هجری جنبه‌سیاسی هم داشته‌اند شکی نیست ولی از مجموع آثار وافکار وعقائد آنها چنین برمیآید که بهیچ‌یك از دسته‌هائیکه منسوب شدند نسبت ندارند چه‌آنان دررسالات خود از فساد حیات سیاسی اسلام مینالند واصلا مدعیند که این جمعیت برای ازبین بردن تباهی وفسادی که در اسلام رخنه کرده تشکیل شده‌است ولی هیچگاه از اصل خویش که عدم تعصب‌وخود-خواهی باشد عدول ننموده اند وبهیچ‌دسته وفرقه‌ای نزدیك نشده‌اند .

بسیاری از محققین آنهارا ازشیعه ویااسماعیلیه ویا قرامطه وامثال آنها دانسته‌اند ولی دررسالات اینطایفه کوچکترین اثری که آنهارا‌صد-درصد بیکی از آن فرقه ها ومذاهب متصل نماید یافت نمیشود . آنها با-اینکه دشمن هیئت حاکمه بغداد بودند ولی هیچ جا هم از فاطمیون مصر که طرفدار جدی اسماعیلیان وقرامطه بودند جانبداری نکرده اند .

خودشان دراین رسالات آشکارا گفته‌اند که«ماطالب سلطنت‌نیستیم وباهیچ پادشاهی هم رقابت نداریم ونمیخواهیم مکان‌ومنزلت آنان‌راغصب کنیم بلکه ماطالب سلطنت آسمانی ورسیدن بمراتب ملائکه‌ایم چه اصل ماآسمانی است وجهان‌ما جهان علوی‌است وما دراین دنیادرحکم اسیرانی هستیم که بعلت جنایتی که ازپدرمان آدم سرزده است گرفتار زندان تن و غرقاب دریای هیولی شده‌ایم .»(۱)

درموضوع کتمان سروتشکیلات مخفی خویش نیز گفته اند « کـه ما اسرار خودرا نه ازترس سطوت پادشاهان صاحب قدرت که در روی زمین سلطنت‌میکنند مخفی میداریم ، ونه ازبیم غوغای عوام وآشوب خلق‌آنها را درسر وخفیه نگاه داشته‌ایم . بلکه چون این‌اسرار مواهب خداوندست برای صیانت وحفاظت آن مواهب آنهارا درحجاب تواری واستتار نگاه میداریم . (۲)

۱و۲ — رسائل جلد چهارم صفحه ۲۱۵

بنابراین باید معتقد شد که اینطایفه باآنکه جنبه سیاسی داشته اند وتشکیلات خودرا هم بعنوان مواهب خدایتعالی ازانظارمخفی میداشته‌اند. در هنگام نشر رسالات غایت وغرضشان روشن نمودن اذهان و افکار توده مسلمانان قرن چهارم بوده است که بقول خودشان در غرقاب جهل و نادانی دست وپا میزده‌اند . ومسلم است که ازاین روشن نمودن اذهان مردمان نیز غرض وغایتی خاص داشته‌اند که جنبه سیاسی آن از هر جنبه دیگری هویدا وآشکارتر است .

اما درباره عقائد این طایفه خودشان گویند که «ما علوم خود را از چهاردسته کتب گرفته‌ایم اول کتبی که بزبان حکما وفلاسفه ازریاضیات و طبیعیات وجزآن نوشته شده است . دوم کتبی که برپیغمبران نازل گردیده است مانندتوراة وانجیل وفرقان وغیرآن از صحف انبیاو کتب آسمانی ، سوم کتب طبیعی که درآن بحث‌شده‌است‌ازصور واشکال موجودات‌وترکیب افلاك واقسام برج‌ها وحرکات ستارگان واندازه‌های اجرام آنهاوتعاریف زمان واستحالهٔ ارکان وفنون کائنات ازمعادن واصناف مصنوعات بردست بشر، وتمام این‌موضوعات کنایاتیست که دلالت میکند بر معانی لطیف واسرار رقیقی که مردم ظاهر آنهارا می‌بینندواز بواطن آنها اطلاعی ندارند.چهارم کتب الهی که جزپاکان آنرا مس‌ولمس نکرده‌اند . الی آخر»(۱)

بطورکلی اینطایفه معتقدند که هرکس برای رسیدن بهدف و مقصد عالی انسانی باید ریاضیات وفلسفه ودین بیاموزد که بوسیله اولی‌معاشیات خودرا مرتب ومنظم کند وبافلسفه‌طرزتفکرخویش‌را اصلاح نماید وبوسیله دین راه آخرت خود را هموار نماید .

ولی مهمترین همه‌این‌علوم فلسفه‌است که باید‌پس‌ازآموختن‌علم‌ریاضی ودانش‌دین‌بآن پرداخت‌تابا روشن‌شدن‌ذهن جهان‌واقعی‌رابتوان درك کرد .

در اصول عقائد معتقد بجهان آفرینی‌هستند که خالق‌همه‌موجودات است وبیکتائی این خالق ووحدت او نیز اعتقاددارند . اوجهان‌را از کتم عدم بوجود آورده است واین پیداشدن‌را ازطریق‌اشراق وافاضه‌ذات‌واجب میدانند . خدا اول عقل راآفرید وازعقل نفس کلی بوجودآمد وازاوجسم مطلق پدید شد واز آن جسم مطلق عالم افلاك و کواکب وارکان اربعه موجودشدند .

---

۱ - رسائل جلد چهارم صفحه ۱۰۶

«اخوان‌الصفا» عالم را متغیر میدانند و بخلاف معتقدین بقدمت عالم بحدوث وتغیر آن قائل‌اند واینعالم متغیر حادث را کره واحدی میدانند که بیازده طبقه تقسیم‌شده‌است که‌هر قسمتی‌را به‌فلکی منسوب میکنند. درفلکیات عقائد آنان باسایر منجمین قدیم فرقی ندارد.

انسان‌را مخلوق خدا میدانند که‌ببهترین شکل وهیئتی اورا آفرید ومنصب خلافت خودرا درزمین باواهداء فرمود. باین جانشین خود قوای عقلی وجسمی داد تابتواند حق خلافت‌را بجا آورد. انسان دارای سه‌نفس نامیه وحیوانی وناطقه است که مرکز اولی در کبد ودومی درقلب‌وسومی دردماغ است.

این نفوس بهریك ازحواس‌مددمیرسانند وعهده‌دار اداره‌آن‌حواسند وحواس برپنج‌قسم اند بنام حواس خمسه که عبارت باشند از باصره وشامه وسامعه وذائقه ولامسه

علم از سه‌راه حواس وسپس عقل وسر انجام‌برهان‌برای‌انسان‌حاصل میشود. آنچه بوسیله حواس خمسه حاصل می گردد بقوه‌متخیله می‌رسد وقوه متخیله آنرا بقوای متفکره میدهد تا حقیقت ومعانی آنهارادر یابد، سپس قوه متفکره آنرا بقوه حافظه رد میکنند تا درموقع‌لزوم‌بیادانسان‌بیاورد.

«اخوان صفا» بخواب ورؤیاهای صادق و وحی و الهام وجز آن سخت معتقد بودند و میگفتند در میان بشر کسانی هستند که بآنها وحی و الهام میشود وآنها صاحبان شریعتند که باید نیکو فهم وخوش حافظه و عاقل وسخندان وعالم‌وعلم‌دوست‌و کم‌خواروارجمندو بی‌اعتنا بمال‌دنیا باشند.

آنها‌ببقاء روح معتقدند وارواح‌را بدودسته تقسیم میکنند اول‌ارواح اولیا که پس ازمرك بملکوت آسمانهامیروند وتاروز قیامت‌بتسبیح وتهلیل مشغول میشوند. دوم ارواح کافران که پس ازجدائی از بدن درجهالت و کوری خود باقی می‌مانند تاروز قیامت که جزای خودرا ببینند.

در اصول تربیت، نیز بدو نوع تربیت نفسانی وجسمانی اعتقاد دارند. درتربیت بدن‌بمیانه‌روی ورعایت اعتدال وخویشتن داری معتقدندوهیچگاه مانند صوفیان بریاضت تن‌مریدان خودرا توصیه نمیکرده اند. درموضوع تربیت نفس بسه مرحله معتقد بودند اول تربیت خود دوم تربیت اولاد سوم تربیت اصحاب. «اخوان‌الصفا» بعبادت نیز اعتقاد داشتند وآنرابدو قسمت شرعی وفلسفی تقسیم میکردند واصل عبادت را همان طریق فلسفی

که بتهذیب اخلاق وتربیت نفس منتهی میشد میدانستند .

درموضوع اختلاف وتباین اخلاقیان معتقد بودند که این اختلاف نیز چهار منشاء دارد ، اول وضع مزاجی و اوضاع جسمی که مربوط بعلم طب و تشریح است ، دوم تاثیر سرزمینها و اختلاف هواها و اقالیم که باید با معرفت بآن اقالیم بکیفیت این اختلاف پی برد ، سوم تأثیر مذاهب و دین های مختلف که پیروان خود را باخلاق مخصوصی بـار میآورند ، چهارم تأثیرات نجومی وفلکی و سعود و نحوس ستارگان که بحث آنـرا درعلم نجوم باید دید. این اختلافات اخلاقی را « اخوان صفا » با تعلیم و تربیت و ممارست وتمرین ومطالعهٔ دقیق خیال میکردند میتوان ازبین برد . (۱)

عقائد وآراء این طایفه و کیفیت تربیت خلق ودعوت آنان بسیارمفصل است و خودشان آنرا در پنجاه ودو رساله بیان کرده‌اند و البته ذکر آنهمه در اینجـا مقدور نیست و این مختصرهم بعلت تأثیر فراوان این دسته از دانشمندان قرن چهارم درمحیط علمی وادبی اسلام آن روزگار خاصه محیط پرورش ابوعلی‌سینا بیان‌شد تا ازاصل کلی که درمقدمه این کتاب بآن‌اشاره شده است عدول نشود .

با اینکه سخن بدرازا میکشد و مارا از دنبال کردن هدف و مقصد خویش باز میدارد ولی برای روشن شدن نحوه دعوت اخوان‌الصفا و سبك تبلیغ وروش نگارش آنها بد نیست که چندجمله‌ای ازیکی از رسالات این طایفه‌را ترجمه نموده واز نظر خوانندگان بگذرانیم چه بسا که مطـالعه همین چند جمله در روشن نمودن مطالب مختصر و موجزی که درباره این قوم گفته شد کمك مؤثری نماید.

این چند جمله ازمقدمه رساله چهل وچهارم اخوان‌الصفا که دربیـان اعتقاد این طایفه است اختیار شد که تا حدی بغرضی که درفوق اشاره شد نزدیك باشد این رساله بصورت زیرشروع میشود .

((رساله سوم))

از علوم ناموسی وشرعی

در بیان اعتقاد اخوان‌الصفا وآئین خداپرستان

(وآن رساله چهل‌وچهارم است از رسائل اخوان‌الصفا)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

---

۱ ـ تلخیص ازجزوه اخوان‌الصفا ازصفحه ۱۷ تا ۲۵

سپاس‌خدایرا ودرود بر بندگان برگزیده‌اش. الله خیراً اما یشر کون (آیا خدا بهتراست یاآنچه بدان شرك میورزید)

بدان ای برادر که خداوند ترا ومارا تأیید دهاد. پیش ازاین ازبیان ماهیت راه بجانب خدا و کیفیت وصول بشناسائی او که آخرین غایاتست فراغت حاصل کردیم. اینك دراین رساله میخواهیم اعتقاد اخوان‌الصفا و آئین خدا پرستان را باز نمائیم. و جاودانی روان را پس از جدائی از تن روشن کنیم ودراین گفتار نظر باقناع داریم و راه برهان نمیرویم.

آورده‌اند که درروزگارپیشین یکی‌ازحکمارا که درطب دستی‌داشت برشهری گذار افتاد وچون درحال مردمان‌آنشهر دقیق شد همه را بمرضی پنهان گرفتار دید چنانکه هیچکس را از درد خود وقوف نبود ودر علاج خود نمیکوشید. طبیب ازکار ایشان دراندیشه شد تا درد ایشان را چاره‌ای یابد وازچنك بیماریشان برهاند. دانست اگرآشکارا ازبیماری ایشان سخن گوید ودردآنانرا بی‌پرده بازنماید ، گفته‌اش‌را نخواهند شنود و اندرزش را نخواهند پذیرفت وباشد که اورا بدشمنی وعجز رأی و نقض ادب وسستی دانش منسوب کنند. از بسیاری مهر و شفقتی که برنوع انسان و حرصی که جهت خشنودی خدا بر درمان ایشان داشت ، از چاره جوئی باز نایستاد و تدبیری اندیشید ، بدانکه مردی از دانایان شهررا که نیز بدان درد دچار بود نزد خویش‌خواند ، و اورا شربتی‌ازشربت‌هائی که با خود همراه داشت بداد ،آنمرد ساعتی ببود تا عطسه‌ای زد فی‌الحال سبکیی‌دربدن‌وراحتیی‌در حواس وصحتی درجسم وقوتی درنفس خود مشاهده کرد .

پس زبان بشکر وثنای‌آن طبیب دانشمند گشود و گفت آیا ترا در مکافات این‌احسانی که بمن نموده‌ای حاجتی‌هست تا با برآوردن‌آن برخود منتی نهاده باشم ؟ طبیب دانشمند گفت آری میخواهم که بمعالجت برادری از برادرانت پردازی . بیمار شفا یافته قبول کرد و با آن پزشك عالیقدر بمعالجت مردی دیگر که بنظرمیرسید ازدیگران صالحتراست مشغول شد . اورا ازدیگر رفقایش‌جدا کردند وازهمان شربت شفابخش باوخوراندند تا ساعتی بعد شفا یافت وزبان بشکر وثنای معالجین خودگشود و بآنان گفت آیا شما را حاجتی هم هست تا بمکافات آنچه با من کردید در برآوردن‌آن بکوشم ؟آندو گفتندآری تقاضای ما ازتوآنست که بمعالجت برادر دیگری بپردازی. اونیز قبول کرد وباآندو بمعالجت دیگری مشغول شد تا او نیز

شفا یافت و بآنان پیوست .

سپس درشهر پراکنده شدند ومخفیانه بمعالجه مردمان یکی پس‌از دیگری پرداختند تاآنکه خلق بیشماری شفا یافتند واز اخوان و یاران آنها شدند و چون تعدادشان بفراوانی گرائید (و درآنشهر اکثریت یافتند) با نیروی بیشتری بمداوای خلق پرداختند و هرکس که بنزدشان میآمد شفا می‌بخشیدند وباقیماندگان را نیز بقهر وجبرمعالجت کردند تاهمه اهل‌شهر شفا یافتند.»(۱)

ازاینجا ببعد نویسندگان رسائل به پیروان‌خود دستورمیدهند که راه دعوت را ازآن طبیب دانشمند بیاموزند و با مهربانی و شفقت ودوستی و اخوت درمیان خلق بپراکنند ومرض صعب‌العلاج نادانی‌وجهل وخرافه‌را از دماغ مردمان از همه‌جا بی‌خبر بیرون کنند وآنهارا در زمره اخوان‌الصفا آورند . تا عده‌شان فراوان شود واکثریت یابند و جهانی‌را از ضلالت و گمراهی‌وجهل ونادانی برهانند .

تصوف

درتاریخ احوال«بوعلی» باین نکته برمیخوریم که وی‌در اواخر عمر بحکمت اشراق و اصول تصوف گرائید. فیلسوف‌معروف شرق که عشق‌را از اقسام مرض ماخولیا میدانست (۲) و عمری را در سلم ولانسلم اقوال فیلسوفان گذرانیده‌بود وبرای طالب علمان بتصنیف کتب وشرح وتفسیراقوال فلاسفه میپرداخت‌دراواخرعمر رسالة‌العشق نوشت ودرنمط‌عاشر اشارات‌به‌بسیاری ازاصول صوفیان توجه مخصوصی‌مبذول داشت.

درشرح حال اوآورده‌اند که وی با «ابوسعید ابوالخیر» بزرگترین پوست نشین خانقاه صوفیان قرن چهارم مکاتباتی‌داشته است وحتی قسمتی ازاین مکاتبات را نیز نقل کرده‌اند. ونیز دراسرارالتوحید حکایتی نقل‌شده است‌که حاکی‌ازملاقات وی با «ابوسعید ابوالخیر» است وچون‌جای بحث درکیفیت این اقوال دراینجانیست در محل خود بتفصیل بصحت وسقم‌آنها رسیدگی‌خواهد شد.

بهرصورت قدر متیقن اینست که «ابن‌سینا» دراواخر کارخود بحکمت

۱ـ رسائل صفحه ۸۲

۲ـ قانون : فن اول ازکتاب سوم ،صفحه ۳۶

اشراق وتصوف گرائیده وازاصول آنها در کتب خود استفاده فراوان نموده است واز آنجا که این صوفیان دراجتماع قرن چهـارم ممالك شرقی اسلام نقش مهمی را بازی میکردند ناگزیریم که بطور اختصار اشاره‌ای بکیفیت آراء این فرقه که قرنهامسلمانانرا باآراء وعقائد خودمشغول داشتند بنمائیم:

وجه تسمیه تصوف وتاریخچه آن بحث مفصلی دارد که از موضوع مقال ماخارجست در اینجا همینقدر میتوانیم اشاره کنیم که اولین صوفی که محققین وتذکره نویسان اینطایفه باواشاره کرده اند «ابوهاشم صوفی» نام داشته‌است که دراواخرقرن دوم هجری میزیسته‌است . (۱) واززمان او ببعد این اسم را بکسانی که دارای عقائد وآرائی خاص بودند و اعمال و کرداری مخصوص داشته‌اند اطلاق نموده‌اند .

تعریف تصوف نیزخالی ازاشکال نیست‌چه‌این‌مسلك‌درهزاروانددسال عمرخود تغییرات شگرف یافته‌است ودرهرتاریخی پست وبلندیهای فراوان را طی نموده‌است وبرای بقای‌خودنشیب وفرازهای بیشماری‌راپیموده‌است چندانکه رویهم رفته نمیتوان بطور کلی یك تعریف جامع و مانعی برای کلمه تصوف آورد . محققین‌صوفی نیزازمسلك خود تعاریف زیادی کرده‌اند که نقل آنهمه‌حاوی کتابی‌قطورخواهدشد.ازمیان آنهمه‌تعاریف «ابوالحسین‌ـ نوری»صوفی قرن سوم تعریفی نموده‌است که‌تاحدی بااصول وقواعد این مذهب وفق‌میدهد . او گفته‌است«تصوف نه‌رسوم‌است نه علوم لیکن‌اخلاقی است یعنی‌اگر رسم بودی بمجاهده بدست آمدی و اگر علم بودی بتعلیم حاصل شدی بلکه اخلاق‌است که تخلقوا باخلاق الله و بخلق خدای بیرون آمدن نه برسوم دست‌دهد نه بعلوم» (۲)

اما صوفی در اوائل امر بکسانی اطلاق میشد که دارای حرکات و سکناتی خاص بودندوسخنانی‌میگفتند که تاآن‌روزگار فرقه‌ها وشعبه های دیگرواردآنگونه مقولات‌نمیشدند . این مردمان لباس پشمین میپوشیدندو درنقاط دور ازجمعیت خاصه در صحرا ها و کوهها بقول خودشان بریاضت تن وتذکیه نفس‌مشغول میشدند .

صوفیان اولیه بااصول وفروع شرع سخت مقید بودند و سعی بلیغ میکردند که از کل وجزء احکام مذهب چیزی از آنان فوت نشود وبرای

---

۱ ـ نفحات الانس جامی‌صفحه ۳۱
۲ ـ تذکرةالاولیا جلددوم صفحه ٤٥

رسیدن بهدف عمری را بریاضت ومشقت میگذرانیدند . بزرگان اینطایفه در آن روزگاران مانند « عبدالله مبارك » بجهاد میرفتند (١) وچندین سال دربادیه عربستان برای رسیدن بمکه مسلمانان خوروخواب را برخود حرام میکردند ، وتمام اوقات خودرا بنمازهای مداوم وروزه‌های بهم پیوسته میگذراندند . (٢)

اماصوفیان قرن چهارم ببعد نه تنهاخودرا باعمالی نظیر بالا سرگرم نمی نمودند بلکه بقول خودشان « نعلین دو کون ازپاافکنده ودست بر کونین افشانده بودند » یعنی دیگر عمرخود را صرف ریاضیات شاق وگذشتن از معارك و مهالك نفس بوسیله زجر بدن وغیره نمی نمودند . صوفی قرن چهارم بعلت پیشرفت علوم مثبته درممالك اسلام بطورکلی با صوفیان اولیه بسیار فرق داشت وحتی ازلحاظ آراء وعقاید نیزایندوصوفی تقریباً شباهتی بیکدیگر ندارند .

قدسیین صدراسلام ، واصحاب صفه ، (٣) ومسلمانان افراطی عهد پیغمبر ، که شاید پله های اول تصوف را بنامینهادند فکر وذکرشان ازحدودقرآن وتعالیم پیغمبرخارج نمیشد . وبطوریکه درتاریخ تطور این مسلك باید دید صوفیان اولیه تعلیماتشان تقریباً دراطراف توحید و معاد واحکام مسلمانی دورمیزد ولی ازاواخر قرن دوم ببعد بعلت اختلاط وامتزاج ملل اسلامی و ترجمه علوم واشاعه دانش درسراسرامپراطوری اسلام که تفصیل آنرا در فصل دیگر خواهیم دید تصوف نیز چون سایر فرقه های اسلام تغییرات شگرف یافت .

« بایزید بسطامی » صوفی مشهورقرن سوم (متوفی بسال ٢٦١) راکه بزرگترین افتخار اهل خانقاه است حصیری فرستادند که شب بر آن نماز کند درجواب فرستنده گفت « من عبادت آسمانیان وزمینیان جمع کردم ودر بالشی نهادم وآنرا درزیرسر گرفتم » (٤) وباز ازهمین شخص نقل است که گفت « سی سال خدایرا میطلبیدم چون بنگریستم او طالب بود و من مطلوب » (٥) همین شخص است که سبحانك ما اعظم شأنی گفت وباینطریق

١ ـ تذکرة الاولیا شرح احوال عبدالله مبارك
٢ـ تذکرة الاولیا صفحه ٥٦
٣ ـ تذکرة الاولیا شرح احوال غالب اولیا
٤ ـ تذکرة الاولیا جلداول صفحه ١٢٢
٥ ـ تذکرة الاولیا جلداول صفحه ١٢١

رسیدن بمقام الوهیت‌را برای بشر تثبیت نمود.

«جنید بغدادی» یکی دیگر از صوفیان قرن سوم هیچگاه روزه نمیگرفت وچون در بغداددید که بحکم شرع دزدی راآویخته بودند برفت و پای او بوسه داد و گفت «هزاررحمت بروی باد که درکار خود مرد بوده است و چنان اینکار را بکمال رسانیده است که سر درسر آن کار کرده است» (۱) «حسین بن منصور حلاج» صوفی معروف قرن سوم که بجرم زندقه کشته شد روزی چیزی مینوشت و «عمرو بن عثمان» صوفی دیگر براو گذر کرد و پرسید چه مینویسی - گفت چیزی مینویسم که با قرآن مقابله کنم» (۲) نظیر این روایات ازصوفیان قرن سوم وچهارم ببعد بحدیست که نقل آنهمه کتابی مفصل را دربرخواهد گرفت.

غرض ازنقل این‌چند نمونه ازاعمال صوفیان این بود که تغییراتی را که درطی‌سه قرن اولیه اسلام درطرز تفکر صوفیان‌روی داد نشان داده‌شود وچنانکه اشاره خواهدشدمتصوفه قرن‌چهارم که «بوعلی‌سینا» باآنها بدون شك سروکارداشته است ازآنجمله مردمانی بودند که بین‌نوع تفکرآنها با قدسیین‌قرن اول هجری تفاوت اززمین تا آسمان است.

تربیت‌صوفیان درخانقاهاوریاطات انجام میشد، دراین‌مراکز مانند مدارس اهل تحقیق صوفی‌تازه وارد یك‌سلسله تعلیماتی‌را میدید ومدارجی را طی‌مینمود که مجموع آن تعلیمات ومدارج را سلوك مینامیدند. دراین خانقاهها مربیانی بودند که بمرورزمان تمام مراحل پرپیچ وخم‌این‌مسلك را پیموده بودند و کل اسرار اینمذهب‌را فراگرفته بودندو بنام مرشدیامردان کامل و یا شیخ خانقاه بتعلیم و تربیت مردمانی کـه اهل خانقاه میشدند میپرداختند.

سندارشاد خرقه صوفی بود که ازپیری به پیردیگر واز مرشدی کامل بمرشد دیگرمنتقل میشد این‌خرقه ازپشم‌خالص برنك کبودویاسپید بافته شده بود وهرچه وصله آن زیادتر بود دلالت بر کهنگی‌خرقه میکرد. مرشدان تصوف وپیران خانقاه مدعی بودند که‌این‌خرقه‌ها ازطریق«معروف کرخی» (متوفی بسال۲۰۰) مرید «امام رضا» امام‌هشتم‌شیعیان به«علی بن ابیطالب» منتهی میشد ودسته دیگرتصورمیکردند که‌خرقه آنها «بابوبکر صدیق»

---

۱ - تذکرة‌الاولیا جلددوم صفحه ۱۶

۲ - تذکرة‌الاولیا جلددوم صفحه ۳۰

اولین خلیفه اسلام واز او به پیغمبر میرسید .

کیفیت این خانقاهها ورباطات ونوع تربیت مرشدان وسلوك مریدان وچگونگی خرقه صوفی و کیفیت اسناد آن به «علی بن ابیطالب» ویا «ابوبکر» و نوع ارشاد متصوفه حدیث درازیست که نقل آنهمه دراینجا زائداست (۱)

چون غایت وغرض صوفی رسیدن بسر منزل خدائی بود برای نیل باین مقصود بدو نوع تربیت که یکی را سلوك ودیگری راجذبه مینامید معتقد بودند سلوك چنانکه گذشت عبارت بوداز طی مراحل تصوف درخانقاه و زیر نظر مرشدی کامل که این راه دشوار را رفته باشد و برموز آن مطلع باشد البته این سلوك باریاضت و نفس کشی وتهذیب اخلاق و در بعضی موارد اعراض از دنیا و توجه بغیب و امثال آن توام بود . اما جذبه درنظر صوفیان حالتی است که باتأییدات حق برای سالك وارد درطریق دست میدهد ویکمرتبه اورا بهدف ومقصود نزدیك مینماید. بتصور متصوفه اینحالت بکم کسی دست میداد وفقط خاصان حق ممکن بود که شامل چنین عنایتی شوند.

طی سلوك ومنازل هفتگانه آن بااصطلاحات وکنایاتی همراه است که مفتاح آنها فقط در دست خانقاهیان وپیران طریقت بود و هر سالکی در هر مرحله‌ای مجبور بود که آن رموزی را که درك میکند باخود نگهدارد وآنراجزو اسرار محرمانه خودشمرد وبکسی ابراز نکند چه یکی از اصول مهمی که پیر خانقاه همیشه بمریدان خود توصیه میکرد این سر نگهداری و پوشیدن حالات خود ازدیگران حتی رفیق خانقاهی خودبود .

علت این سرپوشی واختفا دوچیز بوداول اینکه چون تربیت تصوف تربیت نفسانی است وروحانیت شدیدی سراسر آن تعلیمات رافرا گرفته بود سالك درطی مراحل سلوك بمطالبی برمیخورد که باید آلیست اسلام نمیساخت و چه بسا که ابراز آنها باعث محو واضمحلال نوصوفی میشد . ودرتاریخ تصوف به بسیاری ازمشایخ صوفیان برمیخوریم که بعلت مخالفت باظواهر دین یا کشته شده‌اند ویا بانواع بلیات دچار آمده‌اند- کشته شدن «حسین بن منصور حلاج» و «عین القضاة همدانی» وحبس وشکنجه « ذوالنون مصری» و «شبلی» وامثال آنها که هر کدام دردوره خود بزرگترین قطب عالم امکان تصوف بوده‌اند

۱ - برای اطلاع بر کیفیت آن امور رجوع کنید به اللمع ابونصر سراج و رساله قشیریه استاد ابوالقاسم قشیری و کشف المحجوب وحلیة - الاولیای ابی نعیم اصفهانی وفتوحات مکیه ابن عربی وسایر کتب معتبر تصوف

دلیل براین مدعاست.

علت دوم این بود که صوفیان از لحاظ سیاسی معتقد بامامت خاصه نبودند وزیر بار هیچ امامی از نژاد مخصوصی نمیرفتند. چه صوفی مخالف اصالت نژاداست وهمه مردمان رابرادر وبرابر میداند بهمین جهت بامامت نوعی قائل بودو پیر، ومرشد، ومردان کامل خودرا ازهرصنف وطبقه ونژادی که بودند امام واجب الاطاعه تصور میکرد. درنظر صوفی آنکس میتواند زمام امور مردمان رادردست گیرد وبارشاد خلق مشغول شود که طی مراحل تصوف رانموده وبمقام ارشاد یاقطب رسیده باشد. این قطب و یامرد کامل لازم نبود که حتماً ازنسل «علی» باشد یا «معاویه». خلاصه ملاك اساسی امامت درنظر صوفیان عمل است نه نژاد بنابراین صوفی که مرشد خودرا بپایه خدائی میرسانید (۱) وملاك رهبری برخلق راعمل وطی مقاماتی خاص میدانست مسلم است که تمام ائمه دین هدی وامرای جابری را که درقرون متمادی برمردمان تسلط داشتند قبول نداشت وآنها راغاصب مقام ومنزلتی میدانست که اشغال کرده بودند. بنابراین مراتب اگر سالك نوآموز اسرار خود را هویدا میکرد وآنچه ناگفتنی است میگفت نه تنها درخون خودسعی نموده بود بلکه دست درخون بسیار کس میزد که بزعم صوفیان هسته اصلی هستی ووجود و عماد دنیا ومافیها بودند.

همهٔ جهد صوفیان دراین بود که در طبقات پائین اجتماع خاصه در بین پیشه وران و کشاورزان نفوذ کنند وغالب مریدان آنهارا کفشگران وقصابان ونانفروشان و کشاورزان وغیره تشکیل میدادند. پیران خانقاه باتسلط فوق العاده ایکه درزبان وادبیات فارسی داشتند وبـ استفاده از حکایات و قصص عامیانه درمساجد برسر منابر ویادر کوچه ها ومعابر وخانقاه های خویش این طبقه ازمردمان رابمسلك خود میخواندند وچنان درروح این مردمان نفوذ میکردند که غالباً ترك خانمان میگفتند و عمری زاویه نشین و خانقاهی میشدند.

پیران خانقاه در قرون اولیه مردمانی عامی وجاهل بودند و غالباً

---

۱ ـ مولانا جلال الدین رومی درباره مراد و مرشد خود شمس الدین ـ محمد تبریزی گوید:

پیرمن و مرادمن دردمن و دوای من
فاش بگویم این سخن شمس من وخدای من

حدود معلوماتشان ازمتن‌قرآن وچند حدیث پیغمبر تجاوز نمیکرد ولی از قرن‌سوم ببعدخاصه درقرن‌چهارم بعلت‌ترقی فوق‌العاده علوم‌اسلامی‌خانقاهیان نیز مردمانی عالم‌ودانشمند بودند که پس‌ازیکعمر دانش‌آموزی وعلم‌اندوزی بقول خودشان بترك ماسوی‌الله گفته و دردل برغیر بسته بودند و گوشه خانقاه وارشاد خلق‌را به بوالمعالی گشتن وفضل وحجت‌نمودن (۱) ترجیح نهاده بودند .

علت این‌موضوع این‌بود که بسیاری از دانشمندان قرون سالفه بعلت گذشت زمان واستحکام مبانی دین اسلام باین نکته متوجه میشدند که کار نفوذعرب بجائی رسیده است که دیگر باقیام‌های مسلحانه وبا فرقه‌تراشی و تفرقه‌انداختن نمیتوان‌آن را برطرف کرد ، بعلاوه همین تشتت و تفرقه و ایجاد مسالك و مذاهب مختلف بر پیشرفت فوق‌العاده آن نفوذ مساعدت بیشتری خواهدنمود این‌بود که اغلب آنهاازیأس و ناامیدی بتصوف‌وعرفان که دارای دوجنبه‌مثبت‌ومنفی بود میگرویدند.

تصوف‌از لحاظ‌جنبه مثبت‌خود میکوشید که‌همه‌ملل‌و نحل رادر تحت‌یك لواو یك‌قانون درآورد واختلافات ظاهری بین‌مردمان راازمیان بردارد . بهمین مناسبت درخانقاههای صوفیان بروی تمام‌مردم اعم‌ازعلوی‌واسماعیلی وقرمطی وحتی ادیان غیرازاسلام‌چون‌یهودی، نصرانی وزرتشتی وغیره‌باز بود وپیران خانقاه میکوشیدند که صاحبان این مذاهب مختلف را با هم آشتی دهند ومتحد نمایند وبقول خودشان زنك‌دوئیت راازدل بندگان‌حق بزدایند . کسانیکه عمری را دربحث وخلاف وقال‌وقیل مدرسه گذرانیده بودند وز اختلافات مذهبی که اغلب بنتیجه‌ای نمیرسید ملول و کسل شده بودند ،پس‌ازعمری‌تجربه‌و گردش میان‌ملل متنوع‌اسلام طالب وحدت‌نظری شده‌بودند، بهترین‌محلی‌را که درآن‌روزگار جهت رسیدن‌بآمال وهدف‌خود تصور میکردندخانقاههای صوفیان و گردن‌نهادن بتعلیمات آنان بود که حقاً بادل‌وجان مردمان قرون سالفه سروکارداشت .

اما از جنبه منفی، در تعلیمات‌تصوف بموارد بسیاری برمیخوریم که بجهان وجهانیان بادیده خاصی‌مینگرنداز‌جمله آنکه‌صوفیان درطی تعلیمات

---

۱ - اشاره باین بیت ازغزل مشهور مولانا جلالدین محمدبلخی

بوالمعالی گشته بودی فضل‌وحجت مینمودی

نك‌محك عشق‌آمد.... کوسئوالت کوجوابت

خود بآنجا میرسیدند که سالك طریقت باید بمرحله‌ای برسد که تمام‌امور عالم برای او بی تفاوت باشد . یعنی سالك باید سعی کند که ازهرمطلبی حداکثر استفاده‌را بنماید . باین‌طریق که صوفی باید بمقامی نائل آید که از فقدان اشیاء وموجودات متاثر نشود واز وجود آنها حداکثر لذت را ببرد . باصطلاح خودشان صوفی در اینحالت بمقام استوا میرسد که تمام اشیاء وموجودات عالم درنظرش بی‌تفاوت‌اند .

این دو جنبه مثبت ومنفی کسانی‌را که ازقیل وقال مدرسه وسلم‌ولا-نسلم ویجوز ولایجوز طالب علمان ومنازعات فرق مختلف‌اسلام خسته‌شده بودند وهمچنین کسانیکه ازهمه سعی‌و کوشش‌های خود درطی یکدوره‌عمر چندین دهساله خویش مایوس شده‌بودند بطرف خانقاه وتصوف میکشانید چه‌تنها خانقاه صوفیان بود که باتعلیمات انفرادی‌خویش‌ظاهراً اینگونه‌درد-ها‌را تسکین میداد .

چون‌جنبه‌ایدآلیست‌تصوف بسیارقویست مرشدان‌خانقاه سعی‌میکردند که قوه تصور مریدان خویش را سخت تقویت کنند و بمرور زمان بآنها میآموختند که انسان باید در مقابل هر پیشامدی تسلیم باشد وچون این‌حالت‌را درنومریدان ایجاد میکردند اورا بمقام رضا ارتقاء میدادند که درآن مقام مرید خانقاه درمقابل هرپیشآمدی علاوه براینکه سرتسلیم‌پیش میآوردبآنهم راضی میشدودرد ودرمان برایش مساوی میگشت.دراینحالت سالك راه حق که بتصورخود جهانی‌را درزیر نگین داشت‌آنچه ازنیك وبد برسرش میآمد اورا خشنود میکرد وهیچگاه‌ازدر مخالفت باآن‌پیش-آمدهادرنمیآمد .

بدیهی‌است که بسیاری از مردمان تیزهوش قرن چهارم که ازفتن موجود دراطراف خود بجان آمده بودند طالب چنین تخدیری میشدند که دمی‌را ازدنیا وشروشورش فارغ شوند . چه قرن چهارم درخراسان و ماوراءالنهروجبال وری وسایر بلاد ایران بشرحی که درفصل دوم گذشت بعلت حکومت‌های جابر فئودالها آشوب‌وفتنی درگرفته بود که کمترعصبی درمقابل آنها میتوانست مقاومت نماید خانقاه صوفیان تنها مرکزی بود که باتعلیمات عجیب خود درمانی جهت اینگونه اعصاب تحریك شده تهیه دیده بود .

بنابراین اگر درقرن چهارم بعده بیشماری خانقاه وی-اصوفی اهل

مسلك بر میخوریم چندان عجیب نیست. در تمام شهرهای عمده خراسان و ماوراءالنهر وجبال وری وفارس خانقاهها و رباطاتی نهاده بودند که گروه گروه مردمان ازهرطبقه وطایفه‌ای بآن روی میاوردند. سلاطین وقت، نیز برای استفاده‌ازموقعیت‌خودبه پیشرفت این رباطات‌وخانقاه‌ها کمك مؤثر مینمودند چه بخوبی میدانستند که خانقاه فعلا مزاحم آنان نیست وبا تعلیمات‌خود مردمان عاصی‌وطاغی‌راازعصیان‌وطغیان برضد آنها بازمیدارد.

حکایت صوفیان ونقشی‌راکه آنها در قرون‌سوم وچهارم بازی می‌کردند بسیار دراز است وتحقیق در آن نیز سخت جاذب وجالب است چه حقاً این تصوف بعلت استفاده از اوضاع واحوال شوریده ایران چنان در-دل وجان مردمان جای گرفت که پس‌ازقرنها گذشت زمان بااینکه اغلب مسالك و فرقه‌های دیگر اسلام راه‌دیار نیستی‌را پیمودند ودر زیرخاکهای فراموشی قرون و اعصار مدفون شدند هنوز پابرجاست ودر گوشه‌و کنار این کشور بادامه تعلیمات خویش مشغول است. بدیهی‌است که ورودداین مطلب بزرك وبیان تاریخ تصوف ازموضوع ما خارجست بنابراین باین اندازه اشاره مختصری که بوضع‌صوفیان قرن‌چهارم‌شدبسنده میکنیم‌وبنقل مختصر عقائد آنان‌میپردازیم.

صوفیان آراء وعقائد خودرا درضمن اصطلاحات و استعاراتی بیان نموده‌اند که تحقیق درباره آنها مربوط بموضوع این‌مقال نیست ولی از-مجموع آن اصطلاحات میتوان مطالب زیررا خلاصه نمود

متصوفه ادعا میکردند که مذهب ما رنك سیاسی ومذهبی ندارد، وباقواعد وقوانین هیچ شهر ودیاری نیز مخالفتی نمیورزد، بلکه صوفی درهر کشوری که هست باید ازقوانین وقواعد آنکشور اطاعت نماید. آنها اصول عقائد خودرا روی خداشناسی که سرانجام بخودشناسی منتهی میشد میگذاشتند ومعتقد بودند که مردمان جهان تازمان پیداشدن تصوف برای رسیدن باین‌هدف دوراه‌را اختیار کرده بودند که یکی راه دین‌است‌ودیگر راه فلسفه ولی تصوف هیچ یك ازاین دو راه را کافی برای رسیدن بکمال مطلوب نمیداند.

درباره دین می گویند که بنای‌دین بربیم وامید یاترس ورجا گذاشته شده‌است. امید ببهشت وترس از جهنم است که متدین را وادار میکند تا باحکام دین گردن نهد. آنها اهل دین‌را مزدورانی می‌دانند که‌ازخوف جهنم

وآتش دوزخ وامید رسیدن ببهشت واستفاده ازنعم آن بانجام سلسله‌احکام وعباداتی می‌پردازند تامگر بوسیله آنها بتوانند بغایت مقصود خود نائل شوند . در اینجا باید گفت که صوفیان بهشت ودوزخ را دوحالت ازحالات نفسانی میدانند نه‌دوسرمنزل ازمنزل‌های روحانی .

بنابراین نه‌تنها به‌خوف وامید ازاین دوسرمنزل چندان توجهی ندارند بلکه می‌گویند آن‌ترس ورجاها اگر چه ظاهراً جلوگیری از بسیاری از مفاسد اخلاقی مینماید ولی نمی‌تواند بیخ فساد وتباهی را در باغ دل‌انسان بخشکاند . بهمین‌جهت متشرع تااندك فرصتی یابد طناب خودرا اززیر بار دین میکشد ودر زیر لفافه شرع هزاران کار خلاف مذهب انجام میدهد . مثلا ربا میخورد ونام آنرا بیع شرطی میگذارد وزنا مینماید واسم آنرا صیغه ومتعه مینهد الی‌آخر .

ایراد دیگری که تصوف برطرز تعلیم شرع میگیرد اینست که‌اساس شریعت برتقلید نهاده شده است وخلق‌را تقلیدشان برباد میدهد .این‌تقلید نه‌تنها متشرع‌را بجائی نمیرساند بلکه ریشه همه ابتکارات وابداعات او را نیزمی‌خشکاند وبقول خودشان بوی‌اجازه پروازدرآسمانهای دل‌رانمیدهد. صوفیان درطی طریقت بیك‌نوع آزادای وعدم تقلید ازغیر معتقدند که‌شرح آن دراز است ومارا ازدنبال کردن مقصود خود باز میدارد .

تصوف فلسفه را نیز کافی برای رسیدن بکمال واقعی که تنها هدف صوفی‌است نمیداند ومیگوید که فلسفه را عقل واندیشه انسان بنیان نهاده است بهمین‌جهت درنزدفلاسفه ملاك حقیقی‌عقل است وآنها همه امور دنیا را باميزان عقل دوراندیش خود میسنجند و برای مصون ماندن این عقل ازخطا وزلل قواعد وقوانینی نیزوضع کرده‌اند . ولی‌فلاسفه متوجه اینمعنی نیستند که عقل انسان ، هم محدوداست وهم ناقص و نمیتوان بدرك حقیقت کامل وبی‌انتها باعقلی ناقص‌ومحدود موفق‌شد خاصه اینکه با موازینی که فیلسوفان جهت درست بکار بردن عقل وضع نموده اند آنرا محدود تر و محصورتر نموده‌اند .

نکته دیگری که صوفیان متذکر میشوند اینست که فلاسفه (قرون اسلامی)پیروان خودرا بروش مکتب افلاطون ویا ارسطو تربیت میکنند تا احتجاج درامور جهان را بوسیله آراء وعقائدآنها فراگیرند . بنابراین فیلسوفان بعالم ازدیده افلاطون وارسطو مینگرند نه‌ازدیده خویش‌بنابر-

این فیلسوف خودش نمیتواند حقایق جهان را عریان و بارز مشاهده کند، ومیخواهد باپای چوبین دیگران اینراه دراز و بینهایت‌را بپیماید. بدیهی است که سرانجام آن جز بگمراهی وزلل نخواهد انجامید. بهمین جهت مرشدان خانقاه نوصوفیان‌را ازخواندن کتب فلسفه منع میکردند،خودشان نیز پس‌از ورود باینمرحله ومقام‌ازتصوف آنچه کتب داشتند بآب میشستند ویادرخاك دفن مینمودند. (۱) تابقول خودشان ازنخوت اهل علم چیزی باآنها باقی نماند.

دلائل صوفیان بر رد دین و افکار فلاسفه و اقاویل آنها در کیفیت ایندوراه‌ودو تعلیم که بزعمشان ناقص ونارسایند بسیار است که نقل‌آنهمه دراینجاممکن‌نیست باین‌مختصر هم ازاینجهت‌اشاره‌شد که طرز تفکرصاحبان اینمسلك نسبت بدین و فلسفه آشکار شود. بدیهی‌است که در تصوف بیان اینگونه مطالب ساده وبی پیرایه نیست چه صوفی هم مثل معتقدین بسایر فرقه‌های اسلام نمی‌توانست علناً وآشکارا با دین معاندت ورزد بنا براین مطالب خویش‌را درلباس اصطلاحات‌وعبارات مخصوص بخود بیان میکرد تابقول خودشان دل ظاهر بینان نلغزد.

اماراهی راکه تصوف گزیده است طریق محبت است که ازآن‌بعشق تعبیر کرده‌اند.این‌اصطلاح تصوف نیز مانند سایرتعبیرات‌آنها بمرور زمان وطی‌قرون متمادی تغییرات شگرفی‌یافته‌است ولی آنچه صوفی قرن چهارم راجع بعشق‌میگفت عبارت بود از اینکه محبت حالتی بوده‌است از احوال که هر کس‌را که خدا مستعد میدید باو کرامت میکرد. جاذبه و کشش‌این محبت درتمام ذرات عالم موجوداست، وتنهاکلیدفهم رموز ومفتاح گشودن درهای مشکلات عالم بوسیله اینحالت عشق‌است وبس. همه همت‌مرشدان خانقاهی صرف اینمطلب میشد که اینحالت را در نوصوفیان تولید کنند و آنرا دامن زنند وباتعلیمات خاص‌خویش‌اورا دراین‌وادی بی‌نهایت قدم‌بقدم جلوتر برند تابسرمنزل مقصودبرسانند.

طریق عشق اساس تصوف ایران‌است وبزرگان این‌مسلك معتقدند که عشق‌بیخ همه بدیها ومفاسد وتباهی‌هارا میسوزاند ومحلی برای ایجاد بدی‌وزشتی وناپاکی نمیگذارد. راهی‌را که متشرع باهزاران وسواس در طی‌چندین‌سال میخواهدبپیماید، وفیلسوف باخرده گیریهای‌فلسفه خودعمری

---

۱ - اسرارالتوحید صفحه ۳۲

را درسر آن میگذارد ، صوفی عاشق در آنی طی مینماید . صوفیان معتقدند که عشق هر گاه باتعلیمات آنان توأم شود حجاب ها و پرده ها را ازجلوچشم سالك برخواهدداشت واورا دراسرع اوقات بکمال مطلوب خواهدرسانید.

سرانجام این عشق و تعلیمات دیگر صوفیان که ببقاء باالله ختم میشود باینجا میرسد که انسان خودرا میشناسد ومیداند که چه نقش مهمی را درجهان باید بازی کند واین شناسائی باشناسائی خدا یکیست . بنابراین صوفیان بالوهیت انسان معتقدند ومیگویند آدمی بمرتبه خدائی میتواند برسد وآنکه باین مرتبه رسید باصطلاح آنان قطب عالم امکان نام دارد که باید بر مردمان دیگرحکومت کند وآنانرا براه راست هدایت نمایدو بکمال مطلوب برساند .

خانقاهیان برای تربیت نومریدان درداخل خانقاههای خود دو راه را اتخاذ میکردند وازهمین جهت تصوف ازلحاظ تعلیم وتربیت بدودسته عظیم اهل سلوك واهل صحبت تقسیم میشود . پیروان دسته اول معتقد بودند که نو آموزباید برای رسیدن بهدف و کمال مطلوب طی مقامات وحالاتی را بنماید که شرح آنهارا در کتب تصوف بایددید . وطی این مراحل با ریاضات شاق و مشقات بسیار و خواندن اوراد واذکار فراوان توام بوده است که توضیح آنها دراینجاممکن نیست .

پیروان دسته دوم معتقدند که برای رسیدن بکمال ریاضت و مشقت لازم نیست بلکه بوسیله مصاحبت ویاری ورفاقت با مردان کامل میتوان این راه بی نهایت را طی کرد . این دسته ازصوفیان مریدان خودرا هیچ ریاضتی نمیدادند و بکارهای شاق نمی گماشتند بلکه سعی میکردند که با تبلیغ و مصاحبت و گفتگو آنهارا در مراتب تصوف وارد کنند . بدیهی است که این دوطرز تفکر نیز با سیر وتکامل تصوف ضمن قرون متمادی تغییرات عظیم یافته است.

دراینجا بدنیست که جهت اطلاع بر کیفیت مراتبی را که صوفیان قرن چهارم میپیموده اند عباراتی عیناً از اسرارالتوحید نقل شود . کسی ازشیخ «ابوسعید ابوالخیر» صوفی مشهور قرن چهارم سؤال میکند که انسان کی بکمال واقعی میرسد ؟ واو در جواب مراتبی را که صوفی باید برای رسیدن بآن هدف بپیماید شرح میدهد وازآنجا که این توضیح کاملترین سندیست که ازطرز طی طریقت صوفیان قرن چهارم مانده است بنقل عین آن مبادرت میکنیم:

« شیخ مارا پرسیدند که بنده ازبایست خویش کی برهد ؟ شیخ گفت

آنگاه که خداوندش برهاند. این بجهد بنده نباشد بفضل خداوند تعالی باشد وبصنع وتوفیق وی - نخست باید این حدیث پدید آرد دروی، (۱) آنگاه در توبه (۲) بروی بگشاید، آنگاه درمجاهده (۳) افکندش تا بنده جهد میکند ویك چند درآن جهد خویش سرمیکشد پندارد که از جائی میآید و یا کاری میکند پس ازآن نیز عاجز آید و راحت نیابد که خالص نباشد و آلوده باشد.

«آنگاه چون بداند ازآن طاعتها که پندار کرده بود توبه کند و بداند که بتوفیق خداوند بوده است وفضل او نه بجهد من، ودیدن جهد من دراین شرك بوده است چون این پدیدآید راحتی بدلش درآید» (٤)

«آنگاه در تعیین بروی بگشایند تا یك چندی میرود واز هر کسی چیزی میستاند و ذلها میپذیرد و خواریها میکشد و یقین داند که این فراکرده کیست و درین شك از دلش برخیزد.(٥)

«آنگاه دری از محبت بروی بگشایند تا درآن دوستی نیز یکچند خویشتن فرا نماید و درآن دوستی منی سر از مردم برزند و در آن منی ملامتها بپذیرد وملامت آن باشد که در دوستی خدای تعالی هرچش پیش آید باك ندارد وازملامتها نیندیشد، پنداری دروی پدیدآید که من دوست میدارم درآن نیز یك چند برود وازآن نیز بیرون آید ونیاساید وبداند که خداوند اورا دوست میدارد که اورا برآن میدارد تا خداوند را دوست دارد، و بداند که خداوند بآن فضل میکند اینهمه بدوستی، وفضل اوست نه بجهد ما چون این بدید بیاساید. (٦)

«آنگاه درتوحید بروی بگشایند تا بداندو ببیند وشناسا گردانندش تا بشناسد که کار بخداوند است، اینجا بداند که همه اوست وهمه بدوست و همه از اوست این پنداریست که برخلق نهاده است ایشانرا وغلطیست که

۱ـ مقام طلب

۲ـ مقام توبه

۳ـ مقام مجاهده

٤ـ مقام تسلیم

٥ـ مقام یقین

٦ـ حال محبت

بریشان میآرند بجباری خویش (۱)

«آنگاه بجمله بداند که اورا نرسد که گوید من یا از من اینجا در این مقام بنده را عجز پدید آید و بایستها از وی بیفتد بنده آزاد وآسوده گردد (۲)

«آنگاه بنده آن خواهد که او خواهد، (۳) خواست بنده رفت و بنده از بایستهای خویش آزاد گشت و بدوجهان بیاسود ودرراحت افتاد همه اوست وتوهیچکس نه‌ای» (٤)

طی اینمراحل که سرانجام بیکی شدن خواست بنده و خدا میانجامد درقرن چهارم چندان کار آسانی نبود. بشرحی که در تاریخ اینطایفه باید دید نوصوفیان تاامتحان راستی وصداقت ازخودنمیدادند ودرخانقاه بانواع ریاضیات مشغول نمیشدند وباعمالی که بقیمت محو شخصیتهای انسان تمام میشد گردن نمی‌نهادند پیرخانقاه و مرشد کل آنهارا وارد مراحل مقامات تصوف نمیکرد. تازه طی اینمراحل نیز بنهجی خاص صورت میگرفت چه پیران طریقت میگفتند اینهمه «آسان آسان نتوان دانست و این بتعلیم و تلقین راست نیاید، واین بسوزن برنتوان دوخت وبرشته برنتوان بست. این عطاء ایزدست تابکه ارزانی دارد واین ذوق کراچشانند.» (٥)

سالك طریقت در هرمرتبه از مراتب هفتگانه تصوف علاوه برآنکه تمام لوازم آن مرحله رابجا میاورد بازممکن بود که مرشد اورا بمقام بالاتری ارتقاء ندهد و باین عنوان که دراواستعداد بمقام بالاتر نیست ویامقام بالاتر «عطاء ایزدست تابکه ارزانی دارد» وامثال آن عذرها اورا سالیان دراز دریکی ازمراتب تصوف نگاهدارد چه اصل درتصوف نظر پیر ومرشد است که بجای خدانشسته نه سعی وکوشش مرید که درمحل بنده قراردارد. مرشدان خانقاه هم تا مریدان خودرا خوب نمی‌آزمودند بخصوص میزان سرنگهداری آنهارا امتحان نمی کردند آنان رابمقام بالاتری راه نمیدادند.

۱- مقام توحید

۲- مقام فنا

۳- مقام بقاء بالله

٤- اسرارالتوحید صفحه ۲٤۰

٥- اسرارالتوحید صفحه ۲٤۱

بالا ترین مقام تصوف مقام بقاء بالله است در آن مرتبه صوفی همه‌تعالیم رافرا گرفته وفاصله‌ای بین خود وخدا نمی بیند . دراین مقام است که‌اولیای این‌مسلك حتی علناً ادعای خدائی کرده‌اند چه بزعم صوفیان در این مرحله‌حدودواز صوفی برمیخاست وباتحادعشق وعاشق‌و معشوق‌میرسید.

این‌چنین کسی رامردکامل یاقطب واصل مینامیدند .

بهمین مناسبت برای‌او صفاتی راقائل میشدند که یکنفر معتقد بخدا برای‌وی قائل است.مرشدان خانقاه نیز درنظر معتقدین باین‌طریقت مقامی والاداشته‌اندو بشرحی که درتاریخ‌تصوف بایددیدمرشدان‌صوفی‌چون‌پیغمبران باخدا رابطه داشتند وبآنها نیزالهام میشده‌است وازتمام خطاها وگناهان محفوظ بوده‌اند. آنهاهم‌مانندمعجزات‌پیغمبران کراماتی‌مینموده‌اند واعمالی راانجام میداده‌اند که شاید هیچ‌پیغمبری نیزمانند آنهارا نتوانند انجام داد کتب تصوف وشرح‌احوال اولیاء الله پراست ازاینگونه کرامات که بامعجز هرپیغمبری برابری میتواند کرد (۱)

صوفیان بااینکه ازتعلیمات دین وروش فلاسفه اعراض میکردند ولی برای اظهارآراءوعقائدخود ازهردواین مکاتب بزرك استفاده کرده‌اند . صوفیان قرن‌چهارم پس‌ازآنکه قتل‌وحرق وزجروشکنجه‌های همکاران‌خود رادرقرون قبل‌دیدند کم کم مطالب خویش‌راباآیات قرآن وحدیث‌مصطفی آمیختند ودرطرز برداشت سخنان خودواز سبك و روش متشرعان استفاده نمودند تنهااحکام شرع وقوانیین‌آنرا بسبك و روش خویش تعبیر و تفسیر نمودند . وازآیات قرآن و گفتار پیغمبر اسلام آنقدر استفاده‌میکردند که‌با اصول عقائد وآرائشان‌موافقت داشت.

صوفیان قرن‌سوم وچهارم بعلت رواج فوق‌العاده فلسفه و استفاده سایرفرق اسلام ازآن برای‌تأیید عقائد وآراء خویش ازفلسفه، تاحدی که افکار فلاسفه معارض عقائدشان نبوده است ازاین‌علم کم وبیش جهت اثبات مطالب‌خویش استفاده‌هائی کرده‌اند .

تحقیق در این موضوع که تصوف چه اندازه و تا کجا از فلسفه متداول قرون اسلامی یعنی از فلسفه یونان و هند و عقائد و آراء علمای ایران استفاده کرده یامتأثر شده کار این مختصر نیست . فقط دراینجاتا حدی میتوان اشاره کرد که نوع افکار افلاطون وافلاطونیون جدید و در

---

۱ - رجوع‌شود باسرارالتوحید وسایر کتب تصوف قرن‌چهارم

بعضی مراحل صورت قیاسات ارسطو در عرفان ایران بعد از اسلام دیده میشود . والبته نباید توقع داشت که عرفای اسلامی چون « بوعلی‌سینا » و« فارابی» مفسر فلسفه مغرب‌زمین باشند بلکه آثاری ازگفتار وعقائد و آراء آن‌فلاسفه را بنحوی خاص درعرفان ایران میتوان یافت ودراین باره باید گفت که عارفان ایران اصول‌عقائد فلاسفه یونان راباحال وذوق‌ومشرب وافکارایرانی خودآمیخته وازآن طرزی نووبساط جدیدی افکنده‌اندوالا هیچگاه درآثار عرفا باین موضوع برنخواهیم خورد که مثلا آنها چون «ابوعلی سینا» مطالب‌فلسفی‌ارسطو راشرح وتوضیح‌دهند. چه‌عرفابطوریکه بعداً شرح داده خواهدشد چندان ازنوع استنتاجات فلسفی‌خوششان‌نمی‌آمد وازفلسفه فقط آن مقدار که برای اثبات آراء وعقائد خود لازم میدانستند استفاده کرده‌اند.

مثلااعتقاد عرفا باینکه محسوسات ظواهری‌بیش‌نیستند واین‌محسوسات عوارض‌اند نه‌جواهر و گذرنده‌اند نه‌اصیل، فانی‌اند نه‌باقی، بلکه اصل‌باقی سرمدی فنانا‌پذیرامری‌دیگراست،(۱) بی‌شباهت بآن‌قسمت ازعقائد افلاطون که این‌عالم محسوس رافانی وگذرنده و عرضی میداند واصل و جوهر و حقیقت این‌جهان رادرعالم دیگر تصور مینماید نیست .

صوفیان همچون افلاطون وپیروان اوعلم رافطری میدانند ودرك حقائق رابوسیله این‌علم بالفطره که روح آدمی آنرا درعوالم مجرد کسب کرده میدانند (۲)

افلاطون را درباب عشق تفننی است که روح‌آدمی قبل‌ازورود ببدن خاکی در عالم مجردات حقیقت حسن وزیبائی رادرك کرده است ودراین دنیا چون‌بازیبائی‌های مجازی‌تماس پیدامیکند اززیبائی‌هائی که درآن‌عالم مجردات دیده بیادآورده وازاین جهت‌فریفته جمال‌معشوقان دنیائی‌میگردد وچون اصل‌ومنشاء این‌عشق‌آن‌جهانی است وروح رافعلا بآن‌دسترسی نیست ومیخواهد خودرا بآن‌زیبائی‌های حقیقی برسانه اینست که ناله‌سرمیدهد و ازجدائیها‌شکایت می کند وازفراق ودوری مینالد . (۳) این‌تعبیر مارابیاد چندبیت اول مثنوی میاندازد که چون نی‌وجودآدمی‌از نیستان جدا شده از

History of western fhilosofhyv :page I65 -۱

» » page 162 -۲

۳- سیرحکمت جلداول صفحه ۳۸

جدائی شکایت سر میدهدوسینه شرحه شرحه‌ازفراق میجویدتاشرح درداشتیاق خوددهد .

افلاطونیون جدید که باید آنانرا پدر عرفان‌مسیحیت‌شمرد ،واصول عقائدشان‌راخمیرمایه‌تفکر عرفای‌ایران‌بعد ازاسلام‌نیزدانست،دارای‌عقائدی هستند که رویهمرفته بسیار نزدیك بآراء وعقائدصوفیان است ومسلماًعرفای اسلامی از این نحوه تفکر زیاد استفاده کرده‌اند . از فلوطن که سلسله‌جنبان اینگونه عقائد است وخود مردی آشنا بمشرب عرفان‌ومرتاض بوده است ، گفتار وسخنانی باقی مانده‌است که درعرفان بعد ازاسلام سخت‌مؤثر افتاده است .این‌مردوپیروانش معتقدند که حقیقت عالم یك‌چیز بیشتر نیست که اوواصل‌ومنشاءکل‌وجود است وسایر موجودات بطریق صادر اول‌ودوم ازاو جدا شده اند وبالاخره اینعالم تراوش وفیضانی از آن وجود مطلق ومبدء اول است وسرانجام نیز باو منتهی خواهد شد . وجهان را در دو قوس صعودی‌ونزولی مشاهده‌میکنند که‌هردوقوس بوجود باریتعالی‌یابعقیده او،آنکه فوق‌عقل وجانست، منتهی میشود .این وجود مبری از تعداد و شماره است وفوق علم ودرك وآنچه ما تصور میکنیم میباشد فکر وعقل وجان‌را نیز ببارگاه او راه نیست یابعبارهٔ عرفای‌ما:

آنچه اندیشی پذیرای فناست آنچه در اندیشه ناید آن خداست

ونیز فلوطن معتقد است که عقل کل شامل کلیه عقول جزئیه ونفس کل منشاء کلیه نفوس‌جزئی‌ است.جسم آخرین وپست‌ترین وضعیف‌ترین پرتووجودباریتعالی است ،و در ماده جز بیصورتی وزشتی وعیب و کثرت چیز دیگری نیست . روح درقوس نزولی ازعالم ملکوت بعالم‌ما آمده وگرفتارماده‌و تن‌شده است ، آنانکه طالبکارخدایند باید ازعالم مادی اعراض کرده ورو بسوی اوآرند وباتزکیه‌وتطهیر نفس قوس صعودی را پیموده بحق‌واصل‌شوند وبرای تزکیه نفس باید وارد در سلوك شد وآن سه مرحله دارد هنر و عشق‌وحکمت(۱)

شرح عقائد فلوطن‌وسایرنوافلاطونیان بسیار مفصل است ودرحوصله این مقال که بنایش براختصار وایجاز نهاده شده‌است نمی گنجد وغرض ازنقل این مختصر نیز چنانکه گذشت این‌بود که نظیرومانند اینگونه‌عقائد را بطور وضوح وآشکارا در آراءتصوف ایران میتوان یافت وبامختصر

۱ — سیر حکمت جلد اول صفحه ۹۲

مراجعه‌ای بیکی از کتب این فرقه بیکایك این عقائد بر میتوان خورد .

انا الحق گفتن «حسین بن منصور حلاج» وماعظم شانی گفتن «ابایزید-بسطامی» ولیس سوی الله فی جبتی «بوسعیدابی الخیر» از آن قماش سخنانی است که ازمکتب افلاطونیون جدید بمکتب عرفان راه یافته است عرفامانند این قوم خدارا بالاتر از همه چیز دانسته وبرتر ازخیال وقیاس وگمان وهم میدانند وراه وصول باورا درمراحل اولیه سلوك بوسیله تزکیه نفس ودر مراحل سیر بتوسط عشق میدانند چه عشق بعقیده عرفا اسطرلاب اسرار خداست وهر کس بآن دست یافت بنورباقی دست یافته است .

بعضی ازافکارفلسفه ایدآلیست چون تحرك دائمی ذرات وتغیر دائمی عالم و دگرگون شدن استمراری جهان، ویا آنچه مارادلخوش ویاناخوش میکند خیالی بیش نیست وعدم بازگشت موجود پس از تغییر شکل از مجرای طبیعی بحالت اولیه، واینکه بهشت وجهنم دومرحله از مراحل زندگی است نه‌دو محل ومکان علیحده‌ای، واینکه ترس ازمرك وترس ازفنا دراین عالم سدراه حقیقت است وامثال آنرا درآثارعرفا فراوان میتوان دید.(۱)

ازآنجا که تصوف پیرو مکتب ایدآلیست است ومانند معتقدین بآن مکتب جهان‌خارج راساخته و پرداخته ذهن‌انسان میداند خواه وناخواه در بسیاری ازمسائل با فلاسفه همراه است وبااینکه سعی بلیغ مینماید که‌خودرا باآراء فلاسفه آشنا نکند ولی بعلت قرار گرفتن دریك‌طریق ازلحاظ اصول عقائدمجبورشده‌است که درطرز استدلال‌خود ازآن‌مکتب نیز استفاده‌ها نماید.

بطور کلی تصوف نمیتواندطناب خودرا اززیربار فلسفه‌اشراق بیرون کشدچه‌مبانی تصوف بافلسفه‌اشراق چنان آمیخته‌است که باردیکی دیگری مردود خواهد بود. شایداقبال بعضی ازفیلسوفان قرن‌چهارم مانند «ابن سینا» ازعرفان نیز ازهمین مجری بوده‌است زیرابطوریکه درشرح‌حال اوخواهیم دید وی در اواخر عمر میخواسته‌است ازطریق فلسفه مشاء ونوع تفکرآنان عدول نماید وبفلسفه اشراق وبکیفیت آراء آنان بگراید.

عرفای ایران از منطق ارسطو بیشتر ازخطابیات و شعرآن‌استفاده کرده‌اندوصورت‌قیاسات‌ارسطوراحقاً درطرز ادای کلام‌عرفا کمترمیتوان‌دید درآثار ونوشته‌های عرفای قرون‌بعد مانند محی‌الدین عربی و صدرالدین قونوی که‌خودمکتب خاصی درعرفان دارند تااندازه‌ای نوع‌قیاسات منطقی

۱- رجوع کنید بکتب صوفیان

رامیتوان مشاهده کرد ولی عارفان قرن‌چهارم فقط بکسب اصطلاحات کفایت کرده اند و گاهی هم چون‌متکلمین دراثبات بیان خود از منطق استفاده نموده‌اند مثلا در اسرارالتوحید آمده است که «شیخ مارا وقتی درویشی سئوال کرد که یا شیخ عقل چیست شیخ ما گفت العقل آلة العبودیه بعقل اسرار ربوبیت نتوان یافت که وی محدثست و محدث رابقدیم راه نیست.» (۱)

عرفان امریست که با عواطف و احساسات بشر سروکار دارد نه با عقل و منطق او. عارفان پای استدلالیان را چوبین میانگارند و نردبان عقل‌را بی بنیاد و اساس میشمارند. بهمین جهت پیران طریقت و مرشدان خانقاهها سعی کرده‌اند که از خطابه و شعر که در برانگیختن عواطف و احساسات انسانی نقش مهمی‌را بازی میکنند حد اکثر استفاده را بنمایند و غالباً مطالب خودرا بصورت خطابه که بمناسبت موقع و مقام گاهی اقناعی وزمانی تمثیلی‌میشده است بیان نموده‌اند و بیشتر سعی کرده‌اند که آراء و عقائد خویش‌را درضمن حکایتی ویا روایتی و یا افسانه‌ای بیان کنند تا در ذهن شنوندگان بیشتر اثر کند و در دل‌آنها بیشتر نشیند. برای روشن شدن طرز بیان این طایفه بد نیست حکایتی کوچك از اسرار التوحید که از شیخ ابوسعید ابوالخیر صوفی‌قرن چهارم نقل‌شده است بیاوریم:

«وقتی زنبوری بموری رسید اورا دید که دانه گندم میبرد بخانه، وآن دانه زبرو زیر میشد وآن مور بااو زیر و زبر میآمد و بجهد وحیله بسیارآنرا میکشید ومردمان پای براو مینهادند و اورا خسته وافگارمی-کردند. آن زنبورآن موررا گفت که این‌چه سختیست ومشقت که تو از برای دانه‌ای بر خود نهاده‌ای واز برای یکدانه مختصر چندین مذلت میکشی. بیا تاببینی که من چگونه آسان میخورم واز چندین نعمت‌های بالذت بی-اینهمه مشقت نصیب میگیرم واز آنچه نیکوترو بهتر است وشایسته بمراد خویش بکارمیبرم. موردرا باخویشتن بدکان قصابی برد، جائی که گوشت نیکو وفربه تر بود بنشست، واز جائی که نازك تر بود سیر بخورد، وپاره‌ای فراهم آورد تاببرد، قصاب فراز آمد وکاردی بر وی زد وآن زنبور را بدونیمه کرد وبینداخت وآن زنبور بزمین افتاد وآن‌مور فراز آمدوپایش

۱- اسرارالتوحید صفحه ۲۵٤

بگرفت ومیکشید ومیگفت هر که آنجا نشیند که خواهد ومرادش بود چنانش کشند که نخواهد ومرادش نبود»(۱)

تمام کتب صوفیان اعم از کتبی که در تذکره احوال مشایخ خود نوشته اند، و یا کتابهائی که در شرح اصول عقائد خویش نگاشته اند، و یا رسالات وجزواتی که برای تبلیغ وارشاد خلق روزگار برشتهٔ تحریردر آورده اند، ازاین سبك وروش تجاوز ننموده اند . دراغلب این کتب کـه بافصیح ترین عبارات فارسی وعربی ولطیف ترین اشعار این دوزبان آمیخته است وحقاً گرانبهاترین گنجینه ادبی زبان فارسی وعربی بشمار میروند رموزعرفان ودقائق تصوف رادرضمن عبارات وحکایاتی سخت دلپسندودلنشین بیان کرده اند و کمتر پیرامون نحوه احتجاجات افلاطون واستدلالات ارسطووپیروان آنها گشته اندواگرهم ازعقائد آنان وافلاطونیون جدیدولاادریه (A gonosiste) استفاده کرده اند درطرز ادای کلام ازسبك وروش خویش عدول ننموده اند.

عارفان قرن سوم وچهارم که مسلماً از علم وفرهنك زمان نیز بهره-های کافی داشته اند ویابقول خودشان دانشمندی را پس پشت نهاده بودند سعی میکردند که درمجالس ومنابر خویش ازکل علوم زمان خود بروش وسبك جدیدی که عرفان پیش پای آنها نهاده بود استفاده کنند وبخلاف ظاهریان وطالب علمان مجلس ومنبر خودرا باشعار لطیف پارسی وعربی وعبارات دلنشین ایندو زبان وسیع بیامیزند بهمین علت سخنانشان سخت در دل مردمانی که بعلت اختناق محیط وفشارطبقات حاکمه ملجاء وپناه-گاهی میجستند در میگرفت وهر روز بانسبت خیره کننده ای بتعدادزاویه-نشینان وخانقاهیان میافزود .

درخاتمه این بحث باید گفت که تصوف وآراء وعقائد صوفیان درطی قرون متمادی تغییرات شگرفی یافته است وبحدی بروسعت آن افزوده شده است که اگر حقاً محقق عالیقدری عمری را درتحقیق وتتبع افکاروعقائد این قوم صرف کند شاید بتواند منظور اینطایفه را در چندین جلد کتاب بیان نماید. این سخن گزافه نیست چه این مسلك باریشه های عمیقی که در طی اعصار وقرون ازقدیمترین ایام پیدا کرده است ، واستفاده هائی که از کل علوم بشر تاالی الحال نموده است ، وتغییرات شگرف وعجیبی که درطی قرون متمادی ازدورترین ادوار علمی بشر تاحال کرده است، بحدی وسعت

۱ - اسرارالتوحید صفحه ۲۳۰

یافته که برای توضیح وتشریح همه آنها بقول مولانا جلال الدین محمد بلخی
یك دهان خواهد بپهنای فلك . بنابراین دراین مقال که اساس و بنیاد آن
براختصار نهاده شده است مسلم است هزاریك آراء وعقائد این قوم که
شاید بعلت ریشه‌های عمیقش هزاران سال بردل وجان مردمان حکمرانی
کرده‌اند بیان نشد ونباید هم ازاین وجیزه توقع چنان مهمی را داشت.

مذاهب غیر اسلام

درتاریخ اسلام بمردمان بیشماری برمیخوریم که در
ممالك اسلامی زندگانی میکردند ولی بکیش قدیم
خویش باقی بودند اینعده بدودسته بزرك تقسیم می-
شدند . اول آنهائی که علناً بمذهب قدیم خویش علاقه نشان میدادند وحاضر
نبودند که مسلمان شوند ودر اغلب شهرها وولایات کشورهای اسلامی به
صورت اقلیت‌هائی پراکنده بودند ومسلمانان نیز آنهارا اهل ذمه مینامیدند
مانند یهود ومسیحیون وزرتشتیان ومانویان وغیره که با پرداخت جزیه به
شرحی که درتواریخ مذکور است مذهب خویش را از مسلمانان بازمی-
خریدند ودر کنائس وآتشکده‌ها وکلیساهای خویش سنن مذهب خود را
بجا میآوردند وبادامه مذاهب خویش مشغول بودند .

دسته دیگری نیز درداخل مسلمانان وجود داشت که ظاهراً مسلمان
بودندولی درباطن و سر ، هیچ ایمانی باسلام ومسلمانی نداشتندو باتشکیلات
مرتب و منظمی که درست کرده بودند درتخریب مبانی اسلام ورد اصول
این‌مذهب‌میکوشیدند . ایندسته که در تاریخ اسلام بزنادقه موسوم شدند
چنانکه خواهیم‌دید ازتمام مقدورات برای ازبین بردن اسلام استفاده کردند .

زنادقه جمع زندیق است ودر وجه تسمیه این اسم محققین اسلامی
زیاد بحث کرده‌اند واغلب راه‌خطا رفته‌اند ولی محققین اروپائی این لفظرا مشتق
ازکلمه‌زندمیدانند که‌دراوستا بصورت [illegible] dg anti و در
زبان‌پهلوی [illegible] zant نقل شده است.جای بحث نیست که زند تفسیری
بوده‌است که براوستای زرتشتیان نوشته‌شده بودو بطور کلی این لفظ بمعنی
شرح وتفسیر وتوضیح دراوستاوزبان پهلوی هردو آمده‌است .

مسعودی اولین کسی است از محققین دوره اسلام که زند را تفسیر
اوستا میداند ومیگوید لفظ زندیق ازاین کلمه مشتق شده است واززمان
«مانی» این کلمه‌را به پیروان وی‌اطلاق میکردندو آنهارا «زندیقی» می-
نامیدند وبعدها کسانیرا که ازمتن اوستا منحرف شده وپیروی از زند یعنی

تفسیر اوستا میگرده اند نیز بزندیق موسوم شده‌اند واعراب این لقب را بتمام ایرانیان غیر مسلمان اطلاق مینمودند . (۱)

در بعضی ازمتون دینی عهدساسانیان زندیك بصورت پیغمبر جادوان وتنها وسیله جادوگری در آمده است (۲) چنانکه‌در کتاب‌شایست نشایست «زندیك» را مذهبی غیر از مذهب زرتشت شمرده است وآنرا در زمره دین یهودان وترسایان ذکر کرده است (۳) بموجب روایات لفظ زندیك دراواخر عهد ساسانیان بکسانی اطلاق میشده‌است که بطور کلی بخدا و بهشت ودوزخ وروز رستاخیز وکل مبانی ومبادی دین و اصول و فروع آن‌معتقد نبوده اند .ودردانای مینوخرد زندیق کسی است که باهریمن و دیوان‌معتقداست (٤)

بنابراین لفظزندیق ازمستحدثات اسلام‌نیست و پیش‌از اسلام نیز در ایران‌زمان‌ساسانی این‌کلمه مصطلح بوده است وبکسانی اطلاق میشده که ازدین رسمی کشور متابعت وپیروی نمیکرده‌اند . بدیهی است که درچنین وضعی روحانیون رسمی کشورها هرنسبت ناروائی که بتوانند بچنان کسانی میدهند چنانکه پیروان مذهب سنت و جماعت در اسلام نسبت‌هائی بزنادقه دادند که حقاً هزاریك آنها واقعیت نداشته است درعهد ساسانی نیز این طایفه‌بجادوگری وپرستش اهریمن وعبادت‌دیوان وامثال آنهامتهم شدند.

درعهد اسلام زندیق اول بکسانی اطلاق میشد که باین‌مذهب اعتقادی نداشتند وباتبلیغات وتشکیلات منظم خودسعی میکردند که مسلمانان رانیز ازاین کیش خارج نمایند ولی کم کم دامنه‌این لفظ وسعت‌یافت وبهر کس که اندك مخالفتی بادین‌اسلام مینمود اطلاق میشد در قرن سوم و چهارم لفظ زندیق بهر کس که واجد ادیان‌قدیم بود، ویااصولا بهیچ‌مذهبی اعتقادنداشت ویااز نظرداشتن افکارفلسفی زیربار‌دین نمیرفت، اطلاق میشد ودامنه این اطلاق بحدی‌وسیع شد که حتی‌شیعیان امامیه و اسماعیلیه را نیز گاهی باین لفظ میخواندند . ولی بطور کلی کلمه‌زندیق علم‌بود برای پیروان مانی و مرقیون وابن‌دیصان وگاهی سمنیه که مختصراً بآنها اشاره خواهدشد .

۱ - مروج‌الذهب جلد صفحه

۲- Pahlavi Yasna. 60/11(Spiegel)

۳ - کتاب شایست نشایست فصل ششم بند «۷»

٤- Danau maiynyo Kharad XXXIV،16

« مرقیون » یکی از دانشمندان مسیحی است که درقرن دوم میلادی میزیسته است وبعلت داشتن اعتقادات نوی ازجامعه مسیحیت رانده‌شده‌بود او بثنویت یعنی اصل نوروظلمت معتقدبود ومیگفت که این‌دواصل بعلت تضادی که باهم دارند باعث‌وجودعالم شده‌اند و بوجود ثالثی نیز معتقدبود که میکوشد بین این‌دوضد آشتی ناپذیر را آشتی دهد. مرقیون‌قسمت‌عمده‌ای‌ازتوراةوانجیل‌را منکر بودومیگفت آن قسمت‌ها آسمانی نیستند. اوعالم رابسه‌طبقه اعلی‌ووسطی واسفل تقسیم میکرد طبقه اول را محل خدا میدانست وطبقه وسطی را که بربالای زمین قرار گرفته است حوزه قدرت خالق میدانست که انسان را بصورت خودش آفرید وطبقه‌اسفل رامحل ماده‌میدانست . (۱)

«ابن‌دیصان» اصلا ایرانیست وابتدابدین مسیح گروید وحتی باآراء وعقائد مرقیون مبارزات شدیدی کرد ولی بعدها عیسویان اورا بجرم‌آوردن بدعت دردین مرتدشمردند وازجامعه خود طردش کردند . اومردی منجم و شاعر بوده‌است وبه‌ثنویت یعنی‌دواصل نور وظلمت و کشش‌و کوشش وجنك وجدال این‌دو اصل متضاد بایکدیگر معتقد بود که اولی را عامل خیر و نیکی‌ودومی راعامل‌شروفسادمیدانست. مانی‌ازاصول‌عقائداوومرقیون‌استفاده های زیاد برده‌است که نقل آن ازموضوع‌ماخارجست . (۲)

«سمنیه» از مذاهب هندیست که پیروان آن بتناسخ وبازگشت روح عقیده داشته‌اند عالم رانیز قدیم میدانستند وباستدلال‌ومنطق واصالت عقل معتقد نبودند ومیگفتند جهانرا فقط باید باهمین حواس ظاهر درك کردوالا راه‌دیگری برای‌درك جهان نیست (۳)

«مانویه» به‌پیروان «مانی» (۲۱۵-۲۱۶ میلادی) اطلاق میشد که ازهمان دیرزمان تاقرن هفتم‌هجری و۱۳ میلادی پیروان کثیری پیدا کرد که درسراسر آسیا و اروپا پراکنده بودند ، مانی‌نیز بدواصل نور وظلمت که

۱- برای اطلاع بیشتری ازاصول عقائد اورجوع کنید به‌شهرستانی حاشیه‌الفصل جلددوم‌صفحه ۷۱ والفصل جلداول صفحه ۳۶ والفهرست ابن‌ندیم صفحه ۳۳۹ وسایر کتب آراء وعقائد

۲- مروج‌الذهب جلدهشتم صفحه ۹۲۳ و شهرستانی‌حاشیه‌الفصل جلد دوم‌صفحه ۷۰ وتلبیس ابلیس‌صفحه ۴۷

۳- برای اطلاع بر کیفیت آراء شان‌مراجعه کنید به «الفرق‌بین‌الفرق» صفحه ۳۴۶ والفهرست صفحه ۳۴۵

اولی منشاء خیروخوبی و دومی منشأ شراست معتقد بود. وبامتزاج این دو منشأ خوبی وبدی و نیکی وزشتی درعالم ماده اعتقاد داشت وبتنازع این دو اصل که سرانجام بفتح وغلبه نورخاتمه خواهد پذیرفت نیز معتقد بود. مذهب مانی بعبادت وریاضت وسیروسلوك وغیره نیز معتقد بود، منتهی عبادات را در حدعده‌ای معدود میشمرد که روحانیون این مذهب را تشکیل میدادند و بقیه مردمان ازحدود ورسوم آزاد بودند. (۱)

اصول عقائد این مذاهب که اغلبشان تقریباً یکیست باین اختصار بر گزار شد تاازبنای این مقال که بر ایجاز و اختصار گذاشته شده است عدولی نشود والامحققین شرقی وغربی درشرح و توضیح آراء و عقائد این مذاهب کتابها ومقالات مفصلی پرداخته‌اند که بدون مراجعه بآن‌ها نمیتوان بکیفیت این مذاهب و تأثیر آنها دراصول اجتماعی و سیاسی قرون سالفه پی برد. بدیهی است که نقل آنهمه اقوال درحوصله این کتاب نخواهد گنجید. ناگزیر برای روشن‌شدن اذهان خوانندگان باین چند سطر درباره آراء و عقائد این مذاهب بسنده شد تادرتوضیح مطالبی که ذیلا بیان خواهد شد اشکالی رخ ندهد.

این مذاهب بشرحی که درتاریخ قرون‌سوم وچهارم هجری باید دید درممالك اسلامی وغیراسلامی مانند مصروشام و ایران و چین وهند خاصه خراسان وماوراء النهر رواج کامل داشت و مردمان کثیری پیرو آراء و عقائد این‌مذاهب بودند. وضمناً بعلت ترجمه علوم وفلسفه ورسوخ آن در میان روشنفکران جامعه اسلامی نیزعده‌ای پیداشدند که مذهب عقلی رابر مذهب نقلی ترجیح مینهادند وزیربار هیچ کیش ودینی نمیرفتند. این مردمان که‌جمعاً بعلت داشتن عقائدی غیرعقائد اسلام بعلتی که‌شرح داده خواهد شد با کیش رسمی کشورهای اسلامی معارضه ومبارزه میکردند باسم‌زندیق وجمعش زنادقه خوانده شدند.

زنادقه درعهد امویان اهمیتی را که در زمان عباسیان کسب کردند واجد نبودند زیرا که وضع‌سیاسی بنوامیه که دولتی کاملا عربی بود، وقدرت‌و نفوذ فوق‌العاده آنها که بعلت فتوحات ممتد مسلمانان درشرق وغرب‌دنیای

---

۱ - رجوع کنید به‌شهرستانی حاشیه‌الفصل جلددوم صفحه ۵۲و۵۶ و بیان‌الادیان صفحه۱۷وفجرالاسلام جلداول‌صفحه۱۲۳ومجله‌دانشکده‌معقول‌و منقول شماره‌سوم فروردین سال۱۳۱۵ صفحه۳۳

آنروز حاصل شده بود، واستبداد ولات ورجال و رؤسای آنها که همه عرب بودند، و بنیان گذاری اصول اقتصادی اسلام در ممالک مفتوحه وامثال آن همه گونه راهی را براین اقلیت‌ها ومذاهب و مسالك مختلف مسدود نموده بود. وحکومت بنوامیه دراوج قدرت خود هیچگونه حقی را برای ادیان ومذاهب دیگر نمیشناخت مگردر حدودیکه اسلام معین نموده بود که آن گرفتن جزیه ازغیر مسلمان وبجاآوردن تشریفات وسننی بود که نقل آن از موضوع ماخارجست.

بشرحی که درفصل دوم این مقال گذشت عدم توجه بنوامیه بمبانی دین وجور واعتساف عاملان آنها درایران و بهم خوردن اوضاع اقتصادی مردمان این سامان، وعلل دیگری که نقلش در اینجا باعث اطناب کلام خواهد شد، دست بهم داد وایرانیان راکه خیال میکردند باگردن نهادن باحکام اسلام ازوضع وحشتناك اواخر عهد ساسانیان خواهند رهید وادار بیك سلسله قیام هائی نمود که بمختصری ازآنها قبلا اشاره‌شد. همزمان با این قیام ها درگوشه‌وکنار ایران فرقه‌هائی که حتی در عهد ساسانیان نیز بعلت های اقتصادی وسیاسی روزخوشی ندیده بودند بجنب وجوش افتادند وباکسانی که میخواستند ازراه‌دعوت وتبلیغ بااسلام مبارزه نمایندهم‌آهنك شدند ودرصدد برآمدند که مگربابرانداختن اصول ومبانی اسلام‌آب‌رفته رابجوی بازآرندوخودرا ازاستعماروحشتناك اعراب برهانند.

بطوریکه گفته‌شدحکومت بنوعباس با همت ایرانیان‌روی کارآمد.ولی بزودی همان‌قیام کنندگان‌اولیه که‌تنهاآرزوشان بدست‌آوردن حق‌حاکمیت بود بخوبی درك کردند که‌ازانتقال‌خلافت نه‌تنها به نتیجه‌ای نرسیدند بلکه اسلام درشوکت‌واقتدارخود باقیماند واعراب باسم دیگری‌برآنان‌حکومت نمودندو باستعمارسخت‌تری دچار گردیدند. بدون توجه بعلل ناکامی های خود خیال کردند که علت العلل‌همه محرومیتهای آنان مذهب اسلام است. بنا براین‌سعی نمودند که بانشرعقائد مثبت«زرتشت» و«مانی» و«مزدك» و «مرقیون»و «ابن‌دیصان»و«سمنیه» وسایر مذاهب قبل ازاسلام و ترجمه کتب علمی وفلسفی و روشن کردن اذهان توده های ایرانی بلکه بتوانند بمقصوداصلی خویش‌نائل آیند.

بهمین مناسبت‌ازعهد«ابی‌جعفرمنصور»دومین‌خلیفه عباسیان‌بمردمانی برمیخوریم که دربلاد معتبر اسلام حتی کوفه وبصره که مرکز اجتماع علما

و دانشمندان بود بنشر عقائد خود مشغولند(۱). کار این قوم درعهد «مهدی» خلیفه سوم عباسیان بالا گرفت واعراب ومسلمانان در آن هنگام متوجه شدند که زنادقه در زیرظاهر آراسته خود چه حربه وحشتناکی برای برانداختن آنها تهیه دیده‌اند. بهمین مناسبت هیئت حاکمه وقت که بقای خودرا در سرکوبی هر نوع تمردی میدید گرد «مهدی» جمع شدند واورادر برانداختن زنادقه که شهرتی بسزایافته بودند تحریص وتشویق نمودند و «مهدی» با قتل عام های شدید و نهب و غارتهای بی حساب بااین طایفه روبرو شدوتا زنده بود آنی ازسر کوبی اینطایفه که حقاً بزرگترین دشمن اسلام ودر نتیجه خاندان عباسی بودند کمر بست.

کینه «مهدی» رانسبت بـاین طایفه ازوصیتی که به پسرش« موسی » نموده است میتوان دریافت. اوروزی بر پسرخود وارد شد و دید که یکی اززنادقه درنزد او نشسته است فوری امر کرد تاآن زندیق را ازآن خانه بیرون کردند وآناً سراز تنش برداشتند وجسدش را بدار آویختند. سپس روی بپسرش کردو گفت «اگرخدا نا کرده برتومشتبه شود که این فرقه ضاله که درظاهر مردمان را بحسن اخلاق واجتناب از فواحش وزهد و ورع و تهیه توشه آخرت دعوت میکنند برحقند، راه خطارفته‌ای چه سرانجام دعوت آنان بتحریم گوشتخواری و کشتن حشرات وهوام وپرستش دوخدای نورو ظلمت خواهد انجامید. آنها بازدواج محارم واغتسال ببول وسرقت اطفال باسم اینکه باید آنان را تربیت کرد وازظلمت بنورهدایت نمود معتقدند. تو باید برای استحکام منصب خودهرجا که یکی از آنان را یافتی با تازیانه ازخوددور کنی ویابا شمشیرسرش را ازتنش برگیری چه من جدت «عباس» رادرخواب دیدم که مرا بدوشمشیرمقلد نمود وبقتل عام اصحاب نور وظلمت امر کرد»، «موسی» نیز پس‌ازده ماه که از این وصیت گذشت بقتل عام زنادقه پرداخت وتصمیم گرفت تابنیادآنان را براندازد (۲)

«مهدی» هر کجا که یکتن‌ازاین قبیل مردمان‌رامییافت و یابهر کس که این تهمت را می بستند دست رسی پیدا میکرد اورا ازمیان برمیداشت. مثلا روزی که ببصره‌واردشد «حمودیه» بااو بودوباو گفتند که این مردزندیق است «مهدی» بدون هیچ سؤال و جوابی امر کرد که اورا چندان تازیانه

۱- طبری جلد نهم صفحه ۳۰۸

۲- طبری جلد دهم صفحه ٤۲

زندکه مشرف بموت شد (۱) این حمودیه از بزرگان زنادقه بود وپس از فوت «عمر کلواذی» که صاحب الزنادقه نام داشت جای اورا گرفت(۲) و بعلت حشمتی که دردستگاه مهدی داشت تا آنجا که توانست ازمساعدت بهم-فکران خود کوتاهی نکرد. «مهدی» دوبار یکی درسال ۱۶۳ در بغداد(۳)و یکبار ۱۶۹ درمکه(٤)جمع کثیری ازاین طایفه راقتل عام کرد.

زنادقه هم درمقابل سخت گیریهای «مهدی» و سایر خاندان عباسی عقب نشینی نکردند وعلمای آنها مانند «عبدالله بن مقفع» ودیگران بترجمه کتب «مانی»و «ابن دیصان» و « مرقیون » وغیره از متون پهلوی همت گماشتند.و بزرگانشان مانند «حمادعجرد»و « یحیی بن زیاد»و «مطیع بن ایاس» و «ابن ابوالعوجا» وغیرهم درانتشار آن کتب ودعوت خلق بمرام ومسلك خویش با تشکیلاتی بسیار مرتب ومنظم وسری بمبارزه بااسلام ودستگاه هیئت ها که برخاستند (۵) وچنان آشوبی ازقرن دوم تاهفتم هجری درممالك اسلام برپا کردند که شرح آنرا درتواریخ زمان بایددید.

عباسیان نیز بشهادت تاریخ یکی پس ازدیگری تا آنجا که تیغشان میبرید این طایفه راگردن میزدند وخاندانشان را بربادمیدادند.«هارون-الرشید» چون بخلافت رسید تمام زندانیان عادی وسیاسی را درقلمرو حکومت خود عفونمود و مرخص کرد جز زنادقه‌را که‌ازجمله آنها «یونس-بن‌فردة»و «یزیدبن فیض»از بزرگان ومشاهیراین طایفه بودند (٦)

«مامون» عباسی ده نفر ازاهالی بصره را بجرم زندقه بگرفت و محاکمه شان نمود آنها انکار کردند امر کرد تاصورت «مانی » را پیش آنان بردند تااورا نفی کنند ولعنت نمایند ونیز گفت اگر شما مانوی نیستید مرغ آبی را سر ببرید ولی آن جمع ابا کردند و « مامون»امر کردتا همه را بقتل رسانیدند.(۷)

---

۱ -أغانی جلدسوم صفحه ۷۳
۲ - طبری جلد ده صفحه ۱۰
۳- شذرات جلداول صفحه۲۵۷
٤ - طبری جلد دهم صفحه ۲۳
۵ - مسعودی جلد دوم صفحه ۴۰۱
٦- طبری جلد دهم صفحه ۵۰
۷ - مسعودی جلد دوم صفحه ۲٤۹

«افشین» وزیر مشهور «معتصم» عباسی جانشین «مأمون» مانوی بود وبشرحی که در تواریخ باید دید اورا محاکمه کردند وشش تهمت بر او بستند که همه ازاصول زنادقه بشمار میرفت وسرانجام وی‌را درزندان بوسیله گرسنگی وتشنگی کشتند ونعشش را بردار کشیدند وپس‌ازچندی سوختند (۱) سراسر تاریخ قرن دوم تا پنجم هجری پراست از اعمال وحشیانه‌ای که خلفای عباسی با این طایفه نموده‌اند که نمونه‌ای ازآن دربالا ذکر شد.

اعراض هیئت حاکمه مسلمانان از زنادقه وبالاگرفتن این خصومت به علت‌مبارزه شدیدی که زنادقه شروع کردند باعث شد که هر کس با کسی‌خورده‌حسابی داشت اورابزندقه متهم کند ودرسراینگونه مطالب نیز چه خونهای ناروائی که ریخته‌شدوچه‌خاندانهائی که بربادرفت. زیرا تهمت زندقه بخصوص در قرن سوم جنبه سیاسی بخود گرفته بود و هر کس که کوچکترین مخالفتی بادستگاه حاکم وقت مینمود ویا کمترین اظهاری را درمخالفت باسیاست زمان میکرد بتهمت زندقه گرفتار میشد و سرانجام کار او وخانواده‌اش معلوم بود. بهمین مناسبت این کلمه در آنروزگاران هم ازلحاظ مبارزه شدید زنادقه با اصول اسلام وهم ازجهت باز بودن میدان تهمت و افترا وحشت عظیمی برپا کرده بود که شرح آنرا در تواریخ آن عهد باید دید.

«ابوالفرج اصفهانی» درزمینه این موضوع حکایتی دارد که نقل آن دراینجابدنیست.درزمان «مهدی عباسی» شاعری بوده‌است بنام «آدم بن‌- عبدالعزیز» نوادهٔ «عمر بن عبدالعزیز» خلیفه مشهوراموی که مردی عاشق پیشه‌وشاعر ومفرط درشرابخواری وغلام بارگی‌بود روزی درحین‌شراب‌- خواری‌ساقی‌نامه‌ای ساخته بود بمطلع‌زیر:

اسقنی واسق خلیلی — فی مدی اللیل الطویلی
لونها اصفر صاف — و هی کالمسك القیل

تاآخر شعر،روزی یکی‌ازخوانندگان‌دربار «مهدی»یکی‌ازابیات این ساقی نامه را پیش او خواند - «مهدی» پرسید این‌شعر از کیست؟ گفتند از فلان کس فرستاد تا«آدم بن عبدالعزیز» را آوردند و گفت آیا تو هم زندیق شده‌ای؟ هرچه شاعر بیچاره لابه وزاری کرد که من مردی قرشیم وزندیق نمیتوانم شد واین‌شعررا درحالت مستی‌وسرخوشی وجنون سروده‌ام فایدئی

۱- طبری جلددهم صفحه۳۰۳ وابن‌اثیر جلدششم صفحه۱۹

نبخشید «مهدی» امر کرد تااورا سیصدتازیانه بزنند که مگر بزندقه‌خویش اقرار کند . ولی شاعر بیچاره چون حقاً آن اشعاررا از سر بیخودی سروده بود اقرار بزندقه‌ای که هرگز از ترس ووحشت شاعرانه پیرامون آن نگشته بود ننمود ولی نتیجه آن سیصدتازیانه آن‌شد که از آن پس شراب ننوشید وشعری نگفت . (۱)

سراسر بیست جلد کتاب اغانی پراست از اینگونه حکایات که خلفای بغداد وعاملین آنها مردمانرا بیهوده بجرم زندقه میگرفتندومیکشتند یازیر تازیانه بدنشان را خردمینمودند ویا بمال‌وناموسشان باین‌جرم عظیم‌!دست اندازی میکردند .

از مطالعه این روایات چنین نتیجه میگیریم که زندقه از قرن دوم ببعد موضوعی بسیارمهم بوده‌است که هیئت های حاکمه وقت با این شدت وقساوت باآن مبارزه مینموده‌اند . حق‌هم همین‌است چه این مسلك بعلت راهنمائی‌های پیشوایانش که اکثر ازعلمای طراز اول ایرانی نژاد بودند روزبروز نه‌تنها درمیان توده مردمان سرزمین ایران نفوذمینمود بلکه‌در میان قوم عرب وحتی خاندان متمتع قریش نیزپیش میرفت ومسلم است که درمقابل نفوذبی‌سابقه این‌مسلك که باهمه چیزعرب حتی‌زبان‌آن نیزمبارزه میکرد وتیشه بریشه تمام قواعد وسنن‌اسلام و عرب میزد خاندان عباسیان وعمال وخدمتگذاران آنها که تنها راه ارتزاقشان وجود آن خاندان بود ساکت نمی‌نشستند وبمبارزه‌ای چنان وحشتناك که قسی‌القلب ترین مردمان را مشمئزمیکرد برمیخاستند .

بطوریکه اشاره شد زنادقه بدودسته از مردمان قرن سوم و چهارم بایداطلاق شود . یکی پیروان مذهب مانی‌ومتفرعات‌آن که دردوره‌تسلط اسلام بعلت نفوذاین‌مذهب ازاظهار علنی‌آراء وعقائد خود ممنوع بودند و دیگر آندسته ازعلماودانشمندانی بدون دین‌وآئین که‌میخواستند بارخنه کردن دراسلام آنرا تباه‌وفاسدسازند.این‌طایفه که غرضشان‌ازدسته اول‌سهمگین‌تر ودرعین‌حال مخفی‌تر بود تنهاراهی که برای افساد دردین‌اسلام یافتنداین بود که درلباس‌اسلام وظاهر آراسته بایمان بنشرعقائدخودبپردازند . بهمین جهت بزرگان‌این‌قوم مانند«حمادعجرد»و«بشارشاعر» و«ایاس‌بن‌مطیع» و دیگران باظاهری مسلمان بپراکندن کتبی مبنی بر مثالب عرب وفساد

---

۱ - اغانی جلدچهاردهم صفحه ٦۱

احکام اسلام وردقرآن واحادیث مصطفی درمیان مردمان مشغول شدندواز اینراه بزرگترین ضربه‌را باسلام ومسلمانی‌واردآوردند.

اکثر زنادقه را ایرانیان تشکیل میدادند و «ابوالفرج اصفهانی» نام بسیاری ازآنهارا دراغانی خودذکرنموده‌است وقصص وحکایات زیادی هم از آنان نقل کرده است. این اشخاص باتسلط کاملی که درعلوم وفلسفه داشتند بجان مسلمانان افتاده بودند ویکایك آراء وعقائدشان را بقوهٔ برهان ومنطق ردمینمودند وضمناً باانتشارمقالات و رسالات خویش آراء وافکار خودرا در دسترس عامه میگذاشتند. کتابهـای‌خود را روی بهترین کاغذ،با بهترین خط وسیاهترین و براقترین مرکب هامینوشتند (۱)

عقائدآنها که‌روی‌اعتقادبدواصل متضادنوروظلمت‌ومنع گوشتخواری، و فوائد گیاهخواری واتکاء بعقل وفلسفه وپرهیز ازتقلید دورمیزد در این کتب ورسالات کاملاواضح وآشکارا بیان شده‌بود. نحوه استدلال آنهارا «جاحظ» در کتاب‌الحیوان خودچنین نقل کرده است که زنادقه در موضوع ترحم بحیوانات دررساله‌های خود نوشته‌اند کسی که بسك رحم نکند بآهو قطعاً رحم نخواهد کرد و کسی که بآهو رحم نکند ببزغاله نیزرحم نخواهدنمود وآنکه بزغاله راسرببرد بگنجشك ترحم نخواهد فرمودوآنکه بگنجشك نیزترحم ننماید مسلماً بطفل کوچك هم‌رحم نمی کند و کسی که بطفل رحم ننماید به‌بزرك‌ها هم‌ترحمی نخواهد داشت. (۲)

این‌طرز بیان‌زنادقه مارابچگونگی مبارزه‌آنها بااسلام آشنامیسازد چه‌مسلمان‌بطوریکه‌مشهود است‌برای تهیه گوشت مجبوراست که‌بکشتار گاو و گوسفند وسایر چارپایانی که درشرع حلال شمرده شده‌است‌دست بزند. زنادقه ازهمین کشتن حیوانات و نجس‌بودن سك دراسلام استفاده کرده و دامنه آنرا تاب‌آدم کشی وقتل‌نفس کشانیده‌اند.

زنادقه بطوریکه اشاره شدازکل‌علوم مثبته برای انتشار دعوت‌خود استفاده میکردند وازاین راه‌اشکال عظیمی برای مسلمانان تولیده‌ینمودند تاآنجا که «مهدی» پس‌ازانتشار کتب «ابن‌دیصان» و «مرقیون» جمعی‌از مسلمانان راواداشت که بررد آن کتب رسالاتی‌بنویسندوشبهاتی را که‌آنها

۱ - کتاب‌الحیوان جاحظ جلداول صفحه ۲۹

۲ - کتاب‌الحیوان جاحظ‌جلدچهارم صفحه ۱۳۶

نموده بودند رد نمایند (۱) و بعدها «هارون‌الرشید» و «مأمون» عده زیادی ازمسلمانان راوادار کردند که بررد مقالات زنادقه کتب و رسائلی بنویسند . ازطرف دیگر فرق‌متعدد اسلام خاصه شیعه‌ومعتزله برای‌حفظ آراء وعقائد خودمجبور شدند که از همان حربه‌ای که زنادقه برضد آنها بکار میبردند استفاده نمایند وازاین راه فلسفه وارد دین اسلام شد و پایه علم کلام گذاشته شد وازاین طریق مسلمانان دانشمندی پابعرصه ظهور نهادند که بعلت تسلطشان بفلسفه وسایر فروع آن بمتکلمین مشهور شدند .

زنادقه که در ظاهر به آداب اسلام آراسته بودند بنشر کتبی مانند امثال «بوذرجمهر» ویاعهود «اردشیر بابکان» ویارسالات «ابن‌مقفع» واقاویل «مزدك» وانتشار کتبی مانند کلیله‌ودمنه وامثال آن‌میپرداختند.

آنهادر ظاهر از «ابن‌عباس» درعلم بتأویل واز «معاذبن‌جبل» صحابی مشهور پیغمبر درعلم بحلال وحرام واز «علی‌بن ابی‌طالب» درجزاوقضاوت احکام واز «ابوهذیل علاف» درجر وطفره واز «ابراهیم‌بن سیار» در مجانسات واز «حسین‌نجار» درعبادات‌واز «اصمعی» و «ابوعبیده» درمعرفت لغات وفنون ادب روایت مینمودند . (۲)

زنادقه عملشان این بود که آیات قرآن را مردود میشماردند وبآن کتاب آسمانی‌دق‌وطعن میزدند واخبارپیغمبررا تکذیب‌مینمودندوآثاراورا بباد مسخره میگرفتند . واگر درمجلسشان کسی‌ازفضائل قرآن ویاحدیث مصطفی سخنی میگفت بر خفت عقل گوینده حمل میکردند واورا مسخره مینمودند وغالباً در مجالس خود از سیاست « اردشیر بابکان » و تدبیر «انوشیروان» ودوام امپراطوری ساسانیان سخن میراندند. آنها محکمات قرآن‌را رد مینمودند وآنچه دیده آنرا درك نتواند کرد رد میکردند و برای اثبات عقائد خویش ازمنطق حداکثر استفاده را مینمودند. (۳)

زنادقه باکینه عجیبی بخرابکاری در کل آثار اسلام مشغول بودند و بوسائل مختلف میکوشیدند که کل افتخارات عرب‌را لجن‌مال کنند . مثلا بجعل حدیث میپرداختند واحادیث زیادی از قول پیغمبر وامامان شیعه و « ابن عباس » و دیگران میساختند و در کتب حدیث وارد مینمودند .

«عبدالکریم‌بن ابی‌العوجاء »هنگامیکه «منصور» خلیفه او را محکوم بقتل

۱- مروج‌الذهب جلدهشتم صفحه۲۹۳

۲ و۳- رسائل جاحظ صفحه ٤۲

کرداقرار نمود که چهارهزار حدیث جعل کرده است وباسم پیغمبر وائمه و دیگران در کتب احادیث وارد نموده است . (۱)

«حمادالراویه» یکی دیگر از زنادقه تاتوانست درلغت وادب عرب نفوذ کرد وآنرا خراب نمود . «حمادعجرد» و «بشاربرد» شاعر معروف نیز بطوریکه درشرح احوالشان باید دید شعر عرب را مخدوش کردند و باجعل اشعار ووارد کردن افکار زندقه آنرا تباه نمودند . در سایر آثار دیگری که اعراب بآن افتخار میکردند مانند علم انساب وستاره شناسی وغیره نیز چندان فساد وتباهی کردند که حقاً امروز برای محققین تحقیق در آثارعرب جاهلی وجدا کردن روایات صحیح از سقیم کار بسیاردشواریست.

اینطایفه گاهی علناً هم بمخالفت اسلام تظاهر مینمودند چنانکه «یزدان پسر باذان» کاتب «یقطین» عامل مشهور «مهدی عباسی» هنگامی که درمکه مسلمانان هروله میکردند وفریاد میکشیدند گفت «چقدرشبیه بگاوی هستند که گرد سنك عصاری میگردند .» (۲)

«بلعمی» از قول اینطایفه نقل کرده است که آنها آشکارا «چون مسلمانان نماز کردندی گفتندی که مثل شتران بقطار ایستاده اند ، وچون بر کوع وسجود فرو رفتندی گفتندی کون سوی خدای آسمان کردندی ، وبمکه شدندی بحج از بهر آنکه حج ومناسك آنرا بخندیدندی ، چون بصفا ومروه شدندی گفتندی که این مردمان چه گم کرده‌اند که بدین کوه‌ها میدوند. » (۳)

زنادقه علاوه براینکه درمیان ایرانیان نفوذ کردند بسیاری ازاعراب خاصه قریش وحتی ازخاندان عباسیان را نیزدعوت نمودندوآنانرا بکیش خویش وارد کردند مانند «عبدالله بن داود» نواده عباس عموی پیغمبر و «یعقوب بن عقیل» (٤) ازنبیرگان «عبدالمطلب» جدپیغمبر و «حسین بن-عبدالله بن عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن معاویه» (٥) نواده «ابی طالب»

---

۱ - امالی شیخ مرتضی جلد اول صفحه ۸۱
۲ — طبری جلدده صفحه ۲۳
۳ - بلعمی صفحه ۷۵۱
٤ - » » »
٥ - اغانی جلد یازدهم صفحه ۷۵

و «یقطین» و «علی» پسرش که از ندما و نزدیکان «مهدی» بود وصد ها نفردیگر که اسامی آنانرا در تواریخ آن عهد باید دید وحتی «داود بن علی» و «یعقوب بن فضل» که هر دو از نوادگان عبدالمطلب جد پیغمبر بودند در نزد «مهدی» بزندقه خود اقرار کردند . (۱)

این اشخاص همه ازسادات قریش و بنی هاشم و بنی عباس وازبزرگان دستگاه خلافت عباسیان بودند ومعلوم است که بازندیق شدن این جمع چه وحشتی دردستگاه هیئت حاکمه زمان پیدا میشد .

زندقه که درطی قرون متمادی بطوری که گذشت معنی وسیع تری پیدا کرده بوددرقرن چهارم بمعنی مطلق کافر وملحد که بهیچ دین وآئینی پابند نباشد ویا بکسانی که در تهتك وفسق وفجور ولهوولعب افراط نمایند اطلاق میشد .هر کس که درطی چهارقرن اسلام کوچکترین اظهار بیعلاقگی بدین نموده بود باین اسم متهم میگردید . دراین قرن حتی «ابومسلم خراسانی» مؤسس خاندان عباسیان و «حسین بن منصورحلاج» صوفی مشهور قرن سوم و اوائل قرن چهارم و «ابونواس» شاعر معروف عهد «هارون الرشید» و صدها عالم وفاضل سرشناس دیگر بزندقه متهم بودند .

باهمه این احوال درقرن چهارم زنادقه اصلی یعنی مانویان درسراسر ماوراء النهر پراکنده بودند ودر اغلب شهرهای آندیار مانند وخان و سمرقنداق و بلور(۲) اکثریت داشتند حتی درشهرهای بزرك مانند سمرقند و بلاد دیگر نیز مراکزی برای انجام اعمال مذهبی خود داشتند(۳) . این مانویان بشرحی که در تاریخ باید دید تاقرن هفتم و ظهور مغول در اغلب شهرها خاصه ماوراءالنهر وخراسان پراکنده بودند وازآن تاریخ ببعد بعلت هجوم سیل آسای مغولان و ایلغار تیمور مانند هزاران فرقه وطایفه دیگر محو ومضمحل شدند.

زرتشتیان

چنانکه گذشت در قرن سوم و چهارم غیر از زنادقه که با دانائی عجیبی برضد اسلام ومسلمانی کمر بسته بودند در گوشه و کنار ممالك اسلامی اقلیت‌های مذهبی وجود داشت که طبق مقررات معمول اسلام بادادن جزیه

۱ ـ طبری جلد ده صفحهٔ ۲۳

۲ـ رجوع شود بحدودالعالم ذیل این اسامی

۳ حدودالعالم صفحه ٦٦

دین خودرا باز خریده بودند. ازجمله این اقلیت‌ها زرتشتیان بودند که در اقطار ولایات ایران خاصه خراسان وماوراءالنهر و ری و جبال و فارس بآداب مذهبی خویش مشغول بودند وبعلت پرداخت جزیه جان و مالشان از دستبرد مسلمانان محفوظ بود.

در عهد سامانیان با اینکه اسلام قریب دویست سال بود که در ماوراءالنهر نفوذ پیدا کرده بود هنوز زرتشتیان در این قسمت از کشور اجدادی خود وجودداشتندوبرسوم وآداب واخلاق قدیم خویش ادامه می‌دادند. بعضی ازاین زرتشتیان بعلت مشاغلی که بآنها واگذار کرده بودند ازدادن جزیه معاف شده بودند. البته این‌مشاغل دولتی نبود وغالباً شغلهائی اجتماعی بوده است-از جمله زرتشتیان مجاور سمرقند مامور حفظ مجاری آبی بودند که‌بسمرقند میآمد (۱) واین‌شغل آنانرا ازپرداخت جزیه‌معاف کرده بود. (۲) این زرتشتیان که‌در سراسر ماوراءالنهر پراکنده‌بودند دارای آتشکده‌هائی‌هم‌جهت بجاآوردن مناسك دینی‌خود بودند ونیز بقول ابوریحان بیرونی دارای اعیادی مذهبی بودند که آنها را بجا میآوردند ازجمله زرتشتیان سند ماهی داشته‌اند بنام نوسرد (۳) که در واقع نوروز سغدیان بوده‌است وروز بیست‌وهشتم آن بخارائیان‌را عیدی بوده‌است بنام رامش‌آغام که‌در آنروز درآتشکده نزدیك شهررامش جمع‌میشدند واین عید نزد آنها عزیزترین اعیاد بوده‌است. وآنها درهردهی که وجود داشتند در این روز به‌پیش رئیس دین‌خود میرفتند و بخوردن وآشامیدن مشغول میشدند. و نیز ماهی دیگر داشته اند بنام بساگنج که در روز هفتم آن عیدی میگرفته اند بنام مکح‌آغام که دربیکند جمع میشده اند ودر روز پانزدهم که آنرا عمس خواره مینامیدند طعام و شراب را ترك می کردند و از آنچه بآتش پخته میشد اجتناب میکردند و خمیر و میوه و سبزی میخوردند. ونیز درماه مزیسخندا روز سوم‌آن عیدی داشته‌اند بنام کشمین که‌درقریه کمجکث بازاری بپا میکردند ودرروز پانزدهم‌آن بازاربزرگی در طراویس بخارا تشکیل میدادند و بازرگانان از اقاصی بلاد بآن بازار میآمدند وبداد وستد مشغول میشدند واین بازار یکهفته طول میکشید. و

۱- اسطخری ص ۳۱۷

۲- ابن‌حوقل ص ٤۹۳ ج ۲

۳- اسامی ماهها درعهد ساسانی

نیز در ماه فغکان که روز اول آن نیم سرده بمعنی نیمه سال نام داشت در روز دوم آن که بنام من‌عید خواره موسوم بود در آتشکده‌ها جمع میشدند وچیزی‌را که از آرد وروغن وشکر پخته بودند در آنجا میخوردند . و نیز در آخر ماه خشوم (از ماههای سغدی) زوتشتیان سغد برمردگان پیشین خود گریه میکردند وبر آنها نوحه‌سرائی مینمودند و رویهای خودرا می‌خراشیدند وبرای مردگان طعام وشراب میبردند .(۱)

ابوریحان درباره اعیادزرتشتیان‌خوارزم‌مینویسد «رسوم‌خوارزمیان دراین اعیاد مانند رسوم سغدیان است واول تابستان در نزدایشان اول ناوسارجی است وایشانرا درآنوقت اعیادیست که پیش‌ازاسلام معظم میداشتند وبراین گمانند که خداوند عزیز ایشانرا امر نموده که این اعیاد را بزرك دارند ونیز روزهای دیگری که ازآثارپیشینیان بود براین‌روزها بیفزودند و اکنون از بازماندگان زرتشتیان خوارزم جز مشتی که غلو دردین‌خود ندارند و بظواهر دین اختصار کرده‌اند و از معانی و حقیقت دین زرتشتی غافل‌اند کسی دیگر یافت نمی شود» . سپس بوریحان به‌ذکر اعیادی که زرتشتیان خوارزم درعهداو میگرفته‌اند پرداخته‌است که‌ما جهت‌جلوگیری از اطاله کلام بچند عیدآن اشاره میکنیم . درماه چیری (ماه‌خوارزمیان) روز پانزدهم آنرا اجغار می نامند که بمعنی آتش‌افروختن وشعله‌است ودر زمان گذشته این‌عید اولین وقتی‌بود که بآتش افروختن نیازمند می‌شدند و هوا درپائیز متغیر میشد ولی این‌عید درزمان ما بمیان تابستان رسیده‌است وهفتاد روز ازاجغار میشمارند وآنوقت گندم‌پائیزه می کارند. درماه ژیمرد (ماه‌خوارزمی) روزپانزدهم آن نیمخب نام‌دارد. معنای‌آن شب‌مینه است و مینه‌نام زنیست که یکی از ملوك وبزرگان‌خوارزم‌بود وشبی درحال‌مستی باجامه ابریشم ازکاخ خود بیرون شد و آنوقت بهار بود ودر بیرون کاخ بیفتاد وخوابش برد وشب سرماخورد ومرد ومردمان درشگفت شدند که دراینوقت ازبهار چگونه آدمی ازسرما بفسرد این‌بود که آنروز را جهت این‌موضوع که خارج از عادت اتفاق افتاده‌بود تاریخ فرض کردند. واین روز درزمان‌ما (عهدبوریحان) ازموقع حقیقی‌خود پیشی گرفته‌است وعامه

۱ــ نام‌این‌اعیاد بسیاراست وهمه ذکر نشده رجوع شودبه‌آثارالباقیه صفحه ۲٦۷

آنرا در نیمه زمستان میگیرند . در این روز و روزهای چسبیده آن اهل خوارزم بخورودود بوبهای وطعامی را که برای رفع غوائل جن وارواح موذی گذاشته اند استعمال میکنند (۱)

جغرافیا نویسان قرن چهارم بآتشکده های بسیاری اشاره کرده اند که در گوشه و کنار ممالك شرقی اسلام خاصه خراسان و ماوراءالنهر وری واصفهان و فارس وجود داشته ودایر بوده است که اشاره بآنها از روش اختصاری که دراین کتاب پیش گرفته شده است خارج است .

غیراز زرتشتیان اقلیت‌های یهود و نصرانی نیزدرتمام ممالك اسلامی خاصه قلمرو امیران سامانی وغزنوی وآل بویه وجود داشتند که آنهاهم با پرداخت جزیه آزادانه باعمال مذهبی خویش میپرداختند.

بطور کلی در قرن چهارم مذهب تا آنجا که با سیاست امیران محلی مغایرت نداشت آزاد بود و اغلب اقلیت های مذهبی در رفاه وآسایش بسر میبردند وحتی در دستگاه امیران فئودال آل بویه وغزنویان وسامانیان بمقامات بزرك دولتی نیز میرسیدند. چنانکه درفصل دوم گذشت وزیران رکن‌الدوله دیلمی و عضدالدوله مسیحی بودند و بامر آنها کلیساهای فراوانی درقلمرو دیالمه ساخته شد .

اغلب علما ودانشمندان نیز مسیحی ویا یهودی ویا زرتشتی وزندیق یا مانوی بودند وبا اینهمه دردستگاه امیران محلی با اعزاز واحترام از آنها پذیرائی میشد چنانکه « ابوالخیرخمار » مسیحی بود و «سلطان ـ محمود » دربزرگداشت اوسخت میکوشید و«ابوسهل» نیز مسیحی بود و در دربار خوارزمشاهیان بعزت وحرمت میزیست،« امام زکریای رازی » مانوی بود و «ابوعلی» و«ابوریحان» شیعی‌مذهب بودند وبا همه این‌احوال در دستگاه‌آل‌بویه وغزنویان و دیالمه ودیگران بعزت و حرمت زندگانی میکردند .

مذهب رسمی ایالات تحت تسلط غزنویان و سامانیان چنانکه گذشت سنت وجماعت بود واز مذاهب اربعه سنت پیرو « ابوحنیفه » ودراصول و احتجاج‌از «ابوالحسن‌اشعری» پیروی‌میکردند بنابراین « سلطان محمود » وامیران سامانی سنی حنفی واشعری مذهب بودند، وبطوری که بارها گفته شد این امیران خـاصه « سلطان محمود » هرگـاه لازم میشد در مذهب خویش تعصب عجیبی‌ازخود نشان میدادند ولی‌این‌تعصب مذهبی هیئت حاکمه

۱- آثارالباقیه صفحه ۲٦۹

تا موقعی بود که سیاست روز اقتضا میکرد والا نه امیران سامانی و نه « سلطان محمود » اعتقاد درستی باصول مذهبی نداشتند چه همین سلطان متعصب و پسرش « مسعود » علناً بشراب می نشست ودر سراهای محمودی و « باغ پیروزی» و « باغ شادیاخ » و سایر باغات سلطنتی بساط شراب میگستردند و با کسان خویش با تشریفات خاصی بشراب خواری و هزاران هرزه درائی دیگر مشغول میشدند. در تاریخ « بیهقی» وقابوس نامه حکایات فراوانی ازاین گونه مجالس شراب پر تکلف و عشقبازیهای این سلاطین با غلامان و کنیزکان دربارخویش آمده است که نقل آنها از حوصله این کتاب خارجست .

در بار این حامیان دین مصطفی را هزاران غلام و کنیز وموسیقی دان و شاعر وغیره تشکیل میدادند که بهمه کاری مشغول بودند جز بجاآوردن مناسك دین مبین وتبلیغ واشاعه اصول وفروع مذهب اسلام . فرخی شاعر بی نظیر دربار« محمود » و« رود کی» استاد سخن وشاعر دربار سامانیان را قصائد زیادیست که شرح عیش و عشرت های متکلفانه این دو دربار را بطور وضوح درآنها میتوان دید .

مذهب سنت وجماعت برای« سلطان محمود» تاآنجا ارزش داشت که در تحت لوای آن بهندوستان حمله نماید واز ثروت بینهایت آن سامان خزانه خود راانباشته نمایدو یابنام قرمطی بری وجبال حمله برد وآن سامان را از تحت تسلط آل بویه خارج نماید. و یا به عناوین مختلف دیگر بمصادره ثروتمندان مشغول شود . ویا «اسمعیل سامانی» درزیر نقاب این مذهب چنانکه گذشت بتر کستان بتازد وپس از چپاول وغارت آن سامان مردمان بیگناه آنجارا بعنوان برده وغلام دربازارهای برده فروشی بفروشد و از این راه خزانه خودرا پر نماید . والاداخل دربار این حامیان دین را چنان فسادو تباهی وفسق وفجور فرا گرفته بود که شرح هزار یك آن سراسر کتابی قطور را فرا خواهد گرفت .

مذهب رسمی آل بویه تشیع بود وچنانکه گذشت آنها هم دراین مذهب ازخود تعصب عجیبی نشان میدادند ولی اوضاع زندگانی خصوصی سلاطین آل بویه هم نشان میدهد که اعتقادشان باین مذهب مانند عقیدت غزنویان و سامانیان بمذهب سنت بوده است .

آل بویه هم تشیع را دست آویزی کرده بودند تامگر باینوسیله ببغداد

واطراف آن دست یابند وخلیفة المسلمین را که ظاهراً جایگاه پیغمبر اسلام راتصاحب کرده بود دست نشانده خود کنند.

تعصب ظاهری هیئت های حاکمه وعدم مراعات سنن ورسوم مذهب ازیکطرف وتفرق وتشتت مذهبی بعلت وجود فرقه های متنوع ازطرف دیگر اوضاع مذهبی را دراجتماع قرن چهارم بصورت خاصی درآورده بود که نظیر ومانند آنرا درقرون دیگر نمیتوان دید. در این قرن بعلما وفضلائی برمیخوریم که باوجود اینکه مسلمانند بهیچیك ازاحکام دین وسنن آن پابند نیستند، و شعرا ونویسندگان فراوانی را مییابیم که در اجتماع مسلمانی عمری را دربیخبری ازاصول اسلام میگذرانند. وباز بعده بیشماری ازعلما خاصه دانشمندان وفقها برمیخوریم که دربجاآوردن اصول وفروع دین سعی بلیغ دارند ونیز بسیاری ازصوفیان را می‌یابیم که عمری را درریاضت های شاق ومراعات کوچکترین فروع مذهب اسلام بسرمیبرند علت این آشفتگی را دروضع اقتصادی وسیاسی ممالك اسلام آنروزگار باید جستجو کرد که شمه‌ای ازآن درفصل دوم این مقال گفته شد.

باهمه این احوال قرن چهارم همانطور که ازلحاظ علم وفلسفه وهنر وشعر وادب درخشانترین ادوارتاریخ اسلام است ازنقطه نظر ادیان وفرق مختلف ومذاهب متنوع نیزدر تمام دوره های تاریخ اسلام بی نظیر است. این ادیان ومذاهب وملل ونحل مختلف که از یکطرف با دادن جزیه آزادانه بزندگانی خود ادامه میدادند وازطرف دیگر بعلل سیاسی درهرجا که بودندسرکوبی میشدند بایکدیگرمنازعات ومجادلاتی داشتند ومناظرات ومجالس بحث وخلافی برپامیکردند که اغلب ازمیان آنهمه مباحث مطالب نوظهوری پیدا میشد که به پیشرفت علم وفلسفه و کلام وسایرشقوق معرفت های انسانی کمکهای شایان وبیمانندی مینمود.

تحقیق درادیان ومذاهب، مسلکها واحزاب دینی وغیردینی قرن چهارم که مسلماً دراجتماعات آنروزگار بزرگترین نقش را بازی میکردند حد این وجیزه نبود چه هریك ازاین مذاهب وفرقه های کوچك وبزرك درآن قرن تاثیرات عمیقی دراجتماع مسلمانان داشته‌است که برای تشریح وتوضیح هرکدام کتابی علیحده لازمست وآنچه ازاین ملل و نحل مختلف در این فصل گفته شد اشاره‌ای بودفهرست مانندتامگربوسیله آن گوشه‌ای ازوضع اجتماعی قرن چهارم که «بوعلی‌سینا» و هزاران دانشمنددیگر را دردامان خودپرورانده‌است روشن گردد...

فصل چهارم
اوضاع علمی قرن چهارم

قرن چهارم از حیث انتشار انواع علوم واصناف فنون در خشانترین ادوار تمدن اسلامی است زیرا که دراین قرن نهالیرا که علما ودانشمندان قرون قبل کاشته بودند درختی تناور شده‌وشاخسارهای آن باقاصی بلادممالك اسلامی آن‌زمان سایه گسترده بود.

دراین‌قرن که مسلماً ازحیث علم‌ومعرفت درسراسر تاریخ اسلامی نظیر ومانند پیدا نکرد صدهاهزار عالم‌ودانشمند وفیلسوف وحکیم‌وادیب وشاعر وغیره درممالك پهناور اسلامی میزیستند که فقط اکتفای بذکراسامی آنان کتابی علیحده میخواهد. در هر گوشه‌ای از کشور پهناور اسلامی که از اسپانیول تادیوار چین کشیده شده‌بود علما و دانشمندانی میزیستند که در انواع علوم‌زمان خوددست داشتند وازسرآمد اقران‌خویش بشمار میرفتند وحتی‌میتوان گفت که پس‌ازاین قرن‌در سراسر این ممالك مختلف و متنوع عالمانی‌عالیقدر ودانشمندانی بی‌مانند نظیر علما ودانشمندان این‌عهد پا بعرصه وجود ننهادند. خراسان و ماوراء النهر نیزازاین موهبت بزرك بی‌نصیب نبود ودر هر گوشه و کنار آن حکمای‌بزرگی چون «ابوالخیر خمار» و «ابوریحان بیرونی» و«ابوعلی‌سینا» وغیره میزیستند که مسلماً درتاریخ فرهنك وعلوم‌اسلامی نظیرومانندی ندارند.

ازاشاره باین موضوع دراینجا ناگزیریم که دراین‌فصل بسیارمجمل ومختصر فقط‌اشاره‌ای باوضاع علمی قرن‌چهارم مینمائیم و ازبحث ادبی و هنری این‌قرن که بی‌شك ازمباحث بسیارشیرین دوره درخشان تمدن اسلام است خودداری میشود زیرا که اولا بیان‌اوضاع ادبی‌این‌قرن که‌شامل‌هزاران شاعر وهنرمند و نویسنده وغیره میشود فصلی علیحده میخواهد و درثانی ابن‌سینا که این کتاب وفصول آن‌را اوضاع اجتماعی وعلمی ومذهبی زمان اوبخود مشغول داشته‌است بشعروادب شهرتی بسزا نداشته است،وحقاً هم جز

چندقطعه عربی وفارسی که جنبه علمی آنها هم برجنبه ادبی شان می چربد شعری ازاو باقی نمانده است وخود اوهم نیزهیچگاه بعلتی که در شرح احوالش خواهیم دید ادعای ادب وهنر ننموده است بنابراین از برگزیدن عنوانی علیحده برای توضیح اوضاع هنری و ادبی قرن چهارم خودداری گردید وفقط بشرح مختصر کیفیت وضع علمی آن قرن بسنده شد.

جهة اطلاع کافی بر کیفیت وضع علمی این قرن بد نیست که فهرست وار نظری بقرون قبل بیاندازیم تا علل ظهور مکاتب علمی این قرن و پیداشدن علمائی مانند ابوعلی سینا وامثال اورا بهتر دریابیم چه بطوریکه در مقدمه گذشت هیچ عالم ودانشمندی دفعةً وآناً پا بعرصه ظهور نمی گذارد بلکه ظهور و وجود او بسته بعلل وشرائطی است که بدون غور وبررسی در آنها میزان علم ودرایت ودانشمندی وی معلوم نخواهد شد بنابراین جهة اطلاع بیشتری از کیفیت علوم متداول عهد «بوعلی سینا» ونوع استفاده وی از آن علوم مجبوریم که هرچه مختصر اشاره ای به عهود گذشتهٔ وی بنمائیم. البته باید باین نکته توجه داشت که نظر ما از بیان کیفیت علوم عقلی و نقلی قرون اولیه اسلام وشرح مکاتب علمی مشهور آن عهود وقرن چهارم ورود درجزئیات آن علوم ومکاتب نیست بلکه فقط بسیار مختصر وموجز به رئوس مطالبی که جهت شناختن اوضاع فرهنگی عهد «بوعلی سینا» بما کمك خواهد کرد، فهرست وار اشاره خواهد شد. چه اولا ورود درجزئیات این مطلب از حدود مقال ما خارجست ودر ثانی بیان کیفیت آنهمه مطالب که مسلماً به چندین مجلد قطور خواهد انجامید کاریست که انجام آن درحوصله این وجیزه نمیگنجد.

اهالی جزیرة العرب که اسلام درمیان آنها ظهور کرد وبوسیله آنان بممالك اطراف سرایت نمود، وپس از اندك مدتی ازلحاظ سیاسی تشکیل امپراطوری وسیع اسلامی را دادند مردمانی بودند که از علم و معرفت سخت بی بهره بودند. اعراب جاهلی که بقول «جاحظ» ازتمدن ومدنیت دور بودند نه آنهارا تجارتی بود نه صنعتی وفلاحتی نه طبیبی داشتند ونه حساب ودفتری وآنچه را بعداً ازتمدن ومدنیت بدست آوردند ازفراهم آوردهای ساسانیان وقیاصره روم وسایر ملل و اقوامی که مقهور آنان شدند بود وبنا بقول «محمد جریر طبری» «این زندگان عرب ویاملت زنده عرب در اصل مردمانی بودند که از ذلیل ترین مخلوق خدا بشمار میرفتند، ودرپست- ترین محیط تمدن زندگی میکردند، در گمراه ترین وتاریکترین راههای

حضارت باشکم گرسنه و بدن خشك شده میزیستند. و پیوسته درتحت فشار دومملکت بزرگ ومتمدن روم وایران واقع بودند ودر تحت سرپرستی آنان روزگاری را بسر میبردند. وچون در مملکتشان چیزی که جالب باشد یافت نمیشد ازدستبرد مستقیم این دومملکت آسوده خاطر بودند چه اهالی بیدترین وضعی اعاشه مینمودند. میتوان گفت که خورده میشدند و چیزی برای‌خوردن نمی‌یافتند، تااینکه خداوند عزوجل برآنان رحمت آورد واسلام برآنها عرضه کرد وبکتاب وسنت آشنایشان نمود تا ازپرتو اسلام برآنان جهاد حلال‌شد وبممالك اطراف شتافتند واز موهبت الهی و همت قرآن برملوك‌جهان دست‌یافتندو برسراسر عالم حکمرانی کردند.»(۱)

وضع سیاسی واقتصادی عرب جاهلی‌درحدودی بود که «جاحظ» و «طبری» بآن اشاره کردند ازلحاظ عقلی‌نیز این‌مردمان سخت درتوحش وبربریت زندگی میکردند. علوم آنان‌را مشتی اباطیل وخرافات که از حدود کهانت وپیشگوئی وافسانه‌ها وحکایات وقصص وانساب ومانندآنها تجاوز نمیکرد تشکیل میداد . ازطب‌وفلسفه وسایرعلوم‌مثبته بوئی بمشامشان نرسیده بود ودانایان آنان عمری‌را درخرافه وجهل ومنافره ومفاخره‌های احمقانه میگذرانیدند. بطور کلی ساکنین این سرزمین سوزان در باتلاقی ازخرافات ونادانی وبیخبری دست‌وپامیزدند تا بشرحی که‌درتاریخ‌سیاسی واقتصادی این‌قوم بایددید اسلام ظهور نمود وبنا به سنت تاریخی که‌علل آنراهم درهمان تاریخ اقتصادی این‌مردمان بایددید برملل ونحل مختلف ومتنوع دست‌یافتند .

همینکه عرب پااز عربستان بیرون نهاد اوضاع عقلی‌او دگرگونه شدچه آنان دراندك مدتی بقسمتی از کره‌زمین که‌از حدودچین تا فرانسه امروز کشیده شده‌بود دست‌یافتند وخواه‌وناخواه باساکنین‌ومردمان این ناحیهٔ وسیع که جاهل‌ترین آنها ازلحاظ فرهنك هزاران سال از عرب جلوتر بودند تماس پیدا کردند واز آثار عقلی‌ونقلی آنان‌بهره‌ها بردند . خاصه اینکه عرب برمتمدن‌ترین نواحی آن‌روزگار یعنی روم و ایران نیز دست یافت وازچشمهٔ فیاض وتمام‌نشدنی تمدن وفرهنك این دو کشورعظیم سیراب گردید .

عرب نه تنها ازآمیزش باساکنین متمدن کشورهای اسلامی خود را

۱ـ تفسیر طبری‌جلدچهارم صفحه ۲۵

غنی کرد بلکه بعلت یك کاسه کردن تمام ممالك تحت اقتدار خود، وآوردن ملل ونحل مختلف درزیر لوای اسلام توانست فرهنك وتمدنی شگرف و عظیم بوجود آورد که امروز ما آنرا تمدن و فرهنك اسلامی مینامیم. این تمدن وفرهنك که درحد خود مسلماً ، زرگتراز فرهنك روم وایران ومصر بود قرنها بحیات خود ادامه داد وعلما و دانشمندانی تحویل دنیای علم وادب وهنر بشرداد که از پرتووجود آنان قافله تمدن توانست راهی دراز وطولانی را طی کنندوقسمتی از جهان رااز بربریت و توحش نجات بخشد.

ملل متنوع ممالك اسلامی ازلحاظ وضع زندگی ونوع اقتصادوسیاست و شکل اجتماع و وضع اقلیم و کیفیت مذهب و در نتیجه درك عقلانی با یکدیگر اختلاف داشتند ودرقرن اول اسلام چون هنوز اختلاط و امتزاج این ملل ونحل مختلف بعلت فتوحات اسلامی شروع نشده بود هریك ازاین ملل برتمدن قدیم خود می تنیدند وبفرهنك گذشته خویش استوار بودند. اما تمام آن امتیازات واختلافات درعهداول بنی عباس ازبین رفت وتمام آن ممالك و ملل مختلف در تحت یك حکومت که حکومت اسلامی نامیده شد جمع شدند. علت این وحدت مخلوط شدن ساکنین ممالك وسیع وپهناوراسلامی با یکدیگر بود چه از لحاظ اقتصادی وسیاسی این اختلاط بشرحی که در فصل دوم این مقال بسیارمختصر گذشت جبری بود وخواه وناخواه ساکنین این صحنه پهناور مجبور بودند که با یکدیگر آمیزش و اختلاط بیشتری پیدا کنند.

تا عهد عباسیان ازدواج عرب و غیر عرب تقریباً ممنوع بود و اگرچه منع قانونی نداشت ولی اینگونه ازدواج ها چندان خوش آیند اعراب نبود وبا اینکه اسلام به برتری نژادی قائل نیست ورجحان انسانی را بر انسانی دیگر براصل تقوی وپرهیز کاری گذاشته است ولی بعللی که در فصل دوم اشاره شد بنوامیه غیرعرب را بخود راه نمیدادند و با آنان آمیزش نمی نمودند ، ازغیرعرب زن نمی گرفتندو کسانیرا که مادر ویاپدرشان غیر عرب بود حقیرمی شمردند وآنانرا هجین مینامیدند . این لغت درزبان عرب آن روزبکسی اطلاق میشد که مادرش غیرعرب بود واین کلمه تقریباً یکنوع دشنامی بشمار میرفت . امویان نیز سعی میکردند که والیان ولایات خودرا ازاینگونه مردمان انتخاب نکنندونیز دقت میکردند که موالی یعنی کسانی

که غیرعرب بودند هیچگاه بازنهای عرب مزاوجت ننمایند. چنانکه یکی ازموالی از قبیله «بنی‌سلیم» زنی گرفت وچون «محمد بن بشرخارجی» این قضیه را فهمید به مدینه رفت و بوالی مدینه که درآن‌روزگار «ابراهیم‌بن هشام بن اسمعیل» بود شکایت برد والی امر کردتاآن موالی‌راآوردند و زنش را از او باز گرفتند و صد تازیانه باو زدند و سرو رویش را تراشیدند. (۱)

اینگونه روایات که حاکی از اعراض عرب ازغیرعرب باشددر کتب اسلاف زیاد است و چون بنای ما دراین مقال براختصار است بیك روایت بسنده شد تا مجملی از مفصل این مقوله بیان کرده‌شود ولی باید باین نکته هم‌اشاره کرد که‌خاندان بنوهاشم گرفتاراین اباطیل نبودند وهمه مسلمانان را برادر میدانستندو برخودراه میدادند «علی بن ابی طالب» هیچگاه کسی را بر کسی برتری نمیداد، وعرب وعجم را ازهم ممتاز نمیدانست، وامرا و رؤسای قبائل عرب را بی جهت احترام بیموقع نمینمود. واین خود یکی از عللی بود که اعراب ازاو رو گردان شدند. (۲) «حسین بن علی» دختر «یزدگردشهریار» رابزنی گرفت وازاو پسری بنام «زین‌العابدین» یافت که امام شیعیان‌است. ولی خاندان بنوامیه وقبائل‌دیگرعرب‌درعصبیت خودسخت پافشاری میکردند ومدتهای مدید باغیرعرب اختلاط وآمیزشی نمیکردند وباآنها ازدواج نمی نمودند.

این عدم آمیزش عرب وعجم چون طبیعی نبود دیر نپائید وازاواخر قرن اول واوائل قرن دوم هجری اختلاط وآمیزش این دوجنس شروع‌شد چنانکه «ولید بن عبدالملك» «شاه‌اسپرم» دختر «فیروزپسر یزدگردشهریار» رابزنی گرفت‌وازاودوپسر یافت که‌هردو خلیفه‌شدند بنام «یزید» و «ابراهیم» (۳) ومادرمروان ابن محمد ازاهالی کردستان بود (٤)

دربار عباسیان در این امتزاج سهم بسزائی داشت چه این دربار ها جهة مجالس لهو ولعب خود احتیاج مبرمی بکنیزك داشتند و این کنیزکان غالباً برتبه همسری خلفا و بزرگان عباسی میرسیدند بطوری که

---

۱ - اغانی جلد چهارده صفحه ۱۵۰

۲ - شرح نهج‌البلاغه چاپ مصرجلداول صفحه ۱۸

۳- زهرالادب حاشیه عقدالفرید جلداول صفحه ۲۲

٤- کتاب المعارف ابن‌قتیبه‌صفحه ۲۹

مادران اغلب خلفا وشاهزادگان عباسی غیرعرب بودند. «هارون‌الرشید» راهزاران کنیزك خواننده و نوازنده وساقیان بزم آرا بودند که ازملل متنوعه گرددستگاه خلافت جمع شده بودند(۱)

این کنیزکان دراختلاط وآمیزش عرب وعجم نقش بزرگی را بازی کردند و خلفا وشاهزادگان و طبقات بالای اجتماع آن زمان بااین جنس رغبتی عظیم نشان دادندوچنانکه گفته شد اغلب خلفای عباسی وشاهزادگان و امرای آن خاندان ازنتاج آنهایند.

«سلامه» مادر «ابوجعفرمنصور» دومین خلیفه عباسی اصلا بربری بودو«مراجل» مادر«مامون» ومادران «معتصم» و«واثق»و«متوکل» از کنیزکان‌و جواری‌غیرعرب بودند(۲) پسران «مهدی» خلیفه‌عباسی مادرشان «خیرزران» نام داشت که ازاهالی خرشنه که‌شهریست نزدیك ملطیه بود(۳)

آمیزش عرب با عجم از قرن دوم هجری شروع شد وشیوع عجیبی پیدا کرد وحتی بسیاری از شهر های عربستان که بنا بسنت قدیم خود از معاشرت وآمیزش باغیرعرب احتراز میکردند بفتوای فقها ودانشمندان‌خود بااین امررغبت نمودنداز جمله صاحب کتاب‌عقدالفرید ازقول «اصمعی»روایت کرده‌است که‌اکثراهل‌مدینه ازآمیزش بازنان غیرعرب‌احترازمیکردندواز معاشرت‌باآنان کراهت داشتندتا اینکه«علی‌بن‌حسین» و«قاسم‌بن‌محمد» و «سالم‌بن‌عبدالله» که‌ازفقهای معروف‌آن‌عهدبودند بدین امر فتوی دادند و خودشان دراین عمل پیشقدم شدند وسایراهل شهرنیز بآنان تأسی کردند و با جواری و کنیزکان غیرعرب‌آمیزش نمودند. (٤)

این اختلاط و آمیزش بحدی رواج پیدا کرد که در اندك مدتی در سراسر ممالك اسلامی در هیچ طبقه و دسته‌ای کسی پیدا نمیشد که پدر و مادرش هردو ازیك‌جنس باشند. وازاین اختلاط وامتزاج نسل‌جدیدی بمیان آمدکه نه عرب بود ونه باصطلاح عرف‌آن زمان عجم. واین مردمان که از نتاج اعراب با سایرملل وآمیزش ملت ها با یکدیگر بوجودآمده‌بودند ملت واحدی‌را تشکیل دادند که بایدآنهارا ملت اسلام نامید، و تمدنی‌را

---

۱ ـ اغانی جلدنهم صفحه ۸۸

۲ ـ کتاب‌المعارف صفحه ۲۹

۳ـ زهرالادب حاشیه عقدالفرید جلد اول صفحه ۲۲

٤ـ عقدالفرید جلد سوم صفحه ۲۹٦

بوجود آوردند که آنرا در تاریخ اقتصادی و سیاسی تمدن اسلامی مینامند.

ملل متنوع اسلامی همانطور که پس از اختلاط و امتزاج ملت واحدی را تشکیل دادند و تصورات کودکانه امتیاز نژادی را زیرپا گذاشتند از حیث عقل و فکر نیز یکمرتبه این ملل و نحل تغییرات عمده یافتند و از برخورد ملل متنوعه با یکدیگر افکار و معانی جدیدی پیدا شد که نظیر و مانند آن درسابق نبود. یونانی و رومی و ایرانی و مصری و مغربی و اسپانیولی و عرب وغیره با داشتن مذاهبی چون مسیحیت و یهودی و زرتشتی واسلام و مانند آن براثر این امتزاج با یکدیگر نزدیك شدند و بوسیله معاشرت و مخالطت با یکدیگر از آراء و عقائدهم اطلاعات مفیدی کسب کردند و از تبادل آراء این ملل و مذاهب بالطبع عقائد جدیدی شروع به نشوونما کرد که نظیر ومانند آن عقائد وآراء درسابق وجود نداشت. و این برخورد آراء اثرات مهمی ازخود درعالم بیادگار گذاشت که از نقطه نظر پیشرفت قافله تمدن بشر بسیار گرانبها وقابل فحص وتحقیق دقیق است و جای آن دارد که علما ودانشمندان عالیقدری روزگار خودرا در سرآن گذارند واز ثمرات گرانبهای آن ابناء روزگار را بیاگاهانند.

خلاصه اسلام همانطور که نسل ونژاد ممالك متنوعه‌ای را که درتحت لوای خود داشت تغییرداد، درافکار وعقول واحساسات وطرز تفکر مردمان نیز سخت مؤثرافتاد و مسیر نوع تفکر آنانراهم تغییر داد.

بدیهی است تنها ملتی که از این برخورد و تعارض افکار ملت های مختلف سخت استفاده برد عرب بود که در جاهلیت از علم و معرفت محققاً بوئی نبرده بود واز لحاظ تمدن مسلماً در پست‌ترین وضع زندگی میکرد. جای بحث نیست که علمای مصری وایرانی و رومی ومغربی و اندلسی و سایر ملت‌های اسلامی بودند که پایه و اساس اسلام و مسلمانی را نهادند وآنرا با دانش و علم خود چنان محکم کردند که توانست قرنها بر مردمان پهنه بزرگی ازسطح زمین حکومت راند.

مسیرعلوم در قرون اولیه اسلام

بطوری که جلوتر اشاره شد غرض از بحث در این عناوین غور و بررسی کامل در اوضاع علمی قرون ماضی نیست بلکه مقصود اشاره فهرست مانندست بتطور و تحول علوم اسلامی که علت و مایه پیدا شدن «بوعلی سینا» وامثال او شده است. بنابراین

در ذیل این‌عنوان و عناوین دیگری که خواهدآمد غرض نگارنده غور و استقصاءدرجزئیات امور علمی عهد اسلامی نیست بلکه بآن اندازه که مارا بمقصود خود نزدیکتر کند بسنده خواهد شد.

بطوریکه گفته‌شد عرب‌جاهلی دارای هیچگونه تمدن قابل‌ذکر نبود اسلام هم دراول ظهور خود جز مزایائی اخلاقی چیز دیگری بر فرهنك عرب‌وحشی اضافه ننمود. بهمین‌علت دراوائل‌ظهور اسلام درممالك مفتوحه نیز ازلحاظ علم ومعرفت چیز تازه‌ای‌بچشم نمیخورد. چه اولا بعلت جنگها ومغازی پی‌درپی فرصتی جهت نشوونمای عالمی پیدا نمیشد ودر ثانی بعلت عدم اختلاط مردمان شهرهاوامصار مفتوحه فرهنك جدیدی که‌بنام فرهنك اسلامی مشهورشد هنوز پابعرصه وجودنگذاشته‌بود. قرن‌اول هجری بجنك وجدال وفتوح ممالك و کشمکش‌های داخلی مسلمانان درسر خلافت‌وامثال آن گذشت ومحلی برای‌ظهور علم‌ومعرفت باقی نماند.

مسلمانها بهرشهری که‌وارد میشدند مردم‌را بدین‌جدید میخواندندو صحابه پیغمبرهم که‌با لشکریان فاتح بشهرها میآمدند اهالی را باصول و فروع ومناسك واحکام اسلام آشنا مینمودند. این صحـابه غالباً خودشان خواندن ونوشتن نمیدانستند و در تمام عمر خود کتابی نخوانـده بودند ولی بعلت هم نشینی با پیامبر، قرآن را فراگرفته بودند واصول‌وفروع واحکام دین‌را بخوبی میدانستند وبمردمان کشورهای متفرقه آنها رامی‌آموختند. ملت های مغلوب عرب هم چون از دین جدید اطلاعی نداشتند بهمین فراگرفته‌ها بسنده میکردند وبکره وطوع آنهارا گردن‌مینهادند، چه بعلل نامبرده دربالا فرصت غور وبررسی دراین دین تازه رسیده را نداشتند. خلفای اربعه‌هم که‌خودشان از یاران صمیم پیامبر بودند وعمری را در جاهلیت گذرانیده بودند نیز کمترین اطلاعی را از علوم وفنون و هنرهای گرانبهای ممالك متمدن اطراف خود چون روم و ایران و مصر نداشتند بهمین جهت هنگامیکه «عمروبن عاص» اسکندریه را فتح کرد و جهت تعیین تکلیف کتابخانه اسکندریه از «عمر» خلیفه دوم اسلام کسب تکلیف کرد. او درجواب گفت مارا فقط کتاب‌الله بسنده‌است یعنی قرآن مارا ازهمه کتابهای عالم استغنا میبخشد. (۱)

---

۱ - جهت اطلاع از این کتابخانه رجوع کنید برسالـۀ کتابخانه اسکندریه تألیف شبلی نعمانی.

بنوامیه نیز بعلت کشمکش‌های خلفای اولیه این خاندان بامخالفین خود، وتعصب وخامیت ونژادپرستی احمقانه آنها، وانغمار غالب آنان در لهوولعب وشهوات، فرصتی جهت استفاده از گنجینهٔ گرانبها وذی قیمت علم و ادب و فرهنك و تمدن ممالك مفتوحه اسلامی نداشتند. مردمان این کشورها نیز بواسطه حکومت جابره این خانواده تمام هم‌خودرا مصروف بمبارزه باعوامل آنان مینمودند وبهمین جهت‌علم‌ومعرفت‌درعهد تسلط این طایفه چندان رونقی‌نداشت وکسی فرصت غور و بررسی در علوم وفنون آنرا پیدا نمیکرد.

باهمه این‌احوال خلفای بنوامیه بعلت احتیاج‌مبرمی که‌بطبیب‌داشتند ازاطبای مدرسه‌اسکندریه ودانشکده جندی‌شاپور وسایر پزشکان‌عالیقدر استفاده‌ها میکردند. «ابن‌اصیبعه» از چندین طبیب بزرك ایرانی و مصری نام میبرد که‌خلفای اموی از وجود آنها استفاده‌ها میکرده‌اند. ونیز در این‌عصر بعلت مفاخره نژادی که‌مرسوم شده‌بود شعر وخطبه‌خوانی ترقی فراوان داشت وشعرا وخطبای بلیغ وفصیحی پیداشدند که کارشان تفاخر بر نژاد عرب ویاعجم وبرتری دادن یکی ازاین دونژاد بردیگری بود. و نیز خلفا چون بنویسنده احتیاج داشتند دبیران و نویسندگان عالیقدری در این‌دوره پیداشدند که‌توضیح‌آن ازموضوع این‌مقال خارج‌است.

باهمه این‌احوال مقدمات پیداشدن علوم اسلامی ازاین دوره گذاشته شد. اولین کسی که‌در عصر اسلامی بکار تاریخ پرداخت «معاویة‌بن ابی-سفیان» بود که «عبیدبن‌شریه‌الجرهمی» رابارداد وازاو ازاخبار عرب پرسید واو جوابهائی داد و «معاویه» دستورداد که‌آن روایات را گرد آورند ودر دو کتاب بنام کتاب‌الامثال در ۵۰ ورق ودیگر کتاب اخبار-الملوك‌الماضین که‌چندین جزوه‌بوده‌است جمع‌نمایند.(۱) اگر این روایت صحیح باشد. این‌عمل «معاویه» اولین‌عمل ظاهراً علمی‌است که در‌تاریخ اسلام اتفاق افتاده است.

درمطالعه احوال خلفای اموی به‌یکی ازپسران «یزیدبن معاویه» برمیخوریم بنام «خالد» که‌گویا ازطب وشیمی اطلاعی داشته‌است و نزد راهبی رومی این دوفن را آموخته بوده است. اینمرد را بعلت اطلاعش

---

۱ - سبك‌شناسی جلداول صفحه ۱۵۹

ازاین علوم «حکیم آل‌مروان» نامیده‌اند (۱) ورویهمرفته مردی فاضل و علم‌دوست بوده و به‌علما وفضلا احترام میگذاشته است. در شرح احوالش ذکر کرده‌اند که‌او جمعی ازفلاسفه یونان‌را که‌در مصر میزیستند گرد خود جمع کرد و آنان‌را بنقل وترجمه کتب‌علمی وصنعتی‌یونانی ومصری به زبان‌عربی واداشت (۲) واگر این خبر صحیح‌باشد مسلماً اولین ترجمه‌ای که از کتب غیرعربی بزبان عرب شده‌است همین ترجمه‌های علمای نامبرده است که‌قطعاً پایه‌واساس بسیاری از ترجمه‌های سالهای‌بعد وعهدعباسیان وخاصه زمان مأمون شده‌است. درزمان امویان‌محاسبات ودیوانهای‌دولتی که‌تا آن‌زمان بپهلوی ورومی نوشته‌میشد بعربی ترجمه گردید که شرح و توصیف آنرا در کتب تاریخی این عهد باید دید.

رویهم‌رفته‌درحکومت خاندان بنوامیه بعلل فوق‌الذکر وعدم‌اختلاط وامتزاج ملل ونحل اسلامی بایکدیگر کار علمی درستی انجام نشد واگر هم بطب ویاترجمهٔ کتب‌معدود اقبال شده‌است فقط ازلحاظ احتیاجی بوده است که‌خلفا بطبیب‌ورسیدگی بحسابهای خود ویا بعضی ازفنون مثل کیمیا و غیره داشته‌اند. و الا کتابی مدون ویا تحقیقی عالمانه و یا ترجمه‌ای مفید ازاین عهد کسی ذکر نکرده است. وبطوریکه گذشت عهدامویان نیز ازلحاظ فرهنگ اسلامی دنبال عهد خلفای راشدین است. بااین‌تفاوت که بعلت تفاخرهای احمقانه امویان وتعصب‌های کودکانه نژادی معمول‌این عهد وپیداشدن هسته‌های اولیه شعوبیه شاید پایه وشالوده بسیاری ازعلوم اسلامی گذاشته شده‌باشد.

انصاف بایدداد که‌در حکومت امویان علما قدر ومنزلت داشتند و عالم شریف وعالیقدر بوده‌است وتفاخر نژادی وتعصب عربیت ازقدرومقام آنها نمی‌کاسته است. عالم خواه‌عرب باشدخواه‌عجم‌محترم بوده است. بنوامیه بدانشمندان غیر عرب مثل «حسن بصری» و «محمدبن سیرین» و «عطاء بن یسار» همان احترامی‌را میکردند که بدانشمندان عرب مانند «مسدوق بن اجدع» و «شریح» و «قتاده» میگذاشتند. دانشمندان اولی که‌همه‌از موالی بودند حلقات درسی داشتند که‌عرب وغیرعرب بدون هیچ امتیازی در آنها وارد میشدند و از دانش استادان بهره‌ها میبردند. حتی «حسن-

۱ — اغانی جلد شانزدهم صفحه ۸۸
۲ — عصرالمأمون جلداول صفحه ٤٨

بصری» در حلقات درس خود از خلفای بنو امیه و «یزید بن مهلب» سردار نامی آنان شدیداً انتقاد میکرد وعلناًمیگفت که « یزید و بنوامیه گمراهانی دیو صفت‌اند که باید از آنان احتراز کرد. » باهمه این احوال چون‌اوفوت کرد تمام‌شهر بتشییع جنازه او رفتند بطوریکه در مسجد، جائی برای نماز خواندن درعصر آن‌روز باقی نماند وهزاران‌هزار مردوزن جهت تشییع‌جنازه اوآمده بودند.(۱)

از اواسط حکومت امویان بعلت احتیاج فوق‌العاده ملت‌های ممالك مفتوحه بدرك اصول دیانت اسلام وتوضیح وتشریح آنها وآشناشدن بزبان عرب که زبان دینی وسیاسی بود عده‌ای فقیه یا دانشمند ونحوی وصرفی‌و مفسر وغیره پیدا شدند که چون موضوع آنان مورد بحث ما نیست ازاشاره بآن نیز خودداری میکنیم(۲) واین دانشمندان ونحویان نیز جهت آموختن دانستنی‌های خویش‌مدارسی‌داشته‌اند بنام حلقات درس که ازشرح کیفیت‌این مدارس وچگونگی‌این‌حلقات درس نیز باید دراینجا خودداری کرد.

علوم عهد عباسیان

ملت‌های ایران وروم ومصر ومغرب واندلس وسایر ملل متنوع امپراطوری اسلامی بعلت پیدا شدن وحدت‌اقتصادی مجبور بودند که با یکدیگر آمیزش داشته باشند وخواه وناخواه پس از غلبه عرب و استقرار اسلام دراین‌ممالك پهناور این‌آمیزش‌واختلاط ضروری‌هرچه‌زودتر روی میداد وبهمین‌علت هنوز قرن اول اسلام بپایان نرسیده بود که این ملل جهت تفهیم وتفهم با یکدیگر باستفاده ازآثار علمی‌خویش‌پرداختند. منتها برای‌اینکه ملت‌ها بهتر یکدیگررا درك کنند زبان واحدی لازم بود که‌آثار و کتب علمی‌خویش‌را بآن زبان واحد که مشترك بین‌همه ملل باشد برگردانند این مشکل‌را زبان عربی که با لشکریان اسلامی باقطار عالم برده شده بود حل کرد و ملتهای بزرك و متمدنی که تشکیل امپراطوری وسیع اسلامی‌را میدادند ازاین زبان جهت درك مطالب علمی‌وادبی‌خویش استفاده‌ها بردند.

درآن زمان دوملت بزرك ایران وروم بعلت تمدن‌شگرف خود بیشتر

۱- ابن‌خلکان جلد دوم صفحه ۴۰۸

۲- برای اطلاع ازاسامی این دانشمندان رجوع کنید باابن خلکان و اعلام‌الموقعین وطبقات ابن‌سعد

ازهمه ملتها بادب وعلوم اسلامی بهره رسانیدند چه این دوملت که قبل از اسلام بسیاری ازملل دیگرحتی‌عرب‌را استثمارمیکردند دارای تمدنی بزرك وشگرف شده‌بودند که قرنها برعالم قدیم چیره شده‌بود . این تمدن وسیع با تمام وسائل و وسائط خود بدست اعراب افتاد ومقهور اسلام گردید بنا براین اگر بگوئیم که تمدن اسلام امتزاجی‌است ازتمدن ایران وروم چندان راه خطا نپیموده‌ایم .

ایرانیان درتمام شئون تمدن اسلامی مؤثرشدند وازهمان بدو ورود اسلام باین مملکت ادبا ونویسندگان و علمای این کشور زبان عربی‌را فرا گرفتند و هنوز چند سال از استقرار عرب و دین اسلام در این سرزمین نگذشته‌بود که «زیاد اعجم» که اصلا اصفهانی‌وعمری‌را درخراسان گذرانده بود باین لغت شعر گفت (۱) ودرهمان‌قرون اولیه ببسیاری ازایرانیان‌چون « اسرة بن یسار نسائی» و«اسمعیل‌بن یسار» و« محمدبن‌ابراهیم»(۲) و دیگران برمیخوریم که بزبان عربی شعر می‌سرودند و چون غالباً شعوبی بودند دراشعارخویش ایرانیان را برعرب ترجیح می نهادند. این‌شعرا وادبا ونویسندگان باب شعر سرودن ونوع کتابت ونویسندگی‌را در زبان عرب گشودند واشعار عرب جاهلی‌را که از وصف صحرا و شتر تجاوز نمی کرد از اضمحلال ومحو ونیستی نجات بخشیدند. نویسندگان ودبیران زبردست دستگاه خلافت اموی نیز باب نویسندگی و کتابت‌را که عرب ازآن بوئی نبرده‌بود افتتاح کردند وآنرا بجائی‌رسانیدند که واقعاً صورت اعجاز بخود گرفت وچون توضیح دراین مقال ازحدودکار ما خارجست بیش ازاین بآن اشاره نمی کنیم .

عرب بدو که درتمام دوره تمدن خود جزبا شتروصحرا وخارمغیلان سروکار نداشت برای گذراندن روزگار خویش جز بکالای معدودی که از چند قلم تجاوز نمی کرد احتیاج نداشت پس‌از فتح ممالك و برخورد بتمدن عظیم ایران ببسیاری ازمظاهر زندگانی برخورد که مجبورشد اسامی آنها

---

۱ — جهت اطلاع ازشرح احوالش رجوع کنید باغانی جلد چهاردهم صفحه ۹۹

۲— جهت اطلاع برشرح‌احوالشان مراجعه کنید بعیون‌الاخباروالشعر- و الشعرای ابن قتیبه و اغانی ابوالفرج ومعجم الادباء یاقوت و سایر کتب اخبار وسیر

را از زبان ایرانی کسب کند مانند کوزه وطشت وطبق وخز و دیباج ویاقوت وفیروزه وبلور وفالوزج ولوزینه وفلفل وزنجبیل ونرجس وعنبر وکافور و صندل و قرنفل و ارجون و بستان و جوز و دولاب و ویزان و زیبق و صولجان و کوسج و فرسخ و نبیذ و غیره و غیره که ذکر همه آنها کتابی علیحده میخواهد.

با اشاره باین دوقسمت یعنی شعرولغت وتاثیرآن درعرب باید حدس زد که تمدن شگرف ایران تا چه حد در اعراب و اسلام نفوذ نموده است. حقاً هم ایرانیان ازتمام جهات در عرب و اسلام نفوذ کردند وبعرب بدو و اسلام بی پیرایه جان تازه‌ای دمیدند که شرح آنهمه ازموضوع ماخارجست. تمام کتب اخبار رسیر ادب قرون اول پراست ازآثار علمی‌وادبی وفلسفی واخلاقی‌ایرانیان که اعراب ازآنها حداکثر استفاده‌را نموده‌اند.

ملت عرب حتی موجودیت زبان خودرا مدیون ایرانیان است چه این ملت بود که صرف ونحو عرب را بصورتی خاص درآورد ودر حقیقت آنرا احیاء کرد. جمع احادیث مصطفی وتفسیر برقرآن وپایه گذاری تعبیر آیات قرآن که مستقیماً با حیات اسلام سر وکار داشت نیز مدیون ایرانیان است که ازهمان سالهای اولیه نفوذ اسلام دراین مملکت شروع گردید و دامنه آن تا زمان ما کشیده شد.

نفوذ ایرانیان درعهد بنوعباس بعللی که‌درتاریخ باید دید زیادتر شد وکار بآنجا رسید که در واقع و نفس‌الامر حکومت اسلامی بتمـامه بدست ایرانیان افتاد و وزرای ایرانی‌چون برامکه وخـاندان سهل ودیگران در حقیقت نبض حکومت اسلامی‌را دردست داشتند و تمام‌آداب و عادات دربار ساسانی‌را تاآنقدر که میشد دوباره زنده کردند ودرتشکیلات دولتی نیزاز رسوم عهد کهن استفاده نمودند و صورت بندی تشکیلات دولت اسلامی را بعهد ساسانی برگرداندند. تواریخ وسیر عهد عباسی پراست از کیفیت و چگونگی تاثیر وزرا ودبیران ایرانی عهد عباسی در دولت بنوعباس.

جای سخن نیست که نفوذ اقتصـادی و سیاسی قومی بر قوم دیگر علت‌العلل سایرنفوذها است ایرانیان چون ازلحاظ اقتصادی وسیاسی نفوذ واقعی یافتندآثار علمی و ادبی‌آنها نیز در سراسر ممالک اسلامی‌آن روز منتشر شد وچنان درتمدن و حضارت امپراطوری اسلام نفوذ کرد که تفکیك آن امروزامری مشکل ومتعذر است. کسانی که ازقدیمترین زمان به تاثیر

تمدن ایرانی در اسلام کمك فوق‌العاده نمودند شعوبیه بودند چه این‌طایفه بعلت مخالفت شدیدشان با اعراب بسیاری از آثار گرانبهای ایران عهد ساسانی‌را بزبان عربی ترجمه کردند تا باعراب غیرمتمدن مقدار پایه ومایه تمدن خودرا نشان دهند.

شعوبیه وپس‌ازآنان علمای ایرانی بسیاری از کتب ایرانی‌را اززبان پهلوی بعربی گردانیدند.

این کتب حاوی کتاب های ادبی و امثال وحکم و تاریخ وکارنامه و قصص وحکایات واحیاناً نجوم ومنطق وهندسه وحساب بود که ابن‌ندیم در الفهرست (۱) بسیاری ازآنهارا نام برده است که ذکرآنها دراینجا باعث اطاله کلام میشود ولی بایدباین‌نکته‌اشاره کرد که ترجمه‌این کتب به‌پیشرفت علوم اسلامی کمك بسیارشایانی کرد وپایه واساس علوم شگرف اسلامی‌را نهاد وباعث شد که درآن علوم بعدها علما واسانید بزرگی‌پیدا شوند که از آنجمله‌اند ابونصر فارابی وابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی وغیره که از همان دیرزمان شهرت جهانی‌پیدا کردند.

اما تاثیر رم و یونان در تمدن اسلامی نیز بی نهایت زیاد است چه نوافلاطونیان دراسکندریه بتعلیم افکار و عقائد خود مشغول بودند که اسلام آنجارا فتح کرد وبطوری که در کتب ملل ونحل باید دیدآن‌آراء وعقائد را نه‌تنها نتوانست از میان بردارد بلکه بعدها بوسیله معتزله و صوفیان و خاصه‌حکمای اخوان صفا درسراسر ممالك اسلامی‌منتشرشد. ونیزسریانیان دربین‌النهرین ونصیبین مشغول نشر فلسفه یونان وروم بودند که اسلام سر رسید و چنانکه خواهیم دید از گنجینه گرانبهای علم و معرفت این ملت بهره‌ها برد.

مراکز سه‌گانه علمی

دراینجا ناگزیریم ازسه مرکزعلم عمده صدراسلام که درواقع علت‌العلل نفوذ علوم وفلسفه‌شرق‌وغرب دراسلام، وعلت اصلی‌پیدا شدن‌علوم‌وفلسفه اسلامی شد بسیار مختصر و موجز یاد کنیم.این سه مرکز عمده عبارت بودند ازسه شهر جندی‌شاپور وحران واسکندریه.

۱ جندی شاپور: این شهر بنا بروایات تاریخ و تحقیق محققان درخوزستان واقع‌بوده است وهمانست که اعراب آنرا الاهواز خوانده‌اند و

---

۱ - الفهرست ابن‌ندیم صفحه ۲٤٤

بین دزفول وشوشتر امروز واقع بوده است وهنوزخرابه‌های آن نزدیکی رودکارون باقیست بنام شاه‌آباد . آنرا « شاپور اول » پادشاه ساسانی (۲٤۱ تا ۲۷۲ میلادی) پس‌از غلبه بر «والرین» امپراطور روم بنا کرد واسرای رومی‌را بآنجا کوچانید (۱) . «انوشیروان» درآنجا بیمارستانی بنا نهاد که درآن اطبا بمعالجه مریضان مشغول شدند و مدرسه طبی‌هم در آن بنا کرد که درعالم آنروز سخت مشهور بود واین فن‌را بلغت یونانی و آرامی درآنجا بنوآموزان می‌آموختند. مسلمین درحین فتح خوزستان این شهر را نیز فتح کردند و تا نیمه عهد عباسیان جندی شاپور و مدرسه و بیمارستان آن معمور بود ولی درقرن هفتم هجری یعنی زمانیکه« یاقوت-حموی» جغرافی‌نویس مشهور اسلامی میزیسته است این‌شهرویران شده‌بود وازآن جزخرابه‌هائی چیزدیگری باقی نمانده بود . (۲) «قفطی»حکایت کرده است که این‌شهررا بشکل قسطنطنیه بنا کرده بودند و کسانیکه در اول بنای مدرسه‌طب دراینشهردرآن‌مدرسه درس گفتند علمای رومی بودند (که بزعم مستشرقین درعهد «ژوستنین » امپراطور بیزانس بایران فرار نمودند)ولی چون مدتی گذشت اهالی بومی وسایر ایرانیان دراین مدرسه طب آموختند وبجای اساتید رومی مشغول تدریس شدند . روز بروز این علم رونقی بسزا مییافت واستادان واطبا قواعدوقوانین بیشتری کشف‌می-کردندو بمعالجات‌جدیدتری برمیخوردند.درسال هشتم‌سلطنت«انوشیروان» اطبای این‌مدرسه بامر کسری درفن علم طب مناظراتی دادند ودر مسائل مهم طب سخن‌ها راندند . (۳) اطبای جندیشاپور معتقد بودند که فقط آنها واجد این‌علم اند واین دانش از میان آنها بیرون نخواهد رفت و دیگران‌را آن‌مایه ومقدار نیست که ازآن استفاده برند . (٤)

جندی‌شاپوردرآن‌زمان مرکز تعلیم علم‌طب شده بود وعلماوبزرگان ونوآموزان جهت فراگرفتن این‌علم باین‌مدرسه روی میآوردند .از جمله «حارث‌بن کلده‌ثقفی» طبیب مشهور عرب که اندکی پیش از اسلام میزیست دراین‌مدرسه‌طب آموخت ومدتی‌هم‌درفارس بمعالجه‌مرضی مشغول بود.(٥)

---

۱ -دایرةالمعارف اسلامی‌ذیل‌کلمه جندی‌شاپور

۲ - معجم‌البلدان یاقوت ذیل‌کلمه جندی شاپور

۳ - اخبارالحکما صفحه ۱۳۳

٤ - المصدر نفسه صحیفه ۱۷٤

٥- اخبارالحکما صفحه ۱٦۱

دراین مدرسه طب یونان وایران وهند هرسه درس گفته میشد وبسیاری از اطبای بزرك هندوستان این‌دانش‌را بزعم هندیان بزبان پهلوی برای نو-آموزان درس میگفته‌اند.

این‌مدرسه بطوریکه گذشت دراسلام از بین نرفت وبعلت احتیاج‌خلفا وطبقات ممتاز آن‌عهد باطبا، بهمان حالی که درعهد ایرانیان داشت باقی ماند وحتی در عهد عباسیان بآن اضافاتی نیز کردند وغالباً خلفا در هنگام مرض باطبای آن مراجعه میکردند. ازجمله «ابوجعفر منصور» دومین خلیفهٔ عباسی هنگام بنای بغداد بدل‌درد شدیدی دچارشد، واطبای دستگاه خلافت ازمعالجت او عاجز آمدند واو را به «جورجیس‌بن بختیشوع» رئیس مدرسه و دارالطب جندی‌شاپور رهنمائی کردند تا مگر او بتواند درد اورا علاج کند. (۱) و «هارون‌الرشید» خلیفه مشهورعباسی «جبرئیل‌بن-بختیشوع» را رئیس دانشکده طب جندی‌شاپور کردوباو امرداد تادربغداد بیمارستانی مانند بیمارستان آن‌شهر بنا کند(۲) درعهدعباسیان این‌مدرسه وبیمارستان آن‌سخت مشهور بود و اطبای بزرگی درآن تربیت میشدند که اغلبشان ازملل ونحل مختلف مسلمان وغیرمسلمان بودند.

اول کسی که دراسلام بنای بیمارستان کرد «ولیدبن عبدالملك» بود اودربیمارستانی که بنانمود اطبا را جمع کرد وبرای آنها راتبه ومستمری معین نمود وامر کرد تامجذومین را درقسمتی ازاین بیمارستان نگاهداری کنند تاباعامه مردم آمیزش ننمایند و کوران را نیز درقسمت دیگر این بیمارستان جای‌داد وبرای آنان نیز چون مجذومین مستمری وراتبه مقرر نمود. (۳)

۲- حران: دیگر ازمراکزعلوم صدراسلام شهرحران بود که‌آن شهریست که بزعم‌جغرافی نویسان‌قدیم‌در ناحیه‌جزیره‌واقع شده‌بود وامروز بین ادسا ورأس‌العین واقع شده‌است این‌شهر بسیارقدیمی‌است ویکدوره‌تاریخ یونان وروم ومسیحیت‌واسلام‌را دیده‌است‌ودرعهد «اسکندر مقدونی»معمور بود ومرکز چندین الهه مشهور بوده‌است که درآن زمان مورد پرستش مردمان واقع میشد. درعهد مسیحیون شهر حران مرکزملل متنوع بود

---

۱ اخبارالحکما صفحه ۱۵۸

۲ اخبارالحکما صفحه ۳۸۳

۳- خطط مقریزی جلد چهارم صفحه ۲۵۸

و ساکنین اصلی آنرا سریانیان تشکیل میدادندولی عدهٔ زیادی مقدونی ویونانی وورومی وارمنی وعرب نیز درآن سکناداشتند وچون مسیحیت غلبه یافت ودرسراسر دنیای غرب آنروز گاروقلمروامپراطوری روم قدرتی بسزا یافت رومیان خواستند اهالی اینشهررا نیزمسیحی کنند ولی موفق نشدند بهمین جهت رجال کلیساحرانرا شهر بت پرستان یا «Helenopolis»(۱) نامیدند . و کم کم این شهر حقیقة محل بت پرستان وملجاء آنان شد وهر کس که میخواست مسیحی نشود ، ازهرقوم وقبیله‌ای که بود باین شهرروی میآورد بهمین جهت عده زیادی رومی ویونانی وارمنی وعرب وغیره دراین شهر گرد آمدند وظاهراً مذهب آنان ممزوجی بود ازمذاهب بابلی ویونانی ونوافلاطونیان وغیره. واین مذهب تانشر اسلام وعهد «مامون» در این شهر مرسوم بود ودراین عهد آنهارا صابئین خواندند چه درقرآن ازاین مذهب چندجا اسم برده شده‌است . (۲) صابئون کسانی بوده‌اند که درهنگام ظهور اسلام دارای مذهبی خاص بودند. بخداوفرشتگان ومعادعقیدت داشتندورسومی خاص وآداب وتشریفاتی مخصوص داشته‌اند که محققین ملل ونحل غالب آنهارا ذکر کرده‌اند . (۳) ابن ندیم علت تسمیه حرانیها را بصابئی مفصلا ذکر کرده است وچون از موضوع بحث ماخارج است ازاشاره بآن خودداری مینمائیم. (٤)

بهرصورت این حرانیها بعلت آشنائی بافلسفه یونان وروم وتسلط بر علوم وادبیات غربیان در نضج علمی اسلام نقش بزرگی را بازی کردند و ازهمان اوان نشر این دین درمتصرفات روم بامسلمانان آمیزش یافتندوچون اهل ذمه محسوب شده بودند باپرداخت جزیه از گزنداعراب ومسلمین مصون بودند ومیتوانستند بامسلمانها آمیزش بیشتری داشته باشند . آنها درشهر خود مدرسه‌ای داشتند که انواع علوم قدیم وشعب فلسفه یونان وروم درآنجا تدریس میشد وعلمای بزرگی تحویل جامعه میداد.درمدارس آنان ریاضیات ونجوم درس گفته میشدوفلسفه افلاطون نیز مورد غوروبررسی قرارمیگرفت. علمائی که ازاین مرکزعلم خودرادراختیارخلفای اسلام گذاردند یکی

---

۱ — دایرةالمعارف اسلامی ذیل لغت حران

۲ — رجوع کنید بقرآن سوره بقره آیه ۵۹ وسوره مائده آیه ۷۳ وسوره حج آیه ۱۷

۳ — ملل ونحل شهرستانی حاشیه الفصل جلد دوم صفحه ۷۶ تا ۷۹ ومسعودی جلداول صفحه ۳۷۸ وقفطی صفحه ۳۱۱

٤ — الفهرست صفحه ۳۲۰

«ثابت بن قره »(۲۲۱-۲۸۸) حرانی بود که در ریاضی و نجوم استاد بود و دیگر «ابن سنان» طبیب و پسرش «ابراهیم بن سنان» بودند که در طب و علم ظواهر- جو استاد بودند و «هلال بن ابراهیم» طبیب و پسرش «ابواسحاق صابی» که در ریاضی و هندسه و هیئت دستی بسزا داشتند و «تبانی» که در رصد کواکب و علم هندسه بی نظیر بود. (۱)

علوم یونانی بوسیله مدرسه جندی‌شاپور و مدرسه حـران در میان مسلمانان نفوذ کرد، طب یونانی از طریق مدرسه جندی‌شاپور و علمای بزرك آن در امپراطوری اسلام نفوذ کرد و علمای بزرگی بعالم بشریت تقدیم نمود. ریاضی و هندسه و نجوم و فلسفه و فلکیات نیز از طریق مدارس حران وارد اسلام شد و علمای اسلامی پس از کسب این علوم از خود تبحر عجیبی نشان دادند و در انواع این علوم علمائی و فلاسفه‌ئی بوجود آمدند که مسلماً از مفاخر عصر اسلامی بشمار میروند.

۳. **اسکندریه**: سومین مرکز علمی صدر اسلام شهر اسکندریه بود که در پایه گذاری علوم اسلامی مثل دومرکز سابق الذکر نقش بسیار مهمی بازی کرد. این شهر بطوریکه در تاریخ فلسفه بایددید از قرن دوم میلادی مرکز نوافلاطونیان شد.

مذهب فلسفی آنـان بوسیله فلوطین (۲) پایه گذاری شد و بتوسط شاگردان او درطی قرون متمادی ترقی نمود.

مذهب نوافلاطونیان چیزیست شبیه حکمت اشراق و عرفان که با ادله فلسفی و براهین علمی آمیخته شده است (۳) وچون اغلب پیروان این مکتب مسیحی بودند مسیحیت وعقائد و آراء مسیح نیز بافلسفه این مکتب آمیخته شد وعقائد و آراء آنها بوسیله تعلیمات و مدارس نسطوریان که شعبه‌ای از

---

۱ جهت اطلاع از شرح احوال و میزان علمی این اشخاص رجوع کنید بتاریخ الحکمای قفطی و شهرزوری وقاضی صاعد اندلسی وطبقات الاطباء ابن اصیبعه وسایر تذکره علماو اطبا وفلاسفه اسلام

۲- plotin

۳ - جهت اطلاع بر کیفیت آراء و عقائد آنها رجوع کنید بذیل لغت:

I Britanica encyclopedia AmmoniusSaccas، Plotin

II History of western Phylo.ophy: By. Bertrand Russel page 308

مذهب مسیح بودند در سراسر شرق نزدیك و میانه منتشر شد و در سال ٦٤٢ میلادی یعنی سالیکه اعراب بر اسکندریه تسلط یافتند آراء نو افلاطونیان کاملا بر مدارس این شهر و سایر بلاد خاور نزدیك مسلط بود. این نسطوریان چون بزبان یونانی و سریانی تسلط داشتند در نقل و ترجمه کتب نو افلاطونیان نقش بزرگی را بازی کردند بطوریکه هنگام ظهور اسلام در سراسر قلمرو شرقی رومیان عقائد و افکار آنان رواج داشت. همین مسیحیان نسطوری بودند که بعلت آشنا بودنشان بهزبان یونانی و سریانی و عربی مترجمین اولیه نهضت علمی اسلام شدند.

مدرسه اسکندریه در هنگام ورود عرب بهصر بطب و شیمی و علوم طبیعی مشهور بود و نیز در آموختن طلسمات و نیرنجات و سحر و نجوم نیز شهرتی بسزا داشت. مسلمانان نیز از علوم این مدرسه از عهد امویان شروع به بهره برداری کردند و بسیاری از کتب علمی متداول در آن مدرسه بهعربی ترجمه شد و نیز از بسیاری از اطباء این مدرسه در آن عهد جهة معالجهٔ خلفا استفاده گردید. اما عباسیان بعلت دوری اسکندریه از مرکز خلافت و انغمار علمای مدارس آن شهر در عهد آنان بطلسمات و عزائم و نیرنجات و این قبیل اباطیل و از بین رفتن کتابخانههای عظیم شهر هنگام ورود لشکریان عرب، و فرار علما و مشاهیر شهر از پیش جندیان اسلام، و روش صوفی منشانهٔ عالمان نسطوری اسکندریه، استفادهٔ زیادی از مدارس این شهر نبردند. اما از لحاظ ترجمه کتب یونانی و سریانی و رومی بعربی و برگرداندن بسیاری از کتب ارسطو و افلاطون و جالینوس و غیره باین زبان بتوسط عالمان نسطوری اسکندریه بشرحی که خواهیم دید در عهد عباسیان حداکثر استفاده شد.

این سه مرکز علم در پیدا شدن نهضت علمی در ممالك اسلامی بزرگترین نقش را بازی کردند زیرا که این سه شهر از قدیمترین ایام تنها مراکز ترویج علم و دانش خاورمیانه و نزدیك بودند و در حقیقت مدارس این سه شهر وارث تمام علوم یونان و روم و ایران و احیاناً هند شده بودند. طب یونان و هند و ایران و فلسفهٔ یونان و روم و مصر و ریاضیات و فلکیات و هندسه و هیئت و غیره و شقوق و شعب مختلف آنها بزعم علمای هند و ایران و روم و یونان و مصر، تنها در این مدارس درس گفته میشد و از آنجا بسایر نقاط میرفت. بزرگترین طبیب و فیلسوف و ریاضیدان و منجم و مهندس در مدارس این مراکز تربیت میشدند و باقطار جهان متمدن آن روزگار میرفتند.

اسلام با دست یافتن باین سه شهر بر علوم و دانشی که در مدارس آنها از دیرباز نسلا بعد نسل بدانشمندان ساکن در آنها رسیده بود نیز دست یافت

وعللی که بآنها اشاره خواهد شد ازتمام علوم متداول دراین سه مرکز دانش استفاده برد.

ایرانیان وهندیان مدرسه جندی شاپور، وروميان وسريانيان مدارس حران، ونسطوریان ویعقوبیان اسکندریه، درتعلیم علوم متداول زمان ونقل آنها بزبان عربی بزرگترین خدمت رابصیانت آثار گذشتگان وحفظ علومی که بقیمت فکرواندیشهٔ چندین هزارسالهٔ بشرتمام شده بود نمودند. ودرواقع ونفس الامر همین علما بودند که علت پیدا شدن بزرگترین طبیب وفیلسوف وعالم ودانشمند و ریاضی‌دان و منجم ومهندس در امپراطوری اسلام شدند که یکی ازآنان شیخ الرئیس ابوعلی سینا میباشد.

ترجمه علوم و فلسفه بعربی

شروع واقعی ترجمهٔ علـوم وفلسفه بعربی ازعهـد عباسیان شد. ترجمه‌هائی که درعهدامویان شده است بحدی ناچیز است که حتی محققین اسلامی نیزازآن ذکری نکرده‌اند. علت اینکه ترجمه ونقل علوم در زمان امویان رونقی نیافت و عباسیان در این عمل پافشاری زیاد بخرج دادند چند چیز بود. یکی اینکه عهدامویان درواقع از لحاظ تاریخ عرب واسلام بقیه همان عهد جاهلیت بود واعراب بااینکه بر ممالك و کشورهای زیادی دست یافته بودند معذلك در همان بدویت خود استوار بودند ودرهمان منجلاب بی‌خبری عهدجاهلی خویش دست وپا میزدند وهیچگاه برمخیله آنها خطور نمی کرد که خارج ازعربستان وتعلیمات قرآن علوم وفلسفه ودانشی بس شگرف موجوداست که دست یافتن بآن بایافتن حیات سرمدی توأم است.

دوم آنکه خلفای اموی که خودشان از همان اعراب جاهلی بودند بعلت اعتقادبه برتری نژادخویش وانغماردرشهوات ولهوولعب وسرگرمیهای کودکانه هیچگاه بسایر ملل و نحل توجهی نداشتند و نمی‌توانستند برای آنها تمدن ودانشی فوق‌تمدن و دانش‌خویش تصور کنند. بهمین‌جهت بآثار آن‌ملل توجهی نمی کردند وغالباً خودرا باچند قصیدهٔ عربی که فلان شاعر بدوی‌عرب میساخت سرگرم مینمودند.

سوم آنکه اوائل عهدامویان تقریباً چون زمان خلفای راشدین بفتح ممالك ولشکرکشی بشهرها گذشت واسلام هنوز نفوذی راکه باید در میان ساکنین امپراطوری وسیع اسلام پیدانکرده بود ودر نتیجه حرکت دینی که لازمهٔ اطلاع وبصارت برعلوم وفنون مختلف است پیدا نشده بود. پس از تسلط اسلام ونضج مسلمانی درممالك مفتوحه ومعتقدشدن ساکنین کشورهای

پهناور امپراطوری اسلام بدین جدید بود که حرکت دینی شروع شد و مسلمانان بامسائلی مانند قضاوقدر وحدوث وقدم‌عالم وجبرواختیارانسان و امثال آن روبرو شدند که جواب آن بدون‌دانائی بعلوم‌وفلسفه ممکن نبود.

چهارم مسلماً قرن‌دوم هجری مسلمانان معتقد در پهنه ممالك اسلامی ازقرن اول خاصه صدراسلام وعهداول اموی زیادتر شدند واین مسلمانان بعلتی که درمقدمهٔ این‌مقال گذشت باسایر مذاهب چون‌مسیحیان ویهودیان و زرتشتیان وصابئین وغیره آمیزش واختلاط پیدا کردند صاحبان آن مذاهب درمناظرات خود بامسلمانان بانواع علوم وقت و فلسفهٔ متداول در ممالك متمدن‌زمان مجهز بودند ودرمناظرات ومجادلات مذهبی خویش‌از منطق ارسطو وفلسفهٔ افلاطون ومکتب نوافلاطونیان و اشراق ایران استفاده ها میبردند مسلمانان هم که از همهٔ این مراتب بی‌خبر بودند خواه وناخواه مجبور شدند که‌جهت‌مستدل‌نمودن‌مذهب‌خویش نیزازاین‌علوم‌استفاده‌نمایند.

پنجم درعهد عباسیان اسلام برقسمتی از کرهٔ ارض که‌ازچین تااندلس کشیده شده‌بود مسلط شده‌بود وتمام مردمان این‌پهنهٔ عظیم‌بعلت اقتصادی وسیاسی بزبان عربی آشنا شده‌بودند وهمین‌وحدت‌زبان و آمیزش ملل با یکدیگر ایجاب می کرد که ازاحوال وآثار یکدیگر مطلع‌شوندواین‌وضع درعهد امویان موجودنبود.

ششم- رغبت‌فوق‌العادهٔ‌خلفای‌عباسی بعلوم‌طب وفلسفه ومنطق‌وریاضی ونجوم وغیره‌نیز یکی ازعلل ترجمهٔ کتب بزبان عربی‌شد چه‌عباسیان خاصه «منصور» و«رشید» و«مأمون» باین‌جنس ازعلوم زیاد توجه‌داشتند وسعی‌میکردند که ازآنها چیزی رابیاموزند وبهمین جهت غالباً نزدعلمای فن اینگونه علوم‌را فرا میگرفتند وبرای فراگرفتن این علوم چون بزبان دیگری آشنائی نداشتند مجبور بودند که ازترجمهٔ آن کتب استفاده کنند.

هفتم- امپراطوری عظیم اسلام درعهد عباسیان‌دارای وضع‌اقتصادی واحدی شده‌بود که مسلماً سیاست واحدی‌را نیز ایجاب‌میکرد وازآنجا که این اقتصاد واحد تمام شئون زندگی‌مسلمانان را در بر میگرفت، علم وفرهنك‌را نیز خواه‌وناخواه شامل میشد بنابراین در عهد عباسیان مصری ومغربی وایرانی وورومی وسریانی وغیره چون درتحت سلطه یك اقتصاد زندگی میکردند مجبور بودند که از لحاظ فرهنك نیز متحد شوند وتنها راه ایجاد اتحاد فرهنگی ترجمه آثار تمدن این‌ملل‌بود بیك‌زبان واحد که بعلت تسلط اعراب زبان عربی انتخاب‌شد.

هشتم- امویان بعلت قدرت فوق‌العادهٔ اسلام وروح جنگجوئی و

سلحشوری مسلمانان اولیه و نیروی فوق العاده‌ای که اسلام و مسلمانی داشت احتیاجی بملل متنوع زیردست خود نداشتند چه بنوامیه با ایدهٔولوژی اسلام مجهز بودند که در آن زمان بعللی که در تاریخ اقتصادی وسیاسی وقت باید دید سخت نیرومند بود و بهمین علت مسلمانهای عرب در خود هیچگونه احتیاجی نسبت بسایر ملل حس نمیکردند. ولی درقرون بعد که نیروی فوق العادهٔ مسلمانی فتور پذیرفت ودیگر لشکریان عرب نمیتوانستند فقط برای جهاد فی سبیل‌الله بممالك اطراف بتازند ومخالفین داخلی نیز جهت سرکوبی این مهمان تازه‌رسیده مجهز میشدند خلفا وهیئت حاکمهٔ اسلامی مجبور شدند که جهت نگهداری خویش از نیروئی که دشمنان داخلی در دست داشتند استفاده کنند. مخالفین اسلام درداخل امپراطوری بطوریکه گفته شد بفلسفه ومنطق وعلوم مثبت زمان مجهز بودند وبااسلام و مسلمانی با این نیرو طرف میشدند. هیئت حاکمهٔ عرب هم که هستی او بوجود وهستی اسلام بسته شده بود ناگزیر بود که برای جلوگیری ازمحو واضمحلال خویش از نیروی دشمنان خود برضد آنها استفاده کند باین جهت بود که مسلمانان را بفراگرفتن علوم وفلسفهٔ آنعهد تحریص وتشویق کردند.

دراینجا باید باین نکته اشاره کنیم که شعوبیه وفرق متعدد ضد اسلامی چون زنادقه وغیره بعللی که درفصل سوم اینمقال گذشت ازاواخر عهد امویان واوائل سلطهٔ عباسیان بمخالفت اسلام ومسلمانی کمر بستند وبانیروی معنوی خویش که ازفرهنك وعلوم ایران وسایرملل مغلوب سرچشمه میگرفت چنان آشوبی درداخل ممالك اسلامی برپا کردند که اگر مسلمانان بافراگرفتن آنفرهنك وعلوم بمقاومت آنها بر نمیخاستند باقرب احتمال امروز از اسلام ومسلمانی جز اسمی باقی نمانده بود. چه شعوبیه ومانویان وزرتشتیان و مسیحیان ویهود وسایر مذاهب پراکنده درممالك اسلامی هریك بنوبهٔ خود بابراهین عقلی ومنطقی ونشر ثقافات خویش چنان باسلام ومسلمانی میتاختند که اگر مقاومت شدیدی درمقابل ایشان نمیشد مسلماً اسلام مغلوب میشد و اثری از وی باقی نمیماند.

حمله باسلام حمله‌ای بود که مستقیماً بهیئت‌های حاکمهٔ وقت میشد و برافتادن مسلمانی مقدمهٔ اضمحلال هیئت حاکمهٔ وقت بود باین جهت عباسیان بشرحیکه درتاریخ باید دید علاوه براینکه برای برانداختن مخالفین دست بشمشیر بردند ناگزیر بودند که جهت خرد کردن اساس مخالفت، باسلحهٔ معاندین خویش نیز مجهز شوند وچون شعوبیان وزنادقه ویهود ومسیحیان

وصابئین واز فرق إسلامی اسماعیلیان وقرامطه وشیعیان وسایر مخالفین دستگاه خلافت بعلم ومعرفت مجهز بودند آنان نیز بحکم اجبار باین اسلحه مجهز شدند تامگر بتوانند درمقابل دشمن خانگی صف آرائی کنند وخود را ازمحو ونیستی نجات بخشند.

بنابعلل فوق علوم وفرهنك کشورهائی که مغلوب عرب شده بودند وارداسلام شد وتنها راه نفوذ این فرهنك ترجمهٔ متون علمی وادبی وفلسفی ومنطقی ملل متنوع بودبزبان عربی. اولین ملتی که شروع بترجمهٔ این متون نمود ایرانیان بودندچه بشرحی که باید در تاریخ سیاسی اسلام دید ایرانیها اولین قومی بودند که نتوانستند تئوری برتری نژادعرب راقبول کنند واولین مردمانی بودند که درمقابل این تئوری کودکانه کمر مخالفت بر بستندوراهی را که اختیار نمودند نشان‌دادن مقدار تمدن وپایهٔ فرهنك خویش بودباعراب و سایر ملل مسلمان - تنهاراه نشان دادن اینفرهنك عظیم و تمدن بزرك ترجمهٔ متون فارسی بود بزبان عربی ازاین جهت عده‌ای ازایرانیان که بهردوزبان فارسی وعربی آشنا بودند درنقل کتب خود بزبان عرب جدوجهدفراوانی نمودند.

ابن ندیم صاحب الفهرست فصلی ازفصول کتاب خودرامخصوص مترجمین ایرانی نموده‌است واسامی عدهٔ فراوانی از مترجمین ایرانی را ذکرمیکند ازجمله پانزده تن ازمترجمین طرازاول ایرانی بقرارزیر میباشد ۱ - «ابن مقفع» ۲ - «خاندان نوبخت» ۳ و ٤ - «موسی ویوسف» پسران «خالد» که چاکران «داودبن عبدالله بن حمید بن قحطبه» بودند وبرای اومتون فارسی رابعربی برمیگردانیدند ٥ - «اباالحسن علی بن زید تمیمی» که زیج شهریار را ترجمه کرد ٦ - «حسن بن سهل» ۷ - «بلاذری» ۸ - «جبلة بن سالم» دبیر «هشام» ۸ - «اسحق بن یزید» که مترجم اختیارنامه است ۹ - «محمدبن جهم برمکی» ۱۰ - «هشام بن قاسم» ۱۱ - «موسی بن عیسی الکردی» ۱۲ - «زادویه پسر شاهویه اصفهانی» ۱۳ - «محمدبن ابراهیم بن مطیاراصفهانی» ١٤ - «بهرام پسرمردان شاه» موبد شهر نشابور ١٥ - «عمر بن فرخان» (۱)

این مترجمین غالب متون علمی وادبی وتاریخی وفلسفی وسایرعلوم را اززبان فارسی بعربی گردانیدند. مثلا «ابن مقفع» کتاب خداینامك رااززبان پهلوی بعربی نقل کرد وآنرا تاریخ پادشاهان ایران نامید وظاهراً «محمدجریرطبری» درضمن وقایع عهد ساسانیان ازآن کتاب بسیار استفاده کرده است ونیز کتاب آئین نامه راکه حاوی رسوم وعادات و تشریفات وشرایع

۱ - الفهرست ابن ندیم صفحه ۳٤۲

ایرانیان قدیم بود ترجمه کرد. «مسعودی» از این کتاب به نیکی نامبرده است و گوید کتابیست بزرك ودارای هزاران صفحه است. و نیز «ابن مقفع» کتاب «کلیله و دمنه» و شرح احوال «مزدك» و کتاب تاج در احوالات «انوشیروان» و کتاب ادب الکبیر وادب الصغیر را بعربی ترجمه نمود (۱)

مترجمین ایرانی غیراز ترجمه متون ادبی و تاریخی بسیاری از متون علمی وفلسفی ودینی رانیز بعربی بر گرداندند ازجمله «ابن مقفع» سه فصل از کتاب منطق ارسطورا بنام قاطیغوریاس (۲) و باری ارمینیاس (۳) و انالوطیقا (٤) بعبارتی ساده ترجمه کرد. (٥) «ابن ندیم» و «حمزة بن حسن - اصفهانی» و «مسعودی» وسایر محققین ایرانی نام بسیاری ازایرانیان رادر کتب خود برده‌اند که متون علمی وفلسفی راازفارسی بعربی گردانده و ذکر اسامی همه آنها در اینجا باعث اطاله کلام خواهدشد ومارا از تعقیب مقصود خود باز خواهدداشت . (٦)

ترجمه متون علمی بعربی تقریباً ازخلافت «منصور عباسی» شروع شد وازهمان زمان مترجمین به بر گرداندن متون هندی وسریانی و یونانی ومصری ورومی بعربی مشغول شدند ومتون فلسفه ومنطق ارسطو وافلاطون ونوافلاطونیان وفلسفه هندیان وفلکیات یونانیان وطب رومیان وایرانیان را بعربی نقل کردند . تاعهد «مأمون» ترجمه متون بکندی پیش میرفت وجز مقداری ازمنطق ومجسطی و کتبی چنداز طب ومباحثی چنداز فلسفه ارسطو وافلاطون تقریباً چیزدیگری بعربی ترجمه نشد ولی درعهد «مأمون» علمای ایرانی و حرانی وهندی واسکندرانی وغیره بشرحی که اشاره خواهد شد بترجمه متون علمی وفلسفی وادبی وتاریخی وغیره پرداختند .

«مامون» عباسی بشرحی که در تاریخ زندگانیش بایددید مردی عالم ودانشمندبود وبعلما ودانشمندان زیاداحترام میکرد. «جعفر بن محمد اغاطی»

۱- المصدر نفسه صفحه ۱۱۸

۲- Category

۳- Beri ermeneias

٤- Analitic

٥ قفطی صفحه ۱٤۹

٦- رجوع کنید بالفهرست ابن ندیم وسنی ملوك الارض حمزة بن حسن- اصفهانی ومروج الذهب مسعودی

که‌از علمای‌زمان وحواشی دستگاه وی‌بود آورده‌است که:«چون«مأمون» بیغداد آمد و برار یکه خلافت مستقر شد در دارالخلافه اطاقی ترتیب داد که زمستانها آنرا بازیلو و تابستانها باحصیر فرش میکردند و فرش دیگر بر آن نمی‌انداختند وفقها ومتکلمین رادراین اطاق‌جمع میکرد وخودش‌نیز حاضر میشد و بمحادثات و مناظرات آنان گوش فرامیداد . صدتن ازفقهای زمان‌را احضار کرد وده‌تن‌ازآنان راجهت مجالست خویش بر گزید که‌یکی ازآنها«احمد بن‌ابی‌داود» بودودیگری« بشرالمریسی»وسومی‌من که«جعفر بن محمداغاطی»ام‌وروزی بماغذا دادودر سر سفره درحدودسیصدنوع‌غذاحاضر کردندو«مامون»خواص یك‌یك آن‌اغذیه‌را ازلحاظ طبی بیان کردو گفت:فلان غذا جهت رطوبت ودیگری جهت دفع صفرا و سومی برای منع سودا و چهارمی و پنجمی برای فلان وفلان مرض مفید است »(۱) مؤرخین عهد «مامون» ازعلم ومعرفت او ودایره اطلاعات وی برعلوم زمان حکایـاتی آورده‌اند که نقل همه آنها کتابی علیحده میخواهد ودراینجا باید همین‌قدر اشاره‌کرد که او ازادب وتفسیر وحدیث وطب وفلسفه وسایر علوم زمـان خویش بهره‌ها داشت وازهریك بقدر لزوم برخوردار شده‌بود وبرخی از مؤرخین حل‌مشکل‌هفتم اقلیدس‌را باونسبت داده‌اند . (۲)

«مامون» عباسی کودکی خودرا دردربار «هارون‌الرشید» گذرانید که ازلحاظ احتشام دستگاه خلافت‌نظیر ومانندآن درسراسر تاریخ اسلام بوجود نیامد . این‌دربار علاوه برانواع واقسام وسائل تنعم وخوشگذرانی که‌حتی ازعهد ساسانیان نیز جلوتر رفته‌بود ،چون تنها وسیله ارتزاق علما ودانشمندان هم‌بود هرعالم ودانشمندی سعی میکرد که خودرا بآن نزدیك کند «مامون‌الرشید» درنزد علمای زبردستی که درآن دربار فراهم‌آمده بودند بکسب انواع علوم مشغول شد وازمحضر آنها درك فیض نمودونیز قسمتی ازعمر خودرا درایران گذرانید واز کیاست وکاردانی وزیری چون «فضل بن سهل» ملقب به« ذوالریاستین» که‌مردی ایرانی وسخت عالم و فاضل بود بهره‌ها برد واین «فضل» وخاندان اودربرانگیختن وی بترجمه کتب ونقل آثار بزرگترین نقش‌را بازی کردند.این بود که بمحض‌رسیدن بخلافت وآمدن ببغداد امر کرد تا علما و دانشمندان و فیلسوفان وفضلا و

---

۱ — عصرالمامون جلداول صفحه ۳۶۰

۲ — تجارب‌السلف صفحه ۱۵۷

شعرا و نویسندگان را ازاقطار ولایات اسلام وسایر ممالك غیر اسلامی فرا خواندند تادر «بیت‌الحکمه» بکار ترجمه متون ادبی وعلمی وفلسفی وطبی وغیره بپردازند. «بیت‌الحکمه» یا کتابخانه مخصوص «مامون» در بغداد از بزرگترین کتابخانه‌های عالم اسلامی بوده‌است. متاسفانه از این کتابخانه که باسم «خزانة‌الکتب» و «بیت‌الحکمه» در کتاب‌ها یادشده‌است چیز زیادی بما نرسیده‌است واز کیفیت این مرکز علم چندان اطلاع مبسوطی دردست نیست.

از متون قدیم ومراجع اسلامی اینقدر برمیآید که غالب خلفا در دارالخلافه خود کتابخانه‌ای داشته‌اند که از کتب آن استفاده مینموده‌اند از جمله خلفای اموی اندلس درقصر قرطبه کتابخانه نسبتاً بزرگی داشته‌اند و خلفای فاطمی مصر نیز درقصر بزرك یا دارالخلافه کتابخانه‌ای داشته اند که در آن ازانواع کتب جمع کرده بودند. (۱) خلفای بنو عباس نیز مسلماً از داشتن اینگونه کتابخانه‌دردارالخلافه بی بهره نبوده‌اند منتهی «هارون‌الرشید» این کتابخانه‌را بزرگتر کرد ودارالترجمه‌ای بر آن افزود و «یوحنا بن ماسویه»را مامور ترجمه کتب طبی قدیم نمود که‌درفتوحات آنقره‌وعموریه وسایر بلاد روم بدست مسلمانان افتاده‌بود ونویسندگان‌چندی‌را نیز‌مامور کرد که درکار ترجمه واستنساخ آن به «یوحنا» کمک ومساعدت نمایند(۲) «علان» شعوبی معروف نیز ازجمله کسانی بود که دراین کتابخانه بنوشتن واستنساخ کتب‌مشغول بودواز عهد «هارون‌الرشید»و«برامکه»وتا زمان «مامون» باین‌شغل اشتغال داشت. (۳)

این کتابخانه که درعین‌حال دارالترجمه‌هم بود درعهد «مامون» بعلت اشتیاق وی بترجمه کتب ونقل علوم بشری بزبان عربی رونقی بسزا یافت و کم‌وبیش در کتب اسلاف‌اشاراتی‌هست که‌دارالکتب «عهدرشید»و«خزانة‌الحکمه»عهد«مامون» درآنروزگار تنها مرکز ومرجع علوم عقلی‌ونقلی ونقل آن‌علوم بزبان عربی بشمار میرفته‌است. چه «مامون» سعی بلیغ داشت که علاوه بر کتبی که درقلمرو امپراطوری وسیع‌اسلام بدست میآمد از کتابخانه‌های خارج ممالك اسلامی نیز ازلحاظ ترجمه ونقل بزبان‌عربی

۱ - خطط مقریزی جلد اول‌صفحه ۴۰۸
۲ - اخبارالحکما صفحه ۸۳۰
۳ - الفهرست صفحه ۱۵۳

استفاده نماید ازجمله طبق روایت «ابن ندیم» از کتابخانه معروف قسطنطنیه که از سال ۳۳۶ میلادی تاسیس شده بود وروز بروز تا عهد «مامون» بر تعداد کتب آن افزوده شده بود استفاده نمود. «او بپادشاه روم نامه‌ها نوشت واز وی خواست تااز علوم قدیمه انباشته شده در کتابخانه روم استفاده کند پادشاه روم هم پس از امتناع قبول کرد «مامون» هم چندتن از علمای زمان را بفرستاد تا کتبی که مورد نیاز بود به پیش او آوردند و امر کرد تا آنها را بعربی ترجمه کنند. این کتب حاوی فلسفه وهندسه وموسیقی وحساب وطب بود» (۱) ونیز باز در کتب گذشتگان نقل شده است که «مامون» «سهل هارون» راکاتب خزانة الحکمه کرد واو کتب هندسه‌ای را که ازجزیره قبرس آورده وترجمه نموده بودند بنوشت و بنزداو فرستادو «مأمون» هم اورا خازن آن کتب کرد. (۲) وبازروایت شده‌است که وی «فراء» نحوی مشهوررا مأمور جمع اصول نحو نمود وامر کرد که درخزانة الحکمه باو حجره دادند وتمام وسائل زندگانی اورا ازلباس وخوراك وکارولوازم زندگانی وحتی کنیز وغلام مهیا کردند وچندنفر راهم تعیین نمودند تاآنچه «فراء» تهیه مینماید بنویسند. (۳)

آنچه ازاین مطالب وسایرروایات برمیآید خزانة الکتب عهد «مأمون» علاوه بر کتابخانه دارالترجمه بزرگی نیز بوده است که در تحت نظر «یوحنابن ماسویه» و «ابن نوبخت» اداره میشده‌است و مترجمین عالیقدری به نقل کتب یونانی وسریانی وفارسی ونبطی وورومی وغیره مشغول بوده‌اند و نیزعده‌زیادی نویسنده وناسخ وجودداشته است که‌زیردست «علان شعوبی» باستنساخ کتابهای ترجمه‌شده مشغول بودند وجمعی دیگر در تحت سرپرستی «ابن ابی الحریش» به تجلید کردن‌وصحافی کتب‌مذکور اشتغال داشتند. (٤)

ازمجموع این‌اعمال ترجمه کتب بسیاری نتیجه شد که منبع واصل واساس وریشه وپایه‌ومایه علوم وفلسفه اسلامی‌شد.

بطوریکه اشاره شدترجمه متون غیرعربی‌اززمان «منصور عباسی» شروع شد وتقریباً سه دوره مهم‌را گذرانید اول از سال ۱۳۶ تا ۱۹۳ هجری که مترجمین اولیه اسلامی‌مانند «یحیی بن بطریق» و «جورجیس-

---

۱ - الفهرست صفحه ۳۳۹

۲ - شرح‌العیون صفحه ۱۳٤

۳ - طبقات الادباء صفحه ۱۲۷

٤ - الفهرست صفحه ۱٤

بن جبریل» و «عبدالله بن مقفع» بترتیب بترجمه المجسطی وچند کتاب طب و متونی ازفارسی نائل آمدند . دوم ازسال ۱۹۸ تا ۳۰۰ هجری که خلافت «مأمون» وتاسیس خزانة الحکمه را نیزدربرداشت ودراین فاصله مترجمین بزرگی چون «یوحنا بن بطریق» و «حجاج بن مطر» و «حنین بن اسحاق» و «اسحاق بن حنین» و «ثابت بن قره طابی» وصدها عالم ودانشمند دیگر بوجود آمدند که کتب «بقراط» و «جالینوس» و «ارسطو» و «افلاطون» وتفاسیر و شروح بر آن کتب را ترجمه کردند . دوره سوم ازسال ۳۰۰ هجری تااوائل قرن چهارم کشیده شد که مترجمینی مانند «متی بن یونس» و «سنان بن ثابت» و «عیسی بن سهر بخت» وغیره بترجمه کتب منطق وطبقات «ارسطو» وسایر متون فلسفه وریاضی وموسیقی وهندسه ونجوم وادبیات وغیره پرداختند .

این مترجمین کتب مذکوررا از زبان‌های یونانی و پارسی و هندی وقبطی وعبرانی ولاتینی ونبطی وسریانی وغیره بزبان عربی برگردانیدند والحق دراین راه زحمات فوق العاده کشیدند وبااین ترجمه‌ها پایه بزرگترین تمدن مشعشع قرون وسطی را که همان تمدن اسلامی باشد گذاشتند .همین ترجمه‌ها تنها علت پیداشدن فلسفه و حکمت وطب اسلامی شد که در نتیجه علت پیداشدن علمائی مانند «فارابی» و «بوعلی‌سینا» و «ابوسهل مسیحی» و «ابونصر عراق» وغیره درقرن چهارم گردید .

دراینجا بدنیست که فهرست مختصری از کتب علمی که بوسیله مترجمین اسلامی ترجمه شد ذکرشود چه همین کتب ومتون ترجمه شده بود که درقرن چهارم در تمام مدارس ومکاتب کشورهای اسلامی درس گفته میشد وعلما و دانشمندان و فلاسفه را در کیفیت موضوعات آن متون بغور وبررسی باز میداشت . البته بایدباین نکته توجه داشت که فقط دراینجا بذکر ترجمه‌های کتب علمی وفلسفی وحکمی بسنده خواهدشد چه صدها کتاب راجع بموسیقی وادبیات وتاریخ وغیره نیز درسه دوره نامبرده دربالا ترجمه شد که ذکر هرقسمت ازآنها فهرستی علیحده میخواهد و چون از موضوع این مقال خارجست ازذکرنام آنها صرفنظر میکنیم .این فهرست را «احمدفریدرفاعی» محقق مصری از کتب اسلاف مانند الفهرست «ابن ندیم» وطبقات الاطبای «ابن اصیبعه» و کتاب اخبارالحکمای «قفطی» جمع آوری نموده است و در کتاب عصرالمأمون خویش بتفصیل آورده است ودر اینجا ازآن کتاب باختصار نقل میشود . (۱)

۱- عصرالمأمون جلداول ازصفحه ۳۸۱ تا ۳۹٤

ا : کتب افلاطون

۱- کتاب سیاست	ترجمه	حنین بن اسحاق
۲- « مناسبات	«	یحیی بن عدی
۳- « نوامیس	«	حنین و یحیی
۴- « طیماوس	«	ابن بطریق و اصلاح حنین
۵- « افلاطون به اقریطون	«	یحیی بن عدی
۶- « توحید	«	«
۷- « حس و لذت	«	«
۸- « اصول هندسه	«	قسطاء بن لوقا

ب: کتب ارسطو

۱- مقولات	ترجمه	حنین بن اسحق
۲- کتاب العباره	«	حنین به سریانی و اسحاق بعربی
۳- تحلیل قیاس	«	ثیادورس و اصلاح حنین
۴- کتاب برهان	«	اسحاق بسریانی و متی بن یونس بعربی
۵- « کتاب جدل	«	« « و یحیی «
۶- « مغالطات	«	ابن ناعمه و ابو بشر بسریانی و یحیی بعربی
۷- « خطابه	«	اسحاق و ابراهیم بن عبدالله
۸- « شعر	«	ابو بشر از سریانی بعربی
۹- « سماع طبیعی	«	ابوروح صابی و حنین و یحیی و قسطا و ابن ناعمه
۱۰- « سماء و العالم	«	ابن بطریق و اصلاح حنین
۱۱- « الکون و الفساد	«	حنین بسریانی و اسحاق دمشقی بعربی
۱۲- « آثار العلویه	«	ابو بشر و یحیی
۱۳- « النفس	«	حنین بسریانی و اسحاق بعربی
۱۴- « حس و المحسوس	«	ابو بشر متی بن یونس
۱۵- « الحیوان	«	ابن بطریق
۱۶- « کتاب الحروف یا الهیات	ترجمه	اسحاق و یحیی و حنین و متی
۱۷- « اخلاق	«	اسحاق
۱۸- « المرآة	«	حجاج بن مطر

۱۹- کتاب اثولوجیا ترجمهٔ حجاج بن مطر

بر کتب ارسطو شاگردانش وفلاسفه یونان وروم واسکندریه شروح وتعلیقات زیادی نوشته بودند که اغلب آنهانیز بوسیلهاین مترجمین بعربی ترجمه شد که ذکر تمام آنها باعث اطاله کلام میشود ومارا از مقصود خود بازمیدارد .

ج : کتب طب

۱- کتاب عهد بقراط	ترجمه	حنین بسریانی وحبیش وعیسی بعربی
۲- « فصول «	«	حنین
۳- « الکسر «	«	«
٤- « تقدم المعرفه	«	حنین وعیسی بن یحیی
٥- « امراض الحاده	«	عیسی بن یحیی
٦- « ابیذیمیا	«	« «
۷- « اخلاط	«	« «
۸- « قاطیطون	«	حنین بن اسحق
۹- « الماء والهوا	«	حنین وحبیش
۱۰- « طبیعة الانسان	«	« وعیسی
۱۱- « ده کتاب ازجالینوس «		حنین بن اسحق
۱۲- « چهار « «	«	حبیش

غیراز این کتب چهل وهشت کتاب دیگر ازافلاطون وبقراط وجالینوس درطب ترجمه شده است که تمام آن کتب را باذکر مترجمین آنها ، صاحب عصرالمأمون آورده است (۱)

د: کتب ریاضیات و نجوم و سایر علوم

۱- اصول هندسه اقلیدس:	ترجمه	حجاج بن مطر واسحاق بن حنین
۲- کتاب الظاهرات		مترجمش معلوم نیست
۳- « اختلاف مناظر		«
٤- « موسیقی		«
٥- « قسمت		«
٦- « قانون		«

---

۱ - عصرالمأمون جلد۱ صفحه ۳۸٤

۷- کتاب ثقل والخفة (سبکی وسنگینی) که مترجمش معلوم نیست
۸- ده جلد کتاب ازارخمیدس «
۹- کتاب مخروطات ازابلونیوس «
۱۰- « قطع سطوح « «
۱۱- « قطع خطوط « «
۱۲- « نسبت محدود « «
۱۳- « دوائر مماسه « «
۱٤- « اشکال کروی ازمنالاوس ترجمه ثابت بن قره
۱۵- « اصول هندسه « « «
۱٦- « المجسطی از بطلمیوس « یحیی برمکی
۱۷- کتب چهار گانه « « ابراهیم بن صلت و اصلاح حنین
۱۸- کتاب جغرافیا « « ثابت بن قره
۱۹- یازده کتاب دیگر از بطلمیوس که مترجمین آنها معلوم نیست
۲۰- کتاب جبر ازابرخس مترجمش معلوم نیست
۲۱- « قسمت اعداد ازابرخس «
۲۲- « جبر از ذیوفنطس «
۲۳- « عمل اسطرلاب ازابیون «
۲٤- « جرم آفتاب وماه از ارسطرخس «
۲۵- « قانون مسیر بطلمیوس «
۲٦- « عمل اسطرلاب از ثاون اسکندری «

صدها کتاب دیگر در ریاضیات وهیئت وزیج وغیره بعربی گردانیده شده ونام آنهارا «ابن ندیم» آورده است که ذکر آنهمه در اینجا ضروری نیست.

ه: کتب هندی

۱ - کتاب سیرك هندی: درطب که ازسانسکریت بفارسی ترجمه شده بود و عبدالله بن علی آنرا ازفارسی بعربی برگرداند.

۲ - علامات الادواء و معرفة علاجها: درطب که مانند کتاب سابق ازهندی بفارسی واز فارسی بامر یحیی بن خالد برمکی بعربی ترجمه شد.

۳ - کتاب سسرد: که ازهندی بعربی ترجمه شد توسط منکه هندی

٤ - « اسماء عقاقیر الهند: « « « اسحق بن سلیمان

۵- « استانکر الجامع « « « ابن دهن
۶- « صفوة النجح « « « «
۷- « مختصر الهند فی العقاقیر مترجمش معلوم نیست
۸- « علاجات الحبالی الهند «
۹- « روسا الهندیه فی علاجات النساء «
۱۰- « السکر للهند «
۱۱- « التوهم فی الامراض والعلل «
۱۲- « رای الهند فی اجناس الحیات وسمومها «

آشنائی واقعی اعراب باعلوم هندی از زمان «هارون الرشید» تقریباً شروع شد چه «یحیی بن خالد برمکی» «منکه هندی» را که از اطباء مشهور آن اقلیم بود جهت معالجه «هارون» ببغداد خواند واو «رشید» را معالجه کرد ومورد پسند وی واقع شد واین « منکه » مردی سخت فاضل بود و زبان فارسی وعربی را نیز خوب میدانست و بترجمه بسیاری از کتب هندی بزبان عربی پرداخت. غیر از کتب طب بسیاری از کتب نجومی وریاضی هندیان نیز بوسیله مترجمین هندی وعرب بزبان عربی نقل شد که ذکر آنهمه باعث درازی سخن میشود و بسیاری از اسامی این کتب را «ابن ندیم» و «ابن اصیبعه» و «شهرزوری» و «قفطی» و «ابن قتیبه» و «جاحظ» در کتب خود آورده‌اند. از کلدانی وسریانی وعبری ولاتینی وقبطی وغیره نیز کتب علمی و فلسفی فراوانی بتوسط مترجمین بزبان عربی ترجمه شد که ذکر اسامی جمله آن کتب ورسالات بدرازا میکشد ومارا ازمقصد خویش بازمیدارد.

ترجمه این کتب وفراوان شدن آن ترجمه‌ها ودردسترس عموم گذاشتن آنها بوسیله نویسندگان وناسخین کتب درحقیقت رنسانسی درعالم اسلامی بوجود آورد واندك زمانی از ترجمه این متون نگذشته بود که علوم ترجمه شده دراقطار ممالك اسلامی شایع گشت ودرمدارس ومکاتب آن عهد درس گفته شد ومردمان بی‌شماری عمر خود را در سر فراگرفتن آن علوم و معارف گذاشتند واز میان آنان علمای عالیقدری پیداشد که امروز از مفاخر بزرك اسلام بشمار میروند.

ترجمه کتب علمی و فلسفی تا اواخر قرن سوم هجری ادامه داشت و اغلب علما ودانشمندان تاآن‌زمان میکوشیدند متونی را که ترجمه نشده بود بیابند و آنرا بعربی بر گردانند. البته در میان این علما بودند کسانیکه

هم‌خودرا صرف مطالعه و بررسی کتب ترجمه‌شده مینمودند وازخود نیز کسر واضافاتی بر آن متون مینمودند ولی عده اینگونه دانشمندان بسیار کم و ناچیز بودواغلب علما روزگار خودرا بترجمه‌متون ویااستفاده از اصل متن ترجمه شده میگذرانیدند .

تفسیر اقوال فلاسفه‌واطبای یونان وهند وایران ومصرقدیم تقریباً از اوائل قرن‌چهارم شروع شد زیرا که درعهد «مأمون» وهنگام‌ترجمه متون وقتی برای توضیح و تفسیر اقوال گذشتگان باقی نبود . پس‌از آنکه کتب ورسالات ترجمه‌شد ومدتی مورد مطالعه علما واقع گردید بعلت اشکالاتی که‌درفهم مطالب فلسفی پیش‌آمد وغوامضی که درمتون کتب علمی موجود بود طالب‌علمان مجبور شدند که بشرح وتوضیح آن مطالب بپردازند تـا فهم‌اصول فلسفه یونان وطب هندوعلوم ایران وروم‌آسان‌گردد . از همین موقع است که علما درتوضیح وتفسیر اقوال فلاسفه وحکمای قدیم کتب و رسالاتی نوشتند واحیاناً از خودنیز برآن اقوال اضافاتی نمودند ازجمله کسانیکه در فلسفه‌ازعهده این‌مهم برآمدند یکی «ابونصر فارابی» است که پس‌از ارسطو معلم‌ثانی لقب‌یافت‌ودیگر شیخ‌الرئیس «ابوعلی‌سینا» ست که بمعلم‌ثالث‌ملقب‌شد.

باید باین نکته توجه داشت که اغلب کتبی که بعربی گردانیده شد بعلت ابهام عبارات متون واشکال‌موضوعات‌علمی‌وفلسفی وپیچیدگی‌مطالب آنها شاید چندان صحیح ویالااقل روشن وواضح ترجمه نشده‌است واغلب علمای قرن چهارم هم که‌ازبانهای اصلی متون ترجمه شده اطلاع‌نداشتند بهمان ترجمه‌های ناقص ونامفهوم بسنده کردندوهمین موضوع بر پیچیدگی فلسفه شرق بیشتر افزود . درشرح احوال «بوعلی» باین‌نکته برمیخوریم که اومدتها بمطالعه کتب ماوراءالطبیعه‌مشغول بود ولی بعلت ابهام فوق‌العاده‌ایکه‌درآن فن مشاهده‌میکرد ازحل بسیاری ازمطالب این‌قسمت از فلسفه قدیم عاجز آمد وازتعقیب آن فن منصرف‌شد تاآنکه‌بکتاب ماوراء‌الطبیعه «فارابی» برخورد ورفع اشکال نمود .

علت عجز «بوعلی» ازحل مطالب آن‌قسمت ازفلسفه قدیم‌مسلماً ابهام وپیچیدگی بود که درعبارات کتب مورد مطالعه اومشاهده میشده است چه مسلماً «بوعلی» درقرن چهارم مجبور بود که فلسفه وشقوق آنرا ازاصل متونی که ترجمه شده‌بود فراگیردزیرا که در عهد اوجز «فارابی» استاد

زبردستی که بتفسیر و تشریح فلسفه افلاطون وارسطو پرداخته باشد وجود نداشت بنابر این اشکال در خود ترجمه‌ها بوده است که شاید بعلت ضعف بعضی ازمترجمین دریکی ازدوزبان اصل متن وترجمه ،ویاعدم اطلاع کافی مترجم از کتاب علمی که‌ترجمه‌مینموده‌است ، ویاابهام وپیچیدگی که درخود متن موجود بوده‌است ، بوجود آمده‌بود . تحقیق در کیفیت‌این ترجمه‌ها و نشان دادن مقدار صحت وسقم آنها که مسلماً در نضج علوم اسلامی نقش بزرگی‌را بازی کرده است‌کار این وجیزه‌نیست وجای آن دارد که کسی با تحقیق دراین موضوع بزرگترین خدمت‌را بعلوم شرق بنماید .

مدارس و مکاتب

در اینجا بد نیست که از کیفیت و چگونگی‌تعلیم این علوم ومدارس و مکاتبی که درآنها اینگونه موضوعات را درس میگفته‌اند بسیارموجزو مختصر سخنی گفته شود. برای ورود باین‌مطلب باید توجه داشت که در صدر اسلام بکتاب و نوشته چندان اهمیت نمیدادند قرآن و احادیث وسیره پیغمبر که علوم آن زمانرا تشکیل میداد سینه بسینه نقـل میشد . معلم آنهارا برای شاگردش درس میگفت اوهم مجبور بود که در همان‌وقت تمام گفته‌های معلم‌را حفظ کند وچون محفوظات او بحدی که‌برای تعلیم دادن لازم بود میرسید استادش‌باواجازه روایت‌میداد و بمحض‌دریافت این اجازت از درجه شاگردی باستادی میرسید . بهمین منـاسبت در بین مردمان آنزمان راویان اهمیتی بسزا داشتند وهر کس‌روایت بیشتر می‌کرد در میان مردمان بعلم و فضل‌ودانشمندی شهرت مییافت .

بدیهی است که همین توجه مردمان باعث میشد که دانشمندان وقت ، سعی کنند تاروایات‌بیشتری نقل‌نمایند واین‌امر مقدمه جعل احادیث‌بیشماری شد . بطوریکه درصدر اسلام ازپیغمبر درحدود سی‌هزار حدیث نقل میشد ودرقرن دوم این‌مقدار بصدهزاررسید وچون نوبت به «محمدبن‌اسمعیل‌بن‌ابراهیم‌بخاری» رسید ششصد هزارحدیث درچهارجلد کتاب‌از پیغمبر نقل کردو برای آیندگان‌بیادگار گذاشت.البته‌درنقل حدیث وروایت ازپیغمبر وائمه و اصحاب وتابعین او باین‌حد بسنده نشد ودرتـاریخ اسلام روزبروز براین احادیث وروایات زیادت‌گشت تاآنجاکه «ملامحمد باقر مجلسی» چندین جلد کتاب قطور خود موسوم به بحارالانواررا اختصاص‌بنقل احادیث‌پیامبر ومعصومین وصحابه وتابعین‌او داد .

درقرن دوم که بعلت یك کاسه‌شدن امپراطوری وسیع اسلامی احتیاج مردمان بوضع قوانین وقواعد زیاد تر شد امرا وسلاطین وعامه مردمان بطبقه فقیه ودانشمند اقبال بیشتری کردند . علت عمده اقبال امراوسلاطین باین‌طایفه از آنجهت بود که بدون اجازه آنان نمیتوانستند قانونی برملت های خود تحمیل کنند .تا فقیهی عالیمقام ویادانشمندی پرمایه که درواقع از لحاظ وضع قوانین وتصرف درامور مذهبی بجای پیغمبر نشسته بود حلالی را حلال یاحرامی‌را حرام نمیشمرد حاکم ویاامیر محل نمیتوانست کوچك‌ترین قدمی بنفع خود بر دارد . باینعلت امرا وبزرگان برای جلب منافع بیشتری باعزاز وبزرگداشت این طبقه از مردمان پرداختند . وهمین عمل باعث‌شد که فقه وعلوم اسلامی که تاآن موقع‌ازحدود روایت تجاوز نمیکرد وسینه بسینه ازاستادان بشاگردان میرسید صورت دیگری بخود بگیرد و ازآنوضع ابتدائی ومقدماتی خود خارج شود .

اقبال امرا بفقها واحتیاج روزافزون مردمان باین طبقه هم‌باعث‌شد که‌فقیه‌ودانشمند وضع‌خاصی‌پیدا کنند. وبنا بمقتضیات وقت راویان‌سلیم‌النفس صدراسلام که غالبشان از اصحاب و تابعین پیغمبر بودند ونظری جزاشاعه وتبلیغ مرام اسلام نداشتند مجبور شدند جای‌خودرا بدانشمندانی دهند که بتوانند دردستگاه‌بنوامیه وپیروان جبار آنان عرض اندام نمایند . بهمین مناسبت راوی صدراسلام‌درقرن دوم‌واوائل قرن‌سوم فقیهی شد که‌دانشمندی اورا مکسب شده بودنه قصد تبلیغ واشاعه دین . این‌امور ایجاب‌میکرد که راوی حدیث وواضع قانون وعالم بامور دینی نیز برای ادامه بحیات خویش واداره اجتماع اسلامی وضع گذشته‌را ترك کندوطرح نوی‌بیاندازد از اینجاست که حلقات درس ومقدمات مکتب های اسلامی پایه گذاری‌شد.

ازقرن دوم کتاب معمول شد واستادانی که این کتب ورسائل‌را درس بگویند پابعرصه ظهورنهادند. طرز تعلیم درآنروزگار دو نوع بود یکی اینکه شاگردی کتابی راکه استاد نوشته بود یارساله‌ای راکه دانشمندی دیگر تألیف نموده بود پیش استادی میخواند وپس از ختم آنکتاب ویا رساله ازآن استاد اجازت روایت وتدریس میگرفت . دیگر اینکه کسی کتابی‌را که خودش نوشته‌بود پیش استاد میخواند و از او اجازه روایت میگرفت واستاد درپشت آنکتاب مینوشت که این کتاب را فلانی درنزدمن خواند ومن باواجازه روایت آنرا دادم وگاهي نیز خـود شاگرد درپشت

کتاب باین نکته متذکر میشد. اینعمل که سنه استادی شاگرد واجازه تدریس وی ودرواقع پروانه دانشمندی او بود قرنها در ممالك اسلامی رائج بود البته استادان هم سعی میکردند که شاگردان فاضلی تهیه کنند تا پس از تکمیل دروس او بهتر بتوانند از حق وی درجامعهٔ فاضل آنروزی دفاع بنمایند.

درقرن سوم وچهارم که علوم وفلسفه نیز ترجمه شد وفرا گرفتن آنها نیز یك نوع فضیلت وبرتری شمرده شد نوع اسناد ووضع حلقات درس و مکاتب درسراسر ممالك اسلامی خاصه خراسان وماوراءالنهر وسواد که مرکز تدریس اینگونه علوم بود تغییر عمده یافت، چه ترجمه این علوم آزادی فکری عجیبی ببار آورده بود که نظیر ومانند آنرا درهیچیك از ادوار تسلط مسلمانی درممالك اسلام نمیتوان دید. استادان درنحوه تدریس وطرز تفکر وحتی مذهب آزاد بودند شاگردان نیز بمتابعت ازاستادان خویش ازاین آزادی بهره مند میشدند. بنابراین ازیك طرف ترجمه وتدوین علوم وفلسفه وازطرف دیگر آزادی طرز تفکر برمقدار کتب وحجم رسالات ازلحاظ کمی و کیفی افزود. یك استاد قرن چهارم که درحلقه درس حاضر میشد دیگر نمیتوانست بچند روایت راوی صدر اسلام ویا بچند کتب دانشمند وفقیه قرن دوم بسنده کند چه او علاوه بر کتب وتجربیات اسلاف بگنجینه علوم وفلسفه ملل متنوع اسلامی وغیر اسلامی نیز متکی بود ومی باید از آنهمه دانشها نیز بهره مند شود.

بااین مقدمات باید دانست که حلقات درس مدارس ومکاتب قرن چهارم از همه لحاظ بامدارس قرون سالفه بسیار فرق داشت. درمدارس این قرن استاد که مسلماً در فضل ودانش بی نظیر ومانند بود درصفه‌ای از صفه‌های مدارس ویامساجد می نشست شاگردانش گرداگرد او می نشستند بطوریکه بااستاد دایره‌ای راتشکیل میدادند که حلقه درس نامیده میشد استاد موضوعی عنوان میکرد ودر آن ببحث وفحص میپرداخت اشکالات شاگردانرا رفع می‌کرد وازاظهارات خاصه خویش دفاع مینمود.

شاگردان نیز درانتخاب استاد وحلقه درس آزاد بودند هر کس که میخواست درس بخواند مدتی درحلقاتی که همان موضوعی را که او خواستار فرا گرفتن آن بود درس میگفتند میگشت وپای درس چندین استاد مینشست تا بالاخره یکی راانتخاب میکرد ومادام العمر درنزد او درس میخواند تا از مرحلهٔ شاگردی باستادی میرسید وخودش ازاستاد اجازت تدریس وروایت

میگرفت وحلقه درسی مانند استاد سابق خود تشکیل میداد وباشاعه آنچه فرا گرفته بود میپرداخت.

بدیهی است که بین علما ودانشمندان قرن سوم وچهارم بعلت آزادی فکر،ومحدود نبودن طرز تفکر، ووجود ملل ونحل متنوع ، مباحثات و مشاجراتی نیز روی میداده است . این مباحثات یا درهمان حلقات درس اتفاق میافتاد،باینطور که عالمی برعالم دیگر ویا شاگردی براستاد خود ایراد میگرفت،این ایراد یاردمیشد ویااستاد عالم ازرد ایراد شاگرد و یاطرف معارض خود عاجز میآمد . در صورت دوم غالباً اتفاق میافتاد که ایراد کننده ازحلقه درس استاد کناره میگرفت وخودش برای اشاعه نوع تفکر خویش حلقه درسی تشکیل میدادوچه بسا که این کناره گیری ازدرس استاد علت پیداشدن مکتبی خاص یا نوع تفکری ویژه میشد . چنانکـه « نظام- معتزلی» پس ازآنکه درحلقه درس استادش براو چندین ایراد وارد نمود ازحلقه درس کناره گرفت وباعث پیداشدن فرقه معتزله شد.

غیر ازحلقات درس که گاهی صورت مجلس مناظره را بخودمیگرفت جهت رفع اشکال وابهام جلسات مناظره خاصی هم تشکیل میشد که دوعالم ویادانشمند عالیقدر در جلو چشم شاگردان وعامه خلق بمباحثه ومناظره ودفاع ازعقائد خویش میپرداختند وچه بسا که این مناظرات درحضور خلفا و یاامرای محلی صورت میگرفت . مامون هرچند صباحی دردارالخلافه خود مجالس مناظره ای تشکیل میداد وعلمادرموضوعهای مختلف درآن مناظرات شرکت میکردند. ازمناظرات مشهوری که در حضور «مامون» انجام شد یکی مناظره بین «سیبویه» «وکسائی» دوعالم بزرك نحویست و دیگر مناظره بین علمای اهل سنت ومعتزله درموضوع خلق قرآن است (۱)

سامانیان نیز هر هفته شب های جمعه مجلس مناظره ای داشتند که خودشان نیز درآنمجالس حضور می یافتند وعلما ودانشمندان را ببحث وفحص در- امور دینی وعقلی وعلمی وامیداشتند هر کس را که در این مناظرات حاکم میشد زیاده از حد مینواختند وبصلات وجوائز گرانبها از آنها دلجوئی و استمالت میکردند ازجمله این مناظرات یکی مجلسی است که بامر « نوح- بن نصر سامانی» بین «محمدبن احمد نخشبی» وسایر ائمهٔ بخارا جهت تعیین سرنوشت کار «محمدبن احمد» تشکیل شد وسرانجام بطوریکه درفصل دوم

---

۱ ـ عصرالمامون جلد اول صفحه ٤٠٦

این مقال گذشت بشکست «محمد» وقتل او خاتمه پذیرفت .

تاحدود قرن چهارم در ممالك اسلامی مدرسه‌ای بنا نشده بود. آنچه بود مکتب بود ودرآنمکتب‌ها راویان حدیث ومعلمین علوم ادب بروایت وتعلیم فنون ادبی مشغول بودند . مثلا یکی ازاین معلمین «علقمة بن ابی علقمه» بود که از «انس بن مالك» روایت میکردواورا مکتبی نیز بود که درآن صرف ونحو وعروض درس میگفت (۱)

این مکتب ها بسیار مختصر و کوچك بود ومعلمین آنهم مردمانی دیندار بودند که غالباً مزدی در مقابل درسی که میگفتند نمیگرفتند (۲) بعضی از این معلمین که همه عمر خود را صرف تدریس بکودکان مسلمان میکردند درعوض این تدریس فقط بگرده‌ای نان که شاگردان بآنها می-دادند بسنده میکردند .

ازقرن دوم هجری مساجد عمده مانند مسجد «عمر» در مصر ومسجد بصره و مسجد کوفه و مسجد پیغمبر در مدینه و سایر مساجد جامع که در اقطار ممالك اسلامی بناشده بود مرکز تعلیم وتربیت شد مهمترین مسجدی که درآن روزگار ازاین لحاظ شهرت یافت مسجد بصره بود که «حسن بصری» حلقات درس آنرا اداره میکرد . (۳) دراین مساجد معلمین ومدرسین انواع علوم متداول اسلامی آنزمان مانند حدیث وقرآن وفقه و شعروادبیات وغیره راتدریس میکردند .

دردایرةالمعارف بریتانیا اولین بنای مدرسه رادراسلام « بمأمون » نسبت داده است (٤) واین نسبت بعللی که شرح آن از موضوع این رساله خارجست درست نیست. اولین کسی که چیزی شبیه بمدرسه ساخت «المعتضد بالله» (۲۷۹ - ۲۸۹) خلیفه عباسی بود که در جنب قصری که درشماسیه ساخت حیاط ها ومساکن ومقصوره‌هائی ترتیب داد ودر هریك از آنها بزرگان و علمای هرصنف ومذهب وعلمی راازعلوم نظری وعملی جمع کرد و برای آنها راتبه ومستمری تعیین نمود تاباشاعة آن علوم مشغول شوند (۵)

اولین مدرسه مرتب ومنظمی که در کشورهای اسلامی بنا نهاده شد

---

۱ و ۲ کتاب المعارف ابن قتیبه صفحه ۱۸۵

۳- معجم الادبا جلد چهارم صفحه ۱۳۵

British ency. : Almamun-٤

۵- خطط مقریزی جلد چهارم صفحه ۱۹۲

مدرسه نظامیه بغداد بود که شرح آن مربوط بموضوع ما نیست ولی قبل ازاین مدرسه درقرن چهارم مدارس دیگری نیز درخراسان بنانهادند که ازآنجمله مدرسه‌ای بود درنشابور بنام مدرسه «ابن‌فورك» متوفی به‌سال ۴۰۶ ومدرسه بیهقیه منسوب به «بیهقی» متوفی بسال ۴۰۵ ومدرسه‌سعیدیه که «نصربن سبکتکین» برادر «سلطان‌محمود غزنوی» آنرا بنا نمود و مدرسه « اسمعیل استرابادی صوفی واعظ »ومدرسه «استاد ابی‌اسحق» را میتوان نام‌برد . (۱)مدرسه«ازهر» که‌امروزبنام«جامع‌الازهر»موسوم است‌نیزدراواسط قرن چهارم هجری درقاهره بنیان نهاده شد .

این‌مدارس که دراین قرن ازمساجد منتزع شده وصورت خاصی‌یافته بود کم کم مرکز تدریس واشاعه انواع علوم واصناف فنون گردیـد و استادان عالیمقام قرن چهارم در این مدارس بتدریس فلسفه وعلوم مثبته زمان مانند حساب وهندسه وهیئت وغیره وانواع علوم ادبی چون عروض وقافیه ونقدالشعر ولغت وامثال آن واصناف علوم دینی‌مانند تفسیر وحدیث وفقه ومقدمات اصول ومانند آن مشغول بودند . بدیهی است که این علما بعلت آزادی نحوه‌تفکر ، علوم وفنونی‌را که میآموختند صبغه ورنك‌مذهب ومسلك خودشانرا داشت وهرعالم ویادانشمندی درتدریس خویش ازنحوه تفکر خاص خود نیز استفاده میکرد وهمین‌امراغلب‌علت‌مباحثات‌ومناظراتی میشد که بین‌دو عالم عالیقدر در میگرفت که سر انجام بحاکمیت یکی و محکومیت دیگری ختم میگردید .

کتابخانه‌ها

ممالك اسلامی خاصه خراسان وماوراءالنهروجبال وری در قرن چهارم هجری از حیث کتابخانه و دارالکتب بزرگترین گنجینه علمی قرون وسطی بشمار میرفته است . چه کثرت مدارس ووفورطالب‌علمان‌وزیاده‌شدن‌روز-افزون علما و دانشمندان در سراسر این امپراطوری بزرك بدون وجود کتابخانه های عظیم و گـنجینه های بزرك کـتاب کـه مورد نیاز تمام آن طبقات بود ممکن نمیشد مسلماً در هرگوشه و کنار این‌خاك پهناور که ازکاشغر تاسرحد فرانسه‌را شامل‌میشدصدها کتابخانه وهزاران کتاب‌ورساله وجود داشته است . مراجعه مختصری‌بفهارسی که‌درآن‌عهود نوشته شده‌است ادعای مارا ثابت خواهد کرد . منتها متاسفانه امروز بعلت

۱ـ تمدن اسلامی جرجی‌زیدان‌جلد سوم صفحه ۲۰۱

فتن و بلایائی عظیم که درطی هزار سال تاریخ بر ممالك اسلامی خاصه خراسان وماوراءالنهر وجبال وری گذشته است از آنهمه آثار گرانبها جز نام چند کتابخانه چیز دیگری برای ما باقی نمانده است .

کتب کتابخانه های آن قرن را میتوان بچند دسته تقسیم کرد:ـ اول کتب دینی که عبارت بوده است از قرآن و احادیث فقهی و تراجم احوال قدیسین وعلمای دین و امثال آن ، دوم کتب ادبی که شامل دواوین شعرا و ترسلات ومقامات و کتب نثری ورسالات انتقادی و تحقیقات ادبی و ترجمه احوال بزرگان ادب و کتب لغت ودستور وغیره میشده است ، سوم کتب علمی که شامل کتب و رسالات فنون مختلف علمی چون حساب و هندسه و نجوم و طب وموسیقی وغیره میشد ، چهارم کتب تاریخی وجغرافیائی کـه حاوی تحقیقات تاریخی وجغرافیائی ومسافرت نامه های سیاحان و تحقیقات محققین آنعلوم بوده است ، پنجم کتب ترجمه از اصل یونانی وهندی وایرانی و رومی ومصری که شرح آن گذشت .

ازاین کتابخانه ها که گاهی تعداد کتب آنها برچندین صدهزار بالغ میشده است متاسفانه امروز کوچکترین اثری باقی نمانده است وحتی از اسم محل ونام آنها نیز اثری نیست زیرا که فتن وبلایائی که درطی هزار سال اخیر بر کشورهای اسلامی خاصه خراسان وماوراءالنهر وجبال وری گذشته است چنان خانه برانداز بود که چون سیلی خروشان کل آثار تمدن این سرزمین هارا باخود برد ازجمله آن آثار یکی کتابخانه های نفیس آن قرون بود که امروز جز چند نام مختصر چیز دیگری از آنها برای ما باقی نمانده است .

از کتابخانه هائی که اسمی از آنها در کتب اسلاف از این قرن باقی مانده است یکی کتابخانه « شاپور بن اردشیر » وزیر « بهاءالدوله دیلمی » است که درمحله کرخ بغداد بوده است وزیادتر ازده هزار جلد کتاب داشته است بدون تکرار که همه اش بخط علمای مشهور زمان بوده است . این کتابخانه درروز ورود « طغرل بك سلجوقی » ببغداد وسوختن محله کرخ تماماً سوخت ومعدوم شد (۱)

دیگر خزانه الکتب مصر بوده است که آنرا خلفای فاطمی مصر بنا نهاده بودند وجمیع کتب را ازتمام فنون وعلوم تا آنجا که میشد درآن گرد

---

۱ - ابن اثیر جلد ده صفحه ۱۴۵

کرده بودند. این کتابخانه درعهد «مقریزی» بریکمیلیون وششصدهزار جلد کتاب فقه ونحو ولغت وحدیث وتاریخ ونجوم وروحانیات وسایر علوم بالغ بوده‌است . (۱)

دیگر کتابخانه‌ای بنام «دارالحکمة» بوده است که بامر «حاکم ـ بامرالله» خلیفه فاطمی درسال ۳۹۵ تاسیس شد که اصناف کتبی را که علمادر فنون متفرق نوشته بودند در آن جمع کرده بودند این کتابخانه در عهد «ابن‌خلدون» تعداد کتابش برصدهزار بالغ میشد . (۲)

درشام کتابخانه‌ای بوده‌است که درعهد فاطمیون باسم طرابلس شام مشهور شده بود، این کتابخانه هنگامیکه بدست صلیبیون افتاد بالغ برسه میلیون‌جلد کتاب داشته‌است که‌تمام‌را سوزاندند . (۳)

درخراسان وماوراءالنهر نیز کتابخانه‌های نفیسی وجود داشته است که‌متأسفانه‌جز اسم‌معدودی ازآنها برای‌ما باقی نمانده است ازآنجمله بوده است کتابخانه سلطنتی «نوح‌ابن‌منصور» که «شیخ‌الرئیس‌ابوعلی‌سینا» مدتی ازآن کتابخانه استفاده کرده است وشرح‌این کتابخانه‌را چنین آورده‌است «کتابخانه‌ای دیدم سخت بزرك که دارای اطاقهای بیشمار بود ودر هر اطاقی قفسه‌های فراوانی نهاده‌بودند که کتابهارا دردرونشان مرتب ومنظم چیده بودند وهراطاقی بکتب‌یك‌فن ازفنون علم اختصاص‌داشت مثلااطاقی فقط مربوط‌بدیوانهای شعرا بود واطاق دیگر مربوط بکتب فقه وهمچنین اطاقهائی بود که بکتب علومی خاص اختصاص داده‌بودند . این کتابخانه دارای فهرستی بود که‌آنرامطالعه کردم وآنچه‌احتیاج داشتم ازآن‌فهرست برگزیدم وبمطالعهٔ آنها پرداختم . دراین کتابخانه کتب بسیاری دیدم که اسامی آنهارا بسیاری ازمردمان نشنیده‌اندومن خود نیز مانند آن کتابها را تاآن هنگام ندیده بودم » (٤)

یاقوت حموی در جغرافیای‌خویش درذیل مرو شاهجان مینویسددر آنشهر کتابخانه‌های فراوانی بود که من مانند آنهارا درهیچ جا ازلحاظ نفاست نسخ و کثرت کتب ندیدم یکی ازآنها بالغ‌بردوازده‌هزارجلد کتاب

---

۱ ـ خطط مقریزی جلد اول صفحه۴۰۸

۲ ـ ابن‌خلدون جلد چهارم صفحه ۷۹

۳ ـ Gi ban's rom enpere oobere .

٤ ـ رجوع شود بفصل پنجم اینمقال II page 505

داشت . (۱)

هر مدرسه و مسجد و بیمارستانی کتابخانه‌ای داشته است که احتیاجات مراجعین را بخوبی بر میآورد و هریك ازوزرا ورجال آن‌عهد کتابخانه‌ای داشتند که از لحاظ نفاست ومقدار کتاب بی نظیر بوده است . تنها کتابخانه صاحب بن‌عباد وزیردیالمه‌راچهارصدشترمی کشیده‌است(۲)

غیر ازاین‌جمله هریك ازعلمادرفنی که تخصص داشتند کتابخانه ذی-قیمتی درآن فن برای خود تهیه کرده بودند مثلا «علی‌بن احمد عمرانی-موصلی» که‌ازاعاظم‌علمای ریاضی‌قرن چهارم است دارای کتابخانه‌ای‌نفیس بود که شامل چندین‌هزار کتاب ریاضی میشد . (۳) سایر علمای هندسه و نجوم وفلسفه وغیره نیز هر کدام کتابخانه‌های نظیر «عمرانی»داشته‌اند که شرح آنهمه مارا ازادامه مقصود بازمیدارد .

این کتابخانه‌های عظیم که تعداد کتبشان رویهمرفته برمیلیونهاجلد بالغ میشد بعلت آتش‌سوزیهائی که درشهرها اتفاق میافتاد ویالشکر کشی هائی که لازمه حکومت فئودالیته آنعهدبود وفتن وبلایای دیگری مانند حمله مغول که بدون پیش‌بینی اتفاق میافتاد وازهمه بدتر جهل ونادانی که بعلت هجوم سلاجقه ومخصوصاً مغول مردمان این کشور را فراگرفت همه دستخوش فنا ونیستی شدند بطوریکه امروز حقاً قطره‌ای ازآن اقیانوس بیکران برای‌ما باقی‌نمانده‌است .

اختلافات علمی و مجالس بحث و خلاف

قرن چهارم در واقع دوره بارآور شدن درخت تناور علم وفلسفه وادب وسایر شقوق دانشمندی‌علما وفضلای اسلام‌بود زیرا که دراین‌قرن عده بیشماری عالم ودانشمند وادیب وفقیه ومنجم وریاضی دان ومهندس وطبیب وغیره پیدا شدند که غالبشان در فن خود صاحب رویه و نظر بودند . دراین‌قرن هیچ‌شهری ازممالك اسلامی نبود که درمدارس و مکاتب و کتابخانه‌ها ومجالس بحث وخلاف آن هزاران دانشمند عالیقدر که هر کدام در زمان خود فرید دهر ووحید عصر بوده اند روزگار نمی-گذراندند . این علما که بعلت آزادی فکر وآزادی نحوه تفکر ووسائلی

۱ - معجم‌البلدان جلد چهارم صفحه ۵۰۹
۲ - رجوع شود بشرح احوال او
۳ - قفطی صفحه ۱۵٦

که جهت پیشرفت علوم دردسترسشان بود وبعلت ذهن وقاد ورای روشنی که داشتند در تمام امور مربوط بدانش خویش میتوانستند بانتقاد وتفحص وتحقیق برخیزند بهمین جهت قرن چهارم ازلحاظ انتقاد و نقد علم وادب در تمام قرون تاریخ تمدن اسلام بی نظیر ومانند است .

انتقادات علمای عالیقدر این دوره چندصورت داشت اول اختلاف نظر بین مبادی یونانی با مبادی اسلام که بصورت انتقادات ارباب فقه وحدیث با علوم یونانی درآمد ، دوم اختلاف نظر بین فلاسفه و متکلمین در مباحث ما بعدالطبیعه وجواهرواعراض وامثال آن ، سوم اختلاف نظر بین فلاسفه و علمای اسلامی از نظر اختلاف مبادی علمی آنها بایکدیگر . چه بسیاری ازاین علما فلسفه‌را درمکتب ارسطو فراگرفته بودند وبسیاری دیگر در مکتب افلاطون ومعتقدین باین دومکتب که بمکاتب‌مشائین واشراقیون‌تعبیر میشد درسر مسائل کلی وجزئی با یکدیگر اختلاف نظرهای شدید داشتند واین اختلافات شدید بانتقادات ومناظرات فراوانی منجر میشد .

مهمترین‌اختلاف نظرعلمی دراین عهد اختلاف بین فلاسفه ومتشرعین بود چه متشرعین که عظیم ترین دسته علمی اسلامی را تشکیل میدادند ازآنجهت که اصول عقلانی بادیانت بنظرشان مخالف میآمد بانتقادوعیب‌جوئی ازفلاسفه برخاستند وحرفشان این بود که مبدع علوم عقلی یونانیان وایرانیان وروميان بوده‌اند که مردمی بت‌پرست ومشرك بشمار میرفته‌اند پس استفاده ازآن مبادی دراصول دیانت اسلام بعلت فوق‌الذکر کفرمحض شمرده میشود .وپیروان خودرا ازخواندن آنعلوم که بعلوم ضاله و کتب‌ضاله موسوم شده‌بود منع میکردند . وحقاً باید گفت کا در ایذا وآزار علما و فلاسفه ازهیچ‌عملی خودداری نمیکردند .

تاوقتیکه خلفای بغدادوامرای محلی ازفلاسفه‌وعلماجانب‌داری‌می کردند وآنان‌رامینواختند متشرعین نیز ازآزاراهل‌علم خودداری‌میکردند.چه فقهای آن‌زمان‌هم‌چون‌سایرمناصب‌دیگردرباری‌تابع‌خلیفه‌وامرای‌محلی‌بودندوازطرف آنان‌بشغل‌قضاوت‌ویاامامت‌وپیشوائی‌مسلمین‌منصوب میشدند. بنابراین‌هرگاه خلفا وامرا طرفدار علما وفضلا بودند اهل شریعت ناراحتی برای فلاسفه وعلما فراهم نمیکردندوباآنان کاری نداشتند ولی‌همینکه‌اندکی دردستگاه هیئت‌های حاکمه نفوذ میبافتندوآنانرا باصول مذهبی وحفظ ونگاهداشت آن متوجه میساختند چنان بعلماوفضلاوعلم وفضل‌میتاختند که اگر مقاومت

خود علما وحرص آنها بحفظ ونگاهداری علم وفلسفه نمیبود تمام آثار آنان را بدست تندباد نیستی میسپردند.

دراواخر قرن چهارم که اهل دیانت در دربار خلیفه بغداد نفوذ پیدا کردند و دوره تعصب مذهبی بغداد شروع شدو «القاهر بالله» خلیفه عباسی امر کرد که هیچ مذهبی غیر ازمذهب سنت حق اشاعه ندارد. دانشمندان دین دست از آستین درآوردند و به لعن وسب علما وفلاسفه وفراگیرندگان علوم و فلسفه پرداختند و حتی فلاسفه را نیز دسته دسته مجبور کردند که بمحضر علما ومتشرعین حاضر شوند واز آنچه تا آن زمان گفته بودند و فرا گرفته بودند توبه کنندواز آنان پس ازتوبه قول میگرفتند که دیگر فلسفه نیاموزند ومبتدیان را باینگونه علوم آشنا نکنند خودخلیفه هم کتابی درتأیید مذهب سنت وجماعت ونفی سایرمذاهب نوشت وامر کرد درسراسر قلمرو حکومت اسلامی مراسم دینی را برسم وسبك وروش اهل سنت بجاآورند. (۱)

متشرعین هنگام مباحثه بافلاسفه در چند اصل اساسی اختلاف نظر داشتند اول مسائل مابعدالطبیعه و کیفیت حل وفصل وقبولاندن آن مسائل دوم درمورد منطق واحتجاج طبق اصول آن فن چه متشرعین اهل روایت بودند وبنقل حدیث از پیغمبر وصحابه بسنده میکردند ولی فلاسفه و اهل علم بنقل روایت تنهاقانع نمیشدندوحتی آن روایات را نیز بامحك عقل خود و کمك منطق می سنجیدند سوم درآداب ورسوم مذهبی که متشرعین بجا آوردن تمام آنهارا واجب میدانستند ولی فلاسفه واهل علم هنگامی وجوب آن آداب را قبول میکردند که باعقل ومنطقشان درست درآید.

درسراین اصول کلی که نفی ویاایجاب آنها بردیاقبول مذهب میانجامید بین اهل علم ومتشرعین قیل وقال هابود وغالباً دراثبات ویانفی یکی ازاین اصول بین دانشمندان دین وفلاسفه واهل علم مباحثاتی درمیگرفت ومناظراتی داده میشد وچون فلاسفه وعلما به حربه منطق وفلسفه وجدل وبرهان مجهز بودند غالبا بر دانشمندان دین وعلمای مذهب فائق میآمدند و اغلب این مجالس کارش بنزاع میکشید چه متدینین وائمه دین که از حدود روایت و

---

۱ - برای اطلاع براحوال این خلیفه واوضاع واحوال زمانش رجوع کنید بطبری جلددوازدهم صفحه ۹٤ ببعد وتجارب الامم ابن مسکویه جلد پنجم صفحه ۲٤۱ تا ۲۹٥ وابن اثیر جلدهشتم صفحه ۸۳ تا ۹٦ و مسعودی جلددوم صفحه ٥۱۳ وعقدالفرید جلدسوم صفحه ۲۰۱

علم منقول تجاوز نمیکردند مجبور بودند که درمقابله باهرعالم فیلسوفی بهو وجنجال وپاروی حق گذاری وامثال آن متمسك شوند .

وبدیهی است که این نوع مجالس اغلب بنزاع و جدال بین طرفین خاتمه میپذیرفت. برای نمونه اینگونه مجالس باید بمناظره بین «حسن بن-عبدالله ابوسعیدسیرافی» عالم نحوی وقاضی معروف قرن‌چهارم «وابوبشر-متی بن یونس قنائی» فیلسوف بزرك آن قرن که در سال ۳۲۰ تشکیل شدمراجعه کرد که سرانجام به نزاع «بوسعید» با«ابوبشر» انجامید (۱)

اختلاف دیگراهل علم وفلاسفه بامتکلمین بود. درقرن‌چهارم متکلم بکسی گفته میشد که طرفدارعلم کلام بود واین علم را فرامیگرفت وازراه اشاعه آن علم ارتزاق مینمود . چنانکه درفصل پیش گذشت علم کلام‌زائیده افکارملل متنوع اسلامی وترجمه کتب یونانی و رومی وایرانی وهندی و غیره وتعارض آن افکار و عقائد بامذهب اسلام بود . چه در بدو تأسیس حکومت‌عباسیان‌وانتشار کتب زنادقه و تألیف کتبی‌چنددر تأییدعقائد مانویان بوسیله«حمادعجرد»و «یحیی بن‌زیاد»و «مطیع بن ایاس» و دیگران(۲) مسلمانان‌مجبور شدند که برای ردعقائد آنان‌واثبات‌حقانیت آراء خوداز‌فلسفه‌و علوم‌نوظهوروتازه‌ترجمه‌شده استفاده کنند.این آمیزش فلسفه‌ودین باهم‌علمی را بوجودآورد که آنرا علم کلام نامیدند .

واضعین این علم درتعریف آن‌آورده اند که «علم کلام علمیست که درآن ازذات باریتعالی وصفات او واحوال ممکنات از مبدء ومعاد موافق قانون اسلام بحث‌میشود» واین‌قید اخیر ازآن جهت است که کلام با فلسفه اولی یاعلم الهی یا مابعد الطبیعه اشتباه نشود(۳) هر کس که این علم را فرامیگرفت متکلم نامیده میشد وتمام جهداواین بود که موازین دینی‌را با ادله عقلی‌وفق دهدواشکالات وارده بردین‌را بادلیل و برهان فلسفی ومنطقی رفع نمایند .

دشمن سرسخت متکلمین ، متشرعین واهل سنت وجماعت بودندزیرا که جماعت اخیرمیگفتند که مباحث اهل کلام سرانجام بکفر و الحاد وشك در مبانی اسلام خواهدگرائید و بهمین مناسبت مردمان را از آمیزش با

---

۱ - معجم‌الادبای یاقوت حموی جلدسوم ازصفحه ۱۰۵ تا ۲۶؛

۲ - مروج الذهب جلد۸ صفحه ۲۹۳

۳ - تعریفات جرجانی صفحه ۸۰

متکلمین بازمیداشتند وعلمای اهل سنت ازاشتغال باین علم سخت احتراز میکردند حتی « شافعی » میگفت که شرك بخدا و ارتکاب بعموم منهیات بهتراست ازنظر کردن در کلام و«احمدبن حنبل» امام دیگر اهل سنت و جماعت علمای کلام را زندیق میشمرد و کسی را که باین علم مشغول میشد رستگار نمی پنداشت . (۱)

متکلمین ازطرف دیگر با فلاسفه هم نمی‌ساختند بااینکه حکمای‌این دسته جداً ازفلسفه پشتیبانی میکردند ودر بسیاری از مسائل (مثل اینکه الوان‌وانوارجسمندیانه)دارای تفننات فلسفی بودند،ولی‌درموضوع ماوراء - الطبیعه یعنی اثبات خدا وروح ومعاد وامثال آنها بافلاسفه مخالف بودند چه فیلسوف میکوشید تااین اموررا بابراهین منطقی وموازین عقلی که‌پایه واساس آن فلسفه یونان بود ثابت کند ولی‌متکلم در اینگونه موارد بنص صریح قرآن واحادیث پیغمبرمتمسك میشد وسعی‌میکرد که آن اصول را با فلسفه یونان وفق دهد.از اینجهت بین ایندو دسته نیز مباحثات و منازعات بیشماری بود که بمجالس بحث وخلاف ومناظرات بین‌طرفین‌میانجامید .

غیرازمتکلمین فرق دیگراسلام خاصه‌معتزله واسماعیلیان وشیعه‌سعی میکردند که برای اثبات طرزتفکرخود ازمنطق وفلسفه و علوم نوظهور استفاده کنند.استفاده‌این‌فرق ازاین علوم نیز باعث وعلت پیداشدن‌رسالات وکتب و تألیفات بیشماری شد که ورود در بحث آنها در موضوع مقـال ما نیست .

دیگر ازدسته‌هائی که بافلاسفه‌معارضه‌داشتندصوفیان بودند.مختصری ازعقائد اینطایفه‌درفصل‌سوم این مقال گفته شد دراینجا باید مختصر وموجز اشاره کرد که صوفی قرن چهارم کسی بود که درمقابل فیلسوف وزاهد آن قرن ایستاده بود ادله عقلی ومنطقی فلاسفه را بباد‌سخریه میگرفت وزهد خشك زاهدان ریائی‌را نیزتمسخرمیکرد ومعتقد بود که سعادت بشر را در چهاراصل ریاضت نفس ومجاهده طبع ومنع‌اخلاق رذیله وپیدا کردن‌خلق نیکوو‌پسندیده بایدجستجو کرد نه در براهین عقلی و قیاسهای منطقی ویا زهد وعبادت بیحاصل.

صوفیان بافلاسفه دراصول وفروع امور مخالف بودند و بطوریکه اشاره شدمیگفتند عقائد ارسطو وآراء افلاطون وسایرفلاسفه که از حدود

---

۱ - تلبیس‌ابلیس صفحه ۸۸

تعقل بشر خارج نمیشود نمیتواند پی به راز این عالم بی نهایت ببرد چه عقل بشر ناقص است و محدود وجهانی که در آن زندگانی میکنند و با آن سروکار دارد کامل است و بی نهایت و این عقل محدود ناقص محالست که بتواند راز جهانی نامحدود و کامل را کشف کند و بسعادتی که در پی آنست دست یازد.

صوفیان کمتر بافلاسفه بمباحثه میپرداختند ومیگفتند تا فیلسوف دیو عجب وخودخواهی را که در دماغش بادخان ساخته است از بین نبرد ، وترك قیاسك های شیطانی نکند ، و عملا خانقاهی نشود ؛ نمی تواند بسعادتی که در انتظار اوست برسد وازشك ودودلی وتردید ونابسامانی برهد . خلاصه صوفیان معتقد بودند باعمل بموازین تصوف باید بسعادت ابدی رسیدنه با علم بفلسفه .

مقاولات صوفیان دررد فلاسفه فراوان است واینجا محل بحث آن نیست ولی باید باین نکته توجه داشت که صوفیان باهمه وارستگی که از خودنشان میدادند واوراق دفترعلم ومعرفت وزهدوعبادت را شسته بودند گاهی درردفلاسفه از کلام استفاده میکردند . اولین کسی که بمذاق صوفیان در بغداد بعلم کلام پرداخت «ابوحمزه محمد بن ابراهیم صوفی» است که ازمشایخ این فرقه درقرن چهارم بود . (۱)

فلاسفه هم در ردآراء صوفیان از پا نمی نشستند وغالباً بابرهان وجدل باآنها روبرو میشدند وخانقاهیان را ازجا بدر میبردند . بسیاری ازفلاسفه هم که ازخرده گیریهای عقل وموشکافیهای آن بجان میآمدند بترك فلسفه وعقل میگفتند وخانقاه را برمدرسه ترجیح مینهادندو پس ازعمری قیل وقال ومجادله ومباحثه زاویه نشینی واعتکاف را بربوالمعالی گشتن وفضل وحجت نمودن (۲) ترجیح مینهادند .

در اسرارالتوحید روایتی است که از ملاقات «بوعلی» و «ابوسعید ابوالخیر» بزرگترین پوست نشین خانقاه ماوراء وخراسان قرن چهارم حکایت میکند (۳) شرح این حکایت وصحت وسقم آنرا دربیان احوال شیخ الرئیس

---

۱ — تاریخ بغداد جلد اول صفحه ۳۹۳

۲ — اشاره باین بیت مولانا جلال الدین محمد بلخی:

بوالمعالی گشته بودی فضل وحجت مینمودی
نك محك عشق آمد کو سئوالت کو جوابت

۳ — اسرارالتوحید صفحه ۱۵۹

خواهیم دید . ونیز در بسیاری از تراجم احوال حکما ذیل ترجمه حال «ابن سینا» بمکتوباتی اشاره کرده‌اند که «بوسعید ابوالخیر» به «شیخ» نوشته و جواب گرفته است و یا بالعکس شیخ نوشته وجواب آنهارا از «بوسعید-ابوالخیر» خواسته است. (۱) این مکتوبات وصحت و سقم آنهارا نیزدر شرح احوال شیخ خواهیم دید .

قدر مسلم اینست که «شیخ الرئیس ابوعلی سینا» با همه قدرت و احاطه او بفلسفه «ارسطو» واستادیش در شرح وتفسیر اقوال وآراء آن حکیم یونانی در اواخر عمر بحکمت اشراق توجه خاصی پیدا کرده است وازاین راه بعرفان وتصوف که یکی ازریشه‌های اصلی آن قسم فلسفه است متمایل شده ودراین موضوع رسالاتی نوشته است که رسالة العشق ونمط دهم ازانماط اشارات دلیل و گواه براین مطلب است .

خود فلاسفه نیزازاین نقطه نظر واینکه مبادی فلسفه خودراچگونه فرا-گرفته بودند ، بایکدیگر اختلاف داشتند.چه بسیاری ازفلاسفه طرفدارعقیدهٔ «افلاطون» بودند وجمع کثیری ازآنان فلسفه‌را درمکتب «ارسطو»فرا-گرفته بودند واین دومکتب از قدیمترین ایام با یکدیگر اختلاف نظر های آشکار داشتند. در قرن چهارم نیز بین این دودسته فلاسفه وعلما اختلاف بود مثلا «ابوعلی سینا» طرفدار فلسفه «ارسطو» بود ومیکوشید که رقیبان خودرا که ازحکمت اشراق یافلسفه «افلاطون»و«نوافلاطونی» طرفداری میکردند از میدان بدر کند . وهمین مطلب باعث یك سلسله کشمکش‌ها ومناظراتی بین طرفین میشد که چون غالباً جنبه علمی محض داشته است بتجهیز ذهن وجودت فکر ووسعت نظر طرفین کمك ومساعدت بسیار مینموده است .

این مناظرات بطوریکه اشاره شد گاهی درمجالس درس ومدارس ومجالس امرای محلی وخلفا اتفاق میافتاد و گاهی هم بصورت کتب ورسالات درمیآمد ازجمله « مرشد محمد زکریای رازی » رساله‌ای نوشته بوددر موضوع لذت که «ابوالقاسم بلخی» بر آن ردی نوشت ودوباره «امام محمد» بررد «ابوالقاسم» واثبات عقیدت خویش رساله دیگری نوشت (۲). گاهی هم عالمی عالیقدراشکالات یاسئوالات خودرادر نامه‌ای مینوشت وبرای عالمی همطراز

۱- نامه دانشوران مجلد اول صفحه ۷۲

۲- قفطی صفحه ۱۸۰

خود میفرستاد واز اوجواب میخواست وچه بسا که این سئوال وجوابها چندین مرتبه تکرار میشد باین نهج که سئوال کننده پس ازاخذ جواب سئوالات خویش ، آنجوابهارا موافق ذوق وعقل خود نمی‌دیدید وبار دیگر برآن جوابهارد مینوشت ونزد صاحب‌جواب میفرستاد وجواب‌دهنده نیز بر گفتار خویش حواشی‌وتعلیقاتی اضافه میکرد وپس میفرستاد .

از جمله این سئوال وجوابها یکی سئوالات « ابوریحان بیرونی » استاد مسلم وفاضل بی‌نظیرقرن چهارم است از«شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا» وی دردو کرت هیجده سئوال از « بوعلی سینا » نمود وبوعلی هم برایش جواب نوشت ولی « ابوریحان » آن ها را نپسندید و بر جوابهای شیخ رد نوشت. این‌سئوال وجوابها مفصل‌است ومادراینجا برای بدست‌آوردن نمونه‌ای ازنوع مکاتبات وسئوالات فلاسفه بزرك آنعهدبنقل‌مختصر سئوالات بوریحان بسنده میکنیم :

«مسئله اول اعتراض برارسطو درباب خفة وثقل اجسام فلکی،مسئله دوم اعتراض بر ارسطو درباب قدم عالم ، مسئله سوم اعتراض برارسطو در باب جهات سته واعتراض براینکه چرا شش جهت فرض کرده است ، سئوال چهـارم راجع بجزء لایتجزی ، سئوال پنجم راجع بعدم شناسائی ارسطو عالمی‌راکه خارج ازاینعالم است ، سئوال ششم‌اعتراض برارسطو که شکل فلك‌را کروی دانسته است نه بیضی، سئوال هفتم اعتراض‌درباب تعیین یمین وجهة مشرق که خود مستلزم دور است ، سئوال هشتم اعتراض بر کرویت شکل نار بزعم ارسطو ، سئوال نهم سئوال از حقیقت حرارت وشعاعات ، سئوال دهم راجع بحقیقت استحاله وانقلاب عناصر ، سئـوال یازدهم استفسار ازعلت سوزاندن شیشه مملوازآب صاف اجسام‌محاذی‌خود را ، سئوال دوازدهم از امکان طبیعی عناصر ، سئوال سیزدهم پژوهش‌از کیفیت ادراك باصره ، سئوال چهاردهم‌ازاختصاص ربع شمالی‌زمین بعمارت وآبادانی وحال آنکه ربع جنوبی نیز دراین حکم مشترك است ، سئوال پانزدهم استنکار درتلاقی سطوح بابرهان‌هندسی، سئوال شانزدهم‌استفسار از امتناع خلاء ، سئوال هفدهم علت شکستن ظروف واوانی از شدت برودت ، سئوال هیجدم استفسار ازعلت ایستادن یخ در بـالای آب وحال آنکه یخ بمراتب از آب ثقیل‌تر است.» (۱) این سئوالات بطورمشروح

---

۱ - جهت اطلاع بر کیفیت‌این سئوالات رجوع کنیدبنامهٔ‌دانشوران جلد اول صفحه ۷۰ و لغت نامه استاد دهخدا جلد آ - ابوسعید ذیل اسم ابوریحان ازصفحه ۴۷۰ تا ۴۸۱

ومبسوط طرح شده است ودراینجا برای جلوگیری از اطاله کلام مختصر وموجز آنها نقل شد .

بطوریکه مشاهده میشود تمام این سئوالات مربوط بمسائل علمی و فلسفی است که درقرن چهارم مبتلا به علما وفضلا وفلاسفه بوده است . ده سئوال از این هیجده سئوال اعتراضاتی است که « ابوریحان » بارسطو نموده وجواب آنهارا از « بوعلی » خواسته است وهشت سئوال دیگر مسائلی است که خود «ابوریحان» طرح نموده وحل این مسائل را از «شیخ الرئیس» خواستار شده «شیخ الرئیس» نیز تمام این مسائل را جواب گفته است ولی باز «ابوریحان» بجوابهای شیخ قانع نشده و برد پاسخهای اوچیزی نوشته است . برای اطلاع بر کیفیت وچگونگی سئوال وجواب علمای قرن چهارم در اینجا بدنیست سئوالی از «ابوریحان» وجوابی از «شیخ الرئیس» وباز رد «ابوریحان» را بر «ابن سینا» نقل کنیم .

سئوال هفتم ابوریحان بیرونی « اگر اجسام بسبب حرارت منبسط میشوند وبعلت برودت منقبض میگردند شکستن ظروف شیشه‌ای واوانی که درآب نهاده شده است حین انجماد آب ازچه جهت است؟»

جواب شیخ الرئیس «جواب این مطلب از نفس مسئله ظاهر وهویداست زیرا که هوادرحین انبساط وسخونت طالب مکان وسیع‌تری میشود و علت شکستن قمقمه میگردد وهمچنین درحین تبرد منقبض شده محل کوچکتری میگیرد ونزدیك میشود که خلاء درقمقمه پدید آید. وازجهة ضرورت عدم امکان خلاء منشق میگردد واز برای این قسم قواعد طبیعی وجوهات دیگری هست ولکن آنچه ماذکر کردیم کافی است. » (۱)

اعتراض ابوریحان برجواب ابن سینا « اگر شکستن قمقمه ازدرون سوی باشد این قول صحیح است لکن بالعیان امر خلاف آنست ومی بینیم که بیرون سوی میشکندوچنین مینماید که ظرف گنجایش مظروف راندارد.»(۲)

دراین سئوال وجواب مانند بسیاری دیگر ازسئوال و جوابهائی که علمای قرن چهارم از یکدیگر کرده‌اند غالباً جانب اخلاق رعایت نشده و طرفین کوشیده‌اند که باعبارات زننده طرف دیگررا تخطئه کنندوحتی هرجا که پای عالمی دیگر بمیان آمده‌است از هیچگونه بدگوئی بوی خودداری

۱ـ لغت نامه استاد دهخدا جلد آ-ابوسعید صفحه ۴۷۹
۲ـ » » » » » ۴۸۱

نکرده‌اند چنانکه درجواب بسئوال‌دوم،«ابوعلی» آورده‌است « ویاآنکه این‌اعتراض رااز « محمدبن زکریای رازی » فراگرفته باشی که او زبان درازی ویاوه‌سرائی ورزیده است واز پیشه خود که دیدن بول‌ها و برازات است دست کشیده ودربیان الهیات که بیش ازاندازه اوست قدم نهاده است بدیهی است هر کس ازشأن ورتبه خویش تجاوز کند خودرا رسوا وجهل خودرا آشکار نموده است .» (۱)

بدیهی‌است که نسبت‌اینگونه‌مطالب به‌مردی‌عالم‌وفاضل‌چون«مرشد-محمدزکریای رازی » که مسلماً ازبزرگترین اطبا وفضلای‌عالم اسلامیست دوراز انصاف است خاصه که وی‌در همان‌عهد بفضل‌وعلم وحذاقت‌وکاردانی درسراسر کشورهای اسلامی مشهور بوده‌است.

بهرصورت غرض ازنقل سئوالات «بوریحان» وجواب‌های «بوعلی» این‌بود که نمونه‌ای از کیفیت سئوال وجوابهای بین دوعالم وفیلسوف قرن چهارم بدست آورده باشیم وغالب مناظرات وسئوال وجوابهای علمای آن عهد بصورتیست که نقل‌شد تنها گاهی این‌مناظرات ومباحثات وسؤالات از مجرای‌حقیقی خودخارج میشد وبصورت نزاع ومجادله وهجو طرفین‌ودادن نسبت‌های ناروا بیکدیگر درمیآمد چنانکه « شیخ‌ابوالفرج‌بن‌الطیب » در مباحثات ورسالات خود با «بوعلی‌سینا» این کارها را کرده است وحقاً از حدودی که مراعات آنها برهرعالمی لازمست پافراتر نهاده‌است وشیخ‌نیز دررساله‌ای بنام « مقاله فی‌الردعلی مقالة‌الشیخ‌ابی‌الفرج‌بن‌الطیب» بخوبی ازعهده وی‌برآمده است .

این‌علما غالباً درملاقات بایکدیگر نیزسعی میکرده‌اند که باکوچک کردن دیگری خودرا بزرك وعالیقدر نشان دهند چنانکه « بوعلی‌سینا » وقتی که بمجلس درس « ابوعلی مسکویه » رفت گردوئی باوداد و گفت مساحت‌آنراتعیین کن « ابوعلی مسکویه » نیز برای تنبیه او کتابی را که‌در اخلاق نوشته‌بود « بشیخ‌الرئیس» داد و گفت « قبل‌از تعیین‌مساحت گردو خوبست این رساله‌رابخوانی‌وبآنچه‌درآن‌نوشته شده‌است متخلق‌شوی».(۲)

درمجالس مناظره نیز این‌علما از کوچك کردن دیگری کوتاهی‌نمی-کردند ازجمله دریکی ازاین مجالس که غالباً درهرشب جمعه دراصفهان‌در

۱ـ لغت‌نامهٔ استاد دهخدا جلد آ ـ ابوسعید صفحه ۴۷۲

۲ـ تتمه صفحه ۲۹

دربار «علاءالدوله» تشکیل میشد «ابن‌سینا» درلغت‌عربی وادبیات عرب مشغول سخنرانی شد «ابومنصور جبان» که یکی از ادبای مشهور اصفهان بود در آن مجلس به«شیخ» گفت که تومردی فیلسوفی ترا با ادب چکار؟ فن لغت به‌اهل ادب وابسته‌است وترا آن مایه ومقدار نیست که دراین فن وارد شوی. (۱) البته همین توهین باعث شد که «بوعلی سینا» چندی از عمر خودرا درسر فراگرفتن این‌فن نهاد تادرآن فن‌نیز مهارت‌یافت.

ازاین شواهد که متاسفانه‌نظیرآنها در کتب اسلاف وتواریخ آن‌زمان زیادست میتوان بپایه ومایه اخلاقی علما وفلاسفه آن‌عهد پی برد. شك نیست که‌علت این‌امر درباری‌شدن علم‌ومعرفت بودچه فقط‌دربارهای خلفا وسلاطین وامرای محلی بود که این جنس را میپروراند و چنانکه اشاره شد علما و فلاسفه هم‌برای مصون ماندن ازشرعوام وتعزیر متدینین وحفظ آثار خویش مجبور بودند بهرطریقی که ممکن‌بود باین‌دربارها راه‌یابند. رسیدن باین مقصودهم چندان آسان نبود وباصرف وقت وخون دل حاصل‌میشد تازه‌پس از رسیدن به‌این هدف وورود بدربار امیران علما و فضلای سابق در آن دربارها اورابچیزی نمی‌شمردند ناگزیر عالم تازه وارد مجبور بود که با تشبث باینگونه امور جائی برای خوددرآن دستگاه باز کند. بهمین‌مناسبت مجالس مناظرات ومباحثات کم کم صورت مبارزه دوویاچند عالم‌وفیلسوف، بایکدیگر رابخود گرفته بود واز حدود ورسومی که‌دراوائل داشت خارج شده‌بود.

توجه علما و فلاسفه بدربارهای امرا وسلاطین آن روزگار علاوه برمصونیت ازشرعوام فوائد دیگری نیز در برداشت‌چه‌سلاطین محلی‌ایران از آنجا که خودشان پایه ومایه علمی درستی نداشتند نمی‌توانستند شخصاً برتق وفتق امور حیطه‌متصرفی خودبپردازند. چه‌این سلاطین غالباًمردمی بی‌بهره ازاصول کشورداری بودند وتنها عملی که درآن تاحدی ورزیده و کارکشته بودند همان‌حفظ‌وحراست ثغور کشورخویش بود ازدشمنان‌خارجی وداخلی ویاتصرف‌ممالك‌همجوار که آنهم‌بوسیله‌جنك‌وستیز وقتل‌وخون‌ریزی انجام میگرفت.

بهمین‌مناسبت سلاطین آنروزگار بواسطه کشمکش‌های داخلی‌وخارجی که‌آنی آنان را راحت نمیگذاشت دیگر نه‌وقت کشورداری داشتند و نه

۱- قفطی صفحه ۲۷۵

حوصله رسیدگی باین امور. عمریك پادشاه فئودال قرن چهارم بطوریکه در فصل دوم این مقال دیدیم در موقع اغتشاش بجنگ وجدال و ستیزه وقتل وغارت و خون ریزی ودرهنگام امنیت نیز بشکار وچوگان بازی ولهوولعب وشهوترانی میگذشت ودیگر فرصتی برای رسیدگی بامور اداری وقضائی کشور برای او باقی نمی ماند.

بنابراین پادشاهان آن قرون مجبور بودند که اداره مملکت خویش رابکف کفایت کسانی بسپارند که باصول مردمداری واداره کشور وقضاوت درحال توده مردمان بصیر وآگاه باشند وبرای اینکه تمام این امور در کسی جمع باشد سعی میکردند که وزرائی از میان عالیترین و فاضل ترین مردمان برای خود انتخاب کنند تا باین وسیله خیالشان ازاداره امور داخلی کشور راحت و آسوده شود. وزرای قرن چهارم بعلت فوق الذکر از عالمترین وفاضل ترین اشخاص انتخاب میشدند چنانکه «ابوالحسین ـ احمدبن محمد سهیلی» وزیر خوارزمشاهیان و «شمس الکفاة خواجه ـ احمد حسن میمندی» وزیر «سلطان محمود» و «ابن عمید» و «صاحب ـ عباد» وزیران آل بویه و «شیخ الرئیس ابوعلی سینا» وزیر «شمس الدوله» از بزرگان افاضل وعلمای عصر بودند.

با انتخاب شدن وزرا از میان طبقات فاضل طبیعی است که هرعالم ذی شانی میکوشید که خودرا باین هسته قدرت نزدیك کند و برای رسیدن باین منظور که هزاران فوائدمادی ومعنوی دربرداشت آنچه درقوه داشتند بکارمیزدند. مسلم استچون همیشه «مشاغل میان اصحاب مروت وارباب همت متنازع» (۱) بوده است بین این علما نیزدرسر رسیدن باین هسته قدرت و توانائی کشمکش هائی درمیگرفته است.

علوم

غرض از این عنوان اشاره مختصریست بعلومیکه امروز بآنها علوم مثبت اطلاق میکنیم زیرا که بطور کلی رشته‌های علم در قرن چهارم فراوان بود ودر آن روزگار فقه واصول وروایت وحدیث و تفسیر وسایر مشتقات دیگر مطالب دینی را نیزجز و علوم میشمردند ونیز مباحث لغوی وادبی وامثال آن نیزجزو علوم شمرده میشد وعالم بکسی اطلاق میشد که علاوه بردانستن علوم مثبته بمطالب دینی وادبی نیز توجه داشته باشد. بدیهی است که اشاره بمطالب

۱ـ کلیله صفحه ۶۱

بالا ازحدود این‌مقال خارجست وچون بنای این‌رساله بر اختصار وایجاز واشاره برئوس مطالب گذاشته شده است در ذیل این‌عنوان بمختصری از کیفیت علوم مثبت مانند فلسفه . ریاضی . هندسه وطب ونجوم وغیره که‌در قرن چهارم رائج بوده است اشاره خواهد شد .

فلسفه در قرن چهارم عبارت‌بود ازجمیع‌علوم‌متداول درآن‌روزگار وفیلسوف بکسی اطلاق میشد که از کل علوم زمان بهره‌مند باشد چه‌علوم ریاضی وطب و غیره را علوم ادنا و اوسط میدانستند وفلسفه‌را علم اولی یابعبارت دیگر علومی مانند ریاضی وهندسه ونجوم و طبیعیات و موسیقی وغیره را مقدمات علم فلسفه میشمردند وهر کس در علوم نامبرده متبحر نمیشد بآموختن فلسفه نمی‌پرداخت . فیلسوف قرن چهارم درعین حال عالم ریاضی‌وهندسه‌واستاد نجوم ومناظر ومرایا و متبحردرطب ومتفرعات آن وکامل درادب وموسیقی وغیره‌نیز بود .

فیلسوفان اسلامی خاصه فلاسفه قرن چهارم از لحاظ دانستن فلسفه وبحث وفحص در موضوعات این فن نیز بـا‌فیلسوف امروز فرق داشتند فلاسفه‌این‌قرن حدود معلوماتشان ازحد فلسفه«ارسطو»واحیاناً «افلاطون» و«فرفریوس»واعوان وانصارآنان تجاوز نمیکرد .

کسی که مطالب فلسفی ارسطو ویاافلاطون وسایرین‌را خوب درک میکرد وبخوبی میتوانست آن مطالب را بدیگران منتقل نماید فیلسوف نامیده میشد . بهمین جهت جز عده‌ای معدود سایر فلاسفه این‌قرون‌را باید متفلسف نامید نه فیلسوف.چه اغلب این‌فلاسفه جز تکرار مطالب فلاسفه یونان وروم ومصر چیز تازه‌ای ازخود ابداع نکرده اند وغالب کتب‌مفصل فیلسوفان این قرن تفسیر وتأویلی است بر گفتار ارسطو و کمتر دیده‌شده است که حکمای این‌عهد چیز تازه‌ای در فلسفه آورده باشند ویاقدمی از سالفین خود فراتر نهاده‌باشند .

درمیان این جمع ازفلاسفه‌چندتن هم بوده‌اند که کم و بیش از خود چیزهائی به فلسفه اضافه کرده‌اند ازآن جمله «امام زکریای رازی» و گاهی‌هم‌سعی کرده‌اند که‌از موازین دینی نیز در فلسفه استفاده کنند اولین کسی که این کاررا کرد «ابونصرفارابی»است که‌در«فصوص‌الحکم»خویش اینطریقه را معمول داشت ویانویسندگان رسالات «اخوان‌الصفا» که سعی کرده‌اند فلسفه را باآراء خاصه خود که مختصری درفصل قبل بآن اشاره

شد بیامیزند .

فلسفه‌ایکه درقرن سوم وچهارم درمدارس و مکاتب ممالك اسلامی رواج داشت بطور کلی اصول عقائد ارسطو و احیانا افلاطون و پیروان آنها بود و بعضی ازفلاسفه مسلمان سعی میکردند که این دومشی فلسفی را بهم سازش دهند. ودرواقع فلسفه ارسطو وافلاطون را بهم نزدیك نمایند ، ازجمله این فلاسفه باید معلم ثانی یا « ابونصر فارابی » را اسم برد . او کتابی بنام« الجمع بین الرائین » نوشته‌است ودرآن کتاب سعی کرده‌است که این دو نحوه فکررا بهم نزدیك کنند . ایندسته ازفلاسفه نحوه‌استدلالشان این بود که فلسفه‌جویای حقیقت است و تنها راهی راکه برای رسیدن باین هدف پیدا کرده است احتجاج و استدلال است چون حقیقت یکی است یعنی درواقع هدف واحد است وراه رسیدن باین هدف نیز معلوم ومشهود است بنا بر این یاباید گفت یکی از دو فیلسوف بزرك « ارسطو » ویا «افلاطون» غلط رفته‌اند ویا باید باین نظر تسلیم شد که بعدها اغلاطی بآنان بسته‌اند. چون‌نسبت اشتباه بارسطووافلاطون‌بزعم‌علمای قرن‌چهارم غیرممکن بود پس شق‌دوم صحیح درمیآمد که‌اختلاف بین آن دوفیلسوف بزرك ناشی ازاشتباه مفسرین بوده است. بنابراین عده‌ای ازمتفلسفین قرون اسلامی میکوشیده اند که عقائد آن دوفیلسوف بزرك یونان‌را بنحوی با یکدیگر نزدیك کنند ودر واقع سازشی بین آنها قائل‌شوند. بدیهی است که عمری‌را درسر این‌سازش میگذاشتند و کتب مفصلی‌مینوشتند که‌امروز اغلب آنها غیروارد بنظر میآید .

درمیان این فلاسفه عده‌ای هم چون امام «محمد زکریای رازی » بوده‌اند که سعی میکردند فلسفه‌راازآن رکود و جمودی که داشت بیرون آورند ولی این‌عده بسیار معدود بودندواغلب نتوانسته‌اند آنطور که باید و شاید گریبان خودرا ازعلوم یونانی که‌هسته‌اصلی مطالعات آنهاراتشکیل میداد خلاص نمایند .

ازآنجا که این مقال را مبحث دیگریست مربوط به‌فلسفه «ابوعلی-سینا» ودرآنجا از کیفیت این فلسفه وچگونگی آن غور وبررسی کامل‌شده است و نیز از آنجا که فلسفه «بوعلی» نمونه‌کاملی است از نوع فلسفه قرن چهارم توضیح و تشریح مبسوط اینمطلب درآنجا ازنظر خوانندگان خواهد گذشت .

ریاضیات و هندسه چنانکه درمقدمات این فصل گذشت ایندوعلم بوسیله مترجمین اولیه مسلمان ازطریق کتب یونانی ورومی وهندی وغیره واردفرهنگ وتمدن اسلام شدوعلمای اسلامی در اول کار هر کدام رشته‌ای از ریاضی را انتخاب میکردند ودر آن بغور وبررسی میپرداختند ولی درقرن چهارم عالم ریاضی بکسی اطلاق میشد که تمام کتب این فن را دیده باشد واز کیفیت این علم بزعم یونانی وایرانی وهندی وغیره آشنا باشد وبعبارت دیگر عالم ریاضی قرن چهارم باید درریاضیات آنقدر قوی باشد که بتواند در میان آنهمه اقوال اجتهاد کند واز آنجا که این علم بخصوص پایه ومایه اساسی علم نجوم بودفراگرفتن آن برهرعالمی واجب ولازم بود .

احتیاج طبقات حاکمه باین علم نیز برواج این فن کمک شایان میکرد چه خلفا برای تدوین دواوین خاص وعام خود بریاضی دانان محتاج بودند زیرا هروزیری که روی کارمیآمد برای حفظ مقام خویش وبقای درآن مقام مجبور بود که ازتوده واقعی کشور خود مالیات بیشتری اخذ کند واین وضع دوعهدآل بویه ازتمام ازمنه دیگر بیشترمتداول بود. برای نگاهداری این حسابها ورسیدگی بآنها ووضع مالیات های جدید و تقسیم آن بین اهالی وامثال آن ازاستفاده ازوجودریاضی دانی عالیقدر ناگزیر بودند .

سلاطین وامرای محلی قرن چهارم بنجوم علاقه خاصی داشتندومنجم دردربار آنها نقش بزرگی را بازی میکرد وچون اغلب منجمین ازریاضی-دانهای بزرگ آنعهدنیزمحسوب میشدنداز اینراه نیز این فن مورد نظر هیئت حاکمه وقت واقع شد وبررواج وترقی آن افزود .

بسیاری ازاین علما در دربارهای سلاطین وبزرگان بمقامات عالیه نائل میآمدند وازاینراه بعللی که درصفحات قبل شرح داده شد مجالی برای تحقیق وتتبع درفن خودمی یافتند. ازآن جمله‌اند «ابوالقاسم مجتبی علی بن-احمد انطاکی» که ازعلمای بزرگ ریاضی قرن چهارم وازدوستان «عضد-الدوله» دیلمی بشمارمیرفت وتاسال ۳۷۶ هجری که فوت کرد موفق بنوشتن کتب ورسالات عدیده‌شد که ازآن جمله‌میتوان کتاب «التخت الکبیر» درحساب هندی و کتاب «تفسیر ارثماطیقی» و کتاب «شرح اقلیدس» اورانام برد(۱) ونیز «ابواسحق ابراهیم بن هلال بن ابراهیم زهرون صابی» است که بامر

۱ - قفطی صفحه ۲۵۷

«شرف الدوله» بتصدیق و شهادت رصد «بیژن بن رستم کوهی» همت گماشت وبااینکه درعهد، «عضدالدوله» بعللی که شرح آن ازموضوع ما خارجست بحبس افتاد ولی بعدها آزاد شد وتاآخر عمر متصدی دیوان انشاء دیالمه شد (۱) و«ابومحمود حامد بن خضر خجندی» ازاکابرعلمای ریاضی ورصد که دردستگاه «فخر الدوله» دیلمی حشمتی بسزاداشت و درسال ۳٦٤ بامر اورصدی نمود.

چنانکه گذشت علم ریاضی نزدمسلمانان علم اوسط بود ومیگفتند که این علم واسطه بین علوم ادنی واولی است وتا کسی این علم را بخوبی فرا-نمیگرفت نمی‌توانست بعلم اولی که همان فلسفه و بحث درماوراء الطبیعه باشد دسترسی پیدا کند. فیلسوف هم دربسیاری ازمسائل فلسفی باین علم احتیاج پیدامیکرد مثلا در مسئله جزء لایتجزی ومسئله بطلان خلاء واثبات این بطلان که شامل دوازده دلیل بود بریاضیات محتاج میشد ونیزدرمسائلی مانند محددالجهات وتناهی ابعاد واختلاف الوان وغیره و اثبات آن مسائل بازمجبور بوداز ریاضیات مدد گیرد. بهمین مناسبت علما، ریاضیات وشقوق آنرا بخوبی فرا میگرفتند وبسیاری ازآنان دراین علم سرآمداقران خود میشدند مانند «ابوریحان بیرونی» و«ابن هیثم» صاحب مناظر ومرایا و «احمد بن عبدالجلیل سجزی» وهزاران عالم دیگر که هر کدام از علمای مشهورقرن چهارم دراین فن بوده‌اند.

درقرن چهارم تعدادعلمای ریاضی که فقط این علم را فراگرفته وباشاعه وتعلیم آن همت گماشته بودند زیاد است واز پرتو وجود این علما بود که ریاضیات دراین قرن ترقی فوق العاده کرد وعلمای این فن موفق بابداعات و کشفیات فراوانی شدند که توضیح آنرا درتاریخ علوم این قرن بایدديد.

ریاضیون قرن چهارم درهمه شعب ریاضی کارمیکردند و در تمام آن شعب اضافاتی نموده‌اند ازجمله درعلم اعداد وحساب وجبر ومقابله ومباحث مخروطات وهیئت برهانی و مناظر ومرایا و غیره زحمات طاقت فرسائی کشیده‌اند و کتب ورسائل زیادی از این جمله علوم بیادگار گذاشته اند.

«ابوریحان» چندین رساله دراین فن نوشته‌است که ذکراسامی یك یك آنها باعث اطاله کلام میشود (۲) در کتابخانه ملی پاریس مجموعه ای نفیس

---

۱ - قفطی صفحه ٥٤

۲ - لغت نامه استاددهخداجلدآ- ابوسعدصفحه ٤٦٨

درعلم حساب و هندسه و هیئت مرکب از ٤١ رساله موجود است که تمام بخط «احمدبن محمدبن عبدالجلیل سجزی» مشهور ترین ریاضی دان این قرن است که آنرا درعهد «عضدالدوله» دیلمی در شهر شیراز نوشته است(١) «قاضی صاعداندلسی» متوفی بسال ٤٦٢ صاحب طبقات الامم «وجمال‌الدین-قفطی» درتاریخ الحکمای خود بعده بیشماری ریاضی‌دان ومهندس‌ومنجم اشاره کرده‌اند که غالبشان دراین قرن میزیسته‌اند وازاجله علما و مشاهیر زمان بوده‌اند .

اما هندسه درممالك‌اسلامی طرفدار بیشتری داشت چه ازهمان‌اوان تسلط عرب برایران لزوم این علم کاملا مشهود بود ومسلمانان اولیه بعلت احتیاجی که باین علم داشتند اندکی از کیفیت آنرا درك کرده بودند چنانکه درفصل دوم‌این‌مقال گذشت «عمربن‌خطاب» برای تعیین خراج سواد ونوع مالیاتی که باید اززمین آن قسمت ازممالك مفتوحه بگیرد امر کرد تاسراسر آن دیاررا زرع وپیمان کردندو بنسبت‌غلات‌ودرختانی که‌درسراسر سوادکاشته میشد مالیاتهائی وضع کرد (٢) ونیزچنانکه تاریخ شاهد است «عمربن خطاب» اولین کسی بود که‌پس‌ازفتح قسمتی‌ازکشورهای ایران و روم‌و باتوجه بعمارات وساختمان‌هائی که دراین کشورها بود باعراب‌مسلمان اجازت داد که‌برای اولین‌باردرتاریخ عرب‌خانه‌هائی‌قابل سکونت بسازند ازهمان روزها احتیاج باین علم مشهود میشد .

هرچه مسلمانی قوت میگرفت احتیاج بمساحت زمین ها برای وضع مالیات و یاتقسیم زمین‌های‌ممالك مفتوحه بین‌فاتحین ومقاسمه‌املاك‌مزروعی وتعیین اقطاعات صحابه‌وتابعین وخاندانهای بزرك عرب زیادتر میشد ، و ازطرف دیگر بافتح ممالك احتیاج به پل‌سازی وتسطیح جاده‌های تجاری نیز روزبروز مشهودتر میگردید ، بنابراین خلفای اسلامی وتوده مردمان مسلمان هر کدام بنفع خویش بیشتر و بیشتر بمهندس‌ومساح احتیاج پیدامیکردند.

بدیهی است که مهندسین اسلامی در ساختن قصور خلفا و امرا و سلاطین محلی و تعیین حدود وثغور املاك وتعیین مسیر رودخانه‌هاوآبهای قنوات جهت کشاورزی وامثال آن‌زحمات گرانبهائی کشیده‌اند که شرح هر کدام ازآن‌جمله‌خود رساله‌ای‌علیحده میخواهد .

---

١ - حواشی‌چهارمقاله صفحه ١٩٩

٢ - رجوع شود بصفحه ٦٤ این کتاب

در قرن چهارم که در واقع قرن کمال علوم اسلامی بود علم هندسه نیز بترقیات زیادی نائل شد «ابن هیثم مصری» عالم بی نظیر ومهندس مشهور این قرن ادعا کرد اگر اجازت دهند سدی برنیل خواهد کشید که از زیاده و کم شدن آب نیل جلوگیری خواهد کرد . (۱) وی که از اعاظم علمای قرن چهارم است درهندسه تألیفات بیشماری دارد ودرعلم مناظر و مرایانیز استاد بی بدیلی بوده است وتألیفاتی نیز درموضوع آینه‌های سوزان داشته است .(۲) این استاد کم نظیررا درعلم‌هندسه ومناظرومرایاابداعاتی است که خاصه خود اوست وبنکاتی دراین علوم برخورده است که پیشینیان او بآنها توجهی نداشته اند .

او قضایای هندسه‌را طبق‌اصول منطق نمود و کتابی تألیف نمود که جمیع اصول هندسه و ریاضی «اقلیدس» و«ابلونیوس» را درآن‌شرح‌داد وغوامض این فنون‌را بااصول منطق حل نمود . وی درجبروحساب‌اسلوب جدیدی آورد ومسائل حساب را از جهت تحلیل هندسی وتقدیر عددی استخراج کرد . واز روش علمای‌جبر واصطلاحات آنان عدول‌نمود. (۳)

هندسه‌ایکه در اسلام مورد نظر بود ودر مدارس وحلقات درس به شاگردان درس گفته میشد وعلما در آن غور وبررسی میکردند هندسه «اقلیدس» بود ولی علمای اسلامی درآن دخل‌وتصرفات فراوان کردند و بسیاری ازاستدلال‌های اورا عوض نمودند . درمثلثات نیز قضایای زیادی کشف کردند و ابداعات بی نظیری نمودند ازجمله کسانیکه در کشف این قضایا زحمت فراوان کشیدند «کوشیار گیلانی» و «ابوریحان بیرونی» و«ابونصر عراق» و«بیژن‌بن رستم» اند . این‌علما راجع بقطاع دایره و طریق استعمال آن ودرهیئت نیز بکشفیاتی نائل آمدند ودراثبات مسائل مطروحه خویش بایکدیگر بمناظره ومباحثات فراوانی پرداخته‌اند .

ازعلمای بزرك قرن چهارم اسلامی دراین دو فن (غیر از کسانیکه نامبرده شد) میتوان «علی‌بن احمد عمرانی» را نامبرد که وی درحساب و هندسه استاد مسلم بوده است و کتابخانه مفصل وبی‌نظیری‌از کتب این فن

۱ـ قفطی صفحه ۱۱٤ وتتمه صوان‌الحکمه صفحه ٥٤
۲ـ طبقات‌الامم قاضی‌صاعداندلسی‌صفحه ۲۱٤
۳ـ طبقات‌الاطباء جلددوم صفحه۹۳

تهیه کرده بود. (۱) ودیگر «ابوحامد صاغانی» که درخدمت آل بویه می-
زیست. (۲) وموفق بابداعات فراوانی دراین دوفن گردید ودیگر «ابوجعفر-
خازن خراسانی» صاحب قانون ریاضی است که درجبر ومقابله بحل مسائل
درجه سیم ازروی دقت درهندسیات موفق شد ونیزدرحل رموزواشکالات
مقاله دهم از کتاب اقلیدس نائل آمد ودیگر «فخرالدین محمد بن حسن-
کوفی» است که درجبر وحساب وعلوم ریاضی عالم مسلم شمرده میشد و
کتابهای بیشماری دراین فنون تألیف کرد که از جمله میتوان کتاب «کافی-
الحساب» و کتاب «فخری» اورادرجبر ومقابله نامبرد. (۳) دیگر «عبدالله بن-
حسن صیدلانی» است که درهندسه واحکام نجوم وجبرومقابله استادی بی-
بدیل بوده است وشرحی بر کتاب جبر خوارزمی درجمع وتفریق وضرب و
تقسیم نوشته است. (٤)

چنانکه اشاره شد علمائی که درقرن چهارم اوقات خودر اصرف تتبع
واشاعه علوم ریاضی و هندسه و متفرعات آنها نموده اند بیشمارند وذکر
نام همه آنها درحوصله این وجیزه که اساس آن باختصار وایجاز نهاده شده
است نمی گنجد. خوانندگان محترم برای یافتن اغلب علمای این دوفن درقرن
چهارم میتوانند به الفهرست «ابن ندیم» و تاریخ حکمای «قفطی» و
«شهرزوری» و تاریخ اطباء «ابن اصیبعه» و طبقات الامم «قاضی صاعد-
اندلسی» و کشف الظنون «حاجی خلیفه» وسایر کتبی که دراین موضوع نوشته
شده است مراجعه فرمایند.

نجوم قدما این علم رابردو قسمت عمده تقسیم کرده بودند
اول علمی که درآن بحث میشده است از ستارگان،
وضع آنهادر آسمان، واحکامیکه بر آنها میگذشته
است چون کسوف وخسوف واحتراق وغیره، وتعریف فلك وآنچه درآن هست،
وسایر اصطلاحاتی که مربوط بستارگان وافلاك میشده است چون مدار و
منطقه وبرج ومنطقه البروج واسامی ستارگان وصور فلکی و اسطرلاب وغیره
که بحث دراینگونه موضوعات راعلم نجوم مینامیده اند.

۱- قفطی صفحه ۱۵٦
۲- « « ٦۵
۳- قفطی صفحه ۱۸۵
٤- قفطی صفحه ۱٤۹

دوم بحث درحوادث عالم از لحاظ جنك وصلح و بدنیاآمدن نوزاد و وفات مردمان ونحس وسعد ایام وامور وریزش باران و تأثیر فلکیات در زندگانی روزمره انسان ودلالت برجها و ستارگان برامور یکه درزندگانی بشر اتفاق میافتد وامثال آنها که آنرا علم تنجیم می نامیده اند . ولی بسیاری ازعلمای بزرك این فن باین علم قائل نبودند ازجمله آن گروه «ابوریحان» است که گفته است « اعتقاد ما اندرین صناعت مانند اعتقاد کمترین مردمان است». (۱) وبسیاری ازمحققین چون «ابن خلدون» ودیگران نیزاین علم و نتائج آنرارد کرده اند وآنرا جزو خرافات دیگری که سراسر زندگانی بشر آنروزگار رافرا گرفته بود شمرده اند. (۲)

جای توضیح نیست که علم نجوم از قدیمترین علومیست که بشر باآن سروکار داشته است وتاریخ نجوم بدوره کلدانیان وحتی جلوتر ازآنهامیرسد وهمیشه این علم ازلحاظ ابهامی که داشته است واندیشه‌هائی که درمخیله بشر تولید میکرده است موردنظر اوقرار میگرفت وانسان از همان دیرزمان میکوشید که ازغوامض آن سردرآورد و مشکلات آنرا بمدد اندیشه خود حل نماید . بدیهی است که جامعه اسلامی نیز گرفتار همین عوامل بود وعلمائی که عمر خودرا درسراین علم گذاشته بودند میکوشیدند که بر بسیاری از معضلات آن فائق آیند .

از قدیمترین ایام این علم که بسبب استقبال هیئت‌های حاکمه ازآن جنبه خرافه بخود گرفته بود موردنظر همان‌هیئت‌هاواقع شده بود.چه‌این‌طبقه‌از مردمان از دو لحاظ احتیاج فوق‌العاده ای بقسمتی از این علم که در عالم اسلامی باسم‌علم‌تنجیم‌واختیارات‌موسوم‌شده‌حس میکردند .از یکطرف بوسیله این‌علم تنجیم که‌همه‌امور عالم‌رابدست مقدرات و تغییرات وتأثیرات ستارگان سپرده‌بود طبقات پائین اجتماع وتوده‌های‌زحمتکش رادرنادانی وخرافه نگاهمیداشتند وبوسیله ایادی شیاد خود دائماً بآنها میخواندند که سعادت واقبال وزندگانی مرفه‌طبقات بالاوبدبختی وبیچارگی و بداقبالی وزندگی سراسر مشقت طبقه رنجبر وزحمتکش‌ازبدی اقبال ونداشتن‌طالع خوب‌ونحوست ستاره آنانست وباین وسیله هزاران سال فارغ از اندیشه جنبش این‌طبقه ازمردم باخیال راحت بزندگانی مرفه ومتمتع خویش ادامه

۱- التفهیم صفحه۳۱۶

۲- مقدمه ابن‌خلدون صفحه۴۵۹تا۴٦٤

میدادند.

از طرف دیگر بعلت عدم اطلاعشان از علوم وحقائق کم کم درطی تاریخ امامزاده ایکه بدست خود درست کرده بودند شروع بکرامت برای خودشان نمود و برای مصون ماندن از آسیب خیالی فلك کجرفتار همیشه عده‌ای منجم وغیب گو دردربارهای خودنگاهمیداشتند تا آنانرا ازسعودونحوس روزها وستارگان وتأثیر آن کواکب درزندگانی خودوکسانشان مطلع گردانند. البته غالب این منجمین خاصه درعهد اسلامی مردمانی مطلع وعالم وفاضل بودند ودراین گونه موارد بااینکه درباطن برخفت عقل هرچه شاه ووزیر و امیربود میخندیدند حداکثر استفاده رااز این موضوع مینمودند.

دردوره حکومت اسلامی نیز خلفای بنوعباس وپادشاهان وامرای محلی بعلل فوق الذکر ازنجوم و منجم حداکثر استفاده را مینمودند وهمیشه در دستگاه خود عده‌ای از منجمین را جهت تعیین سعدونحس و بدست آوردن اختیارات نگاهمیداشتند تا آنجا که شغل منجمی یکی ازمشاغل مهم دربار سلاطین وخلفاشد ونویسندگان جهت آداب منجمی و کیفیت تعیین اختیارات وساعات سعدونحس کتابها نوشتند ازجمله «احمدبن عمرعلی نظامی سمرقندی» یکی ازابواب چهارگانه کتاب خودرا اختصاص باین شغل ازمشاغل درباری دادو درمقدمه آن باب آورده است که «منجم بایدمردی بود زکی النفس، زکی الخلَق، رضی الخُلق، وگوئی عته وجنون و کهانت ازشرائط این باب است وازلوازم این صناعت.» (۱)

بطوریکه کراراً اشاره شد تنهاملجاء وپناهگاهی که علما میتوانستند برای اشاعه افکار وعقائد وعلوم خود بیابند دربار سلاطین وامرا وخلفای وقت بود چه حکومت فئودالیته ازلحاظ سیاسی ایجاب میکرد که این سلاطین بسیار مقتدر وتوانا باشند وهرکس که درتحت حمایت آنان واقع میشد نیز ازآن مرکز اقتدار کسب قدرت کند ودیگران رابرآنها دسترسی نباشد. بهمین جهت علمای علم نجوم دردوره قدرت حکومت اسلامی خاصه قرن چهارم ازاین مراکز قدرت برای نشرواشاعه علوم فوق العاده استفاده کردند بخصوص چون پادشاهان وامرا بعللی که گذشت منجمی رایکی ازمشاغل عمده دربار قرار داده بودند، علمای عالیقدر قرن چهارم ازاین موقعیت حداکثر استفاده رانمودند.

۱-چهارمقاله صفحه ۵۵

امرای دیالمه بعلوم ریاضی وهندسه و نجوم ومتفرعات آن علاقه فراوان نشان میدادند وعالمان این فنون رادر دربارهای خویش گرد میآوردند وآنان را بتألیف و تصنیف کتب ورسالات دراین موضوعات میگماشتند. بسیاری از منجمین بزرك چون «داود منجم» متوفی بسال ٤٣٠ (۱) و «ابوحامد - احمد بن محمد صاغانی» (۲) و «انطاکی» (۳) و «ابوسعید یمامی» (٤) و ده‌ها نفر دیگر که ذکر اسامی آنان ما را از تعقیب موضوعی که داریم باز خواهد داشت در دربار آنان فراهم آمده بودند و بمطالعات علمی خویش مشغول بودند.

«عضدالدوله» دیلمی بنجوم وعلم فلك علاقه فراوانی داشت وقتی که ببغداد آمد با «علی بن حسن علوی» معروف «با بن اعلم» که ازمشاهیر منجمین آن عهد بود آشنا شد وازوی کسب معارف کرد و بی نهایت بعزت واحترام او پرداخت ودر بغداد رصدخانه‌ای ساخت و «ابن اعلم» و چندعالم دیگررا با آلات وادوات لازمه مامور کرد که رصدی انجام دهند وی زیجی درنهایت دقت نوشت وزیج «یحیی بن ابی منصور» عالم مشهور عهدمأمون را که تاآن زمان بدان عمل میشد رد کرد و کتابها ورسالات بیشماری در نجوم ومتفرعات آن نوشته که بعضی از آنها را بنام «عضدالدوله» نموده است. (٥)

دیگر ازمنجمین مشهور عهد دیالمه که فوق العاده مورد اکرام واعزاز این خاندان بوده‌است «ابوسهل بیژن بن رستم کوهی» است که اصلا ازاهل مازندران بوده‌است. پس از «یحیی ابن منصور» و «ابن اعلم» اوتنها کسی است که موفق برصد کواکب شد زیرا که آن دورصد باتمام نرسید وتنها «ابوسهل» توانست رصدی کند کامل که بتصدیق بسیاری ازعلمای اهل زمان مثل «صاغانی» و «صابی» برسد. محرك او باین رصد «شرف الدوله» پسر «عضدالدوله» بود وبااینکه «شرف الدوله» پس ازدوسال درگذشت ولی عمل رصد متوقف نماند چه خاندان بویهیان پی آن کار راگرفتند و آنچه «بیژن» ازآلات وادوات وغیره میخواست حاضر نمودند.

این مرد از اعاظم منجمین عالمست و در کار خود سخت استاد بود

۱ـ تاریخ حکما صفحه ۱۲۵
۲ـ قفطی صفحه ٦٥
۳ـ « « ۱٥٤
٤ـ « « ۲٦٦
٥ـ نامه دانشوران جلددوم صفحه ٦۱۲

چون رصد او تمام شد درروز دوشنبه دوشب مانده بآخر ماه صفر سال ۳۷۸ هجری عده‌ای ازعلمای عصر درمجمعی حاضرشدند و تصدیق بصحت رصد او ودخول آفتاب برأس السرطان نمودند .

وبازبار دیگر درروز سه‌شنبه سه‌شب‌مانده ازجمادی‌الاخر سال ۳۷۸ مصادف بایازدهم شهریور ۳۵۷ یزدگردی چنان مجمعی ازعلمای ریاضی و نجوم و هندسه در بغداد تشکیل‌شد و تصدیق بصحت رصد اودرحلول شمس برأس میزان کردند و در این باره‌محضری‌نوشتندوهمه برآن گواهی‌دادند.

دراینجا بدنیست باین‌نکته اشاره شود که عمل‌عالم قرن‌چهارم درهر فنی که اظهارنظر میکرد موردانتقاد علمای دیگرآن‌فن قرارمیگرفت وتا جامع‌علما برآن‌عمل صحه نمی گذاشتند مورد قبول واقع‌نمی‌شد. این وضع انتقادی که درتمام شئون علمی‌آن‌قرن‌وجود داشت مبحثی است که حقاً جای آن‌دارد که کسی تحقیق کند و کتابی علیحده برآن‌نویسد . درموضوع‌نجوم کـه سروکارش باآلات وادوات نجومی بود این‌عمل بیشتر صورت تحقق بخود میگرفت بهمین مناسبت چون « ابوسهل » آن رصد را تمام کرد ائمه علمای نجوم بغداد بر صحت آن محضر نوشتند تـا مورد قبول عام واقع‌شود.

این‌اجتماع وتصدیق برصد چنانکه گذشت دومرتبه اتفاق‌افتاد وهردو این‌تصدیقنامه‌هارا‌قفطی درتاریخ‌الحکمای خودآورده‌است. منتهایکی‌ازاین دوامضای علمارا ندارد ولی‌دیگری اسامی امضا کنندگان پای‌ورقه درآن ذکرشده است . دراینجا بدنیست که برای‌اطلاع بر کیفیت این‌تصدیقنامه که تاامروز هزارسال ازتاریخ آن‌میگذرد عین‌ترجمه آن‌نقل شود . (۱)

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

دراین وقت جماعتی که امضاهایشان درزیر این نوشته ثبت است از قضات ووجوه اهل‌علم و کتاب ومنجمین ومهندسین درمحل رصدشرقی‌خانه شرف‌الدوله وزیرالملة در طرف شرقی بغداد جمع شدند . درروز شنبه که دوشب مانده‌بود ازصفرالمظفر سال ۳۷۸ هجری مطابق‌با شانزدهم‌حزیران سال ۱۲۹۹ اسکندری در روز انیران‌ازخرداد ماه‌سال ۳۵۷ یزدگری. امر براین قرار گرفت ازآنچه مشاهده کردند ازآلات و ادواتی که «ابوسهل- ویژن‌بن رستم کوهی» خبرداد برآنکه دلالت کرد برصحت دخول خورشید

۱- تاریخ‌الحکمای قفطی صفحه ۲۳۰

برأس السرطان بعداز گذشتن یکساعت معتدل که روزش روزمذکور درصدر این نوشته بود. وهمه اتفاق کردند برآنکه جمله را یقین شد، ووثوق و اطمینان واعتماد کامل بصحت حکم مذکور حاصل است. وجمیع حاضرین از مهندسین و منجمین وغیرایشان که تعلقی باین صناعات وچیزی ازاین حرفت دارند قبول کردند وخلافی در میان ایشان نبودکه این آلت جلیل الخطر و بی مانند که نهایت استحکام درصنعت آن بکار رفته است ودقت آن از جمیع آلات دیگری که دراین فن معروف ومعهودند بیشتر است وعمل کننده باین آلت به نهایت وغایات اغراض خوددرامر رصد رسیده است که درآن یاد کرده شده است بآنکه بعد سمت الرأس ازمداررأس السرطان ۷ درجه وپنجاه دقیقه ومیل اعظم آن که آن نهایت بعد منطقة البروج است ازدایره معدل النهار بیست وسه درجه وپنجاه ویکدقیقه ویك ثانیه باشد. واین عرض محلی است که ذکر آن گذشت ورصددرآن واقع شد وآن ارتفاع قطب معدل النهار است ازافق آن موضع.

نسخه محضر دیگر

بسم الله الرحمن الرحیم

باردیگر مجتمع شدند درروز سه شنبه که سه شب مانده بود ازجمادی-الاخر سال ۳۷۸ هجری مطابق یازدهم شهریورماه ۳۵۷ یزدگردی و هجدهم ایلول سال ۱۲۹۹ اسکندری جماعتی که نوشته و امضاهای ایشان درپائین این ورقه ثبت است ازقاضیان وشهود ومنجمین ومهندسین واهل علم بهندسه و هیئت درمحضری که در اول این نامه نوشته شد برای اینکه رصد کنند دخول خورشید رابرأس میزان بعد ازگذشتن چهارساعت از روز مذکور دربالا وهریك ازحاضرین بصحت آنچه مشاهده کرده است گواهی میدهد درتاریخ مذکور. قاضی ابوبکربن صبر- قاضی ابوالحسین خوزی- .ابواسحق بن-ابراهیم هلال- ابوسعد فضل بن پولس نصرانی شیرازی -ابوسهل ویژن بن-رستم صاحب رصد- ابوالفا محمدبن محمد حاسب -ابوحامد احمدبن محمد صاغانی صاحب اسطرلاب- ابوالحسن محمدبن محمدسامری-ابوالحسن مغربی.

امضا کنندگان این محضر ازقضات ومنجمین ومهندسین، همه ازاعاظم علما ومشاهیر فضلا ودانشمندان قرن چهارم بوده اند که هر کدام درکارخود موفق باbداعاتی شده اند. واین محضر یاتصدیقنامه نوعی است ازانواع سایر محاضر که درمجالس علمی وادبی ویادینی وامثال آن دررد ویاقبول موضوعی

نوشته میشد.

علمای نجوم این قرن کسانی بودند که در علم حساب و هندسه نیز تبحر داشتند و «ابوریحان» در مقدمه کتاب التفهیم خود مینویسد که مرد منجم باید در حساب و هندسه و هیئت و احکام نجوم متبحر باشد تا نام منجمی را سزاوار شود (۱) و بهمین جهت غالب علمای نجوم مسلمان در این هر سه علم دستی بسزا داشتند و توانستند در مدت عمر خود در هر سه این فن بکشفیاتی نائل آیند و بر پیشرفت آن علوم کمك و مساعدت‌های ارجمندی نمایند.

علمای نجوم اسلامی اغلبشان بکرویت زمین و حرکت آن اعتقاد داشتند و دلائل بی شماری نیز برای ثبوت ادعای خود آورده‌اند که ذکر آنهمه در اینجا باعث درازی سخن میشود «ابن عجیم فارسی» منجم قرن چهارم و پنجم که در شعب علوم و حکمت و طب نیز سرآمد اقران خود بوده است، و مورد اعزاز و اکرام خاندان بویه نیز واقع شده است و وفات او تقریباً مقارن وفات «بوعلی سینا» بوده است کتابی داشته‌است که تمام اقوال حکمای قبل و بعد اسلام را در موضوع کرویت زمین و حرکت آن در آنجا ذکر کرده است. (۲)

اعتقاد بکرویت زمین در میان بسیاری از علمای آنعهد شایع بود. تا آنجا که «ابن حزم اندلسی» در کتاب الفصل خود فصلی را در تحت عنوان «بیان کروية الارض» اختصاص باین موضوع داده است و اقوال مختلف متکلمین را در رد و اثبات این مطلب آورده است. (۳) شیوع این مطلب در آنزمان بحدی بوده است که بسیاری از جغرافیانویسان هم آنرا چون امری واقع قبول کرده‌اند و در جغرافیای خود در ذیل تعریف زمین آنرا کروی دانسته‌اند از آن جمله صاحب کتاب «حدود العالم» که بسال ۳۷۲ تالیف یافته است در تعریف زمین گوید «زمین گرد است چون گوئی و فلك محیطست بر وی گردان بر دو قطب یکی را قطب شمالی خوانند و دیگری را قطب جنوبی» (٤) ولی بسیاری دیگر از علمای قرن چهارم از جمله «ابوعلی سینا» معتقد به کرویت زمین نیستند و در رد کرویت زمین دلائلی آورده‌اند و حرکت آن را نیز نفی نموده‌اند.

---

۱ - التفهیم صفحه ۲

۲ - نامه دانشوران جلد دوم صفحه ۳۲

۳ - الفصل جلد دوم صفحه ۷۸

٤ - حدود العالم صفحه ٥

منجمین قرن چهارم دارای ادوات و آلات فراوانی بوده اند که در رصدخانه‌های خود از آنها استفاده میکردند. این آلات را غالباً خود این منجمین میساختهاند ودرساختمان آن دقت کامل مینموده‌اند. «قفطی» نقل می‌کند که آلات رصدیه بسیار عالی ودقیقی از ساخت «ابن‌سنبدی» منجم مشهور وعالم اسطرلاب دان مشهور قرن چهاروپنج دیده است. (۱) «زرقالی» اندلسی یك نوع اسطرلابی اختراع نموده‌بود که درقرون‌وسطی بین علمای نجوم اروپا شهرتی خاص داشت و بدان عمل مینموده اند و آنرا بنام **Arzakhel** می‌نامیدند ونیز ازساخت او دوساعت آبی‌عجیب درطلیطله بدست آمده‌است که درسال ۱۰۸۵ مسیحی کشف شده (۲) ونیز «ابومحمود حامدبن خضر خجندی» اسباب رصدی برای «فخرالدوله» دیلمی ساخت که آنرا سدس فخری نامید. «ابن‌هیثم» ریاضی‌دان مشهور توانست، ازعدسی محدب ذره‌بین‌را برای بزرك‌نمودن‌اشیاء اختراع نماید.

ازاسباب‌های مهم نجومی یکی لبنه بوده است که بوسیله آن میل کلی وابعاد ستارگان وعرض شهرهارا تعیین میکردند. دیگر حلقه‌اعتدالیه نام داشت که تحویلات اعتدالی را بوسیله آن می‌آموختند یکی دیگر از آن اسباب‌ها ذات‌الاوتار وذات‌الحلق نامداشت که دومی از عزیزترین و بزرگترین اسباب رصد بود که ازچندین حلقه ودایره بنام حلقه تقّوم وحلقه طول کبری وحلقه طول صغری وحلقه نصف‌النهار وحلقه عرض تشکیل‌شده بود که بوسیله آن بسیاری ازامور رصدرافرا میگرفتند. ازاسباب‌های‌دیگر نجومی میتوان ذات‌السمت والارتفاع را نام برد که نیم‌دایره‌ای بود که بر سطح استوانه ای متوازی‌السطوح قرار داشت ودیگر ذات‌الشعبتین بود و دیگر ذات‌الجیب نامداشت که شرح هر کدام ازاین آلات وهزاران آلات رصدی دیگررا باید در کتب نجومی زمان دید. (۳)

مهمترین اسبابی که منجمین قدیم ازآن در رصد وسایر موارد علم نجوم استفاده میکردنداسطرلاب بود که «حمزه اصفهانی» آنراستاره‌یاب نامید. این آلت که از چندین صفحات مدور ومدرج تشکیل شده بود درنزد علمای نجوم بسیارمعزز ومحترم بود ودارای انواع فراوان بود که

---

۱ ـ قفطی صفحه ۲۸٦
۲ ـ گاهنامه سال ۱۳۱۰ سیدجلال تهرانی صفحه ٦٥
۳ — تمدن اسلام جلد سوم صفحه ۱۹۱

هر کدام بنام های اسطرلاب تام ، مسطح ، طوماری ، هلالی ، زورقی ، عقربی ، آسی ، قوسی ، جنوبی ، شمالی ،مبطح،مسرطق ، حق‌القمر ، مغنی جامعه ، عصای موسی وغیره نامیده میشد. شرح این اسباب فصلی علیحده میخواهد وغالب منجمین قدیم از جمله «ابوریحان بیرونی» بتفصیل آنرا در کتب خود شرح داده‌اند . (۱)

این اسباب که مسلماً ازمهمترین اسباب وآلات نجومی رصدخانه‌های ممالك اسلامی بشمار میرفت ابتدا از یونان بایران آمد ولی بعدهاخود ایرانیان برآن اضافات وزیاداتی کردند ودر اصول وفروع آن تصرفاتی نمودند بطوریکه‌اسطرلاب‌قرن چهارم هجری هیچگونه شباهتی بااسطرلاب مأخوذ از یونان نداشت وآن اسطرلاب اصلی‌درقبال‌آنچه در قرن چهارم متداول بود بسیار ابتدائی بشمار میرفت .

خلفای بغداد وامیران محلی‌ایران بعلت احتیاجی که باین‌علم داشتند واهمیتی که بتعیین اختیارات وپیش گوئیهای منجمین میدادند درتهیه اسباب نجومی وساختن رصدخانه‌ها مساعدت‌های فراوان بعلمای‌این فن مینمودند چنانکه اشاره شد آل بویه برای بسیاری ازعلمای این فن رصدخانه‌هائی ساختند وعلما را برصد و نوشتن زیج گماشتند ازجمله بطوریکه در شرح احوال «شیخ‌الرئیس» خواهیم دید «علاءالدوله» دریکی ازسفرهای خود بهمدان «شیخ» را مامور کرد تارصدی کند و اختلافی راکه بین تقاویم معمول زمان بود ازمیان‌بردارد «شیخ» نیز شاگردخود«ابوعبیدجوزجانی» را مامور تهیه آلات رصد وجمع‌آوری مستخدمینی‌جهت‌رصدخانه نمود ولی بعلت‌کثرت مسافرت‌ها وپیش آمدهای غیر مترقبه‌این‌کار بتعویق افتاد .

طب بطوریکه اشاره شد کتب طب بوسیله مترجمین نیمه آخر قرن دوم واوائل قرن سوم ازیونانی‌وسریانی وفارسی وهندی بعربی ترجمه شد . وبعلت احتیاج روزافزونی که تمام ملل اسلامی باین‌علم داشتند دراندك مدتی باوج ترقی خود رسید وعلما وفضلای بزرگی ازمیانشان برخاست که هنوز هم دراین فن ازعلمای بزرگ جهان بشمار میروند .

مسلماً خدمتی‌راکه مسلمانان بعلم طب ودرنتیجه بعالم‌انسانیت نمودند

---

۱ — رجوع شود بکتاب‌استیعاب‌الوجوه‌الممکنه فی‌صنعة‌الاسطرلاب تالیف‌ابوریحان‌و کتاب التفهیم صفحه ۲۸۵

ازجمله خدماتی است که در تاریخ تمدن بشر هیچگاه فراموش نخواهد شد چه اگر اطبای بزرك اسلامی نبودند اولا آثار بقراط وجالینوس وسایر اطبای اولیه در تاریکی قرون وسطی محو میشد ودرثانی علم طب داخلی بپایه ومایه‌ای که امروز رسیده‌است نمیرسید چه پزشکان دوره تمدن اسلام بامجاهدت وپشت کار خود بکشف بسیاری از داروها وطرز استعمال آنها ونوع معالجات امراض موفق‌شدند که تازمان آنها احدی باینگونه‌مطالب توجهی نداشت .

طب اسلامی چنانکه گذشت ازسه‌منبع بزرك ایرانی وهندی‌ویونانی سرچشمه میگرفت که بوسیله مترجمین اولیه بعربی‌ترجمه شد. این ترجمه‌ها نواقص بیشماری داشت ،غالب آنها بحدی مبهم و مغلق وتحت‌اللفظی بود که در بسیاری ازموارد عبارات کتاب بی‌معنی بنظر جلوه میکرد . وباهمه امانتی که مترجمین بخرج داده بودند معذالك بعلت اشکال موضوع و نبودن‌اصطلاحات ولغات همسنك یونانی‌وسریانی وهندی درعربی‌وپیچیدگی عبارات آن کتب بسیاری ازاین ترجمه‌ها نامفهوم درآمد . بهمین‌مناسبت‌در الفهرست ببسیاری ازاین کتب برمیخوریم که کسی آنرا ترجمه کرده است و کس دیگر بتنقیح‌عبارات‌ترجمه پرداخته‌است.

اطبای اسلام مسلماً درفراگرفتن این‌علم ازآن متون رنج‌فوق‌العاده دیدند واگر مدارسی مانند مدرسه جندی شاپور که ذکرش گذشت نبود و علمای این‌فن پزشکی را عملا در آن مدارس نمی‌آموختند شاید سال‌های بیشتری طول میکشید تااطبائی نظیر «بوعلی‌سینا» و«امام زکریای‌رازی» و«ابن ربن طبری» وغیره درعالم اسلامی پیدا شوند .

در قرن چهارم بدون شك بزرگترین اطبای عالم اسلامی ایرانیان بوده‌اند . این اطبا که بوسیله مطالعه در کتب اسلاف و ممارست وتجربه خود بکشف بسیاری ازغوامض این‌علم نائل آمده بودندیگر برگفته‌های اطبای اولیه چون «بقراط» و «جالینوس» وترجمه‌های اسلامی متوقف نمیشدند بلکه بانتقاد از آن کتب نیز میپرداختند وطریقه معالجات آنان را کافی نمیدانستند .

«امام محمد زکریای‌رازی» در یکی از کتابهای‌خود بنام(کتاب‌ـ الشکوك‌الرازی علی کلام جالینوس‌فاضل‌الاطباء فی‌الکتب التی‌نسبت الیه) بالحنی‌بسیارمؤدبانه از جالینوس‌حکیم انتقاد نموده است وبدنیست‌عین‌آنرا

برای روشن‌شدن بکیفیت انتقادات علمای این‌قرن دراینجا نقل کنیم.

درمقدمه کتاب‌فوق‌الذکر «مرشدمحمد زکریای رازی» آورده است «میدانم بسیاری ازمردم خرده خواهند گرفت و درتألیف این کتاب مرا ملامت خواهند کرد که چگونه در مقام مخالفت با مرد جلیل القدری چون جالینوس برآمده‌ام درحالی که ازهمه خلق بیشتر برمن حق دارد زیرامن بوسیله اوهدایت شده وازدریای فضائل او بهره هابرده‌ام وچگونه زیبنده است که بنده نسبت بمولای خود وشاگردنسبت باستاد خود و ریزه خوار نسبت بولی‌نعمت خود درمقام چنین معامله‌ای برآید. ولی علم وفلسفه زیر بارتسلیم صرف و تقلید محض و قبول اقوال اساتید بدون بیّنه نمیرود و مساهله باآنهارا جائز نمی‌شمارد، فیلسوف‌خودنمی‌پسندد شاگردانش چشم بسته تسلیم گفته‌های اوشوند.

«جالینوس خود در کتاب «منافع‌الاعضا» علمائی راکه میخواهند شاگردانشان بدون برهان اقوال‌آنهارا بپذیرند سرزنش‌میکند بنا براین اگراین مردبزرگ امروززنده بود مرا درتألیف این کتاب ملامت نمیکرد واین کتاب براوگران نمیآمد بلکه باکمال نشاط درآن نظرمیکرد.

«درهرحال روی‌سخن من باکسانی نیست که طعن‌خواهندزد وملامت خواهند کرد زیرا ایشان فیلسوف نیستند بلکه فلسفه‌را پشت سرانداخته‌اند وطریقه جهال راکه تقلیداست اختیار کرده‌اند، ارسطومیگوید: «حق و افلاطون بایکدیگراختلاف پیدا کرده‌اند وهردوی آنهاهم دوست منند جز آنکه‌حق بیشتر بامن‌دوست است تاافلاطون»

«ارسطو درمنطق که بعد از هندسه روشن ترین اجزاء فلسفه است با افلاطون تناقض رای اظهار میدارد حتی گاهی با کمال تعجب میگوید نمیدانم چگونه فلان معنی که در کمال وضوح است برحکیم یعنی افلاطون مشتبه شده‌است.» (١)

پس ازاین مقدمه رازی بانتقاد بر جالینوس میپردازد ودر بسیاری مسائل براواعتراض میکند ویك‌یك اقوال جالینوس را ردمینماید.

طبیب بزرك‌دیگرایرانی بنام «علی‌بن عباس مجوسی‌اهوازی» دراین قرن کتابی بنام «کامل‌الصناعة الطبیه» تألیف نموده است وآنرا «بعضد -

---

١ - نقل سطر بسطرازمقاله مرحوم‌دکتر‌غنی که درمجله یادگارسال اول شماره ٥ صفحه ١٦ بطبع رسیده‌است.

الدوله دیلمی» تقدیم کرده،درمقدمه این کتاب تمام اطبای متقدم و اسلامی را مورد انتقاد قرار داده است و بر هر کدام ایرادات و انتقادات بجائی نموده است .

اطبای قرن چهارم درتشخیص مرض ونوع معالجت وترکیب داروها چنانکه اشاره شدموفق بکشفیات بسیاری‌شدند ازجمله امام زکریای‌رازی در کتاب « طب منصوری» و« کتاب الحاوی» خود علاوه براینکه جمیع معلومات طبی‌را تازمان خویش گردآورده وانتقاداتی نیز بربسیاری ازآنها نموده‌است در غالب موضوعات پزشکی که درآنجا ذکر کرده نظریات و تجربیات‌شخصی‌خودرا که‌همه ابداعی‌ونوآورده‌است‌نیز متذکر شده.«رازی» که مسلماً ازنوابغ علمای طب قرن چهارم است پی‌برد حصبه‌وجدری‌امراض مستقلی‌هستند وکتابی دراینموضوع بنام (الحصبه والجدری) نوشته است که هنوزمورد نظرعلمای عصراست .

در نوع معالجه‌نیز پزشکان قرن چهارم تجربیات خصوصی‌داشته‌اند که اغلب از آن تجربیات استفاده های فراوانی برده‌اند . « ابوعبیده ـ جوزجانی» معالجاتی به« بوعلی‌سینا» نسبت میدهد که خاصه خود او بوده است . «عروضی‌سمرقندی» برحسب حکایت روایاتی از« بوعلی سینا» و «امام محمدز کریای رازی»و«علی بن‌عباس مجوسی» نقل میکنند که هرچند ازلحاظ تاریخی‌صحت وسقم‌آن چندان معلوم نیست ولی‌ازمطالعه‌مجموع‌آن حکایات چنین برمیآید که اطبای‌آن عهددرمعالجات خویش علاوه براینکه ازداروها و کیفیات آنها استفاده میکردند بمعالجات نفسانی ازروی‌قواعد علم النفس نیز میپرداخته اند و اغلب از اینگونه معالجات نتائج شگرف میگرفته‌اند . (۱)

اطبای‌اسلامی مسلماً درمعالجات داخلی راههای‌بزرگی‌را پیموده‌اند وباصطلاح در طب داخلی و نحوه معالجات این قسمت ازطب تا آنجا که میتوانستند ازچیزی فروگذارنکرده اند ولی درتشریح وسایر شقوق طب دستی نداشتند . علت عمده این‌عقب ماندگی‌دراین‌فن، مذهب‌بود،چه مذهب اسلام نبش قبر وکالبد شکافی را منع کرده بود و مسلماً غالب علمای طب اسلامی ازاسکلت انسان و کیفیت جوارح و امعاء بی‌خبر بودند و آنها را تئوری مانند در کتب طب اسلاف خودمطالعه کرده‌بودند. برخی از آنان

---

۱ - چهارمقاله صفحه۷۴و۸۰ و۸۲

بتشریح میمون نائل آمدند و تا حدی بکیفیت جوارح داخل بدن انسان واقف شدند . بهمین مناسبت پزشکان بزرك اسلامی کوچکترین قدمی را در راه تشریح بدن انسان بر نداشتند. جای تردید نیست که بعلت عدم اطلاع از تشریح بسیاری از اصول طبی آنان غلط درمیآمد و از تشخیص بسیاری از امراض که مربوط بتشریح میشد عاجز بوده اند .

در بیمارستان های اسلامی گاهی چاقوئی بر بدن انسانی میگذاشتند ولی این عمل صورت تشریح نداشت و بسیار سطحی بود و از حدود دوختن پارگیهای ظاهر بدن و یا قلع ماده قرحه های چرکین تجاوز نمیکرد و هیچگاه بصورت تشریح واقعی و وقوف برجوارح داخل بدن در نمی آمد .

چنانکه درمقدمه این فصل گذشت مسلمانان در صدر اسلام تا اواخر قرن دوم هجری از بیمارستان جندی شاپور و اطبای آن بیمارستانها استفاده میکردند ولی بعدها بعلت احتیاج مبرم همه مردمان باین علم و ترقی فوق - العاده پزشکی بیمارستانهای فراوانی در گوشه و کنار ممالك اسلامی پیدا شد که در آنها اطبای زبردست بمعالجه مریضان مشغول بودند. صاحب خطط - مقریزی به بیمارستانهائی اشـاره میکند که اغلب در قرن چهارم دایر بوده است . (۱)

بیمارستان ها بردو نوع بوده است یکی بیمارستان سیار و دیگری ثابت بیمارستانهای سیار را چند طبیب و مقداری دارو و چند شاگرد پزشك تشکیل میدادند که بحسب احتیاج روز همراه لشکریان هنگام جنك و یا جهت سرکشی بزندانهای شهر و یا برای معالجه مرضی هنگام بروز و اشاعه امراض واگیر و مسری حرکت میکردند . این اطبا در این گونه مواقع از شهری بشهری و از دیهی بدیه دیگر میرفتند و اول بمعالجه مسلمانـان میپرداختند و سپس بمداوای یهودیان و اهل ذمه مشغول میشدند (۲) . امرا و سلاطین محلی هم هر کدام برای خود بیمارستان سیاری داشتند که در سفرها و سفر های جنگی همراه بنه لشکر و یا کسان امیر حرکت میکردند و چندین شتر بار و بنه آنهارا میکشید (۳).

بیمارستان های ثابت از یك یا چند مریضخانه تشکیل میشد که

---

۱ - خطط مقریزی جلد چهارم صفحه ۲۵۸

۲ - طبقات الاطبا جلد اول صفحه ۲۲۱

۳ - طبقات الاطبا جلد اول صفحه ۳۱۰

هر کدام از آن مریضخانه‌ها بدو قسمت زنانه و مردانه تقسیم شده بود از لحاظ نوع مرض نیز تقسیماتی داشت و مبتلایان بهر نوع از مرضی‌را دریك قسمت بخصوص پذیرائی میکردند باین معنی که قسمت معالجه مجانین از آن قسمت که بیماران تب دار را معالجه میکردند مجزی بود و آنجا که بیماران عادی را پذیرائی میکردند از محلی که مبتلایان بامراض عمده را میخوابانیدند دور بود. بطور کلی این بیمارستان‌ها مثل امروز ببخشهای امراض داخلی وجراحی و کحالی و شکسته بندی تقسیم میشد و هر بخشی رئیسی‌داشت که خودش‌هم ازاطبای‌مشهور وعلمای بنام زمان‌محسوب میشد.

بیمارستان ها رادرمحل های خوش‌آب وهوای‌شهرها بنا میکردند نویسندگان‌شرح احوال اطبای قرن چهارم‌آورده‌اند که از «مرشد محمد ـ زکریای رازی» خواستند تامحل مناسبی رادربغداد جهت ساختن‌بیمارستان انتخاب کند او گفت که درهریك ازمحله های شهر گوشت پاره‌ای بیاویزند وهرجا که گوشت دیرترخراب وفاسدشد آنجا را برای بیمارستان‌برگزینند درانتخاب محل بیمارستان ها سعی میکردند که آب جاری نیز درآن جـا وجودداشته باشد تـا بتوانند بوسیله آن از تولید بسیاری کثافات‌وامراض جلوگیری کنند(۱)

گفته‌شد که بیمارستان ها به بخش‌هائی‌تقسیم میشدو هربخشی مسئولی داشت که باموورمربوط‌بآن‌بخش رسیدگی میکردتمام روسای‌این‌بخشهارئیس دیگری داشتند که اودرواقع رئیس کل بیمارستان بود و مسلماً این شخص همیشه ازبزرگترین اطبای عالم اسلامی‌محسوب میشد. ریاست بیمارستان های بغداد و بخارا وسایر شهرهـای بزرك‌را ببزرگترین وعالم‌ترین‌طبیب عهد واگذار میکردند(۲).

مریضانی که ببیمارستان‌مراجعه می‌کردنددو نوع بودند یکی‌مریضانی که باصطلاح امروز آنها را مریضان سرپائی میگویند که برای معاینه واخذ دوا بطبیب بیمارستان مراجعه میکردند و دیگر مریضانی که دربخش های متعدد بیمارستانها بستری‌میشدند. هریك ازاین‌دسته مریضان رادراطاقی مخصوص می‌پذیرفتندو آنان را بایکدیگرمخلوط‌نمی کردند.

طرز پذیرائی از بیمار در بیمارستان ها باینطریق بود که‌طبیب‌عالی‌قدر

۱ـ طبقات الاطبا جلددوم صفحه ۲۶۰ ببعد

۲ـ طبقات الاطبا جلد دوم صفحه ۱۵۵ ببعد

که درواقع رئیس بیمارستان بشمار میرفت درصدر مجلس می نشست وزیر-دست او شاگردانش مینشستند وزیردست آن شاگردان نوآموزان دیگر می نشستند . مریض در اولین مرحله بآن نو آموز مراجعه میکرد اگر او مرضش راتشخیص نمیداد بطبقه بالاتر از خودش مراجعهمینمود واگر آنها نیز مرض اورا تشخیص نمیدادند باز اورا باطبای فاضلتر ازخود هدایت میکردند تابالاخره یکی ازاین دستهها ویاطبیب اعظم مرض اوراتشخیص میداد و بمعالجه وی میپرداختند (۱). ودر صورتیکه تشخیص مرض صعب بود ، تمام اطبا بمشاوره ومباحثه می پرداختند تاراهی جهت تشخیص مرض پیدا میکردند .

نوآموزان دروس پزشکیرا هم درهمین بیمارستانها فرا میگرفتند چه اطبا هنگام معاینه مریض بشرح و توصیف مرض وعلائم وآثار آنمی-پرداختند ونوآموزانرا بکیفیت وچگونگی آن امراض آشنا مینمودند . غالباً این دروس در هنگام سر کشی ببخشهای مختلف گفته میشد . وپس ازسر کشی، استاد طبیب دراطاق مخصوص خود در محل خاص می نشست و کتب مربوط بعلم پزشکیرا بنوآموزان میآموخت وبمباحثه وشرح وتوضیح امراض می پرداخت غالباً اینمباحثات ودروس هرروز سهساعت بطول می-انجامید (۲).

شاگردان بیمارستانها پس ازمدتی مدید که ازمحضر استادانخود کسب علم میکردند وبشقوق ومتفرعات اینعلم آشنائی بهم میرسانیدند ، از طرف رئیس بیمارستان مامور می شدند که کتاب ویا رسالهای در همان موضوعی که خوانده بودند بنویسند وچون آن رساله حاضر میشد رئیس بیمارستان درموضوعی که شاگرد ویاباصطلاح آنروزگار متطبب نوشته بود سئوالات بسیاری از وی میکرد ودرصورتیکه ازعهده جواب گوئی بخوبی برمی آمد باو اجازت طبابت میداد .

شغل طبابت از آنجا که سروکار باجان مردمان داشت بسیار شغلی پرمسئولیت بود ودرشهرهای بزرك و کوچك ازخلیفهوسلطان وامیر گرفته تاشحنه ومحتسب مراقب اعمال و کردار اطبا بودند . بهمینمناسبت اطبای بزرك وعلمای عالیقدر اینفن منتهای سعی و کوششرا درتشخیص مرض و

---

۱ — الفهرست صفحه ٤١٥

۲ — طبقاتالاطبا جلد دوم صفحه ۲٤۳

طرز معالجه بکارمیبردند والحق بعلت همین‌غور وبررسی‌وتوجه مخصوص توانستند بکشف بسیاری ازغوامض این‌علم شریف نائل آیند . دراینجا بد نیست که برای روشن شدن بچگونگی تشخیص مرض بوسیله اطبای قرن چهارم چندسطری از کتاب حاوی امام «محمدز کریای رازی»را که‌در تحت عنوان (مثال‌هائی راجع ببیماران وحکایاتی راجع بموارد نادر که در آن موارد دچار شك وتردید بودیم) نوشته است نقل شود .

«رازی» درذیل عنوان فوق بیست‌وچهار مورد از تجربیات خویش را که‌در هنگام معاینهٔ مریضان بدست آورده است‌شرح‌میدهد. ضمن یکی از آن مطالعات مینویسد : «عبدالله‌بن سواده دچار تبهای غیر منظمی‌بود که‌گاهی هرروز میآمد وگاهی یکروز درمیان وگاهی بطور سه‌یك و گاهی هرشش روز یکدفعه تب ظاهر میشد. قبل‌از هرتبی بیمار میلرزیدو دفعات ادرار او زیاده میشد، من برآن عقیده‌بودم که‌یا این تب‌ها مبدل به تب یك‌روز درمیان خواهد شد یا آنکه در کلیتین مریض قرحه‌ای پیدا شده است .

«طولی نکشید که در ادرار بیمار چرك پیدا شد من پس از آنکه چرك‌را دیدم باو گفتم که حمله‌های تب دیگر برای‌او پیدا نخواهد شد و چنین‌هم شد. علت اینکه دراول امر نتوانستم بتشخیص قرحه کلیه برسم‌این بود که‌بیمار قبلا مبتلا به تب سه‌یك و سایر اقسام تب های مخلوط بوده است. ولی خود تااندازه‌ای ظن‌مرا تقویت کرد که این تب مخلوط‌ممکن است نتیجه التهابی باشد که‌در صورت اشتداد شاید شکل‌تب تغییر کند . باضافه بیمار شکایتی‌نکرد که‌در موقع برپاخاستن احساس سنگینی‌در کمر، در ناحیه قطن نموده باشد بطوریکه گوئی چیز سنگینی از قطن آویخته باشند من هم در سؤالات خود از بیمار غفلت کرده بودم که این سؤال را از او بکنم .

« فراوانی بول بیمار گمان‌مرا تقویت کرد باینکه بیماری عبارت‌از اخراج در کلیه‌است جز اینکه نمیدانستم پدر او نیز ضعف‌مثانه داشته‌واین قسم بیماری باو هم عارض میشده‌است وخود بیمار نیز گاهی درحال‌صحت این عارضه‌را داشته‌است .

«چون در ادرار بیمار چرك پیداشد ادویه مخدره باو خوراندم‌تا بول‌او بدون‌چرك وصاف‌شد بعد«طین‌مختوم» (**Tenra sigillata**) و

« کنـدر » (Basuellia Tharifera) و « دم الاخوین » (Dragons, Blooa) باو دادم، باین‌طریق بهبود یافت ودر تقریباً دوماه شفای کامل حاصل کرد .

«از قرائن دال براینکه قرحه (خراج) مختصر ومحدود بوده اینست که‌در ابتدا ازسنگینی درقطن شکایتی بمن‌نکرد ولی بعدازآنکه چرك در بول او پیداشد ازاو پرسیدم که‌آیا احساس چنین علامتی درخود میکرده است ؟ جواب گفت بلی احساس سنگینی درآن ناحیه داشته‌است.

«واضح‌است که‌اگر خراج‌زیادبود خوداو این‌شکایت‌رامیکرد باضافه دفع‌شدن چرك ازمثانه بسرعت وصاف شدن بول در اندك مدتی خود از محدود بودن قرحه حکایت میکرد . اما سایر اطبائی که بایشان مراجعه کرده‌بود حتی بعداز اینکه چرك در بولش پیدا شده‌بود نیز مرض اورا نفهمیده بودند .» (۱)

این‌بود نمونه‌ای از تشخیص مرض ونوع معالجات ودقت و کنجکاوی وصرف وقت یك‌استاد عالیقدر وطبیب بی‌نظیر قرن‌چهارم که‌هنوز رویه و سبك او مندرس نشده و در بیمارستان‌های بزرگ ممالک مترقی به آن عمل مینمایند .

بیمارستان های قرن چهارم دارای آلات و ادوات پزشکی بسیار و داروخانه‌های متعدد بود که‌شرح آن بدرازا خواهد کشید، چه دراین‌مقال پایه‌واساس بر اختصاروایجاز نهاده‌شده‌است والا شرح‌هریك‌ازعناوینی که تابحال ذکر شد کتاب و رساله‌ای علیحده میخواهد، چه سده‌چهارم هجری قرنی بود که درآن، علوم وتمدن ممالك اسلامی باوج ترقی‌خود رسید و درتمام فنون وشعب تمدن علما وبزرگانی پیدا شدند وموفق به پیشرفتهای شگرفی گردیدند که‌در تمام‌مدت هزاروسیصدو هفتادویکسالی که‌ازدوره تسلط اسلام میگذرد نظیر ومانند آنها پیدا نشده است. اما برای داشتن اطلاع بیشتری از کیفیت بیمارستان و نوع معالجات و کیفیت جراحی‌های سطحی وآلات و ادوات طبی و داروخانه ها و داروفروشیهای قرن‌چهارم میتوان بکتاب پر قیمت « تاریخ‌البیمارستانات فی‌الاسلام » تألیف محقق عالیشأن دکتور احمد عیسی‌بك مراجعه نمود .

۱- نقل‌سطر بسطر ازتاریخ مختصر طب‌اسلامی تألیف‌مرحوم‌دکتر قاسم غنی : مجله یادگار سال‌اول شماره ٦ صفحه ۲۵

چنانکه بارها تذکر داده شد شرح کیفیت اوضاع علمی کشور ایران در قرن چهارم و تحقیق در مدارس و مکاتب این قرن واختلاف علما و فضلای هریك از شعب علمی که در آن دوره موجود بود و بحث در کلیات علوم متداول آن زمان کتاب بلکه کتابهائی را فرا خواهد گرفت . در این کتاب که بنای آن باختصار گذاشته شده است از آن جهت اشاره باین موضوع شد که تا حدی مارا با وضاع علمی اجتماع عهد بوعلی سینا که غرض وهدف این وجیزه است آشنا نماید وامید که باهمه اختصاری که در بیان وضع علمی آنروزگار رعایت شد تا حدی مارا بهدف وغرض خویش نزدیك نموده باشد .

درخاتمه این فصل ازاشاره باین نکته ناگزیریم که علوم قرن چهارم بااینکه راه ترقی وتعالی را می پیمود و بجانب هدف ومقصدی عالی میشتافت بحکم سنت تاریخ دراستخدام هیئت های حاکمه وقت بود وبااینکه شاید عده ای از علمای این قرن میکوشیدند که علوم خود را صرفا برای پیشرفت جامعه بشریت بکار برند ولی بطور کلی دانش دانشمندان وعلم علما مانند خودشان باستخدام طبقات بالای اجتماع گرفته شده بود وبنفع آنان بکار میرفت . چه اصولا ممکن نبود دررژیم خان خانی وملوك الطوایفی که در سراسر ایران آنروزگار حکمروائی میکرد عالم و دانشمندی بتواند دانش وعلم خودرا دردسترس صاحبان قدرت نگذارد .

بایك نظر اجمالی بعلوم متداول قرن چهارم ادعای ما ثابت خواهد شد . علوم مذهبی که حدود ورسوم زندگانی مردمان آنروزگار را تعیین میکرد دربست در دست طبقه روحانی زمان بود که آنها با در نظر گرفتن اصول مذهب اسلام حق همه گونه دخل و تصرف را در آن علوم داشتند ، قضاوت شغلی دولتی بود و تعیین و تغییر و تبدیل قاضی القضاة و قاضیان شهرها بدست سلاطین وامرای محلی بود. این قضات باطناً درنزدخدا وظاهراً در پیشگاه همان امرا و سلاطین مسئولیت داشتند وبا راضی کردن آنها دستشان برجان ومال وناموس خلق بازبود .

شعرا هنرخودرا دربست دراختیار پادشاهان و والیان صاحب قدرت وقت گذاشته بودند و عمری را در مدح و توصیف آنها و اطرافیانشان میگذرانیدند وازاینراه بزندگانی آمیخته باتملق وچاپلوسی خویش که با ترس و وحشت عظیمی نیز آمیخته بود ادامه میدادند . ادبا و نویسندگان نیزقلم خودرا بحکم اجبار تسلیم صاحبان زور نموده بودند وبعنوان دبیری

و کاتب دربار ، در آن دستگاهها مشاغلی می یافتند و روزگاری میگذرانیدند کمتر نویسنده‌ای در این دوران دیده میشود که کتاب خود را بیکی از این صاحبان قدرت اهداء نکرده باشد و صفحه‌ای چند از مقدمه کتاب خود را بمدح و توصیف این مردمان که نمونه کامل آنان «محمود غزنوی» بود اختصاص نداده باشد حتی صوفیان هم باهمه وارستگی و بی بند و باری باز از تمجید مقامات بالا ناگزیر بودند .

علوم مثبته نیز از حیطه این تسلط خارج نمیشد ترقی علوم ریاضی و هندسه و نجوم و پیشرفت عجیب طب و متفرعات آن حقاً مدیون تحریض و تشویق هیئت های حاکمه وقت بود که بعلت احتیاج مفرطشان بآن علوم صاحبان این جنس معارف را می نواختند. آنها چنانکه گذشت برای آگاهی یافتن احمقانه بسرنوشت خود و حفظ تندرستی خویش و خویشاوندان خود و نگهداری عوام در جهل و خرافه بنجوم و طب و در نتیجه بریاضیات و شقوق آن ، احتیاج داشتند و دانندگان این علوم را گرد خود فراهم میاوردند .

درقرن چهارم کمتر شاعر و نویسنده و روحانی و عالم عالیقدری را می یابیم که نشان ممدوحی نجوید و سعی نکند که خود را بیکی از مراکز قدرت نزدیك ننماید . مطالعه زندگانی «شیخ الرئیس ابوعلی سینا» و دوستان و همقطارانش چون «ابوالخیر خمار» و «ابونصر عراق» و «ابوسهل مسیحی» و «ابوریحان بیرونی» و صدها عالم و دانشمند و شاعر و روحانی و صوفی که در این روزگار میزیستند ادعای مارا ثابت خواهد کرد .

هر طبقه متمتع و برخورداری که طبیعتاً پیوند او باخلق محروم بریده شده است برای حفظ بقای خویش مجبور است که از کل مقدورات زمان خود بنفع خویش استفاده کند . خاصه هیئت های حاکمه قرن چهارم که پایه واساس سلطنت و حکمرانی همه‌شان بر آب نهاده شده بود و باندك غفلتی تخت سلیمانها وجمها برباد میرفت . آنها نیز بحکم تاریخ مجبور بودند که مانند سایر هیئت های حاکمهٔ هم عهد خود از تمام مقدورات موجود اطراف و جوانب خویش برای بقاوادامه حیات پربهره و سودخود استفاده کنند. یکی از این مقدورات علم و دانش بود که باید آنرا باستخدام خویش درآورند از این جهت است که «محمود غزنوی» و دربار سامانیان و آل بویه در اقطار ممالك خویش نشان نامداری میجویند و با زور وزر اورا بدربار خویش میکشانند و از وجود او بهره‌ها میبرند. اقامت چهارصد شاعر و ده‌ها عالم و دانشمند در دربار غزنویان و شاید هزاران شاعر و دانشمند دیگر در

دربارهای سامانیان وآل بویه وخلفا دلیل براین مدعاست والا نه «سلطان محمود» چیزی ازعلم ومعرفت «ابوریحان بیرونی» دستگیرش میشد و نه «علاءالدوله کاکو» از دانش بیحد «بوعلی سینا» بهرهٔ علمی میبرد.

«عنصری» دراین قرن مجبور است که جهانی هنر را بمحمود ترک عرضه کند و«فرخی» نشان ممدوحی جوید (۱) و«شیخ الرئیس» برای یافتن صاحب قدرتی که بتواند چندصباحی درتحت لوای او بزندگانی خویش ادامه دهد سراسر ماوراء النهر وخراسان وجبال وری آنزمان‌را زیرپا گذارد چه ازیك طرف خریداران اینگونه متاعها منحصر بود وازطرف دیگر عالم متاع خودرا نمی‌توانست باجتماع واقعی عرضه کند چه «محمود» قرمطی می‌جست وهر کس کوچکترین اظهار عقیدتی خلاف دستگاه او میکرد بدیار نیستی رهسپار میشد و دستگاه خلافت بغداد بجرم اسماعیلی بودن‌خاندانها بر-بادمیداد.

با همه این‌احوال بدلیل مطرود ماندن بسیاری از دانشمندان چون «ابوحیان توحیدی» ونظائر او وطرد شعرا و نویسندگان بزرگی چون «فردوسی» و« ابوالفتح بستی» از دستگاههای هیئت‌های حاکمه، عالمان عالیقدر وشاعران ونویسندگان ودانشمندانی بزرك وجود داشته‌اند که گوهر گرانمایه معرفت خویش‌را بپای‌خوکان نمی‌ریختند (۲) وجهان‌دانش ومعرفت رابدرم محمودی و دینار عضدی نمیفروختند و با اینکه ائمهٔ نشابور بخون «ابوسعید ابوالخیر» محضر مینوشتند (۳) و اطرافیان «محمود» خاك تخلیط درقدح جاه «فردوسی» می‌انداختند (٤) وروحانیون «عین‌القضاة» راباآتش ونفت وبوریا میسوختند (۵) و هزاران دانشمند دیگر را بعنوان قرمطی‌واسماعیلی، رافضی وزندیق‌وغیره عمری خانه‌نشین میکردند باز از سرعقیدت خود نمیگذشتند ودرسرو علن بدعوت خلق وهوشیار نمودن‌توده-های ازهمه‌جا بی‌خبر ودفاع ازعقیده خویش مشغول بودند.

۱-چهارمقاله صفحه ۳۶

۲- اشاره‌باین بیت ناصرخسرو قبادیانی

من آنم که درپای خوکان نریزم مر این قیمتی در لفظ دری را

۳- اسرارالتوحید صفحه ٥٤

٤- چهارمقاله صفحه ٤٨

۵- مقدمه تمهیدات عین‌القضاة همدانی چاپ‌شیراز

فصل پنجم

شرح احوال حجة الحق حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا

درمیان علما و محققین و دانشمندان قرن چهارم «ابوعلی سینا» تنها کسی است که بنا بقول تذکره نویسان مشهور مانند ابن اصیبعه و ابن خلکان و قفطی و دیگران بخواهش شاگردش «ابوعبید جوزجانی»(۱) قسمتی از شرح احوال خویش را بقلم خودش نوشته است وقسمت دیگر آنرا جوزجانی مذکور که قدم بقدم در حضر و سفر همراه شیخ الرئیس بوده برشته تحریر درآورده است و ما در اینجا بترجمه متن عبارات شیخ و جوزجانی که در تاریخ الحکمای قفطی و وفیات الاعیان ابن خلکان و تاریخ الاطباء ابن اصیبعه و مقدمه منطق ـ المشرقین بچاپ رسیده است مبادرت مینمائیم :

« پدرم از اهالی بلخ بود و از آنجا در ایام نوح بن منصور ببخارا آمد و در دستگاه دولتی وارد شد و عمل قریه خرمیثن (۲) از روستاهای بخارا را باو واگذار کردند و این قریه از قرای بزرك بخارا بود و در نزدیکی آن قریهٔ دیگری بود بنام افشنه (۳) پدرم از آن قریه زنی گرفت که من و برادرم از او

---

۱ ـ ابوعبید عبدالواحد بن محمد الفقیه الجوزجانی درسال ۴۰۳ بخدمت شیخ الرئیس رسید و مدت ۲۵ سال باو بود و غالباً اورا بتألیف و تصنیف کتب و رسالاتی تشویق و تحریض میکرد و او بود که باعث شد بسیاری از کتب شیخ ضایع و تباه نشود. درسال ۴۳۸ در همدان فوت شد و اورا نزد استادش ابن سینا دفن کردند .

۲ ـ رجوع شود بصفحه ۳۵ این کتاب

۳ ـ » » »

متولد شدیم. (۱)

سپس همگی ببخارا باز گشتیم و پدرم برای من آموزگار قرآن و آموزگار ادبیات بگرفت، دهساله بودم که قرآن و بسیاری ازادب رافرا گرفتم ودر همان اوان صباوت از من عجائبی بظهور میرسید که معلم را بشگفتی وامیداشت.

پدرم بدعوت یکی از داعیان اسماعیلیه (۲) بآن مسلك گروید ومن از آنان مطالبی مربوط بنفس وعقل طبق اصول اسماعیلیان میشنودم. برادرم نیز باین کیش گرویده بود ومن غالباً بمباحثه ایکه بین آنها درمیگرفت گوش فرامیدادم وآنچه آنهامیگفتند درك میکردم ولی دل من برآن قرار نمیگرفت، هرچند که مرانیز بآن کیش میخواندند. وگاهی برزبان آنها سخنی ازفلسفه وهندسه و حساب هند (۳) میرفت، تاآنکه پدرم مرا نزد سبزی فروشی که حساب هند میدانست فرستاد تاآن علم را بمن بیاموزد. و من آنرا فرا گرفتم.

دراین هنگام ابوعبدالله ناتلی (٤) که مردی متفلسف بود ببخارا آمد وپدرم بامیدآنکه بمن فلسفه بیاموزد اورا درخانه مامنزل داد. ومن مدتی قبل ازورود اوجهت فرا گرفتن فقه به نزد اسماعیل زاهد (۵) که ازبزرگان سلوك بودآمدوشد داشتم ودرنزد اواین دانش رافرا میگرفتم تاآنکه در بحث واستدلال و رد وایراد مسائل فقه بنحویکه درمیان آن قوم جاری بود

۱- ابن خلکان اسم مادر اورا ستاره نوشته است: وفیات الاعیان جلد اول صفحه ۱٦۷

۲- رجوع شود بصفحه ۱۸٦ این کتاب

۳- حساب هند: آنراحساب غبار مینامیدند وآن جزء اول حساب بود که ابوجعفر محمد بن موسی خوارزمی آنرا توضیح وتفسیر نموده است.

٤- ابوعبدالله الناتلی ازعلمای قرن چهارم است که متاسفانه از شرح احوالش جزاشاره شیخ باوچیزی دیگر بدست نیامد. صاحب تتمه صوان الحکمه ازاو دورساله نقل کرده است که یکی را درمبحث وجود ودیگری را در علم اکسیر نوشته است.

۵- ابومحمد اسمعیل بن حسین بن علی بن هارون: فقیه وزاهد مشهور قرن چهارم که دربخارا میزیسته است وشهرتی بسزاداشته ودرسال ٤۰۲ فوت شده است.

استاد شدم.

سپس کتاب ایساغوجی را پیش ناتلی خواندم وچون برای من حد جنس را گفت که « هوالمقول علی کثیرین مختلفین بالنوع فی جواب ماهو » در تعریف این حد تحقیقاتی کردم که هرگز ناتلی مانند آنهارا نشنیده بود وتعجب عجیبی باو دست داد تاآنجا که پدرم را توصیه‌های زیاد میکرد که مراجز بکار علم بدیگر مشاغل مشغول نکند. هرمسئله‌ایرا که طرح میکرد بهتر از او آنرا میفهمیدم تا آنکه ظواهر منطق را نزد او آموختم، چون اوخود بدقائق این فن دستی نداشت.

پس از آن بمطالعه کتاب پیش خود مشغول شدم و شروح فراوانی را مطالعه نمودم تادقائق فن منطق راتمام فرا گرفتم. پنج یاشش شکل از کتاب اقلیدس (۱) رانیز پیش «ناتلی» خواندم و بقیه اشکال کتاب را پیش خود حل نمودم.

پس از آن مجسطی (۲) رانزد اوشروع کردم وچون از مقدمات آن فارغ شدم و باشکال هندسی رسیدم ناتلی مرا گفت « خودت مطالعه کن و اشکال آنراحل نما و آنها رابمن نشان بده تاصواب وخطای آنرا بتوباز نمایم» چه بسیار مشکلاتی که ناتلی تا آنزمان بآنها برنخورده بود ومن هنگام نشان‌دادن حل آنها باو میآموختم.

سپس ناتلی مراترك گفت و بگرگانج شد ومن بتحصیل کتبی ازفصوص وشروح درطبیعیات والهیات مشغول شدم وبمطالعه آنها کمر بستم وروز بروز درهای علم ومعرفت برویم گشاده میشد.

پس از آن بفرا گرفتن علم طب رغبت کردم و کتب ومصنفات فراوانی دراین علم مطالعه نمودم تاآنکه دانستم این علم ازعلوم مشکل نیست ودر اندك مدتی آنرا فرا گرفتم ودرآن چندان تبحر یافتم که علمای مشهور و

---

۱ ـ ایساغوجی : قسمتی ازمنطق است که داخل در مقولات ارسطواست وآنرا کلیات خمس مینامند یعنی نوع وجنس وفصل وعرض خاص وعام که آنرا فرفریوس مصری وضع نموده است.

۲ ـ کتاب اقلیدس : معروف بکتاب ارکان که آنرا اقلیدس صوری وضع کرد وبنام اسطروشیا یعنی اصول هندسه نیز شهرت یافته‌است.

۳ـ المجسطی : تألیف بطلمیوس کلوذی مشتمل بر ریاضیات وعلوم هندسه وهیئت.

فضلای معروف و اطباء بنام زمان پیش من بآموختن این علم پرداختند ، و کم کم بمعالجت مریضان پرداختم وازاین راه تجربیات فراوان آموختم . درعین حال از مطالعه کتب فقه نیز سرباز نزدم ، ودر این هنگام شانزده ساله بودم .

سپس یکسال ونیم بازبمطالعه منطق وجمیع اجزاء فلسفه پرداختم ودرتمام این مدت شب وروزمشغول مطالعه بودم شب تاروزبخواب نمیرفتم وروزتاشب نمی‌آسودم و جز فراگرفتن‌آن علوم بکار دیگری نمیپرداختم . هرگاه درمطالعه بمشکلی برمیخوردم که ازحل‌آن‌عاجز میشدم بمسجدمیرفتم ونمازمیگذاشتم وحل‌آن مشکل را ازمبدع کل میخواستم .

شب بخانه باز میگشتم و چراغ میافروختم و بقرائت کتب ونوشتن موضوعات ادامه میدادم تا آنجاکه خواب غلبه میکرد یا ضعف و کوفتگی مرا ازپادرمیآورددرآنوقت اندکی‌شراب مینوشیدم تانیروی رفته بازمیآمد و بقرائت کتب ادامه میدادم و چه بسا که چون بخواب میرفتم همان مسائل علمیه را بخواب میدیدم وبسیاری ازمسائل مشکل در خواب برای من حل میشد . پیوسته براین عمل خودادامه دادم تاآنکه درتمام‌علوم مستحکم‌شدم وبرآنچه امکان انسانی باشد واقف‌گردیدم و آنچه در آن روزگارفرا- گرفتم هنوزبدون کم وکاست آنهارا بیاددارم .

درمنطق وطبیعی وریاضی‌آنچه بودآموختم وچنان دراین‌علوم تبحر یافتم که تا امروزچیزی برآن فراگرفته‌ها افزوده نشده است . سپس بعلم الهی پرداختم و کتاب مابعدالطبیعه (۱) را مطالعه کردم ولی‌چیزی ازآن نفهمیدم و دوباره آنرا قرائت کردم باز مشکلی گشوده نگردید وبیش از چهل مرتبه آنرا تکرار کردم تاآنجا که کاملاعباراتش‌را حفظ شدم معذالك چیزی ازآن دستگیرم نشد وبمقصودی راه نبردم واز خویشتن مأیوس شدم وگفتم که برفهم این کتاب راهی‌نیست.تاآنکه روزی ازروزها هنگام‌عصر ببازارصحافها رفتم کتابی دردست فروشنده ای دیدم که برای فروش آنرا بمن‌عرضه نمود من‌آنرا رد کردم بااین‌اعتقاد که درآن‌فایدتی‌نیست فروشنده کتاب اصرار کرد که کتاب رابخر چه سخت ارزانست و من آنرا بتو بسه

---

۱ - این کتاب ازارسطواست ولی واضع این‌اسم‌خود ارسطو نبوده است بلکه شاگردانش‌آنرا بااین‌اسم خوانده‌اند. ارسطوآنرا علم الهی یا فلسفه اولی نامیده‌است واین‌همانست که اروپائیان‌آنرا متافیزیك میخوانند.

درم میفروشم چه صاحبش محتاج بپول است من آنرا بخریدم دیدم کتاب «ابی نصر فارابی» (۱) است در «اغراض کتاب ما بعدالطبیعه»

بخانه باز گشتم و بسرعت بخواندن آن کتاب پرداختم درهای اغراض آن کتاب برمن گشاده شد چه مطالب آنکتاب راکه مربوط بما بعدالطبیعه میشد از پیش درحفظ داشتم. ازاین پیش آمد بسیار خوشحال شدم و دیگر روز بشکرانه این پیش آمد مال فراوانی بفقرا ومساکین بخشیدم.

پادشاه بخارا دراین وقت نوح بن منصور بود او را مرضی روی داد که اطبا ازمعالجت آن عاجز آمدند ودرآن هنگام اسم من درمیان آن اطبا بکثرت مطالعه مشهور بود درپیش نوح ازمن ذکری کردند و احضار مرا ازوی درخواستند اومرا بخواند ودرمعالجه‌اش باسایر اطبا شرکت کردم تاشفا یافت. روزی از او خواهش کردم که مرا اجازت دهد تا از کتابخانه سلطنتی استفاده کنم و بمطالعه کتب طبی آنجا بپردازم بمن اجازت داد و مرا بکتابخانه سلطنتی بردند. کتابخانه ای دیدم سخت فراخ و بزرك كه دارای اطاقهای فراوان بود ودرهر اطاقی قفسه‌هائی بود که کتاب هارا منظم ومرتب درآنها چیده بودند وهراطاقی بیك نوع کتاب اختصاص داده شده بود اطاقی بکتب عربی وشعر ودیگری بفقه وهمچنین اطاقهائی بعلوم خاص اختصاص داده بودند. این کتابخانه دارای فهرستی بود که آنرا مطالعه کردم وآنچه احتیاج داشتم ازآن فهرست برگزیدم وبمطالعه آنها پرداختم دراین کتابخانه کتب بسیاری دیدم که اسامی آنهارا تاآنروزگار هرگز از کسی نشنیده بودم وخودم نیز تاآن هنگام مانند آن کتب را ندیده بودم و ازآن پس نیز ندیدم. آن کتب را خواندم و بفوائد آن ظفر یافتم و مقام هر مردی را درعلم ومعرفت باز شناختم. و چون بسن هیجده سالگی رسیدم ازاین علوم فراغت یافتم وآنهارا درحافظه خود نگاهداشتم واز آن بعد چیزی ازعلوم بر من اضافه نشد با این تفاوت که آنروز جهت کسب علوم حاضرالذهن تربودم وامروز آن علوم را که بایکدیگر نضج پیدا کرده‌اند

---

۱ - ابونصر محمد بن محمد بن اوزلغ بن ترخان اصلا ازفاریاب ترکستان است وافضل ومقدم حکمای اسلامی است وبهمین مناسبت اورا پس ازارسطو معلم ثانی نامیده‌اند. او کتب وتصانیف فراوانی درمنطق وفلسفه و شعبات آن دارد که ازاهم کتب فلسفی اسلام بشمارمیرود درحدود هشتادسال عمر کرد ووفاتش درماه رجب سال ۳۳۹ اتفاق افتاد.

روشن‌ترمیدانم والاعلم یکی است .

درهمسایگی من‌مردی بود بنام ابوالحسن عروضی ازمن‌خواهش کرد که کتاب جامعی برای او بنویسم ومن کتابی بنام (المجموع) باسم او نوشتم وبوی هدیه کردم ودرآن کتاب ازتمام علوم جزریاضیات بحث کردم دراین هنگام بیست ویکسال ازعمرمن میگذشت .

ونیز در همسایگی من مردی بود بنام ابوبکر برقی (۱) که مردی سخت زاهدبود ودرفقه و تفسیر دستی بسزا داشت ودر آن دانش‌ها فرید عصرخود بشمارمیرفت ازمن‌خواهش کرد که شرحی‌درفلسفه برای او بنویسم ومن کتاب (الحاصل والمحصول) را دربیست جلدبرایش نوشتم ونیز برای او کتابی دراخلاق نوشتم بنام (البر والاثم) واین‌دو کتاب جز درنزد اوجای دیگریافت نمیشود وبکسی ندادم تا ازروی آنها نسخه‌ای بردارد .

سپس‌پدرم فوت‌شدواوضاع زندگانیم‌بشولیده‌شد ناچار عهده‌دارامور دولتی شدم . اند کی‌نگذشت که ازسرناچاری‌بخاراراترك‌گفتم وبگرگانج سفر کردم (۲) درآنروزگار «ابوالحسین سهیلی» (۳) که دوستدار علوم وفلسفه بوددرآن‌ناحیه‌وزیر بودوبپایمردی اودردربار«علی‌بن‌مأمون»(٤) راه یافتم . در آن‌هنگام درزی فقها بودم (٥) باطیلسان وتحت‌الحنك ، و

---

۱ - این شخص بایدابوبکر احمدبن محمدبرقی خوارزمی باشد که ازاجله فقهای قرن چهارم ماوراء النهر بشمارمیرفت ودرسال ۳۷٦ هجرت فوت نموده‌است. رجوع کنیدبکشف‌الظنون جلدسوم صفحه ۳۷٦

۲ - رجوع کنید بصفحه ۳٥ این کتاب

۳ - ابوالحسین‌احمدبن محمدبن سهیلی وزیرعلی‌بن‌مأمون وبرادرش ابی‌العباس مأمون‌بن‌مأمون مردی سخت دانشمند وعالم پرور بوده است و باعلما وفضلای عهد خود حشرونشر فراوانی داشته‌است ودرعهدابوالعباس خوارزمشاه بعلت اتهامی که برای بستند ازخوارزم فرار کرد وبیغداد رفت ودرآنجا متوطن شد وتاسال ٤۱۸ بزیست ودرشهر سرمن رای فوت شد شیخ‌الرئیس ابوعلی‌سینا بعضی‌از کتب خود بنام (قیام‌الارض فی‌وسط‌السماء) و(کتاب‌التدارك)را باسم اونوشت وبوی هدیه کرد .

٤ - رجوع کنید بصفحه ۱۹٥این کتاب

٥ - بطوریکه درفصل چهارم‌اینمقال گذشت‌درقرن چهارم ماننددسایر

بقیه پاورقی‌درصفحه بعد

شهریه‌ای که درخور مقام‌من بود برایم تعیین کردند .

سپس بحکم ضرورت به‌نسا (۱) رفتم واز آنجا بباورد (۲) شدم و ازآنجا بطوس (۳) انتقال کردم وازراه طوس بشقان (٤) وسمنگان (٥) رفتم وازآن ناحیه بجاجرم (٦) سرحد خراسان شدم وازآنجا بگرگان(۷) رفتم وهمه جهدمن آن بود که بخدمت امیر «قابوس» رسم اتفاقاً در این هنگام لشکریانش او را گرفتند ودر بعضی ازقلاع حبسش کردند تادرآنجا بمرد. (۸) در حال گذشتن از دهستان در آنجا بمرضی صعب دچار شدم وازسر ناچاری باردیگر بگرگان بازگشتم درآنجا بود که «ابوعبید-جوزجانی» بمن پیوست ودرآن‌احوال قصیده‌ای دروضع‌حال خویش‌سرودم بمطلع زیر :

لما عظمت فلیس مصر واسعی لاعلا ثمنی عدمت المشتری» (۹)

---

۱ - شهری بوده‌است نزدیك سرخس وتانشابور پنج‌روز فاصله‌داشته است .

۲ - باید ابیورد باشد

۳ - شهریست درخراسان که امروز هم بهمین‌اسم موسوم است‌وآن روزگار روستاهای‌آن تاپشت مشهد امروزمیرسیده‌است.

٤ – ازروستاهای‌نشابو رقدیم بوده است.

٥ – شهر بزرگی بوده‌است‌بین اسفرائین وجاجرم.

٦ - این‌دیه‌امروزهم بااین‌اسم‌موجوداست‌ودرآنروزگارشهر بزرگی بوده‌است بین نشابور وجوین‌و گرگان.

۷-رجوع شود بصفحه ١٤٠این کتاب

۸ - رجوع شود بصفحه۱۰۱این کتاب

۹ - هنگامیکه بزرك شدم شهری نیست که درآن بگنجم وچون قیمت‌من بالارفت بدون خریدارومشتری ماندم.

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

قرون سالفه هردسته‌ای از علما ودانشمندان لباس مخصوص داشتند تا بآن شناخته میشدند. مثلاصوفیان لباس کبود میپوشیدند با فرجی فراخ آستین ودستاری‌دخانی بسرمیگذاشتند وفقها یادانشمندان فرجی کوتاه‌آستین می-پوشیدند وطیلسان باتحت‌الحنك آویخته بسرمیگذاشتند.

آنچه ابن‌سینا درشرح احوال‌خودنوشته است تااینجا خاتمه میپذیرد شرح زندگانی شیخ را از این پس «ابوعبید گوزگانی» شاگردش که از تاریخ ورود شیخ بگرگان بدوپیوست وتاآخر عمر شیخ باوی بود ودر سفر وحضر استاد خویش را رهانکرد مینویسد :

«درگرگان‌مردی بود بنام ابومحمد شیرازی که این‌جنس ازعلوم‌را سخت دوست میداشت خانه‌ای برای شیخ‌درهمسایگی خود خرید واورا در آنجا جای داد ومن‌هرروز نزد شیخ میشدم و کتاب (الجمسطی) را نزد او میخواندم و کتاب (المختصر الاواسط)را برای من مینوشت وبرای‌ابومحمد شیرازی کتابهای (المبدء والمعاد) و (الارصادالکلیه) را تصنیف می‌کرد و نیز شیخ بسیاری‌از کتب‌خویش‌چون‌اول (قانون)و(مختصر المجسطی) ورسائل فراوانی‌را دراینشهر تألیف نمود وبسیاری از کتب دیگررادرسفر ری وجبال بنوشت.

سپس شیخ بری‌انتقال کرد وبخدمت سیده‌وپسرش«مجدالدوله»(۲) رسید. آنها نیز بعلت مراسلات ومکاتباتی که قبلا شده‌بود مقدمش‌را گرامی داشتند. دراینموقع مجدالدوله بمرض مالیخولیا وغلبهٔ سودا دچار بود شیخ بمعالجت او پرداخت تاشفا یافت ودرهمانجا کتاب (المعاد)را تصنیف‌نمود. پس ازقتل « هلال‌بن بدربن حسنویه» (۳) وهزیمت لشکریان بغداد شیخ قصد رفتن بپیش «شمس‌الدوله» (٤) را نمود.

سپس اسبابی فراهم شد که شیخ‌ازسر ناچاری‌ازراه ری بقزوین(۵)

---

۱ ـ سیده ملک‌خاتون زن فخرالدوله دیلمی ومادر مجدالدوله بود رجوع کنید بصفحه ۱۰۳ این کتاب

۲ ـ رجوع کنید بصفحه ۱۰۳ این کتاب

۳ ـ پدر هلال ازامرای محلی جبال که بر حدود دینورو بروجرد و نهاوند واسدآباد وقسمتی از اهواز تسلط داشت ودر سال ٤۰۵ خواست بمتصرفات حسین کردی دست‌اندازی کند درجنگی که بین طرفین روی داد کشته شد ومتصرفاتش بدست شمس‌الدوله افتاد. هلال‌بن بدر نیز پس‌از چندی برای بدست‌آوردن متصرفات پدر با شمس‌الدوله جنك کرد و کشته شد رجوع کنید به‌ابن اثیر جلد نهم صفحه ۹۲

٤ ـ رجوع کنید: بصفحه ۱۰۳ این کتاب

۵ ـ رجوع کنید بصفحه ۵۰ این کتاب

مسافرت کرد واز آنجا بهمدان (۱) شد و بخدمت « کدبانویه » رسید واو سخت وسائل ترفیه خاطر شیخ را فراهم کرد .

شمس‌الدوله از وجود شیخ آگاهی یافت واو را بسبب قولنجی که زحمتش میداد بنزد خویش خواند وشیخ بمعالجت او پرداخت تا شفا یافت ودرازای این‌خدمت شمس‌الدوله شیخ‌راخلعتی گرانمایه فرستاد وپس ازچهل شبانروز که در بالین شمس‌الدوله بمعالجت مشغول بود با اعزاز واحترام فوق‌العاده‌ای بخانه‌اش بازگردانید واورا جزو ندمای خویش نمود .

دراین‌هنگام شمس‌الدوله بقرمسین لشکر کشید تابا(عناز) جنك کند وشیخ را نیز با خود ببرد ولی از این لشکرکشی سودی حاصلش نشد و شکسته ومنهزم بهمدان بازگشت.

شمس‌الدوله ازشیخ تقاضا کرد که وزارت او را بپذیرد اونیز قبول کرد دراین هنگام لشکریان بعلت نرسیدن مواجب وراتبه‌شان بشوریدند وآنرا ازوجود شیخ دانستند وبخانهٔ او ریختند، وهرچه یافتند بغارتیدند و خودش‌را بحبس انداختند وقتل اورا ازامیر خواستند ولی امیراز کشتن‌او امتناع کرد واورا برای آرام کردن لشکریان خود ازشغل وزارت منفصل کرد و شیخ چهل شبانه روز درخانه «ابی‌سعیدبن دخدوك» پنهان شد تا آنکه باز قولنج شمس‌الدوله عود کرد . اوراا حضار نمودواز گذشته‌عذرها خواست و شیخ بمعالجت او پرداخت تاشفا یافت‌ومورد تکریم‌شمس‌الدوله واقع شد وباردیگر وزارت‌خویش باوداد .

پس من ازاو خواهش کردم که شرحی بر کتب«ارسطو طالیس» بنویسد. او گفت اینموقع فرصتی برای اینکار ندارم ولی‌اگر بخواهی‌می-توانم کتابی تألیف کنم مشتمل بر کل علوم عقلیه تا آنجا که بنظرم‌تمام می-رسد بدون ذکر مناظرات مخالفین وردنظر آنها ، من بآن راضی شدم .

اوازطبیعیات آن کتاب آغاز کرد وآنرا (کتاب‌الشفاء) نامید ودر همین موقع کتاب اول قانون‌را نیز تصنیف کرد چون روزها فرصت نداشت هرشب طالب علمان درخانه او جمع میشدیم ومن پیش‌اوازشفاء میخواندم ودیگران از قانون وچون از تدریس فارغ میشد وشاگردانش میرفتند خوانندگان‌و نوازندگان‌میآمدند ومجلس بزم مهیـا میشد وبشراب می-نشستیم ومانیز بآن مشغول میشدیم .

---

۱ - رجوع کنید بصفحه ٥٤ این کتاب

تدریس شیخ در شب برای فراغت از گرفتاری‌های روز بود که در خدمت امیر میگذرانید. و برما در این حالت روزگاری گذشت تا آنکه شمس‌الدوله جهت جنك بطارم رفت ودر نزدیکی آنشهر باز قولنج او عود کرد وشدت یافت وبعلت بکار نبستن دستورهای شیخ امراض دیگر باوروی آورد لشکریان از ترس فوت امیر او را با تخت روان بسمت همدان باز گردانیدند ولی‌در بین راه فوت شد.

پس باپسر شمس‌الدوله (۱) بیعت کردندواو کس بطلب شیخ فرستاد تا وزارت‌خویش بوی محول کند ولی شیخ زیربار نرفت ودر خفیه نامه‌ای بعلاءالدوله (۲) نوشت وازاو درخواست که بخدمت وی‌رود.

دراینمدت درخانه ابی‌غالب عطار مخفی شد ومن درآن موقع اتمام کتاب (شفاء) را از وی خواستار شدم وشیخ ابوغالب را بخواند واز وی کاغذ ودوات خواست واو آنچه خواسته بود حاضر کرد وشیخ بیست جزء ازرئوس مطالب‌را درهشت‌روزبخط‌خود نوشت ودوروزدیگر‌را نیزصرف نوشتن همان‌رئوس موضوعات کرد تاآنکه کل آنها باتمام‌رسید بدون‌اینکه دسترسی بکتابی داشته باشد و یا باصل آنها مراجعه کند بلکه تمام آن موضوعات‌را ازحافظه خود نوشت. پس از آن آنچه نوشته‌بود پیش‌روی خویش گذاشت ویك‌یك آن‌اجزاء هشت گانه‌را‌شرح‌وتفسیر کرد وهرروزی ۵۰ ورق کاغذسیاه‌مینمودتاآنکه‌تمام‌طبیعیات والهیات‌را جز کتاب(الحیوان) و(النبات) برشته تحریر درآورد.

پس ابتدا ازمنطق کرد وجزوی ازآن‌نیز بنوشت که «تاج‌الملك» (۲) اورا بمکاتبه باعلاءالدوله متهم کرد وکسانی‌را بگماشت تا اورا بیابند و بعضی ازدشمنانش جای اختفای ویرا نشاندادند تااورابگرفتند وبقلعه‌ای که فردجان نام‌داشت محبوس کردند ودرآنجاقصیده‌ای ساخت بمطلع زیر:

دخولی بالیقین کماتراه
وکل‌الشك فی‌امرالخروج (۳)

---

۱ - سماءالدوله

۲ - ازامرای شمس‌الدوله که پس ازمرك‌وی بوزارت پسرش سماءالدوله رسید

۳ - یعنی (آمدن من باین‌مکان مسلم است، چنانکه می‌بینم. وتمام شك وتردید درخروج ازاینجاست)

و چهار ماه تمام در آن قلعه محبوس بماند.

تا آنکه علاءالدوله قصدهمدان کرد وتاج الملک منهزم شد وبهمان قلعه فردجان افتاد تاوقتی که علاءالدوله از همدان بازگشت و تاج الملک وپسر شمس الدوله بهمدان آمدند و شیخ را نیز باخود بیاوردند واو در منزل «علوی» فرودآمد و بتصنیف منطق از کتاب شفا مشغول شد وهنگامیکه درقلعه فردجان بود کتاب(الهدایات)و(رساله حی بن یقظان)و کتاب(القولنج) را بنوشت و اما کتاب (الادویة القلبیه) را در اول ورودش بهمدان تصنیف کرد .

وچون روزگاری براین برآمد تاج الملک پیوسته شیخرا بمواعید بسیار دل گرم میکرد .

پس شیخ متوجه اصفهان شدو من بااوو برادرش بادوغلام مخفیانه درلباس صوفیان ازهمدان خارج شدیم تا آنکه پس از کشیدن رنج بسیار و شدائد بیشمار بطهران که دروازه اصفهان بود رسیدیم. در آنجا یاران شیخ و ندماء علاءالدوله وخواص او باستقبال ما آمدندو برای شیخ ازطرف امیر جامه ای فاخر ومرکبی خاص آوردند واورا درخانه «عبدالله بن بابی» درمحله کونگنبد فرود آوردند وآنخانه را بافرش واثاثیه عالی جهت رفاه شیخ آراستند .

آنگاه بمجلس علاءالدوله حاضر شد و اکرام واعزازی فوق العاده که درخور مقام او بود یافت . پس علاءالدوله امر کردتاشبهای جمعه مجلس مناظره ای دردربار او تشکیل دهند وعلما ودانشمندان در آن جمع شوند وبایکدیگر مناظره کنند وشیخ نیز درآن مجلس حاضر شود .

دراصفهان شیخ باتمام کتاب شفا پرداخت، از منطق والمجسطی نیز فارغ شدو(اقلیدس) و(ارثماطیقی)و (موسقی)رامختصر کردودرهر کتاب از ریاضیات آنچه بنظرش میرسیدزیادت کرد. امادرالمجسطی ده شکل دراختلاف منظر اضافه نمود ودرآخر المجسطی ازعلم هیئت چیزهائی آورد که سابقین براو از آنها اطلاعی نداشتند در اوقلیدس نیز شبهاتی وارد کرد، ودر ارثماطیقی نیز خواص نیکوئی آورد ، ودر موسیقی هم مسائلی آورد که سابقین او ازآنها غافل بوده اند ، و کتاب شفارا باین طریق تمام نمود. جز کتاب حیوان ونبات که آنرا درسالی که علاءالدوله بشاپور خواست میرفت تمام نمود ودرآنراه کتاب نجات را نیز باتمام رسانید .

شیخ پیوسته درخدمت علاءالدوله بودواز ندمای خاص او بشمار میرفت

تا آنکه علاءالدوله قصد همدان کرد و شیخ نیز در صحبت او بود. در این سفر شبی از نجوم سخن بمیان آورد و از اختلافی که در تقویم‌های معمول بنا بر ارصاد قدیم موجود بود سخن گفت و علاءالدوله شیخ را مأمور کرد که برصد کواکب پردازد و این نقص را از میان بردارد، و بپرداخت مخارج آن امر نمود. شیخ نیز باینکار شروع کرد و مراطلب نمود و تهیهٔ آلات و استخدام کارگران رصدخانه را بمن محول فرمود تا آنکه مسائل فراوانی ظهور کرد و بعلت کثرت مسافرتها و پیش آمدن موانع بیشمار و پیش آمدهای بسیار آن عمل نابسامان ماند و شیخ کتاب (دانشنامه علائی) را در اصفهان تصنیف نمود.

روزی از روزها شیخ درخدمت علاء الدوله بود ودر آن مجلس علما وفضلا ودانشمندان دیگری هم چون ابومنصور جبائی (۱) حضور داشتند و سخن از ادب و لغت درمیان آمد شیخ نیز دراین موضوع اظهار عقیدتی نمود ابومنصور شیخ را گفت تو مردی فیلسوف وحکیمی و از علم لغت ومشتقات آن اطلاعی نداری و آنچه ازاین بابت بگوئی پسندیده نیست شیخ پس از آن مجلس بمطالعه کتب لغت پرداخت وسه سال وقت خودرا درسر آن نهاد و کتاب تهذیب اللغه ابی منصور ازهری را ازخراسان طلبید وچنان درفن لغت استاد شد که کسی را آن پایه ومایه دست نداد. سه قصیده انشاء کرد وسه کتاب نوشت یکی بروش ابن عمید (۲) ودیگری بسیاق صابی (۳) وسومی بسبك صاحب (٤) وامر کرد تا آن سه کتاب را باجلدهای کهنه جلد نمودند وباعلاء الدوله درسر قرار گذاشت که آن مجلدات را بر ابومنصور عرضه کند تا اوچه گوید. درروز معهود امیر آن سه جلد کتاب را بابومنصور نشان داد و گفت این کتابهارا هنگام شکار در بیابان یافتم درآنها غور و

---

۱ - ابومنصور محمد بن علی بن عمر جبائی از استادان لغت و معاصر بوعلی بوده است.

۲ - ابوالفضل محمد بن ابی عبدالله الحسین بن محمد الکاتب معروف بابن عمید وزیر رکن الدوله دیلمی ازافاضل مشهور قرن چهارم است که در سال ۳۶۰ فوت شد.

۳ - ابواسحق ابراهیم بن هلال الحرانی الصابی از نویسندگان مشهور قرن چهارم که درسال ۳۸٤ فوت شده است.

٤ - ابوالقاسم اسمعیل بن عباد معروف بصاحب عباد وزیر مؤیدالدوله وفخرالدوله متوفی بسال ۳۲۶ هجری ازافاضل قرن چهارم بود.

بررسی کن و بگو که چه کتابهائیست و نویسندگان آن چه کسانی بوده‌اند ابو منصور آن کتب را بگرفت و مدتی مطالعه کرد و در فهم بسیاری از مطالب آن فروماند در این بین شیخ واردشد وطبق معمول داخل گفتگو گردید و بحل آن مشکلات پرداخت و برای معانی لغات وعبارات آن کتاب چندان استشهاد بنظم ونثر کرد که همه حاضران حیران ماندند وابومنصور که گزافگوی وغیر ثقه در لغت بود شرمنده شد وبفراست دریافت که این رساله ها ازمصنفات خودشیخ است وبتلافی گستاخی آنروز نوشته‌شده‌است پس ازوی‌عذرها خواست. پس شیخ کتابی درلغت تصنیف کرد وآنرا (لسان ـ العرب) نامید که تاآن روزگار کتابی بآنصورت ننوشته بودند ولی تاوفات شیخ پاکنویس نشد وهمچنان بصورت مسودات باقی‌ماند وپس ازوی نیز کسی بترتیب آن راه نیافت.

شیخ‌را در موضوع معالجات تجارب بسیاری بود و قصد داشت که آنها را بکتاب قانون اضافه کند ولی پیش از تمام‌شدن آنکتاب همهٔ آن یادداشت‌ها ازمیان رفت وتباه شد.

از جمله آن تجربیات این بود که روزی شیخ بدردسر شدیدی‌مبتلا شد وحس کرد که ماده‌ای میخواهد بپرده سرش فرو ریزد. یخ‌خواست و آنرا درپارچه‌ای پیچیدوروی سرش گذاشت وآنقدر این‌عمل‌راتکرار کرد تاموضع نیرو یافت وازقبول آن‌ماده امتناع کرد وشفا روی نمود.

ازجمله زنی درخوارزم مسلول‌شدوشیخ‌معالجت کرد که جز گلقند(۱) چیز دیگری نخورد واو صدمن گلقند خورد وبرای‌تبرید کافور بکار برد تا ازآنمرض مهلك شفا یافت.

شیخ کتاب (المختصرالاصغر) درعلم منطق‌رادر گرگان تصنیف کرد واین همان کتابیست که بعدها آنرا دراول (نجات) قرارداد. نسخه‌ای‌ازاین کتاب بشیراز رفت علمای آنشهر ازجمله قاضی شیراز پس ازمطالعه آن کتاب شبهات وایراداتی برآن وارد آوردند وآنهارا درجزوه‌ای نوشتند وبامکتوبی پیش «ابوالقاسم کرمانی‌صاحب ابراهیم‌بن باباذیلمی» فرستادند تاآن جزوه‌را بنظر شیخ رساند وجواب بگیرد. شیخ‌ابوالقاسم کرمانی‌روز گرمی هنگام غروب‌به‌پیش‌شیخ آمد ومکتوب‌وجزوه‌راباوداد. شیخ‌مکتوب

---

۱ ـ گلقند همانست که بعربی آنرا جلنجبین‌السکری نامند ودر کتب طب آورده‌اند که هوالمعجون‌الوردالمرکب‌بالسکر وخلافه‌المرکب‌بالعسل.

را بخواند وپس داد وجزوه‌را پیش روی خود گذاشت ودرحالی که‌مردمان حاضر در آن جلسه بایکدیگر بگفتگو مشغول بودند بدان مینگریست تا آنکه شیخ ابوالقاسم بیرون رفت. شیخ بمن گفت تامقداری کاغذ بیاورم وپنج جزوه ترتیب بدهم هرجزوه‌ای مشتمل برده ورق کاغذبقطع ربع فرعونی. پس ازنماز عشا شیخ شمع را پیش کشید وشراب خواست من وبرادرش را نیز نشاند وامر بباده پیمائی کرد و بنوشتن جوابها مشغول شد تانیمه شب می میخورد وچیزمی نوشت تاآنکه من‌وبرادرش‌راخواب دربود وبمااجازت داد که برویم وراحت کنیم. بامداد پگاه‌دیدم کسی دراطاق مرا می کوبد، خادم شیخ بود که مرا احضار کرده‌بود من باعجله نزدشیخ شدم برمصلی نشسته بود و پنج جزوه پهلویش بود مراداد و گفت بگیرو نزد شیخ ابوالقاسم کرمانی شو وبگو درنوشتن جواب شتاب‌شد تاقافله‌معطل نشود چون‌آنها را بشیخ ابوالقاسم دادم سخت درتعجب‌شد وچون‌فرستاده شیرازی‌بازگشت وازقصه آگاه شد او نیز درشگفت ماند واین مطلب بازاری شد ودر بین مردمان تاریخی گردید.

شیخ برای رصدی که دربالا ذکرشد آلاتی اختراع کرد ورسالاتی تصنیف نمود ومن هشت‌سال بکاراین رصد مشغول بودم وغرض من روشن شدن گفته‌های بطلمیوس بود تاآنکه بسیاری ازآنها برمن آشکارشد.

شیخ (کتاب‌الانصاف) را بنوشت ودرروزی که سلطان‌مسعود باصفهان حمله کرد و کسان اورحل شیخ‌را غارت‌یدند آنکتاب نیز جزو غارت‌شده‌ها ازدست بشد وازمیان رفت.

شیخ مردی قوی بود وفتوروسستی‌دراو راه نداشت‌وسخت زن‌باره بود ودرمجامعت‌افراط می کرد وبقوت مزاج خود نیز بسیار مطمئن بودولی این کثرت‌مباشرت اندك اندك‌قوت‌اورا بضعف بدل می‌نمود. تا اینکه در سالی که امیر علاء الدوله بجنك امیرتاش فراش بباب کرخ میرفت شیخ را قولنجی سخت عارض شد. وازترس آنکه مبادا جنك بشکست علاءالدوله تمام شود ونتواند درحال مرض فرار نماید دریك‌روزهشت مرتبه حقنه کرد وبهمین‌جهت در امعائش قرحه‌ای پدیدشد ودر اثر آن دچار باسهال شد و چون ناچاربود که همراه علاءالدوله بایزج (۱) برود مرض صرع نیز بقولنج اضافه گردید ولی شیخ ازاحوال خود غافل نبود وبرای رفع قولنج‌وصرع

---

۱ - شهری بوده بین اصفهان وخوزستان

حقنه می کرد. روزی امر کرد که اورا حقنه‌ای ترتیب دهند ودودانك تخم کرفس که شکننده بادهای معده بود درآن داخل نمایند ولی‌یکی ازاطباء که بقصد معالجه نزداو آمدوشد میکرد پنج‌دانك کرفس داخل حقنه‌نمود ومن چون درآنوقت حاضر نبودم ندانستم که آنعمل‌را ازروی قصد کرد و یاسهو. زیادی بذر کرفس بشدت‌اسهال افزود وازطرف دیگر شیخ برای رفع صرع متروديطوس میخورود در این هنگام یکی از غلامانش که دراموال اوخیانتی کرده بود مقدار فراوانی‌افیون در متروديطوس ریخت وبشیخ خوراند.

اورا بهمان‌حال باصفهان بردند ومشغول معالجه خویش شد وچنان ضعیف شده‌بود که دیگر قدرت بلندشدن وایستادن نداشت‌وپیوسته بمعالجه خویش مشغول‌بود تااندك بهبودی حاصل شد وبمجلس علاءالدوله رفت.

ولی باهمه این‌احوال خویشتن‌دار نبود وپرهیز نمی کرد وهمچنان با زنان مباشرت داشت ودرکار مجامعت زیاده روی مینمود وگاه سالم وگاه‌بحال مرض بزندگانی خود ادامه می‌داد.

تاآنکه علاءالدوله قصد همدان کرد (۱) وشیخ نیز بااو همراه شد ودربین راه مرضش عود نمود چون بهمدان رسید دانست که نیرویش تمام شد ومرض براو غلبه کرد ودیگر معالجه مؤثر نخواهد افتادازمعالجه‌خویش مأیوس‌شد ومرض‌را بحال‌خود واگذاشت وگفت مدبر بدن‌من ازتدبیر باز مانده‌است ومعالجه‌را فایدتی نیست وچندروزی دراین حالت بود تاآنکه فوت شد.

مدت عمراو پنجاه‌وسه‌سال‌بود ودرسال ۴۲۸ فوت‌شد وولادتش در سال ۳۷۵ اتفاق افتاد.» دراینجا نوشته ابوعبید گوزگانی‌شاگرد وفادار شیخ که مدت بیست وپنجسال در سفر وحضر همراه او بود ودرخوشی و ناخوشی‌وکام وناکامی باوی شریك وانباز بود خاتمه می‌پذیرد.

تحقیقات دیگر

بااینکه نقل قول شیخ وشاگرد باوفایش ابوعبیده جوزجانی برای اطلاع بر سرگذشت شیخ بهترین ومطمئن‌ترین وگرانبهاترین سند است ولی‌ازآنجا که در هر دو این اسناد بنای شرح وقایع زندگانی مرد بزرگی چون شیخ‌الرئیس باختصار گذاشته شده‌است برای روشن‌شدن بسیاری از موارد

---

۱ ـ قفطی صفحه ۲۱۲

این سرگذشت بهتر است توضیحاتی از تواریخ و کتب تذکره نویسان و رسالاتی که باین مقصود راهنماست بیاوریم تا بیشتر بزندگانی خصوصی مرد بزرگی چون ابن‌سینا که درمحیطی که شرح آن درچهارفصل گذشته بیان شد میزیست، آشنا شویم.

مؤرخین و تذکره نویسان اسم ابن‌سینا را حسین واسم پدرش را عبدالله‌بن سینای بخاری (۱) ضبط کرده‌اند. عبدالله درتعلیم وتربیت پسر خود جدبلیغ نمود وتازنده‌بود درامور او نظارت کامل داشت وشکی نیست که درطی مدارج علمی ابوعلی، این پدر سهمی بسزا داشته‌است. وی بطوریکه خودابن‌سینا درشرح احوالش اشاره نموده‌است اسماعیلی مذهب بودوپیوسته رسائل اخوان‌الصفا رامطالعه‌مینموده است بهمین جهت بشرحی که درفصل سوم این‌مقال ذیل‌عنوان اسماعیلیه گذشت (۲) وی‌باعلوم متداول زمان‌خود سروکار داشته است ومسلماً پسرخویش‌رانیز درفراگرفتن این‌علوم‌تشویق وتحریض مینموده است.

ابوعلی درسن بیست ودو سالگی پدری چنان‌گرامی و عزیز را از دست‌دادو بافوت او که‌درزمان حیات همه‌گونه اسباب ترفیه خاطرفرزندانش رامهیاکرده بود اوضاع زندگانی این‌خاندان که درشهر بزرك‌وپرهیاهوی بخارا زندگانی میکردند بشولیده شد و بوعلی سینا بشرحی که گذشت مجبور شدکه جهت ادامه حیات خویش وارد خدمت‌دولتی‌شود. (۳)

مادر بوعلی ستاره‌نام داشت وهنگامیکه عبدالله ازطرف امیرسامانی مأمور عمل روستای خرمیثن ازتوابع شهر بخارا شده‌بوداورا بحباله‌نکاح درآورد. این‌زن ازاهالی‌روستای افشنه یکی‌دیگر ازتوابع بخارا بودکه درنزدیکی دیه خرمیثن واقع شده‌بود (٤) وی‌درخانه عبدالله دوپسر آورد که‌یکی رامحمود ودیگری‌راحسین نامید. محمودمانند پدربمذهب اسماعیلیان گروید وپس ازپدرنیز بوعلی راترك نگفت، درتمام سفرها همراه اوبودو تامرك برادر درهمدان بااومیزیست.

در تاریخ تولد ابوعلی سینا اختلاف است. اغلب تذکره‌نویسان سال

۱ـ تتمه صوان‌الحکمه صفحه ۳٤

۲ـ صفحه ۱۸٦ کتاب حاضر

۳ـ ابن‌خلکان جلداول صفحه ۱٦۸

٤ـ ابن‌خلکان جلداول صفحه ۱٦۷

تولد اورا ۳۷۳ هجری میدانند ولی این تاریخ نباید درست باشد چه بتصریح خود بوعلی وی بمعالجت نوح بن منصور سامانی پرداخته است واین امیر در شعبان سال ۳۸۷ هجری (۱) فوت شده‌است واگر فرض کنیم که در آخر بن سال حکومت این پادشاه بوعلی بمعالجت او پرداخته باشد بافرض سال ۳۷۳ برای تولد اولازم میآید که در آن هنگام سیزده ساله باشد. بدیهی است که این امر بسیار بعید بنظر میرسد که طفلی سیزده ساله رادرآن روزگاران جهت معالجه پادشاهی ببرند خاصه که خود بوعلی در شرح احوال خویش تصریح کرده است که بااجازه نوح بن منصور از کتابخانه سلطنتی سامانیان استفاده کرده است ودرآن هنگام هجده ساله بوده‌است . (۲)

بنابراین تاریخ تولد شیخ نباید سال ۳۷۳ هجری باشد. بیهقی در تتمه صوان الحکمه مینویسد «شیخ ابوعلی درسنه سبعین و ثلثمائه (۳۷۰) از وی (مادرش) بطالع درجه شرف مشتری متولد شد » (۳) و ابن خلکان نیز نوشته است که اودرصفر سال ۳۷۰ در قریه خرمیثن متولد شده‌است . (٤) این دوقول باآنچه بوعلی درشرح احوال خودنگاشته است سازگاری دارد بنابراین باید تاریخ تولد بوعلی سینارا روز سوم صفر سال ۳۷۰ هجری دانست .

بنابرسم زمان، «بوعلی» رااز همان کودکی برای فراگرفتن قرآن و آداب دین بمکتب فرستادند وبطوریکه خودش اشاره نموده‌است از همان اوان طفولیت پدرش برای اومعلم گرفت مورخین معلم اول اورا «محمود مساح» نامی میدانند که بقال بود و در علم حساب دستی بسزا داشت.(٥) بطوریکه درفصل چهارم این مقال گذشت قرن چهارم هجری ازلحاظ علم و معرفت درخشانترین قرون اسلامی است وازاندلس گرفته تا کاشغر در شهرهای بزرك هزاران عالم ودانشمند میزیست واکثر مردمان این شهرها با سواد بودند وباعلم ومعرفت زمان خویش سرو کار داشتند تاآنجا که «المقدسی» مینویسد « عوام شهر بخارا عالم و دانشمند بوده‌اند » (٦) و اغلب این

۱- تاریخ گردیزی صفحه ٤٥
۲- منطق المشرقیین صفحه ٦
۳- تتمه صفحه ۳٤
٤- ابن خلکان جلد اول صفحه ۱٦۹
٥- حبیب السیر جلد دوم صفحه ۱٦۰
٦- صفحه ۳٤ این کتاب

دانشمندان وعلما در آن روزگار علم و دانش را مکسبی برای خود قرار نمیدادند بلکه بمشاغل دیگری مانندبقالی ونجاری و کفشگری وامثال آن روزگار میگذرانیدند.

بنابراین اگر بقالی درهمسایگی «بوعلی‌سینا» حساب هندرابخوبی بداند وازانواع دانش‌ها سردر بیاورد، دراوضاع واحوال قرن‌چهارم که علم ومعرفت دردسترس همه‌مردمان بوده‌است چندان عجیب نیست.

معلم دیگر ابوعلی‌سینا «ابوعبدالله ناتلی» است که ازعلمای زمان محسوب‌میشده استورساله‌ئی‌دروجود ورساله دیگری درعلم اکسیر نوشته بود (۱) این مرد که مسلماً درزمان خود شهرتی داشته است ممکن است بعلت‌آشنائی با عبدالله پدر ابوعلی‌سینا مانند هزاران عالم دیگر این قرن اسماعیلی باشد. چه بطوریکه در فصل سوم این مقال گذشت اسماعیلیان داعیان خودرا ازمیان علما ودانشمندان برمیگزیدند و باقطار عالم خاصه خراسان و ماوراءالنهر میفرستادند. وجود «ناتلی» درمحیط‌خانواده‌اسماعیلی مذهب بوعلی این‌ظن راقوی‌تر میکند.

ابن‌سینا پس از معالجت نوح‌بن منصور از کتابخانه سلطنتی سامانیان استفاده کرد وقضارا چندی بعد این کتابخانه بسوخت وبسیاری‌از مخالفین بوعلی تهمت این سوختن را براو نهادند (۲) ولی همانطور که «بیهقی» نوشته است این‌تهمتی بود که بربوعلی‌نهادند زیراسرای امیران سامانی بطوریکه درفصل دوم‌این مقال گذشت‌دوبار آتش گرفت، یکی‌پس ازمرگ «عبدالملك» که غلامان وی‌آتش درسرای شاهی‌زدند ودیگر در عهد «نوح‌بن منصور» که درشب سوری چنانکه عادت قدیم‌بود آتش‌عظیم افروختند وپاره‌ئی‌ازآن‌آتش بجست‌وسقف سرای درگرفت و جمله سرای باردیگر ازآن‌آتش بسوخت. (۳)

بنابراین نسبت سوزاندن کتابخانه ببوعلی‌سیناتهمتی بیش نیست چه اولا بنا بشهادت تاریخ‌تمام سرای پادشاهی سامانیان در عهد «نوح‌بن‌منصور» بسوخت و کتابخانه هم که خوراکی خوبی برای آتش است در آن میان تباه شد ودرثانی بسیار بعید بنظر میرسد بوعلی‌سینا که خودش

---

۱ - تتمه صفحه ۲٤

۲- تتمه صفحه ۳۷

۳- تاریخ‌بخارا صفحه ۳۲

اهل کتاب وعلم ومعرفت بوده است ، از سر نادانی و یا خود خواهی دست بچنین عملی زشت بزند خاصه که او درشرح احوال خود آورده است که در آن کتابخانه کتبی بود که تا آنزمان او ندیده بود و بعد از آن نیز مانند آنهارا ندیده است . آتش زدن بچنین کتابخانه‌ای آنهم از جانب بوعلی سینا بسیار بعید بنظر میرسد ومسلماً دشمنان او که چشم دیدن وی را نداشتند و او را در آن مقام شامخ علم و دانش نمیتوانستند ببینند این تهمت را بروی زده‌اند.

ورود بوعلی در دستگاه سامانیان همزمان باانتشار شهرت وی در سراسر کشورهای اسلامی بود ، بوعلی را درهمان اوان که مسلماً ازسال ۳۸۷ یعنی سال فوت «نوح بن منصور» تجاوز نمیکرد لااقل در سراسر ماوراءالنهر وخراسان و گرگان میشناختند و اغلب علمای وقت باستادی وی درعلوم وفلسفه خاصه طب اذعان داشتند. بهمین جهت هنگامیکه مجبور شد بخارا ودربار سامانیان را ترك گوید بهر جاوارد شد امرای محلی مقدم اورا گرامی داشتند وبعزت واحترام وی وترضیه خاطر او همت گماشتند.

مسافرت بخوارزم

اما علت رفتن بوعلی ازبخارا بخوارزم این بود که پس از فوت «نوح بن منصور» (شعبان سال ۳۸۷)اوضاع سامانیان بهم پاشید، چه پس ازنوح پسرش «منصور» پادشاه شد . رؤسای لشکر سامانیان دراین هنگام با «ایلك خان» پادشاه ترکستان مخفیانه ساختند واورا بشرحی که در تاریخ باید دید ببخارا آوردند و«منصور» ازپیش او بگریخت ولی پس ازچندی دوباره بتشویق وتحریض «فائق الخاصه » یکی ازبزرگان دربار سامانی «ایلك خان» را ازبخارا براند وباردیگر بپایتخت اجدادی خویش واردشد ولی درصفر سال ۳۸۹ «بکتوزون» و«فائق الخاصه» که هر دو از امرای بزرك لشکر بودند او را میل کشیدند وپسرش «ابوالحرث» را بجای وی پادشاه کردند .

باز بشرحیکه درتاریخ باید دید دراین هنگام «محمود غزنوی» بر خراسان دست یافت و«بکتوزون» هم «ابوالحرث»را بفریفت وبند نهاد ومیل کشید و«عبدالملك بن نوح»را درهمان سال ۳۸۹ بسلطنت سامانیان برگزید ولی چون کار سامانیان تمام شده بود فتنه وآشوب درسراسر خاك خراسان وماوراءالنهر بالاگرفت تاآنکه «سلطان محمود غزنوی» درغره ذی قعده سال ۳۸۹ بر سراسر ملك سامانیان دست یافت و آن خاندانرا

برانداخت .

بوعلی سینا چون سخت گیری و تعصب «محمود» رامیدانست و علمی را که او با شیعیان بتهمت قرمطی بودن مینمود از نزدیك میدید پس از مرك «نوح بن منصور» و آغالیدن امور ماوراءالنهر وخراسان و آمدن «محمود» بقصد گرفتن حکومت ازدست سامانیان، صلاح خود درادر آن دید که از بخارا بیرون رود . بهترین محلی را که پس ازدربار سامانیان برای خود برگزید دربار خوارزمشاهیان بود که مردمانی سخت عالم دوست ودانش پرور بودند بنابراین مسافرت بوعلی سینا بخوارزم درفاصله بین شعبان سال ۳۸۷ (سال فوت نوح بن منصور) وغره ذی قعده سال ۳۸۹ (سال ورود محمود بماوراءالنهر) باید انجام گرفته باشد وباقرب احتمال این مسافرت دراواخر سال ۳۸۷ که ابتدای ظهور فتنه و آشوب درقلمرو سامانیان وانتشار حرکت «محمود» بماوراءالنهر بود باید صورت گرفته باشد.

امیر خوارزم در این هنگام «علی بن مأمون» بود که ازسال ۳۸۷ پس ازفوت برادرش بامارت خوارزم رسید و برای مصون ماندن ازشر محمود غزنوی خواهر اورا بزوجیت خویش درآورد . این خوارزمشاه بطوریکه درفصل دوم اینمقال گذشت (۱) مردی عالم دوست ودانش پرور بود وعده فراوانی از علمای مشهور قرن چهارم دردربار او میزیستند. ابوعلی سینا نیز بپایمردی «ابوالحسین احمد بن محمد سهیلی» وزیر دانشمند وعالم پرور او ،درحالیکه درلباس فقها و دانشمندان بود بدربار وی راه یافت وجیره وراتبه‌ای برای او درآن دربار معین کردند .

پس از «علی بن مأمون» برادرش «ابوالعباس مأمون بن خوارزمشاه» بحکومت خوارزم منصوب شد اوهم برای رهائی ازشر «محمود غزنوی» خواهر اورا که زن برادرش بود بعقد نکاح درآوردو ازاینراه بین او و سلطان محمود عقد دوستی ومؤاخات برقرار گردید ولی بعدها بشرحی که در تاریخ این خاندان باید دید خوارزمشاه باملوك خانیه که ازدشمنان محمود غزنوی بودند، قرارداد عدم تجاوز ودوستی بست وهمین عمل باعث شد که سلطان محمود ازوی برنجید ورسولی بخوارزم گسیل داشت تاخطبه وسکه بنام او کنند و پس از یك سلسله کشمکش‌ها که بین خوارزم شاه وسران سپاه او واقع شد سرانجام «ابوالعباس» ازترس هجوم سلطان محمود به

---

۱ - رجوع کنید بصفحه ۹۶ این کتاب

خوارزم خطبه‌وسکه بنام‌او کرد واین‌عمل برسر کردگان وامرای‌خوارزم گران آمد ومنجر بشورش وقیام آنان برضدخوارزمشاه‌شد. قیام کنندگان درروز چهارشنبه شوال سال ۴۰۷ بقصورسلطنتی‌حمله کردند وآنراآتش زدند وخوارزمشاه وزن اوراکه خواهر سلطان محمود بود کشتند وپسر هفده ساله‌او رابنام«ابوالحارث محمدبن‌علی بن‌مأمون» بپادشاهی بر گزیدند.

بدیهی است که «سلطان‌محمود» پس از این واقعه ساکت ننشست وبالشکریان خویش بخوارزم حمله کرد وبا آنکه خوارزمیان مردانه در مقابل او ایستادند ولی آنشهر را تصرف نمود وتمام کسانیرا کـه در قتل خوارزمشاه وخواهرش دست داشتند بکشت‌وازمیان برد. (۱)

ابوعلی سیناهنگامیکه مخالفت محمود و دربار خوارزمشاهیان‌شروع شد ازخوارزم مهاجرت کرد چه‌از ابتدای این‌مخالفت که ازطرف سلطان محمود شروع شده بود معلوم بود که تمام سختگیریها و ایراداتی را که محمود بخوارزمشاه واردمیکرد برای حمله بخوارزم وافزودن آن ولایت بسایر متصرفات‌غزنویان بود. بنابراین ابوعلی سینا که ازسلطان محمود و دستگاه اوسخت هراسناك‌بود خطر رااز نزدیك احساس کرد وبشرحی که درتاریخ احوال خودآورده است ازراه باوردونساخودرا بگرگان‌رسانید تادر دستگاه «قابوس‌بن وشمگیر» که‌مردی علم‌دوست ودانش‌پروربود روزگاری را دور ازجنجال وهیاهو بسر برد.

زمان‌حرکت شیخ‌الرئیس ازخوارزم‌باید پیش‌ازسال ۴۰۳ باشد. دراین سال‌بشرحی که بیاید«قابوس»درحبس جناشك کشته‌شدوشیخ درشرح‌احوال خود بااین‌نکته اشاره کرده است که وی‌هنگامی بگرگان رسید که قابوس رادر بند کردند و بحبس فرستادند و اندکی بعد در همان حبس کشته شد بنابراین بایدزمان حرکت شیخ از خوارزم در فاصله بین ۴۰۲ و ۴۰۳ هجری باشد.

هنگامیکه شیخ درخوارزم بود بابسیاری از علمای طراز اول قرن چهارم چون «ابوسهل‌مسیحی» و «ابوالخیرخمار» و«ابوریحان‌بیرونی» و« ابونصر عراق »برادرزاده خوارزمشاه آشناشد. این علما بهمت وزیر عالم خوارزمشاه درآن دربار فراهم آمده‌بودند ومرفه و آسوده بادامه

---

۱ — جهت اطلاع بیشتری بروقایع‌خوارزم آنروزگار رجوع کنید بتاریخ بیهقی از صفحه ۸۰۹ تا ۸۲۰

زندگانی علمی خویش مشغول بودند.

این عده از علما مسلماً از بزرگترین ومشهورترین فضلای قرن چهارم بودند وصیت علم وفضلشان تااقطار ممالك اسلامی رسیده بود. بوعلی سینا قبل از ملاقات با « ابوالخیر حسن بن بابا بن سوادبن بهنام » دریکی از مصنفات خود آورده بود که « حکیم ابوالخیر از عداد حکماء دون القلتین نیست وامیدوارم که اتفاق ملاقاتی افتد تاافادتی یااستفادتی حاصل آید » (۱) این فاضل بزرگوار بااینکه مانوی مذهب بود، مورداعزاز واحترام « سلطان-محمود غزنوی » واقع شد وپس ازفتح خوارزم درحالیکه بیش ازصد سال ازعمرش میگذشت اورا بغزنین حمل کرد ودرتوقیرو بزرگداشت او چیزی فرو گذار نکرد.

درچهارمقاله راجع بدربار خوارزمشاه واجتماع این علما درآن دربار حکایتی است که هرچند خالی ازشایبه‌ای نیست ولی نقل آن در اینجا بدون فایده نخواهد بود. عروضی سمرقندی ضمن حکایات مقاله چهارم از کتاب خود آورده است که « ابوالعباس خوارزمشاه وزیری داشت نام او ابوالحسین-احمد بن محمد السهیلی مردی حکیم طبع و کریم نفس و فاضل و خوارزمشاه همچنین حکیم طبع وفاضل دوست بود وبسبب ایشان چندین حکیم وفاضل برآن درگاه جمع شده بودند چون ابوعلی سینا وابوسهل مسیحی وابوالخیر خمار، ابوریحان بیرونی وابونصر عراق. اما ابونصر عراق برادرزاده خوارزمشاه بودو درعلم ریاضی وانواع آن ثانی بطلمیوس بودوابوالخیر خمار درطب ثالث بقراطو جالینوس بود، وابوریحان درنجوم بجای ابومعشر و احمد بن عبدالجلیل بود، وابوعلی سینا وابوسهل مسیحی خلف ارسطاطالیس بودند درعلم حکمت که شامل است همه علوم را. اینطایفه در آن خدمت از دنیاوی بی نیازی داشتند وبایکدیگر انسی درمحاورت وعیشی درمکاتبت میکردند، روزگار برنپسندید وفلك روانداشت، آن عیش برایشان منغص شد وآنروزگار بر ایشان بزیان آمد.

« از نزدیك سلطان یمین الدوله محمود معروفی رسید بانامه‌ای، مضمون نامه آنکه شنیدم که درمجلس خوارزمشاه چند کس‌اند از اهل فضل که عدیم النظیرند چون فلان وفلان، باید که ایشانرا بمجلس ما فرستی تاایشان شرف مجلس ما حاصل کنند. وما بعلوم و کفایات ایشان مستظهر شویم و

۱- تتمه صفحه ۱۷

آن منت ازخوارزمشاه داریم . ورسول وی خواجه حسین علی بن میکال بود که ازافاضل واماثل عصر واعجوبه‌ای بودازرجال زمانه ، وکار محمود در اوج دولت ، ملك او رونقی داشت ودولت او علوی وملوك زمانه او را مراعات همی کردند وشب ازو باندیشه همی خفتند .

« خوارزمشاه خواجه حسین میکال را بجای نیك فرود آورد وعلفه شگرف فرمود وپیش ازآنکه اورا بارداد حکمارا بخواند واین نامه بر ایشان عرضه کرد وگفت محمودقوی‌دست است ولشکر بسیار داردوخراسان وهندوستان ضبط کرده است وطمع درعراق بسته من نتوانم که مثال اورا امتثال ننمایم وفرمان اورا بنفاذ نپیوندم ، شما دراین چه گوئید ؟» ابو-علی وابوسهل گفتندمانرویم.اما ابونصروابوالخیر وابوریحان رغبت نمودند که اخبار صلات وهبات سلطان همی‌شنیدند . پس خوارزمشاه گفت شما دو تن‌را کـه رغبت نیست پیش ازآنکه من این‌مرد را باردهم شما سرخویش گیرید . پس خواجه اسباب ابوعلی وابوسهل بساخت ودلیلی همراه ایشان کرد وازراه گرگان روی بگرگان نهادند .

«روز دیگر خوارزمشاه‌حسین‌علی‌میکال‌رابارداد ونیکوئیهاپیوست وگفت نامه خواندم وبرمضمون نامه وفرمان پادشاه وقوف افتاد . ابوعلی وابوسهل برفته‌اند لیکن ابونصر وابوریحان وابوالخیر بسیج می کنند که پیش‌خدمت آیند وباندك روزگاربرك ایشان بساخت وباخواجه‌حسین‌میکال فرستاد ، وببلخ بخدمت سلطان یمین‌الدوله محمود آمدند وبحضرت او پیوستند . وسلطان‌را مقصود ازایشان ابوعلی بود ، وابونصر عراق،نقاش بود.بفرمود تاصورت ابوعلی بر کاغذ نگاشت ونقاشان را بخواند تابرآن مثال چهل‌صورت نگاشتندوبامناشیر باطراف فرستادند وازاصحاب‌اطراف درخواست کرد که‌مردیست بدین‌صورت واورا ابوعلی‌سینا گویندطلب کنند واورا بمن فرستند .

اماابوعلی و ابوسهل باکس ابوالحسین‌السهیلی از نزد خوارزمشاه برفتند،چنان کردند که بامدادپانزده فرسنك‌رفته بودند بامداد بسرچاهساری فرودآمدند پس‌ابوعلی‌تقویم بر گرفت وبنگریست تابچه طالع بیرون‌آمده است‌چون‌بنگریدروی باابوسهل کرد وگفت بدین‌طالع که مابیرون‌آمده‌ایم راه گم کنیم و شدت‌بسیار بینیم بوسهل گفت‌رضینا بقضاءالله من‌خود همی-دانم که ازاین سفرجان نبرم که تسییر من‌دراین دوروز بعیوق میرسد واو

قاطع است ومرا امیدی نمانده‌است و بعدازاین میان‌ما ملاقات‌نفوس خواهد بود . پس براندند ابوعلی حکایت کرد که روزچهارم بادی برخاست و گرد برانگیخت وجهان تاریك شد وایشان راه گم کردند و بادطریق رامحو کرد وچون باد بیارامید دلیل ازایشان گمراه‌تر شده بود . درآن گرمای بیابان خوارزم ازبی‌آبی وتشنگی بوسهل مسیحی بعالم بقا انتقال کرد ودلیل و ابوعلی باهزار شدت بباورد افتادند دلیل بازگشت وابوعلی بطوس‌رفت(۱)»

این حکایت، جز قسمت اجتماع علمای نامبرده در دربار خوارزمشاه بقیه‌اش سراپا مجعول است زیرا که بشهادت تاریخ « ابوالخیر خمار » و « ابوریحان بیرونی » و سایر علمای دربار مأمونیان پس‌از غلبه سلطان محمود برخوارزم بغزنین کوچ کردند وخود «ابوریحان» درتمام وقایعی که بین‌دربار خوارزم وغزنین میگذشت دست اندرکاربود بنابراین نامه‌نویسی محمود به« ابوالعباس خوارزمشاه» بمضمون گسیل‌داشتن علمای نامبرده‌در متن چهارمقاله وفرستادن آن‌نامه بردست«حسین میکال» بدربارمأمونیان سراپا ساختگی است ونیزفرار بوعلی‌سینا ومرك « ابوسهل مسیحی » در بیابان خوارزم نیز بعلت عدم‌اشاره ابوعلی باین‌مطلب‌هم بایدمجعول باشد و حق‌همانست که ابوعلـی‌سینا چندسالی پیش از حمله محمود بخوارزم بعلت تنفری که از دستگاه غزنویان داشت از خوارزم بعزم گرگان ازراه نسا و طوس،ه‌ازراه‌بیابان کوچ کردوآنچه‌دراین‌حکایت‌ازنامه‌نویسی محمود وراه بیابان گرفتن شیخ الرئیس‌ومرك ابوسهل وغیره نگاشته شده‌است خالی‌از حقیقت است .

اما « ابوسهل عیسی‌بن یحیی مسیحی گرگانی» یکی ازمشاهیراطبا وحکمای قرن‌چهارم ویکی‌ازاستادان ابوعلی‌سیناست ودرمقدمه آثارالباقیه دوازده کتاب ورساله باو نسبت‌داده‌شده که بنام«ابوریحان»نوشته است (۲) و « ابونصر منصوربن علی‌بن عراق » نیز ازریاضی‌دانهای بزرك قرن چهارم بوده‌است وخاندان اویکی‌ازخانواده‌های بسیارقدیمی خوارزم‌بشمار میرفته است «ابوریحان» دررساله‌ایکه درفهرست تألیفات خودنوشته است دوازده رساله از او نقل نموده که تمام‌را هنگامیکه در خوارزم بود بنام «ابوریحان» تألیف کرده است (۳)

---

۱ ـ چهارمقاله صفحه۷۶

۲ ـ تتمه صفحه ٦٤ وحاشیه چهارمقاله صفحه ۲۳۵

۳ـ حاشیه چهارمقاله صفحه۲٤٦

چنانکه دراحوال شیخ دیدیم او از راه نسا و باوردوطوس و شقان و سمنگان وجاجرم بگرگان رفت نویسنده اسرارالتوحید مینویسد هنگامیکه «ابوسعید ابوالخیر» بزرگترین صوفی مشهور قرن چهارم درنشابور بود ابوعلی سینا باوی ملاقات کرد وچون غرض نویسنده درآن کتاب بدلائلی که محل ذکرش نیست نسبت دادن کرامات و معجزات عجیب و غریب بجدش «ابوسعید» است باین ملاقات نیز جنبه کرامت داده است وبد نیست که عین حکایت آنکتاب در اینجا نقل شود:

«یکروز شیخ ماابوسعید درنشابورمجلس میگفت خواجه ابوعلی سینا رحمة الله علیه ازدر خانقاه شیخ درآمد وایشان هردو پیش ازآن یکدیگر را ندیده بودند اگرچه میان ایشان مکاتبت بود. چون بوعلی ازدردرآمد شیخ ماروی بوی کرد و گفت حکمت دانی آمد، خواجه بوعلی درآمد وبنشست شیخ بسر سخن شدومجلس تمام کرد وازتخت فرودآمد و درخانه شد وخواجه بوعلی باشیخ درخانه شد، ودر خانه فراز کردند وسه شبانه روز بایکدیگر بودند بخلوت وسخن میگفتند که کس ندانست وهیچکس نیز بنزدیك ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند. و جز بنماز جماعت بیرون نیامدند بعد از سه شبا روز خواجه بوعلی برفت. شاگردان ازخواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی گفت هرچه میدانم اومی بیند، ومتصوفه و مریدان شیخ چون بنزدیك شیخ درآمدند از شیخ سئوال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی گفت هرچه ما می بینیم او میداند.

«وخواجه بوعلی رادرحق شیخ ارادتی پدید آمد وپیوسته بنزدیك شیخ درآمدی و کرامات شیخ ما ظاهر میدیدی یکروز ازدرخانهٔ شیخ درآمد شیخ گفته بود که ستور زین کنید تا بزیارت «اندرزن» شویم وآن موضعیست بر کنار نشابور در کوه معروف بغار ادهم رحمة الله علیه وصومعه او آنجاست که مدتها عبادت کرده است. چون خواجه بوعلی درآمد شیخ ما گفت که ما را اندیشهٔ زیارت اندرزن میباشد خواجه بوعلی گفت که ما بخدمت بیائیم هردو برفتند وجمع بسیاراز متصوفه ومریدان شیخ وشاگردان بوعلی باایشان برفتند. ودرراه که میرفتند نیئی برراه افتاده بود شیخ فرمود تابرگرفتند چون بنزدیك صومعه رسید شیخ ازاسب فرود آمد وآن نی را بگرفت بموضعی رسیدند که سنك خاره بودشیخ آن نی را دردست گرفت وبر

آن‌سنك خاره‌زد تابدانجا که دست شیخ بود آن‌نی بدان‌سنك فروشد.چون خواجه بوعلی آن بدید درپای شیخ افتاد و بوسه برپای شیخ داد و کسی ندانست که دراندرون خواجه بوعلی چه بود که شیخ‌ما آن کرامت بوی نمود اماخواجه بوعلی‌مرید شیخ‌ماچنان گشت که کم‌روزی بودی که بنزدیك شیخ مانیامدی وبعداز آن هر کتابی که درعلم حکمت ساخت چون اشارات وغیر آن فصلی‌مشبع دراثبات کرامات اولیا وشرف حالات ایشان ایراد کرد ، و دراین معنی ودرفراست ایشان و کیفیت سلوك‌جادهٔ طریقت وحقیقت‌تصانیف مفردساخت چنانکه مشهوراست (۱)»

این‌حکایت نیز باید تراویده ذوق صوفیانه « محمدبن منور » نبیره « شیخ ابوسعید ابوالخیر » صاحب کتاب اسرارالتوحید باشد که همه‌قصد او ازساختن آن کتاب بزرك کردن جدخود بوده‌است . زیرا بشرحی که‌مجال آن دراینجا نیست « ابوسعید ابوالخیر » درعهد « سوری‌بن معتز » عمید « سلطان مسعود غزنوی » در خراسان از میهنه بنشابور شدودر خانقاه « عدنی کوبان » مسکن گزید ودرآن تاریخ بقول صاحب کتاب «خواجه‌ـ بوعلی » دراصفهان درخدمت « علاء الدوله »میزیست وسالهای آخرعمر خودرا طی‌میکرد بنابراین ملاقات این‌دونفر بایکدیگر درنشابور محال بنظر میرسد . نحوه برداشت حکایت نیز برمجعول‌بودن آن گواه است چه نویسنده بنا بعادت خود سعی کرده است مانند صدها عالم ودانشمند دیگر خراسان که در حکایات دیگر اسرارالتوحید آنها را مرید « ابوسعید » نشان داده است « بوعلی سینا » رانیز دراین حکایت مرید پابرجای شیخ نشان‌دهد .

امارتباط « بوعلی» با«شیخ ابوسعید» بعید بنظر نمیرسد چه‌هردو این‌بزرگان درعهدخود درسراسر خراسان وماوراء النهر شهرت بسزائی داشته‌اند ودرآثارشیخ‌الرئیس‌نیز کم‌وبیش اثری‌ازتصوف دیده میشودخاصه اینکه مترجمین احوال‌این مردبزرك سئوال و جوابهائی باوو «ابوسعیدـ ابوالخیر » نسبت داده‌اند که درصورت صحت آنها ارتباط این دومرد را ثابت میکند ازجمله مؤلفین نامه‌دانشوران درضمن شرح احوال شیخ‌نامه‌ای از« بوسعید» نقل کرده‌اند که درآن ازبوعلی خواستار شده‌است که آنچه ازاین عالم‌دریافته است وازدقائق معانی که براو تافته‌است ویراآگاه‌سازد.

۱- اسرارالتوحید صفحه ۱۵۹

این نامه سخت صوفیانه است وعبارات ومضامینش نیز بکلمات صوفیان بسیار شبیه است. (۱)

«شیخ الرئیس» در جواب «بوسعید» نامه‌ای مفصل نوشته است ودر آن ازملکوت وجبروت وناسوت ولاهوت وبیوفائی دنیا وحلول اجل موعود وامثال آن سخن رانده‌است وچون باصل مقصود که جواب سؤال «بوسعید» باشد رسیده با یکدنیا فروتنی اظهار داشته‌است «آنصدیق یگانه وعارف فرزانه ازمن خواهشمند شده که محض دلالت ورهنمائی شرذمه‌ای ازنصایح وشمه‌ای ازمواعظ برای آن صدیق بنویسم این تمنا بدان ماند که بصیری ازنابینا استرشاد کند وسمیعی ازناشنوائی غیرخبیر استخبار نماید. موعظه حسنه ومثل صالحی که خود سرمایه نجات آنصدیق باشد وطریقه‌ای که موجب ارشاد آنعالم فرزانه گردداز برای مثل من چگونه ممکن است» (۲) ولی باهمه این احوال دراین نامه بوعلی راه جوابرا در «اقامه صلوة و امساك صیام واحتراز ازعوایق بحث وجدال واحوال قبحیه ومطاوعت امور دنیا وقصور دراوضاع شرعیه» (۳) وامثال آن دانسته است.

جواب بوعلی که سخت صوفیانه وپارساگونه داده شده‌است خواننده را بشك وتردید میاندازد که شاید نامه «بوسعید» وجواب آن هردومجعول باشد خاصه که سیاق عبارت نامه را با سبك نوشته‌های بوعلی تفاوت بسیار است وبین نوع مطالبی که دراین نامه بآنها بدون هیچگونه دلیل ومنطقی اشاره شده‌است با مطالبی که شیخ در کتب ورسالات خود حتی کتب عرفانی خویش آورده‌است اختلاف فراوان دیده میشود.

بهرصورت خواه این نامه از شیخ باشد و خواه نباشد بدلیل مقدمه منطق المشرقیین ونمط عاشر اشارات وسایر کتب عارفانه او شیخ دراواخر عمر بشرحی که خواهد آمد مسلماً ازفلسفه مشاء عدول کرد وبفلسفه اشراق که یکی ازپایه‌ها و اصول تصوف و عرفان اسلامیست گرائید. البته این تغییر عقیدت برای شخصی چون بوعلی بدون غور وبررسی واستقصاء در مواضیع حکمت اشراق ومعاشرت وصحبت باخانقاهیان ویاباصطلاح خودشان اولیاءالله صورت پذیر نیست وچون بزرگترین پوست نشین خانقاه صوفیان

۱- نامه‌دانشوران جلداول صفحه ۷۲

۲- نامه دانشوران جلد اول صفحه ۸۵

۳- « « « ۷۶

قرن چهارم «ابوسعید ابوالخیر» است بظن قوی احتمال میرود که اگر بوعلی در صدد مصاحبت با اهل دلی بر خاسته باشد باید از مصاحبت این شخص برخوردار شده باشد.

مسافرت بگرگان

شیخ در شرح احوال خود آورده است که «از خراسان بقصد ملاقات شمس المعالی امیر قابوس بن وشمگیر بگرگان شدم در همین موقع لشکریان وی بر او شوریدند و در قلعه‌ای اورا حبس نمودند واندکی بعد در حبس در گذشت و من ناچار ازاقامت در گرگان منصرف شدم.» الخ

«امیر شمس المعالی قابوس بن وشمگیر» فاضل ترین ودانش پرورترین امیران آل زیار بود. ازسال ۳۶۶ تا سال ۴۰۶ در گرگان وطبرستان وقومس ودامغان ومضافات آن حکمرانی داشت شرح احوال این امیر ومناسبات او «بافخر الدوله» ومنازعاتش با «مؤیدالدوله» و«عضدالدوله دیلمی» ازشیرین ترین وقایع تاریخی قرن چهارم است که متاسفانه شرح آن ازموضوع این کتاب خارج است.

این امیر بشرحی که در تاریخ باید دید پس ازمرك فخرالدوله دیلمی که از بابت رفاقت باوقابوس جوانمردانه مدت ۱۸ سال ازتخت وتاج خود دورماند درسال ۳۸۰ بسعی وحمایت «اسپهبد شهریار طبرستان» بر گرگان وگیلان وقسمتی از طبرستان دست یافت.

قابوس مردی تندمزاج بود وبهمین جهت باعیان دولت خود بسختی رفتار میکرد واغلب آنهارا بحبس میانداخت یامیکشت وبااینکه چندین بار اورا ازاعمالی که مینمود سرزنش کرده بودند معذالك ازرویه خود عدول نمی‌نمود تااینکه درسال ۴۰۳ اطرافیانش با مساعدت پسرش منوچهر براو شوریدند واورا ازامارت معزول کردند وشبانه سراپرده اورا که درظاهر گرگان زده بود فرا گرفتند وبقلعه حناشك محبوسش کردند وچندی بعد در همان قلعه بقتلش رسانیدند. (۱)

قابوس مردی ادیب وفاضل بود و بدو زبان فارسی وعربی شعر میگفت وعوفی رسائل تازی وقصائد عربی باو نسبت میدهد که ساخته و پرداخته خوداو بوده است ونیز اشعاری بتازی وفارسی از او نقل کرده است. (۲) دربار او مرکز بسیاری ازشعرا وعلما وفضلا ودانشمندان بوده

۱ـ تذکر دولتشاه سمرقندی صفحه ۴۸

۲ـ لباب الالباب عوفی جلد اول صفحه ۲۹

است و بسیاری از شاعران چون «قمری گرگانی» و «خسروی سرخسی» اورا مدائح بیشمار گفته اند. ابوریحان بیرونی نیز دو کرت یکی در ۳٦٦ تا ۳۷۱ و دیگر ازسال ۳۸۸ تا ٤۰۳ دردربار او میزیست و کتاب آثارالباقیه خودرا که از کتب مشهور اوست بنام وی کرده است. ابوعلی سینا همچون صیت دانش دوستی این امیررا شنیده بود هنگام خارج شدن ازخوارزم قصد گرگان نمود تامگر دردربار او روزگاری را مرفه‌وآسوده ازشر کسان محمود غزنوی بگذراند ولی هنگامی بگرگان رسید که سراسر آن دیار را آشوب فراگرفته بود وقابوس هم معزول ومحبوس گشته بود.

عروضی سمرقندی باز دراین مورد حکایتی ساخته است که «ابوعلی بطوس رفت وبنشابور رسید خلقی را دید که ابوعلی را میطلبند متفکر بگوشه‌ای فرود آمد وروزی چند آنجا ببودوازآنجا روی بگرگان نهاد قابوس پادشاه گرگان بود ومردی بزرك وفاضل دوست وحکیم طبع بود ابوعلی دانست که اورا آنجا آفتی نرسد چون بگرگان رسید بکاروانسرای فرود آمد مگر درهمسایگی او یکی بیمارشد، معالجت کرد به‌شد، بیماری دیگررا معالجت کرد به‌شد، بامداد قاروره‌آوردن گرفتند وابوعلی همی‌نگریست ودخلش پدید آمد وروز بروز میافزود.

«روزگاری چنین میگذاشت مگریکی ازاقرباء قابوس وشمگیر را که پادشاه گرگان بود عارضه‌ای پدید آمد واطبا بمعالجت او برخاستند وجهد کردند وجدی تمام نمودند علت بشفا نپیوست وقابوس را عظیم در آن دلبستگی بود تایکی ازخدم‌قابوس‌را گفت که درفلان تیم جوانی آمده است عظیم طبیب وبغایت مبارك است وچند کس بردست او شفا یافت. قابوس فرمود که اورا طلب کنید وبسر بیمار برید تامعالجت کند که دست‌از دست مبارك‌تر بود.

«پس ابوعلی را طلب کردند وبسر بیمار بردند جوانی دید بغایت خوبروی و متناسب اعضا، خط اثر کرده، و زار افتاده، پس بنشست ونبض او بگرفت‌وتفسره بخواست وبدید پس گفت‌مرا مردی‌میباید که غرفات و محلات گرگان را همه شناسد، بیاوردند و گفتند اینك، ابوعلی دست برنبض بیمار نهادو گفت بر گوی‌ومحلتهای گرگان را نام بر، آنکس آغاز کرد ونام محلتها گفتن گرفت تارسید بمحلتی که نبض بیمار درآنحالت حرکتی غریب کرد. پس ابوعلی گفت ازاین‌محلتها کویها برده

آنکس برداد ، تارسید بنام کوئی که آن حرکت غریب معاودت کرد . پس ابوعلی گفت کس میباید که در این کوی همه سرایها بداند ، بیاوردند ، وسرایهارا بردادن گرفت تارسید بدان سرائی که این حرکت باز آمد . ابوعلی گفت که اکنون کسی میباید که نامهای اهل سرای بتمام داندو بر دهد ، بیاوردند ، بردادن گرفت تاآمد بنامی که همان حرکت حادث شد . آنگه ابوعلی گفت تمام شد وروی بمعتمدان قابوس کرد . و گفت اینجوان درفلان محلت ودرفلان کوی ودرفلان سرای بردختری فلان وفلان نام عاشق است وداروی او وصال آن دختر است ومعالجت او دیدار او باشد . پس بیمار گوش داشته بود وهرچه خواجه ابوعلی میگفت میشنید ازشرم سردر جامه خواب کشید چون استطلاع کردند همچنان بود کـه خواجه ابوعلـی گفته بود .

« پس اینحال را پیش قابوس رفع کردند قابوس را عظیم عجب آمد و گفت اورا بمن آرید .خواجه ابوعلی را پیش قابوس بردند وقابوس صورت ابوعلی داشت که سلطان یمین الدوله فرستاده بود چون پیش قابوس آمد گفت انت ابوعلی گفت نعم یاایها الملك المعظم قابوس از تخت فرود آمد و چندگام ابوعلی را استقبال کرد وبر کنارش گرفت و با او بر یکی نهالی پیش تخت بنشست وبزرگیها پیوست ونیکو پـرسید و گفت اجل افضل و فیلسوف اکمل کیفیت این معالجه البته باز گوید .

« ابوعلی گفت چون نبض وتفسره بدیدم مرا یقین گشت که علت عشق است واز کتمان سر بدینجا رسیده است اگر ازوی سئوال کنم راست نگوید.پس دست برنبض اونهادم ، نام محلات بگفتند چون بمحلت معشوق رسید عشق اورا بجنبانید ، حرکت بدل شد دانستم که درآن محلت است بگفتم تا نام کویها بگفتند چون نام کوی معشوق خویش شنید همان معنی حادث شد نام کوی نیز بدانستم بفرمودم تاسرایهارا نام بردند چون بنام سرای معشوق رسید همان حالت ظاهر شد ، سرای نیز بدانستم بگفتم تانام همه اهل سرای بردند چون نام معشوق بشنید بغایت متغیر شد معشوق را نیز بدانستم . پس بدو گفتم واو منکر نتوانست شدن مقر آمد .

« قابوس ازاین معالجت شگفتی بسیار نمود و متعجب بماند والحق جای تعجب بودپس گفت یااجل افضل اکمل عاشق و معشوق هردوخواهر

زادگان منند وخاله زادگان یکدیگر اختیاری بکن تا عقد ایشان بکنیم . پس خواجه ابوعلی اختیاری پسندیده بکرد و آن عقد بکردند و عاشق و معشوق را بهم پیوستند و آن جوان پادشاه زاده خوب صورت ازچنان رنجی که بمرك نزدیك بود برست بعد از آن قابوس خواجه ابو علی را هرچه نیکوتر بداشت» (۱)

این حکایت دلاویز همانست که مولانا جلال الدین بلخی اولین حکایت مثنوی خودرا تحت عنوان «حکایت عاشق شدن پادشاه بر کنیزك وخریدن اورا» با آن شروع کرده است منتها در آن حکایت عاشق جوانی زرگراست ومعشوق در کوی غاتفر سمرقند وطبیب معالج هم جای بوعلی مردی کاملی پرمایه‌ای ،آفتابی درمیان سایه‌ای ولی باهمه این احوال انتساب این حکایت بقابوس مسلماً ساختگی است زیرا که بتصریح خود ابن سینا او هیچگاه قابوس را ملاقات نکرد وهنگامی بگرگان رسید که قابوس را بحبس حناشك دچار کردند .

اماموضوع این حکایت وانتساب آن ببوعلی سینا حقیقت دارد چه شیخ در فن اول از کتاب سوم قانون ذیل لغت العشق آورده است که «عشق مرضی است سوداوی شبیه بمالیخولیا که انسان آنرا بعلت مسلط کردن فکر خود ببعضی ازصور (تلقین بنفس) بنفس خویش جلب کند و شهوت نفسانی نیز بآن مدد رساند وعلامت آن گودی وخشکیدن وبی آبی چشم و حرکت دائمی پلك است و حالت عمومی چشم در این هنگام بچشم کسی میماند که خبرجالبی یاموضوع خوشی‌را شنیده باشد . دم مریض در این هنگام زیاد و کثیر الانقطاع است وبهمین جهت آه زیاد میکشد وحالت او باندك فرحی یااندوهی دگرگونه میشود خاصه درهنگام شنودن شعری ازنوع غزل و بخصوص که مضمون آن غزل در باره هجر وفراق باشد . اعضای او فرو ریخته ولاغر میشود جزچشمش که با وجود آنکه بگودی میافتد پلکهایش بعلت بیدارخوابی و کثرت گریه درشت تروکلفت ترمیشود . هیکل او انتظامی ندارد ونبض او هم بدون نظم است و مانند نبض مردمان اندوهگین تغییر پذیراست . نبض وی بخصوص درهنگام ذکرنام معشوق ویادیدن ناپهنگام او بغتة تغییر میپذیرد وازاینراه ممکن است که طبیب پی برد که معشوق او کیست واین شناسائی معشوق یکی ازراههای علاج اوست .

---

۱ ـ چهارمقاله صفحه ۷۸

«راه این شناسائی آنست که طبیب نبض مریض را در دست گیرد و اسامی چندی را مکرر پیش او اسم ببرد هر گاه درحرکت نبض او اختلاف شدیدی دید آن اسامی را بحدی تکرار کند تا بنام واقعی معشوق برسد و همچنین نام کویها وسرایها وپیشه‌ها وهنرها وشهرهارا نیز ببرد تا آنها هم معلوم شود وهریك از آنها را با نام معشوقه اضافه کندودست بر نبض مریض داشته باشد تا آنکه تغییر آن را درهنگام ذکراین اسامی حس نماید تا آنجا که مشخصات معشوق ازاسم وحلیه وپیشه وغیره براو معلوم شود. وما اینطریقه‌را تجربه کردیم و آنچه آشنائی بآن در این مورد لازم بود استخراج نمودیم وازاینراه بمعالجه مریض وبازگشت صحت او برداختیم(۱)

این عبارت قانون وتجربتی که بوعلی سینا کرده‌است دلیل است بر اینکه موضوع حکایت چهارمقاله صحت داشته‌است منتها این تجربه مسلماً درباره خواهرزاده قابوس‌بن وشمگیر امیر گرگان وتوابع آن نشده‌است وازآنجا که بوعلی‌هم اشاره‌ای بمحل این تجربه و کیفیت آن ننموده است مشکل میتوان آنرا بکسی نسبت داد.

شیخ پس‌ازآنکه مدتی بملت کسالت در گرگان اقامت کرد عزم‌ری نمود وری وجبال دراین‌هنگام در دست «سیده ملك خاتون» و پسرش «ابوطالب رستم‌مجدالدوله» بودآنها نیز شیخ را که درآن موقع صیت شهرتش باقاصی بلاداسلام رسیده بود باآغوش باز پذیرفتند وچون شیخ مرض مالیخولیای مجدالدوله را نیز معالجت نمود بسیار مورد اعزاز و احترام این خاندان واقع‌شد (۲) در این شهر کتاب (مبدء ومعاد) خویش را بنوشت وبمجدالدوله اهدا نمود (۳)

«مجدالدوله» بسن بلوغ نرسیده بود که پدرش «فخرالدوله» فوت شد وناگزیر«سیده ملك خاتون» تارسیدن پسرش بسن‌رشد امورمملکت را اداره میکرد درسال ۳۹۰ که مجدالدوله بالغ شد بامادرخود نساخت وبا او بنای مخالفت راگذاشت وبشرحی که درتاریخ بایدديد بین‌این مادر وپسریکسلسله مناقشات ومنازعاتی‌روی داد که‌سرانجام بتحکیم امارت و

---

۱ - قانون کتاب‌سوم : الفن‌الاول‌من کتاب‌الثالث‌صفحه ۳۷

۲ - حبیب‌السیرجلددوم صفحه ۱۶۱وتتمه‌صفحه ۴۰

۳ - تتمه صفحه ۴۰

حکومت «سیده» منتهی شد بعضی از مورخین از جمله صاحب تاریخ روضة الصفا «ابوعلی سینا» را متهم ببرافروختن آتش این جنگها نموده‌اند چه بزعم آنها بوعلی در آن هنگام پس از معالجه کردن مالیخولیای مجدالدوله بوزارت وی منصوب شد ودرهنگام وزارت خویش مجدالدوله را که مردی ضعیف النفس بود برای بدست آوردن حکومت پدری خویش برضد مادرخود بشورانید. (۱)

انتساب این موضوع بشیخ الرئیس مجعول وساختگی است چه شیخ مسلماً پس از سال ۴۰۳ بگرگان ورود کرد وپس از آغالیدن اوضاع آن سامان مدتی هم بعلت رنجوری درآنشهر در همسایگی ابومحمد شیرازی ماند ودرفاصله سال های ۴۰۵ تا ۴۱۲ نیزدو کرت بوزارت شمس الدوله دیلمی رسید بنا بر این توقف شیخ درری بسیار محدود بوده است وبعید بنظر میرسد که در اینمدت ناچیز بوعلی بوزارت رسیده باشد خاصه که «ابوعبیدجوزجانی» شاگرد باوفای شیخ که از گرگان شب و روز با او بود باین مطلب اشاره ننموده است .

مجدالدوله بطوریکه گذشت مردی ضعیف النفس بود واغلب اوقات خودرا در کتابخانه سلطنتی مصروف بقرائت کتب مینمود و هیچگاه بکارهای دولتی نمیرسید تامادرش زنده بود کل امورمملکت را اواداره میکرد وچون زنی داهی و دوراندیش بود از اداره حدود حکومت خود بخوبی برمیآمد . ولی پس ازفوت اوهرج ومرج غریبی دراوضاع هویدا شد تاآنجا که سپاهیان وی چندین بار شوریدند . مجدالدوله ناگزیر نامه‌ای بسلطان محمودغزنوی نوشت تادررفع مزاحمت سپاهیان باومساعدت نماید این نامه هنگامی بمحمودرسید که باسپاهی عظیم ازراه مازندران برای تسخیر ری حرکت نموده بود ودر نزدیکی این شهر کهن سال بکسان خود امر کرد که «مجدالدوله» را زنده دستگیر کنند .

مجدالدوله هم بخیال اینکه محمود واقعاً بمساعدت او آمده است با عده‌ای مختصراز شهرخارج شد وبسپاهیان سلطان غزنوی پیوست وحاجب سلطان محمود که رئیس کل قوای اودراین مسافرت بوداز این پیشامد استفاده کرد ومجدالدوله وپسرش ابودلف رادستگیر نمود . اهالی شهرهم که از این قضیه آگاه شدند بدون هیچ زدوخوردی یکمیلیون دینارطلا و درحدود پانصدهزار دینار جواهر واشیاء قیمتی و ششهزار طاقه جامه ابریشمی و

۱ - روضة الصفا جلدچهارم صفحه ۵۱

مقدار فراوانی آلات واشیاء طلاو نقره برسم پیشکش نزدسلطان فرستادند وشهررا تسلیم کردند .

دراین هنگام اسماعیلیان در شهرساکت ننشستند وبرضد محمود قیام کردند محمود هم که بقول خودش باسم قرمطی کشی « درجهان انگشت در کرده بود » عده کثیری ازآنان رابردار کرد وجمعی ازمعتزله رانیز که در آن شهر ساکن بودند بخراسان کوچانیدو نامه ای به « القادر بالله » خلیفه عباسی نوشت مشحون برتفاخر بفتح ری و قلع وقمع باطنیان و کوچاندن معتزله و بندنهادن برمجدالدوله ودرآن نامه قید کرد که درسرای مجدالدوله « پنجاه زن آزاد یافتم ازآن جمله سی و کسری مادروفرزند بوده اند ازوی سئوال کردم بکدام مذهب نگاهمیداشتی در جواب گفت که عادت اسلاف ما چنین بوده است (۱) »

محمود درری فجایع بسیاری نمود عده بیشماری ازاهالی را بعنوان قرمطی و باطنی بکشت خاندان مجدالدوله رابرانداخت و کتابخانه قیمتی آنان را که شامل چندین صدهزار جلد کتاب بود بعنوان کتب ضاله بسوزانید فرخی شاعردرباری ودرتهنیت این فتح قصیده ای سروده است که برای اطلاع بر کیفیت مظالم محموددرری بد نیست که چند بیت ازآنرا دراینجا بیاوریم .

ای ملک گیتی گیتی تر است — حکم تو برهرچه تو گوئی رواست
هر که ترا عصیان آرد پدید — کافر گردد اگر از اولیاست

تا آنجا که گوید:

ملک ری از قرمطیان بستدی — میل تو اکنون بمنا و صفاست
آنچه بری کردی هرگز که کرد — یا بتمنا که توانست خواست
لاف زنانی را کردی بدست — کایشان گفتند جهان آن ماست

. . . .

حاجب تو چون بدرری رسید — هیچکس ازجای نیارست خاست
همچو زنانشان بگرفتی همه — اشتلم ایشان اکنون کجاست
آنکه سقط گفت همه برملا — اکنون ازخون جگر برملاست
دار فروبردی باری دویست — گفتی کاین درخورخوی شماست
هر که ازایشان بهوی کار کرد — برسرچوبی خشک اندر هواست
بسکه ببینند و بگویند کاین — دار فلان مهتر و بهمان کیاست

---

۱ - روضةالصفا جلدچهارم صفحه ۳۵

اینرا خـانه بفلان معدنست   وانرا اقطاع فلان روستاست

. . . .

خـانهٔ بیدینـان گیری هـمه   راست خوی تو چو خوی انبیاست

تا آخر قصیده

شهر ری چون پایتخت آل بویه بود در قرن چهارم ملجاء و پناهگاه شیعه خاصه اسماعیلیه نیز بشمار میرفت وعده فراوانی از علمای طراز اول شیعه وداعیان عالم وفاضل اسماعیلی در این شهر میزیستند که اغلبشان بعلت خیانت مجدالدوله در این هنگام غافل گیر شدند و بامر محمود قرمطی کش بسر دار رفتند.

مسافرت بهمدان

شیخ الرئیس از ری بعلت فتن وحوادثی که در آن بظهور میرسید بهمدان رفت وحکومت آن حدود وقرمیسین تا حدود عراق در آن هنگام با «شمس الدوله ابوطاهر بن فخر الدوله» برادر مجدالدوله بود و بشرحی که گذشت ابوعلی سینا بعلت معالجه کردن قولنج این امیر دو بار در دستگاه او بوزارت رسید.

لشکریان دیالمه بعللی که در فصل دوم این مقال بیان شد غالباً بر امیران خویش میشوریدند وامیران هم برای خلاصی از دست آنان همه تقصیرها را بگردن وزرای خویش مینهادند ودر این هنگام غالباً وزرا معزول میشدند ووزیر دیگری جای آنانرا میگرفت وچه بسا که جان خود را نیز درسر این وزارت میگذاشتند. لشکریان شمس الدوله نیز بنا بعادت ورسم معمول در هنگام وزارت شیخ بر او شوریدند تا آنکه شیخ ازوزارت معزول ومتواری شد ولی پس از اندکی بار دیگر بعلت عود قولنج شمس الدوله بوزارت رسید وتا او زنده بود در این شغل باقی ماند.

پس از شمس الدوله درسال ٤١٢ پسرش «بهاءالدوله ابوالحسن» امیر همدان وقرمیسین ومضافات شد واو تا سال ٤١٤ که از امیر «علاء-الدوله» صاحب اصفهان شکست خورد بر امارت این قسمت از جبال باقی بود ودر این سال حکومت بویهیان در همدان ومضافات آن برچیده شد.

بطوریکه در شرح احوال شیخ بقلم ابوعبید جوزجانی دیدیم شیخ درعهد این امیر بحبس افتاد ودرحبس قصیده‌ای ساخت ورساله (حی بن یقظان) و(کتاب الهدایه) و(کتاب القولنج) را نیز بنوشت تا آنکه از حبس نجات یافت ومخفیانه با شاگردش جوزجانی وبرادرش «محمود» باصفهان شتافت وبعلاءالدوله والی اصفهان پیوست.

مسافرت باصفهان در اصفهان چنانکه گذشت از این حکیم عالیقدر که صیت شهرتش باقاصی بلاد اسلامی رسیده بود استقبال شایانی نمودند وعلاءالدوله که خود مردی دانش دوست ودربارش مرکز علما و فضلای عالیقدر بوددرتجلیل وبزرگداشت شیخ سخت بکوشید وبرای او راتبه ومقرری کافی معین کرد. بوعلی نیز تا هنگام فوتش درخدمت او بود و کتاب (دانش نامه علائی) را بنام این امیر دراصفهان بنوشت ودر مقدمه آن کتاب از این امیر بنیکی نامبرد چنانکه آورده است :

«فرمان بزرك ازخداوند ماملك عادل موید منصور عضدالدین علاء - الدوله وفخر الملة وتاج الامه ابوجعفر محمد بن دشمنزیار مولی امیرالمؤمنین که زندگانیش دراز باد وبخت پیروز وپادشاهیش برافزون، آمد بمن بنده وخادم درگاه وی که یافته‌ام اندرخدمت وی همه کامهای خویشتن ازایمنی و بزرگی وشکوه و کفایت وپرداختن بعلم ونزدیك داشتن که باید مرخادمان این مجلس بزرك را کتابی تصنیف کنم بپارسی دری که اندر وی اصلها و نکتهای پنج علم ازعلمهای حکمت پیشینگان گردآورم بغایت مختصر»

این کتاب که حاوی پنج علم منطق و طبیعیات و هیئت و موسیقی و ماوراء الطبیعه است تمام بفارسی نوشته شده‌است وشیخ سعی کرده‌است که اغلب اصطلاحات علمی وفلسفی ومنطقی را بفارسی برگرداند وازاین لحاظ حق بزرگی را درزبان وادبیات فارسی ادا کرده است. این کتاب یکبار در هندوستان ویکبارهم درتهران بسعی واهتمام «آقای سید احمد خراسانی» بطبع رسیده‌است .

هنگامی که بوعلی سینا دردستگاه این امیر درمنتهای عزت واحترام میزیست درجمادی‌الاول سال ۴۲۰ «سلطان محمود» بری حمله کرد و آنرا فتح نمود ولی بعلت شدت مرض که سالیان دراز بآن مبتلا بود وبدی آب وهوای ری در آنجا نماند وحکومت ری وجبال و اصفهان تا بغداد را بپسر خود «مسعود» سپرد و بغزنین باز گشت مسعود نیز پس ازبازگشت پدر قصد داشت که پس‌ازفتح اصفهان وفارس ازراه همدان خودرا ببغداد برساند بهمین جهت یکی‌از بزرگان دربارخودرا بنام «ابوسهل بن‌حمدون» مأمور فتح اصفهان نمود واو تقریباً بدون خون ریزی آن شهر را تصرف کرد. درهمین‌هنگام درروز پنجشنبه بیست‌وسوم ربیع الاول سال ۴۲۱ سلطان

محمود درغزنین فوت کرد (۱) وبمحض انتشارخبرفوتش مسعود بنرحیکه درتاریخ بایدید ازفتح بغدادمنصرف شد وبرای سرکوبی برادرش محمد وگرفتن امارت از او عازم غزنین شد ولی پیش از حرکتش بغزنین چون میدانست که مردمان اصفهان بعلاء الدوله علاقه دارند وبعلاوه خود علاء ـ الدوله نیزمردی مقتدر وصاحب نفوذاست اورا درامارت اصفهان بابوسهل ـ حمدون شریك کرد وخواهر اورا نیز بزنی گرفت بعضی ازمحققین نوشته‌اند ابوعلی سینا در این شرکت وازدواج دخالت تام داشته‌است (۲).

علاء الدوله پس‌ازرفتن مسعود بغزنین از غیبت او استفاده کرد ودر صدد برآمد که «بوسهل» را ازاصفهان بیرون کند چون این خبر بمسعود رسید نامه‌ای تهدیدآمیز بعلاء الدوله نوشت و در آن نامه متذکر شد که «خواهرت را برندان لشکر تسلیم کنم تافضیحت شود شیخ ابوعلی درجواب نوشت که این خاتون بمنزله منکوحه تست واگرطلاقش دهی مطلقه توباشد وغیرت برشوهران باشد نه بربرادران سلطان عظیم متأثر گشت وخواهر علاء الدوله را عزیزاً مکرماً بازپیش برادرفرستاد» (۳).

ولی بوسهل حمدونی بامرسلطان مسعود درسال ٤۲۲ بالشکر کرد باصفهان حمله برد وبتاراج شهر پرداخت (٤) «بخانه شیخ هجوم کردند و امتعه و کتبش‌را غارت نمودند واما کتاب حکمت قدسیه (مشرقیه) در کتب خانه سلطان مسعودبن محمود در غزنین بود تا لشکر غز درسنه ست و اربعین وخمسمائه (٥٤٦) باشارت ملك حسین‌غوری بسوختند» (٥) بسیاری ازیادداشتها و کتب ورسالات واموال شیخ دراین غارت ازبین رفت وخود شیخ باعلاء الدوله ازاصفهان فرارنمود.

شیخ بقیه عمرخودرا دردستگاه علاء الدوله میزیست تا آنکه بعلت قولنج وافراط درلهو ولعب ونپرداختن بصحت مزاج وخوردن دوای‌عوضی درروز جمعه اول رمضان سنه ثمان وعشرین واربعمائه (٤۲۸) در همدان درگذشت ودراین‌روزخطبه بنام سلطان طغرلبك محمد بن میکائیل بن سلجوق

۱ - زین‌الاخبار ۷۳
۲ - تتمه صفحه ٤٥
۳ - تتمه صفحه ٤٥
٤ - حبیب‌السیر جلددوم صفحه ٦۱۲
٥ - تتمه صفحه ٤٥

کردند وازذکر سلطان مسعود بن محمود اعراض نمودند وعمر شیخ ابوعلی پنجاه وهشت سال شمسی و کسری بود» (۱)

در تاریخ فوت او بین محققین اختلاف است بعضی وفات اورا در شعبان سال ٤۲۸ دراصفهان میدانند(۲) ویاقوت حموی نیز تاریخ فوت اورا در ششم شعبان آن سال تصور کرده است (۳) ولی دیگران تاریخ فوت او را همان جمعه اول رمضان ثبت کرده اند.

ابن خلکان از« شیخ کمال الدین بن یونس » روایت کرده است که علاء الدوله دراواخر عمر شیخ براو خشم گرفت واورا بحبس انداخت و کندو زنجیرش کرد تا در آن حبس جان سپرد واین دو بیت را در آن هنگام برای او ساختند:

رایت ابن سینا یعادی الرجال | و بالحبس مات اخس الممات
فلم یشف مـا ناله الشفاء | ولم ینج من موته بالنجات(٤)

ولی ابن اصیبعه آورده است که چون بوعلی ازقولنج فوت شد بعضی ازاهل زمانه این ابیات را ساختند وغرضشان ازحبس در این ابیات حبس بطن است ازقولنج وازشفا ونجات دو کتاب مشهور اوست (۵)

قبراو امروز درهمدان است ودولت درصدد است که آنرا عمارت کند وگویند برسنك قبرش این دو بیت که تاریخ تولد ووفات وسنین عمرش از آن مشهود میشود نقر شده است:

حجة الحق ابو علـی سینا | در شجع آمد از عدم بوجود
در شصا کرد کسب کل علوم | در تکز کفت این جهان بدرود

یعنی در (شجع) سال ۳۷۳ متولد شد و در (شصا) سال ۳۹۱ از طالب علمی رهید ودر ٤۲۷ فوت شد ولی بطوریکه گذشت مسلماً سال تولد او ۳۷۳ نبوده است ودرسال ٤۲۷ نیز فوت نشده است.

اخلاق ابن سینا

شیخ الرئیس مردی مسلمان بود و بعلت محیط خانواد گیش بمبانی تشیع اعتقادی عظیم داشت ولی بطوریکه ازشرح حالش استفاده میشود بفروع دین چندان پابند نبود و بعلت آزادی نسبی که اینگونه مردمان درقرن چهارم

---

۱ ـ تتمه صفحه ٤٦

۲ ـ ابن اثیر جلد نهم صفحه ۱۷۰

۳ ـ معجم البلدان ذیل کلمه بخارا

٤ ـ ابن خلکان جلد اول صفحه ۱٦۹

۵ ـ تاریخ الاطبا جلداول صفحه ۱۲٦

داشتند بسیاری ازموازین مذهب‌را بجا نمی‌آورد . علناً شراب میخورد وچه بسا که درهنگام مطالعه نیز بشرابخواری‌مشغول میشدوچنانکه جوزجانی آورده است « همینکه از مجلس درس فارغ میشدند مطربان میآمدند و محفل بزم‌میآراستندودرس بانس‌و بزم بدل‌میشدو بباده پیمائی‌مشغول‌میشدند »

شیخ درشهوت‌رانی افراط میکرد و بعلت‌اطمینان‌کاملی که بقوت‌مزاج خود داشت درمباشرت بازنان زیاده روی مینمود . مشهور است که از او پرسیدند باآنکه میدانی که افراط درشرابخواری و نزدیکی بزنان برای صحت مزاجت زیان‌آور است‌چرا بدان اقدام مینمائی او درجواب گفته‌است من کیفیت زندگانی‌را طالبم نه کمیت آنرا . بهرصورت شیخ در زندگانی فردی خود سعی میکرده است که حداکمل استفاده‌را ازامور مادی بنماید وباآنکه‌درجواب نامهٔ «ابوسعید ابوالخیر» شرابخواری ومعاشرت بازنان را سخت زشت دانسته ولی خودش ازآن نمی‌پرهیزید .

شیخ‌الرئیس بمعلومات وفراگرفته‌های خود سخت مغرور بودوغالباً دربرخورد باعلمای زمان خویش جانب ادب‌را فرو میگذاشت وچه بساهتک حرمت آنانرا نیز مینمودچنانکه دراولین مرتبه که درمجلس‌درس«ابوعلی-مسکویه» حاضرشد در حضور شاگردان او گردوئی پیش وی انداخت و گفت «تقدیر مساحت‌این‌جوز بشعیرات بکن» ابوعلی‌مسکویه‌نیز رساله‌ای در اخلاق نوشته بود پیش شیخ انداخت وباو گفت«اولا اصلاح خلق‌خود بکن تامن از استخراج مساحت جوز فارغ شوم چه‌تو باصلاح اخلاق خود محتاج‌تری که من بمساحت جوز .» (۱)

در کتب ورسالات خود نیز ازهجو علمای طراز اول‌زمان‌خودداری نکرده‌است در کتبی که بررد اقوال «ابوالفرج جاثلیق طبیب» نوشته‌است اوراسخت هجوواستهزاء نموده است ونیز درجوابی که باابوریحان‌نوشت جانب او را مراعات نکرد وچنانکه گذشت «محمد زکریای‌رازی» طبیب مشهور هم‌زمان خودرا نیز که مسلماً ازاطباء وفلاسفه مشهور جهان است متطبب وبی‌مایه وبی‌معرفت خواند (۲) علما ومشاهیر دیگررا نیز بانیش قلم ازخود برنجاند .

مسلم است که فضلای همعصراو هم بعلتی که درفصل چهارم‌این کتاب

---

۱ - تتمه صفحه ۲۹

۲ - رجوع شود بصفحه ۳۲۷ این کتاب

گذشت (۱) ازهجو و کوچك کردن اوچیزیفرو گذار نکردند«ابوریحان» درجوابهای شیخ اورا ایهاالشاب‌الفاضل خواند واز تهجین او چیزی فرو-گذار نکرد . «ابوالفرج جاثلیق» که بوعلی درهجو تصانیف او گفته بود «حقش اینست که تصانیف او را بر فروشنده‌رد کنند وثمنش نیز بروی بگذارند» (۲) نیز از هجو واستهزای شیخ چیزی فروگذار نکرد واو را بی‌مایه وبازارش‌راکاسد خواند.

شیخ درباره گذشتگان نیز ازهجوواستهزاءچیزی فروگذار نکرده است درباره افلاطون آورده است که «اما مردی که بنام افلاطون موسوم است چیز کی‌از علم فراگرفته بود اما بضاعت اودردانش‌مزجات‌بود»(۳) ودرباره‌فرفریوس‌نیز گفته است که« کلام‌اوتمام‌حشواست» وازاو باین‌شکل نام برده‌است که «درمیان آنهامردکی بوده‌است بنام‌فرفریوس»(٤)الخ‌و سایر علمای قدیم‌را نیز جز ارسطو در کتب ورسالات خویش بازبان‌طعن نام برده است و اینهمه بعلت اطمینانی بوده است که بعلم ومعرفت خویش داشته است .

درمقدمه‌منطق‌المشرقیین آنجا که‌میخواهد علت‌چشم‌پوشی‌ازاشتباهات مشائین را در کتب ورسالات خود بگوید در باره فلاسفه زمان خود خاصه آنها که‌در کتب ارسطو وپیروان او غوروبررسی کرده اند آورده است که «اکنون مبتلا بعده‌ای عاری ازفهم شده‌ایم که بچوب‌خشك مانند تعمق درنظررا بدعت ومخالفت جمهور را ضلالات میشمارند آنها مانند حنبلی ها هستند در کتب حدیث واگر مادرمیان آنها کسی‌را قابل‌مییافتیم ومردی را رشیدمیدیدیم تحقیقات‌خودمانرااباو میدادیم» (۵) ابن‌سینا بعلت حافظه فوق‌العاده قوی که داشته است چنانکه خودش نیز درشرح احوالش‌اشاره نموده است ازهمان اوان جوانی دراندك‌مدتی کل معلومات زمان خود را فراگرفت ودرتمام مدت عمر خویش جز دراواخر بعلت‌توجه بفلسفه اشراق نتوانست چیزی بر آنها بیافزاید ودرهرمجلس ومحفلی هم که وارد میشد چون تمام مذاکرات علمی آن مجالس درحدود فراگرفته‌های او دورمیزد

---

۱ - رجوع شود به صفحه ۳۲۸ این کتاب

۲ - تتمه صفحه ۲۸

۳ و ٤ - نمط هفتم ازاشارات

۵ -منطق‌المشرقیین صفحه ۳

حقاً خود را برتر وبالاتر ازعلما وفضلای آن محافل میدید وهمین امر از همان ابتدای جوانی غروری در وی ایجاد کرد که سرانجام آن برنجاندن علما وفضلا ودانشمندان زمان ختم میشد.

شیخ مسلماً شخصاً مرد فعالی بود چه با تمام ابتلاآتی که ازلحاظ مسافرتهای عدیده واشتغال بامور سیاسی وافراط در ملاهی و مناهی و زدوخورد باعلماوفضلای زمان وامثال آن داشت دردوره عمرخود درحدود دویست واند کتاب ورساله نوشت (۱) که اغلب آنها مانندقانون وشفا برچندین کتاب بزرك بالغ آمد. چنانکه گذشت جوزجانی درشرح احوال او آورده است که درخانه ابوغالب هرروز پنجاه صفحه بزرك از کتاب شفارا تحریر میکرد تا جمیع الهیات وطبیعیات را بغیراز کتاب نبات وحیوان بنوشت. وباز اشاره کرده است که اغلب کتب خود مانند کتاب القولنج و کتاب الهدایه را هنگام حبس نوشته است وچه بسا از کتب دیگر خود مانند دانشنامه و نجات و امثال آنهارادرمسافرتها و یافراغت هائی که مییافته برشته تحریر در آورده است وانصافاً کمتر عالم وفیلسوفی رادردنیاسراغ داریم که زندگانی پرحادثه‌ای مانندشیخ داشته باشد وبتواندآنهمه آثار از خود باقی گذارد.

شاگردان او

ابوعلی سینا بااینکه سراسر عمرخودراگرفتار رنج سفر وتألیف کتب ورسالات فراوان ومعالجه مرضی ورتق وفتق امورقلمرو بویهیمان بوداز تعلیم وتربیت شاگردانی چند که اغلب مورخین اسامی آنها را در کتب ورسالات خویش آورده‌اند نیز سرباز نزداز جمله این شاگردان یکی «ابوعبید عبدالواحدبن-محمدالفقیه الجوزجانی» است که در گرگان در سال ۴۰۳ بخدمت شیخ پیوست وتاآخر عمراوآنی ازوی غافل نشد وقریب بیست وپنج سال تمام در خدمت اوتلمذنمود وبجمع آوری کتب ورسالات شیخ که اغلب آنهارابعلت کثرت مشاغل و گرفتاریهای گوناگون در مواقع غیرعادی نوشته است پرداخت چه شیخ غالب کتب خودرا درسفرها وحبس‌ها ویابامدادپگاه قبل از برآمدن آفتاب نوشته است. این شاگردوفادار پس ازفوت استادجمیع نوشته‌های اورا جمع آوری کردوالحق اگراو نبودشاید بعلت فتن وحوادثی که براین مملکت گذشته است قسمت اعظم از کتب ورسالات شیخ برای ابد درحجاب تواری واستتار میماند.

علاوه براین جوزجانی رساله‌ای درشرح احوال استاد خودترتیب داد که در مقدمه این فصل تمام آن ترجمه شد و نیز مقدمه‌ای بر شفا نوشت که

۱- در کتاب مؤلفات ابن سینا ۲۷۶ کتاب ورساله باو نسبت داده است که اغلب آنها در کتابخانه‌های بزرك دنیا موجود است.

جهت مطالعه طالبین آن کتاب ، چون متن کتاب واجب و ضروری است ونیز ارثما طیقی وریاضیات وموسیقی‌وهیئت دانش‌نامه‌علائی‌را که پس‌ازفوت شیخ بتمامه ازمیان رفته‌بود جوزجانی از کتاب شفا وسایر رسالات و کتب شیخ جمع‌آوری نمود وبفارسی برگرداند وبآخر منطق والهیات وطبیعیات آن کتاب اضافه کرد تا آن کتاب نفیس نیزضایع نماند (۱) وی تا استادش زنده‌بود همواره ازمحضرش کسب فیض میکرد وپس‌از استادش نیز بجمع آثار وترتیب شرح‌احوال او پرداخت تاآنکه درسال ۴۳۸ درهمدان فوت‌شد ودرجوار شیخ اورا دفن نمودند.

۲ ـ « ابوالحسن بهمنیار بن‌مرزبان آذربایجانی مجوسی معروف به کیا رئیس بهمنیار » که ازاجله شاگردان او بود و کتب ورسالات‌فراوانی داشته است که ازاودو رساله یکی (رسالة فی‌موضوع علم‌مابعدالطبیعه) ودیگر (رسالة فی‌مراتب الموجودات)درسال ۱۸۵۱ درلیپزیك بچاپ‌رسیده است (۲) وی‌درسال ۴۵۸هجری فوت‌شده است.

۳ ـ «ابومنصور حسین بن محمدبن عمر بن زیله اصفهانی معروف به ابو منصور بن زیله» که‌دارای کیش زرتشتی بوده است وازمشاهیرشاگردان شیخ بشمار میرفته ودرسال ۴٤۰ هجری‌فوت شده‌است. دو کتاب ازاو در بریتیش موزیم لندن‌موجود است یکی بنام (بالکافی فی‌الموسیقی)ودیگر (شرح قصه‌حی‌بن یقظان ابوعلی‌سینا) (۳)

٤ « ابوعبدالله محمدبن احمدمعصومی زنجانی » که ازمشهورترین شاگردان شیخ بوده‌است. همیشه مورد احترام استاد واقع‌میشد چنانکه در رسالةالعشق درهنگام‌مقایسه‌ویرا بمنزله ارسطودر نزد افلاطون دانسته (٤) وی‌همیشه درمجالس بحث وخلاف شیخ حاضرمیشد وسرانجام درسال ٤۵۰ هجری فوت‌کرده است (۵)

غیرازاین‌چندتن ، تذکره نویسان چندنفردیگر چون «شرف‌الدین‌ـ ابوعبدالله‌بن یوسف ایلاقی » (٦) و«ابومحمدشیرازی »و«علی‌النسائی»

۱ـ چهارمقاله صفحه۲۵٤
۲ـ حواشی چهارمقاله صفحه۲۵۲
۳ـ حواشی چهارمقاله صفحه۲۵۳ وتتمه صفحه٦٦
٤ـ رسالةالعشق
۵ـتتمه صفحه٦۹
٦ـ تاریخ حکمای اسلام صفحه۱۳۱

و « سلیمان دمشقی » و « ابو کالیجار »وغیره رانام برده‌اند که ازشاگردان شیخ بوده‌اند ودرخدمت اوتلمذ میکرده‌اند.

مقام ابن‌سینا

شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا از آنجمله علمائیست که در زمان حیات ودرتمام ادوار پس‌ازخودش مورداعزاز و احترام همه طبقات خاصه حکما وعلما واقع شده است . تازنده بود امرای محلی که در دستگاه آنها روزگار میگذاشت بوجودش‌فخر میکردند ومقدمش‌راگرامی میشمردند وعلماوفضلاودانشمندان نیز بعلت احاطه کامل اودرحکمت وتسلطش‌درانواع علوم وقت ومقام‌ومرتبه بزرگی که‌دردربارهای امیران‌محلی‌داشت خواه‌وناخواه‌اوراامحترم‌میشمردند وباعزاز واحترام اومیکوشیدند .

ابن‌سینا در تاریخ علمای اسلام تنها کسی است که بلقب شیخ‌الرئیس و حجة‌الحق ورئیس‌العقلا وشرف‌الملك ملقب‌شد و این‌القاب درروزگاران قدیم معانی خاصی داشته‌است وبکسانی اطلاق میشده است که درخور آن معانی بوده باشند .

مثلا دیالمه بوزرای خود لقب شرف‌الملك میدادند و لقب حجة‌الحق ورئیس‌العقلا بکسی‌داده میشد که ازلحاظ‌علمی درزمره حکمای وقت‌محسوب شود ولقب شیخ‌الرئیس بکسی اطلاق میشد که علم‌وسیاست راباهم آمیخته ودارای دوجنبه علمی وسیاسی باشد وبوعلی‌سینا رابواسطه پیشوائیش‌درعلم شیخ وبعلت پیشرویش درسیاست رئیس نامیدند چنانکه اندکی پیش از او ابن‌عمید رابهمین علت استادالرئیس نامیدند . (۱) این القاب که غالبش در زمان‌حیات بابن‌سینا داده شده است میرساند که بالاترین مقام‌را در علم و حکمت وسیاست دارابوده است .

ارزش واقعی ابن‌سینا مانندسایر علمای‌بزرك پس ازفوتش در عالم اسلام معلوم‌شد وبهمین جهت اغلب‌حکماودانشمندان‌ازاو باعزازواحترام نام میبردند و کتب و رسالات اورا بزرگترین منبع‌علم ومعرفت میشمردند و بفراگرفتن مطالب آن کتابها ورساله‌ها فخرومباهات مینمودند . بوعلی-سینا پس‌از مرگش درعالم فلسفه.طب‌وعلوم قرون وسطی‌مقامی راپیدا کرد که ارسطو پس‌از مرك‌خویش پیدا نمود . علمای اسلامی درتمام مدتی که مکاتب ومدارس اسلامی درش بروی‌طالب‌علمان بازبود همه همتشان صرف

۱- رجوع کنید بصبح‌الاعشی جلدششم ذیل‌القاب

توضیح و تفسیر کتب بوعلی وفارابی میشد وهیچگاه تااین زمان نتوانستند که قدمی فراتر از آنچه این دو فیلسوف بزرك اسلام خاصه بوعلی سینا گذاشته است بگذارند.

ازعهد بوعلی تااین زمان یعنی ازقرن چهارم تا چهاردهم هجرت که برهزارسال بالغ میشود در پهنه وسیع ممالك اسلامی متفلسف بزرگی چون بوعلی سینا که مورد توجه خاص وعام باشد پابعرصه وجود ننهاد چه در این مدت طولانی حیات عقلی مسلمانان از حدودی که ارسطو واحیاناً افلاطون تعیین کرده بود تجاوز ننمود وبوعلی سینا تنها عالمی بود که درشرح وتوضیح مطالب ارسطو پای را درمرحله‌ای نهاد که‌ازآن بالاتر ممکن نبود بنا براین جای عجب نیست که درطی ده قرن بعد ازاو طالب علمان تمام وقت خود را صرف فراگرفتن کتب ورسالات اووتوضیح وتشریح مطالب وی نمایند.

تنها بر کتاب اشارات وی که اواخر عمرخویش آنرا تالیف نموده است ده شرح معتبر بوسیله بزرگترین علمای اسلامی ازقرن ششم ببعد نوشته شده است که درذیل عنوان کتب اوبآن اشاره خواهیم کرد برقانون وشفا ونجات وسایر رسالات وی نیز شروح وتفاسیری نوشته‌اند که توضیح درباره آنها حقاً کتابی قطوررا شامل خواهدشد.

دراینجابدنیست که چندجمله از نوع اعتقادات حکما ودانشمندان قرون بعد ازبوعلی سینا درباره اوذکرشود تامقام این حکیم بزرك درمیان مسلمانان خاصه حکمای ایران معلوم شود:

« روزی امام عمر خیام را پرسیدند که چه میگوئی در اعتراضات ابوالبرکات بر کلام شیخ ابوعلی. گفت ابوالبرکات رامرتبه ادراك سخنان شیخ نبود تاباعتراض بر کلام اوچه رسد، تابر نتائج افکاراو ایرادوشکوك تواند کرد» (۱)

« احمدبن عمربن علی النظامی العروضی السمرقندی » صاحب کتاب چهارمقاله که آنرا درحدود سال ۵۵۰ تألیف کرده است در مقدمه مقالت چهارم از کتاب خود پس ازآنکه شمه‌ای از کتاب قانون بوعلی تعریف و تمجید میکند بر کسی که براین کتاب اعتراض کرده و رساله‌ای در اصلاح آن نوشته است میتازد ومیگوید « گوئی در هردو مینگرم (یعنی قانون واصلاح قانون) که مصنف چه‌معتوه مردی باشد ومصنف چه مکروه کتابی

۱ ـ تتمه صفحه ۸۱

چرا کسی را بر بزرگی اعتراض باید کرد که تصنیفی از آن او بدست گیرد مسأله نخستین بر و مشکل باشد ؟ چهار هزار سال بود تا حکماء اوائل جانها گداختند وروانها در باختند تاعلم حکمت را بجای فرود آرند نتوانستند تا بعد از این مدت حکیم مطلق وفیلسوف اعظم ارسطاطالیس این نقد را بسخت و بمحك حدود نقد کرد و بمکیال قیاس بپیمود تاشك وریب ازاو برخاست ومنقح ومحقق گشت و بعدازاودراین هزارو پانصدسال هیچ فیلسوف بکنه سخن او نرسید و برجاده سیاقت او نگذشت الا افضل المتاخرین حکیم المشرق حجة الحق علی الخلق ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا وهر که بر این دو بزرك اعتراض کرد خویشتن را اززمره اهل خرد بیرون آورد ودرسلك اهل جنون ترتیب داد ودرجمع اهل عته جلوه کرد ایزد تبارك وتعالی مارا ازاین هفوات وشهوات نگاه دارد .»(۱)

«امام ظهیرالدین ابوالحسن علی بن ابی القاسم زیدالبیهقی» متوفی بسال ٥٦٥ درتاریخ الحکماء خود موسوم (بدرة الاخبار و لمعة الانوار) درمقدمه‌ای که برشرح احوال شیخ نوشته آورده است « الحکیم الوزیر شرف الملك ابوعلی الحسین بن عبدالله بن سینا البخاری روی رزمه اعیان حکمای جهان، خلاصه عناصر وارکان، طرازحله فحول اهل دانش، صدر جریده قروم ارباب فطنت بود، هرمبالغت واطناب واسهاب که در مدایح ذات و مناقب صفات او کنند آفتاب جهانتاب را ببلندی و روشنائی نسبت کرده باشند» (۲)

این چند جمله از کسانی نقل شد که درحدود صدسال پس ازشیخ میزیسته اند وحسن اعتقاد آنان را بحکیمی عالم که یك قرن پیش ازآنها زندگانی میکرده است میرساند اماهرچه زمان جلوتر میرود ودر تحقیق وتتبع علمی بشرحی که این کتاب مجال آنرا ندارد نکث و رکودی حادث میشود مقام شیخ الرئیس که درآن زمانها تنها یکه تاز میدان علم و حکمت بشمار میرفت در نظرعلما وفضلای زمان عالیتر میشود تا آنجا که بسیاری از علمای قرون گذشته مقام اعجاز برای اوقائل میشوند .

دراینجا ازاشاره باین نکته ناگزیریم که ازقرن پنجم ببعد بعلت غلبه ترکمانان و برچیده شدن بساط غزنویان و آل بویه که دربارشان ملجاء

---

۱ - چهارمقاله صفحه ۷۱

۲ - تتمه صفحه ٣٤

علما و فلاسفه و حکما بود و پیشرفت فوق‌العاده مذهب که مبنای آن بر تقلید و تعبد نهاده شده بود و توسعه عرفان و تصوف که معلول از هم پاچیدگی اوضاع اجتماعی آن عصر بود و رواج بازار خرافات که بوسیله ترکان نیم‌وحشی سلجوقی وغز وارد اجتماع مسلمانان شد خواه و ناخواه بازار علم و معرفت کاسد شد و دکان سالوس وریا وجهل وخرافه مفتوح گردید و بشهادت تاریخ هرچه ازاین قرن دورتر میشویم ممالك اسلامی بعلت فتن و آشوبهائی نظیر ایلغار مغولان و تیموریان و هجوم و غارت و وحشیگریهای صلیبیون اروپائی روز بروز ازلحاظ حیات عقلی در تیرگی جانفرسائی فرو میرفت.

درقرن پنجم بعلل نامبرده علم و معرفت خریدار واقعی نداشت و با علم وحکمت خاصه فلسفه و انواع آن بوسیله پیشوایان مذهب و پیران خانقاه مبارزه شدید میشد و مدارس و مکاتب اهل علم بشرحی که در تاریخ زمان باید دید جای خودرا بمسجد ظاهر بینان و خانقاه زاویه نشینان میداد. مدارس نظامیه وسایر مدارس متنوع در شهرهای کوچك و بزرك میکوشیدند تا از برنامه خود هر نوع علم و فلسفه‌ای را حذف کنند وجای آنرا بتفسیر وحدیث وفقه و اصول واگذارند. علما مورد تکفیر ارباب مذهب واقع میشدند و فلاسفه را پوست نشینان خانقاهها سخریه میکردند.

با اینوصف چندان جای شگفتی نیست که اگر جمعی فقیه دانشمند و طالب علم ظاهر بین بوعلی سینا و امثال او را دراین قرن رد کنند و نسبت کفر والحاد بآنها دهند. ازجمله کسانیکه باتمام قوی برضد فلاسفه علم طغیان برافراشت «حجة الاسلام غزالی» است، که خودش عمری را در فراگرفتن فلسفه و شقوق آن صرف کرد و بعد بعلت یأس وحیرت عجیبی که باو دست داد ازمدرسه بخانقه شد ودست در دامن عرفان زد واز دشمنان سرسخت فلسفه وحکمت شد وهمه همت خودرا صرف رد این قوم نمود.

غزالی بااین اعتقاد که اراده حق علت همه وجوداست ونوامیس طبیعی وجود خارجی ندارند و آنچه را که ما ناموس طبیعت می‌نامیم عادت است نه قانون لایتغیر وتنها ذات حق است که تغییر نمی‌پذیرد بانکار تمام علوم بشر برخاست. وی دو کتاب بنام (تهافة الفلاسفه) و (المنقذ من الضلال) در رد فیلسوفان وطالبین علم نوشت که بعلت تبحر فوق‌العاده ودلائل داهیانه‌ای که در آنها بکار برد مدتها در ممالك اسلامی سلطنت عقل را منقرض کرد و با اینکه فیلسوف بزرگی مانند «ابوبکر محمد بن یحیی اندلسی موسوم بابن باجه» کتابی بنام

(تدبیر المتوحد) بررد اعتراضات او نوشت «وابن رشد» فیلسوف مشهور اندلسی کتابی بنام (تهافت التهافت) دررد (تهافت الفلاسفه) برشته تحریر درآورد «وابن طفیل» وسایرین نیز کتب و رسالاتی برضد اقوال «غزالی» نوشتند ولی باز آندو کتاب بعلت نفوذ فوق العاده مذهب تاقرنها پس ازغزالی بقوت خود باقی ماند .

«غزالی» در «تهافت الفلاسفه» «بونصر فارابی» و «ابن سینا» را رد میکند و میگوید « علی التحقیق آنها را ظلماتی فوق ظلمات فرا گرفته است » (۱) .

و در «المنقذ من الضلال» متذکر شده است که این دو فیلسوف در بیست مورد درموضوع الهیات اشتباه کرده اند که در سه مورد مستوجب تکفیر و درهفده مورد مستوجب تبعید اند وآن سه موردی که آنهارا ازملت اسلام جدا میکند ومورد تکفیرشان قرارمیدهد عبارت است ازاول اعتقاد آنها براینکه خدایتعالی حاکم بر کلیات است نه جزئیات دوم اعتقادشان بقدم عالم سوم قول آنها دراینکه اجساد حشر ندارند و ثواب و گناه مربوط بارواح است نه اجساد (۲)

تعرض با بن سینا بهمین جا ختم نمی شود بسیاری از دانشمندان کوته آستین درقرون مختلف باو تاخته اند وحتی بعضی از آنها وی را غیر مسلم دانسته اند وخواندن کتب او را کفری عظیم شمرده اند. از جمله «عثمان بن-عبدالرحمن بن عثمان شهر زوری» موسوم « بابن صلاح» متوفی بسال ٦٤٣ خواندن کتب اورا جائز نمیشمارد وحتی خواننده آن کتب را نیز مرتد و بی دین شمرده است وخود بوعلی رانیز اززمره علمای خارج مذهب شمرده و او را شیطانی ازشیاطین لقب داده است (۳)

اعتراض ظاهر بینان بر بوعلی سینا هرچه از قرن پنجم دورتر شویم بیشتر میشود وهرچه دایره نفوذدین توسعه بیشتری میبابد اینگونه اعتراضات نیز شدت میابد علت آنهم معلوم است چه منطق و نحوه استنتاج بوعلی و امثال او با مبادی دین که پایه اش بر ایمان نهاده شده است سازگار نیست خاصه که بعلت هجوم ترکان دین صورت خاصی بخود گرفت و با خرافه و

---

۱ - تهافة الفلاسفه صفحه ۳۷

۲ - المنقذ من الضلال صفحه ۲٦

۳ - فتاوی ابن صلاح صفحه ۳٤

اساطیر وامثال آن آمیخته شد و حکمرانان و اربابان مذهب نیز برای تحکیم جاه ومقام خود باین آمیختگی کمك مؤثری میکردند چه درجهل و خرافه نگاهداشتن توده‌های مردمان که اکثریت جوامع را تشکیل میدهند همیشه بصرفه هیئت های حاکمه وقت بوده‌است . وتنهادشمنی که درمقابل هرگونه جهل وخرافه ایستادگی خواهد کرد بی شك علم ومعرفت است. بنابر- این مخالفت صریح هیئت های حاکمه خاصه متدینین ظاهر نما با اشاعه فلسفه وحکمت امری طبیعی بشمار میرفت وچون علمداران اینگونه علوم در ممالك اسلامی ازقرنها پیش فارابی‌وابن سینا و ابن‌رشد بوده‌اند همه اعتراضات متوجه این چندتن‌خاصه شیخ‌الرئیس که شهرتش‌ازدیگران‌زیادتر بود میشد :

باهمه این احوال طالبان علوم معقول که ازقرن‌پنجم ببعد تعداد آنها انگشت‌شمار شد ازخواندن کتب ابوعلی سینا وفراگرفتن فلسفه‌او ناگزیر بودند زیراکه تنها متن فلسفی که در طی قرون واعصار در مدارس علمی ممالك اسلامی باب بود همین متون فارابی وابن رشد وسر آمد همه کتب ورسالات‌شیخ‌الرئیس بود .

ابن‌سینا نه‌تنها درشرق بلکه درغرب نیز مورد رد وقبول واقع شد نویسندگان دایرةالمعارف بریتانیا درشرح احوال او آورده‌اند که «این یك‌حقیقت متحدالقول است که بوعلی‌ازقرن دوازدهم تاقرن هفدهم میلادی تنها راهنمای علم طب بوده است و کتب او دردانشگاههای اروپا تدریس میشد و کتاب قانون اوتاسال ١٦٥٠دردودانشگاه‌مون‌پلیه (١) ولوون(٢) تدریس میشد» (٣) وقانون او شانزده دفعه درقرن پانزدهم وبیست دفعه درقرن شانزدهم بلاتینی ترجمه وچاپ شد وبسیاری ازعلمای بزرك قرون وسطی وقرون بعد اروپا درتوضیح و تشریح مطالب این کتاب رنجهای فراوان برده اند که ذکر نام آنهادراینجاباعث‌اطاله کلام خواهد شد .

فلسفه ابن‌سینا نیز دراروپا رواج کامل پیدا نمود وچون کتب‌فلسفی‌او مانند سایر کتبش غالباً بزبان عربی نوشته شده‌است‌درآن سامان بعنوان فیلسوف عرب‌مشهور شده‌است. ازجمله کسانی که کتاب شفای او را ترجمه

١- Monpellies

٢- Lauvain

٣- Britanicancydopedies

گرد هورتن (۱) نام آلمانی است که کتاب الهیات او را باشرح آلمانی ترجمه نمود و نشرداد و نیز منطق اورا و الیه فرانسوی ترجمه نمود وبسال ۱۶۷۸ منتشر کرد. بسیاری دیگر از کتب فلسفی وعلمی شیخ را اروپائیان بمرور زمان بلاتینی وسایر زبانهای زنده اروپای امروزی ترجمه کردند ومنتشر نمودند که دراینجا بعلت جلوگیری ازاطاله کلام ازذکر آنها خودداری میشود ودرذیل اسامی کتب او بآنها اشاره خواهدشد.

علوم او

چنانکه درفصل پیش اشاره‌شد ازاواخر قرن سوم هجری بعلت دردست بودن ترجمه عربی متون‌علمی وفلسفی وطبی یونان وایران وروم وهند ومصر و غیره نهضت عقلی عجیبی در سراسر ممالك اسلام خاصه ماوراءالنهر و خراسان وجبال وری وعراق برپا شد که نظیر ومانند آنرا درهیچیك از ادوار تمدن اسلام نمیتوان دید. علمای قرن‌سوم که بلافاصله پس‌ازمترجمین اول ظاهر شدند تمام همشان مصروف فراگرفتن مطالب ترجمه شـده و دسته‌بندی آن‌مطالب شد «کندی» و «ابن‌عدی» و «فارابی» که‌ازاجله حکمای اولیه اند عمری را در دسته‌بندی علوم ترجمه شده‌وشرح وتفسیر آنعلوم گذرانیدند وازخود کتب ورسالاتی نیز بیادگار گذاشتند که‌بدان‌وسیله‌راه را جهت علمای آینده باز کردند.

این ترجمه‌ها بشرحی که گذشت‌دارای نواقص بیشمار بودچه‌غالب‌مترجمین تبحر فوق‌العاده‌ای‌درزبانی که‌ازآن‌ترجمه میکردندنداشتند بعلاوه‌مترجمین باصطلاحات فلسفی وعلمی وطبی زبان یونانی وسریانی وهندی وایرانی وغیره آشنا نبودند بهمین‌جهت اغلب پس ازآنکه مترجمی متنی‌را ترجمه میکرد دیگری باصلاح آن متن میپرداخت معذالك باز در این متون اشتباهاتی‌مانندپروتاگوراس که فیثاغورث‌شده‌است‌وهراقلیطس‌یاهراکلیت فیلسوف مشهور که حزبی فلسفی بشمار رفته است دیده میشود.

برون (۲) در کتاب طب عرب خود نقل ازپونیون (۳) آورده‌است که غالب ترجمه‌های سریانی مشوش است واغلب بحدی‌تحت‌اللفظی ترجمه شده‌است که عبارات نامفهوم بنظر میرسد جمله بندیهادرهم وبرهم وکلمات

۱- Hortan
۲- Brawn
۳- Pognon

غالباً درغیر ما وضع له استعمال شده است. علت این نقص آنست که مترجمین درنقل عین مطالب عبارت متن سعی جزیل داشته‌اند و میکوشیدند که حتی‌ـ القوه کلمه‌ای بر عبارات متون اضافه ننمایند وهر گاه بجمله‌ای مشکل میرسیدند فقط کلمه یونانی آنرا برمیداشتند و بجای آن کلمه سریانی میگذاشتند وچه بسا اتفاق افتاده است که مترجم اصلا معنی کلمه یونانی متن را نفهمیده است و بجای آن عین همان کلمه را بخط سریانی نوشته است وهمین امور باعث نادرستی جمله‌ها و نامفهومی عبارات شده است که امروز آن جمله‌های نادرست وعبارات نامفهوم بخوبی بچشم میخورد» (۱) باتوجه باین عبارت پونیون زحمات فوق‌العاده‌ایکه مفسرین اولیه درشرح وتفسیر علوم ترجمه شده کشیده اند ظاهر وهویدا خواهد شد.

ابن‌سینا وسایر علمای بزرك قرن چهارم نیز مجبور بودند که مستقیماً ازهمان متون اولیه استفاده کنند وچون اغلب آن متون نامفهوم ودور از ذهن بود این طالب علمان را باشکالات فراوانی مواجه میکرد ازاین‌جهت است که شیخ در شرح احوال خود آورده است که «کتاب مابعدالطبیعه را مطالعه کردم ولی چیزی از آن نفهمیدم ودو باره آنرا مطالعه کردم باز مشکلی گشوده نگردید وبیش ازچهل‌مرتبه آنرا تکرار کردم تا آنجا که کاملا عباراتش‌را حفظ شدم معذالك چیزی‌از آن دستگیرم نشد و بمقصودی راه نبردم وازخویشتن مأیوس‌شدم و گفتم که برفهم‌این کتاب راهی نیست.» تاآنکه کتاب اغراض مابعدالطبیعه فارابی که‌شرح این‌قسمت ازحکمت قدیم بوده است بدستش میافتد ومشکل حل نشدنی‌را حل میکند.

علمای قرن سوم که مسلماً اغلبشان بزبان‌های متون ترجمه‌شده آشنا بودند باشروح وتفسیرات خود بزرگترین خدمت‌را بحیات عقلی اسلام‌نمودند اما ابن‌سینا اولین کسی است که علوم متفرق ومتشتت قرن سوم را بطور کلی‌جمع‌آوری کرد وآنرا بصورت دو کتاب جامع ومنظم قانون‌وشفادر-آورد چه تازمان او اینعلوم هر کدام بصورت رسالات علیحده تدوین شده بود ودردسترس طالب علمان گذاشته میشد«ابن‌سینا»وپس‌از او«ابن‌رشد» یکی درشرق ودیگری درغرب عالم اسلامی اولین کسانی هستند که‌اینعلوم را یك جاجمع‌آوری کردند وبصورت کتابی‌واحد‌تقدیم جامعهٔ علمی‌مسلمانان نمودند بااین تفاوت که‌اولا ابن‌سینا دراین جمع‌آوری مقدم برابن‌رشد بود

۱ـ Arabion Medicin : Brawn

ودر ثانی شیخ در بسیاری ازمسائل فلسفی وحکمی وعلمی وطبی وغیره از خود نیز افاداتی اضافه نمود که ابن رشد فاقد این مزیت بوده است.

یك مرور سطحی بکتب ابن سینا نشان میدهد که این مرد حقاً اعجوبه زمان خود بوده است؛ چه دراین مرور مطالعه کننده با نبوغی فوق العاده و تسلطی شگرف در علم ومعرفت روبرو میشود که حیرت آور است. این مرد باهمه گرفتاریهائی که ازلحاظ اشغال مناصب واشتغال بسیاست ورنج سفرها وحضور درجنگ ها ومغازی ودست گریبان شدن باانواع فتن وحوادث واشتغال بمعالجات طبی داشته است درمدت حیات پنجاه واند ساله خویش متجاوز از دویست کتاب ورساله علمی وحکمی وفلسفی وطبی وغیره نوشته است که یکایك آنها هنوز خواننده را بتفکر وتعمق بازمیدارد.

درتاریخ اسلام کمتر کسی را سراغ داریم که باآنهمه گرفتاریها بتواند باندازه ابن سینا آثار گرانبها ازخود بیادگار بگذارد. اودرتمام فنون علوم زمان خود وارد شده است وتاآنجا که عقل دوراندیش او اجازت میداده است پیشرفته است وازهمین جهت است که درتمام دوره مفصل قرون وسطی کتب او تنها مرجع مدارس ممالك شرق وغرب بشمار میرفت.

اروپائیان چنانکه گذشت اورا ارسطوی اسلام وبقراط ثانی لقب داده اند ومثل اعلی فلسفه در قرون وسطی میدانند آنها او را ازمعجزات عقلی بشر شمرده ودر مدیحش دادمعنی داده اند. شرقیان نیز که مدت ده قرن ازلحاظ علم ومعرفت ریزه خوار خوان او بوده اند، ازمدح وثنایش چیزی فروگذار نکرده اند. واگر قبول کنیم که علمای سلف درپیشرفت معرفت بشر سهم بسزائی داشته اندواز این لحاظ تجلیل واحترام آنها برما وآیندگان لازم است بوعلی سینا ازآنجمله علماست که دراین تجلیل بزرگترین سهم را خواهد داشت.

چنانکه گفته شد شیخ دارای دویست واند کتاب ورساله است که حاوی تمام علوم وفنون زمان اوست بطورکلی این کتب را ازلحاظ علمی میتوان بسه دسته تقسیم کرد اول کتب طبی دوم کتب فلسفی وعلمی وسوم کتب ورسالات ادبی بنابراین بوعلی بااین سه شق ازعلم سروکار داشته است وذیلا بهریك ازاین شقوق بسیار موجز ومختصر اشاره میکنیم.

۱ ـ طب: بااینکه بوعلی سینا درفلسفه توغل وتوجه فراوانی مبذول داشته است ولی شهرت او بطب وطبابت ازهمان قدیم الایام بیشتر بوده است علت این شهرت آنست که درقرن چهارم چنانکه بارها اشاره شد فلسفه از

دومنبع بزرك دين وعرفان مورد حمله واقع میشد که دسته اول آنرا کفر میشمردند ودسته دوم بنام حمق وجهالت مردمانرا از توجه بآن بازمیداشتند. علما وفضلا هم مستقیماً نمیتوانستند از علم و فضل وفلسفه و حکمت خویش استفاده کنند وروزگار بگذرانند ازهمین لحاظ هر فیلسوف وحکیمی بطب و نجوم که مکسب اغلب حکمای آنزمان بود میپرداخت تاازاین راه بتواند دردستگاه امیری مقتدر راه یابد و بزندگانی علمی خویش ادامه دهد .

بوعلی سینا ازآنجمله علماست که از همان اوان جوانی میکوشید تا دردستگاه امیران مقتدر راهی یابدوجایگاهی محکم برای خود اتخاذنماید بهمین مناسبت بلافاصله پس ازفوت پدرش در بخارا دردیوان سامانیان برای خود شغلی تهیه کرد وهنوز بنوزده سالگی نرسیده بود کـه بمعالجه امیر سامانی مشغول شد وچنانکه درتاریخ زندگانی پرفتن او دیدیم درهر کجا که وارد میشد ابتدا ازطب خویش استفاده میکرد وبوسیله اینعلم بمنادمت «مجدالدوله» ووزارت «شمس الدوله» ومشاورت «علاءالدوله» دیلمی نائل میآمد.

مسلماً بوعلی درطب مانند فلسفه بمقامی رسیده بود که حتی درزمان خودش نیز درطراز اساتید بزرك اینعلم مانند «رازی» و دیگران بشمار میرفته است . اودرطب ازمذهب «بقراط» وطریقه «ارسطو» استفاده کرده است بااین‌معنی که اساس وپایه طبابت خودرا برطب بقراط نهاد ودربیان اصول طب ازمنطق ارسطو استفاده نمود بخلاف رازی که اصول جالینوس را درطب ملاك عمل خودقرار داده بود.

بوعلی سینا بعلت اشتغال بامورسیاست وتغییردادن محل خود بمقتضای پیش آمدهای زمانه هیچگاه مانند « رازی » مستقیماً بطبابت نپرداخت و بیمارستانی‌را اداره نکرد بعبارة اخری طب بوعلی بیشتر جنبه علمی دارد تاتجربی کتاب «قانون» او باهمه آشفتگی که ازلحاظ ترتیب وتدوین‌مطالب طبی دارد باز درشرق وغرب عالم بیشتر از «الحاوی» رازی‌موردتوجه‌قرار گرفت علت این توجه آنست که‌رازی‌در «الحاوی» بیشتر جنبه تجربی‌را در نظر گرفته‌است‌وبوعلی‌درقانون‌جنبه نظری اینعلم‌را او بجراحی عنایت‌وتوجهی نداشت ومعتقد بود که بعلت نقص ادوات ،جراحی نتیجه خوبی نمیدهد .ولی بااینکه جنبه نظری اینعلم‌را بیشتر مورد توجه قرار میداد باز دربسیاری ازموارد ازتجربه ومشاهده دراینعلم سرباز نمیزد . او اولین کسی است که انگل‌های‌موجوددر بدن‌انسان‌را کشف کردوآنهارا «الانکلستوما» نامید

وامراض ناشی از آنهارا نیز کشف نمود. او این طفیلی هارا «الدودة المستدیره» نامید.(۱) وچنانکه دیدیم درمعالجه عشق از تجربه شخصی خویش استفاده میکرد و بطوریکه درشرح حالش گذشت زن مسلولی را با تجربه شخصی مداوا کرد وصرع مخصوص خودش را معالجت نمود ودرقولنج واقسام آن ومداوای یکایك آنها طریقه‌ای خاص داشت. در کتب اسلاف روایات بیشماریست که وی دراغلب معالجات خاصه خولیا وانواع آن ازامور نفسانی وتلقین وامثال آن استفاده مینموده است . درچهارمقاله حکایتی است که هر چند ازلحاظ بعضی امور تاریخی مانند انتساب وزارت «علاءالدوله» بشیخ خالی از اشکال نیست ولی صرفنظر ازاغلاط تاریخی، حکایتی است که دلیل بر مدعای ماست ومیرساند که شیخ درمعالجات خویش از این طریق مهم معالجه نیز غافل نبوده‌است برای مزید اطلاع عین آنحکایت را باحذف زوائدش دراینجامیآوریم.

«عروضی سمرقندی» پس از آنکه مرض مالیخولیارا درمقدمه حکایت شرح میدهدمیگوید «اما حکایت کرد مرا استادمن الشیخ الامام ابوجعفر بن- محمد ابی سعدالمعروف بصرخ ازالشیخ الامام محمد بن عقیل القزوینی ازامیر فخرالدوله باکالنجارالبویی که یکی‌را ازاعزه آل بویه مالیخولیا پدیدآمد واورا دراینعلت چنان صورت بست که او گاوی شده است همه‌روزه بانك همی کرد واین وآنرا همیگفت که مرا بکشید که از گوشت‌من هریسه نیکو آید تاکار بدرجه‌ای کشید که نیز هیچ نخورد وروزها برآمد ونهار کرد واطبا درمعالجت او عاجز آمدند»

. . . .
. . . . ، . . . .

«پیش شاهنشاه ملك معظم علاءالدوله آن‌حال بگفتند واورا شفیع برانگیختند که خواجه(بوعلی) را بگوید تاآن‌جوان‌راعلاج کند. علاءالدوله اشارت کرد وخواجه قبول کرد پس گفت آن‌جوانرا بشارت دهید که قصاب همی آید تاترا بکشد وبا آن جوان گفتند او شادی همی کرد پس خواجه برنشست همچنان با کوکبه بردرسرای بیمار آمدوباتنی دودررفت وکاردی بدست گرفته گفت این گاو کجاست تااورا بکشم آنجوان همچو گاوبانگی کرد یعنی اینجاست خواجه گفت بمیان‌سرای آریدش ودست‌وپای اوببندید وفرو افکنید بیمار چون‌آن‌شنید بدوید وبمیان‌سرای آمدوبرپهلوی‌راست

---

۱ - طریحی صفحه ۵۳

خفت و پای او سخت ببستند پس خواجه ابوعلی بیامد و کارد مالید و فرو نشست ودست بر پهلوی او نهاد چنانکه عادت قصابان بود پس گفت وه این چه گاو لاغری است این را نشاید کشتن علف دهیدش تا فربه شود و برخاست و بیرون آمد و مردم را گفت که دست و پای او بگشائید و خوردنی آنچه فرمایم پیش او برید و اورا گوئید بخور تا زود فربه شوی چنان کردند که خواجه گفت خوردنی پیش او بردند واو همی خورد و بعد از آن هرچه از اشربه و ادویه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند که نیك بخور که این گاو را نیك فربه کند او بشنودی و بخوردی بر آن امید که فربه شود تا اورا بکشند پس اطبا دست بمعالجت او بر گشادند چنانکه خواجه ابوعلی میفرمود یك ماه راه بصلاح آمد و صحت یافت» (۱)

بطور کلی هنوز معلوم نشده است که شیخ در طب، خاصه قسمتهای نظری آن تا چه حد شخصاً از تجربیات خود استفاده نموده است و در نتیجه بر علم طب افزوده است چه تا بحال طبیبی عالم که بدو زبان عربی و اروپائی آشنا باشد دامن همت بکمر نزده است که پس از مطالعه عمیق قانون و رسالات طبی شیخ و مقایسه آن با سایر کتب طبی تا قرن چهارم هجری معلوم دارد که شیخ در پیشرفت این علم نفیس تا چه حد از تجربیات شخصی خود باین علم اضافه کرده است.

مهمترین کتاب طبی بوعلی سینا قانون اوست که در واقع دایرة المعارف طب اسلام بشمار میرود. این کتاب با همه اهمیتی که دارد چنانکه اشاره شد از لحاظ ترتیب و تدوین موضوعات طبی تا حدی مشوش است ومثل اینکه مراعات ترتیب و تنسیق در این کتاب گرانبها نشده است علت این امر را «ابوعبید جوزجانی» چنین بیان کرده است که شیخ یادداشتهای گرانبهائی از تجربیات خود درضمن معالجات داشت که میخواست بر قانون اضافه کند وآنرا مرتب نماید ولی آن یادداشتها مفقود شد و از میان رفت.

مخالفین بوعلی بر قانون او ایراد گرفته اند که در شمردن خواص اجسام زیاده روی کرده است ومبحث تشخیص امراض آن بسیار پیچیده است و «ابن زهر اندلسی» این کتاب را بهیچ نشمرده ودرحکم کاغذی خالی تصور کرده است بدیهی است که این سخن خالی از شایبه غرضی نمیتواند باشد (۲)

---

۱ ـ چهارمقاله صفحه ۸۲

۲- **Encyclopedia**

باهمه این احوال مقام قانون وقتی معلوم میشود که آنرا با سایر کتب معتبر طبی مانند الحاوی «امام زکریای رازی» و کامل الصناعه «ابن-عباس مجوسی» مطابقت کنیم آنوقت است که این کتاب که تراویده فکر یکنفر فیلسوف منطقی است. ازتمام جهات برسایر کتب طبی رجحان خواهد یافت وازهمین جهت درسراسر قرون وسطی قانون بوعلی تنها کتاب طبی بود که در تمام مدارس ممالك اسلامی ومسیحی درس گفته میشد ومرجع تمام محصلین شرق وغرب بود. این کتاب چنانکه گذشت تاحدود سال ۱٦٥۰ مسیحی در دودانشگاه لوون ومون پلیه تدریس میشد و اساتید بزرك اونیورسیته‌های فینا وفرانکفورت از آن استفاده‌ها میبردند .

«نوبرجر» گوید «مردمان قرون وسطی بکتاب قانون چنان مینگریستند مثل اینکه آن کتاب چون کتب آسمانی وحی منزل است ومقدمات وبراهین منطقی آنرا چون قضایای مسلمه ومقررات بدیهی تصور میکردند» (۱)

«استاد کمستون» گوید «هر کس که کتب جالینوس را بخواند وبعد بکتب ابن سینا مراجعه کند فرق بینی میان آنهاخواهد دید و باید باین نکته اذعان داشت که پیش از بوعلی وبعد از او درعلم طب کتابی مانند قانون نیامده است» (۲)

کتاب قانون درباره یکصدوشصت ماده ازعقاقیر طبی ودر امراض مانند ذات الجنب وسل ومراضی که بوسیله آب وخاك منتشر میشوند بحث میکند وبوعلی سینا گاهگاه در این کتاب پس از آنکه اقوال قدمارا نقل میکند ازنظر وتجربیات شخصی خودنیز مطالبی میآورد که از ابتکارات شگرف علم طب محسوب می‌شود (۳)

متن عربی این کتاب درسال ۱٥۹۳ میلادی در شهر رم چاپ شد و ترجمه عبری آن درسال ۱٤۹۱ میلادی درناپل بطبع رسید و ترجمه لاتینی قانون سی دفعه طبع شد که اساس آن ترجمه ژرارد وکرمون (٤) است در قرن پانزدهم میلادی شرح بزرگی برقانون نوشتند که هرچه از طب نظری وعملی سراغ داشتند درآنجا گرد آوردند (٥)

این کتاب بوسیله سید حسین موسوی کنتوری باردو ترجمه شد ودر

۱و۲و۳ - طربحی صفحه ٥٦

Gereardddecremon -٤

٥ - ابن‌سینای دکترغنی صفحه ۲٦

سال ۱۳٤۱ هجری بطبع رسید و بعضی از قسمت‌های این کتاب نیز در سال ۱۹۳۰ بانگلیسی ترجمه شد (۳)

قانون مجموعه‌ایست که شامل پنج کتاب است: اول کلیات طب دوم ادویه مفرده سوم امراض مخصوص اعضا چهارم امراض عمومی بدن پنجم ادویه مرکبه‌ در این قسمت بخصوص شیخ بسیاری از تجربیات خود را ذکر کرده است.

بر این کتاب شروح و تفاسیر فراوانی نوشته‌اند که اهم آنها عبارتست از.

۱ - شرح «قطب الدین محمد مسعود شیرازی» متوفی بسال هفتصد و ده هجری که در سال ششصد و هفتاد و چهار نوشته شده است.

۲ - شرح «محمد بن احمد امشاطی حنفی» موسوم به (شرح امشاطی) که دارای نقشه و اشکال مزین است.

۳ - شرح «فخر الدین محمد بن عمر ضیاء الدین التیمی البکری طبرستانی رازی» متوفی بسال ۶۰٦ موسوم (بشرح کلیات فخر الدین رازی)

٤ - شرح «قطب الدین ابراهیم بن علی المصری» متوفی بسال ٦۱۸ موسوم به (شرح کلیات قطب الدین مصری)

۵ - شرح «علاء الدین بن ابی الحزم القرشی» متوفی بسال ٦۸۷ موسوم به (شرح ابن نفیس) که شرح بر کلیات قانون است.

٦ - شرح «موسی بن یونس» متوفی بسال ٦۳۹ موسوم به (کتاب فی مفردات الفاظ قانون)

۷ - شرحی که در اروپا در قرن پانزدهم بر این کتاب نوشته شد و ذکر آن گذشت.

علاوه بر قانون شیخ الرئیس کتب و رسالات دیگری هم در علم طب نوشته است که مرحوم دکتر غنی آنها را از تاریخ الاطباء «ابن اصیبعه» و «بروکلمن» (۱) استخراج کرده و در رساله ابن سینا آورده است بشرح زیر (۲)

۱ - ادویه قلبیه که بنام « medicamenta coordialis » بلاتینی ترجمه شده است و نسخ آن فراوان است از جمله نسخه‌ای در کتابخانه ملك موجود است.

۲ - حواشی قانون

---

۳ - طریحی صفحه ۵۷

۱ - و ۲ - ابن سینای دکتر غنی صفحه ۲۹

۳ - رساله قلبیه، نسخه آن در کتابخانه ملك است

٤ - رساله‌ای درقولنج که نسخ آن فراوان است ازجمله در کتابخانه آستانه مشهد و کتابخانه دانشکده معقول ومنقول و کتابخانه ملك

٥ - تعالیق مسائل حنین

٦ - قوانین ومعالجات طبیه

۷ - مسائل عدة طبیه

۸ - مختصری ازنبض بزبان فارسی که نسخه‌هائی از آن در کتابخانه های آستانه مشهد ودانشکده معقول ومنقول موجود است و ظاهراً بنام علاءالدوله تألیف نموده است .

۹- مقالة فی تعرض رسالة الطبیب نسخه‌ای از آن دردانشکده معقول ومنقول موجود است

۱۰ -رساله سکنجبین که بنام Fratus de Syrup soacetoso ترجمه شده است ونسخ متعددی از آن موجود است ازجمله در کتابخانه ملك .

۱۱ - رساله کاسنی (الهندباء) که نسخ آن بسیار است از جمله در کتابخانه ملك و آستانه مشهد

۱۲ - الحزن واسبابه

۱۳-قصیده‌ای درطب که بنام «Canticum» بلاتینی ترجمه شده است

۱٤- رسالة العشق که برای شاگرد خود ابوعبدالله معصومی تألیف کرده ودرمصر بچاپ رسیده است .

۱٥- جواب سؤالات ابوالفرج طبیب همدانی

۱٦- رسالة الشیخ الی الشیخ ابی الفرج فی مسئله طبیه دارت بینهما که نسخه خطی آن در کتابخانه ملك موجوداست.

۱۷- مقاله‌ئی جواب بشیخ ابی الفرج نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملك موجوداست.

۱۸- کتاب التدارك لانواع خطاء التدبیر که هفت مقالـه است وبرای ابوالحسین احمد بن محمد سهیلی وزیرعلی بن مأمون خوارزمشاه نوشته است ومیتوان گفت که ابوعلی سینا بااین کتاب فن مخصوصی درطب درست کرده است . این کتاب در سنه ۱۳۰٥ هجری در تحت اسم « دفع المضار الکلیه عن الابدان الانسانیه بتدارك انواع خطاء التدبیر » درحاشیه کتاب «منافع الاغذیه ودفع مضارها » ازتألیفات محمد بن زکریای رازی درمطبعه بولاق مصر بطبع رسیده است.

۱۹ — مقاله حفظ‌الصحه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک موجوداست.

۲۰ — ارجوزه در طب علمی و عملی که در کتابخانه ملک موجود است

۲۱ — رساله درفرق بین‌حرارت غریزی وغریبه که نسخه‌ای از آن‌در کتابخانه ملك موجوداست.

۲۲ — دستورطبی که نسخه‌ای‌از آن در کتابخانه‌ملك موجوداست(۱)

ب ـ فلسفه: راجع بفلسفه ابوعلی‌سینا درمبحث دوم این کتاب که در واقع خود کتابی‌علیحده خواهد‌بود مفصلا‌تحقیق خواهدشد بنابراین‌دراینجا از ذکر این‌مطلب که حقاً رساله‌ای جداگانه راشامل خواهدشد خودداری میشود . اماجهت تکمیل شرح‌حال این مرد بزرك از اشاره بسیار مختصر بعلومیکه ابن‌سینا درآنها غوروبررسی نموده وذکر نام کتبی که دراین‌علوم نوشته‌است ناگزیریم.

چنانکه درفصل گذشته اشاره شد ابن‌سینا وارث کل علومی بود که بوسیله مترجمین اولیه علمای‌قبل ازوی ازیونان وروم وایران وهند ومصر وغیره وارد ممالك اسلامی شده‌بود . اوبعلت تبحرفراوانی که دراین علوم پیدا کرد بمعلم‌ثالث مشهورشد ودراندك مدتی پس‌ازمرگش آراء ومعارف اوبحدی شهرت یافت که هیچیك ازدومعلم اول یعنی‌ارسطو و فارابی بآن شهرت نرسیدند .

آثار اونه‌تنها درسراسر مشرق‌زمین شهرت‌بسزائی یافت بلکه‌در بلاد مغرب‌یعنی اروپانیز مشهورشد و علمای قرون وسطی از خرمن فضائل اوخوشه‌ها چیدند ومنافع بیشمار بردند . عالم‌کاتولیك همانقدر که ازفلسفه ارسطو برای‌پیشرفت مقاصد خود استفاده کرد دوچندان ازفلسفه ابن‌سینا و آراء وعقائد وی‌مستفید شد.

بوعلی‌سینا دردوران عمرخود ازلحاظ عقائد فلسفی دو دوره مهم را طی کرد اول‌دوره‌ایکه پیرو فلسفه مشاء وشارح عقائد ومعارف ارسطوبود دوم دوره‌ایکه ازآن عقائد وآراء عدول کرد وبقول‌خودش طرفدارحکمت مشرقیین وپیرومکتب اشراق‌شد . کیفیت این‌دومکتب‌وچگونگی عدول‌شیخ راازمکتب اول و گرویدن اورابمکتب ثانی بطوریکه گفته شدباید درمبحث

۱ــ ابن‌سینای دکترغنی ازصفحه۲۹تا۳۲

دوم این مقال دید.

بعضی ازمحققین شیخ را متفلسف تصور کرده اند که جز شرح آراء ارسطو و پیروان اودر فلسفه کار دیگری نکرده است ولی با اندك دقتی در دوره حیات اوخلاف این تصور ثابت خواهدشد چه ازیك طرف شاگرد باوفایش جوزجانی تصریح کرده است که دراواخر عمر کتابی بنام «الانصاف» در بیست جلد نوشت که شامل قضاوت بین آراء شرقیین و غربیین وعقائدخاصه خودش بود که متأسفانه قسمتی از آن کتاب درهنگام حمله مسعود باصفهان بغارت رفت وفی الحال اثری از آن کتاب نفیس باقی نمانده است در اواخر این کتاب شیخ عقائد خاصه خودرا بیان نموده بودووارد مرحله استقلال رای و اجتهاد شده بود.

ازطرف دیگر خودشیخ در مقدمه حکمة المشرقیین بالصراحه اشاره کرده است که اوعمری رادرشرح حکمت مشاء ازآن جهت صرف کرد تا جانب عوام وطالب علمان را مراعات کرده باشدوالا خودش دارای عقائد و آراء مستقلی است که آنرا در این کتاب (یعنی حکمة المشرقیین) بیان خواهد کرد.

بدنیست که جهت اثبات این مدعا وتوجه والتفات خوانندگان محترم باین نکته که شیخ متفلسف تنها نبوده است عین ترجمه قسمتی از این مقدمه که مرحوم دکترغنی دررساله ابن سینا آورده است دراینجا نقل شود:

«همت مارا برآن داشت که درآنچه مورد اختلاف اهل بحث است کلامی گرد آوریم وتعصب وهوای نفس یاعادت وانس راکنار گذاشته و بمخالفت متعلمین کتب یونانیها که بواسطه غفلت و کمی فهم بآن انس گرفته اند اهمیتی ندهیم و نیزازتناقض باآنچه که خودما در کتبی که تابحال نگاشته ایم برای عوام متفلسفین که سرگرم بمشائین و خیال میکنند که خداوند جز آنها قومی راهدایت نکرده ومشمول رحمت خود قرارنداده باك نداشته باشیم.

«بااین حال بفضل فاضلترین گذشتگان مشائین (یعنی ارسطو) اعتراف میکنیم زیرا او بآنچه که رفقا واساتید اوازآن بی خبر بوده اند برخورده واقسام علوم متشتته راازیکدیگر تمیزداده وآنها رابابهترین وجهی مرتب ومنظم ساخته ودربسیاری ازچیزها حق وصحیح رادریافته است. درغالب علوم باصول صحیحه ومهمی پی برده ومردم رابآنچه که گذشتگان وهموطنان

او یافته بودند مطلع ساخته است .

« البته برای کسیکه نخستین باردست بتمیز مسائل مخلوط ودرهمی میزند و بتشخیص صحیح ازفاسد مبادرت میکند آنچه ارسطو کرده منتهای توانائی وقدرت ونهایت طاقت انسانی است وسزاوار آنست که کسانیکه بعد ازارسطو آمده‌اند خطاهای اورا اصلاح واشتباهات اورا در علوم ترمیم کنند . واصولی را که وضع نموده تفصیل دهند اما کسانیکه بعدازاو آمدند نتوانستند گریبان خودرا از آنچه از او بمیراث برده‌اند خلاص کنند بلکه عمرخودرا صرف فهم قسمت صحیح آن وتعصب ورزی درقسمت ناقص آن کرده‌اند . بلی اینها تمام عمر بقسمی سرگرم میراث گذشتگانند که فرصت مراجعه بعقل خودندارند واگرفرصتی هم پیدا کنند اصلا روا نمیدارند که کلام گذشتگان راقابل تغییر بدانند یااصلاح ومرمتی قائل شوند .

« امامادر اول اشتغال بفلسفه بآسانی هرچه گفته بودند فهمیدیم و بعید هم نیست که بغیر از یونانیها از جهت دیگری هم علومی بما رسیده باشد زمانی که ما مشغول بآموختن فلسفه شدیم ابتدای جوانی بود ولی باتوفیق خداوند بزودی هرچه راپیشینیان بارث گذاشته بودند فراگرفتیم وهمه معلومات خودرا باآن قسمتی ازعلم که یونانیان منطق مینامند و دور نیست که شرقیین آنرا باسم دیگری بنامند حرف بحرف مقابله نمودیم و بدینطریق هرچه موافق ومخالف منطق بود دریافتیم وبرای هرچیزی علت وجهتی طلب کردیم ودرنتیجه حق وباطل هریك را درمقابل خود تشخیص دادیم .

« از آنجا که مشتغلین بعلم رغبت بسیار بمشائین یونانیان داشتند نخواستیم باجمهورمخالفت نموده باشیم اینست که موافق رغبت عامه برای فلسفه مشاء تعصب ورزیدیم ومقصود آنها را برآوردیم زیرا تعصب برای اینطایفه درنظر مردم اولی بود وما آنچه را که آنهاخواستند واز وصول بآن عاجزمانده بودند کامل نمودیم .

« از اشتباهات پیروان مشائین چشم پوشیدیم وباآنکه عارف بودیم عمداً برای هریکی از اشتباهات آنها محمل و دلیلی تراشیدیم مگر در مواردیکه قابل چشم‌پوشی نبود مجاهرة مخالفت نمودیم ولی بسیاری ازاغلاط رابا پرده تغافل پوشیدیم .

« علت این تغافل و پرده‌پوشی این بود که نخواستیم باآن چیزهائی که ازفرط شهرت برای جهال بدیهی شده وبمقامی رسیده که درروشنائی

روز ممکن است شك کنند ولی در صحت آن مسائل شکی ندارند مخالفت نموده باشیم .

« قسمت دیگر ازمسائل بحدی دقیق بود که معاصرین ما قادر بفهم آنها نیستند وچشم عقلشان خفاش صفت ازدیدن آن عاجز است .

« بلی ماباینك گرفتار دسته نافهمی از این جنس شده‌ایم که بچوب خشك می‌مانند . اینها تعمق نظر را بدعت میدانند ومخالفت باآنچه‌را که نزدآنها مشهور است ضلالت میشمارند این جماعت مانند حنبلی‌هاهستند در کتب حدیث

« اگردراین جماعت آدم با رشدی میافتیم تحقیقات خودمان را باو میدادیم تاسودی بایشان رسانده باشیم شاید آنها نیزدرمطالب ماامعان نظر کرده سودی را که درنتیجه بحث خود مییافتیم درعوض بماه‌یدادند .

«ازجمله چیزهائیکه ما ازآشکار ساختن‌آن خودداری کرده‌ونگفته گذاشته‌ایم حقیست که اشاره بدان میشودوجز باتعصب تلقی نمیگردد بدین جهت دربسیاری ازآنچه ماخبره آن هستیم همه‌وقت برطریق مساعدت‌رفته وازتصریح بر کنار بوده‌ایم . واگر آنچه برای‌ما مکشوف شده است در اول اشتغال ماباین کار میبود اینهمه مراجعات بخود وتجدید نظر لزومی نداشت ورأی برما مختلف نمی‌شد ودرعقائدماشك وتردید راه می‌یافت و شاید وبلکه می گفتیم ولی‌شما رفقا واصحاب حال مارا دراول‌وآخر می‌دانید واز طول زمانی که همیشه بین حکم اول وحکم ثانی‌ماهست اطلاع دارید وچون صورت حال را چنین یافتیم رواست که بقضاوت واستدراکات خود واثق باشیم مخصوصاً درچیزهائی که‌غرض عمده‌وغایت قصوی‌محسوب است وما صدهابار آنرا تعقیب ورسیدگی کرده‌ایم چون مطلب چنین است میل کردیم کتابی تألیف کنیم شامل امهات علم حقیقی که استنباط شخصی است که با نظر وسیع وفکر عمیق بآن رسیده وحدسی خوب داشته‌وبرای موافقت مردم ولی برخلاف معتقد خود درتعقیب وجانب‌داری‌مطالب‌غیرحق اجتهاد کرده وحرفی قابل استماع‌تر ازآن نیست که شخصی برای طایفه ای تعصب ورزیده ولی درمقام حقیقت برعلیه آنها تصدیق کند زیرا انسان را فقط صداقت است که ازعیوب نجات میدهد.

«این کتاب را تألیف کردیم که فقط بخودمان‌اظهار کنیم یا کسانیکه میتوانند بجای ما باشند ولیکن برای عامه مشتغلین بفلسفه‌در کتاب شفابیش ازاندازه واحتیاج آنها عطا کرده‌ایم وعنقریب درلواحق نیز آنچه شایسته

ایشان باشد علاوه بر آنچه دریافت کرده اند خواهیم داد ودرهرحال مدد خواستن ازخدا است وبس» (۱)

بنابراین مقدمه وبادر نظر گرفتن گفته جوزجانی راجع بکتاب الانصاف شرط انصاف نیست که حکیمی بزرگوارچون ابن سینارادرچهار دیوار تفسیر گفتار ارسطو گرفتار بدانیم واورا درفلسفه وعلوم بعلت ازبین رفتن آثارش متفلسف شماریم نه عالم وفیلسوف . وحال آنکه درهمین آثاری که از او باقی مانده است نیز مطالبی میتوان یافت که خاصه خود اوست ودیگران باینگونه مطالب توجهی نداشته اند .

جوزجانی گفته است «او اقلیدس را مختصر کرد ودر ارثماطیقی و موسیقی ده شکل اضافه نمود وبر آخر مجسطی در علم هیئت اضافاتی وارد کرد که قبل ازاو دیگران نکرده بودند ودررصد آلاتی ابتکار کرد که تا زمان او سابقه نداشته است . شبهاتی براقلیدس وارد نمود وخواص بدیعی در ارثماطیقی اضافه کرد و درموسیقی مسائلی آورد که سابقون او از آنگونه مسائل وموضوعات غافل بوده اند»

مرحوم دکتر غنی در سخنرانی که تحت عنوان ابن سینادرفرهنگستان نموده وبعد آنرا بصورت رساله‌ای علیحده بطبع رسانیده فصلی آورده است درذیل عنوان «ابن سیناودکارت» که مفصل ومشروح سه دلیل دکارت را ذکر نموده است وعین دلیل اول دکارت رااز صفحات ۲۸۱ و۲۸۲ کتاب شفای بوعلی چاپ تهران نقل کرده است وثابت نموده که دلائل دکارت که دردنیای جدید اینهمه سروصدا برپا نمود چیزی جز گفته ابن سینا نیست و شواهدی هم از علمای اروپائی ذکر کرده است که آنها نیز باین موضوع متوجه شده اند وبناباصل الفضل للمتقدم بوعلی را بسیار ستوده اند(۲)

بازدرهمان رساله ازقول فیگنیه آورده است که اودر کتاب «دانشمندان قرون وسطی» گفته است ابن سینا رساله‌هائی دارد که اسم لاتین آنچنین است (De conglutin atione lagibum) یعنی (بر جستگی های زمین) دراین رساله فصلی است بعنوان «اصل کوهها» که بنظر مسیو- هوفر Hoefer بسیار جالب توجه است درآنجا ابن سینا میگوید :

---

۱ - اقتباس سطر بسطر ازرساله ابن سینای دکتر غنی ازصفحه ۸۵ تا ۸۸

۲ - رساله ابن سینای دکتر غنی ازصفحه ۶۱ تا ۶۶

«ممکن است کوهها بدو علت بوجود آمده باشند یکی بر آمدن قشر زمین چنانکه در زمین لرزه‌های سخت واقع میشود. ودیگر جریان آب که برای یافتن مجرا سبب حفر دره‌ها ودرعین حال سبب برجستگی زمین میگردد زیرا بعضی از زمین ها نرم هستندو بعضی سخت، آب و باد قسمتی را میبرند وقسمتی را باقی میگذارند اینست علت برخی از برجستگی‌های زمین»

باز درقسمت دیگر آن کتاب ازقول ابن سینا نقل شده است که «آنچه ثابت میکند که دراینجا آب علت اصلی بوده است اینست که برروی بعضی از کوهها آثار حیوانات بحری ونیز آثار دیگری دیده میشود. اما راجع بماده خاکی زرد رنگی که بر سطح کوه ها دیده میشود این ماده گویا ازجنس خود کوه نیست بلکه بقایای جانداران ورسوباتیست که آب بجا گذاشته است. شاید رسوبات دریائیست که درقدیم زمین را فرا گرفته بود» (۱)

ابن سینا بخلاف قدما که معتقد بودند معادن بعضی ببعض دیگر تبدیل میشوند منکر تحول معادن شد. ونیز برقول ارسطو که معتقد بتساوی ابعاد ثوابت واتحاد آنها در کره واحد وشباهت آنها بیکدیگر بود شك کرد.

غرض از ذکر این چند نکته این بود که معلوم شود شیخ بخلاف آنچه تصور میشود متفلسف محض ومفسروشارح فلسفه مشاء نبود بلکه ازخود نیز آراء وعقائدی داشته‌است که متأسفانه بعلت عدم مطالعه دقیق در آثار فلسفی وی وفقدان بسیاری از کتب ورسالاتش، در بوته اجمال باقی مانده‌است وجای آن دارد دانشمندانی که ادعای فلسفه وآگهی تاریخ این علم را دارند دراینموضوع غورو بررسی بیشتری نمایند تاحقاً قدراین حکیم بزرك که از مفاخر مسلم این آب وخاك است برعالمیان بیشتر معلوم شود.

متأسفانه هنوز درایران کسی که آشنائی کامل بفلسفه شرق وغرب و اطلاع واحاطه برسیر وتطورعلوم ازقدیمترین ایام تاعهد بوعلی سینا داشته باشد دست باین اقدام خطیر نزده‌است که ازمیان آنچه ازآثار شیخ باقی مانده (که خوشبختانه شاید بردویست واند کتاب ورساله وارجوزه بالغ میآید) مواردخاصی را که شیخ برعلوم وفلسفه اضافه نموده‌است نشان دهد تاازاین راه خدمت شایانی بعلم ومعرفت بنماید.

---

۱ - ابن سینا دکتر غنی صفحه ٦٧

چنانکه درفصل پیش اشاره شد درقرن چهارم فیلسوف بکسی اطلاق میشد که جامع جمیع علوم زمان خود باشد ودرتمام آن علوم متبحر ومجتهد باشد شیخ الرئیس هم ازاین قانون کلی مستثنی نبود وتمام علوم زمان خود را فراگرفته بود او علاوه برطب در علوم زیر نیز یگـانه استاد زمان خود بشمار میرفت .

اول حکمت که آنرا بدوقسمت عمده نظری وعملی تقسیم کرده بود وبرای هر کدام نیز شعب وشاخه هائی تصور کرده بود که تفصیل آن در مبحث دوم این کتاب خواهد آمد .

دوم منطق که ابن سینا اولین کسی است که آنرا جمع کرد و بر آن آراء خاصی نیز اضافه نمود وبرایش فصول وابوابی ترتیب داد که شرح آن نیز درمبحث دوم خواهد آمد .

سوم ریاضیات که درنظر شیخ بچهار قسمت عمده تقسیم میشد که عبارت باشد از :

الف : علم عدد وآن آشنا شدن بحال انواع اعداد ودانستن خاصیت هریك ازآن انواع و نسبت آنها بایکدیگر است . جمع وتفریق وارقام هندی وجبر ومقابله نیز جزو این علم محسوب میشود .

ب : علم هندسه که عبارتست ازآشنائی باحوال خطوط واشکال سطوح واشکال مجسمات ونسبت بین آنها . وعلوم جراثقال، و اوزان و موازین، و آلات جریه ، ومناظر ومرایا ، و نقل میاه نیزجزو این علم محسوب میشود.

ج : علم هیئت که بوسیله آن اجزاء عالم وشکل و اوضاع و مقادیر وابعاد وحال وحرکات آنها شناخته میشود وازفروع این علم عمل زیج ها و تقاویم است .

د : علم موسیقی که عبارت ازآشنا شدن بحال نغمه ها واتفاق واختلاف آنها وابعاد واجناس وجمع وانتقالات وایقاع آنها و کیفیت تألیف لحن هاست علم تهیه آلات موسیقی ازمتفرعات این علم است . (١)

ابن سینا یکایك این علوم را که ازقدما باورسیده بود شرح و توضیح داده است وگاهگاهی نیزدرموارد مختلف کسر و اضافاتی ازخود درآنها نموده . و کتب ورسالات متعددی درباره این علوم نوشته است که فهرست وار بآنها اشاره مینمائیم :

١ـ طریحی صفحهٔ ٦٥

۱ ـ شفاء : جوزجانی علت بوجود آمدن این کتاب بزرك را چنین شرح داده‌است :

هنگامیکه شیخ درهمدان بود «من ازاوخواهش کردم که شرحی بر کتب ارسطوطالیس بنویسد او گفت این‌موقع فرصتی برای این کار ندارم ولی اگر بخواهی میتوانم کتابی تألیف کنم مشتمل بر کل علوم عقلی تاآنجا که بنظرم تمام میرسد بدون ذکرمناظرات مخالفین وردنظرآنها . من بآن راضی‌شدم .

« اوازطبیعیات‌آن کتاب آغاز کرد وآنرا کتاب الشفاء نامید» ودر جائیکه شرح اختفای‌شیخ‌را پس‌از«شمس‌الدوله» درخانه «ابوغالب» بیان میکند آورده‌است «من درآن موقع اتمام کتاب شفاء را از او خواستم و اوابوغالب را بخواند وازوی‌کاغذ و دوات خواست و شیخ بیست جزء از رئوس مطالب را درهشت روزبخط خودنوشت ودوروزدیگررا نیزصرف نوشتن‌همان‌رئوس موضوعات کرد تاکل‌آنها باتمام‌رسید بدون اینکه‌دسترس بکتابی‌داشته باشد ویاباصل آنها مراجعه کند بلکه تمام آن موضوعات را ازحافظه خودنوشت پس‌ازآن آنچه نوشته بود پیش‌روی خویش گذاشت و یك‌یك آن اجزاء بیستگانه را شرح‌وتفسیر کرد وهرروزی پنجاه ورق کاغذ سیاه مینمود تا آنکه تمام طبیعیات و الهیات را جز کتاب الحیوان و کتاب النبات‌برشته تحریردرآورد» .

درجای دیگرآورده‌است «شیخ دراصفهان باتمام کتاب شفا پرداخت ازمنطق والمجسطی نیزفارغ شد واقلیدس وارثماطیقی وموسیقی‌رامختصر کرد ودر هر کتاب از ریاضیات آنچه بنظرش میرسید زیادت کرد اما در المجسطی ده شکل دراختلاف نظراضافه نمود ودرآخر المجسطی از علم هیئت چیزهائی‌آورد که سابقین براو ازآنها اطلاعی‌نداشتند در اوقلیدس نیزشبهاتی وارد کرد ودرموسیقی‌هم مسائلی‌آورد که سابقین از آنها غافل‌بودند و کتاب شفاء را باینطریق تمام‌نمود جز کتاب حیوان ونبات که آنرا درسالی که علاء الدوله بشابورخواست میرفت تمام‌کرد»

بنابراین شرح‌شیخ کتاب بزرك شفارا درهمدان‌شروع نمود وهر وقت فرصتی‌مییافت چیزی‌برآن میافزود تاباتمام‌رسید . این کتاب‌درواقع دایرة‌المعارف کاملی ازفلسفه مشائین‌است وازهمان قدیمترین‌ایام تازمان ماموردمطالعه طالب علمان وخواستاران فلسفه مشاء واقع‌شد .

شیخ در این کتاب بزرگ کل علوم زمان خود را بسه دسته عمده تقسیم کرد .

اول علوم عالی که عبارت باشد ازعلمی که سروکار باماده ندارد و درك آن فقط باتعقل محض صورت پذیرمیباشدو آن علم بماوراء الطبیعه است. دوم علوم دانی که علم بماده‌است وباتجربه ومشاهده نیز میتوان آنرادرك کرد. وآن علم طبیعی وفروع آنست . سوم علوم وسطی که هم با ماده وهم باماوراء طبیعت سروکاردارد وآن علم ریاضی است .

علمای اسلامی درطی ده قرن پس‌ازشیخ براین کتاب شروح فراوانی نوشته‌اند که اهم آنها عبارتست از :

۱ ـ شرح «ابی عبدالله محمدبن احمدالتحافی»

۲ ـ شرح شفاء ازمؤلفی مجهول که نسخه‌ای‌ازآن درجامع ازهرمصر تحت نمره ۱٦۳۰۳ ضبط است .

۳ ـ شرحی از«عبدالحمیدبن عیسی الخسروشاهی» متوفی بسال ٦٥۲ معروف به (مختصرخسروشاهی)

٤ ـ شرح «صدرالدین محمدبن‌ابراهیم شیرازی» فیلسوف مشهورقرن یازدهم هجری معروف « بصدرالمتالهین» صاحب کتاب مشهور (اسفار) و رسالات متعدد دیگر که درسال ۱۰٥۰ فوت شد بنام (تعلیق صدرالمتالهین)

٥ ـ مختصر شفاء « بهاء الدین محمدبن تاج‌الدین حسن اصفهانی » مشهور « بفاضل هندی » متوفی بسال ۱۱۳۷ هجری مشهور به (تلخیص‌ـ الشفا).(۱)

این کتاب یکبار بوسیله « انتون‌فران» بلغت‌لاتین ویکبارهم توسط « سیدعلی بن محمداسدالله امامی اصفهانی » بلغت فارسی ترجمه شد دراین اواخر نیزقسمت فن‌سماع طبیعی آنرا «مرحوم فروغی» بهمت« آقای فاضل تونی»استاددانشگاه تهران ترجمه نمود .

نسخ خطی وچاپی این کتاب فراوان‌است ولی‌درنسخه‌ای که درتهران بچاپ رسیده است منطق آنرا ضمیمه نکرده‌اند واغلب نسخ‌خطی آن نیز کسرواضافاتی دارد .

۲ـ نجات : جوزجانی درشرح احوال شیخ آورده است که این کتاب رادر راه شاپور خواست که همراه علاء الدوله بوده است تألیف نموده و

۱ـ طریحی صفحه ۷٥

این کتاب درحقیقت خلاصه کتاب بزرك شفاست وحاوی سه‌موضوع منطق و علم‌طبیعی والهی است . این کتاب نیز برای اولین بار درسال ۱۵۹۳ میلادی درذیل کتاب قانون دررم بطبع رسیده است . واخیراً نیز یکبار در مصر باکاغذ اعلاچاپ شده‌است . وآنرا «پیرفاتیه» بفرانسه ترجمه نمود ویکبار هم بلاتین ترجمه شده‌است وآن‌ترجمه درسال ۱۹۲٦ مسیحی بطبع رسیده است «امام فخررازی» نیز براین کتاب شرحی نوشته است که در کتابخانه ایاصوفیه تحت نمره ۳٤۳۱ مضبوط است.

۳- اشارات : این کتاب راشیخ دراواخر عمرخود تألیف کرده است ودر آن سخنان تازه‌ای آورده است که درشفا و نجات مانند آنها دیده نمیشود خاصه در نمط آخرآن موسوم بمقامات‌العارفین.این کتاب بر تذنیب ووهم ونکته وتذکر وهدایت وتحصیل وفایده وامثال آن‌تقسیم میشود که در آنهاازطبیعیات والهیات وتصوف واخلاق بحث نموده‌است.

اشارات بعلت حسن بیان وبلاغتی که در سراسر آن مشهود است از قدیمترین ایام موردتوجه طلاب علوم واقع‌شد وبرآن‌شروح‌متعددی نوشتند که مهمترین آنهاعبارتست‌از:

الف-البشارات‌فی‌شرح اشارات‌از«اوحدالدین‌علی‌بن‌اسحق‌ابیوردی» متوفی‌بسال۵۵۱.

ب - شرح اشارات از «فخرالدین رازی» که اعتراضات فراوانی‌بر شیخ کرده است .

ج - حل‌مشکلات اشارات تالیف «خواجه نصیرالدین طوسی»متوفی بسال ٦۷۲ که رفع اعتراضات «امام فخر» را نموده است و آنرا درسال ٦٤٤ هجری نوشته ودر همه‌جا از امام فخر بنام فاضل‌الشارح اسم برده‌است.

د — اشارات الی معنی الاشارات از «جمال‌الدین حسن‌بن یوسف المطهر الحلی» معروف «بعلامه‌حلی» متوفی بسال۷۲٦ هجری.

ه - بسط‌الاشارات تألیف «علامه حلی»

و- ایضاح‌المعضلات فی‌شرح اشارات تألیف«علامه حلی» وآن‌شرحی است برشرح خواجه نصیر

ز- محاکمات بین‌شرحی‌الاشارات یعنی‌محاکمه بین‌شرح امام فخر وخواجه‌نصیر تالیف«قطب‌الدین محمدرازی» بدیهی‌متوفی‌بسال۷٦٦.

ح- زبدة النقص و لباب الکشف از « نجم الدین احمد بن ابی بکر بن محمد- نخجوانی » که در آن اعتراضات فراوانی بر شیخ شده است

هـ - شرح الاصول و الجمل تالیف « عز الدوله سعد الدین بن منصور بن- سعد بن الحسن بن هبة الله ابن کمونه » متوفی بسال ۶۹۰. (۱)

اشارات و شروح آن بکرات در تهران و مصر بطبع رسیده است و یك ترجمه فارسی هم از این کتاب شده است که مترجم آن معلوم نیست و در سال ۱۳۱۴ در تهران بچاپ رسیده است . این کتاب یکبار در ۱۸۹۲ میلادی با ترجمه فرانسه آن در لیدن بطبع رسیده است . و یکبار هم در سال ۱۸۹۱ مسیحی سه نمط آخر آن باشرح مختار از کتاب حل مشکلات خواجه نصیر و رسالة الطیر و ترجمه فرانسه آن بهمت « میخائیل بن یحیی المهرنی » در لندن بطبع رسیده است و نسخ خطی متعددی از آن در کتابخانه‌های لیدن و بریتش موزیم و برلین و لنین گراد و قاهره و آستانه مشهد و بغداد و کتابخانه ملك وغیره موجوداست .

٤- کتاب الانصاف در بیست مجلد که حاوی آراء شرقیین و غربیین بوده است و شیخ نیز آراء خاصه خودرا در آن کتاب بطور تفصیل بیان نموده بود. این کتاب متأسفانه از بین رفته است.

٥- حکمة المشرقیین که در سال ۱۳۲۸ هجری مطابق ۱۹۱۰ میلادی باسم منطق المشرقیین با نضمام قصیده مزدوجه در منطق از ابن سینا در مصر بچاپ رسیده است.

٦- حکمة العروضیه موسوم به المجموع که شیخ آنرا درسن بیست و یك سالگی باسم ابوالحسین عروضی نوشته است و شاید اولین کتابی باشد که شیخ تالیف نموده است. این کتاب هنوز بچاپ نرسیده است

٧- اسباب حدوث الحرف که دارای شش فصل و در سال ۱۳۲۲ در مصر بچاپ رسیده است.

٨- رسالة فی رد المنجمین موسوم به (الاشارة الی علم فساد احکام المنجمین) که در سال ۱۸۸۰ در بلژیك طبع شده است .

٩- دانش نامه علائی یا (حکمت علائیه) این کتاب را شیخ جهت مطالعه شخصی علاء الدوله تالیف نمود و بعلت آشنانبودن وی باصطلاحات علمی و فلسفی سعی کرد که برای کل آن اصطلاحات معادل‌هائی از زبان فارسی

۱- طریحی صفحه ۷۸

بیاورد و حقاً ازاین لحاظ کمك بی نظیری بزبان پارسی نموده‌است. این کتاب یکبار درهندوستان ویکبارهم درسال ۱۳۱۵ بتصحیح وتحشیه آقای احمدخراسانی درتهران بطبع رسیده‌است .

۱۰- جواب ستعشرة مسئلة لابی الریحان البیرونی که شرح آن در فصل چهارم این کتاب گذشت این جوابها یکبار درسال ۱۳۳۵ ضمن کتاب جامع البدایع بطبع رسید ویکبارهم نویسندگان نامه دانشوران آنرا ترجمه کردند ودرضمن شرح احوال بوعلی سینا آوردند و یکبار دیگر دانشمند بی بدیل واستاد محترم آقای دهخدا آنرا درلغت نامه خود بچاپ رسانید .

۱۱- رسالة فی القوی الانسانیه و ادراکاتها که دومرتبه در مصر و یکمرتبه درهند بطبع رسیده است.

۱۲- عیون الحکمة- براین کتاب امام فخررازی نیز شرحی نوشته ویکبار درهند ویکبارهم درمصر بطبع رسیده‌است .

۱۳-الاجرام اوالاثار العلویه که رسالة فی الاجرام السماویه نیز خوانده شده‌است ویکبار درهندومصر بطبع رسیده‌است .

۱٤- کتاب الحدود که در هند و مصر بطبع رسیده ونسخ خطی آن در کتابخانه مجلس وملك موجوداست .

۱۵- تقاسیم الحکمة والعلوم یا (رسالة فی العلوم العقلیه) که یکبار درهند ودوبار درمصر بطبع رسیده‌است .

۱٦- رسالة فی العهد یکباردرهند ودوباردرمصر بطبع رسیده‌است.

۱۷- رسالة فی علم الاخلاق که یکبار در هند ودوبار در مصر چاپ شده است.

۱۸- رسالة فی العشق یکبار بهمت «میکائیل یحیی مهرنی» باشرح فرانسه درسال ۱۸۹۹ میلادی درلیدن ویکبارهم درسال ۱۳۳۵ هجری درمصر بطبع رسیده است .

۱۹- رسالة فی دفع الغم من الموت که یکبار درسال ۱۸۹۹ باشرح فرانسه درلیدن ویکبارهم درسال ۱۳۳۵ هجری درمصر بطبع رسیده است این رساله را « مهدی شرف الدین شوشتری» بفارسی ترجمه کرده است.

۲۰ ـ رسالة الفعل والانفعال یکبار در سال ۱۳٥٤ درهند بطبع رسیده است .

۲۱ـ رسالة فی ذکر اسباب الرعدوالبرق که یکبار درهند بطبع رسیده ونسخ خطی آن در جامع الازهر و کتابخانه ایاصوفیه ترکیه موجود است.

۲۲ــ رسالة فی سرالقدر که یکبار در مصر و یکبار در هند طبع شده‌است .

۲۳ ــ رسالة فی السعادة که یکبار درسال ۱۳٥٤ در هند بطبع رسیده است .

۲٤ ـ رسالة فی البحث علی الذکر درهند یکبار چاپ‌شده است .

۲٥ـ رسالة فی الموسیقی درسال ۱۳٥٤ درهند چاپ‌شده است .

۲٦ ـ المبدء والمعاد که آنرا بتصریح جوزجانی در گرگان برای ابومحمد شیرازی نوشت این کتاب یکبار در۱۳۲۸ درمصر چاپ‌شد ونسخ خطی آن در کتابخانه‌های بریتیش موزیم ومیلان وجامع ازهرموجوداست.

۲۷ـ القضاء والقدر که پس‌از همدان و فرار بطرف اصفهان، آنرا نوشت ویکبار درمصر بسال ۱۳۳٥ بطبع‌رسیده است .

۲۸ـ رسالة فی علم‌النفس نسخ خطی آن‌در کتابخانه‌های‌لیدن‌واکسفورد موجود است .

۲۹ـ رسالة فی النفس الناطقه که نسخ‌خطی آن در کتابخانه‌های‌جامع ازهر وبرلین وایاصوفیه موجوداست.

۳۰ـ تدابیرالمنازل یاسیاسات الاهلیه که‌یکبار درسال ۱۹۰٦ در جلدنهم مجله‌مشرق بطبع رسید ویکبار هم‌درسال ۱۹۱۱ میلادی در بیروت بهمت « لویس معلوف » با شرح فرانسه و عنوان فلاسفة العرب القدماء چاپ شد .

۳۱ ـ الرسالة فی معانی الحروف الهجائیه که در هند ومصر بطبع رسیده‌است .

۳۲ ـ معارج‌القدس فی‌مدارج‌النفس درقاهره چاپ شده‌است .

۳۳ـ هدیة‌الشیخ‌الرئیس ـ کتابیست در موضوع قوای‌نفسانی که آنرا « بنوح‌بن منصور سامانی » هدیه کرده است و براین کتاب «علاء الدین‌ـ ابن‌نفیس‌قرشی» شرحی نوشته‌است ودوبار یکی‌بسال ۱۳۲٥ ودیگری ۱۳۲۸ هجری درمصر بطبع رسیده‌است.

۳۴- تعلیقات بر کتاب النفس ارسطو که نسخ خطی آن در کتابخانه‌های مصر وایاصوفیه موجود است و نسخه‌ای نیز نویسنده این مقال دارد.

۳۵ - تقسیم الموجودات نسخه خطی آن در کتابخانه آستانه رضوی موجود است .

۳۶- تعبیر الرؤیا یا (رسالة المنامیه) نسخه خطی آن در کتابخانه آصفیه هند موجوداست .

۳۷ — تفسیر آثولوجیا دو نسخه از آن در کتابخانه قاهره موجوداست.

۳۸- مجلة معانی کتاب قوریطیا

۳۹- جمله معانی کتاب ریطوریقا

۴۰ — رسالة الاضحویه چون این رساله درعیداضحی نوشته شده است اضحویه نامیده شد و آن رساله ایست در معاد که برای ابوبکر محمد بن عبید نوشته است درشش فصل و نسخ خطی آن در کتابخانه‌های برلین ولیدن وقاهره واکسفورد ومجلس موجوداست .

۴۱ — رسالة الافیونیة که آنرا شیخ علی حزین بفارسی ترجمه کرده است و نسخه خطی آن در کتابخانه آستانه رضوی موجوداست .

۴۲ — رسالة الفوائد فی الرای المحصل من الافدمین فی جواهر الاجسام السماویه و بیان مذهبهم نسخ آن در کتابخانه مجلس و ملک موجوداست.

۴۳ — قیام الارض فی وسط السماء که آنرا جهة ابوالحسین سهیلی وزیر خوارزمشاه نوشت نسخه خطی آن در کتابخانه اکسفورد موجوداست.

۴۴- رسالة فی العلم الطبیعی.

۴۵ — رسالة فی مسائل طبیعی نسخه خطی آن در کتابخانه لیدن موجود است .

۴۶- رسالة فی تدبیر المسافرین.

۴۷- رساله‌ای «بابوعبید الجوزجانی» درممکن الوجود و نسخه خطی آن در کتابخانه برلین موجود است.

۴۸- رسالة فی اصول النفس نسخه آن در کتابخانه‌های برلین و کتابخانه

۴۹- رسالة فی امر النفس نسخه آن در کتابخانه برلین و آستانه رضوی و دانشکده معقول ومنقول

۵۰ - رسالة فی النفس نسخه خطی آن در کتابخانه‌های دانشکده معقول

ومنقول وقاهره وایاصوفیه ولیدن وپاریس موجود است .

٥١- رسالة فی النفس الفلکی نسخ آن درقاهره وایاصوفیه .

٥٢- رسالة فی العقل والنفس نسخه آن درقاهره.

٥٣- بیان صورة المعقولة المخالفة للحق.

٥٤- رسالة الفردوس فی ماهیة الانسان .

٥٥- رسالة فی ان للماضی مبدأ زمینا- نسخه خطی آن در لیدن .

٥٦- رسالة فی حدود الحروف نسخه خطی آن در لیدن.

٥٧- ایضاح فی براهین مستنبطه من مسائل عویصه .

٥٨- رسالة فی العلم المنطق.

٥٩- رسالة فی سبع مسائل لارسطو

٦٠- رسالة فی الطول والعرض نسخ آن درایاصوفیه وقاهره.

٦١- رسالة فی رویة الکواکب فی الیل والنهار نسخ آن در قاهره و ایاصوفیه و آستانهٔ رضوی.

٦٢- رسالة فی الکیمیا که برای ابوالحسین سهیلی وزیر نوشته است و نسخه آن در کتابخانه ایاصوفیه موجوداست .

٦٣- رسالة فی الاکسیر نسخه آن در کتابخانه قاهره

٦٤- رسالة فی الواحق الطبیعة نسخه آن درقاهره

٦٥- رسالة فی الفضا وماهیتها درایاصوفیه.

٦٦- شرح فی قوی النفس نسخه آن دربرلین .

٦٧- السعادة والشقاوة الدائمه فی النفس نسخه آن در کتابخانه قاهره.

٦٨ سلسلة الفلاسفه نسخه آن در کتابخانه معقول ومنقول .

٦٩- العروس فی ماهیة الاله وخلق الارض نسخه آن در کتابخانه برلین.

٧٠- الفیض الهی فی تفسیر الاحلام نسخه آن در کتابخانه برلین .

٧١- الکلمة الالهیه نسخه آن در کتابخانه برلین .

٧٢- کتاب البیرونی فی الفیریقا نسخه آن در کتابخانه‌های اکسفورد و میلان .

٧٣- رساله آلات رصدیه که در اصفهان هنگام ساختن آلات رصد بامر علاءالدوله نوشته است نسخه‌ای از آن در برلین موجوداست .

٧٤- مختصر علم الهیة .

٧٥- مختصر المجسطی نسخ آن در کتابخانه‌های پاریس واکسفورد.

٧٦ - ماهية الحزن والكدر نسخه‌ای ازآن درجامع الازهر .
٧٧ - المختصر الكبير فی المنطق.
٧٨ - المختصر الاصغر فی المنطق .
٧٩ - مختصر اقليدس كه ابن‌اصيبعه آنرا ضميمهٔ كتاب نجات ميداند و نسخه ای ازآن در كتابخانه برلين موجود است .
٨٠ - اشارة الی علم المنطق نسخه‌ای از آن در كتابخانه دانشكده معقول ومنقول موجود است .
٨١ - ايضاح البراهين فی مسائـل عويصة الارشادات جزو كتب مفقوده است .
٨٢ - البروالاثم - كتابی بوده است دراخلاق كه آنرا برای ابوبكر برقی همسايهٔ خود در بخارا نوشته است ودرضمن شرح احوال خويش آورده است كه نسخه اين كتاب فقط نزد ابوبكر برقی موجود بوده است و كسی آنرا استنساخ نكرده است .
٨٣ - الحاصل والمحصول در بيست جلد كـه برای ابوبكر برقی نوشته است .
٨٤ - المختصر الاوسط كه در گرگان برای ابومحمد شيرازی نوشته است.
٨٥ - مفاتيح الخزائن درمنطق .
٨٦ - تعقيب المواضع الجدليه درمنطق .
٨٧ - غرض قاطيغورياس.
٨٨ - مقاله درحد جسم .
٨٩ - الانهايه .
٩٠ - النهايه والانهايه .
٩١ - رسالة فی ابعاد الجسم غير ذاتيه .
٩٢ - رسالة المجمل من الادلة المحققه لبقاء نفس الناطقه كه نسخه‌ای ازآن در كتابخانه مجلس موجوداست .
٩٣ - رسالة العرش نسخه آن در كتابخانه مجلس .
٩٤ - رساله‌ای دراقسام نفوس نسخه آن در كتابخانه مجلس .
٩٥ - ارصاد الكليه در گرگان برای ابومحمد شيرازی نوشته است .
٩٦ - الهداية درحكمت كه آنرا درحبس فردجان نوشت .
٩٧ - الزاويه كه در گرگان نوشت .

۹۸ - الاوسط الجرجانی که جهت ابومحمدشیرازی نوشت .
۹۹ - رسالة فی‌القوی الطبیعه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملك موجوداست .
۱۰۰ - کتاب الحدود نسخه‌ای ازآن در کتابخانه مجلس موجوداست
۱۰۱ - مقاله عکوس ذوات‌الجهة .
۱۰۲ - المدخل الی صناعت‌الموسیقی که بعقیده‌ابن‌اصیبعه غیرازآنست که درآخر کتاب نجات نوشته‌است .
۱۰۳ - مقاله کیفیت رصد ومطابقه‌اش باعلم‌طبیعی .
۱۰٤ - مقاله‌ای دراینکه علم زیدغیرازعمرواست .
۱۰۵ - الحکمة العرشیه نسخه‌ای‌ازآن‌در کتابخانه دانشکده معقول ومنقول موجوداست .
۱۰٦ - مقاله ارثماطیقی .
۱۰۷ - کلامی درجوهر وعرض .
۱۰۸ - فصول الهیه دراثبات اول .
۱۰۹ - مقاله دراینکه یك‌چیزجوهر وعرض نمیشود .
۱۱۰ - رسالة فی‌بقاء النفس کتابخانه دانشکده معقول ومنقول .
۱۱۱ - رساله در کیفیات موجودات دردانشکده معقول ومنقول
۱۱۲ - کتاب‌المباحث نسخه‌ای ازآن در کتابخانه مروی .
۱۱۳ - الاصول المنطقیه نسخه‌آن دردانشکده معقول ومنقول
۱۱٤ - رسالة فی‌اثبات صانع نسخه‌آن دردانشکده معقول ومنقول
۱۱۵ - کتاب‌المعاد نسخه‌ای ازآن در کتابخانه ملك .
۱۱٦ - رسالة الظاهره فی الظاهرات نسخه ای ازآن در کتابخانه ملك .
۱۱۷ - علم‌پیشین‌وبرین‌یعنی‌علم الهی وماوراء الطبیعه رساله‌ایست بفارسی که نسخه‌ای ازآن در کتابخانه ملك موجوداست .
۱۱۸ - منطق فارسی نسخه خطی‌آن در کتابخانه ملك
۱۱۹ - ضمیمه رساله حدود درمنطق نسخه‌آن در کتابخانه آستانه .
۱۲۰ - رساله دراقسام حکمت نسخه‌ای ازآن در کتابخانه ملك
۱۲۱ - مقالات عشرنسخه‌آن در کتابخانه ملك .
۱۲۲ - رسالة لابی‌سعید ابی‌الخیرفی‌معنی‌الزیارة وجواب ابن سینا

که در سال ۱۸۹٤ باشرح فرانسه در لیدن بچاپ رسید و در سال ۱۳۳٥ هم یکبار دیگر درمصر طبع شد وعین رساله باترجمه فارسی آن نیز درجلد دوم دانشوران ضمن شرح احوال شیخ بچاپ رسیده است .

۱۲۳ - جواب ابن سینا بابوالفرج طبیب همدانی نسخه خطی آن در کتابخانه آستانه .

۱۲٤ - اجوبة علی مسائل علوم الطبیعیة نسخ آن در کتابخانه های برلین ولیدن وقاهره .

۱۲٥ - جواب علی رسالة الحسین بن محمد بن عمر ابومنصور ابن زیله

۱۲٦ - العشرون مسأله نسخه آن در کتابخانه قاهره .

۱۲۷ - رساله جوابیه بابوعبید نسخه آن در کتابخانه مجلس

۱۲۸ - رساله جوابیه باین قول صوفیان (من عرف سر القدر فقد الحد) نسخه آن در کتابخانه مجلس .

۱۲۹ - اسئله بهمن یار نسخه آن در کتابخانه دانشکده معقول ومنقول

۱۳۰ - یکصد رساله و کتب مفقود او مانند کتاب الاستبصار و تعالیق حنین ولواحق وغیره که ذکر آنهمه باعث اطاله کلام خواهد شد .

غیر از این کتب ورسالات که تمام درفلسفه وحکمت وریاضیات ونجوم وموسیقی وجواب بسئوال کنندگان نوشته شده است و از کتب معتبری که شرح احوال اورا نوشته اند گردآوری شد شیخ را رسالات و کتب فراوانی است بشعر که درموضوعات فوق الذکر ساخته است وآنهارا در جای خود ذکر خواهیم کرد ، و نیز اورا رسائل و کتب بیشماریست در مواضع دین و تصوف که محض نمونه بچندعدد آن اشاره مینمائیم .

۱ - اربع مسائل فی المعاد که در سال ۱۳۱۲ باشرح الهدایه بچاپ رسیده

۲ - تفسیر سورة الناس که درحاشیه شرح الهدایه ملا صدرا در سال ۱۳۱۳ درتهران بچاپ رسید ودرسال ۱۳۳٥ نیز علیحده درمصر چاپ شده .

۳ - تفسیر آیه (ثم استوی) که درحاشیه شرح الهدایه چاپ شده .

٤ - تفسیر سوره الفلق که درحاشیه شرح الهدایه چاپ شده .

٥ - رسالة فی اثبات النبوة وتاویل رموزهم وامثالهم که در هند و مصر دوبارچاپ شده .

٦ - رسالة فی ماهیة الصلاة وسر تشریعها موسوم به (اسرار الصلاة) که

درسال ۱۸۹۹ میلادی باشرح فرانسه درلیدن و سال ۱۳۱۵ در تهران و ۱۳۳۵ درمصرچاپ شد .

۷ - رسالة العرشیه فی التوحیددرهندچاپ شده .

۸ - اثبات الصانع وایرادالبرهان القاطع نسخ خطی آن در کتابخانه های هند وایاصوفیه موجوداست .

۹ - اثبات المعاد الجسمانی وحل شبهاته نسخه خطی آن در کتابخانه نجف .

۱۰ - الادراك بعدالموت نسخه آن در برلین .

۱۱ - تفسیر سوره اعلی - نسخه آن در کتابخانه آستانه رضوی .

۱۲ - رسالة فی شرح اسماءالله .

۱۳ - الخطب التوحیدیه .

۱٤ - رساله‌ای در حقائق علم توحید نسخه آن در کتابخانه مجلس وملك .

۱۵ - رساله دربیدا کردن حال نبوت - نسخه آن در کتابخانه دانشکده معقول ومنقول .

۱٦ - رساله معراجیه - بفارسی که برای علاءالدوله دیلمی تصنیف کرده است و در آنجا معتقد بمعراج روحانی شده است نسخه آن در کتابخانه ملك .

۱۷ - رساله نبوت بفارسی نسخه آن در کتابخانه ملك .

۱۸ - رسالة فی تفسیر سورة الاخلاص نسخه آن در کتابخانه ملك .

۱۹ - رسالة فی المعوذتین نسخه آن در کتابخانه ملك .

۲۰ - رساله درحقیقت معجزه وسحر ونیرنجات نسخه آن در کتابخانه آستانه مشهد .

۲۱ - رسالة فی الانتفاء عما نسب الیه من معارضة القرآن - نسخه آن در کتابخانه مجلس .

۲۲ - شرح اصطلاحات صوفیه نسخه آن در کتابخانه برلین .

۲۳ - رسالة مرموزه مسمی برسالة شبکة والطیور نسخه آن در کتابخانه ملك .

۲٤ - قصه سلامان وابسال (که اول حنین بن اسحق آنرا ترجمه کرد) که درسال ۱۲۹۸ هجری بطبع رسیده است . این قصه را عبدالرحمن

جامی بشعر درآورد ودرلاهور بطبع رسیده است.

۲۵ - رساله حی بن یقظان دراسرار حکمت اشراق که بارها دراروپا ومصر بچاپ رسیده است.

۲۶ - رسالة الطیر که برای اولین بار درسال ۱۹۰۱ درجلد چهارم مجله مشرق بچاپ رسید و یکبار دیگر هم ضمن رسائل شیخ شهاب الدین سهروردی درلیپزیك چاپ شد. این رساله‌را شیخ شهاب‌الدین سهروردی بفارسی بسیار شیرین ترجمه کرده است که یکبار درلیپزیك ضمن سه‌رساله دیگر ازاو ویکبار هم درشماره‌اول مجله دانش‌نامه درتهران‌توسط نگارنده بچاپ رسید.

ج - ادبیات

شهرت واقعی شیخ دراروپا بطب ودرآسیا بفلسفه است وکمتر بشعروادب مشهورشده است وحال آنکه باندك تعمقی درآثار این‌مرد زرك استادی وی دراین فن نیز آشکارخواهد شد - زندگانی کوتاه وگرفتاریهای پی‌درپی واشتغال دائمی‌او بعلوم نیز بوی فرصت چندانی نداد که دراین فن از علوم قدیم نیزمانند فلسفه وطب وارد شود وآثاری نظیر شفا وقانـون ازخود بیادگار گذارد.

بارها باین‌نکته اشاره کرده‌ایم که ابوعلی‌سینا بعلت اوضاع‌اقتصادی وسیاسی زمان وفتن وآشوبی که سراسر ممالك شرقی اسلام را فراگرفته بود بیشتر ازعمر خودرا درسفر واشتغال بامورسیاسی‌وامثال آن گذارنید والتفات او بامور علمی درفاصله‌هائی بود که بعلت حبس ویاانزوا وگوشه گیری ودوری ازامور سیاست وامثال آن برای اوپیش میآمد ودرهمین فواصل کوتاه بود که توانست متجاوز ازدویست واند کتاب ورساله ازخود بیادگاربگذارد. حقاً اگر روزگار فرصت میداد وشیخ جمیع عمر خودرا وقف علم ومعرفت میکرد باهوش واستعداد عجیبی که داشت مسلماً آثار بی‌نظیر وگرانبهاتری ازخود بیادگار میگذاشت وبااحاطه‌ای که بکل‌علوم زمان خود داشت درفن ادب نیز اثری مانند آثار ذی‌قیمت‌دیگر خودبرای آینده‌گان بارث میگذاشت.

در مطالعه شرح احوال شیخ باین نکته برمیخوریم که وی باهمه ابتلاآتی که داشت ازتوجه بادب وشقوق آن نیز خودداری نمیکرد «ابو-عبید جوزجانی» چنانکه اشاره‌شد درشرح احوال او آورده است که بعلت

مباحثه با «ابومنصور جبائی» در محضر علاءالدوله به ترتیب مقامه‌ای بسبك «صاحب» و «ابن‌عمید» و «صابی» پرداخت و چنان از عهده آن مهم برآمد که حتی «ابومنصور» وسایرادبای عصر از تشخیص و تمییز بین سبك شیخ و آن دیگران عاجز آمدند. این رساله متأسفانه امروز دردست نیست تا بتوان انتقاد صحیح وجامعی روی آن نمود.

بازجوزجانی آورده‌است که «شیخ دراین هنگام (یعنی وقتی که در اصفهان بود) هم‌خودرا مصروف فراگرفتن لغت و ادب نموده بود کتاب لغتی بنام (لسان‌العرب) ترتیب داد که نظیرومانند آن تاآن زمان درزبان‌عربی نوشته نشده بود واین کتاب نیز بعلت پیش آمدهای زمانه هیچوقت پاکنویس نشد ودردسترس اهل‌فن قرارنگرفت» ازاین دوروایت معلوم‌میشود که‌شیخ مستقیماً درادبیات وشعب آن واردشده بود وبعلت استعدادشگرفی که‌داشت دراین فن نیزچون سایر فنون‌سرآمد اقران خود گردید.

بااندك دقتی در آثار موجود شیخ باین‌نکته برمیخوریم که درمیان تمام آثار علمی وفلسفی وحکمی دوره تمدن اسلام تنها کتب شیخ است که ازلحاظ ادبی‌هم باید مورد مطالعه‌قرارگیرد چه اوسعی کرده است که اغلب کتب ورسالات خودرا طوری تنظیم نماید که درآنها رعایت اصول ادب وشعب آن بشود. کتب او ازلحاظ ادب نسبت بموضوعاتی که‌درآنها بحث شده است متفاوت است باین معنی که عبارات بسیاری از آن کتب و رسالات بسیار سهل وساده است وحال‌آنکه در بسیاری دیگر شیخ سعی کرده‌است که ازمحسنات کلام‌واصول‌معانی‌و بیان وبدیع‌وغیره استفاده‌نماید مثلا در کتاب اشارات ورساله‌های صوفیانه‌خود چون رسالة‌الطیر ورساله حی‌بن یقظان‌سعی کرده است که‌ازاشاره و کنایه‌وتعریض‌واستعاره‌ومحسنات بدیعی وغیره استفاده کند ومقصود خودرا درلباسی هرچه زیباتر بپوشاند وبرسته اهل هنر وبازار اهل فضل عرضه بدهد.

در شفا و قانون اثری از انواع محسنات بدیع دیده نمی‌شود ودر آن دو کتاب شیخ سعی کرده است که اصول این دوعلم بزرك فلسفه وطب را بازبانی نسبتاً ساده ونزدیك بفهم طالب علمان‌بیان کند ولی بخلاف در اشارات سعی کرده است که عبارات خودرا بازیبائیهای ادب بیاراید دراین کتاب ازسجع وجناس وسایر محسنات بدیع استفاده کرده است. دررسالة‌الطیر ورسالة القدر مثالهای فراوانی‌میتوان‌یافت که‌آشکارا توجه‌والتفات او را بصناعات لفظی میرساند.

متاسفانه شیخ مانند سایر علما وحکمای قرن سوم وچهارم اغلب کتب خودرا بزبان عربی تصنیف نموده است و کتب فارسی اوازچندعددانگشت شمار تجاوز نمی‌نماید. چون زبان علمی درآن عهد زبان‌عربی بود، علما وفضلا سعی میکردند که موضوعات علمی رابآن زبان بنویسند تادرسراسر ممالك اسلامی خواننده داشته باشد. وبااینکه سامانیان سعی فراوانی در رواج زبان وادبیات فارسی نمودند معذلك این زبان نتوانست جای گزین زبان عربی درموضوعات علمی وفلسفی شود.

شیخ در کتب و رسالات فارسی خود سعی کرده است که مطالب علمی را هرچه ساده تر وروشن تر بیان کند واگرامروزعبارات آن کتب‌را اندکی پیچیده ودورازذهن تصورمیکنیم‌علتش دور ماندن اززبان وادبیات قرن چهارم ونداشتن اطلاع وسیع برلغات واصطلاحات فلسفی وعلمی‌است که درآن کتب ورسالات بآنها اشاره شده‌است.

شیخ در کتب فارسی خودمانند کتاب هائی که درزبان عربی تصنیف کرده‌است لغات‌واصطلاحات فراوانی وضع نموده که‌مسلماً بتوسعه این‌زبان کمك موثری نموده است وامروز برای ما بزرگترین گنجینه اصطلاحات فلسفی بشمار میرود. مرحوم دکتر غنی دررساله‌ابن‌سینای خویش (۱) و آقای‌خراسانی در مقدمه فاضلانه‌ای که بر دانش نامه علائی نوشته اند (۲) اغلب اصطلاحات ریاضی و هندسی و فلسفی آن کتاب را بیرون کشیده‌اند و برای آشنائی خوانندگان بکیفیت این اصطلاحات‌دراینجا بشمه‌ای ازآنها اشاره مینمائیم:

درازا	بمعنی	طول
پهنا	»	عرض
ستبرا	»	حجم
خطی رابرراستا بیرون بردن	»	خطی را مستقیماً امتدادادن
بریدنگاه دوخط	»	تقاطع دوخط
زاویه بیرونی سه‌سو	»	زاویه خارجه مثلث
پهلوی سه سو	»	ضلع مثلث
سه چند	»	سه‌مقابل

---

۱ - ابن‌سینای دکترغنی صفحه ۹٤

۲ - مقدمه‌دانش نامه‌صفحه مز

سه یك	بمعنی	ثلث
چهاریك	»	ربع
بسیار پهلو	»	کثیر الاضلاع
بسیارزاویه	»	کثیر الزوایا
نیمروز	»	نصف النهار
علم انگارش	»	علم ریاضی
زدن عدد در عدد	»	ضرب دوعدد
گرد کردن	»	جمع کردن
کم کردن	»	تفریق کردن
بخش	»	تقسیم
بیغوله	»	زاویه
جنبش های آسمانی	»	حرکات سماوی
جای	»	مکان ـ حیز
آزفندك	»	قوس قزح
ندر	»	رعد
شنوا	»	سامعه
بینا	»	باصره
بویا	»	شامه
چشا	»	ذائقه
پساوا	»	لامسه
اندر رسیدن	»	تصور
گرویدن	»	تصدیق
چه چیزی	»	ماهیت
جانور گویا	»	حیوان ناطق
مردم	»	انسان
جان سخن گویا	»	نفس ناطقه
جواب چه چیزی	»	جواب ماهو
جواب کدامی	»	جواب ای شیئی
چندی	»	کمیت
همگی	»	کل بودن

پارگی	بمعنی	جزءبودن
حد کهین	»	اصغر
حدمهین	»	اکبر
مقدمه کهین	»	صغری
مقدمه مهین	»	کبری
برهان چرائی	بمعنی	دلیل لم
برهان هستی	»	دلیل ان
جان	»	نفس
تدبیر شهر	»	سیاست مدن
تدبیر خانه	»	تدبیر منزل
علم برین	»	علم الهی
علم پیشین	»	علم ماوراءالطبیعه
علم میانگین	»	علم‌الاوسط (ریاضی)
علم زیرین	»	علم الادنی (طبیعی)
آمیزش	»	ترکیب
اندازه	»	کم متصل
پذیرا	»	محل
پذیرفته	»	حال
پیوستگی	»	اتصال
گسستگی	»	انفصال
چندی	»	کمیت
چگونگی	–	کیفیت
کجائی	»	این
کس	»	متی
نهاد	»	وضع
داشت	بمعنی	ملك - جده
کنش	»	فعل
کنیدن	»	انفعال
چندی پیوسته	»	کم متصل
چندی گسسته	»	کم منفصل

چرایی	بمعنی	علت
برابر	«	تقابل
آخشیج	«	ضد
برابری آخشیج	«	تقابل تضاد
پیشی و پسی	«	تقدم و تأخر
کننده	«	علت محدثه
بخود	«	بنفسه - بذاته
قوت داننده	«	قوه فاعله

وصدها لغت دیگر ازاین قرار که درمقابل اصطلاحات علمی وفلسفی عربی وضع کرده ودر کتاب دانشنامه علائی از آنها استفاده نموده است و حقاً امروز برای ما فارسی زبانان گنجینه گرانبهائی بشمار میرود .

شیخ الرئیس چنانکه درشرح احوالش دیدیم شعرهم میگفت وغیر از چند بیتی که مطالع قصائد ئیست که خودش وشاگردش بآنها اشاره کرده‌اند غالب تذکره حکما و اطبا نویسان نیز قصائد و قطعات فراوانی باو نسبت داده‌اند که مجموع آنها بردویست بیت عربی بالغ میشود و چون نقل آنها دراینجا باعث اطاله کلام خواهد شد ازذکر آنها خودداری میشود .

غیر ازاین مقدار شعر که حاوی قصائد وقطعات شیوائی‌است شیخ‌را اشعار فراوان دیگریست که درموضوعات علمی وفلسفی ومنطقی سروده که مقداری از آنها بصورت رسالاتی باقی‌مانده است وازآنجمله است :

۱ـ ارجوزة فی‌المجربات من‌الاحکام النجومیه والقواعد الطبیه در حدود ۱۱۰ بیت که درسال ۱۲۶۱ هجری در لکناو بطبع رسیده است .

۲ الرجز المنطقی که در سال ۱۸۳۶ میلادی در بون بطبع رسیده است .

۳ ـ قصیده مزدوجه که یکبار در سال ۱۸۳۶ میلادی در بون و یکبارهم در ۱۳۲۸ ضمیمه منطق‌المشرقیه در مصر چاپ شده است .

۴ ـ قصیدة‌العینیه معروف به (الفراء) که چندین بار درهند ومصر واروپا جاپ شده است وبرآن شروح فراوانی نوشته‌اند .

۵ ـ الجمانة‌الالهیه که قصیده‌ایست درتوحیدو نسخه‌ای‌ازآن‌در کتاب-

خانه قاهره موجود است.

٦ - رجز فی علامة من علامات الموت لابقراط حاوی ۲۵ بیت که نسخه‌ای از آن در کتابخانه برلین موجود است.

۷- دو قصیده درصحبت نسخه آن در کتابخانه برلین است.

۸ - قصیدةعن الفصول الاربعه نسخ آن در کتابخانه‌های برلین وقاهره.

۹- قصیده‌ای در بحر کامل حاوی وصیت او که نسخه‌ای از آن در کتابخانه برلین موجود است.

۱۰ - دعوة الی صاحبه نسخه آن در کتابخانه برلین.

۱۱ - قصیدة عن الدهر نسخه آن در برلین موجود است.

بطور کلی شیخ در اشعار خود حقاً بیشتر فیلسوف است تا شاعر و اغلب سعی کرده است که از فضل و دانش خود در آن اشعار استفاده کامل نماید بهمین مناسبت نه تنها ارجوزهای علمی وفلسفی او بلکه اشعاری را هم که در سفرها وحبسها وهنگام فراغت ساخته است نیز با اصطلاحاتی مانند لاهوت و ناسوت وخیر وشر وعلت ومعلول و کم و کیف وغیره آمیخته است ودر اغلب آنها از استنتاجات فلسفی بیشتر استفاده شده است تا حال وذوق وافکار شاعرانه.

تذکره نویسان قصائدی نیز بشیخ نسبت داده‌اند که اغلب از او نیست ازجمله قصیده‌ای بمطلع زیر،

بربك ایها الفلك المدار　　　اقصد ذالمسیرام اضطرار

که یاقوت در معجم الادبای خود آن قصیده را از « حسین بن عبدالله بن یوسف بن احمد بن شبل» موسوم به «ابوعلی بغدادی» میداند که از حکما و فلاسفه بنام قرن پنجم است و در سال ٤٧٤ فوت شده است ودر ذیل شرح احوال او تمام این قصیده را که بالغ برچهل و نه بیت است نقل کرده است و نیز ابن اصیبعه قصیده‌ای بمطلع زیر:

احذر بنی من القران العاشر　　　و انفر بنفسك قبل نفر النافر

باو نسبت داده است که در این قصیده اشاره بقران سال ۵۸۲ وحوادث شومی که آن قران در برداشت(۱) واحوال قبائل تا تار و کشت و کشتار های

۱- معجم الادبا جلد چهارم صفحه ۳۸

۱- ابن اثیر حوادث سال ۵۸۲ وحمدالله مستوفی ضمن شرح سلطنت طغرل بن ارسلان

چنگیزخان وامثال آن نموده است که مسلماً ازابوعلی سینا نمی تواند باشد.

و نیز اغلب تذکره نویسان آورده‌اند که چون شیخ دراوان شباب بخدمت « ابوسعید ابوالخیر » رسید و جزو مریدان او شد روزی شیخ در باب توبه و حرمان اهل نفاق سخن میگفت و بوعلی درآن مجلس رباعی ذیل را بساخت .

مائیم بعفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

ابوسعید فی البدیهه درهمان مجلس درجواب او گفت:

ای نیك نکرده و بدیها کرده وانگه بخلاص خود تمنا کرده
برعفو مکن تکیه که هرگز نبود نا کرده چو کرده کرده چون نا کرده

این رباعی نیز بعلتی که درضمن شرح ملاقات این دو نفر گفته شد باید مجعول باشد و نظائر اینگونه اشعار که اغلب ازدیگران است باو بسیار نسبت داده‌اند که محض نمونه باین سه اشاره شد .

ارباب تذکره وشرح حال شعرانویسان چندرباعی وقطعه‌ای فارسی بشیخ نسبت داده اند که چون ابیات آنها از بیست و اندبیت تجاوز نمی کند ذیلا آنها رادرج میکنیم ازجمله قطعه زیر که در وصف شراب ساخته شده است

غذای روح بود باده رحیق الحق
که رنك و بوش کند رنك و بوی گل را دق
عقیق پیکر و یاقوت فام و لعل سرشت
همای گردد اگر جرعهٔ بنوشد بق
بطعم تلخ چو پند پدر ولیك مفید
بنزد جاهل باطل بنزد دانا حق
حلال گشته بتجویز عقل بر دانا
حرام گشته بفتوای شرع بر احمق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال
که می محك بود وخیروشر ازاو مشتق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام
چوماه کزسبب منکران دین شد شق

---

۲ - نامه دانشوران جلددوم صفحه ۸۱

شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد
زبان بهرزه گشاید دهد بباد ورق
غلام آن می صافم که بررخ جانان
بیك دوجرعه بیارد هزارگونه عرق
چو در چکد بمیان قدح زحلق کدوی
ز لحن باربدی خوشتر آید آن لق لق
چو بوعلی می ناب ارخوری حکیمانه
بحق حق که وجودت بحق شود ملحق

انتساب این قطعه بمردی چون شیخ الرئیس فقط وقتی ممکن است که تصور نمائیم که اوهم مانند بسیاری از متشاعران زمان ما فقط کامیابی خود را در شعر فارسی سرودن دیده باشد. رباعیات زیر را نیز باو نسبت داده اند.

رباعی

از قعر گل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات عالم را حل
بیرون جستم زقید هر مکر وحیل
هر بند گشاده شد مگر بند اجل

رباعی

کفرچو منی گزاف و آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر یکی چون و من هم کافر
پس در همه دهر یك مسلمان نبود

رباعی

زلف تو چو افعی پی شر میگردد
دانی پس پشتت ز چه بر می گردد
چون دید که لعل تو ز مرد دارد
افعی شدو در کوه و کمر می گردد

رباعی

در پرده سخن نه بد که معلوم نشد
کم ماند زاسرار که مفهوم نشد

در معرفتت چو نیک فکری کردم
معلوم شد که هیچ معلوم نشد

رباعی

بر صفحه چهرها خط لم یزلی
معکوس نوشته است نام دو علی
یك لام ودو عین بادو لام معکوس
از حاجب عین الف با خط جلی

رباعی

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند
وان در پی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهرعلی
چون شیر و شکر بهم برآمیخته‌اند

رباعی

دل گرچه دراین بادیه بسیار شتافت
یکموی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخر بکمال ذره‌ای راه نیافت

رباعی

ایکاش بدانمی که من کیستمی
سر گشته بعالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی
ورنه بهزار دیده بگریستمی

رباعی

با این دو سه نادان که چنان میدانند
از جهل که دانای جهان آنانند
خرباش که این جماعت ازفرط خری
هر کونه خراست کافرش میخوانند

بعضی ازاین رباعیات صرفنظر ازآنکه دربسیاری ازدواوین شعر او

تذکره‌ها بشاعران دیگری نیز نسبت داده‌شده است ازلحاظ سبك رباعی در فارسی بحدی سست وفاقد ارزش است که شاید هیچ نوشاعری ناآزموده آنرا بخودمنسوب نکند تاچه‌رسد بانتساب آن بشیخ .

ازجمله اشعار معروف شیخ قصیده‌ایست که درموضوع روح و کیفیت هبوط اودرعالم خاك وعلت توقف اودر کالبد انسان وباز گشت او بعالم‌قدس بسبك اشراقیون ساخته است وچون این‌قصیده درمکاتب‌علمی ممالك‌اسلامی ازقدیمترین ایام تاامروز شهرت خاصی داشته ودارد وطالب علمان ترك‌و تاجیك وعرب وایرانی وهندی ومصری‌وغیره آنراازحفظ مینمایندا‌ین‌فصل‌را باحاصل ترجمه‌آن ختم مینمائیم .

این‌قصیده دارای‌بیست بیت‌است ومطلع‌آن باشعرزیر شروع‌میشود:

هبطت الیك من‌المحل الارفع

و رقاء ذات تعزز و تمنع

حاصل‌ترجمه آنکه « کبوتری بلندپرواز ازنشیمن بلند خود بجانب‌تو فرود آمد وباآنکه هنگام طی این‌سفر درازپرده ازروی جمال دل‌آرای خود برداشته بود ولی ازچشم‌هرعارف حق‌بینی سخت مستورومحجوب‌ماند وچون از عالمی بالاتر فرود آمده بود بافضای تیره وتار این‌جهان خوی نمیگرفت ، از گذشته‌ها حکایت‌ها میکرد وازجدائیها شکایت‌ها سرمیداد تا آنکه بمرور زمان ودهور روزگار آن همه زیبائیها وخوبیهای آن‌جهان فراخ فراموشش شد وبااین ویرانه سرای بی‌آب و گیاه خوی گرفت . چه همینکه از فراخنای آن‌جهان بی‌حدوبند بسوی این خاکدان محدود وتیره فرودآمد گرد فراموشی برسرو روی اونشست وپر ومنقارش بیالود . اما هرگاه که در طی روزگار این‌شاهباز سدره‌نشین از نشیمن اول خود بیاد میآوردسرشك‌غم ازدیدگان‌جاری‌میسازد وبانك اشتیاق برمیکشد ونالهای زار سرمیدهد . ولی افسوس که قفس تن این مرغ بی‌اندازه را میفشارد و رشته ناهنجار دام بدن پایش سخت بسته است واورا ازپرواز بمکان‌اصلی خویش بازمیدارد . تاوقتی که هنگام بازگشتش نزدیك شود وبند از پای خود بگشاید واین تنگنای قفس‌تن‌را بگذاردوراه آشیانه‌دیرین‌خود گیرد.

دراین وقت است که پرده‌ها از پیش چشم او برداشته میشود وآنچه را که خفتگان این‌راه دراز ازدیدن آن محرومند می بیندوازنشاط وخوشی آواز سرمیدهد وباردیگر درفضای لایتناهی بال‌میگشاید و براه بینهایت‌خود

ادامه میدهد .

اما من نه سبب فرود آمدن اورا از آن منزلگاه روبع میدانم و نه علت بازگشتش را بآن سرمنزل مقصود . چه اگر این آمدوشد را اصل وعلتی و یاسروغرضی باشد ازچشم هردانشمند موشکافی پوشیده است . ممکن است تو بگوئی که علت این هبوط وعروج وآمدوشد برای کسب کمالات جاودانی است تابمدد حواس ظاهر دانشهای گوناگون و کمالات فاقده را فراگیرد . اگرچنین است ؛ وحواس ظاهر علت کمال اومیشد ، پس چرا این کالبدفانی وقفس شکننده راترك گفت وازفراز این درخت برومند که مایه تکمیل او بود بازپرید وهنوز آفتاب بینشش طلوع نکرده غروب کرد ؟ چنانکه گوئی در افقی دور برقی درخشان ظاهرشد وسپس چنان درهم پیچید که گوئی هرگز ندرخشید .»

این کتاب بهمت مستوران تحت قباب عزت بپایان رسید وتمام آنکه شود که مقبول نظر صاحبنظران واقع شود وچنانکه درمقدمه ومتن کتاب بارها اشاره شد بنای این کتاب بر ایجاز واختصار نهاده شده است والا حق این بود که جهت نشان دادن اوضاع سیاسی واقتصادی ومذهبی وعلمی ومحیط اجتماعی عهد بوعلی سینا کتابها ورسالات عدیده ای نوشته میشد تا مگر بدانوسیله حق آن عالم عالیقدر وفیلسوف بی نظیر ادا میگردید تا لااقل اوضاع اجتماعی وشرح احوال ومقدارفضیلت این استادبی بدیل مانند هزاران عالم ودانشمند دیگراین آب وخاك درحجاب تواری واستتار نمی ماند و کیفیت زندگانی وی که مسلماً یکی از بزرگترین مفاخرملی ماست روشنتر میشد .

باهمه این احوال امید که این وجیزه باهمه عیوبی که ازلحاظ ایجاز واختصار ونارسائی عبارات و کمی تحقیق داردمدخلی برای تحقیقات آینده گردد تامگر بدینوسیله هزاریك حقی راکه بوعلی وعلمای دیگر همزمان او برگردن ابنای روزگار دارند برآورده شود .

بتاریخ بیست وهشتم دیماه سال ۱۳۳۰ شمسی

سید صادق گوهرین

منابعی که در نوشتن این کتاب بآنها مراجعه شده است

الف - کتب جغرافی

۱ - کتاب صورة الارض تألیف ابوالقاسم ابن حوقل النصیبی مشتمل بر دو جلد که در سال ۱۹۳۹ در مطبعه بریل در شهر لیدن بطبع رسیده است ودراین کتاب همه جا جهت رعایت اختصار بنام ابن حوقل ذکر شده است.

۲ - مسالك الممالك تألیف ابی اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی - الاسطخری چاپ لیدن سال ۱۹۲۷ در این کتاب همه جا اسطخری ذکر شده است.

۳ - المسالك الممالك تألیف ابن خردادبه چاپ لیدن سال ۱۳۰۶: ابن خرداد به.

٤ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم تألیف شمس الدین ابی عبدالله محمد بن احمد بن ابی بکر البناء الشامی المقدسی معروف بالبشاری چاپ لیدن سال ۱۹۰۶ : المقدسی.

٥ - حدود العالم من المشرق الی المغرب از مؤلفی مجهول که در سال ۳۷۲ هجری تألیف شده است. چاپ تهران سال ۱۳۵۲ بتصحیح واهتمام آقای سید جلال الدین تهرانی : حدود العالم.

٦ - نبذ من کتاب الخراج وصنعة الکتابه لابی الفرج قدامة بن جعفر - الکاتب البغدادی چاپ لیدن سال ۱۳۰۶ ضمیمه مسالك الممالك ابن - خرداد به طبع رسیده است : کتاب الخراج

۷ - کتاب البلدان تألیف ابو بکر احمد بن محمد الهمدانی المعروف با بن الفقیه چاپ لیدن سال ۱۳۰۲ : ابن فقیه.

۸ - کتاب البلدان تألیف احمد بن ابی یعقوب بن واضح الکاتب المعروف بیعقوبی چاپ نجف اشرف سال ۱۳۳۷ هجری قمری : یعقوبی.

۹ - کتاب محاسن اصفهان تألیف مفضل بن سعد بن الحسین المافروخی - الاصفهانی چاپ تهران سال ۱۳۱۲ : الاصفهان مافروخی

۱۰ - معجم البلدان تأليف الشيخ الامام شهاب الدين ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی البغدادی در ده جلد چاپ مصر سال ۱۳۲۳ هجری قمری : معجم البلدان .

۱۱ - نزهة القلوب تأليف حمدالله مستوفی قزوینی چاپ لیدن سال ۱۹۱۳ میلادی : نزهة القلوب

ب - کتب تاریخی

۱۲ - تاریخ الامم والملوك تأليف ابی جعفر محمد بن جریر الطبری مشتمل بر سیزده جلد چاپ مصر : طبری .

۱۳ - تاریخ سنی الملوك الارض والانبیاء تألیف حمزة بن الحسن الاصفهانی چاپ برلین سال ۱۳٤۰ هجری قمری : حمزه اصفهانی .

۱٤ - تاریخ بخارا تألیف ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی و ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی و تلخیص محمد بن زفر بن عمر چاپ تهران سال ۱۳۱۷ هجری شمسی : تاریخ بخارا .

۱۵ - ترجمه کتاب الفتوح خواجه احمد بن محمد المعروف باعثم کوفی چاپ بمبئی سال ۱۳۰۰ : اعثم کوفی یا کتاب الفتوح .

۱٦ - مجمل التواریخ از مؤلف مجهول چاپ تهران بسعی واهتمام مرحوم ملك الشعرای بهار سال ۱۳۱۷ : مجمل التواریخ .

۱۷ - مروج الذهب ومعادن الجوهر فی التاریخ تألیف علامه الامام ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی الشافعی چاپ مصر سال ۱۳٤٦ هجری قمری : مسعودی یا مروج الذهب .

۱۸ - القسم الاخیر من کتاب تجارب الامم تألیف احمد بن محمد بن مسکویه ابوعلی الخازن چاپ مصر ۱۳۳۲ هجری قمری : ابن مسکویه .

۱۹ - تجارب الامم ابن مسکویه عکسی چاپ مطبعه بریل لیدن سال ۱۹۰۹ .

۲۰ - ترجمه تاریخ طبری . ابوعلی محمد بن محمد البلعمی چاپ هند : بلعمی .

۲۱ - الاخبار الطوال تألیف ابی حنیفه احمد بن داود الدینوری چاپ اول مصر سال ۱۳۳۰ هجری قمری: اخبار الطوال یا دینوری .

۲۲ - زین الاخبار تألیف ابوسعید عبدالحی بن الضحاك بن محمود

گردیزی با مقدمه مرحوم قزوینی چاپ تهران سال ۱۳۱۵ : گردیزی یا زین الاخبار .

۲۳ - تاریخ مسعودی معروف بتاریخ بیهقی تألیف ابوالفضل محمد بن-حسین کاتب بیهقی با مقدمه آقای سعید نفیسی در دو جلد جلد اول آن در تهران بسال ۱۳۱۹ باهتمام کتابخانه ادب وجلد دوم آن درسال ۱۳۲۶ هجری شمسی ضمن انتشارات دانشگاه تهران چاپ شده است : بیهقی .

۲۴ - تاریخ سیستان از مؤلف مجهول چاپ تهران سال ۱۳۱٤ هجری شمسی . تاریخ سیستان .

۲٥ - تاریخ الکامل للعلامه ابی الحسن علی بن ابی الکرم محمد بن-محمد بن عبدالکریم ابن عبدالواحد الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجرزی چاپ مصر : ابن اثیر.

۲٦ - کتاب المختصر فی احوال البشر تألیف مؤید عمادالدین اسمعیل-ابی الفدا چاپ اول مصر : ابوالفدا .

۲۷ - تجارب السلف در تواریخ خلفا ووزرای ایشان تألیف هندو-شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی چاپ تهران سال ۱۳۱۲ هجری شمسی : تجارب السلف .

۲۸ - الفخری فی آداب السلطانیه والدول الاسلامیه تألیف محمد-بن علی بن طباطبا المعروف بابن الطقطقی چاپ مصر سال ۱۳٤٥ هجری قمری : الفخری .

۲۹ - تاریخ البغداد اومدینة السلام للحافظ ابی بکر احمد بن علی-الخطیب البغدادی چاپ مصر سال ۱۳٤۹ هجری قمری در ۱٤ جلد: تاریخ بغداد .

۳۰- مقدمه ابن خلدون چاپ مصر سال ۱۳٤۸ هجری قمری . مقدمه ابن خلدون .

۳۱- کتاب الخطط المقریزیه تألیف تقی الدین احمد بن علی بن عبدالقادر بن-محمد معروف بمقریزی درچهار جلد چاپ مصر سال ۱۳۲٤ هجری قمری : خطط مقریزی.

۳۲ - شذرات الذهب فی اخبار من ذهب تالیف ابی الفلاح عبدالحی بن-العماد الحنبلی چاپ مصر سال ۱۳٥۰ : شذرات.

۳۳ — تاریخ جهانگشا تألیف علاءالدین عطاملك بن بهاءالدین-

محمد بن محمد الجوینی جلد سوم چاپ تهران سال ۱۳۱۲ هجری شمسی: جهانگشا.

۳٤ - تاریخ گزیده تألیف حمدالله بن ابی بکر احمد بن نصر مستوفی-قزوینی چاپ لندن سال ۱۹۱۰ میلادی: تاریخ گزیده.

۳۵- روضة الصفا تالیف محمد خاوندشاه چاپ بمبئی سال ۱۲٦۱ هجری قمری: روضة الصفا.

۳٦- حبیب السیر تألیف غیاث الدین همام معروف بخوندمیر چاپ تهران: حبیب السیر.

۳۷- النفوذ الفاطمی فی جزیرة العرب تالیف دکتور محمد جمال الدین-سرور چاپ مصر سال ۱۳٦۹ هجری قمری: النفوذ الفاطمی.

۳۸- الفتوحات الاسلامیه بعد مضی الفتوحات النبویه تألیف السید احمد بن-زینی وحلان مفتی مکه در دو جلد چاپ مصر: فتوحات الاسلامیه.

۳۹- فجر الاسلام تألیف احمد امین چاپ دوم مصر سال ۱۹۳۳ میلادی: فجر الاسلام.

٤۰- ضحی الاسلام در سه جلد تألیف احمد امین چاپ مصر سال ۱۹۳۳ میلادی: ضحی الاسلام.

٤۱- تاریخ تاجیکستان تألیف غفوراف تحت نظر ای: براگینسکی چاپ تاجیکستان.

٤۲ تاریخ الخلفاء امیر المؤمنین القائمین بامر الله تألیف جلال الدین عبدالرحمن ابن ابی بکر بن محمد السیوطی چاپ مصر سال ۱۳۵۱ هجری قمری: تاریخ الخلفا یا تاریخ سیوطی.

٤۳- عصر المامون در سه جلد تالیف دکتر احمد فرید رفاعی چاپ دوم طبع مصر سال ۳۳٤٦ هجری قمری: عصر المامون.

ج- کتب تذکره و رجال و ملل و نحل

٤٤- الملل والنحل تألیف محمد بن عبدالکریم شهرستانی حاشیه-الفصل چاپ مصر سال ۱۳٤۷ هجری قمری: شهرستانی

٤۵ - الفصل فی الملل والاهواء والنحل تالیف امام ابن حزم ظاهری اندلسی چاپ مصر سال ۱۳٤۷ هجری قمری: الفصل.

٤٦- فرق الشیعه ابی محمد الحسن بن موسی النوبختی چاپ نجف سال ۱۳۵۵ هجری قمری.

٤۷- کتاب بیان الادیان تالیف ابوالمعالی محمد الحسنی العلوی چاپ

تهران سال ۱۳۱۲ هجری شمسی: بیان الادیان.
٤٨- الفرق بین الفرق تالیف ابومنصور عبدالقاهر اشعری بغدادی چاپ مصر سال ۱۳۲۸ هجری قمری: الفرق.
٤٩- نقد العلم والعلما یا تلبیس ابلیس تالیف ابوالفرج عبدالرحمن بن- جوزی چاپ مصر سال ۱۳٤۰ هجری قمری
٥٠- مقالات الاسلامیین واختلاف المضلین تألیف ابوالحسن علی بن- اسماعیل اشعری چاپ استانبول سال ۱۹۲۹ میلادی: مقالات اشعری.
٥١- معرفة اخبار الرجال تألیف ابوعمر ومحمد بن عمر کشی چاپ بمبئی سال ۱۳۱۷: رجال کشی.
٥٢- کتاب الانساب تألیف عبدالکریم بن محمد سمعانی چاپ لیدن سال ۱۹۲۱ میلادی: الانساب یا سمعانی.
٥٣- الفهرست تألیف ابن ندیم چاپ مصر سال ۱۳٤۸ هجری قمری: الفهرست.
٥٤- الشعر والشعرا تألیف ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه چاپ لیدن سال ۱۹۰۲: الشعر والشعراء.
٥٥- عیون الاخبار تألیف ابی محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه دینوری درچهار جلد چاپ مصر سال ۱۳٤۳ هجری قمری: عیون الاخبار
٥٦ — عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه چاپ مصر سال ۱۲۹۹ هجری در دو جلد: عیون الانباء یا طبقات الاطباء.
٥٧- اخبار العلماء باخبار الحکما تألیف وزیر جمال الدین ابی الحسن- علی بن القاضی الاشرف یوسف القفطی چاپ مصر سال ۱۳۲۶ هجری قمری: قفطی.
٥٨- طبقات الامم تألیف قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد بن صاعد- اندلسی چاپ تهران ضمیمه گاهنامه سال ۱۳۱۰ هجری شمسی سید جلال الدین طهرانی: قاضی صاعد.
٥٩- دیوان المؤید الدین داعی الدعاة چاپ مصر سال ۱۹٤۹ میلادی: دیوان مؤید.
٦٠- سیرة المؤید الدین داعی الدعاة چاپ مصر سال ۱۹٤۹ میلادی: سیرة المؤید
٦١- وفیات الاعیان تألیف شمس الدین محمد بن محمد بن ابراهیم بن-

ابی بکر بن خلکان چاپ تهران سال ۱۲۸٤ هجری قمری: ابن خلکان یا وفیات الاعیان •

٦۲- تاریخ الحکما المسمی بدرة الاخبار و لمعة الانوار یا ترجمه تتمه صوان الحکمه تألیف امام ظهیر الدین ابوالحسن علی بن القاسم زید البیهقی چاپ لاهور سال ۱۳٥۰ هجری قمری: تتمه.

٦۳ — ارشاد الاریب الی معرفة الادیب المعروف بمعجم الادباء او طبقات الادباء تألیف یاقوت رومی در هفت جلد چاپ مصر: معجم الادبا •

٦٤ ـ نامه دانشوران در هفت جلد چاپ تهران : نامه دانشوران یا دانشوران.

٦٥- تاریخ التمدن الاسلامی تألیف جرجی زیدان در چهار جلد چاپ مصر تاریخ تمدن اسلامی

٦٦- ابن سینا تألیف دکتر قاسم غنی چاپ تهران سال ۱۳۱٥ هجری شمسی: ابن سینای دکتر غنی.

٦۷- ابن سینا تألیف محمد کاظم طریحی چاپ بغداد ۱۳۷۱ هجری قمری: طریحی •

٦۸- احوال و اشعار ابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی تألیف سعید نفیسی چاپ تهران: شرح احوال رودکی •

٦۹- الحسین علیه السلام تألیف علی جلال الحسینی طبع قاهره سال ۱۳٤۹ هجری: الحسین

۷۰- خاندان نوبختی تألیف عباس اقبال چاپ تهران سال ۱۳۱۱ هجری: خاندان نوبخت .

۷۱- اخوان الصفا تألیف دکتر ذبیح الله صفا چاپ تهران سال ۱۳۳۰ هجری: دکتر صفا.

د- کتب تصوف و دین

۷۲ ـ کتاب اللمع فی التصوف تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی چاپ لیدن سال ۱۹۱٤ میلادی : اللمع

۷۳ ـ حلیة الاولیا و طبقات الاصفیا تألیف حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی در ده جلد چاپ مصر سال ۱۳٥۱ هجری قمری :حلیة الاولیا

۷٤ ـ اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید ابی الخیر چاپ تهران سال ۱۳۱۳ هجری

شمسی : اسرارالتوحید .

٧٥ - الرسالة القشیریه فی علم التصوف تألیف ابی القاسم عبدالکریم-بن هوازن القشیری چاپ مصر سال ١٣٤٦ هجری قمری : رساله قشیریه .

٧٦ - زبدة الحقائق المعروف بتمهیدات عین القضاة همدانی ضمیمه سبع المثانی نوربخش که درسال ١٣٤٢ هجری قمری در شیراز بچاپ رسیده است : تمهیدات .

٧٧ - الفتوحات المکیه تألیف محی الدین ابی عبدالله محمد بن علی-معروف با بن عربی چاپ مصر درچهارجلد : فتوحات .

٧٨ - تذکرة الاولیا تألیف ابی حامد ابی بکر ابراهیم فریدالدین عطار دردوجلد چاپ تهران : تذکرة الاولیا .

٧٩ - نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی چاپ هندوستان : نفحات یا نفحات الانس .

٨٠ - کتاب التعریفات تألیف میرسید شریف جرجانی طبع مصر سال ١٣٠٦ هجری قمری : تعریفات .

٨١ - قرآن مجید .

٨٢ - گاتها سرودهای زرتشت تألیف وترجمه استاد پور داود چاپ بمبئی : گاتها .

٨٣ - شرح نهج البلاغه تألیف عزالدین عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن حسین بن ابی الحدید چاپ تهران سال ١٣٤٠ هجری قمری : ابن ابی الحدید

٨٤ - امالی تألیف محمد بن بابویه معروف بشیخ صدوق چاپ تهران سال ١٣٠٠

٨٥ - بحارالانوار تألیف محمد باقر بن محمد تقی اصفهانی معروف بمجلسی در ٢٦ جلد چاپ تهران سال ١٣٠١ هجری قمری .

٨٦ - ینابیع المؤدة تألیف شیخ سلیمان بن شیخ ابراهیم مشهور بقندوزی چاپ اسلامبول سال ١٣٠١ هجری قمری : ینابیع المؤدة

هـ - کتب فلسفی وعلمی

٨٧ - شفا تالیف ابن سینا چاپ تهران سال ١٣٠٣ هجری قمری : شفـا .

٨٨ - شرحی الاشارات للخواجه نصیرالدین الطوسی والامام فخر-الدین رازی چاپ اول مصر سال ١٣٢٥ : اشارات .

٨٩ - نجات تألیف ابن سینا چاپ مصر سال ١٣٣١ هجری قمری : نجات.

٩٠ - منطق المشرقين چاپ مصر سال ۱۳۳۸ هجری قمری : منطق - المشرقیین

٩١ - دانش نامه علائی تالیف ابن سینا چاپ تهران سال ۱۳۱۵ هجری شمسی: دانش نامه .

٩٢ - القانون تألیف ابن سینا چاپ تهران سال ۱۲۹۵ هجری قمری : قانون .

٩٣ - کتاب التفهیم لاوائل صناعة التنجیم تألیف ابوریحان محمد بن - احمد بیرونی چاپ تهران سال ۱۳۱٦ تا ۱۳۱۸ : التفهیم .

٩٤ - ترجمهٔ آثار الباقیه چاپ تهران : آثار الباقیه .

٩٥ - رسائل اخوان الصفا وخلان الوفا در چهار جلد چاپ مصر سال ۱۳٤۷ هجری قمری : رسائل اخوان الصفا

٩٦ - المقابسات تالیف ابی حیان توحیدی چاپ مصر سال ۱۳٤۷ قمری مقابسات .

٩٧ - مقاصد الفلاسفه تألیف حجة الاسلام غزالی چاپ مصر سال ۱۳۳۱ هجری قمری : مقاصد .

٩٨ - تهافة الفلاسفه تألیف حجة الاسلام غزالی چاپ بمبئی سال ۱۳۰٤: تهافة الفلاسفه .

٩٩ - سیر حکمت در اروپا در سه جلد تألیف محمدعلی فروغی چاپ تهران سال ۱۳۱۰ : سیر حکمت .

و - کتب ادبی و غیره

۱۰۰ - کتاب المعارف تألیف ابن قتیبه چاپ مصر سال ۱۳۰۰ هجری قمری: المعارف.

۱۰۱ - الاغانی تالیف ابی الفرج اصفهانی چاپ بولاق سال ۱۲۸۵ هجری قمری : اغانی .

۱۰۲ - العقد الفرید تألیف شهاب الدین احمد معروف بابن عبد - ربه اندلسی چاپ مصر سال ۱۳٤٦ هجری قمری : عقد الفرید .

۱۰۳ — البیان والتبیین تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر بن محبوب - الجاحظ چاپ مصر سال ۱۳٥۱ هجری قمری : البیان والتبیین .

۱۰٤ - کتاب الحیوان تالیف جاحظ چاپ مصر سال ۱۳۲٤ : کتاب الحیوان.

١٠٥ - رسائل جاحظ چاپ مصر: رسائل جاحظ
١٠٦ - سیاست نامه یاسیر الملوك تالیف ابوعلی حسن بن نظام الملك چاپ تهران سال ١٣١٠ هجری شمسی : سیاست نامه .
١٠٧ - سبك شناسی تالیف آقای محمد تقی بهار ملك الشعرا چاپ تهران: سبك شناسی .
١٠٨ - لغت نامه تالیف استادعلامه دهخدا جلد آ - ابو سعید چاپ تهران .
١٠٩ - گاهنامه سیدجلال الدین تهرانی سال ١٣١٠ هجری شمسی
١١٠ - مجله یادگار سال اول
١١١ - مجله دانشکده معقول ومنقول سال اول
١١٢ - چهار مقاله تالیف احمد بن عمر بن علی النظامی العروضی سمرقندی چاپ لیدن سال ١٩٠٩ میلادی: چهارمقاله

ز - كتب اروپائى

113 - Annals of the Early caliphate . By Sir william muir London 1883
114 - Ashort History of the Fatimic Khahifate : By o'leary (De lacy)
115 - History of the Eslamic peoples : By Carl Brockleman
116 - Sultan mahmood of Cyhazna: By Nazim
117 - Studies in Eslamic mysticism : By Reynold alleyne nicolsan
118 - History of the western philosophy : By Bertrand Russel.
119 - Encyclopedia of aslam
120 - Encyclopedia of Religion and Ethics.
121 - Britanica Encyclopedia

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 638

119305

Text Blank,
406047

T.B 313773

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Image 638

119305

Text Bl... 406047

T.B 313773

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date